

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU-234084**

UNIVERSAL  
LIBRARY







هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ وَعَلَّمَ الْبَيَانَ

نَسِيهُ عَزِيزٌ الْوَجُودِ حَمِيْدٌ قَاطِعٌ مَسْمِيٌّ بِهِ



العجايب راسن تقالبتج در آمد

شاد با اعدا کنگر عقده و امیشود قطره مای رسنگ که در پامیشود

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## سخن چه نویسم و رای تا خدایا مرا که رای سخن بد برانام خدا

حمد علیمی که جانش عظیم است و ملکش قدیم است ز بی جاه و ز بی شان و ز بی در تعالی شانه الله اگر کلمه بی تیغ ز بارز اجود  
سخن آیدسته و آدم خاک کی نهاد در اعطای تشریف کویای شرف مخلوقات ساخته چند انکه اقوام کونا کون آفریده بسوی  
متنه و دلیل شان کرده و هر چه در و در نامعد و دنیا ز بارگاه رسول کریمی که جهت آنها عظمت شان نشا شجر بسجود  
نهاده و در دست زیر دست او سکر نزه بی زبان تیسیم و تبدیل لب کشاده بنکا میکش و ولادت جهانگیرش  
دافع خلعت عالم و رافع غفلت نبی آدم شد ایوان عالی شان کسری در هم بر هم شده و وقتی که فیض برکات ظهور آن محیط  
اعظم عرفان در النفس و آفاق روان شده چشمه ساره از ترد امنی آب گشته چون آب با ناریک از چشم جهانیان نهان شده هلال  
ازین طلال که نعل سم براق برقی سیل و نشده چون تن عاشقان نزار است و خورشید عالم افروز ازین انده که ماه کرد اسرار  
دست بوس او حاصل کرده نعل و راتش می باشد صلی الله علیه و علی اله و اصحابه اجمعین ابعد میگردیدند به چرخ  
محمد مهذب و اصف ابن محمد عارف الدین خان رونق ابن محمد معروف برهان پوری غفر الله ذنوبهم که چون مطالعه کتب مصنفه اهل اردو  
عم از نظم و شعر بعمل آمد و حل معانی لغات مستعمل آن دشوار شد و با وصف تفتیش بیخ سخن درین فن نظر رسید این اضعف العباد  
کمربست بر بسته خواستم که برای نفع سایر ناس از عوام و خواص کتابی ترتیب دهم و خود در زبان فرنگی چهار تا دهمتم از لغت انگریزی  
نسخه بود مشتمل بر الفاظ عربی و فارسی و سنسکرت و هندی و اکثری از ابنا ی و زکارا که از فرنگی زبان ما بر نباشند بکار نمی آید  
استخراج لغات کردم و حسب فهم خود ترجمه معانی در فارسی نوشتیم و نام کتاب که در دیده انصاف نشان سعی خیر است  
دلیل ساطع نهادم امید از اهل سخن اینکه اگر در مقامی چه در تحقیق لفظ و چه در محاوره فارسی یا لغوی و ذلتی بینت سیر کرده ام  
کار بند شده قلم اصلاح بر آن جاری و از در و این عاصی بد عاخر یاد آرند غرض نقشی است که با یادماند که بیست  
انمی بینم بقای مگر صاحب روز بر رحمت کند در حق این سکین دعا : الله الله که بحسن طالع این همچنان اتفاق تالیف  
این کتاب عهد ریاست رئیس المسلمین و ایلرینین مرجع فضلا و قدران علما حاشی بر بیت غر ایشوی اقیای سخن سخن  
پرورد لب گردون قباب حضرت نواب عظیم جاه بهادر در مظهر العالما و آن تخت نشینی کوکب دسی فلک مجد علا خورشید

سپهر فض و عطا صله ج طبع موزون و فیض سان مردم ذوق ن سخور سخندان شیرین کفار روشن بیان نواب  
 خورشید رکاب حضرت نواب غلام محمد غوث خان بهادر مرطبه عالی بود دست داده و در سن مکه بار و دو صد  
 و چهل هشت هجری بنوی تسوید این اوراق که نظیرش در آفاق کمتر باشد اختتام پذیرفت و فی الواقع آن زمان تمام  
 شود که آن دو میرسدان فضل و بلاغت و شیرین فلک اسبست و عطمت بحشم مبارک و نظر انور خویش ملاحظه فرموده  
 زو اهر کلمات تحسین و آفرین در دامن این شاه در غابریز ندید اگر باد شاهی حاکی چیز پیرایه قبول بخشید کاذا نام و جمله  
 رعایا را از قبولیت آن چاره نباشد الهی تائیل روان آسمان بقنادیل نجوم اختران روشن منور است آفتاب عمر  
 دولت این حضرات عالیات از افق سعادت و شوکت طالع و لامع بادنا سخنان این کتاب را باید که هنگام امتساح  
 الفاظ رعایت رسم الخط اردو از واجات شمرند چه عدم مراعات آن موجب غلطی کتاب خواهد شد حرف سین  
 است بر سنسکرت و حرف هه بر بنده ی کمال یعنی علی الفطن اللیب

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابس

اچ

س	اب بکسر اول و همچنین همچنان	س	اچ
س	اچارنا بضم اول آزاد کردن	س	اچ
س	اباگنا بالضم تی کردن اباگنا بالضم جوشانیدن	س	اچ
س	اباک بفتح اول گنگ و خاموش	س	اچ
هه	ابانا بضم اول کاشتن و بویدن	س	اچ
س	ابیدک بفتح اول و کسر دوم و فتح تحتانی و سکون	س	اچ
س	کاف تازی مذکر بے لحاظی بے ادبی	س	اچ
س	ابیدیکتا مونت بے لحاظی	س	اچ
س	ابیدیک بفتح اول و کسر دوم بے ادب	س	اچ
س	ابتوری و ابتوری تا این دم	س	اچ
س	ابتین تا این زمان	س	اچ
س	ابت - ابتن بر دو بالضم مذکر مراد فاپتن	س	اچ
س	ابتنا بضم اول اپتن بر بدن مالیدن	س	اچ
س	اچ بفتحین مذکر ماه یعنی قمر و ناقوس و نوعی از	س	اچ
س	درخت و نام طیب معالج دیوان	س	اچ
هه	اچ بفتحین و سوم فارسی انکه مخلصی نافیه باشد	س	اچ
س	اچ بفتح اول و کسر دوم مذکر سکوت و قرار	س	اچ
س	اچ بفتح اول و کسر دوم خاموش ساکت اچ بود	س	اچ
س	زن ساکت و خاموش را گویند	س	اچ
س	اچ بفتحین ناتوان و بے مقدور	س	اچ
س	اچ بفتح اول و کسر دوم و فتح سین مهله و سکون نون	س	اچ
س	بی پروا و بفتح دوم برهنه و عریان	س	اچ

س	ابنا بضم اول و فتح دوم پسیدن	س	ابنیت شوخ و کستخ
س	ابسا بفتح اول و کسر دوم مذکر شک و ریب	س	ابوجه بفتح اول و ضم دوم نادان و سفیه
س	ابساوسن ابساوسنی مونسث	س	ابوجهانا معلوم و مجهول الکلیفیت
س	ابساوسی مذکر بد کمان و بی اعتقاد را گویند	س	ابول بفتح اول سکون و او مجهول خاموش
س	ابیسید و راز ما دور باد و این کلام کسایت که از	س	ابولا کسیکه خاموشی عادت او بوده باشد
س	بلای نجات یافته باشند و بخدای عزوجل پناه برند	س	آیه بفتح اول و کسر دوم قبل و ما قبل
س	ابشیک بفتح اول و کسر دوم سکون یای مجهول مذکر غسل و آستانه	س	آیهها بالف ممدوده مونسث رونق و حسن را گویند
س	آب کنگ باخوانان ادعیه بر زمین بجا پاک کرد و جلوس بر تخت	س	آیهها بفتح اول سبک بضم اول مذکر آما س و فریبی
س	ابکامی بضم اول مونسث تی	س	آیهها بالف ممدوده مونسث رونق و حسن را گویند
س	ابکا بفتح اول کنون	س	آیهها بفتح اول سبک بضم اول مذکر آما س و فریبی
س	ابکت بفتح اول و کسر دوم سکون کاف تازی و تازی قاف	س	آیهها بالف ممدوده مونسث رونق و حسن را گویند
س	پوشیده و پنهان	س	آیهها بفتح اول سبک بضم اول مذکر آما س و فریبی
س	ابکت گنت حساب مقدار نامعلوم	س	آیهها بالف ممدوده مونسث رونق و حسن را گویند
س	ابکنا بضم اول و فتح دوم تی کردن	س	آیهها بفتح اول سبک بضم اول مذکر آما س و فریبی
س	ابکھیک بفتح اول و کسر دوم مذکر مرادف ابشیک	س	آیهها بالف ممدوده مونسث رونق و حسن را گویند
س	آ بک کنون	س	آیهها بفتح اول سبک بضم اول مذکر آما س و فریبی
س	ابکیشی بفتح اول و سکون یای مجهول درخت بی ثمر	س	آیهها بالف ممدوده مونسث رونق و حسن را گویند
س	ابلی بفتح اول و سکون یای مجهول درخت بی ثمر	س	آیهها بفتح اول سبک بضم اول مذکر آما س و فریبی
س	ابلا بفتح اول و دوم زن ناتوان و مطلق زن اہم گفته اند	س	آیهها بالف ممدوده مونسث رونق و حسن را گویند
س	ابلا یا بفتح اول مذکر ناتوانی	س	آیهها بفتح اول سبک بضم اول مذکر آما س و فریبی
س	ابلا نا با بضم جوشایدن	س	آیهها بالف ممدوده مونسث رونق و حسن را گویند
س	ابلاسی بفتح اول و دوم مونسث ضعف و ناتوانی	س	آیهها بفتح اول سبک بضم اول مذکر آما س و فریبی
س	ابلب بفتح اول و کسر دوم لام و سکون یم و یای مجیدند	س	آیهها بالف ممدوده مونسث رونق و حسن را گویند
س	چالاک و سرعت و جستی را گویند	س	آیهها بفتح اول سبک بضم اول مذکر آما س و فریبی
س	ابلنا بضم اول جوشیدن	س	آیهها بالف ممدوده مونسث رونق و حسن را گویند
س	ابلی بفتح اول و دوم ناتوان و بی طاقت	س	آیهها بفتح اول سبک بضم اول مذکر آما س و فریبی
س	ابناس بفتح اول و کسر دوم مذکر سلامت دامن	س	آیهها بالف ممدوده مونسث رونق و حسن را گویند
س	ابناسی بفتح اول و کسر دوم سالم مامون	س	آیهها بفتح اول سبک بضم اول مذکر آما س و فریبی
س	ابند و بفتح اول و کسر دوم و ضم دال مجید نقطه و بی نشان	س	آیهها بالف ممدوده مونسث رونق و حسن را گویند
س	یبی بفتح اول و کسر دوم و فتح نون شوخی	س	آیهها بفتح اول سبک بضم اول مذکر آما س و فریبی
س	ابھلاک بفتح اول و کسر دوم مذکر شوق و آرزو	س	آیهها بالف ممدوده مونسث رونق و حسن را گویند
س	ابھلاکھا مونسث کذلک	س	آیهها بفتح اول سبک بضم اول مذکر آما س و فریبی





س	ا پس چهارم بفتح اول و سیوم رقا ص بارگاه اندر	س	ا پس چهارم بفتح اول مونث نا از مودگی
س	ا پس با الف ممدوده و فتح بای فارسی مونث آفت آید اگر کنگ	س	ا پس دهان بفتح اول و سیوم سکون دوم فرومایه تا توان
س	ا پس در و بضم اول و دوم و چهارم مذکر ستم و جفا	س	ا پس بفتح اول و دوم و سیوم مذکر حالت طهارت بغسل
س	ا پس ایس با لضم مذکر تدبیر مشورت	س	و قبل از بستن و طعام خوردن که در آنوقت در مذیب
س	ا پس ایسی با لضم بدبر و مشاور	س	هندوان مسکونی نیست و بمعنی پیسی برص هم گفته اند
س	ا پس مراد ف او پس	س	ا پس سادی بفتح اول سکون دوم و فتح رای قرشت
س	ا پس اجبت بفتح اول و دوم و کسب چهارم غیر مغلوب و خطا	س	چیزی را گویند که منذر و محبوب نشده باشد
س	ا پس اجتناب بفتح اول مونث بنانی است که توام و دو شانه می باشد	س	ا پس سن بفتح اول و سیوم چهارم نا خوش نام پسران را گویند
س	و آنرا گویند با دو مجهول و کواکب هفتاد و یک را گویند و دیگر بنا تا	س	ا پس نش بفتح اول و ضم دوم و سیوم سکون بین چیز نامرد
س	نیز این نام خوانده اند	س	ا پس با لضم اول و فتح دوم بسیط و غیر عمیق و ظاهر را گویند
س	ا پس اجی بفتح اول و دوم مذکر نعت و ظفر	س	ا پس مان بفتح اول و سیوم سکون دوم دروغ و غیر عمل
س	ا پس آده بفتح اول و دوم مذکر جرم و تقصیر را گویند	س	و نارس است را گویند
س	ا پس آدهن بفتح اول و کسر ال مهله مونث ابراد همی مذکر جرم	س	ا پس پار بفتح بی حد و نامتناهی
س	و صاحب تقصیر و کنه گاه باشد	س	ا پس نا بضم اول و فتح دوم مذکر در او چادر را گویند
س	ا پس آلا کرنا بضم اول حمایت و طرفداری کردن	س	ا پس نپار بفتح نامتناهی
س	ا پس آنت با لضم سکون بای فارسی و نون پس من بعد	س	ا پس وائی قر وائی بضم اول و فتح دوم و فتح فوقانی مونث
س	ا پس آوری بضم اول و فتح او و کسری ای قرشت سینه گره	س	هیضه و تخم و و با
س	و منازع و جنگ جو	س	ا پس وینجا با لضم اول سکون دوم و فتح رای قرشت صاف
س	ا پس بجا بفتح اول و دوم مونث بی رونقی و تاریکی	س	و دستمال در و پاک و بمعنی بسیط و غیر عمیق هم آمده است
س	ا پس بائی بفتح اول و دوم و کسری سیوم مونث تخلف قانون مقرری	س	ا پس وپ با الف ممدوده و ضم رای قرشت آنکه از خود شکل
س	ا پس باپ بفتح اول و سیوم نای فوقانی با الف کشیده و سکون بای	س	گرفته باشد و هندوان خدا عزوجل را گویند
س	فارسی مذکر ناتوانی و بد نصیبی و بلاد ذمین	س	ا پس بیت بفتح اول و کسری سیوم مونث عداوت و کینه
س	ا پس تشتها بفتح اول و دوم و کسری سیوم مونث بی ادبی	س	ا پس ب بفتح اول سکون دوم و کسری سکون یا مجهول مذکر دشمنی و بغض
س	ا پس تکش بفتح اول و دوم و چهارم سکون کاف تازی و ششم عجم	س	ا پس نا بضم اول و فتح بای فارسی سکون را بندی برکنده شدن
س	مخفی و غایب	س	ا پس با الف ممدوده و فتح بای فارسی در میان و بمعنی قربت
س	ا پس تخما بفتح اول و سیوم مونث خلافت و پشیدگی و خفا	س	و خویشی هم گفته اند - مونث
س	ا پس تلیت بفتح اول و سیوم و کسری فوقانی مردم بے اعتبار	س	ا پس بضم اول و فتح دوم مونث تعفن و پشیدگی
س	ا پس تبتی بفتح اول و کسری در و نای فوقانی بی اعتباری	س	ا پس تبت بضم اول و فتح دوم و کسری فوقانی حاضر و تیار
س	ا پس چند بفتح اول و جیم فارسی سکون نون و دال هندی	س	و آماده و همی باشد
س	سلیم و حلیم و بی وقار	س	ا پس انبغ اول و وزن بر لاولی فردوس و رقا ص حبت



س	اچھونا بفتح اول و دوم آاسید شکم و لیسک خوردن	س	کند خواه مطفر شود یا بمیرد
س	اچھل بفتح تین بے برو بے نمر	ت	اتالیق ادب آموز و معلم
س	اچھلت بفتح اول و دوم و سکون سیوم و کسرم در خشک	س	اتان بضم اول و تخفیف و تشدید دوم بر پشت خوابند و غمی
س	اچھنا بفتح اول و دوم جوشانیدن	ه	اتاول بضم اول و فتح چهارم مونت عجلت و شتاب روی
ه	اچھو۔ اچھیم مونت ایون	ه	اتاولا شتاب کاری و صبر اتاولی زن شتاب کار
س	اچھین بفتح اول و کسرم و سکون یا محمول ایکه	ه	اتابی بروزن خطائی کسیکه بلا اجرت نزدی سرای می
س	اچھیندا بفتح اول و کسرم خود پسند و متد	س	اتبیل بفتح اول و کسرم و کسری موده و سکون
س	اچیر بروزن سیر بے درد	س	ای محمول بسیار و فراوان
س	اچکت بضم اول و فتح دوم و ضم سیوم تخمانی و سکون	س	اتپ بالف ممدوده و فتح دوم و سکون بای فارسی مذکر
س	اکاف تازی و تالی فوقانی لایق و منراوار	س	اقاب یعنی تاب خورشید
س	اچکھر بفتح اول و بروزن سیرش غایب و مخفی	س	اتیات بضم اول مذکرستم و بی انصافی
س	اچین بالف فتح بروزن نگین سبک و باریک	س	اتیلت بضم اول و فتح سیوم مونت تولد و پیدایش
س	اچی بفتح اول و کسرم و فتح تخمانی دوم اچھ لایق	س	اتین پیدا کرده شد و بمعنی نتیجہ حاصل بہ نسبت
	نوشیدن نباشد	س	اتیشت بفتح اول و کسرم و سکون دیگر حرف زایر و فتح
س	ات بفتح اول حد و نهایت و بمعنی بسیار نیز آمده	ه	اتشها بفتح اول و دوم بی مقدر و عاجز
س	و بالفم برو و بالاجری فوق کونیند	س	اتجوگ بفتح اول و کسرم و سکون و او محمول و کاف و فاک
س	ات بالف ممدوده مذکر شریف و آن نام پوره است معروف	س	بسیار پسندیده
ه	ات بالف کسرم و نجا و بالفم در اینجا	س	اتر بضم اول و تشدید فوقانی مذکر جواب و پاسخ و شمال
ه	اتابا کسرم بروزن مذامراد ف اتانا	س	و بلند و اعلی و شمالی که منسوب بشمال باشد
ت	اتابا بفتح پدر بحرلی آب گویند	ه	اتر بکسرم اول و فتح دوم بیتختر و شوخ صاحب نخوت
س	اتاب بروزن با تا مذکر شریف یعنی ستا پھل	س	اتر بالف ممدوده و ضم فوقانی و سکون رای و رشت پریشا
ت	اتابک اتالیق و معلم و القاب سلاطین و وزرا	س	و مضطرب را گویند
س	اتار بالفم مذکر نزول اتاو دینا گنایہ از ذیل کردن بشد	س	اترا بالفم و تشدید دوم شمالی و باد شمالی
س	اتارا بالفم نزول بریان و جواب و پاسخ و اشار و تشدید	س	اتوانا بالفم فرود آوردن و جوشانیدن و بالکسرمین
س	اتارن بضم اول و فتح رای مہلہ مونت پاره و قطعہ	س	و فتح کردن و باین معنی ہندی است
س	اتارنا بالفم فرو نهادن و گرفتن و دریدن و بریدن و	س	اتراون بضم اول تشدید دوم و فتح واو و سکون نون
	مکافات کردن اتارے کھو در اصطلاح سپاہیان	س	مذکر جائیکہ دران ماہ بیان گردآیند
	کسی گویند کہ در معرکہ از اسب فرود آید و مبارز طلب	ه	اترا یا بکسرم اول مذکر اتراوی مونت نازندہ و شوخ
		س	اتراون بضم اول تشدید دوم و فتح تخمانی مذکر شمالی

<p>اتو یکسر اول و فتح دوم اینقدر باضم و تشدید دوم مذکره و شکر جامه تو کون تا تکر کردن مارگر اتو بنایا کنتین بکشت اورا تو میای ساخت</p>	<p>س</p>	<p>اتر بجهاد رید بضم اول و تشدید دوم و فتح بای فارسی وسکون دال الجید مذکر منزلت و هفتین ماه</p>	<p>س</p>
<p>اتو بالف ممدوده و ضم فوقانی معلم</p>	<p>ف</p>	<p>اتریت بفتح اول و کسر همه سکون بای فارسی و تالی فوقانی بے قرار و بے آرام</p>	<p>س</p>
<p>اتوار بالکسر مذکر کیشنه</p>	<p>س</p>	<p>اتون بضم اول و فتح رای مبد سونت قطعۀ پاره جامه و پاره</p>	<p>س</p>
<p>اتول بفتح اول و سکون و اوچوچونا سنجیده و وزن کرده</p>	<p>س</p>	<p>که از بدن برآورده باشند رن سے اتون هونا</p>	<p>س</p>
<p>اتصبا بفتح معنی پس و چنان باشند</p>	<p>س</p>	<p>ارادی قرض و دام فارغ شدن</p>	<p>س</p>
<p>اتصها بفتح عینی و زرف</p>	<p>س</p>	<p>اتونا بضم اول و فتح دوم فرود آمدن و ذیلس و بیدار شدن</p>	<p>س</p>
<p>اتصهان بالضم سعی و کوشش بشری و حرث سرور</p>	<p>س</p>	<p>اتودا نافرود آورایند</p>	<p>س</p>
<p>اتصهاه بفتح بز و پناه معنی چپا و مخاک و زرف را نیز گویند</p>	<p>س</p>	<p>اتسی بفتح اول و دوم و کسر سیوم سونت کنان</p>	<p>س</p>
<p>اتصاین بفتح اول و کسر تخماتی سونت جایکه دران برای</p>	<p>س</p>	<p>اتسار بفتح اول و کسر دوم مذکر اسهال و سوی و جریان کم را گویند</p>	<p>س</p>
<p>مشورت و کنکاش و گفت و شنید فراهم آید</p>	<p>س</p>	<p>اتشو بضم اول و فتح سیوم مذکر عید خوشن و سرور و بمعنی</p>	<p>س</p>
<p>اتصت بفتح اول و کسر دوم ناپایدار و ناقیم</p>	<p>س</p>	<p>خشم و غضب هم بنظر آمده</p>	<p>س</p>
<p>اتصون بفتح اول و دوم و پنجم مذکر نام دید چهارم و آن</p>	<p>س</p>	<p>اتکا بفتح بسیار و فراوان</p>	<p>س</p>
<p>باعقدا و بنود کتاب آسمانی است</p>	<p>س</p>	<p>اتکل بضم اول و فتح سیوم نام مملکت اورلیه</p>	<p>س</p>
<p>اتصک بفتح تین اکه در مانده باشد و غیر متعوب</p>	<p>س</p>	<p>اتکت بفتح اول و فتح کاف فارسی بسیار و فراوان</p>	<p>س</p>
<p>اتصل بفتح تین ناپایدار و ناقیم</p>	<p>س</p>	<p>اتل بفتح اول و ضم دوم ناسنجیده و اکه سنجیده نشود</p>	<p>س</p>
<p>اتصلا بالضم نام عیق</p>	<p>س</p>	<p>اتم بضم اول و تشدید دوم اعلی و نفیس و بهتر</p>	<p>س</p>
<p>اتصلا نا بالضم بر بالا جنبایینان</p>	<p>س</p>	<p>اتم بالف ممدوده و سکون و میم مذکر جان و خود</p>	<p>س</p>
<p>اتصلا بضم اول بر بالا جنبینان اتصلا پاتصلا</p>	<p>س</p>	<p>اتم بالک خود غرض اتم کلمات خود کشی اتم نامی از خود ظاهر</p>	<p>س</p>
<p>بضم بای فارسی کذک</p>	<p>س</p>	<p>اتما بالف ممدوده و سکون فوقانی سونت روح و قابل دل</p>	<p>س</p>
<p>انخوا بفتح حرف ترید است که یا باشد</p>	<p>س</p>	<p>اتمان سونت روح انا اتمان انقلاب روح</p>	<p>س</p>
<p>اتی بکترین حرفی است که در مقام زیاده چه و تم صیغه</p>	<p>س</p>	<p>اتنج بالف ممدوده و سکون فوقانی و فتح میم پسر و دختر و</p>	<p>س</p>
<p>ماضی استعمال کنند</p>	<p>س</p>	<p>فراست و دلش را گویند</p>	<p>س</p>
<p>ایتبار بفتح اول و کسر دوم و فتح تالی موحده بار نا و اکثر</p>	<p>س</p>	<p>اتن بفتح تین نام کام دیوست که اورا بندوان بر عیش نشینند</p>	<p>س</p>
<p>ایتبکتا بفتح اول و کسر دوم و فتح بای موحده بسیار کو</p>	<p>س</p>	<p>اتنا بالکسر اینقدر و یا بضم آنقدر</p>	<p>س</p>
<p>وپرو و مکار را گویند</p>	<p>س</p>	<p>اتنت بفتح اول و دوم و سکون نون و فوقانی بسیار بی نهایت</p>	<p>س</p>
<p>ایتیت بفتح اول و کسر دوم بر وزن غطیطه و تیس سیاح</p>	<p>س</p>	<p>اتنگ بالف ممدوده و فتح دوم و سکون نون و کاف</p>	<p>س</p>
<p>ایتبرکت بفتح اول و کسر دوم و چهارم و سکون کاف تازی</p>	<p>س</p>	<p>فارسی مذکر خوف و الم و شکوه و شمت و بضم همزه و تشدید</p>	<p>س</p>
<p>و فوقانی بسیار وافر و فراوان</p>	<p>س</p>	<p>تالی فوقانی بلند و عالی باشد</p>	<p>س</p>

س	اتین بضم اول و کسره و فتح رای بهل پارچه جو اسیر عمل	هه	اتنگن بضم اول و فتح دوم و چهارم دریا است که نزد گویند
س	اتیس بروزن رئیس مذکر غمی است در اوئی	س	واقع است و نباتی هم است که آنرا آنجه گویند
هه	اتیک بکسر اول و دوم سکون یا می مجهول چندین اینقدر	س	اشنی بفتح اول مونث شاخ کمان را گویند
س	اتیهاس بکسر اول و دوم و فتح چهارم مذکر نارنج و در آن کوه	س	اتوات کهتوات بفتح اول و فتح کاف تازی مونث
هه	آتا بالف سده مذکر آرد در عربی دقیق گویند	هه	بر بستر غم افتادن و در پیش شدن باشد
س	آتابالفتح مذکر حجره بالاخانه را گویند	س	اتوت بفتح اول و ضم دوم محکم و آنکه شکستگی نپذیرد
س	آتاری بفتح اول مونث حجره و بالاخانه که از خوشی است	س	اتوک بفتح اول غیر مختل غیر ممنوع و مطلق
س	آقال بالف فتح مونث آتبار غله و گاه و توده	هه	اتول بفتح اول سکون و او مجهول غیر مصقل و مردند خود
س	آتالا بالف فتح مذکر نوده و انبار		بخلق را هم گفته اند
س	آتپنی بات بفتح اول و سیر و کسری تازی هندی دوم نوت	س	آتوی بفتح اول کسره و او مونث دشت و صحرا
س	آتن پستان	س	آتله هشت بعربی تا نبر گویند آتله آتله اند و در نا
هه	آنت بضم غمین پارچه کهنه و مضبوط	س	طوفان گیره سردان آتله کهنه با سابه بانی که از هشت
س	آتک بفتح مونث استادگی و باز دشت و نام دریا	س	ستون ساخته باشند
	است معروف	هه	آتکای بیتهی بضم اول نشست و برخاست و بیقراری
س	آتکا بالف فتح مذکر سبوی که در آن بر در بندگی جگنها تیره	س	و اضطراب را گویند
	خاص و عام طعام می یزد و همینند و با باشد در صدر آتکانا	س	آتکاره بفتح اول شده آتکاره بهار کونا کون و قولون
س	آتکانا بالف فتح استاده کردن و باز دشتن	س	را گویند
س	آتکار و بالف فتح مذکر سد و باز دشت آتکار و نا کزک	س	آتکاسی بالف فتح هشتاد و هشت
هه	آنگر لیس بضم اول و فتح سیروم و نیم شتابکار عجلت پسند نا	س	آتکان بضم مذکر صحن و بمعنی طه و ز نمود هم و این معنی هشت
س	آنکل بفتح اول و سیروم بروزن اجول مونث اندازه و قیاس	س	آتکانا بضم بروزن
	آنکل باز صاحب قیاس و معنی تشخیص کننده قیمت	س	آتکانوس بالف فتح تخفیف دوم و فتح نون نود و هشت
	آنکل چپو کسب که در خطری و همی قیاس با کار برود و اتفاقا هم	س	آتکان بفتح اول و دوم نجاه و هشت
س	آتکلنا بفتح اول و سیروم پذیرد نشستن و قیاس کردن	س	آتکایئیس بالف فتح و تخفیف دوم بست و هشت
س	آتکلنا ایستادن	س	آتکائی گیرا بضم عیار و دزد را گویند
س	آنگهیل بفتح اول و سکون دوم و کسره و تازی شوخ و ظریف	س	آتکه بیقه بضم نوت بیقراری و نوعی از و زرش هم است
س	آنگهیلی بالف فتح مونث شوخی و ظرافت	س	آتکه یلیس بالف فتح چهل و هشت
س	آتل بفتحین ثابت قوم و قایم را گویند	س	آتکلیس بفتح اول کسی و هشت
هه	آتم بفتحین مذکر انبار	س	آتکستهه بالف فتح شصت و هشت
س	آتس بفتحین حجره و بالاخانه	س	آتکه هیلی بفتح اول برت شوخی و ظرافت
هه	آتسابالفتح کجیدن و پر شدن آت جاناکذک	هه	آتکل بفتحین مذکر غسل عروس و داماد در روز سوم بعد از دوازده روز

س	اجان بالفتح نادان بخبر و بالضم طرفی و جاز جوی که در مقابل راه سیل باشد	هـ	اجلانا با ناز خرا میدن
س	اجانی بفتح اول مونث بی خبری نادانی	س	اجنه باضم بر خاستن و منسوخ شدن
س	اجده بالف ممدوده و ضم دوم مذکر صلاح	س	اجنگن بالضم مذکر پشتی و ستون را گویند
س	اجک بضم اول و فتح دوم و سکون دال اندکی نادان و بی طبع	س	اجهواتی که شوائب بالفتح مونث بر بسته افادن بعلت خضه یا اندوهی
س	اجو بفتح تین درواز کاستکی و انکه دایما جوان ماند و بفتح اول و کسر دوم مذکر صحن و پیشگاه	س	اجواره بفتح اول و رای قرشت مذکر پشت روز هفته بجز بی
هـ	اجرا بضم و بالضم ویران و خراب	س	اسبوع گویند
س	اجرنا بالضم خراب شدن	س	اجهوانا بالضم بر خیزانیدن
س	اجروانا ویران کنانیدن	س	اجهوت سو بفتح اول و نیم و فتح شین جمله یکصد و هشت
س	اجس بفتح تین رسوا و بدنام	س	اجهوتر بفتح اول و هفتاد و هشت
س	اجکت بفتح اول و ضم دوم و سکون کاف نازی اجکت بفتح	هـ	اجی بالفتح و تشدید دوم مونث کلاوه و چک شته و عوام
س	اول و ضم دوم و فتح کاف فارسی نازی یا بمعنی ظلم و ستم هم آمده یا بمعنی مونث است	س	دستار را هم گویند
س	اجگر بر وزن اسفند مذکر از دو یا را گویند	هـ	اجیر بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مونث نام شهر است
س	اجل بضم اول و فتح دوم بمعنی صاف و خالص در روشن باشد	هـ	اجیرن بفتح اول چهارم و کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر کلاوه
س	اجلانا بالضم صیقل کنانیدن	س	رشته و هزاره کردی و اداری و سستی را نیز گویند
س	اجلت بضم اول و فتح دوم و کسر سوم خالص و صاف	هـ	اجیرنا بالفتح از رشته کلاوه کردن و آنچه در آن است نمودن
س	اجلنا بالضم صاف در روشن شدن	هـ	اجیک بالفتح بی پشتی
س	اجمود بالفتح مذکر کرفس در اصل گرم است و در دوم خشک	س	آج بالف ممدوده امروز بعرابی ایوم گویند آج کل
س	تجلیس نفع کند و بوی دهن نیک گرداند و خداوندان صالح نامند	س	امروز فردا آج کل کونا یا بتا نادر کاری تعویق نمودن
س	باشد در فارسی هم اجموده یا مای هوز گویند	س	آجا بر وزن راجا پدر پدر
س	اجنم بفتح اول و دوم و سکون نون نازاده و نام مولود را گویند	س	اجات بالفتح شخصی که او را از قوم خارج کرده باشند
س	اجوانا بالضم از طرفی بطرف دیگر ریزانیدن	س	اجاتی بالفتح ذات کم کرده یعنی مدیکه در قوم دیگر آمده باشد
هـ	اجو این بفتح اول و تحتانی مونث ناخواه کرم و خشک است	س	اجاز بضم اول ویران و خراب
س	در دوم اگر دیرا بگویند و با سپیده تخم مرغ ضم کند و بر ناف	س	اجازنا بالضم ویران کردن
س	صیان که بر آمده باشد و شکم کند بر آمدگی را دفع کند مجرب است	هـ	اجاز بالفتح مذکر که پاس و لایتی و قرمز
س	و چون طبع و برگریدگی مقرب ریزند در حال درو ساکن شود	هـ	اجا گو بضم اول و فتح کاف فارسی مذکر رونق و ضیاء
س	دیر ناخواه از آن سبب گویند که ماضی طعام است	س	اجالا بالضم مذکر نور و روشنی
س	اجوت بالفتح تیره و بی نور	س	اجالنا بالضم صیقل کردن
س		س	اجالی بالضم مونث روشنی و نور
س		س	اجامل بفتح اول و کسر سوم نام شخصی که بسیار گنه کار و عاصی بوده

س	اجوتھا بفتح اول و ضم دوم مس کر و ناچشیده	س	آچان بالضم و تشدید دوم مونت بلندی
س	اجوز باد او مجبول بے مانند و نایاب	س	آچانا بالفتح نوشیدن و شستن بر و بعد خوردن طعام
س	اجون بفتح اول و او مجبول بنور دالی ایوم	س	و بالضم یعنی بر دشمن باری بود
س	اجھالنا بالضم از او ندی در آوندی دیگر بختن	هه	آچانک - اچانک بالفتح ناکاه و بفتتہ
هه	اجھتر بضم اول و تشدید دوم ناک و اجاہل سفید را گویند	س	اچیل - اچیلان ذکر اچیل مونت شوخ خوش طبع و پیر
س	اجھلنا بالضم ریختن و ریخته شدن	س	اچیلان هت - اچیلی بفتح اول مونت پقراری
س	اجھو بفتح اول و ضم سیوم بنور	س	و شوخی را گویند
س	اجھول بفتح اول و دویم فیلکیه یا تمکین کام بند و بسن بسیار کند	س	اچت بضم اول و کسر دوم زیبا و سزاوار و بفتح اول تشدید
س	اجھون بفتح اول و ضم سیوم بنور	س	دوم دایمی و ابدی و نامی است از نامهای دشمنو
هه	اجھی بروزن کج حرفی است که برای غذا استعمال کنند از روی تعظیم	س	اچتا ناچتانا پشیمانی خوردن
س	اجھی بفتح اول و دوم مغلوب و مغبور را گویند	س	اچتن بفتح اول و دوم و ضم فوقانی نادان و سفید باشد
س	اجیت بفتح اول و کسر دوم غیر مغلوب	س	اچتننا بضم اول و فتح دوم جدا شدن کلابه از دیوار و
س	اجیت بون بالفتح که نوعی است از برص که نهایت زبون است	س	تغزیدن و شکستن خواب باشد
س	اجیون بفتح اول و کسر دوم و کونانی و فتح رای اچیلان ذکر خفا و کون	س	اچز بفتحین غیر متحرک و ساکن و جامد
س	اجین بالضم و تشدید جیم مفتوحه مذکر نام شهر است معروف	س	اچرج - اچرج هر دو بالفتح مذکر تعجب حیرت و
س	اجیون بفتح اول و کسر دوم بی جان	س	یعنی تعجب هم هست
س	اجیوکا بالف ممدوده کسر دوم مونت معاش و وجه کافی را گویند	س	اچرن بالف ممدوده و فتح دوم و سوم و تورو عادت
س	اچ بالضم بلند	س	اچرنا بالضم و تشدید دوم جدا شدن تلفظ در آمدن حرف
س	اچاتن مذکر اچاتی مونت هر دو بضم اندوه و وحشت	س	زودن و گفتن هم هست اچننگ بضم مذکر پروانه چراغ
س	اچاتنا بالضم جدا کردن و تقسیم نمودن اچات هونا	هه	اچکا بضم اول و فتح دوم تشدید کاف نازی عیار که بر
س	متنفر شدن مانده شدن	هه	اچکانا بالضم بر دشمن
س	اچار بالضم و تشدید دوم مذکر تلفظ را گویند که ادوی	هه	اچکری بالف مونت کستانخی و دلیری
س	مخارج لفظ باشد	س	اچکش بفتح اول و دوم کور و نابینا یعنی بینکم آمد
س	اچار بالف ممدوده مذکر قانون و دستور العمل و پیری	س	و باین معنی مونت و بندگی است
س	شرعیت و اچار هر گونه که با طعام خوردند	س	اچکن بفتح اول و کسر دوم و تشدید کاف نازی با هموار و درشت
س	اچانج بفتح اول و او جمله مرشد و برین عالم را گویند	هه	اچکانا بضم اول و فتح دوم بر خاستن
س	اچارن بضم اول و فتح رای جمله مذکر تلفظ را گویند	هه	اچکی زن عیاره
س	اچارنا بالضم و تشدید دوم گفتن و تلفظ کردن	س	اچل بفتحین ساکن بجز حرکت و کوه مرد کهن سال باشد
س	اچاری بالف ممدوده زاہد و متقی	س	نیل اچل نام کوهی است نیلگون نزدیک بالیسر
س	اچارید بالف ممدوده مرشد و معلم امور را گویند	س	اچلان بفتح اول و دوم مونت زمین



س	اجهانا بالفم اجد کردن چیزی از چیزی دیگر حکم کردن	س	اجهنا بالفم اول و فتح دوم چسبیدن
س	اجهنا بالفم اول و فتح دوم چسبیدن	س	اجهنا بالفم اول و فتح دوم چسبیدن
هه	اجهنا بالفم اول و دوم مذکر شکفت و حیرت و چیز عجیب	هه	اجهوانی بالفم موت و آن مرکبی است معروف که تازد
س+	اجهنا بالفم مدوده و سکون جیم فایر سی و فتح جیم مذکر	س+	گندم و تو ابل حاره می سازند و بز چکان می خوانند و خوردن
س	اجهنا بالفم اول و کسره دوم بی اثر و بی نشان	س	رازان لغت نایب واجب است
هه	اجهنا بالفم مذکر شکفت مراد فاجهنا	س	اجهونا بالفم اول و ضم دوم غیر محسوس و بی زوال و جازا
س	اجهنت بالفم اول و کسره دوم بی فکر	س	بعضی حکر گویند
س	اجهجنل بالفم پایدار و محکم	س	اجهون نفع اول و تشدید دوم و فتح اول مملو از کسره
هه	اجهول نفع اول و ضم دوم بی خطا و حکم انداز و قادر است	س	اجهوهنی نفع اول و تشدید جیم فایر بی نفع و کسره بی
س	اجهها بالفم اول و تشدید دوم و کسره دوم	س	بوز لشکری جزاره که شش یک لگ و نه هزار و شصت و پنجاه
س	موت آرزو و خواهش اجهها بصحن طعام خوب و پسند	س	پایه گمان و شست و پنج هزار و شش صد و سه سوار و سبست
س+	اجههادن بالفم مدوده و تشدید دوم و فتح اول مملو	س	ویک هزار و شصت و هفتاد و گردون و بست و یک هزار و
س	مذکر باره و جامه	س	هشتصد و هفتاد و فیل باشد
س	اجهالنا بالفم بر افشاندن چیزی	س	اجهی نفع اول و دوم و اول و قایم
هه	اجهان بالفم ناخفته غیر خالص	س	اجیت نفع اول و بیای مجمل بی پیش و گشته
هه	اجهاه بالفم تشدید دوم مذکر خوشی و فرحت	س	اجیتا نفع اول و کسره دوم ناخفته و نقش نگارده
س	اجهت بالفم تشدید دوم بی خطا مقرر و برج ثابت است	س	اجیلنا بالفم بیای مجمل جدا کردن و چیز
س	بندوان در سه مات وین یکا بر بند اجهت تلافی بکسر	هه	اجین نفع اول و دوم بی آرام
س	نوقالی و سکون لام و کاف تازی سری است که در آن چند اهن است	س	اد بالفم مراد ف ات و آن گذشت
س	برنج بریشانی است یا برینگی که او را استند داشته باشند	س+	اد بالفم مدوده اول و ثانی و ستمین و معنی آغاز و اول است
س	اجهتا نا اجهتا نا بالفم پیشانی خوردن	س	اد بالفم مخفف آدها
س	اجهن بالفم تشدید دوم مذکر حرف	س	اد ا بالفم مدوده مذکر زنجبیل تر
س	اجهنا بالفم جستن	س	اد اما بالفم زفت و نجیل
س	اجهروتی بالفم موت الماد و رسم الخط و نیز موت	س	ادار بالفم جواز و کسری
س	از نواختن ستار و غیره که از آن صد کلمات ترانه ظاهر شود	س	ادار تا بالفم موت جواز و سیاحت
س	اجهوی بالفم تشدید دوم خوشی و پسند	س	اداسم و لگیری و ناخوشی و دیگر را هم گفته اند
س	اجهشت بالفم اول و تشدید جیم فایر مذکر خورده	س	اداسی بالفم موت تنهایی و طلال و طلال و دیگر گفته
س	اجهلا نا بالفم متعدی اجهلنا	س	خاطر و فرشت از در و ایشان
س		س+	ادانت و ایم همیشه ادانی بالفم زمین و نجیل
س		هه	اداهت بالفم موت سرت گندم گونی

س اد کھلا بفتح اول و کسر یوم نیم شکفته	س اد اھون بضم اول و فتح نامی ہوز مذکر شال و تشبیه
س اد کھولا یم کشادہ	س اد بھت بفتح اول و ضم سیوم و کون نامی ہوز عجیب و طرفہ
س اد ل بدل - اد لا بدل کا مذکر تغیر و تبدیل	س اد بھو بضم اول و فتح بای موحده مذکر بالیدگی و پیشین بود
س اد م بضم اول و تشدید دال مکسورہ مذکر سعی و کوشش و مشق و ورزش و پیشہ	س اد پرب بضم اول کتاب مہا بہارت
س اد مین بضم اول و دوم و فتح بای موحده مذکر دخت ایختر کردہ و فرزند از بر اہمہ	س ادت از آغاز و بمعنی آفتاب ہم آمدہ آدت بار یکشنبہ
س اد م را بفتح نیم مردہ اد موا کذک	س ادت بفتح اول و کسر دوم نام ماوردیوان و بضم اول و کسر دوم ممتاز و شہر و بلند باشد و بختین ناخچیدہ
س ادن بفتح اول و کسر دوم روز نخس	س اد یقندن بفتح اول و کسر دوم و نامی فوقانی و فتح نون اول مذکر دیوی است
س اد ند بفتح اول و ضم دوم و کون نون اسودہ و خاطر جمع	س اد توان بالف ممدودہ و کسر ال مہلہ مذکر کیشنبہ
س اد و بالف ممدودہ و فتح و ال مہلہ در ابتدا	س اد و بالف ممدودہ و فتح دوم مذکر تعظیم و مدارات آدرمان تعظیم و مکرم
س اد وان - اد و این بفتح اول و ہر دو و فتح بای تختانی درنا مونت بندگی کہ برای تنگ کردن نوار چار پای بکار برند	س اد و بضم اول و فتح دوم مذکر شکم کہ ترجمہ بطن باشد
س اد ویت بفتح اول و کسر یوم بظہیر بے ہمتا	س اد و بالف ممدودہ و کون ال مہلہ مونت منکر ششم قوی و آغاز موسم ہر سال
س اد ویک بضم اول و بای جہول مذکر خوف و تشویش و پریشانی و جہول	س اد و س بفتح اول و کسر یوم مخفی پوشیدہ و غائب
س اد ہ بفتح و ترکیب بجز نصف باشد بفتح اول و دوم و نامی ہونہ زیر و تخت و بفتح اول و کسر دوم ہر بالا	س اد و سا بفتح اول و دوم مذکر نوعی از شیلہ باریک و تسمی از شیرینی کہ آواز اندر سا ہم گویند
س اد ہا بالف ممدودہ نیم کہ نصف باشد اد ہا بالف اد ہا بالف ممدودہ مذکر خوش و قوت	س اد و سن بفتح اول و دوم و چہارم مذکر پوشیدہ و بمعنی پوشیدہ ہم است
س اد ہا بالف ممدودہ مذکر اندیشہ و فہم و خندق و بکیر و صین	س اد و ش بفتح اول و دوم و کون رای مہلہ اد رشت بفتح اول و کسر بای مہلہ معلوم و پوشیدہ و بخت و نصیب و تہ کہ از ان کہتہ را کا ہی بنودہ باشد
س اد ہا بالف مذکر سادست و سید و تخفیف و کمی و بجات و رجا را ہم گفتہ اند	س اد و رک بالف مونت م کہ بجز سبب تر باشد در فارسی نیز ہمین نام خواندہ اند و خواص این در لفظ مونت آید
س اد ہا نا بالف لزا و کردن و نامی دادن	س اد و کی بالف مونت نوعی از شیرینی
س اد ہاری بالف ممدودہ و خوردہ دودہ اد ہاری کیسکہ زندگی او بر شہر باشد	س اد و شت بفتح اول و کسر دوم مذکر تقدیر و بلا
س اد ہا سبسی مونت در دینم سر بر بے شقیقہ گویند	س اد قحہ بالف فتح مذکر پارچہ کہ گویند کہ در ان چہر نامی بندند و ہر مذکر
س اد ہا بالف ممدودہ مذکر حمل و بار داری و کرسی است کہ بر بار داری یاری دہد	س ادک بضم اول و فتح دوم مذکر آب و بالف ممدودہ و کسر
س اد ہ پت بفتح اول و بای فارسی سلطان و فرمان دہا و خداوند	س اد ہ پکا یم بختہ
س اد ہ پکا یم بختہ	س اد ہا و این بختین خیر و کف

س	ادهن بفتح اول و دوم کینه و ناگس لب هم گفته اند که شعله با	س	ادهنی بفتح اول و دوم بی زور و سکین
س	و معلق و خلا	س	ادهواتر بالفتح نیم و اکثر نیم تهبان با بطلان کند
هه	ادهر بکسر اول و فتح دوم این طرف و بالضم الطرف	هه	ادهوتن بفتح اول و ده او معدول و فتح فوقانی نوشت نوی
س	ادهر بالضم کشاده و کرده چون بخیه و دخت جامه	س	از پارچه نفیس
س	ادهراج بفتح اول و کسر دوم حاکم و فرمان رو ابا شاه	س	ادهورا بفتح اول و ضم دوم ناقص و تمام
س	ادهن سنا بفتح اول و دوم نیم تهبان ادهن بفتح اول	س	ادهوزی بالفتح نوشت ادیم و نصف ادیم
س	و دوم و سکون ما و در جمله مذکر است و بی انصافی و بی دینی و	س	ادهومکهر بفتح اول و ضم نیم سرگون سرزیر کرده و
س	ناپارسانی و محصیت و کنه کار بی انصاف را هم گفته اند	س	ریاضتی است سرخو گیان را
س	ادهرم پنا بفتح انصافی و کنه	س	ادهون بفتح اول و و او نیم هر چیز
س	ادهرمی بفتح اول و دوم بی انصاف و مجرم و عاصی	س	ادهی بالفتح و تشدید دال بهله مسوره نوشت نصف هم
س	ادهک بفتح اول و کسر دوم افزون و بضم اول و تشدید ل	س	و نصف تهبان گفته اند
س	نفتوحه ضیق النفس و دوار و سوز و بضم	س	ادهیایه بالفتح بروزن مرابیه باب فصل کتاب سوتی
س	ادهکار بفتح اول و کسر دوم مذکر سلطنت و تصرف حق	س	ادهیانا بالفتح بخش کردن و تقسیم نمودن و دو نیم کردن
س	و قدرت و دستگاه	س	ادهین بفتح اول و کسر دوم پریشانی و پیشش و بیقرار و شکست
س	ادهکاری بالفتح مستحق و حقدار	س	ادهیرتا بالفتح نوشت پریشانی و بیقراری و شکست
س	ادهکانا بالفتح افزودن نوشت افزایش و کثرت و جور و دستبرد	س	ادهیرج بفتح اول و کسر دال مذکر بی صبری و پریشانی
س	ادهکیالی بفتح اول و کاف تازی نوشت در دینم سر	س	و بمعنی پریشانی و شکستیم است
س	و فوفلی که مدور باشد و دو مغز دارد گویند که چنین فوفل	س	ادهیرجا مذکر ادهیرجی در هر دو و سکون ناموش
س	بالخی صیت شقیقه نام است	س	پریشانی و بی صبری گویند
س	ادهکیا بالفتح و تشدید جیم فارسی هر چیز نیم نخچه را گویند	س	ادهیر بفتح اول و کسر دال و سکون ای محمول یکسان است
س	ادهکیو طعام نیم نخچه را گویند	س	و در مویه و اکثر این لفظ بر زبان طلاق کنند
س	ادهکر بفتح اول و کاف تازی مذکر نیم محصولی و خراجی گوینم	س	ادهیرتا بالضم کشادن و در کردن دخت جامه
س	دیگر آورده شده باشد	س	ادهیلا مذکر نیم فلوس
س	اده که ما نیم گفته شده	س	ادهیلی نیم رویه و شرفی را گویند
س	ادهم بفتح اول و دوم کینه و ادنی	س	ادهین بفتح اول و کسر دوم تابع و فرمان بردار
س	ادهمر نیم مرده ادهمو اولک	س	ادهینتا بفتح اول و نون نوشت و فرمان بردار و طاعت
هه	ادهن بفتح اول و دوم مذکر ای که برای نختن طعام بپز کرده باشد	س	ادهینی بفتح اول و کسر دوم نوشت نیاز و خاکساری
س	ادهن بفتح اول و دوم بی زور و محتاج و درویش	س	و عجزه انگسار
س	ادهنگ بفتح اول و دوم مذکر فالجی که در نصف بدن افتد	س	ادهی بضم اول و فتح دوم مذکر گوهری بجانب خاور که
س	ادهنگی بالفتح فالج زده مغز	س	مطلع در شب است و بعضی طالع و بلند شود هم آمده

سن آدیس بالف ممدوده و کس در آل سکون یا بیچ مذکور است  
 فرمان و حکم و سلام جوگیان  
 سن آدیم بغم اول و سکون دل و فتح تختانی مذکور  
 گوشش و سعی  
 سن آدول بفتح اول و او معدوله بی حرکت و قایم  
 ت ادبک بالف مذکور قومی است از آتاریان و این لغت ترکی  
 است واذ بگنی زن این قوم را گویند  
 هنر آ بالف ممدوده چونکی بزرگد که از ان بهایم رانند  
 سن آ بالف مذکور بر سینه اولا تا بغل گری و مقابله کردن  
 سن آ بالف مذکور در سن و عدو  
 سن آ بالف ممدوده مذکاره و نام مملکتی هم است  
 هنر آ تا بالف فتح مذکور صد اعظمی که از بر کردن توپها یا سقوط  
 عمارت بگوش سد  
 سن آراد هنر بالف ممدوده و فتح دال مهله مذکور عبادت  
 و پرستش را گویند  
 سن آراد هنا بالف ممدوده پرستید و کار کردن خدمت کردن  
 هنر آ را بالف فتح مذکور اثر ناخن که بعد خردشید بماند  
 سن آوام بالف ممدوده بروزن با دوام مذکور باغ و بستان  
 سن آرا تا بالف فتح اول آواز کردن آسیا  
 سن آرب بفتح تین کردن که صدک باشد آلوب که هر ب  
 عدلی شمار و بی حساب  
 هنر آربا تا بالف فتح جلدی کردن و پریشانی کردن و این را روف  
 پرترا تا و بلبلا تا باشد  
 سن آربسی بضم اول و فتح با ممدوده نام لولی است که در باگ  
 اندر است  
 سن آربل بالف ممدوده و فتح ممدوده مروت عمادی که سن  
 سن آربن بفتح اول سیوم بروزن کردن مذکور در قرانی  
 سن آربنا بفتح اول و دوم مذکور در قرانی دادن  
 سن آرتا بالف ممدوده مذکور در سستی اندر موات شادی و  
 آن چنان باشد که چون شاه بخانه عروس آمد پیشان

عروس استقبال او کنند و خوابیک منقش باشد و خانههای  
 متعدد دارد و در وسط آن چراغی از آرد ساخته بر آرزو غنی  
 کرده بگذارند و قتیلهها چند را فروزند پس آن قاب گرداگرد  
 نشت بگردانند  
 هنر آرتلا بالف فتح مذکور پشتی ز سایه و پناه  
 هنر آرتو بالف مذکور ت و شکر آرتو گمر نه کنده پارچهها  
 سن آرتقه بالف فتح مذکور اراده و معنی قصد و سبب الودیت  
 و بمعنی درخواست و التماس هم آمده و تفسیر آن چهار پرستید  
 سن آرتقی بالف فتح مخوف ض سیکه او را بر فایده خویش نظر باشد  
 هنر آرتقی بالف فتح مونت جنازه و نعش  
 سن آرتقییا بالف فتح منیب و موکل  
 سن آرتقی بالف ممدوده بروزن پارسی مونت رسمی است  
 در پرستش اصنام و آن چنان بود قالی که چراغ بافتیلهها  
 متعدد در آن روشن بود که در سرت بگردانند  
 سن آرجن بفتح اول سیوم مذکور تحصیل کسب بر چیز و بضم سوم  
 نام پهلوی است مشهور و اول پسر ماندا بوده است و نام درستی هم  
 سن آرجنا بفتح اول و دوم یافتن و حاصل کردن  
 هنر آرجهنا بفتح اول و دوم چهار شدن و بسته شدن در زنجیر  
 و بی سبب نیزه کردن با کسی  
 سن آرج بفتح اول و ضم دوم مونت غنشیان و شوریدگی دل  
 سن آرجا بالف فتح مونت پرستش و بندگی  
 سن آرجت بفتح اول سکون یا کسب جسم فارسی پستیده و گرم و موم  
 سن آرجک بالف فتح بروزن مذکور پستار و عابد را گویند  
 سن آرجنا بفتح اول سیوم پرستیدن و تعظیم کردن  
 هنر آرد ابیگنی بالف فتح در با سلاج که در حرم می باشد  
 هنر آرد اس بالف فتح مونت عرض و التماس شاید که تصحیف  
 عرض است باشد  
 هنر آرد او بالف فتح مذکور کرده که بار یک نسیانده باشد  
 ت آردو بالف مذکور لشکر و فوج و بانا آردو معنی لشکر  
 شاهی آردو معنی کی زمان اسنان اسل در بار

س ارد هه بالفتح وسكون راي مهله و دال نيم كه نصفه	ه ارگائی بفتح اول و دوم خاموشی
ه ارد هه بضم اول و سکون دیگر حرف و ف ما شد و آن از جوبها	ه ارگجا بالفتح مذکر خوشبوی است زرد رنگ که از صندل عطر
معروف است سرد است در اهل و در طوبت و یوست مسکن	و غیر آن سازند
باشد تب صفراوی و دومی رافع در مضر باهت و سعال	ه ارگجی جائه که از بار گارنگ کرده باشند
و نزلات و جرب زانفع و شکم نرم کند	ه ارگنی بفتح اول و سیوم مونت رسی یانی که در خانه می بندند
س ارد هانگ بفتح اول و دال مهله مذکر نصفه آن آدمی در فانی	و بالای وی پارچه می گذارند و عوام بجای ای مهله نام میکنند
که در نصف بدن افتد سوارگان طویلا در نصفه	س ارگهه بالفتح برگ مذکر قدر و بها نوعی از پرستش و آن چنان
س ارد هانگی بالفتح خداوند فالج و مغلیح و معنی آن در نیمه	باشد که آب را بنام دیو و مهر و ماه می افشانند
س ارد هگ بضم اول و فتح دال ضعی است که از صعور درج	س ارگها بالفتح مذکر آوندی است مثل کشتی که بندوان در زمان
بسوی سینه عارض میشود	پرستش بتان از آن آب ریزی کنند
س ارد سن بفتح تین بضم بی و بی مزه و بفتح اول و ضم دوم مذکر	س ار مبهه بالف مدوده و فتح دوم مذکر آغاز و آغاز پده
بنای است دو او و اول و فتح دوم مذکر سستی و کاهی را گویند	ف ارمان بر وزن فرمان مذکر آرزو
س ارد سن بضم اول و سکون دوم و فتح بای فارسی مذکر	س ارن بفتح اول و ضم رای مهله مذکر آفتاب باعداد و سخی که وقت
و آن انداختن اندک آب باشد بر سر دروغ غسل و بکسیر	باعداد در افعی ظاهر شود
ه ارستا بفتح اول و سیوم و تشدید تالی فوقانی مذکر قیاس شخص	س ارنا بالفتح مذکر جاموس دشتی و دیگر گن خشک که در بیابان
و اندازه و بمعنی دلال هم است	یافته شود و آن در سوختن و تیار کردن ادویه بکاری آید
س ارسی باول مدوده بر وزن فارسی مردم است و کابل	س ار نالی بفتح اول و ضم دوم مونت با ماد و کسپیده صبح
س ارسی بالف مدوده مونت بر آینه را گویند عموماً و آینه پاره	س ارند بفتح اول و دوم مذکر دخت بید الخیر
که در اکثری عروس نصب کند خصوصاً	س ارندی بفتح اول و دوم و مونت بید الخیر در بوی خرمج
س ارسیلی نینا بفتح اول و کسیر آنکه چشم نجواب دارد	س ارند در آخر و دم گرم و خشک است محل و ملین و عصب و اول
س ارک بالفتح و سکون دوم مذکر خورشید و نام بنای است که	قوی خلط بار و در متقی عروق و مقوی اعضاء مد حیض و مخج
ابابیل آنرا می خورد	مشیر و جیت فالج و لقوه و امراض بارده و قوی طبع و جوی
ه ارکات شهرت معروف در کشور دکن	و مسقط استهما و موجب کرب و بصلت کثیر و مصطکی و نافع
ه ارگائی بالفتح آب شناس و معلم چهار و کشتیان و هر چیز	و قدر شترش از پنج عدد داده عدد پنجاه عدد او کشته است
منسوب با رکات	و فاد زهر آن ریواس و رب ریواس و ضاد او جیت تاویل و
س ارگائی رو پیله معروف	کلف و اورام بلغمی در دوا و و نقرس و مفاصل نافع و ملین
س ارگت باول مدوده و فتح رای مهله و سکون کافی تازی سرخ	صلابات ضاد برگ او بار و جوی و دم حاره چشم و دم
بعری احمد گویند	زیر کله و سایر اعضا و با حاجت در مفاصل و بار و عن ترین
ه ارگت بفتح اول و سیوم و سکون تالی نندی مونت چستی و چالا	جهت اوجاع بارده در و عن او گرم و تر و لطیف تر از و عن
س ارک بضم اول و فتح دوم مذکر مار یعنی افعی	زیتون باشد و منقی است و در و مثال او جیت تسکین و جع الغواد

<p>س آرس بالفتح حرفی است بدانند که کسی با در محل تحقیق استعمال است</p>	<p>س بارده و هاء الاصول محلل بلغم لزوج و طلائی او جهت تلمین صلابات و انضمام نم رحم و انقلاب آن در جوب متفرج و قروح رطبه و ورم معده و باز بدالجربت و التعلب و آب</p>
<p>هه آریا بالف مدوده و کسر دوم مذکر نباتی است از قسیم بیاره و کدر اریب بضم اول و کسر او سکون بای مجبول مونث مکروچ</p>	<p>هه گندنا جهت بوی سرش با وضاد و نافع و جو شاییده او با سلخ الیه و خورل و تدبیر آن جهت دار الیه و اقسام قویا</p>
<p>س اریب بفتح اول و کسر دوم مونث بخلق و تندخوی</p>	<p>س و کزاز و کلف ببعید است و بدش روغن ترب</p>
<p>س آریا بالف مدوده مونث پناه و سایه</p>	<p>س از نوبت اول سیوم مذکر دریا که بحر باشد</p>
<p>س آریا بالف مدوده در میان مقابل و حامل</p>	<p>س اریب بالف فتح جاموس ماده دشتی</p>
<p>هه آریا بالف فتح مذکر کناره بلند جوی و کناره تالاب</p>	<p>س اریب - اریب بالف فتح صحیح و سالم</p>
<p>س آریا بالف مدوده پرواز پرندگان</p>	<p>س اریب بالف مدوده و فتح کاف فارسی و بای تجمانی</p>
<p>س آریا بالف مدوده در سرف کردن آریا پرنانینر</p>	<p>س اریب و تندستی</p>
<p>س آریا بالف مدوده در سرف کردن آمده</p>	<p>س اریب و هاء بالف مدوده و ضم را بهله خفه کردن گلو</p>
<p>س آریا بالف فتح قایم کردن و ستاده کردن و ستن چیزی چپتر</p>	<p>هه اریب بالف فتح مونث ترکاری است معروف و آنرا گھویان نیز گویند و این نگاهه کچو نامند و در عربی آنرا قلفاس گویند</p>
<p>س آریا بالف مدوده و کسر اول و کسر دوم</p>	<p>س مزاج آن باین سردی است مقوی باه و مغلط منی و مولد ریح و تقیل و مصلح آن ترشی و سستن آن در آب بمالند که ذی شرفی</p>
<p>هه آریا بالف مدوده و کسر اول و کسر دوم</p>	<p>س اریب بفتح اول و ضم دوم کسر هزه مونث غنیمانی که زان باردار را عارض میشود</p>
<p>س آریا بالف مدوده و کسر اول و کسر دوم</p>	<p>پ اریب و تشدید دوم مذکر آله معروف است</p>
<p>س آریا بالف مدوده و کسر اول و کسر دوم</p>	<p>هه اریب و تشدید اول و کسر اول و کسر دوم</p>
<p>س آریا بالف مدوده و کسر اول و کسر دوم</p>	<p>س اریب و تشدید اول و کسر اول و کسر دوم</p>

س	از گن بضم اول و فتح کاف فارسی ستارگان و تقاضا	هه	اس با کسیر مفعول است که این باشد
س	از ن بضم اول و فتح دوم پروازنده	س	اس - آس با الف ممدوده مونت امیدوار و در تمام
س	از نا با بضم پریدن و بالفتح استادگی کردن	س	و چون این حروف با دیگر الفاظ ضم کنند فاده تمنا و صفت
س	از نا با الف ممدوده پناه و پشتی دادن	س	و در چون پیاس و پیاسا که آرزوی شرب و جفا شنگی باشد
هه	از نک بفتح اول و دوم مونت بلده که محل بیماری	س	اسا تهمه با الفتح کسیر که در صحبت به ان نشیند
س	اجناس بر کونه و قمشه باشد	س	اسا تهمی با الفتح بیگانه و اجنبی
س	از نگا بفتح اول و دوم مذکر نوعی از کشتی گیری که از پارس	س	اسا ساده با الفتح بد باطن و بی شوق و کلا سهل دست
س	می کند و بمعنی جایل و مانع و مزاج هم آمده	س	اسا دهیه با الفتح اول و اول بی قدرت و ضعیف و محال
هه	از و با الف ممدوده مذکر شفا لولو	س	مرضی که درستی آن دشوار بود
س	از و با الفتح اول و ضم رای منقوطه اصرار کننده و کاشی	س	اسا ر با الفتح میان قهی و مجوف و نادان و کودن
س	از و از با الف ممدوده مونت پشتی و مزاج و حال	س	اسا را با بضم مذکر سا بانی معروف که از سفال نگاه میسازند
س	از و س پروس مذکر همساگی	س	اسا ر نا با بضم بر داشتن و از جای بجای بردن
س	از هانا با بضم پوشانیدن	س	اسا زه با الفتح بروزن هزاره مذکر ماه سیویین است
س	از هائی با الفتح مونت چهار تک و معنی دو نیم هم آمده	س	از شهر شمسیه منود
س	و آن معروف است	س	اسا ز هبی با الفتح مونت روز بدست در راه اساره
هه	از هت بفتح اول و دوم مونت نیابت و گماشتگی و گما	س	اسا س با بضم مونت نفس کشیدن و امید و آرزو
س	از هک کرنا با بضم جستجو کردن و مذاکره کسی که	س	اسا سنا با بضم نفس زدن
س	غائب بود و اطلاق این بر کودک بود فقط	س	اسا عت با الفتح مونت عت نخس را گویند و این لفظ است
هه	از هکنا بضم اول و فتح سیوم سرنگون و و از گون کردن	س	اسا که به با الفتح بروزن اراک به حرمت و بی اعتبار
س	از هنا با بضم پوشیدن پارچه بر بدن مراد و ههنا	س	اسا که بی با الفتح مذکر گواهی دروغ و بی گواه
س	از هنگن بضم اول و فتح سیوم مذکر چیزی که در آوند بند	س	اسا م تهمه با الفتح بی مقدور و ناتوان
س	تا از فرو افتادن و سرنگون شدن آنرا باز دارد	هه	اسا نا با بضم غلبه بر افشاندن
س	از هیا بضم اول و فتح دوم پوشنده و بفتح اول مذکر پیمان	س	اسا نا با بضم جوشانیدن
س	که بمقدار دو نیم سیر باشد	س	اسا و ری با الفتح بروزن برابری مونت نوای است از نا
هه	از ری با الف ممدوده نوای است موسیقی	س	موسیقی و قسمی از کبوتر و نوعی از پارچه
س	از ری با الف ممدوده حامی و نگهبان	ت	اسا ول با کسیر مذکر میانجی و منادی
س	از یل بفتح اول و سیوم صرا کننده و مصر کردنش	س	اسا و نت با الف ممدوده امیدوار و تابع
س	از یخ بفتح اول و کسیر دوم و سکون دیگر حروف نشد شمنی	س	اسا و نت با الفتح هر اسان و خایف و بی آرام
س	از دهات با الفتح و سکون رای فارسی روی و آن که	هه	اسپات با کسیر مذکر فولاد سخت
س	فلزی است معروف	س	اسپاس با الف ممدوده پیرامون

اسپر سی بفتح اول و سیوم و کسر پنجم بروزن و وزچی	س	اسپر سی بفتح اول و کسر دوم ناراست و نارسیده و بضم سین غلط و نارست باشد	س
قابل المسی یعنی آنکه جنس و لمس ممسوس شود			
اسپر ها بکسر اول و فتح سیوم و کسر را و بهمله مونت	س	اسپر بفتح اول و ضم دوم مذکر دیو جن	س
اراده و خواہش را گویند		اسرا بالف ممدوده مذکر پناه و امید و اعتماد و رجحان	س
استت بالف فتح بروزن دست مذکر غرب آفتاب	س	اسر باد بالف ممدوده و کسر سین بروزن خاطر مذکر دعا و دعای خیر را گویند	س
استت هون و غروب کردن آفتاب			
استا بالف ضم مو تراش و حجام	س	استوت بالف ممدوده و سکون سین و کسر را و بهمله دست گرفته و آنکه در پناه کسی باشد	س
استا چل بفتح اول و پنجم مذکر نام کوی است در باختر	س	اسرفو باول ممدوده و فتح سین و ضم فوقانی زنها خواه و پناه گیرنده	س
گویند که خورشید در پس آن غروب میکند			
استبست بفتح اول و سیوم و سکون موحده و فتح تحتانی پریشان و سرشته	س	اسرم بالف ممدوده و سکون سین و فتح زار بهمله مذکر مسکن و مقام و فرقه هست از فرق آدمیان	س
استت بفتح اول و ضم سیوم مونت مدح و ثقیب و نثار را گویند	س	اسرن بفتح اول و دویم و یوم بچاره و دربانده	س
استر بروزن دست مذکر سلاح و حربه	س	اسرونا بضم اول و فتح دوم پناه گرفتن و خد کردن	س
استری بالکسر و سکون سین و تازن و عورت و نیر	س	اسری بالف ممدوده و ضم سین شیطانی	س
آهنی که ازان چیز را هموار کنند			
استمبهه بکسر اول و فتح سیوم مذکر ستون و سطلوانه و تنه درخت را گویند	س	اسریت بالف ممدوده و سکون سین و فتح را و بهمله امیدوار و متوقع	س
استهان بالف فتح مذکر جای و مکان	س	اسریما یا بالف ممدوده و ضم سین مونت فریب شیطان را گویند	س
استهر بکسر اول و دوم تهابت و قایم و بفتح اول بیقرار و ناقایم و بی ثبات	س	اسکانا بالف ضم افر و ختن و بر خیز اندین	س
استهر تا بفتح اول و کسر دوم و فتح پنجم مونت ناقایم و نا پایداری و بالکسر مونت سکون و پایداری	س	آسکت بالف ممدوده و سکون سین و فتح کاف مشتاق و عاشق و مستی و کاهلی را هم گفته اند مونت است و این معنی بغیر ممدوده هم آمده	س
استهل بفتح اول و دوم مذکر جای و مکان	س	اسکتانا بالف ممدوده و غیر ممدوده بست شدن و کاهل گشتن	س
استھی بفتح اول و کسر دوم مذکر استخوان	س	اسکتی کاهل دست	س
استی بفتح اول و دوم و کسر سیزده دروغ گو	س	اسکنده بکسر اول و فتح سیوم مذکر باب فصل کتاب را گویند	س
استی بفتح اول و دوم زینکه صاحب عصمت نباشد	س	اسکه بفتح اول و ضم دوم مذکر ریخ و پریشانی و غم و اندوه	س
استیه بفتح اول و دوم و فتح تحتانی دروغ گو و کاذب	س	اسکھی بجنیده و مخزون و نمکین	س
اسجن بفتح اول و دوم و نشد سیوم مذکر زیبا و نارست	س	اسگن بفتح اول و ضم دوم و فتح کاف فارسی مذکر	س
اسجنا بضم اول و کسر سین جوشیدن	س		



<p>باشد و بی الف هم می آید اسنا با باضم جوشانیدن</p>	<p>سنگون بزغال س اسکنده بفتح اول و کسرن و فتح کاف فارسی مذکر نباتی است</p>
<p>اسنشست بفتح اول و دو م و ضم فوقانی و شین معجزه های منقوطه ناخوش و بخیله و ناراضی</p>	<p>دوای و آن را عروس در پرده گویند س اسل پسل جانا بر نشیان و در هم و بر هم شدن</p>
<p>اسننو که بفتح اول و دو م و سکون او مجهول مذکر ناخوشی و ناراضی است</p>	<p>ف آسمان م که فلک باشد س آسما پر قدم رکھنا دماغ بر آسمان و داشتن</p>
<p>اسنجوک بفتح اول و دو م مذکر عدم قابو بودن گویند اسنششی بفتح اول و دو م و سکون نون و فتح شین معجزه و بی ی تختانی بی شبهه و بلا تشک</p>	<p>س آسمان پر کھینچنا ناز و تکبر کردن + آسمان سے کرنا رایگان و مفت بدست آمدن چیز که عزیز الوجود باشد</p>
<p>اسنگت بفتح اول و دو م و سکون نون و فتح کاف فارسی زبون و نازبیا و مهمل</p>	<p>س اسمرت بکسر اول و سیوم نشیوم شرح نمود س اسمرت بفتح اول و دو م و سیوم بی زور و ناتوان</p>
<p>اسننا بضم اول و فتح دوم جوشیدن اسنی بالف ممدوده و فتح سین و کسرن نونت بستر</p>	<p>س اسمین بفتح اول و دو م و سیوم بی هنگام و بی وقت س آسن بالف ممدوده و فتح سین مذکر کرسی و نشین بستی</p>
<p>کوچک بر آن بندد و آن در وقت پرستش می نشینند اسو بفتح اول و سیوم مذکر اسپ که فرس باشد</p>	<p>کوچک که بر آن جوگیان در وقت پرستش می نشینند و مطلق بستر را هم گویند و نشستی است در میان جوگیان بسیار باضت</p>
<p>اسوپت سوار و صاحب سپ اسواس بالف ممدوده و فتح دوم مذکر تسکین و خاطر جمع</p>	<p>و کردن فیل را هم گفته اند که جای نشستن قلبیان است آسن تلقی آنادر اطاعت آمدن آسن جو را برابر نشستن</p>
<p>اسوبها بفتح اول و سکون او مجهول زشت و نازبیا اسوج بفتح اول و سکون او و مجهول آه ششم شمسی</p>	<p>آسن د و لنادر باره مرد خدای گویند که بر شنیدی خود بر کلفت حال زایر و قف کشته برای او در حضرت ایزد مناجات</p>
<p>اسوجه بفتح اول و ضم سین مخفی و پوشیده اسوج غیر قابل تدبیر و آنچه در فکر نیاید</p>	<p>کند آسن د و لو التماس است یعنی برای ما دعا کنید آسن سے اسن جو را با پہلو پہلو نشستن آسن لگانا</p>
<p>اسوچی بے فکر و بی پروا اسوک بفتح مذکر نباتی است و آنرا جهور سوزگامانند</p>	<p>نشستن باشد بر یک نشست و با صراحتا اگر حاجت از بر آید آسن مارا نشستن و بر پشت سپ اتوارانند</p>
<p>اسوک بفتح اول و سکون او و مجهول و سکون کاف فارسی مذکر آرام و راحت و درختی است</p>	<p>س آسن بالف ممدوده و کسرن مذکر نام ششم مندان که در آن چون ماه تا محل سدر بر کرد و بفتح سین نباتی است</p>
<p>اسوگنده بفتح اول و سیوم و چهارم مذکر عروس در پرده و آن نباتی است و مذکور شد</p>	<p>که خورش کرم پله است س آسن بفتح مخفی مذکر خورش و طعام و نباتی که خورش کرم</p>
<p>اسوگی بالف فتح آسوده و صفا آرام اسون بفتح اول و سکون او و اسان بضم هه است</p>	<p>ابریم است س آسنا باضم جوشیده شده</p>
<p>اسونی بفتح اول و کسره او و نون نونت ستاره نخستین</p>	<p>س اسنان بکسر اول و ذی نشان که بمعنی غسل و بدن شستن</p>

اشت

اشن

از بست و چهار ستارگان که در راه سیاره واقع است	س	اشتا و نشست بفتح اول و کسر اول بست و نشست
اسم صحیح بفتح اول و دوم و سوم آنچه برداشته	س	اشتا و نشستم بست و هشتم
آن ممکن نبود	س	اشتا پنجاهت پنجاه و هشتم
اسم بفتح اول و دوم و سوم بصیر و بقرار	س	اشتا تون شت سی و هشتم
اسمی با بفتح و تشدید دوم هشتاد و بعد بر بی نایمین	س	اشتا چهل و نشت چهل و هشتم
کوشید و بتخفیف دوم مذکر شمشیر	س	اشتا هالی بفتح اول و سیوم مجموعه فلزات هشتگانه
اسمی بالف ممدوده و فتح دوم مذکر اراده و	س	اشتا سپنت بفتاد و هشتم
معنی را گویند	س	اشتا ششده شست و هشتم
اسیجنا - ایسیجنا بضم اول و کسر دوم هر دو	س	اشتم بفتح اول و سیوم هشتم
چو شانیدن	س	اشتمی با بفتح مونت روز هشتم از عروج ماه
اسیبر بضم مونت حسن و آن ریشه گیاهی خوبه	س	اشتنوت نود و هشتم
و در ملک هند از آن خانه می سازند	س	اشچرج بالف ممدوده و سکون شین و فتح جیم فارسی سکون
اسیبر باد با بفتح بروزن امیر زاد مذکر دعا را	س	رای مهله مذکر حیرت و تحیر و تعجب گویند
گویند که طلب چیزی از خدا تعالی باشد	س	اشده بفتح اول و ضم دوم و سکون دال مهله نایست و غیر خاص
اسیس بالف ممدوده و کسر سین بر وزن تاسیس	س	اشد هیبا بفتح اول و ضم دوم و کسر دال مهله کسی گویند که
مونت و عا و جواب سلام از اعلی بادی	س	خواندن و حرف زدن او غلط باشد
اسیس بضم اول و کسر دوم مذکر تکیه بالش مسند	س	اشرت بالف ممدوده و سکون شین و کسر مهله مراد فی آسمی
اسینچا بفتح اول و سکون یای مجبوبات آمده شده	س	و آن مذکور شد
چه سینچا بمعنی آب دادن زرع باشد	س	اشرد ها بفتح اول و سیوم و تشدید دال مهله مفتوحه مونت کرا
اسیونا بضم اول و سکون یا مجبوبات افکندن	س	و استخفاف و حقارت
اب از برج پنجه باشد	س	اشرم بسکون شین و فتح راره مهله مذکر مراد فی آسم آن مذکور
اشبه بفتح اول و ضم دوم و سکون موحده و ما	س	اشکت بفتح اول و دوم و سکون کاف و فای فوقانی ناتوان
روز موافق و ناسایسته و ناخوشی محنت هم گویند	س	و عاجز و لاچار
اشت بکسر اول بر وزن بست منظوم و مطلوب	س	اشگون بفتح اول و دوم مذکر شکون بر
و معبود و محبوب با بفتح هشت بعربی نمانه گویند	س	اشکونی بشکون و بد فال و ناسبارک
اشتادش بفتح اول و سکون شین و فتح دال	س	اشلوک بفتح اول و سکون دوم و ضم لام مذکر شعر و نظم گویند
منقوطه بشدهم را گویند	س	اشلیکها بفتح اول و سکون یای مجبوبات مذکر نرم قمری
اشتاشیت هشتاد و هشتم	س	اشن بضم گرم و حار و گرمی و حرارت و باین معنی مذکر است
اشتانک با بفتح پرستشی که از هشت اندام	س	و پختن مذکر خوراک و غذا را گویند
بجا آرند	س	اشندان با بفتح مذکر غسل و بدن شستن

<p>او کشنده هر آفیم چی مذکر افیم من مونت ایضی مذکر افیونی</p>	<p>س اشوبیغ اول و سیوم مذکر اسپ س اشوبیغ اول و او معدوله مونت نشتی و بد صورت</p>
<p>وتریایکی را گویند که خورنده ایمن باشد س الک بالف ممدوده و سکون کاف تازی کوبل در ویدگی</p>	<p>س اشوبیت یغ اول و سیوم و فتح بای فارسی مردی صاحب شوکت که سواران در جلوی او باشند</p>
<p>س اشوخ نیشکر و نیز درختی است معروف که عوام آنرا کجاق گویند و آن سرخ و سفید میباشد هر دو سهیل و دافع فساد</p>	<p>س اشوچ یغ اول و دوم سکون دیکر حروف مذکر پایکی و بجا س اشوک یغ اول و دوم و سکون و او جمهول صاحب</p>
<p>بار و بلغم و جذام و جرب و زهر باد و دامیل و شور و علت سپرز و کوله و بویاسر و امراض جگر و استسقا و کم</p>	<p>آرام و آرام و راحت و نام نباتی هم هست س اشومیده بالفغ مذکر قربانی اسپ</p>
<p>ارزنی یک شتال از بیخ آن باب بپنکه بخورد یا گره کرد و شوهرش مطیع او شود</p>	<p>س اشونی یغ اول و کسر او مونت منزل اولین قمر باشد س آشی بالف ممدوده و فتح شین و یای تخمائی مذکر اراده</p>
<p>س آت بالف کسبیک را گویند که عدد واحد باشد س آکا بکسر اول و تشدید دوم کیتا و بی نظیر آویزه گوش</p>	<p>و معنی را گویند س اشیت یغ اول و کسر دوم هشتاد</p>
<p>که از یک مروارید سازند و زیوریت که آنرا بر بازو بندند و آن اکثر بی و محوف میباشد و خوشبوها اندرون</p>	<p>س اشیر بالف مونت مرادف اشیر که بمعنی حسن باشد س اشیر باد بر وزن تاثیر داد مذکر دعای خیر</p>
<p>آن میکنند و پهلوانی را نیز گویند که تنها مبارزت نماید و مغلوب بخشم نشود</p>	<p>س اشیش مونت مرادف آتیس و آن مذکور شد هر آفیم مونت ایمنون بغاری تریاک و عربی بس بخشیش</p>
<p>س آکاج بالفغ مذکر نا کارگی و نقصان و ضرر س آکاجی بالفغ نا کاره و این لفظ بر هر چیز آدمی و</p>	<p>نامند بهترین او مایل بسفیدی و صاف که در آب زود حل شود س اشیر باد بر وزن تاثیر داد مذکر دعای خیر</p>
<p>س آکار بالف ممدوده مذکر نشان و اشاره و ظهور شکل س آکار تحب بالفغ بی فایده و عبث</p>	<p>س اشیر باد بر وزن تاثیر داد مذکر دعای خیر س اشیش مونت مرادف آتیس و آن مذکور شد</p>
<p>س آکاس بالف ممدوده بر وزن آکاس مذکر آسمان که فلک باشد آکاس بانی مونت صدای غیبی آکاس</p>	<p>س اشیر باد بر وزن تاثیر داد مذکر دعای خیر س اشیش مونت مرادف آتیس و آن مذکور شد</p>
<p>س آکاس بانی مونت صدای غیبی آکاس بروت یغ بای موحده و کسری مهله مونت گندان و</p>	<p>س اشیر باد بر وزن تاثیر داد مذکر دعای خیر س اشیش مونت مرادف آتیس و آن مذکور شد</p>
<p>س آکاس بانی مونت صدای غیبی آکاس توکل آکاس برتی مردم متوکل آکاس چون مذکر</p>	<p>س اشیر باد بر وزن تاثیر داد مذکر دعای خیر س اشیش مونت مرادف آتیس و آن مذکور شد</p>
<p>س آکاس بانی مونت صدای غیبی آکاس سبزی است که بر درختان دیگر می بالد آکاس دیبا</p>	<p>س اشیر باد بر وزن تاثیر داد مذکر دعای خیر س اشیش مونت مرادف آتیس و آن مذکور شد</p>
<p>س آکاس نیم مذکر نباتی است که بر درخت نیم می روید س آکاسی بکسر اول و تخفیف دوم هشتاد و یک</p>	<p>س اشیر باد بر وزن تاثیر داد مذکر دعای خیر س اشیش مونت مرادف آتیس و آن مذکور شد</p>
<p>س آکال بالفغ مذکر بی هنگامی و فطرت و قلت و ذریت</p>	<p>س اشیر باد بر وزن تاثیر داد مذکر دعای خیر س اشیش مونت مرادف آتیس و آن مذکور شد</p>

اکر

اکه

و بعضی با هنگام هم بست

س اکا کتا باضم خوش دادن آب را

س اکا نوے بکسر اول و تخفیف دوم بود و یک

همه اکا ون با کسر بجا و یک

پس ایچیچ با کسر مرکب از لفظ ای و چیچ مذکر زبور است

که بر سر می بندند

س اکت با لضم و سکون کاف مونت کلام بضم

اول و فتح دوم مونت تدبیر و حکمت

س اکت لینا شناختن و دریا فتن

همه اکتار نا با لضم فراضن و سبب بلند کردن

همه اکتار و با لضم افزاننده و بلند کننده

همه اکتالیس با کسر جمل و یک

س اکتانا با لضم در ماندن و طول شدن

س اکتهد بفتح اول و دوم آنچه در بیان نیاید

س اکتیس با کسر سی و یک

س اکتانا - اکتنا هر دو با لضم کا و دیدن چیزی

باشد از زمین یا هستگی و بیرون کردن راز

از خاطر کسی به حیل و تدبیر

س اکتک بکسر اول و فتح سیوم دوام نگاه و کشان

نظر باشد بر چیزی بی بر هم زدن مرغان

س اکتها بکسر اول و فتح دوم و تشدید سیوم تخفیف

آن جمله با هم و همگی

س اکتهان با کسر با هم و همگی

س اکت بکسر اول و سیوم یکدل

س اکر بفتحین بکار و بی شغل و بالف ممدوده

و فتح کاف مونت کان و معدن را گویند

همه اکر برون چاکر مونت غار و مسکن شیر و مینک

همه اکر با لفتح کران و قیمتی و نوعی از حیوانات

س اکر م بفتح اول و دوم و سکون با هم مذکر کردار

بر و حیث بدی و کنه و محصیت را گویند

س اکر م بفتح اول و دوم و چهارم فعل لازمی که نقیض فعل است

س اکر می بفتح اول و دوم کتابها روید کردار

س اکر نی بفتح اول و دوم ناموافق و ناشایسته

همه اکر بفتحین مونت خم و کمی

همه اکر با لفتح کردن کش اکر باز کذلک

همه اکر بائی مونت تشنج

همه اکر نا با لفتح کشیده شدن و کردن کشتی کردن

همه اکر و بضم اول و سیوم مذکر و آن نوعی است از شستن بطوریکه

هر دو را زور داشته بود و کف پا بر زمین بود

همه اکر بیت بفتح اول و سیوم رند و او باش و کردن کش مراد از اکر

س اکتهم بکسر اول و فتح سیوم شصت و یک

س اکسمات بفتح اول و دوم ناگاه و اتفاقا

س اکسنا بضم اول و فتح دوم جنبیدن و برخاستن

س آکلا بالف ممدوده و سکون کاف تازی چالاک و حیت فرود آمدن

س آکلا با کسر تنها و جریده و تنفس

س آکلانا بفتح اول و ضم دوم پریشان و مضطرب شدن

س آکلنا بضم اول و فتح دوم جوشیدن

س آکلنی بفتح اول و ضم دوم و کسر زن فرو مایه و بدتر از را گویند

س آکلوتا - آکلوتا با کسر یکانه و تنها و بیشتر بر فرزندان اطلاق

کنند چون آکلوتا بیتا - و آکلوتی بیٹی

س آکلی بالف ممدوده مونت اضطراب و حرکت

همه اکر بفتح اول و سکون و او مجهول مونت پاره و شتوت

همه اکر ی با و او مجهول پاره گیر یعنی مرتشی

س اکر بالف بفتح و سکون و او مجهول ناتی است روغن آن در محدود

افسون بکار آید

س اکر وند بفتح اول و سیوم مذکر ناتی است

همه اکرها بالف ممدوده مذکر غراب و خاک پیز و خراطه که غله در آن پزند

و بر پشت ستور بریزند

همه اکرها بالف بفتح مذکر جمع

س اکرها نا با لضم بر کردن

<p>آک میں پانی ڈالنا مراد آک بھجانا آک میں کسیکے جلنا یا لوٹنا یا غیب کے آک میں جلنا از بہر دیگر سوختن و بیخ کشیدن آک میں لوٹنا عمیق شدن آک ہونا عمیق شدن</p>	<p>س</p>	<p>آکھت بفتح اول و دوم مذکر بر سبب برشته کہ بندوان در رسومات دین بکار بریزد مراد اچھت</p>	<p>س</p>
<p>آکا بالف ممدودہ مذکر در پیش عربی قدام کویند آکا چھا کو نا اندیشیدن و متروک بودن</p>	<p>س</p>	<p>آکھتر بضم اول و فتح دوم لغزیدن و افتادن آکھر بالف ممدودہ و فتح کاف تازی مذکر مغارہ شیران مراد آکھرو آن مذکور شد</p>	<p>س س</p>
<p>آگادہ بالف فتح بروزن مبادہ ظرف عمیق رکونید آگارہ بالکسر مبادہ</p>	<p>س س</p>	<p>آکھتر بفتح اول و تشدید کاف شتم گرو سپاہی کہ فاعل در آن نبود</p>	<p>س س</p>
<p>آگاری بالف فتح مونت پیش و قدام و ریسائی کہ بر پای پیشین اسپ می بندند آگاری صارتانہ</p>	<p>س</p>	<p>آکھوانا بالضم برکنند آیدن آکھرتا بالضم برکنند شدن آکھرتا پاکھرتا کزک</p>	<p>س س</p>
<p>آگاسی بالف فتح مذکر مونت و ستار و علمائے نشین کہ بر بالای بام خانہ ساخته باشند</p>	<p>س</p>	<p>آکھلی بضم اول سکون کاف کسر لام ناون کہ غلہ و دیگر چیز ناوان بکونید</p>	<p>س س</p>
<p>آگال بالف ضم مذکر فضلہ ہر چیز خائیدہ رکونید مافضلہ پانز خصوصاً ایکا آگال میرا ادھار پس خوردہ</p>	<p>س</p>	<p>آکھچ بضم اول و فتح چہارم کہ مہای کہ از حرارت ہوا پیدا میسود و مثل نشپہ و بکس و اشال آن</p>	<p>س س</p>
<p>آگال دان بالف ضم مونت تف دان آگانا بالضم رویانیدن متعدی آگانا</p>	<p>س س</p>	<p>آکھند بفتح اول و دوم کامل و سالم و نامکستہ و دست آکھی بفتح اول و دوم باقی و دایمی آکھی بز نام و سختی</p>	<p>س س</p>
<p>آگاؤ بالف فتح در پیش آگاہنا بالضم جمع کردن و فراہم آوردن</p>	<p>س س</p>	<p>آکھیت بالف ممدودہ مذکر صید و شکار رکونید آکھس بکسر اول و تشدید دوم بست و یک</p>	<p>س س</p>
<p>آگاہی بالف ضم مونت سود خواری و قرض ادائیگی باشد بسود چہار کیے ادائیگی آن بر قسط مشروط باشد</p>	<p>س س</p>	<p>آکھیل بالف فتح تنہا آکیلنا بالضم گردانیدن و بگردش آوردن چیزی</p>	<p>س س</p>
<p>آگت بالف ضم اول و فتح دوم بالیدگی و نشو و نما و بفتح اول و دوم و کسر فوقانی ذیل وی آبرو و آنکہ بعد مردن او</p>	<p>س س</p>	<p>آکھت بفتح اول و دوم کامل و نامکستہ و دست آکھی بفتح اول و دوم باقی و دایمی آکھی بز نام و سختی</p>	<p>س س</p>
<p>آگت بالف ضم اول و فتح دوم بالیدگی و نشو و نما و بفتح اول و دوم و کسر فوقانی ذیل وی آبرو و آنکہ بعد مردن او</p>	<p>س س</p>	<p>آکھت بفتح اول و دوم کامل و نامکستہ و دست آکھی بفتح اول و دوم باقی و دایمی آکھی بز نام و سختی</p>	<p>س س</p>
<p>آگت بالف ضم اول و فتح دوم بالیدگی و نشو و نما و بفتح اول و دوم و کسر فوقانی ذیل وی آبرو و آنکہ بعد مردن او</p>	<p>س س</p>	<p>آکھت بفتح اول و دوم کامل و نامکستہ و دست آکھی بفتح اول و دوم باقی و دایمی آکھی بز نام و سختی</p>	<p>س س</p>
<p>آگت بالف ضم اول و فتح دوم بالیدگی و نشو و نما و بفتح اول و دوم و کسر فوقانی ذیل وی آبرو و آنکہ بعد مردن او</p>	<p>س س</p>	<p>آکھت بفتح اول و دوم کامل و نامکستہ و دست آکھی بفتح اول و دوم باقی و دایمی آکھی بز نام و سختی</p>	<p>س س</p>
<p>آگت بالف ضم اول و فتح دوم بالیدگی و نشو و نما و بفتح اول و دوم و کسر فوقانی ذیل وی آبرو و آنکہ بعد مردن او</p>	<p>س س</p>	<p>آکھت بفتح اول و دوم کامل و نامکستہ و دست آکھی بفتح اول و دوم باقی و دایمی آکھی بز نام و سختی</p>	<p>س س</p>
<p>آگت بالف ضم اول و فتح دوم بالیدگی و نشو و نما و بفتح اول و دوم و کسر فوقانی ذیل وی آبرو و آنکہ بعد مردن او</p>	<p>س س</p>	<p>آکھت بفتح اول و دوم کامل و نامکستہ و دست آکھی بفتح اول و دوم باقی و دایمی آکھی بز نام و سختی</p>	<p>س س</p>

طهر وقوع آن	دیوان می پزند و قربانیا و نیازها
اگن باو بفتح اول و سکون دوم و کسوف مذکر تیر سوای که از بارو سازند و از و خند در فوج دشمن میکنند	س اگر سوچ بفتح اول و سکون دوم و فتح سیوم دو او معدود مذکر پیش منی عاقبت اندیشی
اگن باو بفتح اول و کسوف فارسی و سکون نون آشک که بنزد و ان شکایت هم سپان را و هم آدمیا را عارض میشود	س اگر سوچی پیش من و عاقبت اندیشی هه اگر و اگه بفتح تومی است از سود اگر آن باشد
اگت بفتح اول و دوم و کسوف پیشمار و بی حساب	س اگر و نه اند و آن شهرست در مغرب زمین و بی س اگر بفتح پارچه یا چیزیکه آنرا با گرنگ کرده باشد
اگنی بفتح مونث آتش عبری ناز گویند	س اگنی بفتح مونث آتش عبری ناز گویند هه اگر بفتح بفتح مذکر کار و گفتار هرزه و پیوده
اگو بر وزن قابور پیش و قدام	س اگو بر وزن قابور پیش و قدام س اگست بفتح اول و دوم مذکر نام درختی است
اگوا بفتح نخست پیشوا و رینها اگوا بالف ممدوده مذکر قبضه	س اگوا بفتح نخست پیشوا و رینها اگوا بالف ممدوده مذکر قبضه و نام فیلسوفی یا فرشته هم است
اگوازا بفتح مذکر پیشگاه و صحن	س اگوازا بفتح مذکر پیشگاه و صحن س اگوانی بفتح ریسر و رینها
اگوانی بفتح ریسر و رینها	س اگوانی بفتح ریسر و رینها س اگلنا بالف ممدوقی کردن و مال کی باز دادن
اگواهی - اگوانی بفتح مونث گرفتن آتش چیز را و آتش زدگی و اشتعال نار	س اگواهی - اگوانی بفتح مونث گرفتن آتش چیز را و آتش زدگی و اشتعال نار س اگم بالف ممدوده و فتح کاف فارسی بر وزن نام
اگوانی بفتح مونث ریسری	س اگوانی بفتح مونث ریسری س اگم بذکر زمان مستقبل و علم شاستر اگم باند هنا اندیش
اگوچر بفتح اول و چهارم و سکون و او مجهول و رشیده و مخفی	س اگوچر بفتح اول و چهارم و سکون و او مجهول و رشیده و مخفی هه اگوبا بفتح و سکون و او مجهول پاسبانی کردن
اگودنا بفتح و سکون و او مجهول پاسبانی کردن	هه اگودنا بفتح و سکون و او مجهول پاسبانی کردن هه اگو میرا با و او مجهول پاسبان
اگو میرا با و او مجهول پاسبان	هه اگو میرا با و او مجهول پاسبان س اگو تره با و او معروف بر وزن غلوه اسان و سهل
اگو تره با و او معروف بر وزن غلوه اسان و سهل	س اگو تره با و او معروف بر وزن غلوه اسان و سهل س اگوری با و او مجهول پیشتر
اگورنا بفتح پاسبانی کردن	هه اگورنا بفتح پاسبانی کردن س اگونی بفتح اول و دوم مونث استقبال
اگونی بفتح اول و دوم مونث استقبال	س اگونی بفتح اول و دوم مونث استقبال س اگهارنا بالف ممدوقی کردن و کشادن و بر کشدن
اگهارنا بالف ممدوقی کردن و کشادن و بر کشدن	س اگهارنا بالف ممدوقی کردن و کشادن و بر کشدن س اگهار و بالف ممدوقی کشانیده
اگهار و بالف ممدوقی کشانیده	س اگهار و بالف ممدوقی کشانیده هه اگهاننا بفتح سیر کردن و بمعنی سیر یعنی هم آمده است
اگهاننا بفتح سیر کردن و بمعنی سیر یعنی هم آمده است	هه اگهاننا بفتح سیر کردن و بمعنی سیر یعنی هم آمده است هه اگهائی بفتح مونث سیری
اگهائی بفتح مونث سیری	هه اگهائی بفتح مونث سیری س اگهرنا بالف ممدوقی کشاده شدن
اگهرنا بالف ممدوقی کشاده شدن	س اگهرنا بالف ممدوقی کشاده شدن س اگهن بفتح اول و دوم مذکر نام ماه هشتم ندر و ان است
اگهن بفتح اول و دوم مذکر نام ماه هشتم ندر و ان است	س اگهن بفتح اول و دوم مذکر نام ماه هشتم ندر و ان است س اگهور بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است
اگهور بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است	س اگهور بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است در مذهب هند و ان که صاحب آن طریق را خوردن هر چیز مباح است
در مذهب هند و ان که صاحب آن طریق را خوردن هر چیز مباح است	س در مذهب هند و ان که صاحب آن طریق را خوردن هر چیز مباح است س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است
اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است	س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است
اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است	س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است
اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است	س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است
اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است	س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است
اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است	س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است
اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است	س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است
اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است	س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است
اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است	س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است
اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است	س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است
اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است	س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است
اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است	س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است س اگهانی بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر طریقی است

س اگنا بالف ممدوقی کردن و سو شدن اگته هی جبل  
 جانا کنیا از تپا شدن آرزوی باشد بجز

س	الانا بالضم واژگون کردن	س	آنگه در پیش و پیش ازین
هم	الانا بالفتح و تشدید دوم غیرین و لغو زون	س	آگیا بفتح اول و تشدید دوم مونت دستور و در خدمت حکم
هم	الاول بالفتح مذکر آتش بازی	هم	و فرمان را گویند و بفتح اول و کسر دوم پرنده است
هم	الاهنا بالضم اول و فتح لام و کون های بوز مذکر سز نش	س	آیات جوینا بالفتح و تشبیه را گویند که بجز بلوغ رسد
هم	و طامنت گویند	هم	و از دیدن علامت تنبیک از بلوغ ظاهر شود چنان فرمانند
هم	الایچا بالکسر اول نوعی از پارچه ابریشمی باشد	س	آگیاری بالفتح بروزن زر داری مونت افز و ختن آتش
هم	الایچی بالکسر مونت فاقله مرادف الاچی	هم	بود در وقت پرستش و این مرادف هم است و آن آید
هم	الایبلا بالفتح و کسری موحده و سکون یای محله ناولن	س	آگیاری بالفتح فرمان بر دار
هم	و ساده لوح یعنی رند و او باشد هم است	س	آگیان بالفتح بروزن فرمان ندادن ولی خود
هم	الایسلینا بالفتح مذکر رندی و او باشی و نازبختر	س	آگیا فای بالفتح سوختن ظروف فلزات باشد تا تصیفه
س	الایب بالفتح اندک و کوتاه و کم قبیل	هم	آن حاصل شود
هم	التا بالفتح مذکر پند را گویند که از رنگ لاک آنرا رنگ	س	آگیا نین بالفتح بروزن برخاستن مذکر بی خودی ندادن
هم	کرده باشند و آن در رنگ دادن چیز مخصوصا پای	س	آگیانی بالفتح ندادن و ابله و سفیه
هم	زمان هند و بکار آید	هم	آل بالف ممدوده و سکون لام درختی است که از بیخ آن
ت	التماخا بالف ممدوده مذکر هم نشای و بخشش سلطان	هم	رنگ سرخ مانند روماس بر آرد و از آن چرم و پارچه و
هم	که بطنا بعد بلن کبسی رسیده باشد	هم	ابریشم را رنگ کنند و در دو و اما نیز بکار برند
هم	التنی بالفتح بروزن کردنی مونت رسی را گویند که آنرا	س	آل بفتح اول و کسر لام مذکر زبور بزرگ سیاه رنگ گویند
هم	در کردن فین میکنند و فیلبان پای خمیش مدان میکنند	س	آلا بالف ممدوده بروزن لاد مذکر محراب و طاق بعضی
هم	التها بالضم مذکر ترجمه را گویند که تعبیر زبانی بزبانی دیگر است	هم	ترومناک و قرقه و آنکه هم آمده است
هم	التنهنا بالضم اول و فتح دوم موج زنی کردن دریا	هم	الایا بالکسر و تشدید لام بروزن چله مذکر ازخ عبری ثولک گویند
هم	التا بالضم پرشته معکوس و واژگون و نوعی از طعام	س	آلاپ بالف ممدوده و بای فارسی بروزن تالاب
هم	و آنچنان باشد که روده کوسپند از گوشت و برنج و	هم	آهنک سرود و خطاب کردن با کسی در کلام
هم	مصالح پر کرده به پیزند و آنرا در فارسی آنگ و در عربی نصیب	س	آلاپ چاری مونت آهنک سرود را گویند
هم	التاکبوا جامه واژگون که بعربی لباس مقلوب گویند	س	آلاینا بالف ممدوده آهنک سرود کردن
هم	التایکتا بالضم زیر و زبر و در هم بر هم	هم	الایچی بالکسر مونت بفارسی بیس و بعربی مال و فاقله گویند
هم	التا با بالضم برگردانیدن التا تا پلکنا بالضم بای	هم	و آن از ادویه طبیه است اگر با مصطکی و آب انارین دهند
هم	برگردانیدن و تغییر دادن	هم	قی و غشیان را نافع باشد
هم	الت پلت بالضم در هم و بر هم و بمعنی تغیر و تبدیل	هم	الامرا نا بالضم خوابیدن و در خواب کردن
هم	هم است	هم	الایخ بالضم مذکر بوم و چغندر را گویند
هم	التا بالضم بر کشتن و معاودت کردن	ت	الاق بالضم مونت نوعی از سفیه های کوچک

هـ الجها نابالضم بیچ وادون وپریشتیان کردن	تسکین درد نفاصل وقرص وقرع النساء و جلوس در مطبوخ اجبت
هـ الجها و بالضم مذکر بیچ وپریشتانی	در درجم موثر و سوخته اجبت جراحی و درد و لذع آن مفید
هـ الجهمه بطحه جانا فرادف الجهننا	و ضعف باضمه و مصلحش سنگبین و نظلم بصر و مصلحش کشنده و مضر
هـ الجهن بضم اول و سکون دوم مونت بیچ وپریشتیان شکن	انثیان و مصلح آن عسل قدر شترش از سه دریم تاده دریم و بدش حلب است و روغن تخم گنجان گرم و تر و حقه او بار و غن کحل
هـ الجهننا بضم اول و فتح دوم پیچیدن و در او تخن و ستیزیدن و بخت کردن	سرخ جبت تسکین درد جراحی امعا و طلالی او جبت تو باد جراحات تسکین درد آن و وجع فواد نافع
هـ الجهیون بالضم سکون یای مجهول و کسر جیم مذکر بیچ و تاب	ت الش بضم اول و فتح دوم مذکر پس خورده طعام س الک بفتحین بروزن فلک مونت زلف و کیسو
س الجنا بضم اول و فتح دوم آب از چیزی برانداختن و پالودن	س الکا ولی بفتح اول و دوم سلسله کیسو گویند س الکهب بفتح اول و دوم پوشیده و مخفی نوعی از سلام کردن
هـ الرنا بضم اول و فتح دوم از امید و دراز کشیدن	س الک بفتحین جدا و تنها الک تھلک جدا و علیحه و الک
هـ الر بلر بفتح اول و دوم مونت گفتار و کردار سهوده	س الک بتکرار هم گویند
س الس بفتحین بروزن کس مذکرستی و کابلی	س الکا بالفتح جدا و آزاد و بمعنی نعلین هم گفته اند
س السانا بالفتح خوانناک شدن و ست کشتن	س الکا نا بالفتح جدا کردن
س السیه بالف ممدوده بروزن و کسب و فتح دوم و سیوم مذکر کابلی وستی	س الکخی بفتح اول و دوم مونت معروف و ان رسی باشد که پارچه بالای آن گذارند و آنرا در فارسی او شنک و اونک و بجز معلق گویند
س السی بروزن نا کسبست و خوانناک	س اللنا بضم اول و فتح دوم و از کون شدن و کیسو نهادن
هـ السی بالفتح مونت تخم گنجان بعضی مایل زردی و بعضی از آن سفید مایل لبرخی و نوعی سیاه میباشد در او گرم و خشک و بارطوبت فضلیه	ت الم غلم بفتح اول و تشدید دوم مذکر زده کاری و سهوده کوی بدی س النکار بفتح اول و دوم مذکر زیور و جواهر
و در حیض و بول و عرق و مثبر و محمل و جالی وین طبع و جبت قروح مثانه و مداومت او روز نیم شقال جبت در امعا و با عسل ورم سبز و با فلفل جبت تحریک باه یا کوسین مجرب دانند و بوداده او کافور و جبت نفت الدم و سر	س النکرت بفتح اول و دوم و سکون نون و کافی بازی و کسر رای مهله آریسته و زیور دار
و بطبع و جبت قروح مثانه و مداومت او روز نیم شقال جبت در امعا و با عسل ورم سبز و با فلفل جبت تحریک باه یا کوسین مجرب دانند و بوداده او کافور و جبت نفت الدم و سر	هـ النک بالفتح بروزن پلنگ مونت گوشه و زاویه و طرف و جانب س النک بضم اول و فتح دوم برهنه و عریان
و با فلفل جبت تحریک باه یا کوسین مجرب دانند و بوداده او کافور و جبت نفت الدم و سر	س النکن بالف ممدوده و کسر دوم و فتح کافی فارسی مذکر معانقه و بغل گیری
رطوبی بغایت مفید و سه دریم آن جبت تنقیه و نفع و تجلیس ورم جگر و اعضای باطنی و ضامات او جبت ورم صلبه و قروح سر و با بزرقطون جبت	س الو مذکر ترکیاری و سیوه است معروف س الو بالضم و تشدید لام مذکر بوم چون آنرا زنج کنند از هر دو هم یکی کشاده ماند و دیگر فراز آید پس چشم مفتوحه را گردیز گیر کنند



<p>س الیچنا بضم اول و کسر دوم و کون بای مجهول افشانند آن هم الینک نا بضم اول و کسر دوم ریختن آب و امثال آن س ام بالف ممدوده و سکون بهم مذکر انبه و معرب آن پنج است در دوم گرم و در سیوم خشک باشد و غیر سیده سرد و خشک است در اول اخلاط پنج بر آرد و مزه و مان خوش کند و ترشی آن موافق طحال است شتها آرد و سنگ گرده و نشانه بریزاند و خاکستر خوب آن نفت الدم را بر طرف کند و گویند تضعف جگر و مصلحتش مویر</p>	<p>بیداری آرد و چشم بسته خواب آور باشد و طبری گفته چون در هر دو شنباه افتد باید که هر دو را در آب نازند چشم خواب آورده فرود و دیگر بالا آید و احتمال از زهره آن تاریکی چشم را نافع است و الو کنا تیه بر نادان و سفیه طلاق کنند</p>
<p>س ام بالف ممدوده و سکون بهم مذکر انبه و معرب آن پنج است در دوم گرم و در سیوم خشک باشد و غیر سیده سرد و خشک است در اول اخلاط پنج بر آرد و مزه و مان خوش کند و ترشی آن موافق طحال است شتها آرد و سنگ گرده و نشانه بریزاند و خاکستر خوب آن نفت الدم را بر طرف کند و گویند تضعف جگر و مصلحتش مویر</p>	<p>هو الو - الو بضم اول و دوم مذکر کیا بی است س الو ب بالفتح و سکون و او مجهول پوشیده و مخفی و هوید او شکار بهم گفته اند</p>
<p>س اما بفتح اول و تشدید دوم مادر در عربی ام گویند س اما نا بالفتح کجید و کنجایش داشتن س اما نذیه بفتح اول و چهارم که نون باشد سکون نون دوم و فتح بای تحتانی آنچه قابل اعتبار نبود</p>	<p>س الو بن بضم اول و تشدید دوم مذکر البهی حاقق و نادانی س الو پنا بالفتح خود را پوشیدن و پنهان ماندن ت الوش بالضم مذکر پس خورده طعام مرادف الش س الو کل بضم اول و دوم و فتح کاف تازی مونت مان مرادف الکلی و آن گذشت</p>
<p>س اما نی بالفتح بر وزن روانی نامتوجه و فروتن و طینق را هم گفته اند س اما نیه بالفتح و سکون نون و فتح بای تحتانی آنچه قابل اعتبار نمود س اما و ت بالفتح بر وزن زکات و مذکر شیه ط انبه که بمخمر شده باشد</p>	<p>س الو ب بالفتح و سکون و او مجهول مونت شوخی و بازی و پای دار و قائم الو کلول شوخی و بازی س الو نا بالفتح بے نمک چه لون نمک را گویند هه اله با بالف ممدوده و فتح لام نام سپاهی که شاعر بود و قسم از شعر که بنا مشن رواج یافته</p>
<p>س اما و س بفتح اول و او یک شب آخر ماه که سلخ باشد س ام بابت بالف ممدوده مذکر اما س ریجی که از خود پیدا شود و بی دو کردن زایل گردد</p>	<p>س الهما نا بفتح اول و دوم شادمانی کردن هم الهه بفتح اول و دوم و سکون های هوز جوان و خرد سال و جانور نا آموخته و نا رام</p>
<p>س امبت بفتح اول و سیوم بر وزن فروت ترش را گویند که حامض باشد س امیج بفتح اول و سیوم مذکر درخت انجوه و نیلوفر س امبر بفتح اول و سیوم بر وزن چیز مذکر آسمان و فلک پوشاک و لباس</p>	<p>هه الی بنا بضم اول و فتح دوم مذکر شکایت و کله و معنی رو شدن و باییدن هم گفته اند هم الهیا بفتح اول و دوم و تشدید بای تحتانی مونت نام نوازی است موسیقی</p>
<p>س امبکا بفتح اول و کسر سیوم نام زوج سیوست و او بهاونی هم گویند س امت بفتح اول و کسر دوم آنچه محو نشود از نشانه یعنی محوش ن باشد</p>	<p>س الی بالف ممدوده بر وزن خالی دختر و شیر و معشوقه را گویند س الی بر وزن جلی مذکر زبور سیاه که عاشق نیلوفر است و معنی معشوقه هم آمده</p>
<p>س ایجا بفتح اول و کسر دوم آنچه محو نشود از نشانه یعنی محوش ن باشد س ایچوس بالف فتح بر وزن رنجور مذکر ترش شده انبه خام</p>	<p>س الیا بالیا بالف فتح مونت قربانی و قیلهای گاه که بندوان آزاد رعیده و والی می افروزند و بدان شادمانی کنند</p>

باشد که آنرا در افتاب خشک نمایند و ناخن نزنند  
 هه امدادینا با بضم پر کردن و ببالب کردن  
 هه امدنا با بضم اول و فتح دوم ریخته شدن و  
 طغیان نمودن آب و زیاده شدن در وان  
 شدن اشک از دیده  
 س امر بفتح تین بر وزن ثمر لاموت و زنده  
 دایمی و حی لایموت و نام شخصی که صاحب لغت  
 زبان سنسکرت بوده است  
 س اصل با فتح مذکر نوعی از آلوی بزرگ  
 س اصل و تی با فتح مونت شهر لیست مراندا  
 را گویند و آن در میان هوا یعنی مابین زمین  
 و آسمان آباد است  
 س اصل با فتح بر وزن همای مونت مانع از  
 س اصل بر وزن طبرزد مذکر حیات جا و دانی  
 و بقای دایمی  
 س امرت بفتح اول و کسیر سوم و کون فوقانی مذکر  
 غذای دیوان و هر چیز نوش و شیرین و کوارا جو  
 که میوه معروف است  
 س اصل بفتح اول و کسیر سوم مذکر نوعی از شیرینی  
 و آوندی کوچک که از آن آب خورند و قسمی از آن چای  
 هم است  
 س امر جاد با فتح بر وزن خبره و مونت تحقیر  
 و استخفاف و سخن نازیبا را گویند  
 س امرس بالف ممدوده و فتح را ممد بر وزن  
 و ادس شیره انبه که آنرا بمخدر کرده باشند  
 س امرت بفتح مذکر جام و آن میوه است معروف  
 هه امسنا بضم اول و فتح دوم پوسید و تبا شده  
 س امک بفتح اول و ضم دوم فلان و فلان کس  
 هه امکا دهمکا با فتح مردم محقر و مردم کم قدر  
 هه اصل بفتح تین بر وزن اجل مذکر مستی و کیف

اصل با فتح و سکون میم ترش که حاضر باشد و بختی خالص  
 و صاف اصل پتی مونت نوعی لزد و خت جامه باشد  
 هه املتاس مذکر خیار چنبره و خیار شنبه معرب آن سنت گرم بود  
 است در اول محل و ملین و باد و به مناسبه هر خلطی مسهل  
 آن و مسکن جدت خون و منعی عصب ملین سینده و موافق  
 زنان حامله و مسهل برفق و بطی العسل و جهت تحلیل او را نام ظاهری  
 و باطنی نافع و با تمر بندی مسهل صفرای سوخته و با تمر مسهل  
 بلغم و با بسفاج و آب کاسنی و آب شانه و آب برک سید مسهل  
 سودا و جهت تفتیح سده جگر و در آن دیرقان و تب مای حاره  
 و رفع سده امعا و زجر و مغص و مفید و غوغه او با آب کشنیر  
 رواع خنای صعب و محل آن با آب بخیر و شیر مغز و محل آن در  
 انتها و طلای او جهت درد مفاصل و نقرس قلمین صلابت  
 نافع و مضر معده و مغشی و مصلح او مصطکی و اینس و موت  
 پیش سبب پیدا او با معا و مصلح آن روغن بادام و قدر  
 شترش از پنج شقال است متقال استعمال تازه او که یکس  
 گدشته باشد مورت بود دم و خوردن مستحق پوست سیاه او  
 باز عفرا و شکر و کلاب جهت عسر ولادت و اخراج شیر مجرب  
 دانسته اند  
 س املا بالف ممدوده و سکون میم امله در عربی ابع گویند در دوم  
 سرد و سرد خشک شیر پرورده در اول سرد و در دوم خشک و اصل  
 و مانع بختن مواد معده و امعا و حفظ اخلاط از تعفن و فساد  
 و اختلاط سودا بروح و علیه سودا و محرک قاطع فی و فی اذین و خون  
 بواسیر و نزف الدم و مجفف رطوبت معده و مقوی دل چشم  
 و معده و جشا و اعصاب و شربی و مسهل سودا و بلغم رقیق بعض  
 و با آرد کنار و آب به قاطع اسهال مزمن و سکون حوارت خون و  
 آشنا بیند سفوف او با قند بالسویه هر روز بخورد مایب گرم جهت  
 سج و چرک بواسیر و نواصیه و ضعف معده و با صره و قمار یک چشم  
 مجرب و قطوب آب منقوع او که گویند خیسایند پاشند  
 جهت از ازاله بیاض عین از موده است و شربت معمول از امله و  
 افسنتین در تقویت معده بی عذیل و آب طبع آنرا با مثل او

روغن کبچد و زیتون جوشانیده باشند جهت تقویت سیاه کردن و رویانیدن و رفع اعیاب و تقویت اعصاب و خروج	س	یای تختانی مذکور بیماری و مرض	س
مقعد و سرعت نهوض اطفال محب و بسته اند و چون خنایا با آب آمله خضاب کنند سوی سیاه کند و قدر	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
شتریش از سه درم تا پنجم درم مضر سپرز و بودین مصلحتش	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
عسل سبیل و مولد قویج و مصلحتش روغن بادام و بد	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
در اکثر افعال بوزنش بلید کابلی و آمله پرورده ملین طبع	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
و تقوی اعضای باطنی و باضم و قاطع نرف الذم و	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
بواسیر و نواصیر نافع و مداومت حافظ سیاهی است	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
اصل سار بالف ممدوده کو کرد فارسی است	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
اصلی با کلسر مونت ترمندی در سیوم سرد و در دوم خشک	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
مسکن غنچیان صفراوی و ملین طبع و سهیل صفرا	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
و اخلاط محرقه مطفی بجان خون و جهت خفقان جار و حکم	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
و جوب و قلاع و عطش و تپهای حاره و تپهای غشه و کرب	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
و قروح محروین بجدیل و اکثر او مورت سح و سعال و	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
مضرد سپرز و مولد سده مصلحتش کثیر او خشکی اش و بنفشه	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
و لعاب بیدانه و عناب و قدر شتریش از بیفت منتقال تا	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
نی منتقال و بدنش لوی سیاه و دانه او در سیوم خشک	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
و قابض و مغز و جهت امساک منی محرب و ضما و از جهت	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
خلع عضو و تقویت سستی عقل نافع و تقصید مطبوخ او	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
مسکن اورام و در دمای هاره است	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
س آمناسا منا مذکور در پیش و روبرو و مقابل	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
س آمنک بالف اول و فتح دوم ریختن و پرشدن مراد و لغت	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
هم آمنک بضم اول و فتح دوم مونت شادمانی و سرور و آرزو	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
و خواش	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
هم امنگنا بالف ممدوده با شادمانی ترفی کردن	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
هم امنگی بالف ممدوده شادمانی و سرور	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
س آمنی سامنی روبرو و مقابل	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
س امول بالف ممدوده بی با و بیش قیمت	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س
س امی بر وزن کمی آب حیات و بالف ممدوده و فتح بیم و	س	ان بالف ممدوده بر وزن نان معنی دیگر جدا گانه باشد	س

سوراخ نموده

س	ان پانی معروف که اصل و شرب آب نان باشد	س	انترا بفتح اول و سیوم کسر ای مهمل تب نوبت
س	ان پان بفتح اول و ضم دوم مذکر چیز را گویند که در آن دوی پاییزند تا با سانی خورده شود یا چرخه بالای دوی بخورند و نشاید که این معنی بدرج باشد	س	انترا بفتح مونت روده که بعربی امعا گویند انترمان جلنا کنایه از کرسنه شدن باشد انترمان قل هو الله پز
س	ان پراسن بفتح اول و سیوم که بای فارسی است و ششم که سین است آب چشمی را گویند	س	کذلک انتری کابل که اولنا بعد فاقه کشی طعام بسیار خوردن انتریون مین اک لکنا اگر سنه شدن
س	ان پرها بفتح نا نخوانده ولی علم و جاهل	س	انترا بفتح مونت روده که بعربی امعا گویند انترمان جلنا کنایه از کرسنه شدن باشد انترمان قل هو الله پز
س	انت بالف ممدوده و سکون نون و تهای فوقانی مونت روده و امعا انت آوانا زول العا	س	انتا بفتح اول و چهارم مذکر فهم و ادراک
س	باشد انت گونا بر آمدن خراط امعا باشد	س	انتا بفتح اول و چهارم مذکر فهم و ادراک
س	در سهال	س	انتا بفتح اول و چهارم مذکر فهم و ادراک
س	انت بفتح و سکون نون و تهای فوقانی مذکر انجام و و آخر کار و هلاک و تنهایی و دل و ضمیر و من بعد در میان و جای دیگر و اکی و اطلاع و بفتح اول و دوم و فانی و فنا پذیر	س	انتا بفتح اول و چهارم مذکر فهم و ادراک
س	انتا لیس بالف ممتی و نه	س	انتا بفتح اول و چهارم مذکر فهم و ادراک
س	انتا بروزن بند در میان و اندون سوای باشد	س	انتا بفتح اول و چهارم مذکر فهم و ادراک
س	و عرصه و زمان و پوشش و شکاف و وسط و روح اعظم را هم گفته اند انترجامی ستر	س	انتا بفتح اول و چهارم مذکر فهم و ادراک
س	گرد ساری انتر دهیان غایت پوشیده از نظر	س	انتا بفتح اول و چهارم مذکر فهم و ادراک
س	انترا بفتح در میان	س	انتا بفتح اول و چهارم مذکر فهم و ادراک
س	انترا پت بفتح اول و ششم که بای فارسی است و سکون فوقانی زن باردار و حامله	س	انتا بفتح اول و چهارم مذکر فهم و ادراک
س	انترا تپ بفتح مونت تب نوبت و تب غیب	س	انتا بفتح اول و چهارم مذکر فهم و ادراک
س	انترا ل مرادف انتر	س	انتا بفتح اول و چهارم مذکر فهم و ادراک
س	انترا بید بفتح کشوری است در میان دریا	س	انتا بفتح اول و چهارم مذکر فهم و ادراک
س	کنک و جمن و آنرا در فارسی دوا به خوانند	س	انتا بفتح اول و چهارم مذکر فهم و ادراک
س	انترا نشست بضم اول و فتح سیوم و کسر ای مهمل و سکون نون و فتح شین و سکون فوقانی بست و نه	س	انتا بفتح اول و چهارم مذکر فهم و ادراک
س	انترا نشتم بست و نه	س	انتا بفتح اول و چهارم مذکر فهم و ادراک

س انتی مونت کلاوه رشتنه و لبسته گاه و بهیرم و اشان  
 س انجاسا بالفتح بروزن مردانه زمین شو که از ان بهیرم و به  
 س انجان بالفتح بروزن فرمان نادان بی خبر صاحب تجا بهل  
 انجانا بی خبر و صاحب تجا بهل انجانی بروزن فرمانی بتجا بهل  
 س انجنس بفتح اول و سیوم بروزن گرگس مذکر رسوای و  
 بدنامی را گویند  
 س انجل بروزن خردل مذکر اکل و شرب را گویند چه ان معنی  
 طعام و جل معنی آب باشد  
 س انجلا بفتح اول سکون نون و جیم مذکر جوفی را گویند  
 که از چسپاییدن هر دو کف دست حاصل شود و در آن  
 آب گرفته شود و در آن آب گرفته بنوشند و انرا انجلی  
 هم گویند و این مونت هست  
 س انجن - انجن اول بالف ممدوده و دوم بغیر ممدوده  
 و فتح جیم مذکر سرمه و کل و دوده آن را در چشم کشند و  
 هر دو ای که در چشم بیاکشند  
 س انجنا بسکون جیم سرمه آلود شدن چشم و بالف ممدوده  
 که انجنا باشد سرمه در چشم کشیدن  
 س انجنا بفتح اول و سیوم نازا ایده چه جناب معنی  
 زایدن است  
 س انجن سار بفتح اول بروزن افسردارند کر سرمه که  
 کل باشد  
 س انجنهاری بروزن افسرداری مونت ابله  
 کوچیک که بر پلک چشم بر آید  
 س انجهو بالف ممدوده و ضم جیم بروزن دار و نگر  
 سر شک چشم عربی دمع گویند  
 س انجیر بالفتح مذکر در فارسی نیز انجیر و در عربی تین که  
 تر آن گرم است در اول و تر در ثانی و اما خشک در رطوبت  
 و بیوست معتدلی باشد بهترین آن سفید است پس سرخ  
 پس سیاه سرخ و دیرینه را سود دهد و بول بسته کشاید  
 و شکم نرم کند و سده را بکشاید خوبی که از ان پیدا شود

نیک باشد و از دیگر فوا که زیاده و سزاوار این که در دم  
 در جمع سیوجات خاک را بخورند خصوصا انجیر خام و  
 انجیر خام اضاف تا لیس را بر کند و ضما د آن بر بهیق و  
 خالها مفید باشد و چون انجیر را با زرد فاسنند و طبع  
 آن بنوشند سیننه را از فضول پاک کند و چون یک  
 رطل از ان در سر که شربت روزنجیب اند و بر طحال  
 مطحول در خل ساییده ضما و کند و هر روز سه انجیر  
 بخورند در تحلیص صلابه طحال و جواده آن بس  
 عجیب است و انجیر طب اگر با شرب مالیده بر طحال  
 ضما و کند صلابت را بکندارد و این مجرب است  
 هر آنج بالف ممدوده و سکون نون و جیم فارسی  
 مونت زبانه آتش عربی شعله و لیب گویند  
 س انچاس بضم اول جیل و نه و بمعنی بلندی هم گفته  
 اند و این معنی مونت باشد  
 س انچانا بالفم افزاختن و بلند کردن  
 س انچاهت بفتح اول و جیم فارسی و فتح مای جوز  
 و سکون مای مثناة فوقانی ناخراسته و نامرغوب  
 و نامطلوب  
 س انچاو بالفم مذکر انچاهت مونت بلندی و  
 ارتفاع  
 س انچت بفتح اول و کسر سیوم ناکاه و بغتته و بفتح  
 اول و ضم دوم و کسر سیوم نازیب و ناموافق  
 س انخر - انخر با اول ممدوده در اول و فتح  
 جیم فارسی و بغیر ممدوده در لفظ دوم مذکر کناره  
 معر و غیران  
 س انخل بغیر ممدوده و ممدوده مذکر  
 کناره معر و غیره و پستان زن و پستان جانوران  
 شیرده  
 س انخلا بالفتح کناره معر و بمعنی چادری که چون  
 از آبپوشند نیز آمده

<p>همه انچه صیلا بفتح اول و کسر حیم فارسی تریا و نالایقی و نامهور چه صیلا بمعنی تر نشید باشد اند اول بکسر ذکر چاهی بزرگ که انداز سنگ بسته باشند</p>	<p>مانند و پس بار بگیرند مار نگزد و قدر شربت از آن دانی و نصف است و گویند که دوازده قیراط است و حنظل واحد که در یک شجر فته شود مهملک است و صاحب شیرغی نوشته که خوردن طبع بیخ حنظل زهر مار را بسیار بافع است اندک فیونکا پهل شخص یکو صورت بدست چه ثم حنظل نظر خوشنما و در باطن تلخ خزه آ</p>
<p>س اند و بکسر اول و فتح سیوم مذکر زرد و منو نام است و او در عقیده هندوان حاکم افلاک در کرده دیوان است</p>	<p>س اند و بد هو بفتح بای موحده و ضم دال مونت زرمی است که در رنگ و نرمی همچو حنظل باشد و آنرا بیره پستی نیر گویند و آن مع خواص آینه مذکور خواهد شد و نام زن اندر هم هست</p>
<p>س اند و بکسر اول سیوم مونت چخمی گویند و معنی این لفظ بیاید</p>	<p>س اند و پرسته بفتح بای فارسی و رای فرست و سکون و فتح فوقانی نام شهر و بهلی است</p>
<p>س اند س آسن بکسر اول و فتح دوم و فتح سین مهمل مذکر تخت اندر چه آسن تخت وین گاه گویند اند و پری بکسر اول و فتح سیوم و بضم بای فارسی شهر اندر را گویند</p>	<p>س اند و جو مذکر لسان العصا فیغاری زبان کجشک نامند و در آخر دوم گرم و خشک در دم و در پهل و رحم و نهیگاه و انافع و مدربول و منقت حصاة و بار طوبت فضلیه محرک باه و جهت خفقان و ضیق النفس و سرفه مزمن و تقویت اعضای تناسل و فرج او باز غفران و غسل و بعد از طهر جهت اعانت حمل از مجربات و مصدع محرورین و مصلح کثیر و شتر بتشن آسته در دم و بدلشن جوز پو ابوزن او و ضما د پوست او بار که جهت گو فتگی عضلات مفید است</p>
<p>س اند وانی بکسر اول و زوجه اندر و نام دوای سیم است س اند س این بکسر اول و فتح سیوم و فتح بای تخت مونت بغاری خربزه تلخ و بعربی حنظل گویند شحم آن گرم و خشک است تا سیوم و مختار از آن رسیده و زرد پوست و سفید مغز بود و سبتر و سیاه بداند و ضما د آن در دلشنت که نه رافع دهد و آن از دور جذب مواد می نماید و مانع کند و نزول ما را نافع باشد مضر معده است و کربد و موجب سحج و مفصل مصلحش کثیر او صمغ عربی از طیبان بسیار گفته اند که در ساییدن مسالغ باید کرد و شیخ نجیب الدین و صاحب منهج گفته که آنرا باریک نباید سایند تا با طرف امعانه چسبد و چون برگ رسیده آن بگیرند و در سایه خشک کنند و بخورند از خراج مواد سواد نماید و سوس و صرع و دار الحید و دار الثعلب و خرام را سود دهد محر است و چون حنظل را بر گزندگی عقرب طلا کنند در ساکن کند و چون عصاره آن در دست</p>	<p>س اند و سا بالفتح بر وزن عنبر سا مذکر نوعی از شیرینی قسمی از پاره چه هم هست س اند و ی بکسر اول و سکون نون و وال و کسر ای مهمل مونت حواش خمسة ظهیری و باطنی را گویند اندری جلاب و مسهل را گویند</p>
<p>س اند و بالف ممدوده و سکون نون و ضم دال مهمل بر وزن دار و مذکر زنجیری و رخی که بدان پای فیل را می بندند س اند و س بکسر اول و ضم دال و سکون و او معروف مذکر موش بعربی فار گویند</p>	<p>س اند و لنا بفتح اول و سکون نون و ضم دال بر باد سحج در او در ورفتن باشد یعنی جمولا جهولنا س اندها بالفتح کور بعربی اعمی گویند و بمعنی تیره و تاریک هم هست</p>

اند و ابکسر اول و ضم سیوم مذکر چیزی باشد که از پارچه سازند و آنرا بر سر نهاده هر پارگران بالای آن گذارند تا سر محفوظ باشد و ایند هوا و چل مرادف آن است	اند هاد هند لثانا بفتح دال و دوم بهندری کرد	س
اند و ثی بکسر اول و ضم دال منقوطه مونت زیور سی است مدور که بر سر می بندند	وزر سوختن اند ها کو اچاه خشک و بی آب که آنرا با خاشاک پر کرده باشند	س
اند یل بالفتح ماکیان بیضه نه و تخم آور	اند هکار بفتح اول سکون نون و دال و ثی بوز	س
اند یلنا بالضم ریختن و پاشیدن آب باشد	مذکر تاریکی و ظلمت	س
ان راک بفتح اول و ضم نون مذکر محبت و عشق	اند هلابا بفتح کور و ما بینا اند هلابین مذکر کوری و ما بینا سی و کوناهی قوت مدرکه	س
انواگنا دلباختن و عشق بازی کردن	اند هسن بکسر اول و فتح سیوم مذکر پیغم و همیمه عربی	س
انزگی و مسنا و عاشق	و قود و بفتح اول و دوم مالواری از غله و زراعت	س
انز تھس بفتح اول و دوم سکون را مهله و تابی فوقانی و ثی بوز بی معنی و مهمل را گویند چه از تھه معنی معنی آمده	اند هوا بفتح اول و ضم دال شسته و ناپاک چه هوشا	س
انزیت بفتح اول و کسر سیوم سکون دیگر حرف و مونت بی ادبی و بد خلقی و بد خوئی و ستاخی	بمعنی شستن باشد	س
انوس بفتح اول و سیوم بروزن کس مذکر نفوت و سرد مھری و نامواقت باشد	اند هی بالف ممدوده مونت طوفان و باد تند اند	س
انسن بالف ممدوده و سکون نون و سین مونت رگ ریشته هر چیز	هونا سرگرم و مشغول شدن باشد و در فعل بد با رغبت و دل	س
انس بفتح اول سکون سین مذکر پره و بخش و حصه و تصرف و درجه داره	اند هیبارا بفتح بروزن پرواره مذکر تاریکی و ظلمت و تاریک و بی نور و کور را هم گویند	س
انس تھه لغم اول و فتح سین مهله نچاه و نه	اند هیس بالف بفتح مذکر آفت و بلا و جور و جفا را گویند	س
انس دهاری بفتح بروزن خبرداری بهره مند و کامیاب نیز در عقیده بند و ان خدای که حلول کرده باشد و بچشم ظاهر شده باشد	اند هیس ابالف بفتح مذکر تاریکی و ظلمت اند هیس ی	س
انسنا بفتح اول و ضم دوم و فتح سین مهله تھه و اد و نتج شدن	گو تھری کنایه است از شکم مادر و بچه دان که رحم است	س
انسک بفتح اول و کسر سیوم انباز و شریک	اند یگها بفتح مخفی و پوشیده و نازیده چه و یکھنا	س
انسکھ بفتح اول و کسر سیوم ناموخته و ناخوانده	بمعنی دیدن باشد	س
انسنا بفتح اول و ضم سیوم نامشیده چه سنا بچھ	اند بفتح اول سکون دال منقوطه هندی مذکر بید بخیم	س
	و بیضه و خصیه را نیز گویند	س
	اند کوس بفتح اول سکون و د و مجهول با دخا که درم	س
	ریجی خصیه باشد	س
	اند بالف ممدوده و سکون نون و دال هندی مذکر خایه	س
	بمعنی خصیه گویند	س
	اند ابالف بفتح مذکر تخم مرغ بجز بیضه گویند	س
	اند ج بفتح اول و سیوم ماکیان تخم اور و بیضه را گویند	س
	اند و بالف ممدوده و ضم دال که خصیه س کلان باشد	س
	اند و بیل قسمی از کا و یعنی بقر باشد	س

<p>مذکر چشمنی که بندوان بعد عید دیوالی می کنند و در آن طعام بسیار نخته نذر دیوان کنند</p>	<p>شبنیدن باشد س ان سبجهان دانسته</p>
<p>انگوسرا بافتح بروزن معموره مذکر و یندگی نباتات را گویند س انگه مونت چشم در عربی عین گویند انگه لجهنی</p>	<p>س آنسو بروزن را سو مذکر شک آب چشم س انگری و مع گویند</p>
<p>مونت ابده که بر لب چشم بر آید انگه انی خداوند رگشتن انگه انی خداوند رگشتن انگه چچانا اغماض نظر</p>	<p>س انسی بفتح اول بروزن عرضی ترکیه انبار س آنک بالف ممدوده و سکون نون و کاف مذکر</p>
<p>کردن انگه بد لنا سرد مری و نامهربانی کردن انگه برابر نگر سکنانج و شرمند گشتن انگه بند کولنی</p>	<p>س نشان شکل و عدد حروفی از حروف تہجی و چشم تن و معانقه را نیز گویند و نشانیکه بر نقشه کنند</p>
<p>بی التفاتی کردن و مردن انگه بھر که دیکھنا سیردین انگه بھرا نا اشک در چشم آوردن و زاری کردن انگه</p>	<p>س انکایا بافتح سبای چیزی دریافت کردن س انکا و بافتح مذکر اندازه بها و تقویم که تعیین</p>
<p>پسار یا چشم و کردن و تیز دیدن و پوشیاری بودن و امتیاز کردن انگه پتھرا نی خیره شدن چشم باشد از آن</p>	<p>قیمت باشد س انکت بفتح اول و ضم دوم و سکون کاف تازی</p>
<p>شدید انگه بھر گنی جنبش در چشم احساس کردن گویند که کوزه حرکت در چشم راست مرد و چشم چپ زن شکون نیک</p>	<p>س انکفته و نا فرموده و کنایه و مجاز را هم گفته اند و باین معنی مذکر است</p>
<p>باشد و دلالت بر ظہور مری مرغوب کند و ضد حرکتی را که مذکور شد نحو س شناسد انگه چھوتنی نابینا شدن انگه</p>	<p>س انگری بفتح اول مونت گرسنه و آن غلظت ما بین ماس و عدس و دانه تر و نبات نورسته را</p>
<p>چھوتی پیر گنی چشم تشنگست و در درفت و این کلام بر خصوصی اطلاق کنند که بسلاک شدن خصمین از فیما بین خیز</p>	<p>هم گفته اند و بالف ممدوده و خار تیر و خار قلاب و حلقه باشد</p>
<p>انگه چھوترا مذکر طخی که در شب پرود و چشم افتد انگه چھوترنی نابینا کردن و بی فایده انتظار کسی کردن انگه</p>	<p>س انکس با اول ممدوده و غیر ممدوده و ضم کاف فارسی مذکر جگ و آن آهنی است سرخ</p>
<p>چھیرنی بعد دوستی بی مری نمودن انگه چھیر لیتا چشم پوشید انگه چھیرا نامرادف انگه سپارانا انگه</p>	<p>که فیلبان بدان فیل رانند س انکس مار نا کسی را مطیع کردن و بزیر حکم</p>
<p>تھندی کرنی از چار چشمی دوستان شناسد انگه جوزنی تیز گریستن انگه چھیکنا اثر کان جنبانند</p>	<p>آوردن س انکسی بافتح و سکون نون و کاف مونت</p>
<p>و ترسید از چیزی انگه چرائی چشم پوشی نمودن انگه چرھانی چشم گین شدن دست گشتن انگه چرھنا</p>	<p>قلاپ انکک بفتح اول و سیوم بروزن مرد محاسب حسابان</p>
<p>کشیده شدن چشم از اثر مستی انگه چھکانی تیز دیدن بچشم و نیاز و از انجا کردن انگه چھپانی چشم پوشی</p>	<p>انکنا بافتح مشخص شدن و باندازه در آمدن س انکنا بالف ممدوده اندازه کردن و تقویم نمودن</p>
<p>کردن از شرمندگی انگه چھیر چیردیکھنا انگه چھیر کے دیکھنا غور کردن و بغضب گریستن</p>	<p>س انکوٹ بفتح اول و سکون نون و ضم کاف</p>



<p>و خشمناک شدن انگه‌ری بفتح مونت چشم بعربی گویند</p>	<p>انگهد ابنی منع کردن باشد کسی از کاری باشا چشم انگهد کھانی - انگهد کھلانی</p>
<p>انگهیان چشمها جمع انگه</p>	<p>چشم نائی کردن و ترسانیدن انگهد و بکهد که</p>
<p>انگ - انگ مذکر بدن و جسم</p>	<p>کچه کونا کردن کاری باشد بعد مشورت از دیگر</p>
<p>انگا بفتح مذکر قبا و جامه را گویند</p>	<p>انگهد بد بانی چشمان از ترس شک بر کردن انگهد</p>
<p>انگا بفتح مونت دایه نوجوانی را گویند که بر کعبه مفضل ما مور بود</p>	<p>دهکنی مردن پشیمان شدن انگهد رکنی چشم و بید دشمن عشق و ز زمین و امتیاز کردن انگهد سنج</p>
<p>انگار بفتح مذکر خدر کاش و آرزو انگشت زرد</p>	<p>کونی خشمناک شدن انگهد سے دیکهد که کچه کونا کردن کاری باشد بخور و مامل انگهد سے گونا دل</p>
<p>واخر نم خوانند و در خبره گویند انگار و ن لوقنا باند و ه یا حسد مضطرب شدن باشد</p>	<p>دخوار شدن و از چشم خادان انگهد سبکنی حسن کسی نگاه کردن انگهد کسی سے روشن کونا روشن</p>
<p>انگر کھا بفتح مذکر قبا</p>	<p>دیدن چشم ز بدن دوستی و عزیزی باشد انگهد</p>
<p>انگوه بفتح اول و ضم دوم و فتح کاف فارسی دری</p>	<p>کسیکی دیکھنی در محبت یکی تربیت یافتن انگهد</p>
<p>معدله مذکر مهربانی و شفقت</p>	<p>کھتکنی در چشم داشتن انگهد کھولنا مراد انگهد بسیار انگهد گرم کونی مراد انگهد سبکنی انگهد</p>
<p>انگری بفتح اول و سکون نون و ضم کاف فارسی مونت انگشت دست در عربی اصبع گویند مراد</p>	<p>کھر کنا از خشم نگاه کردن انگهد لوانی ظا بر کردن راز باشد اشاره چشم و از چشمان اشاره کردن انگهد</p>
<p>انگرا نا بفتح فاذین و خمیازه کشیدن</p>	<p>لونی دو چار شدن با محبوب باشد انگهد لگانی</p>
<p>انگرا نی بفتح مونت فاذه</p>	<p>عشق و ز زمین انگهد مار نا بچشم اشارت کرد باز دشمن کسی را از کاری اشاره چشم انگهد چول</p>
<p>انگروه مذکر و مونت انگوها مذکر انگره مونت نام ساخته و نام ترتیب یافته و نام تمام و نام صرح کرده را هم گویند انگره هی بان کلام بی انتظام</p>	<p>مذکر انگهد چولی مونت بازی هست معروف مراطفال اسل دکن آنرا انگهد مجازی گویند و در فارسی</p>
<p>انگل بضم اول و فتح کاف فارسی مذکر انگلی مونت انگشت انگلیان چھوڑنا انگشتان انگلستان</p>	<p>سرامک باشد انگهد موند و اسرامک انگهد نمین انی طلوع شدن کیف نشسته گویند</p>
<p>و بانگ بر آوردن از انگشتان انگل بیژاوری که در گوشه ناخن پدید آید و در فارسی کزومه و در عربی دغس گویند</p>	<p>انگهد نمین چربی چھانا متکبیر شدن و از غرور دولت و دست قیوم را شناختن انگهد کھر کنا</p>
<p>انگلیت بفتح انگیت - انگوت هر مونت بمعنی نایش و صورت باشد</p>	<p>مخسود بران کشتن انگهد نمین چھر نا همیشه گردیدن صورت کسی باشد و چشم و در دل انگهد</p>
<p>انگن الف ممدوده و فتح کاف فارسی و انگا بفتح مذکر صحن خانه انگنالی مونت کز لک</p>	<p>دیکھنا در طبیعت و سیر یکی نگاه کردن و عظیم و تکریم کردن انگهد نیلی سلی کونی هم بر آمدن</p>
<p>انگنت بفتح اول و سکون نون و کسر کاف فارسی مونت بمعنی نایش و صورت باشد</p>	

نون و تالی فوقانی و انگنتی

و ناراضی و سوگوار

بی شمار ولی عدو

س

انمول بالفتح بی بها و بیش قیمت چه مول قیمت را گویند

انگهو تجمعا بالفتح مذکر انگشت زبرجی بی اسم

س

آنن بالف ممدوده و فتح نون بر وزن دادن مذکر دمان و

را گویند انگهو تجماد که انا نمودن انگشت

س

رومی بمعنی حکم و فرمان هم آمده باین معنی مونت است

ز باشد از راه ناز و آن بر مانت امری دلالت

س

اننا بالف ممدوده و سکون نون اول آوردن

کند و مخ کسی ندادن و ما قدر دانی نمودن هم است

همه

اننا بالف اول سکون نون اول شوهر دایه چه دایه اننی

انگو تجمی بالف فتح مونت انگشتی بعربی

همه

انناس بالف فتح مذکر میوه است معروف در دوم سرد در

خاتم گویند

س

اول خشک است با مزاج قدری از شکر صفا و حرارت

انگو چها بالف فتح مذکر پارچه را گویند که بندون

س

دموی را فرو نشاندن و غشیان تب سفراوی دموی

در وقت بدن شستن بر کوبند و چون غسل

س

ویرقان زرد را سود دهد و معده و جگر را قوت بخشد و آن

تمام شود بدن پارچه آب بدن خشک کنند

س

بدل آوست گویند که کرده را فرودارد و مصلحت شکر

و آن مثل رومال باشد

همه

انناسی چیز را گویند که بشکل انناس ساخته باشند

انگورا بفتح اول سکون نون و ضم کاف فارسی

س

ان پوریا بفتح اول و ضم بای فارسی مذکر سبب شدن کسی

و سکون و او محمول مذکر نیش بعربی بعضی گویند

س

انندت بفتح اول و دوم سکون نون و تالی فوقانی بی آنها

انگیا بفتح مونت سینه بند

س

و سید و نام ماری است که در عقاها نمود حاصلین است و

انگیتجمی بفتح اول سکون نون و کسوف

همه

و شنور هم باین نام خوانده اند و نام چند نباتات هم است

فارسی مونت آتش دان و بومر

س

و سنی که چهارده کرده دارد و بندوان آنرا بر وز چهاردهم ماه

انگیزنا بالف فتح تخیل کردن و ترغیب دادن

همه

بهادون بر بازوی خویش می بندند

این لفظ هند است از اینکه لفظ فارسی است

س

آنند بالف ممدوده و فتح نون بر وزن مانند مونت تاسا

انگیکار بالف فتح بر وزن زردی دار مذکر پرا

س

و سرور و فاهیت آنند گند بفتح کاف فارسی اصل

و عهد را گویند

س

راحت و چشم آرام

انال بفتح اول و کسوف مونت هوا و باد را گویند

س

اننگ بفتح اول و دوم بر وزن فرنگ مذکر عشق و محبت

و بفتح تین کنش بعربی نار گویند

س

و در عقا و هندوان خدای عشق باشد

ان مان بالف فتح بر وزن فرمان مذکر تجمه و

س

اننی بفتح اول سکون نون و کسوف دوم بر وزن طنز دایه

قیاس منطقی که به ترتیب مقدمات حاصل شود

همه

انو بالف ممدوده و سکون نون و او مذکر طعمی که در زجیر

انمت بضم اول و سکون دوم و فتح سپوم

س

و سح می بر آید و بغیر ممدوده و ضم مذکر زره تجمه را مذکر

دیوانه است

س

انواد بالف فتح بر وزن بر باد مذکر جواب و پاسخ و عرض

انمیل و آن بمعنی مخالف و ناموافق باشد

س

انواد بی بر وزن فریادی خصم و مدعی

انمنا بفتح اول و سپوم مذکر انمی مونت بخید

همه

انواسا بر وزن طلوا سه تکیه و دیر یازده و مشتق از وانه و گاه که

در وقت درو بدست گیرند	ه	انحصونا بالفتح دشوار و ناممکن
انوا سنا بالفتح در دست نمودن سهو چه نوب باشد	س	انی بروزن غنی مونت نوک تیر و غیر آن
بگذاشتن آب اندران تا زمان اندک	س	س انبای بالفتح بروزن هر جا سه مذکر
انویب بفتح اول و ضم نون بهتر و بی نظیر	س	بی انصافی و ستم و جور
انویان بفتح اول و ضم دوم مذکر چیزی که در آن دو	س	س انبیائی بروزن هر جایی بی انصاف و ستمگر
بیامیزند و بخورند مرادق آن پان و آن مذکور شد	س	س انبیت بفتح اول و کسر دوم مونت گستاخی
انوت بفتح اول و سکون و فتح واه مذکر حلقه سپین	ه	ولی ادبی
زنگه در پاشند که زنان در انگشت نر پایی خود کنند	س	س اینیس بضم اول و کسر نون مخففه نوزده و عوام
انوتها بفتح اول و ضم نون و سکون و او مجهول محیب	س	به تشدید نون گویند
ونادر	س	س انیک بالفتح و کسر نون و سکون بیای مجهول
انوکها بفتح محیب و نادر و این لفظ را بر انسان	س	بسیار و فراوان
اطلاق کنند فقط	س	ه او بالفتح حرف عطف است
انولا بالف غیر ممدوده مرادق آنولا آمد و خواص	س	س او بروزن خو حرفی است که در مقام تخریب گویند
آن مذکور شد	س	س او بفتح اول و دوم بمعنی از باشد
انولاسار مذکر کوگرد فارسی	س	ه او بالف ممدوده مذکر کوره آوندگران
انول نال بالف ممدوده ناف کودک	س	س آواتی بالف ممدوده بروزن آزادی مونت آمد
انومان بفتح اول و ضم دوم مذکر قیاس منطقی مرادق	س	دوستی و رسید لشکری و موسم درود سوادگران
آن مان و آن مذکور شد	س	س او اجالی بالف ممدوده مونت آمد و رفت و آمد شد
انویان بفتح بی نمک چه نون نمک گویند	س	ه او اسر بالفتح بروزن دوار مونت دیر و تعویق
انولشت بضم اول و فتح دوم و کسر او و فتح شین	س	و درنگ
نوزده انولشتتم نوزدهم	س	س او آگون بالف ممدوده و فتح کاف فارسی و او و
انحصان بفتح اول و سکون دوم بروزن ارمان مذکر	س	سکون نون مذکر نقل مکان و تبدیل و تغییر
غسل و بدن بستن	س	س او اهن بالف ممدوده و فتح نای هوز در خواست
انحصانا بفتح غسل کردن	س	و طلب گویند
انخت بفتح اول و کسر نای هوز بروزن مثبت و	س	ه او ائی بالف ممدوده بروزن آزادی مونت
ولی مهر و بمعنی دشمنی هم هست مذکر	س	آوازه و شهرت
انصتر بضم اول و فتح نای هوز و تشدید فوقانی	س	س او ائی بفتح اول رسید و زین پوشی که بعلافتها
شست و نه	س	بر لشم آریسته باشند
انحصوانا بفتح اول و سکون و فتح نای هوز غسل	س	س او بت بضم اول و فتح بیوم دشوار گذار و جا
کناییدن	س	

قلب مرادف اوجبت	هه	هه	سرخن کوید
هه اوجهد بالضم مذکر حرارت سخت و گرمی بسیار	هه	هه	هه اوتق بفتح اول و سیوم جوش و نیز قسمی از کار دک بدان تنباکو
هه اوجهدت بالف ممدوده و فتح بای مؤنث	هه	هه	هه اوتقا با و معدوله پناه گرفتن و نگاه داشتن و تخم از پنبه
وکاف فارسی مؤنث تعظیم و تکريم و در جبا	هه	هه	هه اوجهدت بفتح اول و سیوم مؤنث راندن و ضرب زهر
باشد	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
هه اوجهدنا بالضم از حرارت بقرارگشتن و	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
ناخوش شدن	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
هه اوپ بروزن توپ مؤنث نور و رونق	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
وصفا باشد	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
هه اوچی مسلح زره پوش	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
س اوپر بالضم حرف استعلاء ترجمه بر و فوق	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
س اوپری بالضم بیگانه و اجنبی	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
هه اوت بالضم سکون و او معروف الکی پی	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
اولاد بمرود و مرد ناکنند او کنایه از سفیه	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
هم هست و یوا و معدوله مؤنث افزون	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
و زیاده و کمی و تخفیف و شفا یافتن از مرض	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
هه اوتابوا معدوله آنقدر	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
س اوتار بفتح اول و دوم و عوام بسکون و او	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
خوانند مذکر تنزل و شخص و تجسم را گویند و آن	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
بغیبه هستند آن جلوه کشیدن خدا بصورت	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
و جسم باشد	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
س اوترا بفتح اول و سکون و او معدوله و فتح	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
آن در عقیده منور زول کردن خدا بر زمین	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
س اوت بو او معدوله مؤنث سایه و پناه پوشش	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
و حق که بر در اندازند	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
س اوتا حق مرادف اوت	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
هه اوت پتانک بضم اول و فتح چهارم مذکر	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
بمهورگی و هرزه کاری و سنگدست و لاچار و	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
بمعنی پریشان هم هست	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت
هه اوت پتانکی کسی را گویند که بی فکر و اندیشه	هه	هه	هه اوجهدت بضم اول و او مجهول و فتح جیم مؤنث خلوت

س	مجهول مونت حد و جانب راه و اصل چیزی باشد	س	اوسنا بالفتح بوسیدن مراد فسترا
س	اوسرجه بالضم سکون و او مجهول دیگر حرف	هـ	اوسیر بفتح اول و کسر سین و سکون یای مجهول مونت یاد و حافظ
س	بروزن مورد بلند و افزاخته اوسرجه با هو جوگی که باز و ما افزاخته دارد و آن ریاضتی است در میان جوانان	س	اوشاکال بالضم مذکر با د و سپیده صبح
هـ	اوسرما با و او مجهول بروزن قورما مذکر نوعی از خیات و آن چنان باشد که دو کناره را با هم بدوزند	س	اوشده بفتح اول و سکون و او کسبوم و سکون اول و یای هوز مونت دار و دوا
هـ	اوسری با و او مجهول بروزن عوری جانب دار و حامی و بمعنی خارجه عمارت هم هست و آنرا در پارسی قاپول و قاپول گویند	س	اوشده هی مونت هرنات دوائی را گویند
هـ	اوسر با و او مجهول بروزن کوره مذکر سبد مراد قوکر	هـ	اوشرا مذکر آتش سرخ و یغیر آن
س	اوسر هنا پوشیدن و چادر و بالا پوشش هم گفته اند	هـ	اوشک بالف ممدوده و فتح و او بروزن ناوک مذکر بی فکری و آزادی باشد از خطری
س	با بمعنی مذکر باشد	هـ	اوشک با و او مجهول مونت غشیان و شورشل و مقداری از آب که در کف دست بکشد و بالضم بروزن دوک مونت لغزش و خطار را گویند
س	اوسر هنی مونت معجز زمان	س	اوشکاش بفتح اول و دوم مذکر فرصت و قاپون
س	اوس با و او مجهول بروزن بوس مونت شبنم را گویند	هـ	اوشکنا با و او مجهول قی کردن و بالضم خطا کردن و تقصیر
هـ	اوس بر جانی بے قدر و بی قیمت شدن چیزی باشد	س	اوشکبه بالضم بروزن دوک مونت نیشکر که قصبه کباب است
هـ	اوسان بالفتح مذکر هوش و حواس و جرات و همت	س	اوشکار نا بالضم برکندن مراد فکهارتا
س	اوسان بفتح اول و دوم مذکر انجام و اتمام و همت و قرار و سکون	س	اوشکده بفتح اول و سکون و او و فتح کاف مونت دار و دوا
هـ	اوس برك با و او مجهول و فتح بای موحده و سکون رای مصلح و کاف فارسی مذکر دوائی است	س	اوشکلی با و او مجهول مونت ماون را گویند
س	اوستها بفتح اول و دوم و سکون سین و فتح چهارم	هـ	اوشگاه بفتح اول و سکون و فتح کاف فارسی ظرف عمیق
س	مونت طور و حالت و حالتی که از اشد او ایام حاصل شود	س	اوشگاه - اوشگهن بفتح اول و دوم و کاف فارسی ظرف
س	مثل جوانی و پیری و یغیر آن	س	غسل و طهارت را گویند
س	اوسج بفتح اول و سکون دوم و ضم سیوم پر و الی و نابل	س	اوشگن بفتح اول و ضم کاف فارسی مذکر عیب بدی
س	اوسر بفتح اول و سیوم بروزن کونتر مذکر هنگام و وقت	س	اوشگنی بی هنر و جاهل
س	و بالضم اول و فتح سیوم زمین شور و شور و بوم	س	اوشگت بفتح اول و سکون و او و فتح کاف فارسی دشوار گزار و ممنوع الوصول
هـ	اوسر با و او مجهول و فتح سیوم مونت کوساله در عربی عجله گویند	هـ	اوشگی بالفتح مونت تازیانه دراز که طولش بقدر نفعت ذراع بود و بدان اسپان نو آموز را بزنند
هـ	اوسر با و او مجهول و سکون سین مذکر نوبت و دوا و کردش روزگار	س	اول با و او مجهول مذکر نباتی است که بیج از مثل تر کباب

سینخورد و بمعنی پرغمال هم آمده است و آن برهن  
 دادن عزیز بود خصم را برای تسلی خاطرش  
 س اولابا و او مجهول مذکر زاده و نکرک و نوعی  
 باشد از شیرینی اولاهو جانان چون بیخ  
 سر شدن خون سس مند و ایا نون  
 اولی پورے معنی الفاظ ظاهر و مراد این  
 کلام این است که همین دم در همین شروع کردم و  
 آن در حق حق نامبارک کردید  
 ه اولتی با و او مجهول و سکون لام مونت  
 مخارج عمارت و آزار عوام ولتی گویند آن  
 خطا است  
 ت اولکه با و او مجهول مذکر کشور و دیار باشد  
 اولکه بالضم نیز گویند  
 ه اولو بضم اول و سیوم بروزن اولو مونت خسی  
 که از آن خانه در پوشند  
 س اولو کن بفتح اول و دوم و او دو مجهول  
 و فتح کافی تازی مذکر نگاه و نظر گویند  
 س اولو کتا نکر کسین و نظر کردن  
 س اولی بفتح اول و دوم بروزن جوی مونت  
 صف و قطار  
 ه اومی بالضم بروزن رومی مونت خوشه  
 دانه نیر سیده  
 س اون بالضم بروزن خون مونت پنجم و ضمیمه  
 گویند گاد رانی اون کون بیتهی  
 چری کپاس  
 ترجمه لفظی من آوردم کوسفند را از بهر شرم  
 و آن کوسفند درخت پنبه میخورد و این ضرب  
 المثل است و در جای گویند که شخصی در کاری  
 خبری بعمل آرد اما انکار در آخر موجب خوج  
 زربسیا یا مضرت او کرد و اون بالف ممد و

و فتح و او بروزن دادن مذکر آمد و ورود کسی اون اون  
 مونت نوید آمدن کسی  
 ه انا بالضم و تخفیف نون نوعی از شمشیر باشد  
 س اوننت بالضم اشتد در عربی جمله خوانند گوشت او در دوم  
 گرم و در سیوم خشک و مقوی باه و اعضا و جهت تپ ربع  
 و عرق النساء و یرقان و حرقة البول نافع و مولد امراض سودا  
 و اخلاط غلیظ و مصلشن با زیر چاره و شراب کهنه و نجبین و قرشی  
 کثیر است و بول شتر سهیل و مدزر داب جهت سرفه و زکام  
 و ورم جگر و پسرز و استسقا و یرقان و سده جگر و تقویت باه  
 و رفع مستی و بوییدن او جهت سده مصفا و نطول چوبه  
 او با حرمن جهت نفوس و فالج و حذر و او را مخرج شیر او جهت  
 استسقا آزموده است خصوصاً که با بول او آمیخته باشند  
 طلای گوشت سوخته او جهت توبه با و نماز تازه آن که هنوز  
 گرم باشد جهت کلف نجرب مداومت اکل شش او مورت کوی  
 و حمل مغز ساق او با ششم بعد از ظهر سه روز متوالی معین حمل  
 و نفوخ سرگین او قاطع رعانف آشنایید او با او پیه مناسبه  
 جهت صرع و ضما تازه او جهت تحلیل خازیر و بنور و بخور و  
 طلای او جهت تالیل موزر و آشنایید کف دمان او در جینستی  
 او مورت و چکانیدن آب پودینه در دماغ او باعث زوال  
 مستی او و پنبه یا شتر در تقویت باه بی عدیل سمن بن اوننت  
 کتان مذکر نباتی است که شتر آن را بر غبت خورند در فارسی شتر  
 خوار و در عربی تنوکه البعیر خوانند  
 ه اوننتنا بالفتح جوشیدن  
 س اوننتنی بالضم شتر ماده بعربی ناده گویند  
 س اوننته با و او مجهول مذکر لب بعربی شفته گویند مراد و نهفته  
 س اونچا بالضم بلند و مرتفع اونچا بول بولنا با غر و حرف  
 زدن اونچا سنا کم شنیدن کسی باشد علت کوی اونچا  
 کافی بمعنی کوی باشد اونچے بول کا منه منچا تنکبه  
 ذلیل و خوار است  
 س اونچانی مونت بلندی و ارتفاع

س	اوچ نیچ شیب و فراز	و بالف ممدوده و ضم های بوز مونت قربانی سوخته
س	اونده بوا و مجهول مذکر رسنی را گو که ازان تیر ما و	س آهت بالف ممدوده و فتح های بوز برون حشا
	توام عمارت که از گاه پوشند بندند	آواز و شور را گویند
ه	اوئدها بالفتح و از کوز اوئدها بخت بخت	س آهه جاهر بالف ممدوده برون ماد چادر
	و در جایگاه نوشین بکشند تا آنکه سقف تمام شود	مونت آمد و رفت
ه	اوئدها بالفتح و از کون کردن	س آهه نا بضم اول و فتح دوم فرو شستن آما س و
	اوئدها بالفتح تیره و ابرناک شدن آسمان را گویند	کم شدن طغیان آب
ه	اوندا بالفتح ترف و عمیق	س آهه بفتح اول و سیوم برون بهره مذکر بگیر
ه	اونگه - اونگها س - اونگهای برت	را گویند که در آن آب باران کرد آید و ازان زر عنت
	مونت غنودگی و خواب و پینکی در عربی سنده گویند	را آب دهند و سوختنی که از سر گین کا و سازند و
ه	اونگهنا بالفضم غنودن	بجای بیزم بکار برند
ه	اونهین بالفضم مچیان و بهیون طور	هه اهلا بالفتح سیلاب و طوفان و طغیان آب
ه	اونے پونے کم و پیش	اهلو بفتح اول و وا و مجهول کذ لک
س	اونی بالفضم برون خوبی پشینه	س اهلیا بفتح اول و دوم و سکون لام زوجه گوتم و او
ف	اوه مذکر کوره و دش خشت پزی کذانی البرمان	دختر برهاست
ه	اوهو بهر دو و او مجهول حرفی است که در محل حیرت	هه آهن بفتح اول و دوم برون دهن حرفی است
	گویند اوی مشله اما این زبان روزان است فقط	که برای نبی آید و بکسرتین همین جا و همین طور
	در فارسی آه گویند	س آهنکار بفتح اول و دوم مذکر خرد و زنگبر
ه	اه با کسرتین یعنی بذا	س آهنکاری بالفتح برون سن بازی گردنکش و
ه	اهار بالفضم مذکر غلاف و پرده سواری زمان	س اهو بفتح اول و سکون و او مجهول حرف نذا باشد
	و بالفتح معروف که نشاسته رقیق باشند در فارسی نیز	در فارسی بلا گویند و در جاجرت نیز گویند
	همین معنی دارد	س اهی برون بهی حرف نذاست
س	اهار بالف ممدوده مذکر طعام و غذا و در فارسی	س اهین بالفتح برون اسپر اسبان کار و نشت است
	نیز همین معنی دارد	فروش و بهای مجهول تخمیر و صید باشد
ه	اهارنا انا دادون	س اهیری برون اسپری زن اسپر
ه	اهان بالفتح حرفی است که برای نبی برآید	س اهیری - اهیری یا بفتح و یا ی مجهول صیاد و شکار
س	اهاهها بالفتح برون غذا را کله است که	س است برون پله حرف نذا باشد در عربی با گویند
	در مقام حیرت و مصیبت گویند ترجمه وای ووه	هه ایال بالفتح مونت یا ل سب
س	اهت بفتح اول و کسر دوم مذکر کینه و عداوت	س ایانا بالفتح نادان مرادف ایگان
		هه ایتا بیای مجهول خندین

هم	ایتر بکسر اول و فتح سیوم بر وزن دیگر نازو	هم	ایسه - ایسین بالفتح چین
هم	کرشمنه	هم	ایشوم بر وزن و بمعنی ایسورست و آن گذشت
هم	ایتنا چندین مرادف انا فاتا	س	ایک بفارسی یک و عبری واحد گویند
س	ایتوا بر بکسر اول و سکون یا ی مجهول و تالی	س	ایکاد س یازدهم ایکاد سی مونث یازدهم ماه
س	فوقانی مذکر یکشنبه یوم الاحد مرادف اتوار	س	ایکانث بیای مجهول و سکون نون و تالی فوقانی تنها و جدا گانه
هم	اید هر این سوی و این طرف	هم	ایکت بفتح اول و ضم دوم و سکون کاف تازی و تالی
هم	ایواچین بیای مجهول مذکر ایواچیری	س	فوقانی نازیا و نالاین
س	ایراوت بفتح اول و فتح و او فیصل اندر کرب	س	ایکتها بیای مجهول و سکون کاف و فتح تالی منقوطه
س	ایربل بالف ممدوده و فتح تخانی و بای	س	مخففه جمله با هم مرادف ایکتها به تشدید تا و کشتی کوچک
س	موجه مونث عمر و سن و سال	س	ایکم گفته اند
س	ایرها بکسر اول و فتح کاف تازی مونث	س	ایکونس بیای مجهول و فتح کاف و کسر او و سکون نون
هم	بدخواهی و حسد گویند	س	بست و یک
هم	ایری بیای اول مجهول بر وزن شیرینی	س	ایکونست بفتح سین بست و یکم
هم	است که زمانه زبان ندانند	س	ایکهد با کسر مونث نیشکر بعربی قصب السكر
هم	ایری بیای مجهول مونث از پاشنه زدن و انگیز	س	ایگن بفتح اول و ضم کاف فارسی مذکر نادانی و حماقت
هم	ایرمار تا پاشنه زدن	س	مرادف او گن
هم	ایری مونث پاشنه بعربی عقب گویند	ت	ایچی رسول و قاصد و نامه بر
هم	ایری دیکهو کلامی است که درازا چشم	هم	ایلوا بیای مجهول مذکر عصاره نباتی است و آنرا در
هم	زخم استعمال کنند	هم	در فارسی الوانامه بر وزن طواد عربی صبر گویند و آن
س	ایسا بالف فتح چین	س	نوع است منقوطی و عربی و سخالی بهترین آن منقوطی
س	ایسان با کسر بر وزن ایسان نام سیوا است	هم	بود در دوم گرم و در سیوم خشک و سهیل قوی موادی که
هم	و گوشه مابین مشرق و شمال و آنرا ایسان	هم	میبا و جمع بوده باشد و مخرج سودا و بلغم غلیظه و مائی و
هم	کون هم گویند چه کون و کونا بمعنی کونست	هم	صغری مائی و منفتح سد و سنوای سده جگر و محل ریح است
هم	ایسو بالف ممدوده و ضم سین مهمل بر	هم	و مخفف بی لذیع خصوصاً شسته او با مصطکی منقی و مانع
هم	وزن رایجو مذکر فرمان و حکم	هم	و جهت مفصل منقی و با غار یقون جهت ربو و با آب سرد
س	ایسور بکسر اول و سکون یا و سین و فتح	هم	جهت نفت الدم سینه و بااد و به جهت یرقان و جمیع امراض
س	و او خداوند و حاکم و نام سیوا	هم	سوداوی و اخراج اقسام گرم و امراض سپرز و کرده و رفع
س	ایسورتا با کسر مونث علم نزدانی	هم	تشنگی که از صغری مخلوط بلغم باشد مفید و باخی صغری
هم	ایسون بالف فتح بر وزن حیوان امسال	هم	جگر و مقعد و اکثران مورت اسهال دموی و ذردار و



هم	بجفت زجهاد اعیام دهند و آن وجهت قروح قضیب و فرج	هم	باپ پدر در عربی اب گویند
هم	و اعضای عصبانی بنایت نافع و با تخوان پوسیده	هم	باپ کرنا پد خواندن باپ رسته ای پدر
س	بالسویه رافع نوا صبر و آنگه و آن مجرب است	س	باپهه بسکون سیوم و نامی بود مونت ذخان و بخار
هم	این بکسر اول میای مجهول و فتح سیم مذکروای است در موسیقی	س	بات مونت سخن و کلام و سوال و احوال و مقهور و موح
س	اینست بالکسر سکون نون و نامی منقوط مونت در فارسی	س	بات با نمل همنانز و میر کردن بات بر همنان
هم	خشت و در عربی آجر گویند اینست گاری خشت سازی		مناقشه نمودن
هم	اینست بالفتح مذکروای است از صدف که آنرا بسوزند و در	س	باتوقنی بروزن فارونی حرف زدن و سیر کو با تونیا که
هم	دو انا بکار برند و در عربی حلزون گویند	س	باتی بروزن ذاتی مونت چرخ و قیله را گویند
هم	اینست یا مذکروای باشد از قمری	س	بات مونت راه و طریق و سنگ تر از و راهم گفته
هم	اینست همنان بالفتح کشیده شدن و چیدن و خوراید باز گو		اند و باین معنی مذکر است
هم	اینچ بالفتح مونت کشش و جذب	س	باتکا بکسرتای منقوط مذکر راغ و مرغزار
هم	اینچنا بالفتح کشیدن	س	باتی مونت خانه و مسکن و خانه باغ
س	اینست س بکسر اول و سکون یا و نون و ضم دال مذکر بخش	س	باته گهائے بسوی یا طرفه
	بعربی فار گویند	س	باجان مذکر ناسی که می نوازند
س	اینست همن بکسر اول و فتح دال مذکر نیم در عربی و قو گویند	هم	باجرا مذکر جاور سبغاری گاور سن نامند و اول
س	اینست نا بالفتح با ناز بر رفتن و خرابیدن		سرد و در آرد و خشک بسیار قابض و قلیل الغذا بغیر
هم	اینست هوا بکسر اول و ضم دال منقوط مذکر چیزی باشد		لذع شکم به بندند و بول به براند و خوبی بد از وی متولد
	کرد که آنرا بر سر گذارند و بار بر بالای آن نهند		شود و در بر نفخ شود و خوردن مهرانی او جهت التوالی
هم	اینست بکسر اول و ضم کاف فارسی مذکر مراد ف سینده		حجاب و زینت نافع و حاجب اسبالم امراری و کما درگ
	بفارسی اسرینج گویند		کرده او محلل بفتح معده و کن در دلو اسیر و آن مولد خون
س	آیو بالف ممدوده و ضم یای تختانی بروزن دار و عمر و ن	س	سوداوی و مورت سده است مصلحتش در روغن با و سکر
س	آیو دبل - آیو مرده اهر دو مونت کذک	س	باجن مذکر آلات طب را گویند
س	آیو د هیما بفتح اول و ضم یای تختانی و سکون و او مجهول	س	باجنا نواختن
	و سکون دال مهله و فتح تختانی نام ظروبی است که راماسا	س	باجن باجا آلات طب
	فرمان روای آن بوده است مراد او دهه	س	باجی بروزن باجی مذکر اسپ بعربی فرس
س	ایه - ایها هر دو بمعنی در پنج باشد	س	باجا مونت عهد و پیمان
هم	کفتار دوم در حر ف بای موحده	س	باجک بفتح جیم فارسی گوینده و حرفی است که بر
هم	همن باین بروزن چادر نوعی از شیرینی باشد		تفسیر و بیان آید
هم	همن بابنی بسکون سیوم و کسرتون مونت سوزخ مار	س	باجهر مونت انتخاب گوشه لبی فایده را گویند
هم	همن بابو بروزن قابو کوک و بعضی شاه واقفم گفته اند	س	باجها مذکر کوساله و یک هر جانوری

سرد و در آرد و خشک بسیار قابض و قلیل الغذا بغیر لذع شکم به بندند و بول به براند و خوبی بد از وی متولد شود و در بر نفخ شود و خوردن مهرانی او جهت التوالی حجاب و زینت نافع و حاجب اسبالم امراری و کما درگ کرده او محلل بفتح معده و کن در دلو اسیر و آن مولد خون سوداوی و مورت سده است مصلحتش در روغن با و سکر

س	با چھنا انتخاب کردن	س	بالو و بمعنی طفل ہم بنظر آمده است
س	با چھ بفتح جیم فارسی و پای تختانی مذکر	هم	بار و بروزن و بار و باروت
س	جمله نحوی و قابل گفتن را نیز گویند	س	بارہ دوازده بعربی اثنا عشر بارہ بات ہونا تباہ
س	باد بروزن شاد مذکر افترا و مناقشہ و محبت	س	شدن بارہ دسری مکان ہوا دار را گویند کہ در موسم گرما
	و در مفصل		در ان پیشینند
س	باد کونا محبت و نگر نمودن	س	بارہ بسنگا مذکر گوزن
س	باد بروزن چادر مذکر بر یعنی سحاب مذکر	س	باری بروزن کاری مونت باغ و احاطہ اشجار زین دوشیزہ
س	بادل و بضم ال مہلہ شیرہ و خفاش		و خانہ باغ
س	بادل مذکر بر در عربی سحاب گویند	هم	باری مونت دریچہ و زیورست کہ آنرا در گوش و بینی کنند
هم	باد لا - باد لہ بسکون دال سرد و مذکر		و نیز نام فرقہ است کہ اسل آن فرقہ مشعل و برک نامی درخت کہ
	زربفت را گویند		در آن طعام خوردنی فرورشد
هم	باد لی مونت پارچہ کہ از کلابنوس سازند	س	بار مونت خار بند و خار بست و صفحہ قطار و نام شہری است
س	باد ہا مونت درد و محنت و مانعت		تزدیک نگر بار آزارنا شلخ زدن بار چہار نام شد بار
س	بادی بروزن شادی گویند و تخالف جیم		چروانا بار چیرنا بارد لو انا بار دینا نیز کرد
	بادی چور دزد کہنہ و سارق قدیم		و رغیب دادن بار مہکنا نیز کردن
هم	باد ہ بسکون دال ہندی و نامی ہوز مونت	س	بارا مذکر بر وزن و کوچہ و احاطہ و ناحیہ و خیرات و صدقہ
	خس و کابین کہ بعد در باقی ماند		ہم گفته اند
هم	باد ہنا بریدن و در کردن	س	بارہ بسکون رای ہندی و نامی ہوز مونت طغیان آب و ترقی
س	بار مونت دیر و تعویق و روز نقیض شب		و افزایش
	و دروازہ و آب طفل دموی بدن ہم آمده و	س	بار ہنا افزودن مراد بر ہنا
	و خراہ ہم گفته اند و نیز بمعنی خار بند باشد	س	بار ہی مونت سود غلہ مثل سود زر
	بار لگانا درنگ کردن	س	باری مونت احاطہ قطعہ زمین و خانہ باغ و باغ
س	بارہ مذکر خوک بعربی خنزیر مراد ف براہ	س	بار یا نیز کنندہ کار و شمشیر
س	بارد بکسری ہملہ بروزن شاد و مذکر سحاب	س	باس مونت بوی عربی رایجہ و بمعنی خانہ ہم آمده اما باین مذکر یا
س	بارن بروزن دادن مذکر مانعت و محبت	س	باسا مذکر مہان سرد منزل
	و قبل ہم گفته اند کہ جانوری است معروف	س	باستھہ شست و دو
س	بارنا گذاشتن و جدا کردن و منع نمودن	س	باسد یو بسکون سین و کسر ال و سکون یای مجهول نام
هم	بارنا افزودن و روشن کردن التمش		کرتشاہ است
س	بارنی بضم ای قرشت مونت شراب گویند	س	باسر بفتح بیوم بروزن داور مذکر روز کہ نقیض شب
س	بارو بروزن دار و مونت ربک مراد ف	س	باسری مونت فرما مراد ف بالری

س باسک - باسکی بفتح سین در اول و ضم آن در	س بدوزند
دوم مذکر سرداران در اعتقاد و بنود او حامل دنیا است و چون هماد یوبرای حاصل کردن ابرت دیربارا از کوه مند برهم زدن بار بجای رسن بوده	همه باگهی مونت بوم و جغد همه باگی بروزن خاکی سوار اسپت گویند
همه باسن مذکر آوند و ظرف	س بال دختر با بالغه وزن نقیض مرد
س باسنا بفتح سین و کون آن مونت آرزو و خواهش و بوی دادن هم هست	س بال مذکر موی بدن و کودک و طفل بال با نند
س باسی بروزن عاصی کینه و شبانده و آنرا با فرسی خوانند و معطر و با شنده و ساکن را هم گفته اند و باین	س بال کوزی سار نا کنا - از قادر اندازی و حکم انداز باشد بال بیجا بکسری موحده و سکون یا موی پریشان در هم خورده در نظام اندک محنت و ضرر گویند
معنی بجای بای موحده و او هم همچون ونواسی که بمعنی صحرا نشین بود باسی کونا کنا به از قی کردن باشد	همه بال چتر تر مکر کودکان
ف باغره بسکون سیوم و فتح رای قشقت کر هی که بسبب دروی در کشان و غیر آن هم سدا از با گره هم گویند	همه بال مونت ریشنه که بر خوشه دانهها بر آید و موی حنی و آزاموی کاسه هم گویند و ریشه را که بر آن شکر بخند سازند بالدار کاسه مودار
س باک مذکر سخن و کلام	س بالا بروزن لالا فرزند دختر و پسر و حسن آن ریشه گیاهی است معروف در خواص قریب بصند است
س باکس بفتح کاف تازی مذکر خاری باشد که از زغال آن باروت میسازند	س بالا بھوک ساده دل و بی کنا
همه باکھر باکھل در هر دو بفتح کاف تازی مذکر چیز است دو آئی آنرا بجای خمیر مایه بکار برند و خانه های معتدله که در یک احاطه باشد و بمعنی سخن خانه هم آمده است	س بال بھوک مذکر قربانی که در وقت صبح مذکر شناختن
س باکیه بسکون کاف و فتح تحتانی مذکر جمله فقره و لفظ	س بال توت - بلتوتس مذکر دمنل کوچک و این لفظ مشتق است از بل و توتور که بمعنی موشکستن باشد و این قسم دمنل شکستن و بر کندن موسی
همه باک بسکون کاف فارسی مونت زمام و عنان	بر آید لان الوجع یجذب المادۃ کما تقرری فی موضعه
باک موتر نا عنان کردنیدن و کنایه از خشک شدن ابله جدری هم هست همچو سیتلانه باک	همه بال چهرت مونت دو آئی است
موزی ماتا نای باک موزی جدری عطف عنان کرد یعنی خشک شد	س بال راند پیسو را گویند که در عالم طفلی شوهر شده
همه باگا بروزن ما و اندر خلعت و لباس فاخره	س بالک بفتح لام بروزن تارک مذکر کودک بجز بال طفل
همه باگدور ریسمان اسپ جنبیت یعنی اسپ کتل	س بالکا شاگرد جوگی
س باگھر - باگھا مذکر پلنگ که جانوری است درنده	س بالکین - بالکینا مذکر کودکی و خود سلسله
س باگھن - باگھنی پلنگ ماده	س بالم بروزن عالم مذکر عاشق و محبوب شوهر و قسم از پیر
س باگھنبر بروزن با همسپهر استینی که از چرم پلنگ	س بالم کھیرا مذکر نوعی از نیزار باشد
	همه بالنا افز و ختن آتش باشد مردی بارنا

<p>بان بسکون نون و بای موحده مونت نوعی از ماهی که  آنرا بلیم گویند و آن گذشت بانب اند هو اکلاک  بانبھنی - بانبھی بسکون نون و کبیری موحده مونت  سوراخ مار</p>	<p>س بانو مونت رنگه رمل  ه بانو چری بضم لام و فتح جیم فارسی پارچه  ابریشمی که در بالوچر سازند و آن شهرست  نزدیک مرشد آباد</p>
<p>بان پرسته بفتح چپام که بای فارسی است و فتح رای  قرشت و سکون سین و فتح تایی فوقانی عابد صحرانشین  بانقت مذکر بخش بهره و چیزی که از آن وزن کنند و خورا  کاو ماده نازمان شیر دادن آن  بانقتا تقسیم نمودن و حصه کردن</p>	<p>س بانی بروزن مالی مونت حلقه گوش و بعضی  دخترک هم آمده  س بام بروزن نام مونت نوعی از ماهی و مقدار  معروف و آنرا در فارسی ارش گویند بفتح اول و  دوم و ثمن و مخالف را هم گفته اند و بمعنی زن هم  بنظر آمده است</p>
<p>بانجو بروزن مادر زمین افتاده و ویران خنجر کلاک  بانجھه زن نازانیده بعربی عقیم گویند  بانچنا خواندن و قرات کردن  بانچھا مونت شوق و آرزو  بانچھت بسکون نون و کسیریم فارسی و سکون نای هوز  ونای فوقانی مرغوب و مطلوب</p>	<p>ه بامن هنتی مونت نباتی است  ه بامھنی بسکون میم و کای هوز مونت دلی  کوچک که بر پلک چشم برآید و چلباسه  س بامھنی زن برهمن و نام نباتی که در دروا  بکار برند</p>
<p>باندا نام جای است  باندا مذکر نباتی است خود رو که بر بالای درختان کمری  بانده مذکر کناره و قید و نگه داشت و باین معنی مونت  باندهنا بستن و اختراع کردن و حکمت کردن و بازداشتن  و شست کردن و تعمیر کردن خانه و ترکیب ادن و مفر کردن  وانداختن</p>	<p>ه بان بروزن جان مونت سرشت و خالصیت  و عیار زروسیم و جزو مد دریا و نوعی اکر سن  که آنرا همچو نوار دریاقتن چارپای بکار برند و  و دیگر کارهای مستعمل است  س بان تیر هوای نام شیطانی هم هست  ه بانا مذکر پیشه و وضع شعار و سلاح آیین</p>
<p>باندهنو بروزن ناجو مذکر صنعتی است در رنگ  دادن و آن چنان باشد که پارچه را قریب یکدیگر از رشته  کره دهند و پس آن رنگ کنند و آنرا اهل دکن چندتری گویند  و بهستان و اقترابندش و قسمی است از پارچه ابریشمی نوعی  از طوطی</p>	<p>س باندا که مخصوص با فردا باشد و برابری  دیگرگی و بود جامه در عربی لحمه گویند و بمعنی  تقاب هم آمده است بانا باندهنا یا کشتن  و استعداد شدن  ه بانا کشا دن و واکردن</p>
<p>بانندی واه که کینزک باشد  باندا جانوری دم را گویند عموما و ماری دم را خصوصا  بانس مذکر نای بعربی قصب خوانند و کزی که طولش  بقدردن قدم می باشد و بدان تالاب ما و خند قها و دیگر</p>	<p>ه بان کونا احمقانہ حرف دن  ه بانات مونت پارچه معروف که از صوف  س بانان بروزن آمان بایان بروزن مایان  دست چپ بعربی بسیار گویند</p>

وآن زنی است که بندوان پرستش او کنند	سنگها را به پامید بانس پرچو هساکایه از سوا
هانی بونی . و او مجهول مونت اجوره یافتن باوچه	شدن و انگشت نمائی مخلوق کردیدن باشد
س با و بروزن گاو مونت با و با و باندا هساکایه	س بانسا مذکر قصبه بینی و بنجر بینی
از غالب شدن باشد در شمنی بچا پلوسی با و بندی	س بانس چو تر قومی از اهل حرفه که در کار فی مشغول میباشد
تلبیس و مبالغه کردن در ثنای کسیکه لایق ثنایا نباشد	س بانسری مونت مزمار
با و سرنایتیز دادن با و کا رخ کونا فریب دادن	س بانسلی مونت مزمار و بمعنی کیسه هم آمده مراد
با و کھائی بفرخ حالی زیستن و بذلت اوقات	س بانسی هر چیز از بی ساخته و بمعنی مزمار هم است
س بر بردن نیز است	س بانک مذکر نوعی از خنجر و پیچ و خمیدگی و مدو متذکر
با و بروزن داو مونت جدری بخاری آبله گویند و	جو یار و خطا و بدی و زیوری است که آنرا بر بازو نامی
آن چو شستی است معروف مراد ف سنیتلا	می بندند و نوعی از کرسی
س با و بتاس مونت آسب جن و پری و آفت و بلا	س بانکا رند و او باش و قسمی از کار که بدان فی را
س با و جهک - با و جهک ترا از خواه و هرزه گورگوتی	بناشند و کج و بیپوده و هو اپرست و نام دریای هم
س با و س بروزن خاور مذکر نوعی از خیمه بینی	س بانکا چور رند و کردکش
س با و س - با و کلا دیوانه بعربی مجنون گویند	س بانک پنا مذکر صنعتی است معروف مکتبی گیرانرا
س با و ری مونت چاه در عربی بیکر گویند مراد ف باولی	س بانگا بکاف فارسی مذکر پنبه نار سیده
س با و سول مذکر قونج و آن دردی است معروف	س بانگی مونت نمونه را گویند
س با و گک بفتح سیوم سکون کاف فارسی مذکر نیکام	س بانوا بضم نون مذکر نوعی از مرغابی است
کشت کاری و زراعت	س بانوسا بروزن چلغوزه مذکر بانوسی بر وزن
س با و گولا مذکر قونج و بیماری است که از ریح پیدا میشود	خاموشی مونت نوعی از پارچه باشد
س با ولی مونت چاه و مکرو جید و طعمه جانوران	س بانوسے بفتح نون و تخفیف و تشدید و او نود
س با ولی دینا طعمه دادن مرغ را	و دورا گویند
س با و لینا بیای مجهول مذکر عیبی است از عیوب سپان	س بانهمه بسکون نون و مای هوز مونت بازو و
س با و ن بروزن با و ن کوچک و پست و در عقیده	س حامی و پشتیبان را نیز گویند بانهمه پکرتنا
بندوان بحسب ظاهر شدن و شنودر که پنجم	و ستیکری کردن بانهمه تو تنای یار و مددگار
س با و ن پنجا و دو	شدن بانهمه دینا مدد کردن بانهمه گھنا
س با و نا کوچک و خرد را گویند مراد ف با و ن که اصل	پناه دادن
س باه بروزن آه مونت بازو مراد ف بانهمه	س بانخیمان بروزن ماہ بیان و ستیکر و مربی را گویند
س باهس بکسری هوز و فتح آن بیرون	س هانی بروزن مانی مونت اجوره و مزدوری و خاسترس
س باهس بروزن ساحره مذکر جانب چپ صنعت	و تار و پود جامه
س شمشیر زنی و کشتی گیری و غیره	س پانی بروزن جانی مونت کلام و سخن و رزبان

<p>س باهری بروزن ظاهری بیرون بیرونی و اجنبی و بیگانه</p>	<p>س باهری بروزن ظاهری بیرون بیرونی و اجنبی و بیگانه</p>
<p>س باهمن برهمن باهمنی زن برهمن س باهن بفتح های هوز بروزن آهن مذکر</p>	<p>س باهمن برهمن باهمنی زن برهمن س باهن بفتح های هوز بروزن آهن مذکر</p>
<p>س بائها بروزن وادها مذکر وجمع المفاصل مرادف بان س بیاد بالکسر بروزن زیاد نزاع و حجت را گویند</p>	<p>س بائها بروزن وادها مذکر وجمع المفاصل مرادف بان س بیاد بالکسر بروزن زیاد نزاع و حجت را گویند</p>
<p>س بیادی بروزن زیادی مدعی و خصم س بیاه بالکسر مذکر شادی مرادف بپناه</p>	<p>س بائی بروزن شاهی مونت خاتون ولی بی و بمعنی لولی هم آمده است</p>
<p>س بیبر بروزن سفر کسیر گویند که یال اسپان را می ترسند و بمعنی شیر لفظ فارسی است</p>	<p>س بائی جی دلاله پیر زال س بائی مونت یخ بائی چینی نمکین شدن و</p>
<p>س بیبر اکھیری بفتح اول و سکون دوم و کسر کافی تازی و سکون یای مجهول مونت نزاع و اختلاف را گویند</p>	<p>س بلاک کشتن بائی سرنا تیز دادن بائی این چهر کنا اثر خای کردن و یاوه گفتن</p>
<p>س بیبون بکسر اول و فتح دوم و سیوم مذکر ترجمه و تعبیر گویند و بسکون را دون پزمرده و بریده رنگ</p>	<p>س پایان بروزن میان چپ در عربی بسیار است و هم که در مقابل زیر است بایان پانوی چپنا</p>
<p>س بیس و تا بروزن محروسه بفتح روستا و دهقان و جوان احتمق و نادان</p>	<p>س کنایه از اعتراف کردن باشد بر حکمت مابری س بایب بفتح تحتانی نادر و عجیب جداگانه بیست</p>
<p>س بیبری بفتح مونت موی ترشیده و تراش یال اسپان س بیبری بفتح بای اول و ضم بای دوم مونت نوعی از مغیلا باشد بیوتر بیول کندک</p>	<p>س بایب همی این چیز دیگر است یا سخن دیگر است س بایب بفتح تحتانی گوشه مابین مغرب و شمال</p>
<p>س بیبھنی بفتح مونت سوراخ مار را گویند س بیبھو بکسر اول و فتح دوم و سکون های هوز مذکر بزرگی و توگری و حشمت باشد</p>	<p>س هائی بزنک مذکر دانه است مدور و سیاه و مغزش سفید بانگ تلخی میباشد و آنرا</p>
<p>س بیبی بفتح اول و دوم مذکر تخم نباتی است خوشبو و نام پرند است س بیبی بفتح اول و تشدید دوم بروزن ربلی پوسته بقری قبله گویند</p>	<p>س برنگ کابلی گویند در آخردوم گرم و خشک و خراج گرم معده و امعاء و سپهن بلغم غلیظ و</p>
<p>س بیبسی بفتح اول و کسر موحده و سکون یای مجهول مونت بوایسیر که مرض معروف است</p>	<p>س سود او اخلاط لزج را مفاصل و مجفف س رطوبات و قروح و مضر امعاء و صلحش کثیرا و مستعمل مقرر آن و قدر شربش تا مثقال</p>
<p>س بیبسیا مردم پیوده گو و لوطی که مرکب لواطت باشد س بیبیک بفتح اول و کسر موحده و سکون یای مجهول مذکر امتیاز و پوشیاری</p>	<p>س س باسے گو لا مذکر مرادف باو گولا س بایلنس بست و دو س بست و دو هزار پیادگان بایلنسی تو شنا</p>
<p>س بیبکی تمیز و پوشند</p>	<p>س س بایلنس بست و دو س بست و دو هزار پیادگان بایلنسی تو شنا س س بایلنس بست و دو س بست و دو هزار پیادگان بایلنسی تو شنا</p>

<p>س بتا سا - بتا شا مذکر کرده را گویند که از شکر سازند و در شادینها و دیگر سو تا بکار برند و معنی جناب نیز آمده که سواران آب باشند</p>	<p>په بپاهونا برپاشدن س پیت بکسر اول و فتح دوم بر وزن صفت و بیتا بالکسر هر دو مونت مصیبت و آفت را گویند</p>
<p>س بتانا بالکسر گذر اندن متعدی بیتنا هم بتانا بالفتح نمودن و نشان دادن و دستار چه و دست برنجی که از قلزات می سازند</p>	<p>س پیو بکسر اول و سکون دوم بر همین را گویند هم بیوا بفتح اول و ضم دوم مذکر پیوی مونت لاجار و بی چاره</p>
<p>هم بتا ونا بالضم کشتن چراغ باشد مراد فیهما س بترا نا بالفتح گفتن و حرف زدن س بترون بکسر اول و فتح سیوم مذکر دادن خیرات و صدقات باشد</p>	<p>س پیو بیت بکسر اول و فتح دوم و کسری قرشت و سکون یای معروف و تالی منشاء فوقانی بر خلاف و برعکس و ضرور و کزند و هلاک باین معنی مونت است</p>
<p>س بترونا بکسر اول و فتح دوم بخشیدن هم بتسا بالفتح مذکر نوعی از برنج</p>	<p>س بدینس بفتح اول و دوم و سکون نون و سین همدم مذکر میراث و ارث را گویند هم بیوتی بفتح اول و ضم دوم مونت میراث و ارث</p>
<p>س بتسل بر وزن خردل شفیق و مهر باز را گویند س بتکها بفتح اول و بیوم زبان آور چه بت سخن و کہا یعنی گفتن باشد</p>	<p>س بیهارا بالفتح مذکر بخار و دخان مراد فیهما چه س بیهورنا بکسر اول و فتح دوم خشمناک شدن س بیهسی بکسر اول و فتح دوم مذکر روز پنجشنبه</p>
<p>س بتکها و مذکر بتکھی مونت کویا سی در زبان آوی هم بتلانا بالفتح نمودن س بتنا بالکسر گذشتن حالتی یا حادثه بر کسی مراد فیهما</p>	<p>س بت باکسر مذکر قدرت و دستگاه و مال و دولت و باضم تخته نزد و پشت زدن کسی را هم بت بالفتح مذکر گرمی است در آب که کشتی تا را خورد و تباها سازد</p>
<p>س بتوری بفتح اول و دوم سکون او مونت ورم می گویند هم بتولی بفتح اول و ضم دوم سکون او و پول مسخری و طرا س بتها بکسر اول و فتح دوم مونت درد و غم</p>	<p>س بت بت بالفتح مخفف بت است که سخن باشد بت بتها و مذکر طوالت کلام و مباحثه بت بتنا سخن پرداز بت سو نهنا کرنا بضم سین مرمو</p>
<p>س بتنهای بالکسر بر وزن قراری مونت و پاکیزگی س بتنهانا بالکسر افشاندن و ریختن س بتنهرا بالکسر افشاندن شدن</p>	<p>جنبا نیدن و با و کشتی کردن س بتا بالکسر و تشدید دوم بدست یعنی وجب در عربی شبر گویند</p>
<p>س بتهاوا بفتح اول و ضم دوم و سکون مای بوز مذکر نوعی از تره و سبزی س بتی بفتح اول و کسر دوم بر وزن غبی مونت سخن مراد فیات و تشدید دوم غمخیزه چراغ نوعی از خیمه باشد مراد فاتی بر وزن ذاتی</p>	<p>هم بتا بضم اول و تشدید دوم مذکر غدر و دغا بتا دینا غدر کردن و بفتح اول و تخفیف دوم مذکر باره تنگنا و نیز سنگی مدور دراز که بدان چیزها بسایند</p>
<p>س بتاس بر وزن حواس مونت باد و هوا بتاس بیهینی نوعی از شیرینی</p>	<p>س بتاس بر وزن حواس مونت باد و هوا بتاس بیهینی نوعی از شیرینی</p>

س	بیتیا بکسر اول و دوم مرد خود اندام و ک...	و شتخ درخت را گویند
ه	فا تشش بقدر یک وجب بود	ه
س	بتیا نا بالفتح حرف زدن و سخن گفتن	ه
س	بتیت بکسر اول و دوم و سکون بای معروف	دران نهند و ان طعام می پزند
س	و تای فوقانی گذشته و منقض مشتق از بیتا	س
س	بتیس بفتح اول و تخفیف دوم و تشدید آن	س
ه	بیتیا و کسری و دور گویند	چهار گوشه که دران خوف و پان و غیران می گذارند و ظرفی
ه	بیتیا و کسری است مرکب از سنی و دو جز که	نخاسی هم هست که نهند و ان دران طعام می پزند
ه	مادیان را بعد از زایدن بخوراند	ه
ه	بتیسی مونت سلک نندان و هر دو اوجی	س
س	از سنی و دو جز ترتیب داده باشند	س
س	بتیسی دکھانا دندان سفید کردن و خنده	س
س	زردن و استهرا نمودن	س
س	بت بالفتح و سکون تای منقوطه هندی مذکر	س
س	نام درختی و خر مبره مراد ف کوری و جشا	ه
س	و جگر بند و شکن تهیگا و سنگ وزن و تخفیف	س
س	بات بود یعنی طریق و راه بت پاز یا بتی	س
س	ورای منقوطه هندی را بنزن و قاطع الطریق	ه
س	بت پازی راه زنی	ه
ه	ه	ه
س	بتا بالفتح و تشدید دوم مذکر کوی و چوگان	س
س	و عیب ضرر و قصور و صندوفتی که دران جوارش	س
ه	نهدارند بته باز شعبده باز بته بازی	ه
س	شعبده بازی بتا دهار بتا د هال	س
ه	صاف و همواره	ه
ه	ه	ه
س	بتانا بالکسر فشتا نامیدن متعدی بدفعول	س
س	بتینا	س
س	بتا و بفتح اول بر وزن تراز و و مر و سیاح	س
س	و جهان کرد	س
س	بتائی بالفتح مونت اجوره تا فتن رسیما باشد	س
س	بتپ بکسر اول و فتح دوم مذکر مطلق درخت	س
س	س	س



<p>جبت ریاض و نزول آب نافع  بجاک بالفتح بروزن هلاک مذکر نوعی از بارگانه فی با</p>	<p>س بجها کنا بکسر اول و فتح دوم رسیدن  ه بجها بالفهم مردن چراغ و آتش و منطفی شدن</p>
<p>بجالا نایجا آوردن و او کردن  س بجانا بالفتح نواختن حج بجانا آواز جوش کردن</p>	<p>بالفتح ایسر و گرفتار شدن صید در دام  ه بجھیل بالفهم دگر دوم بار کرده و تورا بار بردار</p>
<p>چیزی باشد از پوسیدگی یا ترشی  س بجر بفتح اول هر وزن فخر صاعقه و الماس و بمعنی سخت</p>	<p>س بجی بکسر اول و فتح دوم مذکر فیروزی و شادگامی  س بجی بی ساهی بفتح اول و سین روز دهم ماه آسن</p>
<p>و درشت هم هست بجر پرتی اسپر دعای بست  یعنی صاعقه افتد بر او</p>	<p>س بکسر اول و فتح دوم مذکر بنگ آن چشمبستی است  که کیف می آرد</p>
<p>س بجر بالفتح بروزن شجره مذکر زورق و کشتی را گویند  ه بجر بتو مذکر نام میوه است</p>	<p>س بجی بکسر دوم و فتح دوم فیروز و مظفر  س بچ بالفتح مونث دج بفارسی اگر ترکی نامند و اول</p>
<p>س بجنک بالفتح بروزن و سنگ مذکر لقب بنوان است  س بجرنگی بالفتح بروزن همگی مونث قشقه که</p>	<p>و نیوم گرم و خشک قوتش آ چهار سال باقی است  فاطمه بلغم تویاق سم مقوی معده و جگر و ماضی و قوت</p>
<p>هندوان بر پیشانی گذارند  س بجلی بالکسر مونث برق و صاعقه</p>	<p>حافظه و منفی دماغ و مہی و مجفف طوبات و مغال  و در بول و حیض و محلل ریاح معده و امعاء و جهت</p>
<p>س بجنا بالفتح نواخته شدن و روید که در میان لاله  رواج دارد</p>	<p>در دسینه و سرفه و پهلوی و جگر و معضن و درد پسر  و شکافگی عضل و تقطیر بول و حصاة لگنت زبان</p>
<p>ه بجنا بالفهم مذکر لته و پارچه که آنرا زنان جلیض بر دارند  س بجنا بالکسر مذکر باو کشتن بعبولی مروحه گویند</p>	<p>و نیکو کردن حسا و تسخین کرده و ضما و او جهت مغال  و اورام بلغمی در نفع تحت پسر و اہنق و برض و تشنج</p>
<p>س بجنتری بروزن زنجشیری فی نواز بجنتری  س بحال کوچی فی نوازان و خانه نجحکان و روسپیان</p>	<p>بلغمی و خاییدن جهت نقل زبان بلعیدل و جهت درد  نوزدان میفرد و جگوس در طبیح او جهت درد در جرم نافع</p>
<p>و خراجی که از نوازان در خاصان بگیرند  س بجوک بکسر اول و ضم دوم و سکون و او و جبول مذکر</p>	<p>و مفرس و مصلح او را زبانه حرق خون محروین و  مصلحتس سنگنجین و شتر شش یک شقال</p>
<p>س بجوکی بالکسر شقی و مدبر و سخت  ه بجھانا بالفهم کشتن چراغ و آتش و بالفتح ایسر</p>	<p>س بچ بالکسر در میان مرادف بچ  س بچلو بالکسر بروزن خوار مذکر کامل و اندک و خیال</p>
<p>کردن صید در دام  س بجھانا بالفهم فہمیند و دہن نشین کردن</p>	<p>و کمان باشد چاروت بر روی تجارت گذرک  س بچارک بالکسر صاحب تل و منصف</p>
<p>س بچھل بضم اول و سکون دوم و فتح سیدوم مذکر او  که در آن آب گرم بکھدند</p>	<p>س بچارنا بالکسر نشینیدن و پنداشتن  ه بجالی بالکسر بروزن سفالی مونث کاه بعبولی</p>
<p>س بجھکانا بالکسر رسانیدن  تین گویند</p>	<p>تین گویند</p>

هـ چچا نا بافتح کجا برستن و پناه دادن و  
 لوغضن سازم آید است  
 هـ چچاو بافتح مذکر پناه و نگهدشت  
 هـ چچین بافتح مذکر کودکی و خردسالی  
 س چچتر بکسر اول و دوم و سکون سیوم عجیب  
 و بوقلمون را گویند  
 چچتی بافتح بر وزن هستی موش بقیه قتره گویند  
 س چچکانا باکسره نامید کردن و پیمان شکستن  
 و بافتح کودکی که قصه کند هر چیز نسبت بکودکی  
 و باین معنی مهند باشد چه کچه در فارسی طفل را گویند  
 هـ چچکانی دو شیشه که قصبه سیزال او را بجای  
 دختر گرفته باشد  
 هـ چچکنا بکسر اول و فتح دروم نامید شدن و گزختن  
 و رسیدن و برگشتن کسی از رضامندی خویش  
 که پیش ازین داده باشد  
 س چچکنا بکسر اول و فتح سیوم و تشدید زدن مذکر  
 زبوری است معروف که در گوش میکنند  
 س چچلنا بکسر اول و فتح دوم خمیدن و پیمان  
 شکستن و بازگشتن و لغزیدن  
 س چچن بقحمتین بر وزن چمن مذکر سخن چچن  
 بند کولینا - چچن بنده کونا پیمان بستن  
 چچن بند هونا پیمان بستن شدن چچن  
 پالنا ایفای عهد کردن چچن تووتا  
 شکستن پیمان و قول باشد چچن چچوتونا  
 که تک چچن دینا وعده کردن چچن دالنا  
 سوال کردن و دریافت کردن چچن لینا  
 پیمان گرفتن از کسی چچن مارنا ایفای عهد  
 کردن چچن ماننا سخن شنیدن اطاعت  
 کردن چچن بنهانا پرورش سخن کردن چچن  
 هارنا پیمان بستن و وعده دادن

هـ چچنا بافتح پناه یافتن از بلا و آفت و مرض و غیر آن  
 س چچوانی باکسره مذکر وکیل و میانجی و واسطه کار  
 س چچولیا بکسر اول و فتح دوم و کسره لام میانجی  
 س چچهر بافتح و سکون و دیگر حروف مذکر کوساله مراد از چچها  
 س چچها ننا باکسره مذکر نباتی است که آنرا در فارسی کشته و در  
 عربی انجوره خوانند و تخم آنرا بزرا الانجوره و آن استسقا را مفید است  
 چچها ننا باکسره کشتن  
 س چچهر ابافتح و سکون جیم فارسی و بامی جوز و فتح رای غیر  
 منقوطه مذکر کوساله را گویند چچهر بر وزن مهر و کدنگ  
 س چچتر او باکسره مذکر فراق و جدای  
 س چچتر نا باکسره جدا شدن  
 س چچلنا باکسره جدا شدن و لغزیدن  
 س چچنا باکسره کشته شدن  
 س چچنناک بافتح مذکر نباتی است معروف و آن زهر قاتل است  
 بفارسی میش گویند  
 س چچو بکسر اول و تشدید دوم مذکر در فارسی کزوم و در عربی  
 عقرب گویند بعض حکما گویند که چشم ندارد اما محققین اصل و رنگ  
 نوشته اند که چهار چشم دارد بسیار باریک که بی شیشه مگر  
 سکوپ دیدن آن محال است و آن دو قسم میباشد شبیهاله و جواره  
 آنچه در همین حرکت دنباله را بلند دارد و شبیهاله نامند و آنچه دنباله را  
 کشیده دارد جواره خوانند و آن از شبیهاله کوچک تر میباشد  
 و به تجربه رسیده که چون خشت نامی آب ندیده را اندک آب سپیده  
 بر روی هم بگذارند خصوصاً در تابستان از آن کزوم بسیار تنگ  
 می شود در آخر و سیوم سرد خشک و اگر او را تشکافه بر موضع  
 کزیده عقرب بندند جذب می شود کند سوخته او با او به مناسبت  
 رفع سنگ شانه و کرده و عجب لول بعد است و اکتحال او با  
 فلفل و ادویه حاره جهت بیاض ناخته چشم حیوان و انسان  
 بحرب در روغن او که زنده او را بعد از است و شش ماه در روغن  
 زیتون که با زای هر عدد و ده متقال استند از ناخته چهل روز در  
 آفتاب گذارند جهت عرقی النساء و فالج و بواسیر محبت و طلا

<p>بد استرنا بالکسر بریدن و چاک کردن و دور کردن بد استرنا بالکسر بریدن و چاک کردن و دور کردن بد استرنا بالکسر بریدن و چاک کردن و دور کردن</p>	<p>برشته کرده او در روغن زیتون که بجز سوختن نرسد چفت رویانیدن موی دراز القاب هیدیل و بسین یک عدد مغز بریزان زنی که همیشه اشطاط جنین شود</p>
<p>بدت بکسر اول و دوم معلوم و مشهور بدی بالکسر مونت قلزی است سیاه رنگ که از آن حقه ما و دیگر ظرف ساخته آنرا از ورق سیم وزریندایند و چون آشیای قسم مذکور علی الاکثر در شهر در تیار میشود و باین نام علم گشته</p>	<p>بلخ سقوط می گردد و پشامیدن او مضر بود و معطلش کل ارمنی و تخم کرفش و نظیرش تا نیم دریم است س چھوا بالکسر مذکور دوم را گویند</p>
<p>بد سلا بالفتح بروزن در حد جای بسین و چون بدل بالفتح اول و تشدید دوم بروزن جدول مذکور ابر که صحاب باشد بد لانا بالفتح بدل کردن مهند است بد لانا بالفتح بدل کردن مهند است بدلی بالفتح مونت پاره ابر را گویند بدن بفتح نین مذکور مان و چهره را گویند بدنا بالفتح بروزن ادنی شرط بسین و تقریر بود بد وان بالکسر انکه در علم بید یعنی شاسترگان بد و نا بالکسر اول و ضم دوم و سکون و او مجهول خندین بر کسی و تضحیک کردن باشد بد و ترنا بکسر اول و سکون و او مجهول و رای نهد خندین بر کسی مرادف بد و نا</p>	<p>س چھوا بالکسر مذکور قسمی از جنج باشد و اکثری که در در انشت پای خود کنند س چھوانا بالکسر کستر ایندن س چھو ترنا بکسر اول و ضم دوم سکون و او مجهول و چون س چھوه - چھوها بکسر اول و بیرون مذکور جدول مذکور س چھونا بالکسر مذکور کستر و کستر دی بولی و فرش خوانند س چھیا بالفتح اول و کسر دوم گو ساله که ماده باشد س چھیرا بالفتح مذکور که آب س چھیری که که ماده بود هم بحثنا بحث کردن و این لفظ مهند است پ بخت مذکور م بخت بلی بروزن جلی نیک بخت بخت جلنا کنایه از زوال اقبال باشد هم بخشانا دمانیدن و شفاعت کردن و این لفظ مهند است هم بخشناد اودن و عفو کردن این لفظ مهند است هم بدل بالفتح مونت بوم که چغند باشد س بدل بالکسر بفتح شهرت دارد و آن غلط است مغلاج و آن مفاکی باشد کوچک که اطفال برای گردگان بازی میکنند و بالفتح مونت شمشب آخرا و آنرا در عربی محاق خوانند و خیارک که در می است معروف از امراض خبیثه</p>
<p>بد هانا بالکسر نویسنده نوشت و او نویسنده و بر تابه است مرادف بد به بالکسر بد همان بالکسر بروزن معنی مذکور و ضابطه را گویند</p>	<p>س بدل بالکسر مونت و واج و بیرون هم بدل بالفتح سر نوشت و مقدر هم بد ابدی بروزن و معنی برابر می باشد</p>

س	بد هاوا بالفتح بروزن کجاوه مذکر ترانه	س	بوا فوفا فی طالب العلم
س	بهدارک باد و تخایف و بدایه که بعد تولد فرزند بروزن	س	بد یاوان و نشسته و عالم
س	ششم یا چهاردهم بخانه زن می برند	س	بد یسین بکسر اول و دوم و سکون ای می مجهول مذکر شهر غریب و
س	بد هاوت با کسر بروزن تجارت مونت	س	بوا اجنبی
س	سوراخ و رخنه	س	بد یسی مسافر و غریب الدیار
س	بد هائی با کسر بروزن رضاعی مونت تنبیت	س	بدا بالفتح بزرگ مکان مراد فترا
س	مرادف بد هاوا	س	بد اونا با کسر اندن و حک کردن و محو کردن
س	بد هبفس بفتح اول و سکون دال مهله و با	س	بوا بالفتح مذکر برکت و نیکی و تعینین بمعنی نوشا و دانا و دهم
س	بوز ففتح بای موعده مذکر قتل اهل و عیال	س	بنظر آمده است بوا ای بالفتح بخشنده و مستکانه و نعمت
س	بد هک بفتح اول و کسر دوم صیاد و جلاد و راه	س	بوا بالفتح مونت ز بنور را گویند و عرض و دنیا
س	بد همان بالضم میوشمند و دانا وزیرک	س	بوا بالفتح مذکر و آن چیزی است معروف که از جنوبات میقتدر
س	بد هسا بالفتح کشتن و قتل کردن و شکستن	س	می پزند و بمعنی بزرگ هم است
س	بد هسا بالفتح مذکر ظریفی است همچو آفتاب	س	بوا بالفتح آغوش بر ما رانا - برهانگنا فخر کردن
س	بد هسا با کسر مذکر نویسنده تقیر مرادف	س	بوا بالضم بدوزبون بوا ماننا بخین
س	بدهاتا	س	بواقی مرادیکه همراه دانا و بخانه عروس و نکذافی البرهان
س	بد هو بفتح اول و ضم دوم بروزن عد وزن و	س	بوا با کسر و تایی منقوطه نهدی مذکر جهان و بادشاه
س	زوجه وزن پسر	س	بوا چنا با کسر آرام و راحت زندگانی کردن و روشن شدن
س	بد هوا با کسر نویسنده و نوشت مرادف	س	و شهبوشیدن
س	بدهاتا وزن بیوه را هم گفته اند	س	بوا ای بالفتح بروزن شراره مونت و ال ایسمان یا و بیچ
س	بد هوان بضم اول و کسر دوم عاقل و بشمند	س	بوا ام با کسر بروزن حرام مضطرب و بقرار
س	بد هوی بفتح اول و تشدید دوم مونت زوزی	س	بوا نا بالفتح و تشدید دوم مرادف بوا نا
س	است معروف که از نفوذ و طلاء مرادف و کل	س	بوا نا با کسر مذکر بوا ای مونت بیگانه و اجنبی مصدر هم
س	سازند و در کلهو حمال کنند	س	بمعنی طعن و تشنیع کردن
س	بد هیبا بالفتح تکا و بعربی بقروا نند	س	بوا و بالفتح اجاره و سرشی
س	بد ی بفتح اول و کسر دوم مونت نصفه خیر ماه	س	بوا و نا با کسر غمگین کردن و در بخانیدن
س	را گویند که نسبت نصف اول یک میباشند	س	بوا ه بالفتح مذکر خوک بعربی خنزیر و نام تنزل سیوم یعنی
س	بد یا با کسر بروزن فدی مونت دانش و علم	س	اوتار سیوم
س	بد یاد هر بروزن فدی بر مذکر خاوی است	س	بوا هت بفتح اول و تشدید دوم مونت ترا خاوی و برزه کوی
س	از خدمت گذاران اهل جنت	س	بوا همن بالفتح بر همین را گویند
س	بد یار تخی بکسر اول و سکون یای قرشت و کسرین	س	بوا همنی زن بر همین

س	برائی بالضم مونت بدی و قباح	س	بر چھٹ بکسر اول و سیوم غریب بیج عقرب
هم	بر بوی بالفخ مونت بز تبر که کلان می باشد	هم	بر چھیت بفتح اول و سیوم نیز اول
هم	بر جھسیا بضم اول و فتح سیوم و کسرین پیر که تھیلین	س	بر د بفتحین مذکر کا و بعربی بقر گویند
هم	بر بولا بالفخ بروزن هر گون زبان دراز	هم	بر د بکسر اول و فتح دویم مذکر آواز و شہت
س	بر ت بفتحین مذکر عمل مستوجب الثواب و صوم و نذر	س	بر د ان بالفخ بروزن مردان مذکر و نای عروس و اجابت دعا را تر گویند
س	و استحال چیز و دوال و لسیان و با نیم مونت باشد و بکسری	س	بر د ه بفتح اول و کسر دوم و سکون دال و نای جنه
س	مہلہ مونت و جہ کفاف و معاش را گویند	س	بر د ه بکسر اول و دوم و تشدید دال کسریه مونت
س	بر ت با کسر مذکر خیر و دستکاه و لیاقت و بالفخ مستعمل	س	بر د ه بکسر اول و دوم و تشدید دال کسریه مونت
س	و بکار برده شده	س	افزایش و بالیدگی و کسر اول و ضم دوم فتح و مخالف
س	بر تانا بالفخ مستعمل کنیند و تقسیم نمودن و پارچہ کنند را کہ	س	بر د ه صا بفتح اول و دوم گشتی کردن کا و مادہ
س	بر تانت بفتح اول و کسری مہلہ و تشدید نای فوقانی مذکر	س	بر د ی بالفخ بروزن سردی گدگان بار بردار
س	و خبر و مقدمہ و حکایت و روایت و احوال	س	بر د بیت بفتح اول و سیوم مداح و شنا خوان
س	بر تمان بالفخ بروزن مرتبان موجود و حاضر و صیغہ	س	بر س بفتح و کسری مہلہ مذکر کا و بوج ثور و بختین
هم	بر تن بروزن کردن مذکر آوند و ظرف	س	سسال و اراز برسنا کہ بارین باشد بر س گانتھہ
هم	بر تانت بفتح اول و دوم اندیشیدن و نامل کردن	س	ساکرہ را گویند
س	بر تنا استعمال کردن	هم	بر س بفتحین بروزن جس مذکر سجونی مسکر کہ از
س	بر تھا با کسر رایگان و عجت	س	افیون می سازند
س	بر تی بالفخ بروزن سردی روزه دار و صایم	س	بر سا بالفخ بروزن تر سا مداف بر شا و بر کھا بود
هم	بر تی با کسر مذکر نباتی است	س	بر سات بالفخ مونت موسم بارش و باران
هم	بر ج بفتح اول و ضم دوم مذکر لسیان لنگر چهار و بفتحین	س	بر ساتی مونت بیماری است مرا سپانرا
س	کشوری است معروف و عوام با کسر خوانند مسافت پیر	س	بر سانا بالفخ باریندن
س	آن یک ہزار و شش صد و ہشت میل است	س	بر سا و بالفخ بارش و اراز برسنا
هم	بر جتیا بفتح اول و سیوم و کسر چہارم مذکر قسمی ازار	س	بر ستا مذکر باران در عربی مطر گویند و صیغہ حال را بر
س	و آن کسی را ایزد انرساند	س	بر سچک بکسر اول و دوم و سکون سین و فتح جیم فارسی
س	بر جوی بضم اول و فتح سیوم و ششامی است کہ بزبان اطلاق	س	مذکر عقرب و برج عقرب
هم	بر جنا بفتح اول و دوم باز و شش و منع کردن	س	بر سنا بکسر اول و فتح دوم مانند توقف کردن
هم	بر چین بکسر اول و فتح جیم فارسی آرد تر کنار و آن سیوم	س	بر صنا باریندن باران
س	بر چھ بفتح اول و کسری مہلہ و سکون جیم فارسی مذکر	س	بر سوان بفتح اول و دوم سالیانہ
س	مطلق بنال و نبات را گویند	س	بر سو دی بفتح اول و سیوم مونت خراج سالیانہ
هم	بر چھا مذکر بر چھی مونت نیز کہ حریت معروف		

<p>برگی بفتح اول بروزن زردی نام قوم سرکان است و در فارسی کلاه و ماز را بدان بر سر گذارند و آنرا بعربی برنس گویند و باین معنی</p>	<p>س برسی بفتح مونت فاتحه مرده که بدوان بعد برسالی کنند</p>
<p>بجاف تازی هم آمده است بجاف تازی هم آمده است</p>	<p>س برسی بفتح اول و کسر دوم و کونین مجزئ کلاه و درج و بضم اول و تشدید دوم در فارسی قطع و برندی با هم</p>
<p>برگیل بفتح اول و کسر کاف فارسی سکون یای مجهول مذکر برت است که کوچک میباشد</p>	<p>س برشا بفتح مونت موسم باران و فصل سیوم از فصل سنده و بمعنی بارش هم آمده</p>
<p>بر لا بکسر اول نادر و عجیب بهتر و نفیس</p>	<p>س بر شاکال مذکر موسم باران س برستانا بفتح اول باریدن مرادف برسانا</p>
<p>بر صا بفتح اول افزاری است که بدان چیز را سوراخ کنند و در براه و بر ماهه و بر مه و در عربی مشقب گویند</p>	<p>س بر شبهم بفتح اول و کسر دوم و فتح شین معجمه و هم سکون بای موحده و بای یوز مذکر کاه و بعربی تور گویند</p>
<p>بر مانا بکسر اول نام کردن و تسخیر قلب نمودن بر مانا بکسر اول و فتح دوم ماندن و توقف کردن</p>	<p>س بر شکال بفتح اول و کسر دوم مذکر موسم باران و باران س برک بفتح اول و کسری مهله و سکون کاف تازی</p>
<p>بر مها بفتح اول مردم آوه را گویند و آوه شهری است مشهور برن بفتح اول و ضم دوم خدای آب یعنی رب الماد و نام</p>	<p>س برک بفتح اول و کسری مهله و سکون کاف تازی کرک بعربی ذیب خوانند</p>
<p>درختی است و بر وزن چمن بمعنی سواى این و غیر ازین و اما باشد و کونه و قسم و فرقه از فرق اربعه بنود و حرفی از حروف تهجی و</p>	<p>س برکت بکسر اول و فتح سیوم در ویشیکه ترک نیاید فیها گفته باشد و بمعنی کاره و متصرفیم بنظر هم آمده است</p>
<p>ستایش و ثنا و توصیف و تعریف بر نا بفتح اول و دوم رودخانه که نزدیک بنارس واقع است</p>	<p>س برکش بفتح اول و کسر دوم و سکون کاف و شین مذکر درخت بعربی شجر خوانند</p>
<p>و بسکون دوم نام درختی است میوه دار و بمعنی نکاح و شادی کردن هم هست و در فارسی نوچه اول عمر را گویند که مرادف جوان</p>	<p>س بر که بر وزن ترک مذکر بارش و سال یعنی دوازده ماه و بکسر دوم سکون کاف کاه و برج ثور</p>
<p>بر نا بفتح اول سوختن و محترق شدن برنج بکسر اول و دوم سکون نون نام بره است که آن نزد هندو</p>	<p>س بر کهها بفتح اول مونت موسم باران مرادف برشا س بر کهها سن بفتح اول و فتح تیسین جمله مذکر عاشق است</p>
<p>ترجمه بزبان باشد بر ند بفتح اول و کسر دوم و سکون نون خادم قصر نیست و خازن</p>	<p>س بر کهب بفتح اول و کسر دوم و فتح سیوم و سکون بای یوز و بای موحده کاه و بعربی ثور باشد</p>
<p>برن سنگو بروزن سن در بر شخصی را گویند که خود از فرق بود و از زن معدی که هر دو فرق مختلفه داشته باشند زاده باشد</p>	<p>س بر کهنا بفتح اول و دوم باریدن باران س برک بفتح اول و دوم و سیوم مذکر جماعت مردی</p>
<p>برن مالا بفتح اول و سکون دوم حروف تهجی را گویند برن بفتح اول و سیوم بروزن کردن مذکر تعبیر و تعریف و ثنا و</p>	<p>س گویند که در رتبه با یکدیگر مساوی بود و مجموع اشیاى تشابه و حرفی که مخرج واحد داشته باشند</p>
<p>بیان برن کونا بیان کردن و ثنا گفتن و تعریف نمودن برن نا بفتح اول و دوم شرح کردن و بیان نمودن</p>	<p>س و شکل برح حساب س برک بفتح اول و ثنانه یعنی چه بیکه برتف گذارند</p>

<p>بنهسپت بکسر اول و دوم و سکون های هوز و سین مهله و فتح های فارسی مرشد و استا و روحانی و ستاره مشتری و روز پنجشنبه بعربی یوم خمیس گویند بنهسپتا بن بکتتری فوقانی روز پنجشنبه</p>	<p>س برنی بفتح اول مونت مرگان چشم ه برنی بکسر اول مونت زبور را گویند و دانه خرد ه بر و ابکسر اول و سکون دوم مونت رویند کی و نبات را گویند و بفتح اول نام نوای است از موسیقی گویند که از شیندان آن آهوی صحرا و ماریابان را می شود</p>
<p>بنههم بکسر اول و فتح دوم و سکون های هوز یزدان و روح اعظم و بفتح اول و سیوم در پارسی بمعنی پریشان و از رده باشد</p>	<p>ه بر و اهی بکسر اول بر وزن مرزائی مونت باغ و بوستان بر و اهی کونایه امون باغ بخار بند احاطه کردن و تیار ی باغبان نمودن</p>
<p>بنهه بکسر اول و فتح دوم و سکون های هوز یزدان و روح اعظم و بفتح اول و سیوم در پارسی بمعنی پریشان و از رده باشد</p>	<p>س بروپ بکسر اول و ضم رای مهله زشت و بد شکل را گویند ه بروت بفتح اول و سیوم بر وزن ثروت مونت نوعی از مار که افعی باشد بضم اول و دوم در فارسی بمعنی سبقت ه بروت بفتح اول و سیوم و سکون نا منقوطه بندی مذکر درم معده</p>
<p>بنهها بکسر اول و فتح دوم یزدان را گویند بنهها و اتو شب دراز و شب روشن بنهها نذ مذکر تارک سر و بیضه دنیاوی که قرارداد بمنو است یعنی عقیده هند و ان نیست که همه دنیا بشکل بیضه است</p>	<p>ه برو و تخا بر وزن سر و پا کار و بعربی قصا گویند و بمعنی دلیز و آستان هم آمده س بوده بکسر اول و ضم دوم و سکون و او مجهول مذکر ستیزه و نزاع و خصومت و مخالف را گویند</p>
<p>بنهچاری برینیز کار و عابد و زاہد بنهچرج بفتح جیم فارسی زهد و تقوی برینیز گاری بنهملوک بضم لام و سکون و او معدوله سلطنت و در الخلافت برهما</p>	<p>س برودهی بکسر اول ستیزه گر س بروك بکسر اول و ضم دوم و سکون و او مجهول جدای و فراق باشد س بروگن بکسر اول و فتح کاف فارسی زن مجبوره و نگه از در و فرقت رنجور بود</p>
<p>بنههن م که بزوار دار شهرت دارد مرادف برهنه بنههن بکسر اول و فتح بیوم زن عاشقه و مجبوره که از فراق یا ر خود سوگوار باشد</p>	<p>ه بروه بفتح اول و سیوم مذکر پرنده است که خوشتر کن ما بیان است</p>
<p>بنههی بکسر اول و مجبور رنجور را گویند و فتح اول بر وزن جرلی طا و کس را گویند بنههیلا بفتح اول و کسری هوز و سکون یای مجهول خوک رشتی مرادف بنههیلا</p>	<p>س بروه بکسر اول و فتح دوم جدائی و فراق را گویند و بفتح اول دوم در فارسی بچه کوفه سفند و آنرا بعربی حمل خوانند ه برها بفتح اول بر وزن درنا مذکر چراگاه و ان و بضم اول زبون و بر مرادف برا</p>
<p>بنههیا بکسر اول بر وزن مرثیه عاشق مجبور بری بر وزن بری مونت آهنگ خام و در عربی</p>	<p>س برها بفتح اول مذکر لیسان و دو ال و بکسر اول جدائی و فراق و نوعی از سرود که گاه زان می سرانند</p>

بمعنی دو برابر باشد	س	بَرَا یا مذکر بزرگی و سرداری
س بَرِی بفتح اول مونت کرده که از حیوانات	س	بَرَاتِی مونت بزرگی و غیر
مقشر دروغن می پزند مراد ف بَرِی و بَسْ	ه	بَرَا یا بضم اول غرق کردن
پوشاک عروس و بمعنی توانا و زور آور هم آمده	س	بَرَا یا بفتح اول در خواب سخن گفتن
است و تشدید دوم در عربی منسوب به برکه	س	بَرِی بفتح بای موحده مونت بهره کوی
در مقابل حرکت	س	بَرِی یا بهره کوی کردن در خواب حرف زدن
بَرِی بفتح اول و دوم و کسره بره پان فروتنی	س	بَرِی یا ترا از خای و پهبوده کو
س بیار بفتح اول برون زور آور و تشدید	ه	بَرِی چود بمعنی حرامزاده باشد
س بیار بفتح اول زور آور و بناتی است که در ده	ه	بَرِی یا در پیش رفتن و داخل شدن
کار برینش	س	بَرِی و نکها بفتح اول و ضم دوم نوعی از شکر که بندای دراز دارد
ه بیان بکسر اول و دوم مونت زمان و وقت	س	بَرِی یا بضم اول مذکر پیری و کهن سالی
و بسکون دوم در فارسی بریان کرده و برشته	س	بَرِی ها لانا پیش آوردن و شاه نمودن فوج را
س بیانی بفتح اول و کسر دوم مونت فخر و لاف	س	بَرِی ها نا بفتح اول افزودن و کل کردن چراغ و برچیدن دکان
ه بیتهها بفتح اول و کسر دوم و سکون بای	ه	و دستار خوان
مجهول کازر که قصار باشد	س	بَرِی ها و مذکر ترقی و افزایش
ه بیتهن زن کاذر	س	بَرِی ها و مذکر آبادی و خوشایند و تملق
ه بیج بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجهول مذکر	ه	بَرِی هس بضم بای اول و فتح بای دوم و سکون با وسین انگه
باعی که در آن بیاره تنبول کاشته باشند	س	در پیری تعلید جوانان کند
س بریس برون رئیس مذکر سالن عبری سنده	س	بَرِی هتا بفتح مذکر بتهتی مونت افزایش و زیادت و ترقی را گویند
ه برین بفتح اول و دوم و سکون یا و نون زن	ه	بَرِی هل بفتح اول و فتح بای هوز برون خوردن نام میوه است که گرد
تنبول فروشن برون زمین در فارسی بمعنی	س	و کوچک میباشد
بالای این دبلند	س	بَرِی هن بفتح اول و بای هوز برون مخزن زن و رودگر
س بر بفتح اول مذکر دختی است معروف که شیر	س	بَرِی هتا بالیدن و افزودن
آزاد رود و اما بکار برند و در ترکیب مخفف بر است	س	بَرِی هنت بفتح اول و بای هوز مونت افزایش
که بزرگی باشد همچو بز بولا زبان دراز و بسیار کوی	س	بَرِی هنی بفتح اول مونت جاروب پیشگی و تقادی که
بَرِی هکو الحق بر بیتا شکم بنده و بسیار	س	برای نیاری زراعت یا نیاری اسباب دهند
خوار و خورص	س	بَرِی هتو مذکر بتهوتوی مونت و سود و نفع
س بر بفتح اول بزرگ و کلان که نفیض کوچک باشد	س	بَرِی هتی بفتح اول و دوم و رودگر و بعلی بخار گویند
بَرِی اکونا سرفرازی و ترقی دادن و چراغ	س	بَرِی هیا بفتح اول و سکون دوم و کسری هوز گران بها
گشتن و خاموش نمودن آن	س	و بضم اول پیران باشد در عربی مجوز گویند



<p>گروه باشند و بضم اول نام ولایتی و قلم باشند و معنی</p>	<p>س بر هیلا بفتح اول سکون دوم خوک شقی</p>
<p>هم آمده است و با یک میوه نامی خوشبود و در نیم رس</p>	<p>س بری مونت چیزی معروف از جو بات مقشور</p>
<p>بستار بر وزن رسته در اصطلاح بیدار یا بچه بسته</p>	<p>ف روضعی می پزند یا در آفتاب خشک کنند</p>
<p>که در آن چیز یا بندند و این تحریف بسته است از بستن</p>	<p>س بنا بر وزن جز نام پرنده است</p>
<p>بستار بکسر اول مذکر کثرت و بسیاری و کسرت اول و</p>	<p>س بس بر وزن کس مذکر قدرت و دستگاه و قابود</p>
<p>بسط و تفصیل و در فارسی معنی است و نام ستون است</p>	<p>س فایده باشد و در فارسی بسند و بسنده بسیار را گویند</p>
<p>بستاری بکسر اول بر وزن بسیاری طویل و در لغت</p>	<p>س بسی کونا غالب آمدن و مطیع ساختن بسی انسا</p>
<p>و منتشر</p>	<p>س حاصل شدن و بدست آمدن و بسن بکسر اول معنی زهر است</p>
<p>بستری بفتح اول بیوم بر وزن استر مذکر پارچه را گویند</p>	<p>س که بر آن رسم خوانند بسن در هر بفتح دال مهله و سکون نامی</p>
<p>و بکسر اول در فارسی معروف است که بخش و بسا باشد</p>	<p>س هوز مارا دفعی</p>
<p>بستری بفتح اول مذکر نباتی است و بکسر اول بندین بستری</p>	<p>س هس بست بکسر اول مونت مرایه و حوصله</p>
<p>گویند عموما و بستری در ایشان خصوصا</p>	<p>س هساتی بر وزن و معنی بساطی است که دست فروش</p>
<p>ببستی مونت معروف که قابل بسفین باشد پانجم</p>	<p>س باشد</p>
<p>را نیز گویند که در آن کتاب کاغذ و قلمدان و غیر آن بندند</p>	<p>س بسا و یا بکسر اول فراموشانیدن</p>
<p>ببستوی - بستوی یا بکسر اول ضم نامی فوقانی</p>	<p>س بسا کها بکسر اول منزل شانزدهم باشد از منازل قمری</p>
<p>مونت چلیاسه</p>	<p>س بسال بر وزن مثال بزرگ تقیض کوچک</p>
<p>ببستی بر وزن ببستی مونت آبادی و معموره را گویند</p>	<p>س بسان بکسر اول بر وزن حسان مونت بوی گوشت و</p>
<p>و در فارسی خطاب باشد از بستن</p>	<p>س بوی ماهی آنرا بعرابی زهمت گویند بر وزن نعمت و بفتح اول</p>
<p>ببسد بکسر اول و فتح دوم بر وزن خورد بست و خا</p>	<p>س در فارسی معنی مانند و مثل باشد</p>
<p>و سپید بسد بالی شیرین زبانی و فصاحت و بضم اول</p>	<p>س بسا نا بفتح آباد کردن شهر و احداث معموره باشد</p>
<p>و تشدید دوم در بعرابی مرجان باشد و مرجان را در فارسی</p>	<p>س هس نا بکسر اول خریدن بسا هسنا کذک</p>
<p>ببستام گویند بکسر اول</p>	<p>س هس اه بکسر اول مونت خریدی</p>
<p>ببسد ها بفتح اول و ضم دوم و فتح دال مهله مونت</p>	<p>س بسا هس بکسر اول فتح نامی هوز مونت زهمت و لغت</p>
<p>جهان و زمین را گویند</p>	<p>س را گویند بسا هسند بکسری هوز کذک</p>
<p>ببسر ام بکسر اول بر وزن ابرام مذکر راحت و آرام و</p>	<p>س بسا هسند ابکسری هوز تعض و آنچه زهمت دارد</p>
<p>آسودگی و نشانی که در نوشتن بکنند</p>	<p>س بسبسا نا بکسر اول مراد فحج بجانا و آن مذکور شد</p>
<p>ببسر ام لینا در اصطلاح در ایشان جهان کرد</p>	<p>س بست بر وزن هسنت سبابا شیا و برک و نوارا گویند</p>
<p>معنی شب گذاردن یا بند در جای</p>	<p>س و بکسر اول در فارسی عدوی است معروف بعرابی عقرب</p>
<p>ببسر نا بکسر اول فراموشانیدن</p>	<p>س گویند و بفتح اول ماضی بسفین است و معنی صد و کوه و کوه</p>
<p>ببسر نا فراموشیدن</p>	<p>س نیز آمده و هسنت آبی را نیز گویند که بر زرگران در میان خود</p>

<p>و جز زمان آینه</p>	<p>بس کبیرا بکسر اول و فتح کاف تازی بسنی سوز</p>
<p>بسنتی بفتح اول و دوم اصغر و زوز رنگ گویند که این رنگ را گر شنادوست میباشند</p>	<p>س کبیر آن در و ابا بکار برند</p>
<p>بسنی بکسر اول و سکون سین و کسوفون رند و خراباتی و نفیس و پاکیزه نیز گویند</p>	<p>س بس کبیر اول جانوری است اجنس چلباسه که در و رازی بقدریک ذراع میباشد گویند که زبرد است</p>
<p>بسنی بفتح اول و سکون سین و کسوفون مونت کیسه گویند</p>	<p>س بسکت بفتح اول و سکون سین و کسوف فارسی مونت بود و باش واقامت را گویند</p>
<p>بسوا بکسر اول و فتح سینوم مذکر کتبی و عالم</p>	<p>س بسما مذکر معنی و سست و صنعتی یا نیز گویند که در آن اوراق طلا و نقره را بر چها و فوخل و غیره با صمغ بچسباندند</p>
<p>بسواس بکسر اول مذکر صفت و راستی و اعتماد و اعتقاد و نیز گویند بسواسلکهاست دوستی بر دو غایب بسواس معنی دوستی و گهات بمعنی و غایب باشد بسواسلکهای محیل و دو غایب و جو فروش گندم نارا گویند</p>	<p>س بسوا بکسر اول مذکر چیزی است که از ان زمین با بر پیمانند حصه بسنت است از بیگیا س بسواس بکسر اول مذکر صفت و راستی و اعتماد و اعتقاد و نیز گویند بسواسلکهاست دوستی بر دو غایب بسواس معنی دوستی و گهات بمعنی و غایب باشد بسواسلکهای محیل و دو غایب و جو فروش گندم نارا گویند</p>
<p>بس و باس بفتح اول مذکر خانه و سکون و اقامت گاه و طون یا بسورنا بکسر اول و ضم سین و سکون و او معدوله با بستگی نارنگ و آهسته فغان کردن</p>	<p>س بس بر وزن سن مذکر پارچه و لباس و کبیر اول و فتح دوم قباحه و تقصیر بمعنی خوراش و آرزو هم آمده است</p>
<p>بسوکو ما بکسر اول و فتح سینوم و کاف تازی صانع ترین خدایان بسولا بفتح اول و ضم سین که است مرد و در گرانرا که از ان روی تخته صاف هموار کنند بفار تزی شیه گویند</p>	<p>س بسنا بفتح اول آبا و شدن و ماندن س بسن پت بکسر اول و فتح سین و قیابی تازی مذکر معنی هوا و هووس باشد بسن پن که لک</p>
<p>بسولی بر وزن رسولی مونت که است که از ان خشت تا ترا بسوه بکسر اول و سکون سین و فتح سینوم مذکر حصه است باشد از بیکها مرادف گفته</p>	<p>س بسن پد بکسر اول و فتح دوم و بای فارسی مرادف بسن پد باشد و آن می آید</p>
<p>بستوی بکسر اول و سکون سین و کسوف و او دنیاوی که متعلق بچهار بستها بکسر اول و سکون سین و فتح بای هوز بهر جانوز بهر را گویند</p>	<p>س بسنت بفتح اول و سکون نون مونت چهار بجز بی ربع باشد و نوازی است در موسیقی</p>
<p>بسهر و بکسر اول و فتح دوم و سکون بای هوز و ضم رای مهله بسهر و از یادتی الف در اخر مشتق و خبریدار را گویند</p>	<p>س بسهر و بکسر اول و فتح دوم و سکون بای هوز و ضم رای مهله و نام فصل اول بود از فصول سنه و آن از ابتدا پانزدهم چهار گن تا پانزدهم پیشه که بود و در اصطلاح بنگالیان آید که گفته اند که چندی باشد</p>
<p>بسهری بکسر اول و فتح دوم کسری مهله مونت و بسلی که بر و بسین بکسر اول و دوم و فتح بای تختانی و سکون رای مهله نهری و زینماک</p>	<p>س بسهری بکسر اول و فتح دوم کسری مهله مونت و بسلی که بر و مرادف بسنت است بهلوانا که است گفتن کهای خود باشد انکهون مین بسنت است چهلونی خبر کردن چیزی باشد بنالی را خطف گویند بسنت کی خبر خبر مان</p>
<p>بسیرا بر وزن کسیر مذکر و قتی را گویند پیش از شام که در ان</p>	<p>س بسیرا بر وزن کسیر مذکر و قتی را گویند پیش از شام که در ان</p>

مرغان و پرندگان از اطراف بجانب شینا بهار وی آند  
 و بمعنی بقوت و شب گذشتن باشد و گام را هم گفته  
 اند بزورن مدام که آرام گاه حیوانات باشد  
 بسیرا گونا در شیان آرام گرفتن  
 بسینستا بکسر اول و دوم و سکون یا ی مجهول و سنین  
 جمله مونث کثرت و فراوانی را گویند  
 بسیکه بکسر اول و دوم و سکون یا ی مجهول مذکر  
 احوال و سرگذشت و نام ماری که در عقیده هندوان  
 احوال زمین است و بمعنی خاص و مخصوص و مستقل  
 هم آمده است و بشینس مراد این است  
 بسیلا بکسر اول و دوم و سکون یا ی مجهول زهر دار  
 چه بس زهر را گویند  
 بسیندها بفتح اول و کسر دوم و سکون یا ی مجهول  
 متعفن و کربه الراجحه  
 بشتها بکسر اول و سکون شین و فتح تایی منقوطه نش  
 بر از و غایط  
 بشتی بکسر اول و رزن رشتی مونث باران بعربی مطر  
 بشتم بکسر اول و فتح دوم و رزن درم زبون و آزار رسان  
 بشمجر بکسر اول و فتح دوم و سکون میم و فتح جیم تازی  
 تپ عفن و تپ محرقه چه جرمی را گویند  
 بشن بکسر اول و فتح دوم نرد بنود خدای که خود را  
 بصورت کهبان جلوه کرده یا مراد است از حیات  
 که صورت وجود گرفته  
 بشن پد بکسر اول و فتح شین و سکون نون و فتح بای فارسی  
 ترانه که بنام و شومی سر ایند  
 بشنی بکسر اول و سکون سین و کسوف رند و او با  
 بشی بکسر اول و فتح دوم مذکر مراد ف بگهی باشد و گون  
 بشیش - بشیکه بکسر اول و دوم و سکون  
 یا ی مجهول مراد ف بسیکه که احوال و سرگذشت باشد و  
 آن مذکور شد

بغل مونث م بغل جانا گایه از نشا دانای کردن  
 باشد بغل بلای گری که در زیر بغل مردم بهر س  
 و بدیر نخچه شود و آزار د فارسی بگلک گویند بغل پروانه  
 طفلی که او را بنام ز و نعمت و آغوش پرورده باشند  
 بغل جانا بغل هو جانا نیست و ما بود شدن  
 بغل زن شامت کشته بغل گرم کرنا معانقه  
 کردن و در آغوش گرفتن معشوقه را بغل گنده گنده  
 بغل بغل گیز معانقه کشته بغل گیری معانقه  
 بغل مین لینا در بغل گرفتن چیزی معانقه کردن  
 بغل مین مار نا پوشیدن چیزی باشد در بغل بطریق  
 عیاری بغل مین د با نا گایه از غصب کردن مال  
 دیگری باشد بغلانا کشتن و قتل کردن  
 بک بکسر اول مذکر کرک بعربی ذیب گویند و بفتح اول  
 بوتیار و یاوه و سپوده کوی بک چال مراد ف بک  
 چال بود و آن آید بک دهیان لگانا مکر و تزیین  
 کردن بک لکنی ترا از خای و هرزه گوی  
 بکا بضم اول و تشدید کاف مشت چون مشت  
 برنج و مشت بر  
 بکار بکسر اول و رزن شکار مذکر تغییر چیزی باشد از  
 حالت اصلی و بمعنی زحمت و بیماری هم گفته اند  
 بکار بفتح اول و رزن نصار پیش رو و پیش رو رز و  
 سیاح و جهانگرد هم آمده است  
 بکا س بکسر اول و رزن بهر اس و خشنای و لمعان و  
 ظهور چیزی  
 بکال بکسر اول و رزن عیال وقت سه پیر را گویند  
 بکانا بکسر اول و روشا بندک  
 بکا و بکسر اول مذکر ز وخت و بیع را گویند و بضم او  
 هر چیز فروختنی را گویند  
 بکا اول بفتح اول و فتح و او ساقی و حاکم مطبخ او را  
 فارسیان چاشنی گیر و ترکان نوشمال خوانند

شدن	هم بکاین بفتح اول نام درختی است که آزاد فای...
هم بکسیلا بفتح اول وسکون کاف و فتح سین و سکون یای	آزاد درخت گویند کلهش در بیوم گرم و در آخر
تختانی قابض که در مقابل طین است	اول خشک و مفتوح سرد و ماغی و برگ او کشنده
هم بکل بفتح اول و ضم کاف تازی درختی است که آنرا موسری	قول و جهت دراز کردن سوی سر موثر و شورش
هم گویند و بکل اول و فتح دوم بقرار و مضطرب	از سموم و عصاره برگ و با غسل جهت باد
هم بکسوا بفتح اول و ضم سین مذکر روی چپ اسطن چیز نخلی	فولنج نافع و مفتوح و در جهت سموم بارده و
که خار داری باشند و در اول الحام و غیران و کمر بنچین	عرق النساء و احتباس بول و حیض و تخمیل
بکامی برند	منجد و مثانه مفید قدر شتر شش ناسد در هم و
هم بکل بفتح اول و تشدید دوم مذکر پوست و قشر سوه را گویند	چون پوست او را تا پنج شقال با شاتره
هم بکلا بفتح اول کذک	و هیلید سیاه ده شقال بخوشا نند و طبع
هم بکلانا بضم اول احمقان کلام کردن	او را بنوشند جهت تب های بلغمی زوده
هم بکنا بفتح اول یاوه گفتن و بکسر اول فروخته شدن	و یکدم از تخم او کشنده است
هم بکینی بضم اول سفوف و ساییده هر چیز را گویند در ادبی	س بک بک بفتح همد و بای موصوفه مونت
هم بکواد - بکواس بر دو بفتح اول مونت یاوه و پیوده گوی	پیوده گوی در عربی بقی بقی گویند
هم بکوادی بفتح اول یاوه گو و در ازخا	س بککا مایوه کوی کردن
هم بکواها مذکر گواهی مونت یاوه گو و در ازخا	س بکتا بفتح اول یاوه گویند
هم بکو تشا بفتح اول و ضم دوم وسکون و او معدوله چیزی را	هم بکت بضم اول و تشدید کاف تازی مذکر
از ناخن در بین و چاک کردن	چنگال یعنی پنجه جانوران شکاری
هم بکه بفتح اول گیتی که جهان باشد	س بکچی بفتح اول وسکون کاف و کسیریم فارسی
هم بکه بکسر اول مذکور به عربان سم گویند در ادبی بکسر	ناتی است که تخم آنرا برای هک و جرب نافع
هم بکهار بفتح اول مذکر بکهاری مونت انبارخانه	گفته اند
هم بکهان بفتح اول و دوم وسکون مای موز مذکر بیان	س بکرا بفتح اول کوسفند در عربی شاتره گویند
و تعریف و مدح	چون پوست تازه او آنرا که از آنرا زره
هم بکهاننا بفتح اول بیان کردن و تعریف کردن	باشند پوشانند در دالاسکین و بد و نفع کثیر
هم بکهسنا بکسر اول و فتح دوم پریشان و منتشر شدن	س بکرامه بکوال بر دو بکسر اول نشت
هم بکهری بفتح اول مونت کا شانه و کلبه و خانه	نخند
هم بکهم بکسر اول و فتح دوم وسکون مای موز و بیم طاقی کرد	س بکری کوسفند ماده
مقابل جفت است و مشکل در شوار	هم بکسا بفتح اول قابض که در مقابل طین است
هم بکهان بکسر اول وسکون کاف و مای موز مذکر نام	س بکسنا بکسر اول و فتح دوم شگفتن و کشا



<p>بلا ما بکسر اول غائب شدن و کم گشتن و بمعنی غایب کردن نیز گفته اند بلا نند بکسر اول فتح و کم کردن الف و نون و در این صورت بیست و شش باشد</p>	<p>س بلا بکس اول سکون دوم و فتح های بیست و شش برنده است نامعلوم</p>
<p>بلا و بکسر اول گریز</p>	<p>هم بلا بکس اول سکون دوم و فتح کله ایست از بیست و شش و آنرا هم بکس گویند</p>
<p>بلا اول بکسر اول فتح و او مونت نوا بیست در یوستی بلا هت بضم اول مونت طلب و طلب شد</p>	<p>س بلا بکس اول سکون دوم مذکور تو بیست از را چپو تان</p>
<p>بلائی بر وزن رائی ماده که و آله است که بدان کدو و پیاز از درخت بتراشند و در فارسی آنرا کدو کفش گویند</p>	<p>س بلا بکس اول سکون دوم و بمعنی بچه شیرم کند هم بل بفتح اول مذکور بچ و کجی و در فارسی بمعنی بگه</p>
<p>بلائی کنف بکسر اول و فتح کاف تازی مذکر نام و وائی است بل بکر اگر سفند قربانی و کنایه است از شخصی که در جنگ میبرد</p>	<p>س بل بفتح اول مذکور ز و ر قوت و نام بازارا که برادر کلان کرشنا بوده و تشار و قربانی را گویم گویند</p>
<p>بل بلا بضم بر دو بای موحده مذکر حباب و آنرا در فارسی قبه آب سوزان آب سوزان آب گویند عوام بر دوری منقوط ندی در عوض بر دو لام گویند آن غلط است</p>	<p>س بل بفتح اول مذکور ج و ش با شن باشد بل جانا - بل جانا فدا شدن و قربان</p>
<p>بل بلا تا بفتح بر دو بای موحده جو شید و علیان نمودن بچوما ترش و غیر آن و مشور کردن فتر در حالت شهوت و بکر بر دو بای موحده بل قرار شدن و مال و زاری کردن</p>	<p>س بل بکسر اول سکون دوم و سوزان را گویند عوام سوزان را گویند و دیگر حشرات الارض خصوصا بلا بر وزن جلا که</p>
<p>بل بکسر اول سکون لام و فتح های موحده بر وزن مردانه و در بلیجه نام بکسر اول سکون لام و فتح های موحده بر وزن مردانه و در بلیجه نام بکسر اول سکون لام و فتح های موحده بر وزن مردانه و در</p>	<p>هم بل بضم اول مرادف بر بضم اول آن مقعد گویند هم بلا بفتح اول و تشدید دوم مذکور جوشتی و قلاب گشتی را گویند</p>
<p>بل بکسر اول سکون های یوز و وال درای مملکی از نامهای بازارا برادر کرخناست</p>	<p>س بلا بر وزن صلاباتی است که در دو بار بکار برند و بضم اول و تشدید دوم حباب یعنی سوزان آب و بکسر اول و تشدید دوم گریز و بفتح اول در عربی محنت</p>
<p>بل بکسر اول سکون های یوز و وال درای مملکی از نامهای بازارا برادر کرخناست</p>	<p>س بلا بر وزن سکون دوم گریز و بفتح اول در عربی محنت بلا بکسر اول و تشدید دوم گریز و بفتح اول بلا بلا س بکسر اول بر وزن بکس که بخت و شادمانی و اطمینان را گویند</p>
<p>بل بکسر اول سکون های یوز و وال درای مملکی از نامهای بازارا برادر کرخناست</p>	<p>س بلا س بکسر اول بر وزن بکس که بخت و شادمانی و اطمینان را گویند</p>
<p>بل بکسر اول سکون های یوز و وال درای مملکی از نامهای بازارا برادر کرخناست</p>	<p>س بلا س بکسر اول بر وزن بکس که بخت و شادمانی و اطمینان را گویند</p>
<p>بل بکسر اول سکون های یوز و وال درای مملکی از نامهای بازارا برادر کرخناست</p>	<p>س بلا س بکسر اول بر وزن بکس که بخت و شادمانی و اطمینان را گویند</p>
<p>بل بکسر اول سکون های یوز و وال درای مملکی از نامهای بازارا برادر کرخناست</p>	<p>س بلا س بکسر اول بر وزن بکس که بخت و شادمانی و اطمینان را گویند</p>
<p>بل بکسر اول سکون های یوز و وال درای مملکی از نامهای بازارا برادر کرخناست</p>	<p>س بلا س بکسر اول بر وزن بکس که بخت و شادمانی و اطمینان را گویند</p>

بلم

بلی

س	بلدان بفتح اول و کسر دوم مذکر فربه و قربانی و بضم اول و سکون لام در عربی جمع بلده است که شهر باشد	س	بلبنا بکسر اول و فتح دوم و سکون میم و بای موصوفه مانند و رنگ کردن
س	بلد او نامی از نامهای بلرام و چرانیده و پاسبان کون	س	بلهه بکسر اول و فتح دوم مذکر تعویق و دیر
هم	را هم گفته اند	هم	بلنا بفتح اول سوختن
س	بلدیو بفتح اول سکون بای مجبور بلی که از نامهای بلرام است	هم	بلنگنا بکسر اول و فتح دوم و سکون نون و کاف
س	بلدی یا بفتح اول و کسر سوم چرانیده گادان	هم	بلنکی بکسر اول سکون کون مرتد بلی کوچک بر بکسبم بیدید
س	بلورا بکسر اول که بز نوعی است از پارچه	هم	بلوا بر وزن حملوا مذکر شورش و جنگامه
س	بلوام بفتح اول و دوم نام برادر کرشنا است	س	بلوا بفتح اول و ضم دوم زمین ریگ ناگ
س	بلوانند بفتح اول بویه که در خرد سالی شوهرش مرده باشد	س	بلوان بر وزن مردان قوی و زور آورنده بلی و در گویند
س	بلسنا بکسر اول و فتح دوم شاد شدن و مسرور گشتن	هم	بلوانا بضم اول طلبا نیدن
س	بلکنا بفتح اول و دوم گشادن و واکردن و از شادمانی	هم	بلورنا بفتح اول و ضم دوم خراب شدن و از ناخن دیدن
هم	یا مستی کلام ماصاف گفتن	س	بلوکنا بکسر اول و ضم دوم و سکون و او جمع بلو یعنی
هم	بلکنا بکسر اول و فتح دوم کر بستن کودک خانه کردن تمنا	هم	ونکر بستن باشد
س	و شوق امری کردن	س	بلوکا بفتح اول و ضم دوم مذکر سواران آب که جبابا باشد
س	بلگت بکسر اول و فتح دوم و سکون کاف فارسی جدا جدا	هم	بلوونا بکسر اول و ضم دوم و سکون و او جمع بلو شود نیدن
س	و تفاوت و اختلاف باشد	هم	و بر هم زدن ماست را گویند
س	بلگنا بکسر اول و فتح دوم جدا شدن و فترت پیشتر و مجامع	س	بلونت بفتح اول و سکون لام و فتح هاء و توانا و زور آور
س	بلگانا بکسر اول جدا کردن	هم	بلهه بند بکسر اول و فتح دوم و فتح بای موحده ثانی مذکر
س	بلگا و بکسر اول مذکر جدای و فراق	هم	آسین و ضابطه قانون باشد
هم	بللا بکسر اول و فتح دوم و تشدید لام ثانی	س	بلهار بلماری بفتح اول و کسر دوم در هر دو اول مذکر
هم	احتمق و نادان و ساده لوح باشد بلی زن ساده لوح	هم	است و ثانی مونت فرا و تار بلماری جانا - بلجانا
هم	بللانا بکسر اول و فتح دوم و تشدید لام دوم نالیند و زاری	هم	نداشتن
س	کردن مرادف ببللانا	هم	بلهرا بکسر اول و فتح دوم مذکر نوعی از سبک تنگ دراز بی
س	بلم بکسر اول و فتح دوم مذکر و رنگ دیر	هم	و در آن در اکثر ترک تنبولی گذراند
هم	بلم بفتح اول و تشدید دوم مذکر نیزه و آن جزیت معروف	هم	بلهری بکسر اول و فتح دوم سبک کوچک و زین پان می
هم	بلم سردار مرد نیزه دار	هم	گذراند و چچا یعنی که از آن روغن انا و ندی برآرد
س	بلم بفتح اول و تشدید شوق را گویند بلبا بر وزن سلمی که	هم	بلمی بفتح اول سکون لام و کسری همز مونت بست
س	بلانا بکسر اول و رغلا نیدن و ترغیب و فریختن	هم	بلمیزم را گویند
س	بللب بکسر اول و فتح دوم و سکون میم و بای موحده	س	بلی بر وزن جلی زور آور و توانا و فتح اول و تشدید دوم
هم	مذکر و رنگ تعویق مرادف بلهه و آن آید		

مونت شتخ رزرا گویند بر علی کرم خوانند و بکسر اول  
 و تشدید دوم گویند که در عربی سوز باشد و بفتح  
 اول و بیای مجهول در فارسی معنی آری است که بکار  
 نغم گویند  
 هم بلای بفتح اول و تشدید دوم مونت چو بیکه کشتی  
 را بران زنند و بکسر اول و تشدید دوم چو بیکه در پس  
 نهند تا دریا زگرود  
 س بلیطون بکسر اول و تشدید لام مکسوره بنای است  
 غیر معلوم  
 هم بلیند آلفح اول و کسرام و کمن یای مجهول مذکر  
 با و کسطوانه و عا و کلبه هم گویند  
 هم ۴۰ بروزن جم مونت چشمه آب که عمران مینوع  
 و معنی ارش هم آمده و گزرا هم گفته اند و آن چیزی  
 است معروف که بران طعل و عرض شیا معلوم کنند  
 و در یاری آواز کننده ساز تا که تعقیض برست  
 س بم بفتح اول گفته است که اذان سیر با خطاب کنند  
 و این کثیر زبان زد و استعمال رایج است که هیچ  
 ناهمه و دید ناهمه است  
 س بمان بکسر اول تحت آسمانی  
 هم بملکنا بفتح اول و دوم آمانیه  
 س بملکه بکسر اول و ضمیم سکون کافی هوز و گزرا  
 و متفر گویند  
 س بمل بکسر اول و فتح دوم بروزن حمل حاف و یا کینو  
 س بکن بروزن سمن مذکر قوی و متفرغ را گویند بمن کرنا  
 قی کردن  
 هم بمیل بفتح اول بروزن حمل نام گیاهی است  
 س بن بفتح اول مونسه بیابان بن جاترا یا قی  
 که جوطی اشتاد و چهار بیابان بر اجلا حاصل شود  
 و بر اجلام جایی است بن چهار زبان مار نا  
 بن چهار تا بر سر تاریخ کردن بیابان را گویند

بن کند آلفح کافی بن گویند بفتح کافی فارسی  
 گا و که در بیابانها یافته شود و آنرا بجای سیمه بکار  
 بن بکسر اول معنی سوای و بحر باشد و در عربی پسر را گویند و بضم اول در فارسی  
 بمعنی بنیاد و بیخ باشد  
 س بنا بکسر اول سوای و در عربی عمارت و پایه و بیخ اول و تشدید دوم در عربی  
 معمار را گویند  
 هم بنا بروزن ثنا نوا شاه و دادا و صیغه امر ماضی از مصدر ساختن بسیار  
 ساخته باشد و بفتح اول و تشدید دوم ساخته شدن و دادا در اجم  
 گفته اند و بضم اول و تشدید دوم بافتن جامه بر لبی نسج گویند و بکسر اول  
 و تشدید دوم گره دادن و گره بستن و بافتن و چیده شدن چیزی  
 از زمین  
 س بنا پمس بفتح اول و تشدید دوم کسری فارسی فرقت است از اجزا  
 بنات بفتح اول بروزن بنات پارچه پشمینه معروف و در عربی جمع  
 بنت است که بمعنی دختر باشد  
 س بنا نس بکسر اول بروزن قیاس مذکر نیستی و عدم  
 س بنا سستی بفتح اول و سکون سین و فتح بای فارسی مونت برک  
 و سبزی بیابان را گویند  
 هم بنا نا بفتح اول ساختن و درست کردن و تصنیف کردن و اصلاح دادن  
 و تعمیر کردن و طعام بخشن دادن کردن و راضی کردن  
 س بن آنا کنایه از یاری بخت و اقبال باشد  
 هم بنا و بفتح اول مذکر تیار و آمادگی و اتفاق و دوستی را گویند  
 بنا و ت بفتح اول و واو سکون بای منقوطه هندی مونت ساخت  
 و جعل و تصنع و تصلف را گویند و بکسر اول بافت در عربی نسج گویند  
 س بنا و نا بفتح اول ساختن مرادف بنا نا  
 س بنا بکسر اول و کسرت بای تخمائی و سکون کافی نام گنبد است و بیس  
 دیوی است بنمود پرستش او می کنند  
 س بنف بکسر اول و سکون دوم و سوم میوه است که سرخ رنگ می باشد  
 س بنبا بفتح اول و سکون دوم مذکر جابه و خواره و نا و ادق خشم  
 س بن باس بفتح اول مذکر خشمی چنین بعضی صحرا و باسغات است  
 س بن باسی بروزن بن واری صحرا نشین و بیابان نشین



س	بندك بکسر اول وسکون نون طوطو طوطو محو ميم وض م باي موحده	س	بند رکعت بفتح کاف تازی مذکر کله و ثور که از مال نه پزیرد
س	وسکون کاف تازی سرخ واحمر	س	بند وی بوزینه ماده
س	بن بلا و بفتح اول و کسری موحده که در شمی چون شت و بلا و کز	ه	بند مری نوش از چیت که در شمی یا محلی بندگی سازند و شمشیر که
س	بن بهان تا بفتح اول با دجنان دشتی را گویند	س	آنرا در بلده را چند ی تیار سازند و قسمی از گیاه هم هست
ه	بن پیر نا کامیا شمشیر و درست آمدن چیزی	س	بند سوزن بوزینه ماده
ه	بنت بفتح اول و دوم مونت طراز و نقش که بر پارچه کنند و آنرا	س	بند کشاد بکسر اول مذکر سلسل اسم
س	تار تو ز هم گویند و بکسر اول وسکون دوم در عربی دختر را گویند	س	بند نبار بند نوا مفتح اول در هر دو روزن مخزن دار
س	بنتا بفتح اول و کسر دوم زوجه وزن باشد	س	مونت مار کل را گویند
س	بن ترای بفتح اول و فتح های فوقانی بناتی است غیر معلوم	ه	بند و ابفتح اول وض م اول بند ی و ایستر گویند که این لغت هستند
س	بنتی بکسر اول بروزن رندی مونت اغذرا و معتد و اطاعت و	س	بند و تر کترک دوا
س	انقیاد و کعبی بمعنی دختر من باشد	ت	بند وق حریت معروف
س	بنتا نا بفتح اول تقسیم کردن بنتوانا تقسیم کنند	ت	بند و قحی صاحب بندوق و قادر انداز
س	بنتیت بفتح اول و سیم تقسیم کننده	س	بند ول بروزن سهلول پسرنده و غلام زاده
س	بنج بفتح اول و کسر دوم وسکون جیم مذکر بازگانی و تجارت و بسکون	ه	بند وها بفتح اول وض م سوم بروزن منصوبه مذکر گرد باد
س	دوم بروزن کبج در عربی بنک گویند و آن چندیشی است معروف	س	بند هه بفتح اول مذکر بنید و ثاق و قید را گویند
س	بنجارا بفتح اول با زاگان و باجری را گویند که تجارت غله نماید	س	بند هان بفتح اول بروزن مذکر شعل و وظیفه و وجه کفای با
س	بنجاری شوی از نیمه که از انچه گان نند و غله نیمه بخشیده را هم گفته اند	س	بند هانا بستن و استوار کردن
س	بنجی بروزن خنجر زمین افتاده و شیار ز کرده را گویند	س	بند هانی بروزن ارزانی مزدوری که سنگه بنیرم و غیره برود
س	بنجن بکسر اول و فتح سیدم مذکر کبش و سبزی که با کوشت و ماهی بخند	س	خودی برود و معاش دار و وظیفه خوار توپ انداز را هم گفته اند
س	باشند و حرف صحیح را هم گفته اند که در مقابل حرف غله باشد	س	بند هائی بفتح اول مونت بندش و استواری
س	بنجهوتی بفتح اول وسکون نون وض م جیم مونت و وای است	س	بند هک بفتح اول و سیدم بروزن مردک مذکر گرد درین را گویند
س	که برای منع حمل و بار داری خوردند	س	بند هون بروزن مخزن مذکر بنشین بند و اطو و کما و مزاجت را گویند
س	بنچیر بفتح اول و سیدم حمد و نه که میمون باشد	س	بند هونا بفتح اول لسته شده بند هعی موقعی ضم میم که یازار لده
س	بنچنا بفتح اول خوانده شدن	س	مخفی پوشیده با بند هعی موقعی سو لاکه یعنی در احتیای مری فایده است
س	بند ابفتح اول مذکر نیکی است که بر تنه دیگر درختان روید و بضم	س	بند هونا بکسر اول مین زدن و کزیرن مار و کزدم و سفته شدن و ایز
س	اول نقطه را گویند	س	و غیر آن باشد
ه	بند ال بکسر اول بناتی است که از او درده اما بکار برند	س	بند هو - بند هو ابفتح اول در هر دو دست بسته اسیر
س	بند ر بفتح اول و سیدم بوزینه در عربی فرد گویند و بروزن کند در فارسی	س	بند هیبا بفتح اول زن نازنیده و عقیم
س	نام شهر است در ولایت خوز بروزن لنگر محلی با که قافله و تاجران در آن بسیار در روز	س	بند هیچ بفتح اول وسکون نون و کسر اول هله وسکون یا تجالی
س	بند را بفتح اول مراد فبندا	س	مذکر خبر کجی و بمعنی پایدار ی و استوار هم آمده
		س	بندی - بندیوان اسپر و کز قار

هم بندای بفتح اول مونث زوری است که از ابرشیا	بنسنا بکسر اول بود شدن و تباہ کشتن
می بندد و نوعی از جار و آن کوتاه تر از جار متعارف میباشد و باین معنی بدل منقوط هم گویند و فرقه چهارم ازین نام خوانده اند	بنسی بفتح اول سکون و کسرین مبهمله ناز و قلاب و نسبت به بنس که بمعنی ال و اولاد است
بنس بنس یا بنس اول و کسر سوم مونث شیرینی معروف که به بوزن باین شهرت دارد	بنسبیت بفتح اول سکون نون و کسرین سکون با و فتح بای موصوف نام دختر است نام معلوم
بنس بنس یعنی بفتح اول و کسر اول مبهمله بوزن سنجید مذکر نوعی از زیور است	بنسک بفتح اول سکون دوم مذکر خم و بیج و میل کردن آب و بخی بنی بفتح اول و کسر دوم با زا رکاب و تاجر باشد
بنس بنس بفتح اول سکون نون و فتح اول منقوط مذکر است که بر شکار دیگری روید مرادف بند او او گوشت	بنسکائی بفتح اول بوزن هر جای مونث خم و بیج را گویند بن کهنگی مذکر نام صحرای و بیابانی است
هم بندای بنس اول زوری است که از اوردن کوشی پوشند	بنسک بوزن جنک مونث خاکستر از زیر که در علاج امراض خدیشه بکار برند نام بنگال هم هست و در فاشیشی است معروف کبکج معرمان است
هم بندای بفتح اول مونث نوعی از جاگ کوتاه و در ساهل کن و عراده را گویند	بنسک بفتح اول سکون دوم مذکره و فصل پنج و یکس اول در کوشی که خمیده را گویند بنسکالا شهرت معروف
هم بندای بی مونث بالای خانه و سقف خانه	هم بنسکری چیز است معروف که از شیشه میسازند و زمان بند از اینجا دست برنخن در دست می پوشند
بنس بنس بفتح اول اماند و نوشاه	هم بنسکلا بفتح اول مذکر قسمی از پان و خانه تا بستانی هوادار
بنس بنس زن نوختد بعبه و سس گویند	هم بنسکی بفتح اول بوزن جنک مونث با و فرو آن نوعی از پارچه لطیفان است و در فارسی آنکه به بنک خوردن عادت کنند
بنس بنس بفتح اول سکون دوم مذکر بی بعبه	بنس بنس بفتح اول سکون نون و مردم و حشمتی و نسناس را گویند چه بن بمعنی دشت و مانس بمعنی اومی باشد
بنس بنس بفتح اول و تیار و خاندان را هم گفته اند	بنس بنس بفتح اول و یوم مردم و مردم و حشمتی و نسناس را گویند چه بن بمعنی دشت و مانس بمعنی اومی باشد
بنس بنس بفتح اول سکون نون و فتح اول و کسر اول و کسر دوم نشسته است	بنس بنس بفتح اول و یوم مردم و مردم و حشمتی و نسناس را گویند چه بن بمعنی دشت و مانس بمعنی اومی باشد
بنس بنس بفتح اول سکون نون و فتح اول و کسر اول و کسر دوم نشسته است	بنس بنس بفتح اول و یوم مردم و مردم و حشمتی و نسناس را گویند چه بن بمعنی دشت و مانس بمعنی اومی باشد
بنس بنس بفتح اول سکون نون و فتح اول و کسر اول و کسر دوم نشسته است	بنس بنس بفتح اول و یوم مردم و مردم و حشمتی و نسناس را گویند چه بن بمعنی دشت و مانس بمعنی اومی باشد
بنس بنس بفتح اول سکون نون و فتح اول و کسر اول و کسر دوم نشسته است	بنس بنس بفتح اول و یوم مردم و مردم و حشمتی و نسناس را گویند چه بن بمعنی دشت و مانس بمعنی اومی باشد

باصح و جود است

<p>بوا بروزن چوبه مذکرا سبب اول و معنی بار و چیز هم آمده  بویک بروزن خوبک اعمق فندان و در فارسی دختر  دوشیزه را گویند</p>	<p>و لطف عالی بر ارفع سرفه و معضت بهین با جهت  امراض بارده بیعدیل است و اگر نیش دانه و آب خورشید  رفع منزل کند و بغایت فریبی آرد بنوا چابنا کفایت  از کلمات سخت و سست گفتن باشد</p>
<p>بویو بروزن کوکو خواهر و معنی بی بی هم گفته اند و معنی  مذکور کسی و محبوب هم بنظر آمده است</p>	<p>بنوی بکسر اول و فتح دوم مونت ترال کوچک را گویند</p>
<p>بوتا بضم اول مذکر زور و قوت و نیز  بوتو با و مجهول اول و ثانی معروض بزهر لری مانع گویند</p>	<p>بنویا بفتح اول و سکون و فتح و او صانع و خالق  هم بنمای بروزن تنها فال گو و کاهن</p>
<p>بوت بضم اول مذکر خود خام  بوتا بضم اول مذکر سرکل و پنجه را گویند عموما و کل و پنجه که  بر پارچه و کاغذ نقش کنند خصوصا فارسیان نیز توت خوا  بوتی دان پارچه کلزار و منقش</p>	<p>هم بنمائی بروزن تنهای زن فال گو دکاهنه  هم بنی بروزن هنی زن نو کتخا و در فارسی دغد گویند بروزن  س بنی بروزن غنی صحرای کوچک و بکسر اول و فتح دوم توابع  و مدار بفتح اول و کسر دوم در عربی جمع اینست بچوبی آدم و  بنی فاطمه رضی الله تعالی عنهما</p>
<p>بوتی بضم اول مونت نباتی است و دوائی که از زمین برود  و کل و پنجه که بر پارچه و غیره نقش کرده باشند و با و مجهول پارچه  کوشت را گویند</p>	<p>س بنیا بقال دو کانداز  س بنیان بفتح اول بقال مراد بنیا و بضم اول در فارسی بنیا  را گویند که اساس باشد</p>
<p>بوجه با و او مجهول مذکر بار  بوجه بکرفا تکمین و وقار پذیرفتن  بوجه بضم اول مونت فم و و است</p>	<p>س بنیا این بفتح اول و فتح یای تحتانی زوج بقال گویند  هم بدینقی بفتح اول و دوم و کسرای منقوطه مونت مشعل  که هر دو سر آن فروزند و کروش دهند از آن دو دایره محسوس  س بنیلا بفتح اول و کسرون و یای مجهول وحشی و صحرای چه  بن صحرار گویند</p>
<p>بوجهل با و او مجهول و فتح جیم بار کرده و پر بار و بضم  در عربی تحف ابوجهل است</p>	<p>س بنیسی بفتح اول و دوم و کسرون دوم زوج بقال گویند  هم بوا بضم اول خواهد در زبندی خواهد بود را گویند که عمه باشد</p>
<p>بوجهنا با و او مجهول بار کردن و ریخ لاد آب گرم نخست  و بریان کردن  بوجهیل با و او سکون یای مجهول بار کرده و پر بار</p>	<p>هم بوا اسر بروزن گوارا مذکر هنگام کشتکاری در زراعت باشد  هم بوانا حکم بکاشت کردن و بدو نمودن</p>
<p>بوجه با و او مجهول مذکر ننگ بعرب تسلیح گویند  بوجه با و او مجهول مذکر نوعی از نالی باشد و بضم اول گوش بریده  بوجهنا بضم اول تراضع کردن و فروتنی نمودن</p>	<p>هم بواها بفتح اول آنکه آله بر آورده باشد بعرب مجد و گویند  هم بوائی بکسر اول بر وزن حنائی مونت شقاق العقب یعنی  شکاف تنگی که در پاشنه افتد جسکی نه پهنی هو بوائی  و ه کیاجانی پیر بوائی یعنی هر که از میان کردی  بود شکافه که معازر در دیگران او را چه خبر  بوائی بضم اول کشتکاری هنگام زراعت را گویند</p>
<p>بوجهار - بوجهار برد و بفتح اول سکون و او  و فتح جیم فارسی مونت بارانی که از باد اندرون خانه آید  بوجهی بضم اول گوش بریده</p>	<p>هم بود بروزن نوده ضعیف بی جان و بضم اول و فتح دوم</p>

در فارسی بمعنی باد آزار باشد  
 هم بود بضم اول سکون و او مجبول و سکون و آن  
 از اذو آنکه با فقرای بانوا اوقات غولین بسپرد  
 و لباس و لن بپوشد  
 س بوده با و او مجبول بر وزن خود مذکر فم و فرست  
 بودها فیم و خیر گویند  
 هم بوده با و او مجبول مذکر امان و ضمانت  
 س بود هنها با و او مجبول شیرین زبانی کردن  
 هم بوس با و او مجبول بر وزن کوز زرف و تکره کربان  
 که از زر و سیم سازند و بضم اول بسوسه بخال را  
 گویند بوسر کالد و فوی از هلو که از بسوسه  
 میسازند و فرو شدند کان آن عذر و مکر خود شکار  
 می سازند و بره و نذامیکنند که اگر این را بخوری  
 پشیمان شوی و اگر ذایقه کنی تا سفبری از اینجا  
 که بر عذکانی که خدام خود را امیدوار احسان کنند  
 و آخر لام بیچ نهند باین نام خوانند و نیز بلمس  
 اطلاق می یابد که در ظاهرتکو منظر و در باطن قبیح  
 و معیوب باشد و نیز بر آنکه وعده جهربانی و احسان  
 نماید و پس از آن طریق بی مبری بپاید  
 هم بودا بضم اول مذکر نوعی از شکر و براده و ساییده  
 و سفوف هر چیزی بود و معدله جوال و خریطه که آنرا از  
 برنج پوری سازند و با قلا و لوبیا را هم گفته اند  
 س بودا بفتح اول بر وزن دوره دیوانه همچون گویند  
 س بودا این مذکر دیوانگی و جنون باشد  
 س بودا بفتح اول دیوانگی کردن و جنون شدن  
 ف بودا بضم اول بر وزن نورانی مونس چیزی است  
 معروف که از راست و باد بجان سازند و با طلا و  
 نقره و نقره خانی گوید پس از سی سال این معنی محقق  
 شد بخاقانی که بورانی است باد بجان و باد بجان  
 هم بود و بود و او مجبول مذکر فوس و فرج و آنرا

رستم و گمان شیطان هم گویند بر ترحم یعنی شیطان است  
 قسمی از شمالی که آنرا در راه مارچ دور کنند  
 هم بودا با و او مجبول بر وزن کوره با قلا و در کنی کر را گویند و عو بان  
 اعم خوانند  
 هم بودا بضم اول در آب غرق شدن و مردن  
 هم بودا با و او مجبول غوطه دادن و بضم اول غوطه زدن و غرق شدن  
 س بودا بضم اول کهنه و پیر و در کهن سال در بوی شیخ گویند و در  
 ارها دیرینه سال و کلان عمر  
 هم بودی بضم اول بر وزن دوری مونس نوک کسان و میخی که بر سر  
 چوبی نصب کرده باشند  
 هم بودا بضم اول خواص و در آب غوطه زدن  
 س بول با و او مجبول بر وزن بضم اول سکون دوم در فارسی کلمه  
 تمنی است در عربی عسی و لعل گویند و بمعنی مگر هم آمده است که حرف  
 استثنا باشد  
 هم بوکا بضم اول سفوف ساییده هر چیزی و مر و اید باریک  
 س بوکرا با و او مجبول سکون کاف نازی بر نر  
 هم بوکنا بضم اول ساندن و سفوف کردن  
 س بوکری بز ماده  
 س بول با و او مجبول مذکر و ای است معروف در عربی مگویند و آن  
 آب نمجود رختی است شبیه بدخت میلمان بهترین آن مایل بسرخ  
 و تند بوی و سبک زود خشک و صاف است در آخر سیوم گرم و در آخر  
 دوم خشک و قوتش تا بست سان باقی است منفخ و محل ریح و اورام  
 و با قوت قابضه و محفف بی لزج و حریض و مسقط جنین و کشنده  
 گرم شکم و با تخم نیم برشت نیم در هم رافع سبلان منفرد حیض و از  
 مجربات و جهت سرفه کننده و عسر و در پهلو و سینه اسهال چرخ  
 و قرحه امعا و در در کرده و شانه و نفخ معده و نفخ کبی و بلغمی و در  
 هم و خنازیر و مفاصل و درم سپرز و رفع مغزت سموم بارده و  
 طلای او جهت گرمین بودام و در سفر زمین و طلاست و چون جرب  
 و سعفه و با سر که جهت قویا و ضما و او باره و غن زریب رکابی برهنگ  
 پای است گویند بجدی محوک جماع است که تلایا میل کنند تسکین تلایا عطشی

<p>او جهت جخط جسد میت از بعضی و بعضی زخمها باقی موفتر ایچ آن منوم است و او مصدع و باعث سرد و مفر شانه و مصلحش غسل و قدرش تشریح از یک باطلانا نیم دریم</p>	<p>س بوند بضم اول مونت قطره آب بوندلی بود و آتش را کویند از شراب و غیر آن و بوند بضم اول و فتح دوم در فارسی بمعنی باشند و مرد صاحب نخوت و هستی که زجر و جود است</p>
<p>هم بول با و او مجهول بر وزن غول مذکر سخن و کلام و ترانه بول کنایه از نگه و آقا خراب شده و بفتح اول در عربی کینر را گویند</p>	<p>هم بوند بضم اول خوب نفیس و بمعنی بلندیم آمده است س بوند بضم اول مذکر قطره بزرگ بوند ابانندی برنج باران را گویند</p>
<p>هم بولا بفتح اول بر وزن مولایی دندان هم بولا چالی با و او مجهول گفت و شنید و مکالمه قیل و قال</p>	<p>س بوندی بضم اول مونت قطرات باران و نام جای است هم بوند بفتح اول مذکر پیاره و دخت انگور هم بوند بر وزن سمندر مذکر گرد باد و شیطان بهم گویند هم بوند نا بفتح اول بیچیل پیاره را گویند</p>
<p>هم بول بالا هونا متاثر شدن سخن کسی کامیاب فیر و زکشتن و این کلامی است که در اکثر درویشان در محل دعا گویند</p>	<p>هم بوندی با و او مجهول رویدن نبات و کوبل درخت هم بوند یا نا بفتح اول که در آل منقو طه بچیدن و بظلام و س بونی بفتح اول زن کوتاه قامت و با و او مجهول مونت هنگام کشکاری هم بوها بفتح اول خداوند ابله مرادف بوا</p>
<p>هم نفس ناطقه در روح هم بول چال مونت گفتگو و قیل و قال هم بولنا با و او مجهول گفتن و حرف زدن بولنا چالنا از توابع مهمل است</p>	<p>هم بو هال نوعی از رستی باشد که آرزو در فارسی خرابی گویند بر وزن مداین هم بو هالی بر وزن غوغالی زینکه مبتلای امراض خبیثه باشد هم بو هنی با و او مجهول مسکون مای بوز و کسوف مونت همود اولی که ستادان حرفه و صنایع بنقد کنند و آرزو در فارسی بولنا خواهند</p>
<p>هم بولی تصولی مونت بدله و لطیفه را گویند بولی تصولی سنانا - یا ماردنا طعن و ملامت کردن س بونا با و او مجهول کاشتن و زراعت کردن و بفتح اول کوچک و پست قد و او نا بر خیم را هم گفته اند</p>	<p>هم بولی بضم اول بر وزن نوری مونت شیطان را گویند و این لفظی است که بدان اطفال را بترسانند هم بویسیا بفتح اول و کسوم و مسکون یا و او مجهول بر وزن کلیسیا برزه کو و آنکه عده متعجب و آهسته باشند هم بویا با و او مجهول و کسر همزه مذکر سبد کوچک س بیه بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز در فارسی خوب و نیک و میوه مشهور</p>
<p>هم بونت با و او مجهول ساق و دخت را گویند عمو ما و در دکنی بمعنی انگشت باشد و بضم اول نخود نارسیده و دخت نخود و کوچک و مضبوط را هم گفته اند و اکثر برابو بطلاق کنند بونت بلا و بلاوی که آرزو با نخود نارسیده می بزنند</p>	<p>س بیا بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز هم بویا با و او مجهول و کسر همزه مذکر سبد کوچک س بیه بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز در فارسی خوب و نیک و میوه مشهور</p>
<p>هم بونت بضم اول مذکر بونه را گویند و غنچه و گل باشد مرادف هم بونستی بضم اول مانت کند بونه که کل و غنچه باشد</p>	<p>س بیا بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز هم بویا با و او مجهول و کسر همزه مذکر سبد کوچک س بیه بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز در فارسی خوب و نیک و میوه مشهور</p>
<p>هم بونت بضم اول مانت کند بونه که کل و غنچه باشد</p>	<p>س بیا بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز هم بویا با و او مجهول و کسر همزه مذکر سبد کوچک س بیه بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز در فارسی خوب و نیک و میوه مشهور</p>
<p>هم بونت بضم اول مانت کند بونه که کل و غنچه باشد</p>	<p>س بیا بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز هم بویا با و او مجهول و کسر همزه مذکر سبد کوچک س بیه بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز در فارسی خوب و نیک و میوه مشهور</p>
<p>هم بونت بضم اول مانت کند بونه که کل و غنچه باشد</p>	<p>س بیا بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز هم بویا با و او مجهول و کسر همزه مذکر سبد کوچک س بیه بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز در فارسی خوب و نیک و میوه مشهور</p>
<p>هم بونت بضم اول مانت کند بونه که کل و غنچه باشد</p>	<p>س بیا بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز هم بویا با و او مجهول و کسر همزه مذکر سبد کوچک س بیه بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز در فارسی خوب و نیک و میوه مشهور</p>
<p>هم بونت بضم اول مانت کند بونه که کل و غنچه باشد</p>	<p>س بیا بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز هم بویا با و او مجهول و کسر همزه مذکر سبد کوچک س بیه بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز در فارسی خوب و نیک و میوه مشهور</p>
<p>هم بونت بضم اول مانت کند بونه که کل و غنچه باشد</p>	<p>س بیا بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز هم بویا با و او مجهول و کسر همزه مذکر سبد کوچک س بیه بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز در فارسی خوب و نیک و میوه مشهور</p>
<p>هم بونت بضم اول مانت کند بونه که کل و غنچه باشد</p>	<p>س بیا بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز هم بویا با و او مجهول و کسر همزه مذکر سبد کوچک س بیه بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز در فارسی خوب و نیک و میوه مشهور</p>
<p>هم بونت بضم اول مانت کند بونه که کل و غنچه باشد</p>	<p>س بیا بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز هم بویا با و او مجهول و کسر همزه مذکر سبد کوچک س بیه بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز در فارسی خوب و نیک و میوه مشهور</p>
<p>هم بونت بضم اول مانت کند بونه که کل و غنچه باشد</p>	<p>س بیا بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز هم بویا با و او مجهول و کسر همزه مذکر سبد کوچک س بیه بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز در فارسی خوب و نیک و میوه مشهور</p>
<p>هم بونت بضم اول مانت کند بونه که کل و غنچه باشد</p>	<p>س بیا بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز هم بویا با و او مجهول و کسر همزه مذکر سبد کوچک س بیه بفتح اول بضم دوم و بیدار و کثیر و کسول و مسکون مای بوز در فارسی خوب و نیک و میوه مشهور</p>

س	بها پهن نا بفتح اول و نای هوز و کبیر فارسی	س	بهارا مذکر بسینه چیزی را گویند عموماً و بسینه بشیرم را خصوصاً
س	بها دین در پیشان شدن و مست گشتن بها بها	س	بهارت مذکر ششوی است که در آن قصه حرب خود بیشتر مذکور است و اقلیم هندوستان را هم گفته اند
س	بها دینار روان کردن و نهدم و معدوم ساختن	س	بهار جا بسکون رای مهمله بروزن شاخچه زوجه سرد و آتزا
س	بها پهنای داشتن و قیاس کردن و مرادق تازما	س	بها دران خدای لغمه دانند
س	بها ت مذکر خشکه	س	بهارن بضم اول و فتح رای مهمله مونث خاشاک
س	بها تا مذکر وزینه که بلبشکریان و غیر هم دهند و بخت	س	بهارنا بضم اول و روشن و صاف کردن خاشاک
س	مرادق این است	س	بهارنی بضم اول و سکون را مونث جاروب که نیز مرادق است
س	بها ت مدح خوان و چاوش	س	بهار و بضم اول جاروب کش
س	بها ت زن بها ت	س	بهارنی بضم اول جاروب
س	بها تها مذکر جزاب دریا که در مقابل است	س	بهارنی گران سنگین و ثقیل را گویند و کنایه از بزرگی و سنجیده و تازما
س	و جزو مرادق فارسی گذر و نیز گویند	س	قدم و شکیبایم است بهاری پتھر چوم که چهود نایفه خود را از کاری که مشکل و مهم بود فراتر کرد و بختن
س	بها تھی مونث ابائی که زر گران بدان آتش افروز	س	بهارنی بکسر اول بروزن فراری باز یگر و یکی از نامهای کشتنا و نیز نام شاعرندوی
س	و آتزا در فارسی دم و در عربی منفاخ گویند	س	بهار یا بروزن ماریه زوج و زینکه او را بھندوان خدای لغمه دانند
س	بها تھی مونث سیلان آب رودخانه	س	بها ت مذکر تنوری که بران هر گونه جنوب را بریان کنند
س	بها تھیال سیلاب دار	س	بها ت مذکر اجوت زنا بھا تها نا گذران کردن کسی با جرت
س	بها جت مونث بروزن و معنی بھا کتر بود که	س	بھا تها مذکر گرایه خانه و یغزان باشد
س	بھریت است	س	بھا سس بفتح شین مهمله بروزن مادر برادر کلان شوهر
س	بھا جن بفتح جیم مذکر کبابی و قاب را گویند	س	بھا سکر بسکون سین و فتح کاف مذکر آفتاب را گویند و نام یکی از اسلحه است در هندو که کتاب شتر تانتا و شتر مانی از تصانیف او است
س	بھا جنا بسکون جیم بختن و فرار کردن	س	بھا سنا معلوم شدن و ظاهر گشتن
س	بھا جنا بسکون جیم نان در روغن بختن	س	بھا شتا بروزن ماشه مونث کلام و زبان را گویند
س	بھا جی بروزن حاجی تزه و آتزا در عربی بھل گویند و حصه طعام را هم گفته اند	س	بھا کسی بسکون کاف و کسر سین مهمله مونث تنور ادنی بھا
س	بھا دون با و او مجهول مذکر نام ماه پنجم است	س	بھا کها مونث کلام و زبان مرادق بھا شتا
س	از شهر شمشیر	س	بھا کنا گفتن و طلبید کسی را
س	بھا بکسر اول بروزن تازرید و تفریح و بازی باشد	س	بھا ک بکسر اول فتح دوم مذکر تازی است در موسیقی
س	و بروزن نیز در فارسی م که همان بریغ گویند	س	بھا ک مذکر نصیب و سر زشت و بخش بهره و حصه را گویند
س	بھا بکسر اول کشوری است معروف		
س	بھا بروزن عار مذکر بار و گرانی چیزی و دردی		
س	بمعنی بیرون باشد		

س	بها گاجا بھاگ مذکر گریز و بهریت و فرار را گویند	س	بها بخنایج دادن و کرد ایندن شمشیر و غیر آن
س	بها کو مونت بهریت و گریز	س	بها بخنی دختر خواهر عربی بنت الایخت گویند
س	بها کو بکسر اول مذکر مرادف بھاک است که نوای از نوا است	س	بها بخنی مونت فراحت و جانعت و سعایت و
س	بها گلیوری مذکر قسمی است از پارچه که آنرا در بھا گلیوری	س	نیمه بھا بخنی خور فراحم و سخن چین را گویند
س	بها گمان نیک اختر و خوش طالع باشد	س	بها بخنی کھانا یا بد سگالی کردن و عیب کسی و گفتن
س	بها گمانی مونت نیک بختی و اقبال را گویند	س	بها بخنی دینا یا مار یا فراحت و جانعت کردن و گمان
س	بها گنا کر بختین و بهریت خوردن	س	بها نند نقلیه و مقدر و بزله باز و سبوی کوچک گلبن را گویند
س	بها گوان خوش طالع و نیک اختر	س	بها نندا مذکر سبوی بزرگ مال و اسباب بھا نندا
س	بها گکی شیریک و سیم و نیک بخت را گویند	س	بھا نندا مونت از بام افتادن و آن کن باز رسوا شدن
س	بها مال مونت پیکان و سنان تیر	س	بھا نندا ناشام دادن
س	بها مونت پیشانی و طالع نیکو و بمعنی خوش هم آمده است و آن جا نورسیت معروف	س	بھا ننگ بروزن دانگ مونت نیک گویند و تخم آن
س	بها لا مذکر گریز	س	بھا نمتی بفتح میم و کتبا و فوقانی خفقه یعنی بلا
س	بها لوق بھا لوق بھم لام در برود مذکر خوش را گویند	س	بھا ن شعبه باز که برای ماشای مردم سیرگی ماناید
س	بها لیت بفتح اول و دوم مدینه دار	س	بھا ننا بیج دادن و کرد ایندن
س	بها ن بروزنان مذکر آفتاب و بر تو نور را گویند	س	بھا نور - بھا نوری در برود و بنون زده بروزن
س	بها ن بکسر اول بروزن نشان مذکر سپیده صبح و با باد	س	بھا و خاوری مونت انقلاب و گردش را گویند بھا نوری
س	بها نازیمیند و زیب دادن	س	بھا و نا کر در کوید و قویان شدن
س	بها نا بفتح اول بروزن دانه و زایندن و روان کردن	س	بھا و بھانی بکسر اول بروزن نهانی زود و بیرعا
س	بها نا بکسر اول گذشتن و سپری شدن وقت باشد	س	بھا و بروزن دلو مذکر قیمت و نرخ بمعنی دوستی
س	بها نانت بفتح اول و سکون جمله حروف مونت گویند و نوع و جنس را گویند بھا نانت بھا نانت گوناگون و بھر قلون	س	بھا و مذکر خیال و گمان و دویم و نری و شفقت و
س	بھا نانت مذکر نباتی است و دوائی غیر معلوم	س	بھا و بازی و تقلید و شغلی و اضطراب و وجود دوستی
س	بھا نانتا مذکر باد بخان و آن ترکاری است معروف	س	بھا و بتا نا حقه بازی بودن
س	بھا بچ مذکر هیچ و شکر	س	بھا و بفتح اول و دوم مذکر سیلاب و طغیان آب
س	بھا بجا بروزن خوابه پسر خواهر عربی ابن الایخت گویند	س	بھا و ت بکسر او و شکر و مضطرب بر اسان
س		س	بھا و تا بفتح اول عزیز و پسند و محبوب باشد
س		س	بھا و خ بفتح او و زوجه برادر را گویند

<p>س بجھاوک بروزن ناوک مفکر و دوست و عاشق</p>	<p>روز بروزن بپر مذکر هم و بهر اس بجهو پرا بهر انسان شدن بجهو انا بفتح اول بر اما سید را گویند عمو ما و اما سید روی</p>
<p>س بجھاو نامونث اندیشه و نامل و فکر و خیال و شبه و خوف را گویند</p>	<p>بجهو ناز سید و بهر اس شدن</p>
<p>هه بجھاو ناز میدان و زیب دادن مراد و بجھاو س بجھاو و بروزن کاوه زوجه برادر خرد</p>	<p>بجهو ک برون سبک مونث نمود شعله و خروج آب از چشمه و جوش و فواره و ظهور و کبک چیزی بیک ناگاه</p>
<p>س بجھائی برادر در عربی اخ گویند بجھائی بند</p>	<p>بجهو کنا بفتح اول و دوم جوشید و سر کردن بخار</p>
<p>هه اهل برادری و خویشان را گویند بجھائی چارا س مذکر برادری و مواخات و قرابت بجھائی چاری برادر و قرابت</p>	<p>بجهو هل بفتح بر دو بای موده بروزن طبل قریه و جیم را گویند</p>
<p>هه بجھائی بکسر اول بروزن رمای مونث صورت و همی و شیطان را گویند که این حسینه بود و کوشن اطفال کلمات زیبا و نازیا می گویند و با خندیدن و گریستن مستان در خواب هم در بیداری میشود</p>	<p>بجهو ک برون عجب به مذکر شعله و زمانه آتش و روی سرخ حسین و جمیل</p>
<p>س بجھائین بروزن تنها این بولناک مهیب</p>	<p>بجهو هارا مذکر بروزن شاره مذکر عربی دغان گویند</p>
<p>س بجھائین بفتح اول و ضم دوم و فتح با موده دوم جمع را گویند که در معال واحد است</p>	<p>بجهو بکسر اول و فتح سیم که بای فارسی است مذکر خبثه یعنی بوم الخنیس گویند</p>
<p>س بجھکا بفتح اول قر غنبق و نیز طرفی است و مان کشاده که بدان آب بنوعند</p>	<p>بجهو بکسر اول و ضم دوم و فر او ان و بسیار و عوام بضم اول گویند و آن غلط است و فتح اول و دوم در فارسی نوعی از طعام بعضی گویند شیر برنج است و بعضی گویند فرنی است که برادر یا لوده باشد و بهر طرب است</p>
<p>هه بجھکنا بفتح اول افز و ختن آتش و در خشم افکندن کسی را سپت بریدن</p>	<p>بجهو تا بروزن صحراروان و جاری که ضد را که باشد همتی پانی مین هاتهد ههونا کنایست از متوجه شدن بسوی اجباب یا مشغول شدن و کار و خدمت خود چون فرصت بخواه وقت موافق بود</p>
<p>هه و دوین اسب بکمال زودی</p>	<p>بجهو بضم اول و تشدید دوم مذکر خوشه مرادف بجھتا بفتح اول دم آنگران یعنی سفاخ گویند</p>
<p>هه بجھکی بفتح اول مونث تحویف و تهدید</p>	<p>بجهو تا بضم اول و ضم دوم مونث فرادانی و بسیاری مرادف بهتایت</p>
<p>س بجھل بکسر اول رسکون های روز و فتح پیونم بجهو و ضعیف و ناتوان</p>	<p>بجهو تا بضم اول و ضم دوم مونث فرادانی و بسیاری مرادف بهتایت</p>
<p>س بهمها بفتح اول و سوم بروزن فلسفه جاری و روان و بیاد و شجیع و شکار و مشهور را گویند</p>	<p>بجهو تا بضم اول و ضم دوم و فتح پیونم بجهو و ضعیف و ناتوان</p>
<p>س بجھه بفتح بر دو بای موده و کون برودا</p>	<p>بجهو تا بضم اول و ضم دوم و فتح پیونم بجهو و ضعیف و ناتوان</p>



<p>بخت هیار بفتح اول مذکران بر بعلی خبار کونید و انکه در سرب برای تیار کردن طعام مسافران میباشد - بختیار بن حرف نام نری</p>	<p>س به نهایت بفتح اول و ضم دوم و فتح بار تحاتی مونت کثرت و فراوانی</p>
<p>بخت هیار خانده کاروان سراسر و مسافرخانه</p>	<p>س به متر بفتح اول و دوم و تشدید فوقانی بمعنا دودو</p>
<p>بخت هیال بفتح اول سراسر و نوعی از مرثیه که منقبت جناب حضرت امام حسن و امام حسین علی حدیث علیهما السلام می خوانند</p>	<p>س بختنا بضم اول و یو و شیطان را کونید س بختنی زوجه شیطان و جنیته ه ه بخت کلی بفتح اول ضیافت کردن اطعمانی یکدیگر را در سفر توشیحی و توشی و در عربی توزیح خوانند</p>
<p>بخت هیانا بفتح اول سراسر بردن و جز نمودن آرد یا بختی بروزن مرضی مونت مراح و ثنا</p>	<p>ه ه بختله بفتح اول و تشدید سوم مذکر و زینه س بختیانا بضم اول مانند شیطان شدن</p>
<p>بخت بضم اول و سکون ما و جیم مذکر و مونت آمد و باز و خط مستقیم یا نیز مستقیم که تشدید زاویه دارد</p>	<p>س بختیجا اسپر برادر بعلی ابن الاخ س بختیجی دختر برادر بعلی بنت الاخ</p>
<p>بخت بنده باز و بند بخت بضم اول مونت بازو</p>	<p>س بهتیرا بسیار و فراوان س بخت بفتح اول و سکون مای بوز و نامی فوقانی منقوطه</p>
<p>بختا بضم اول مونت بازو بختا بضم اول مونت بازو</p>	<p>ه ه بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است س بختا چارج بفتح اول و تشدید مای منقوطه و سکون او بهلند</p>
<p>بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است</p>	<p>ه ه بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است س بختا چارج بفتح اول و تشدید مای منقوطه و سکون او بهلند</p>
<p>بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است</p>	<p>ه ه بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است س بختا چارج بفتح اول و تشدید مای منقوطه و سکون او بهلند</p>
<p>بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است</p>	<p>ه ه بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است س بختا چارج بفتح اول و تشدید مای منقوطه و سکون او بهلند</p>
<p>بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است</p>	<p>ه ه بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است س بختا چارج بفتح اول و تشدید مای منقوطه و سکون او بهلند</p>
<p>بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است</p>	<p>ه ه بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است س بختا چارج بفتح اول و تشدید مای منقوطه و سکون او بهلند</p>
<p>بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است</p>	<p>ه ه بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است س بختا چارج بفتح اول و تشدید مای منقوطه و سکون او بهلند</p>
<p>بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است</p>	<p>ه ه بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است س بختا چارج بفتح اول و تشدید مای منقوطه و سکون او بهلند</p>
<p>بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است</p>	<p>ه ه بختا بضم اول و تشدید سوم مذکر خوشه و غله است س بختا چارج بفتح اول و تشدید مای منقوطه و سکون او بهلند</p>

س	بھکنا بفتح اول و سیوم میزان شدن	س	بھدر هو نا پاک شد کسی باشد از زرشید موی سریش بعد
س	بھجن بفتح اول و سیوم مذکر خورش و طعام	س	بھدری بفتح اول و کسر جهمه نیم و ستاره شناس
س	بھجنیا بضم اول و فتح سیوم مذکر نام درختی که گل آن زرد رنگ می باشد و در هندوستان بسیار است و نوعی از تشن بازی و بکلهای آن درخت میماند	س	بھدری بفتح اول و ضم دوم و فتح سیوم اکثر و اغلب گویند
س	بھچنک بضم اول و فتح سیوم نام پرنده است	س	بھدری بفتح اول و سکون نای سوز و کسر ال و سکون یا می و فتح سین نشت و بشکل
س	بھچنک بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکور خورد و طعام	س	بھدری بفتح اول بر وزن سر حرفی است که فائده مقدار و آنها و پری و بد بچو بھدر یعنی نامقدور و سیر بر کوس بر مقدار
س	بھچک بفتح اول و تشدید جیم فارسی مفتوحه شکزده و اکال گویند و بکسر اول و تشدید سیوم که او خورند	س	بھدری بفتح اول و تشدید راء جهمه مذکر بیت و بول فوج مین
س	بھچھنا بفتح اول و سکون بر سه حروف مابعد خوردن و تناول کردن	س	بھدری بفتح اول و تشدید راء جهمه مذکر بیت و بول فوج مین
س	بھچھی بفتح اول و تشدید سیوم خورنده و نوش کننده	س	بھدری بفتح اول و تشدید راء جهمه مذکر بیت و بول فوج مین
س	بھد بفتح اول و موت آوازی که از سقوط چیزی بیاید و از اد عربی فرد گویند بر وزن بد	س	بھدری بفتح اول و تشدید راء جهمه مذکر بیت و بول فوج مین
س	بھد بفتح اول و تشدید ال مبهمله حقی و ابله	س	بھدری بفتح اول و تشدید راء جهمه مذکر بیت و بول فوج مین
س	بھد اک بفتح اول و از سقوط چیزی	س	بھدری بفتح اول و تشدید راء جهمه مذکر بیت و بول فوج مین
س	بھد اکا بفتح اول آواز و صوت را گویند	س	بھدری بفتح اول و تشدید راء جهمه مذکر بیت و بول فوج مین
س	بھد بھد بفتح هر دو بای موحده صوته که از افتادن چیزی بیاید	س	بھدری بفتح اول و تشدید راء جهمه مذکر بیت و بول فوج مین
س	بھد بھد انا از زدن دو چیز نالای یکدیگر آواز بر آوردن و بمعنی پی پی زدن هم آمده	س	بھدری بفتح اول و تشدید راء جهمه مذکر بیت و بول فوج مین
س	بھد بھد اهت بفتح هر دو بای موحده آوازی که از افتادن ثمر نای درختان آید	س	بھدری بفتح اول و تشدید راء جهمه مذکر بیت و بول فوج مین
س	بھدر بفتح اول مذکر نام پرنده است و ساجسر و وقت نامبارک را هم گفته اند و باین معنی موت باشد	س	بھدری بفتح اول و تشدید راء جهمه مذکر بیت و بول فوج مین
س	بھدرک بفتح اول و چهارم بر وزن مردک موت فائده و حاصل طبیعت و سرنشت و حسن خوبی	س	بھدری بفتح اول و تشدید راء جهمه مذکر بیت و بول فوج مین
س	بھدر کالی بفتح اول و چهارم بر وزن بخالی نام زنی که بنده آن پرتش آدمی کنند	س	بھدری بفتح اول و تشدید راء جهمه مذکر بیت و بول فوج مین

س	بهر پوزن با و او معروف و فتح رای قوشت لبریز و لب	س	بهر ما نافع اول فرنیسید و در غلایدن و بر ساینک
س	بهرت بفتح او او سیوم و نام برادر با است	س	بهر پوزن صرصر مذکر زنبوریکه کلان و سیاه رنگ
س	بهرت که کند مذکر اقلیم از اقلیم تسعة که قرار داد نمود	س	بهر باشد و اکثر و نیر خانه و دیگر خوب ما خانه سازد و آنرا
س	بهرت که آن اقلیم بند و کستان است	س	بهرت با هم گویند و آن معروف است
هـ	بهرت بفتح اول و سکون دوم و سیوم مذکر فلزی که آنجه	س	بهر می بفتح اول بروزن نرمی و بی و دیگر گمان
س	سرب و مس باشد	س	بهر میلا بفتح اول و کسیم پریشان و تر دو و بی
س	بهرت بفتح اول و سکون دوم و سیوم مذکر نام پرند است	س	بهرن بروزن چمن حرفی است که افاده آنها بی غایت است
س	از قسم گن	س	بهر نا پر کردن و تشکین دادن و ادا کردن و گذشتن
س	بهر نا بفتح اول بروزن در طه کنه یا از شوهر باشد	س	و التیام یافتن جراحت و پیر شدن چشمه و تالاب بخران
هـ	بهر تا بفتح اول و ضم آن چیزی است معروف که از باد بخان	س	بهر نا بکسر اول و فتح دوم شاد شدن و معنی شاد کردن هم
س	و کدو و غیره با ضافت دیگر اشیا می سازند و با طعام خوردن	س	آمده است
س	با کچی میخورند	س	بهر نا بفتح اول و ضم دوم باز گذشتن و برگردیدن
س	بهرتی بفتح اول مونت تکمیل و پری	س	بهرتیک بفتح اول و کسری میله مذکر زنبوریک
هـ	بهرتیا بفتح اول آنرا گویند که از فلز بهرت جز با سازد	س	بهر نکراج بکسر اول و فتح را میله و سکون نون رستنی
س	بهر جانا بفتح اول پر شدن و کشتی گرفتن و تندرست شدن	س	باشد که در دو و با جگر برسد
س	گذشتن و در و ناک شدن سینه سپ و غیر آن از سخت کردن	س	بهر نگی بکسر اول نوعی از زنبوریکه آنرا که های هم گویند
س	و بار کشیدن	س	بهرنی بفتح اول مونت بود جامه در عربی گفته گویند
س	بهر دیدن دادن و ادا کردن در فرود کردن و تا و ادا کردن	س	بهرنی بفتح اول و سیوم منزل دوم قرار گویند
س	بهر نشنت بفتح اول و سکون می پوز و را میله و فتح نشین	س	بهر و پ بیای فارسی در آخر بروزن مرغوب مذکر تقلید
س	معجزه و سکون تا منقوطه بندی افتاده و فاسد آلوده و ملوث	س	و تقلبازی
س	و ناپاک و بد آورده را نیز گویند بهر نشنت که ناپاک	س	بهر و پ بفتح اول مذکر جراب و آن بوقلمون و آفتاب پر
س	کردن و ترغیب دادن بهر نشنت هونا ناپاک شدن	س	هم گویند
هـ	بهر کا بهر بفتح اول اینک که آنرا منطقی کرده باشند	س	بهر و پیا بفتح اول تقلباز و مقلد
هـ	بهر کا نا بفتح اول اینک را در آب سرد کردن	س	بهر و سا بفتح اول مذکر امید و توقع و چشمه و چشمه
س	بهر کتی بکسر اول و ضم کاف تازی و کسر تا منقوطه مونت	س	بهر و ن بفتح اول و ضم دوم و سکون و او معدوله
س	آبر و بربی حاجب گویند	س	باز و دیگر بار
هـ	بهرم بفتح اول و سکون دیگر حرف بروزن گرم مذکر	س	بهر و ن بفتح اول بروزن حرون مذکر حل و بار درگزنا
س	سپه و خطا و تردد و شبیه را گویند	س	بهری بروزن نرمی مونت وزن یک و پیر را گویند
س	بهرم بفتح اول و سیوم بروزن درم مذکر ناموس و آبر و	س	بهری بکسر اول و سیوم مونت خراج و مالک را می و بضم
س	وغت را گویند	س	

اول جوهر شسته یا در روغن نجفته و بفتح اول بر نده	هم	بهر بقی بفتح اول و سیوم کراره دار و اجاره دار و ستاجر
شکای از قسم شایین	س	بهر بنم اول مذکر سبوس و نخاله بهسبک بوات ضرب
بهر یا بفتح اول و کسر راره جمله در اجنبی و بیگانه	س	المثل است برات عاشقان بر شاخ آه و بهسب بفتح اول
و بفتح اول و ضم دوم زوجه پس مراد فیهو	هم	بمعنی خاکستر بود در عربی را بد خوانند
بهر بفتح اول و سکون می هوز و رای بندی	س	بهرسانا بفتح اول چهار بدر یا راندن
مذکر کشتی بزرگ و بهضم اول مونت سوراخی که از آن	هم	بهر بهسب بفتح اول و بوی موحده مستخری و سخت
آب می بر آید	هم	بهر بهسکنا بفتح اول و سیوم افتادن
بهر آنا بکسر اول و یوسن چیزی بجزی متصل کردن	س	بهر سبک - بهسبوا - بهسبلا بر سه بهضم اول مذکر جای
و جنگا نیدن و فوادی و کشتی کردن	هم	که در آن غله یا سبوس را بکهدارند
بهر بفتح اول و بوی موحده مردم لوج	س	بهر سبم بفتح اول و سیوم مونت خاکستر
ولی ریا و صاف دل	س	بهر سمنت بفتح اول و چهارم مذکر خاکستر
بهر بهو بخا بفتح اول و ضم بای موحده دوم	س	بهر سنا - بهنسنا بر دو بفتح اول شناوریدن و آب
و سکون تا و علا و معرف کسی را گویند که از جنوب یا	س	بهر سوند ابضم اول و فتح سین جمله مذکر جای که در آن سبوس
بارشته بر دم می فروشد	هم	را بکهدارند
بهر بهوجن ز نیکه جو بات بارشته می فروشد	س	بهر شتل بکسر اول و سکون تا و شین محو و فتح تا منقوط
بهر یا بفتح اول و سیوم یکس چهارم مال و فال گو	هم	زنی را گویند که نادان و احمق باشد
بهر نک بر وزن ننگ نور و رونق و مایش و صفا	هم	بهر کانا بفتح اول گمراه کردن و فریبیدن
ویم ترس را هم گفته اند	هم	بهر کت بفتح اول و سکون می هوز و کاف و تا و فو قانی
بهر کانا بفتح اول و فروختن و ترسایند	هم	پرستار و عابد و پرستار کار و سبک مشرب در پیشی کفیده باشد و
بهر کنا بفتح اول و فروختن و ترسید	هم	شایق و خواهان و قصه کننده و باز گیرایم گفته اند و بمعنی دین
بهر کبیل بفتح اول جانور وحشی که رام نشده	هم	و اعتقادیم آمده است بهکنت و اج خداوند نور و نیاز آورده
بهر کیلا بفتح اول روشن و زیبا و رونق دار	هم	است و آن صفتی است از صفات خدا تعالی
بهر نا بکسر اول فراز کشتن و مقابل شدن و جنگیدن	س	بهر کتونت بفتح اول و سکون تا و کاف و کفر قانی و فتح و او
بهر نک بر وزن ننگ ساده لوج و نادان	هم	دیندار و زاهد و پرستار کار
و آنکه راز افشا کند	هم	بهر کسی بفتح اول و سکون تا و کاف و کسیرین مونت زندان
بهر و ابفتح اول و ضم سیوم و او با الف کشید	هم	و قید خانه و حجه تاریک
قلبان و قوساق وزن بزد و کس کش وزن	س	بهر کشنا بکسر اول مونت کدای و خیر تر گویند
ایکاره را اقواده خوانند	س	بهر کشک بکسر اول و سکون تا و کاف و فتح شین محو خواه
بهر وانی بفتح اول مونت قلبانی و اجوت نا	هم	و کد امراد فیکاری
بهر ها بکسر اول مذکر کرک بربی نویب گویند	هم	بهر کننا بفتح اول و دوم راه گم کردن یا کوشیدن

بھگل بھیلانا دام فریب کبسترن	بھکو ابفتح اول وضم کاف تازی احمق و سفید گویند
بھگلیا بروزن تخلیه کر کر فریب گویند بھگلی بفتح	بھکوانا بفتح اول سفید کشتن و احمق شدن
اول سکارو دغا باز و ناست بھگلی گھنا جو اہر	بھکوسنا بفتح اول وضم کاف و سکون و او جھول خورد
فوما یرو ناست وزیروز قلب	بلع نمودن و فرو بردن چیزی در حلق
بھگندار بروزن سمندر مذکر ناسودای است	بھکاری بکسر اول خواہندہ و گدا
کہ در میان خستین و معتد پیدا شود	بھکوری بکسر اول و سکون کاف و ہر دو نامی ہوز ہوش
بھگنی بفتح اول خواہر بھواری اخت گویند	دائہ را گویند کہ ہنوز نرسیدہ باشد
بھگون بفتح اول و تشدید کاف مضموم کریزند	بھگھنا بفتح اول خوردن و بلع نمودن
بھگوان بفتح اول اینزد تعالی را گویند جل جلالہ	بھگ بفتح اول بروزن رنگ گھن بھواری قبل و فرج گویند
بھگوان بفتح اول پارچہ کہ آرزو از کمر و رنگ دادہ باشند	بھکا بضم اول و تشدید کاف فارسی سادہ لوح و نادان را گویند
و ان جنائی است سرخ رنگ بچو طین مضموم	بھگانا بفتح اول گذاریدن و بکسر اول ترک کردن
بھگونت بروزن سرت اینزد تعالی بھگوت گیت	بھگت بفتح اول و سیوم مذکر مرادف بھگت باشد و ان گذشت بھگت کونا تبدیل صورت کردن بھگت
بکسر کاف فارسی دوم کتابی است کہ ہند و ان انرا کتب سماویہ	کھیلنا - سخری نمودن بھگت ہونا در زہد و شریعت
و ہند	کردن و این مختص ہر دم فرومایہ است و ان چنان بود کہ کسی در گلو کردن بر شفا تشقہ نیند بعد ازین بکسر واجب آید کہ خوردن گوشت و شراب دیگر مسکرات را ترک و بد
بھگودرا بفتح اول کریزند	بھگتائی بفتح اول ہوش و وع و زہد و پرہیز کاری
بھگونابکسر اول وضم کاف فارسی سکون و او جھول	بھگنا بضم اول تقسیم کردن و پھرہ یا بس نمودن و سنرا
تر کردن و سیانیدن	دما نیدن و سیاست گمانیدن
بھگونت بفتح اول و فتح و او اینزد تعالی	بھگتمان بضم اول و فتح سیوم لائق کامیابی و سنرا اور سیاست
بھگونابکسر اول وضم کاف فارسی سکون و او جھول	بھگتن بروزن بہمن زن بھگت و فاحشہ و روپسی
نون رنگی بابل سبزی کہ از کیر می دہند	بھگتنا بضم اول و فتح سیوم کامیاب کشتن و رنج کشیدن
بھگیل بفتح اول و کسر کاف فارسی سرت قرار و ہیز	و سنرا جرم یافتن
و بمعنی کریزند ہم آمدہ است	بھگتیا بفتح اول و سکون نامی ہوز و کاف فارسی و کسر
بھل بفتح اول و سکون و م خوب پسندیدہ مرادف	تای قوفائی نوجوانی کہ رقاصی پیشہ او باشد
بھلا بھل کھوڑیا انکہ اخیب دارد	بھگل بفتح اول و سیوم بروزن دخل مذکر مکر و تذویر
بھل بفتح اول مذکر طرف و جانب را گویند سرکے	دریا بھگل نکالنا خود را مغلس و نامزد
بھل سرازیر و سکون باشد	
بھلاینگ و پاکیزہ و در ست صحیح و نادر	

بھلا آدمی مرد نجیب شریف و کنایہ از عظیم	بھلو بخی بکسر اول و فتح سیوم مونت تخم بلا در کونید
و سادہ لوح ہم بہت	بھلیا بفتح اول و دوم و کسر سیوم نوگری کہ تیر و کھان یا سلاج
بھلا چنگا بفتح اول و فتح جیم فارسی صحیح و سلم	دیگر با خود میدارد مرادف بھلیا
بھلا بفتح اول و کسر دوم عقیم و ناز ایندہ و فی الاکثر بہایم اطلاق می کنند	بھمبھیری بفتح اول و سکون تا و میم و کبیری موحدہ مونت پروانہ چراغ و در عربی فراش خوانند بفتح اول
بھلانا بضم اول و فرموشانینک و فریقین	بھمنا بفتح اول کر دین و دور کردن
بھلانا بفتح اول از دشواری و غم بیرون آوردن	بھمیتا بفتح اول و فتح میم و کسرن برہمن بچہ
و آنرا در عربی تفریح گویند	بھمیان بضم اول مرزبان کہ حاکم و نگہدارندہ زمین باشد
بھلا و بضم اول مذکر مکرو فریب	بھمن بفتح اول و کسر می ہوز و فتح آن خواہر در عربی اخت کوب
بھلا وان - بھلا ون بکسر اول در ہر دو	بھن بکسر اول بر وزن جن جدا و علمیہ و متفاوت
مذکر بلا در کونید بلا در لغت ہندی بہت و آنرا عربی	بھن بکسر اول و ثانی مذکر تخم و دانہ
حسب الفہم و شترہ الفہم نامند غسل بلا در چہارم کرم	بھمنا بفتح اول و زیدن باد و روان شد آب
و خشک پوست او در سیوم مغز او در سیوم کرم	بھننا بکسر اول و کسرتین لادن و شتن و بچیدن آوا ز چیری
و در اول خشک بی مضرت و مہی و غسل و مخلوط	بھن بھمنا نا بکسر دو بای موحدہ آواز کردن بکس
بروغن کا و استعمال ماید نمود و آن محلل و مسمن و	بھن بھوا بفتح بای اول و ضم بای دوم کدای کہ حالت فقر
ماطف و مفرج جلد است و جہتہ امراض بارودہ	اورا بر بہتری آورده باشند
و ماغی و عصبانی و در طولی و تقویت حفظ و	بھن بھور نا بفتح اول و سکون تا و لون و ضم بای موحدہ
ذہن رنج طوبی و بادریاح و نسینا و فای و غشہ و لغوہ و حد	و سکون و او بچہ اول خائیدن سک چیز برا
و اختلاج قطع نایل و سایر آنرا جلد نافع در روغن	بھن بھیری بفتح اول مونت پروانہ چراغ
کردگان خضر آنرا نفع بخشند و دو مشتقال او کشند	بھنثواس بفتح اول و سکون تا و نون و نای منقوط
است قدر شش از ربع در ہم تا نیم در ہم بخور	بھندی مذکر قسمی از غلہ و بکسر اول نوعی از حبوبات
او زایل کنندہ بواہرہ مستقط دانہ اوست	بھنجانا بفتح اول ایض و احمر با فلام و وہیہ تا بدل کردن
بھلائی بفتح اول مونت خوبی و نیکی	و آنرا در ہندی تورا نام ہم گویند
بھلسنا بضم اول و فتح سیوم بریان شدن	بھنجن بفتح اول بر وزن کندن مذکر شکست و نیست کردن
بھلکا بفتح اول مذکر بارہ زر کہ بر حلقہ بینی	و شکنندہ و نیست و جدا کنندہ
یعنی نت نصب کنند و قسمی از نی یعنی قصب و معنی	بھند بفتح اول مذکر پریشانی و تباہی بھند ہونا
با مداد ہم بنظر آمدہ است	نیست معدوم شدن
بھل منسات - بھل منسی ہر دو بفتح	بھند بفتح اول مذکر سبوی بزرگ بھند اچھوتنا
اول مونت آدمیت و خلق و مدار و حسان	طشیت از بام افتادن و آن کنایہ از فاش شدن را از کبشی باشد
بھلنا از دشواری و غم بیرون شدن	بھندان بفتح اول مذکر ذخیرہ خانہ بھندان بھن پوس

<p>نمون اند و این لفظ برای مہلہ شہرت دارد</p>	<p>ذخیرہ گاہ شہما معموم باد</p>
<p>بهنکن بفتح اول بر وزن قدغن بن کناس کہ خاک و بیا</p>	<p>س بهند ار بفتح اول مذکری صیفت فقرا و جوکیان</p>
<p>بهنکن بر وزن لنگن زینکہ نیک نوشتہ</p>	<p>س بهند آری بفتح اول بکا اول و کوشمال و سفرچی</p>
<p>بهنکنا بفتح اول و سکون ما و نون و کاف فارسی نوعی از مہای باشد</p>	<p>و کسیکہ ذخیرہ خانہ در اختیار او باشد</p>
<p>بهنکی بر وزن جنگی فروست خاک و میان</p>	<p>س بهند سار - بهند سال بر دو بفتح اول نوشتہ</p>
<p>بهنکی بفتح اول و سکون ما و نون زودہ مونت چوبی کہ بر دو طرف آن رسیما مایا ویزند و در آن اسباب</p>	<p>س بهند سالی شخص را گویند کہ برای ایام مستقبل ذخیرہ بکند</p>
<p>گذاشتہ بر دو شرمی بریزد آن معروف است</p>	<p>س بهند لی بضم اول مونت کرمی است کہ سپر الماموی دارد او را صد پایہ گویند</p>
<p>بهنکی بر وزن جنگی انکہ نیک نوشتہ</p>	<p>س بهند و بفتح اول و چهارم مذکر کومش و محمود مذمت را گویند</p>
<p>بهنکیرا بفتح اول نیک فروش گویند</p>	<p>س بهندی بکسر اول مونت نوعی از ترکاری و از اوزن مہی</p>
<p>بهنکیون زن نیک فروش</p>	<p>س بامیان گویند سرد و خشک است در اول و آن بطی البضم و مولد ریح است بلفظ مزاج و انکہ شکایت ریح و شہتہ باشد</p>
<p>بهننا بضم اول شستن و بریان کردن</p>	<p>س اکثر بخورد و در محروبان ضرر آن چند نیست</p>
<p>بهنور بکسر اول سکون مای ہوز و فتح نون مونت نبات خود روی</p>	<p>س بهندی خانہ مذکور جای گویند کہ برای بکشد آن اسباب و لوازم قلیان آماده باشند و قلیان حقه را گویند</p>
<p>بهنور بفتح اول مذکر گرداب دریا</p>	<p>س بهند یلا بفتح اول و سکون ما و نون کسر اول منقوطہ</p>
<p>بهنور بفتح اول در ہر دو مذکر زنبور زنبور بزرگ و نباتی است بیارہ دار</p>	<p>س و سکون یا و مجہول نقلیاز</p>
<p>بهنور کلی مونت رسیمانی یا چرمی کہ در کلوی سگان حی اندازند</p>	<p>س بهند یلن بفتح اول زن نقلیاز</p>
<p>بهنوی بفتح اول و سکون و ضم نون و او مجہول</p>	<p>س بهنسار بکسر اول بر وزن منشار مذکر بآباد و طباشیر</p>
<p>شوبہ خوار و اول زینہ و برادر نسبتی ہم گویند بہنوی بفتح اول و کسوفن گذلک</p>	<p>س بهنسنا بفتح اول شہا و رید و شہا کردن</p>
<p>بهنی بضم اول مونت و تلافی و آن سودا اولین باشد کہ با چہ کہ کشند و آنرا مساک کہ اند</p>	<p>س بہنک بفتح اول و سیوم بر وزن جنگ مونت آواز نرم و ہاریک</p>
<p>بهنلی بفتح اول زینکہ اول کسبی خواہر خود خواندہ باشد</p>	<p>س بہنکنا بکسر اول آواز کردن و ہجوم آورد و مگسان</p>
<p>بهنو بفتح اول و ضم دوم کیلن کہ زودہ پسرا باشد و بمعنی مطلق زودہ ہم آمدہ است</p>	<p>س و بمعنی شکست و ہلاکت ہم آمدہ است اما باین معنی مذکور</p>
<p>بهنو بفتح اول و سکون مای ہوز و او مذکر ہم ہوز و بضم اول بر وزن رومونت زمین بھوتل زیر زمین</p>	<p>س بہنکا بفتح اول نام پرنده است</p>
<p></p>	<p>س بہنگرا بفتح اول و مای ہندی منقوطہ نام نباتی است معروف گویند کہ سرد و تر است و بہت شری صفراوی و جمرہ و حصہ نافع و اہل صناعت از آن خواص بسیار ذکر</p>

<p>بھوجا لی بفتح اول بروزن غوغائی زوجه برادر گویند بھوجن بروزن سوسن مذکر خورش و طعام</p>	<p>و بفتح اول بروزن جو ہستی و کیتی را گویند و نام مذکر ہم ہست بھوساگر دریای عالم کہ محیط اعظم است</p>
<p>بھوجی بفتح اول بروزن اوجی زوجه برادر بھوچک بفتح اول و فتح جیم فارسی ہر سبک و ترسندہ</p>	<p>بھو ابضم اول خواہر پدر بعلی عمر خوانند و کرمی نیز ہست کہ اورا صد پایہ گویند</p>
<p>بھوسر با و او جھول بروزن کور مونت با مادہ اسپدہ صبح بھور ہونا با مادہ شدن و بانجام رسیدن چیزی و بھور</p>	<p>بھو امر بضم اول بروزن خمار میوہ ہست مراد لسوزا</p>
<p>بضم اول مونت صدقہ کہ ہمسایکین دیند و آہ خیر و چشم آبرہم گفتہ اند و عربان مینویسند خوانند بھور بانگنا صدقہ دادن ہمسایکین</p>	<p>بھوانی بروزن روانی نام زنی ہست کہ ہنود پرستاری او می کنند و او زوجه سیوا و بعضی گویند کہ مہادیو شوہرش بودہ</p>
<p>بھور بضم اول بروزن نور بسیا و فراوان بھورا با و او جھول بروزن شورہ مادہ ان سادہ لوح بضم اول بروزن توره سفید کنند گون و این را بر موی بدن اطلاق می یابند</p>	<p>بھو بضم اول و فتح چہارم مذکر خاکستر سوزندہ و آنرا بغارسی خیزر گویند بروزن زیر</p>
<p>بھورنگی بفتح اول و ضم دوم کوناگون و بوفلون چہ ہونچے بسیا آمدہ است</p>	<p>بھوپ بضم اول بادشاہ و سلطان بھو یا بضم اول نوعی از درویش</p>
<p>بھور بضم اول و سکون ٹای ہوز و او و رای منقوطہ ہندی زمین ریکناک</p>	<p>بھو بال بضم اول مزبان رئیس بادشاہ بھویت بضم اول و فتح بای فارسی بادشاہ</p>
<p>بھور بضم اول و فتح رای منقوطہ ہندی مذکر ابرک بعلی طلق خوانند</p>	<p>بھوت بروزن حوت مذکر شیطان و فعل ماضی را نیز گویند و بمعنی محضرم آمدہ است و ہندوان قائلین سخ عناصر اند کہ خاک و باد و آب آتش و خلا باشد و این عنصر خرم را کاس</p>
<p>بھوسا - بھوسرا - بھوسری ہر سبہ با و او جھول زبانہ فرخ زن</p>	<p>نیز گویند بھوت ہونا از خشم شوریدہ و آشفتم گشتن</p>
<p>بھوسنی بضم اول مونت بسوسہ بعلی نخالہ گویند بھوشی بفتح اول و کسرا و و شین معجزہ و فتح یا مذکر زمان مستقبل را گویند</p>	<p>بھوتا با و او جھول بروزن غوطہ کندہ نقیض تیرہست</p>
<p>بھوکس با و او جھول و فتح کاف تازی جادو و کروسا بھوکپ بضم اول و فتح کاف تازی و سکون پیم و بای فارسی مذکر زمین لرزہ و آنرا بای من بفتح ثالث و بومہین بروزن خوشہ چین نیز گویند و عربان زلزله خوانند</p>	<p>بھوتنی بضم اول زن شیطان و جینہ بھوج با و او جھول مذکر طعام و صیافت نام راجہست کہ از مشاہدہ پیورہ است</p>
<p>بھوکھ بضم اول مونت کرسنگی و جمع باشد بھوکون مرنا از کرسنگی مردن</p>	<p>بھوج پور با و او جھول نام شہر است بھوج پتر با و او جھول و فتح بار فارسی قشید فوقانی مذکر پوست درختی ہست کہ آنرا اندرون نہیان پیدا میکنند و آن معروف است</p>



س	بھوگھاگر سنہ و جالح	کشید ابران کر زدن بران
س	بھوکھن بضم اول و فتح چهارم بروزن سودن مذکر جواہر و زیورات را گویند	بھون بفتح اول و سیوم بروزن چمن مذکر خانه را گویند و بضم اول و فتح سیوم جهان عالم باشد و بمعنی آب ہم آردہ است بعربی ما را گویند
س	بھوکھنا با و او مجہول بانگ کردن سک آنرا بعربی بیاہ گویند و بفارسی نوف گویند بضم اول زیرا کہ سک نوف یعنی آواز میکند مرادف بھوکھنا	بھونا بفتح اول کرد و کردین بھوناس بفتح اول استونیکہ زنجیر پائی فیل بران بندہ
س	بھوگت با و او مجہول بروزن سوگ مذکر کامرانی و شاد و تصرف در چیزی و بمعنی خورش و طعام ہم آردہ است	بھونتھا - بھونتھا ہر دو بضم اول و سکون مای ہوز و او مجہول مرد کوڈ و کند ہسم و غبی را گویند
س	بھوک کرنا متصرف بودن و متمتع شدن	بھون چال بفتح اول و سکون ما و او و نون مذکر بوہن زمین لرزہ
ہم	بھوگت با و او مجہول مذکر دشنام و نفوس و کستاخی را گویند	بھون چندیا بضم اول و فتح جیم فارسی مذکر نام نباتی بھوند و بضم اول و او مجہول و ضم دال مہلہ نادان
ہم	بھوگا با و او مجہول مذکر دغا و فریب و تیرات	و سادہ لوح بھوند ابا و او مجہول زشت و نازیبا و قبیح باشد
س	بھوگنا با و او مجہول متصرف بودن و متمتع شدن از چیزی	بھوند پیرا سبہ قدم و نام مبارک قدم
س	بھوگی با و او مجہول شاد و خرم من بھوگی گرم دہ ذری انکہ بالطبع آرزو مند شادمانی باشد اما افلاس و فقر سر نوشت او بود	بھونز بفتح اول و او و نون زردہ بروزن سفر مذکر کرواب و ورطہ باشد
س	بھول بضم اول بروزن طول مونت لسیان و خطا و فراموشی	بھونز بفتح اول نور بزرگ و طاق و تہ خانہ و عوام کرداب را گویند و آن غلط است
س	بھولا با و او مجہول سادہ لوح و مادان سفید بھولا بھولا بھولا بسرا بضم اول را ہم کردہ	بھونز کلی مونت نوعی از تریسان کہ در طوی اسپان و سگان کنند
س	بھولانا تختہ با و او مجہول یکی از نامہای مہادیوت	بھونزی بفتح اول زنبور مادہ و موی بچید را گویند عموما و موی بچیدہ کہ بر بدن اسپان باشد خصوصاً و آن انواع است بعضی نحس و بعضی سعہ و آنرا بال بھون ہم گویند
س	بھولنا بضم اول فراموشیدن	بھونز بانا بفتح اول و کسری قرشت کرد ایندن و گردش دادن
ہم	بھولی با و او مجہول زن سادہ لوح	بھوسنا بضم اول و سکون ما و او و نون و سین و بانگ کردن سک
س	بھوم بضم اول بروزن بوم بمعنی بوم است کہ زمین با و فتح اول مرغ را گویند و او را بہرام ہم گفته اند بھوم بروزن شوم کار سہ شنبہ بعربی تلخا خوانند	بھوم بسیار فریبہ جسیم گویند
س	بھومپو با و او اعل مجہول سکون یم و ضم پائی فارسی و او زمانی معروفہ مذکر آبتی است از آلات سرود	
س	بھون بفتح اول مونت ابرو بعربی حاجب گویند بھون تیزی کرنی چین با بر و افکندن باشد بھونین تاننی	

<p>س ھو نکس باوا و مچھول سکون نون وقع</p>	<p>و بہتری باشد</p>
<p>کاف تازی جاو و کوری یا خیتی کہ بر طفلان</p>	<p>بھی با بفتح اول و تشدید سیوم برادر و بختیسیوم در بندی</p>
<p>وزمان مردمان آسیدب و باعت مرک و</p>	<p>بمعنی بود و شد باشد</p>
<p>وات آنها شود</p>	<p>بھی یا - بھی ایت بفتح اول و تخفیف تخمانی وقع بای</p>
<p>س ھو نکنا باوا و مچھول نویدن سک تراز</p>	<p>فارسی مذکر برادری و دوستی را گویند</p>
<p>خای کردن مردم</p>	<p>بھی تو بفتح اول و ضم تائی فوقانی ہر سان و ہیم ناک</p>
<p>س ھو نکنا باوا و مچھول فروردن میخ را</p>	<p>بھی ناک بفتح اول و فتح نون و سکون کاف مہیب ہولناک</p>
<p>گویند در چیزی</p>	<p>بھی و نا بفتح اول و وا و ما کل و مہیب گویند</p>
<p>س ھو نک بضم اول و فتح سیوم بروزن کلنگ</p>	<p>بھیئت بکامل مونث دیوار یا پھنا دیوار و عوبان جدار</p>
<p>مذکر ماز را گویند کہ افعی باشد مراد ف بھنگ</p>	<p>خوانند او چھے کی پریت جون بالو کی بھیئت دوشی</p>
<p>س ھو نگھرا باوا و مچھول خانہ و کنبہ باشد</p>	<p>فرومایہ شیل دیوار یک است یعنی ثباتی ندارد و ہیئت بمعنی</p>
<p>س ھو نسا بضم اول برشتن و بریان کردن</p>	<p>خائف و ترسان ہم آمدہ</p>
<p>س ھو نہا بفتح اول مذکر ابرو بعلی حساب</p>	<p>بھیتر بکامل اول و فتح فوقانی بروزن دیگر حروف اندرون</p>
<p>گویند</p>	<p>بھیتری اندر علی ضد بیرونی</p>
<p>س ھو نی باوا و مچھول معروف کہ کہا باشد</p>	<p>بھیتری یا شخصی کہ از مردم خانہ باشد و بدکار نبود و آنکہ مقیم</p>
<p>و کہ بہ سفید رنگ را نیز گویند</p>	<p>تنگہ باشد و نیز در میان اہل دعوت و برائی انگسی کہ با تو بای و رسول</p>
<p>س ھو یا بفتح اول و سیوم و تشدید یاق تخمانی</p>	<p>طعام خورد این لفظ ضد باھو یا است</p>
<p>س ھو یکہ رقصندہ باشد</p>	<p>بھی تو بفتح اول کسر دوم و سکون یا مچھول و ضم تائی فوقانی</p>
<p>س ھو نین بضم اول و کسر ہمزہ مونث زمین</p>	<p>آوارہ و گمراہ را گویند</p>
<p>و کرمی است کہ سراطہ مودارد و درخت کنار</p>	<p>بھیئت بکامل اول سکون یا مچھول مونث دیدار ملاقات</p>
<p>را ضرر رساند</p>	<p>را گویند و نذر و ہدیہ کہ بزرگان دہند گانی چوت کنونڈا</p>
<p>س ھو نین چنپا نوعی از آتش بازی آن</p>	<p>بھیئت یعنی مرویکہ چشم اگر چہ در حفاظت چشم کوشد ہر آنکہ</p>
<p>بانا آتش بازی می ماند</p>	<p>با آن آفتی رسد و مرد شرمندہ ہر چند از یکی رو پوشش شود البتہ باوا</p>
<p>س ھو نین اول باوا و دوم مچھول مذکر زمین</p>	<p>دو چار کرد</p>
<p>لرزه چہ بھو نین زمین را و اول جنبش را گویند</p>	<p>بھیئت بکامل اول بروزن کسیہ مذکر خانہ کہنہ را گویند</p>
<p>س ھو بھی بفتح اول بروزن شی مذکر ہم خوف</p>	<p>بھیستن یا بای مچھول ملاقات کردن و دیدار مراد بھیئت</p>
<p>باشد بھی کھانا ترسید و ہر آن شدن</p>	<p>بھیستنا یا بای مچھول رسیدن و دو چار شدن و ملاقات کردن</p>
<p>س ھو بھی بکسر اول نیز و دیگر بعلی ایضا خوانند</p>	<p>و پیش نر کی ہدیہ و نذر برین</p>
<p>س ھو بھی بفتح اول کسر دوم مونث بیاض و دفتر</p>	<p>بھیستو مذکر بھیستی مونث ہر دو بای مچھول ساق درخت</p>
<p>حساب بکامل اول در فارسی سیوہ معروف و خوبی</p>	<p>را گویند</p>

بھیجنا مذکور داغ بخار سی مغز سر کوبید و جمیع مغزنا	بھیجنا مذکور داغ بخار سی مغز سر کوبید و جمیع مغزنا
جمیع مغزنا سرد و تر است و مغز سر خروس و مرغ است	جمیع مغزنا سرد و تر است و مغز سر خروس و مرغ است
گزنه کی مار و عقرب نافع است و مغز سر فتر یون خشک است	گزنه کی مار و عقرب نافع است و مغز سر فتر یون خشک است
کنند و با سر که که بمصر و بند شفا یابد و صاحب خفته	کنند و با سر که که بمصر و بند شفا یابد و صاحب خفته
المونین گفته که مغز سر حیوان سرد تر و دیر بزم است	المونین گفته که مغز سر حیوان سرد تر و دیر بزم است
و با قوت تریاقیت و مقوی دماغ و مولد مغز ظلمت	و با قوت تریاقیت و مقوی دماغ و مولد مغز ظلمت
او جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق	او جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق
نافع و مضر سده و مصلحت نفع و سرکه و آب کامراد و	نافع و مضر سده و مصلحت نفع و سرکه و آب کامراد و
حاره است	حاره است
بھیجنا با بیای مجبول و ستاد ن بعربی رسال کوبید و	بھیجنا با بیای مجبول و ستاد ن بعربی رسال کوبید و
بکسر اول تر شدن باب و متاثر شدن نغم و اندوه	بکسر اول تر شدن باب و متاثر شدن نغم و اندوه
بھیچک بفتح اول و چهارم بر اسان و ترسان	بھیچک بفتح اول و چهارم بر اسان و ترسان
بھیچنا بکسر اول افشردن و فشرودن باشد	بھیچنا بکسر اول افشردن و فشرودن باشد
بھیجید بر وزن بید مذکور فوق و تفاوت و را بر	بھیجید بر وزن بید مذکور فوق و تفاوت و را بر
سر خوانند بھیل لینا سرخ کردن دراز کسی را	سر خوانند بھیل لینا سرخ کردن دراز کسی را
بھیلد کیا بسکون یای مجبول و فتح دال و کسوفی	بھیلد کیا بسکون یای مجبول و فتح دال و کسوفی
هر گاه و جاسوس باشد	هر گاه و جاسوس باشد
بھیلد و بروزن نینر محرم اسرار و راز دار	بھیلد و بروزن نینر محرم اسرار و راز دار
بھیلدی - بھیلد یا آگاه و واقف و راز دار	بھیلدی - بھیلد یا آگاه و واقف و راز دار
بھیر بیای مجبول بروزن شیر نوعی از فرما باشد	بھیر بیای مجبول بروزن شیر نوعی از فرما باشد
بھیر بروزن شہیر مونت خت و سامان لشکر کوه	بھیر بروزن شہیر مونت خت و سامان لشکر کوه
بھیر و بیکه کندک و لفظ بنه فارسی است	بھیر و بیکه کندک و لفظ بنه فارسی است
بھیرون بفتح اول و ضم یای قرشت و سکون و او	بھیرون بفتح اول و ضم یای قرشت و سکون و او
نوازی است در موسیقی و آنرا در موسم خزان در بام	نوازی است در موسیقی و آنرا در موسم خزان در بام
دا و سر نید کوبید که چون آب کنگ از بالای سر میاید	دا و سر نید کوبید که چون آب کنگ از بالای سر میاید
بگذشت این سر و راز دانش بر آمد و یکی از نامها	بگذشت این سر و راز دانش بر آمد و یکی از نامها
مها دیو است	مها دیو است
بھیروی بفتح اول بر وزن پیری مونت نوا	بھیروی بفتح اول بر وزن پیری مونت نوا
است در موسیقی و آنرا زوج بھیر و نوا	است در موسیقی و آنرا زوج بھیر و نوا
بھیوی بیای مجبول بروزن سیرانی نواز	بھیوی بیای مجبول بروزن سیرانی نواز
بھیر بکسر اول مونت کرده و از دحام مردم بھیر	بھیر بکسر اول مونت کرده و از دحام مردم بھیر
بھار از توابع است	بھار از توابع است
بھیر بیای مجبول کوسفند ماده	بھیر بیای مجبول کوسفند ماده
بھیر بفتح اول و کسر دوم مونت خت و سامان	بھیر بفتح اول و کسر دوم مونت خت و سامان
بھیرا بفتح اول بر وزن و غیره مذکر سیوه است نام معلوم	بھیرا بفتح اول بر وزن و غیره مذکر سیوه است نام معلوم
بھیرا بیای مجبول کوسفند نر کوبید	بھیرا بیای مجبول کوسفند نر کوبید
بھیرا بیای مجبول در بستن و فرار کردن	بھیرا بیای مجبول در بستن و فرار کردن
بھیری مونت کوسفند ماده	بھیری مونت کوسفند ماده
بھیر یا بیای مجبول مذکر کرک بعربی ذیب خوانند	بھیر یا بیای مجبول مذکر کرک بعربی ذیب خوانند
بھیر یا هسان جماعتی که همچو کوسفندان در	بھیر یا هسان جماعتی که همچو کوسفندان در
یکی فرام آید کنایه از تقلید بیجا و همچو دیگری کاری کردن	یکی فرام آید کنایه از تقلید بیجا و همچو دیگری کاری کردن
بھیس بیای مجبول مذکر لباس و پوشاک و شکل صورت	بھیس بیای مجبول مذکر لباس و پوشاک و شکل صورت
بھیس داری آنکه لباسی و شکلی بزرگ بھیک	بھیس داری آنکه لباسی و شکلی بزرگ بھیک
بیای مجبول بر وزن نیک مذکر جانوری شبیه بھوک	بیای مجبول بر وزن نیک مذکر جانوری شبیه بھوک
و آن زبرد است	و آن زبرد است
بھیکه بیای مجبول مذکر تبدیل صورت و تغییر لباس	بھیکه بیای مجبول مذکر تبدیل صورت و تغییر لباس
مراوف بھیس بکسر اول مونت خیرات و صدقه	مراوف بھیس بکسر اول مونت خیرات و صدقه
بھیکننا بکسر اول تر شدن دات بھیکننا کشتن	بھیکننا بکسر اول تر شدن دات بھیکننا کشتن
شب باشد و نشاط و سماع	شب باشد و نشاط و سماع
بھیل بکسر اول بر وزن ذیل قبیل است از کوهیان	بھیل بکسر اول بر وزن ذیل قبیل است از کوهیان
بھیللا بیای مجبول بلاد را کوبید بعربی جب الفهم خوانند	بھیللا بیای مجبول بلاد را کوبید بعربی جب الفهم خوانند
بھیلی بر وزن سیلی مونت قرصی که از گوی سازند	بھیلی بر وزن سیلی مونت قرصی که از گوی سازند
بھیلیا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجبول و کسر	بھیلیا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجبول و کسر
لام صیاد و شکار و نام فرقه است از بندگان	لام صیاد و شکار و نام فرقه است از بندگان
بھیم بر وزن بیم نام شخصی است و او برادر کوچک	بھیم بر وزن بیم نام شخصی است و او برادر کوچک
جو و چشم بھیر بوده است او را بھیم سین هم خوانند	جو و چشم بھیر بوده است او را بھیم سین هم خوانند
بھیمان بفتح اول بر وزن پیمان بیناگ و بر اسان با	بھیمان بفتح اول بر وزن پیمان بیناگ و بر اسان با
بھیم سینی مونت نوعی از کافور باشد	بھیم سینی مونت نوعی از کافور باشد
بھینا بیای مجبول خواهر بعربی اخت کوبید و بکسر اول	بھینا بیای مجبول خواهر بعربی اخت کوبید و بکسر اول
بمعنی تر باشد که نقیض خشک است ویزنه و شوخا بر	بمعنی تر باشد که نقیض خشک است ویزنه و شوخا بر

هم گفته اند	بمعنی نیز و دیگر هم گفته اند
هم بھنیت بایای مجہول مونت ویدار و ملا	ہے حرفی ہست کہ برای خطاب آید در محل تحقیق یعنی ای مردک
وچار چشمی و نذر و بد پہ مراد ف بھیت و	و در فارسی حرفی ہست کہ افادہ نفی دہد
آن مذکور شد	بیا بفتح اول بر وزن حیا مذکر بر نذرہ ہست کہ کوچک کہ از تعلیم
بھننا و وچار شدن و ملاقی کشتن	بر بزن و آوردن چیز تا فاد شود و کسی را نیز گفته اند کہ نرغ
بھینس کا و میش مادہ	اشیا مقرر سازد و عوام بہ تشدید با گویند و آن غلط ہست
بھینسا بفتح اول کا و میش و جاموس گوشت	و در فارسی در خانہ و در سری را گویند
او کرم و بسیا رغیظ و جہت اصحاب بیاضت	بیا بکسر اول مذکر تخم و دانہ و در فارسی امرست از آمدن
و ہزال کلیہ نافع و مولد مواد سودا و مفرد و	بیا پنا بکسر اول بر وزن آشناد آمدن و داخل شدن و کار
مفاصل و اشال ان مصلحش انکا مہ و د آرنی	کرون را گویند
و ادویہ لطیفہ و آشا مید سم سوخته او جہت	بیا ج بکسر اول بر وزن تاج مذکر مکر و جیلہ و نذیر و ویر و سود
صحر و کعب محرق او با غسل جہت تفریح دل و	کہ عریان با خوانند بیا ج خود سود خوار
فرہ کردن بدن و تقویت جگر نافع و ذرور	بیا جو بکسر اول بر وزن راسویر کہ برای سود بکشد آتہ
و محفف قروح و رافع حکہ قدر شتر تمش تا سہ	باشند
مشال و ضا د سم سوخته او بار و غنہ بتون	بیادہ بفتح اول و دوم و سکون دیگر حروف مذکر جہت
محل خنایر و با سہ کہ جہت دار التعلب نافع	و بیاری
و بخور رمی او و شاخ او باعث کرخین افغی آ	بیادہا بفتح اول صیاد و پنچیزن
بھینسناداد - بھینسیاداد ہر دو	بیادھی بفتح اول بیار و علییل و بمعنی صیاد ہم گفته اند
بفتح اول مذکر قسمی تو با باشد و تو با اور کار	بیار بفتح اول بر وزن بیار مونت ہوا و باد باشد و بکسر اول
نیز او اگرین گویند	در فارسی امرست از آوردن
بھینکر بفتح اول و سیوم بر وزن سمند مہیب	بی آر بکسر اول و فتح ہمزہ مذکر سوراخ مار و موش و دیگر
و دہشت ناگ	حشرات الارض باشد
بھینکا بیای مجہول کا و لوج بعلی اول	بیار بفتح اول و دوم سکون دیگر حروف عبت و رایگان
بھینکنا بکسر اول تر شدن مراد ف بھینک	را گویند
بھیو بکسر اول بر وزن دیو مذکر حالت و طینت	بیاری بر وزن بیاری طعام شب کہ عریان عشا خوانند
و طبیعت باشد و بفتح اول و ضم پای تختانی	مراد ف بیار و بکسر اول در فارسی خطابست از آوردن
بمعنی بود شد و کرید باشد	بی آر بکسر اول و فتح سیوم بر وزن دیگر مونت خیابان باغ
بھیو بفتح اول و ضم پای ہوز بر وزن خیر	بیاس بفتح اول نام ولی ہست در ہندوان گویند کہ او وید
زوجہ برادر کوچک	جمع کردہ و ترتیب دادہ و کتاب ہما ہجرت از تصنیف
ہم بی بکسر اول مخفف بی پی باشد و در زبان ہج	اوست

س	بیاسی بفتح اول اشتاد و دو	س	کار و کوششش
س	بیاکون بفتح اول و چهارم و پنجم مذکر صرف و نحو	س	بیپاری بروزن میخواری تا جرد سوداگر را گویند
س	بیاکون بیاکونی صرغی و نحو را گویند	س	بیبت بیای مجبول مونث بید و بفتح اول در عربی خانها
س	بیاکل بفتح اول و ضم کاف تازی بر سیمه ولی قرار	س	گویند و عیال مرد و کعبه گوید و در مصلح از شعر
س	بیاکهیان بفتح اول و دوم و فتح کاف تازی مونث	س	بیبتال بیای مجبول بروزن سه سال نام شیطان است
	تین و تفسیر گویند		و لاشه که شیطان حصرف آن شده باشد
س	بیالا بروزن قباله بادی و نفاخ جی بیالاهونا	س	بیبترا بفتح اول و سیوم بروزن حیدره مونث پنجشک
س	خو افس و آذوی و دل باشد بسوی چیزی	س	بیبتونی بفتح اول مونث رودخانه است که در او کبیره
س	بیالو بروزن بملک و طعام شب مراد بیاری	س	واقع است و آن در عقیده هند و لن جوی است که ارواح
س	بیالیس بکسر اول جهل و دو	س	اموات نشان از لن عبور کرده بعالم بالای رسند و گویند
س	بیان بکسر اول و یای زده مذکر تولد و زیندگی چارپایان	س	که اگر در نه میت کا و ماده بنام او صدق کنند آن کا و ماده
س	کی گاسه گا و ماده که چهار پا گویند آورده باشد	س	در آن راه یاوری او میکند
س	لیک بیان جامک کا و ماده که دو گوشه و ناله	س	بیبتنا بکسر اول گذشتن و واقع شدن مراد بتنا
س	زاده باشد و بیان بفتح اول در عربی سخن روشن گفتن	س	بیبت بکسر اول سکون یا تا منقطع بندی مونث
س	و سخن واضح باشد	س	و بیحال و پس از کله جانوران را گویند و مکی است مصنوعی
س	بیانا بفتح اول از ایدن جانوران	س	که کبریت دارد
س	بیانت بفتح اول و سکون نون و نای فوقانی تولد	س	بیبتا بیای مجبول پس بر لب این گویند
س	وزاینده گی مراد بیان	س	بیبتنا بکسر اول بختن و افشاندن چیزی
س	بیاه بفتح اول مذکر کتخدای و از و واج را گویند بیاه	س	بیبتها بکسر اول مذکر چیزی است که از پارچه و غیر آن
س	و چانا ادا می رسم شادی کردن	س	سازند و آنرا بر سر نهاده بسوی آب و غیر آن بالایش
س	بیاهان مذکر بیاهتا مونث کتخا و عروس	س	که از بند و بر بند و بفتح اول تعذاف و آن چیزی است که کشتی
س	بیاهنا بفتح اول تزویج کردن و زایدن حیوانات	س	بانا کشتی را بدان رانند
س	را هم گفته اند	س	بیتهارنا - بیتهالنا - بیتهانا - هر سه
س	بیاهن بفتح اول و ضم های بروز مذکر کتخدای و کتخدای	س	بفتح اول نشانند و عوام بکسر اول گویند و آن غلط است
س	کردن بیاهن جوگت لایق کتخدای	س	بیتهاک - بیتهکا بفتح اول و میخوم زمانی مذکر
س	بیایام پرده و یای تختانی بروزن میاشام مذکر محنت	س	نشست کا و نشیمن و جای که مردم در آن فرجام آورده
س	و شفقت و مراد است	س	از هر دری سخن رانند و بمعنی نشست هم آمده و نوعی
س	بیب بروزن سیب مونث نام گیاهی است	س	از درخش هم است
س	بی بی خاتون	س	بیبتهن بیای مجبول مذکر پارچه که در آن نقشه نو
س	بیپار بفتح اول بروزن میخوار مذکر تجارت و	س	بند و آن از ملک خریدار باشد

<p>میانه بربی وسطی خوانند بچون بیچ وسط حقیقی چیزی</p>	<p>س بقهنا بفتح اول شستن</p>
<p>هم بیچنا بیای مجهول فروختن و بیع کردن</p>	<p>هم بیگهوان بفتح اول و سکون یا و تالی بیگه و مای هوز هموار و توی</p>
<p>س بیچها بکسر اول بر وزن کیسه عقرب و برج عقرب</p>	<p>هم بدیتی با یای مجهول دختر بربی بنت خوانند</p>
<p>س بید بر وزن صید بچشک و طیب و بیای مجهول نام چهارگانه است مشتق بر حکام دین بند و ان و با اعتقاد ایشان آن کتابها آسمانی است و بید در فارسی درختی است مشهور از ابروی صفا</p>	<p>س بیچ بکسر اول مذکر تخم بربی بندر خوانند و لطفه و آب در راهم گفته اند و عوام بزایدگی نون بیچا گویند و آن غلط است</p>
<p>خوانند و نام دیوی بود و در نزد آن که رستم او را کشت و معنی باشد و بودیم هست و کرملی که کاغذ و جامهای نشیمنی با ضایع</p>	<p>س بیچار بکسر اول و فتح بیچم که بای موصوفه باشد و فتح کاف تازی مذکر درخت</p>
<p>س بید انت با یای مجهول و فتح وال و سکون الف و نون و تالی فوقانی مذکر قانون حکمت بند و ان</p>	<p>س بیچار بکسر اول بر وزن ویدار تخم دار</p>
<p>س بید انتی کسی را گویند که از قوانین بید انت آگاه بود</p>	<p>س بیچک بکسر اول بر وزن دیوک مذکر رقه کدر</p>
<p>فیلسوف</p>	<p>آن تعداد در یا قیمت چیزی نوشته بر کیسه یا یا اتمشه بندند</p>
<p>س بید الی بفتح اول بر وزن شیدالی مونت محالجه و علاج و مداوا</p>	<p>س بیچنا بکسر اول و سکون یا و جیم مذکر باد پیزن و باد کش مراد لقب بیچنا بکسر اول</p>
<p>س بیدک بفتح اول و کسیر سوم استاد و مدرس کتاب پیدا و بفتح اول علم طب محالجه را گویند</p>	<p>س بیجنتی بفتح اول و سیوم بر وزن فرزندی مونت لوا و رایت را گویند عموما و رایت و غیره</p>
<p>س بید کا بیای مجهول کسر اول جمله سستی که در وقت عبادت بندن بان رو آرند</p>	<p>خصوصا</p>
<p>س بیدن - بید نا بر دو بیای مجهول و فتح وال جمله مونت درد و زحمت و بیماری را گویند</p>	<p>هم بیجو با یای مجهول بر وزن نیرو مذکر جانوری است که در رمی خورد</p>
<p>س بید و ابایای مجهول و سکون وال و فتح واد خواننده بید بیغه کتاب بند و ان</p>	<p>س بیچها با یای مجهول مذکر نشانه و آماج تیر انداز</p>
<p>س بیده بکسر اول و سکون یا یی مجهول و وال و مای هوز مذکر سوراخ بربی نقبه خوانند</p>	<p>هم بیچها بکسر اول و سکون جیم تازی و مای هوز شکافتن جانوران زمین را از شاخ خویش و بمعنی رانیدن هم آمده است</p>
<p>س بید هنها با یای مجهول سوراخ کردن در چیزی و خلاصیدن</p>	<p>هم بیچی بکسر اول بر وزن بی بی مونت رانند و بیچی</p>
<p>س بید هی با یای مجهول و کسر اول مذکر افزار سوراخ کردن و آنرا افزار بر ماه و بر ماه و بر ماه و بربی نقبه خوانند</p>	<p>این عرض خوانند</p>
<p>س بیدی با یای مجهول مونت سمی که بچین عبادت بان رو آرند و بید کا</p>	<p>هم بیچ بکسر اول در میان و اندرون بمعنی فرق و تفاوت و ستیزه و نزاع هم آمده است بیچ</p>
<p>س بیس بر وزن پیر ملوان و بیاد در و در فارسی جامه خوابی را گویند مانند نهالی و نوشک و ساعت و طوفان بیچن خطی و از بر کردن</p>	<p>س بیچا و فتوی و فیصله بیچ بر نا واقع شدن نزاع در میان دو کس بیچ کی انکی انگشت</p>

هم آمده است و در عربی چاه را گویند

س

همین بکسر اول بر وزن میز خواهر و برادر و دندان نمیش و آنرا

س

بمعنی ناب گویند که بهری که برای زینت در گوش کنند

س

ببین بفتح اول بر وزن خیر مگر کینه و بغض و انتقام و با او

س

در بیای مجهول میرو تا خیر میوه است معروف آنرا بفارسی

س

کنار و بعربی سدر خوانند نشانه چوب او در آنرا اول سقوط

س

آن در دو خشک و قاطع نرف الدم و رافع قرصه امعاء

س

و رافع اسهالی که از ضعف معده باشد و رافع استسقا

س

و سپرز و حنقه او پستور چیست جراثیم امعاء و ذر و شش

س

چیست زخمها نافع و قدر شترش تا هفت درم است و برک

س

او چیست زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویت بدن و موی

س

و منع سقوط آن و تقویت اعضا و طرد هیوم و ضما و او

س

بغضاب چیست نفع در مهای حاره و تحلیل آن مفید و پستور

س

طبیخ تازه و خشک او همین اثر دارد و نمزش در اول سرد

س

و در دو خشک بعضی در اول گرم دانند و ناریسیده ترش

س

و قابض و لزج و سهیل بعضی رسیده او قلیل غذا و دیر

س

هضم و صالح الکیوس و فیم رطل آب مسهل صفراوی معده

س

و امعاء و مطفی حرارت غریبه و خوردن ترش او نافع صغیر

س

بخارات بدماغ و دماغ خشکی و آب شیرین او نافع سده و

س

گرم معده و امعاء و مغز و دین و مصلحت کلقتند و در مزاج

س

مخروین سکنجبین و تر خشک او قوی القبض و اگر آن جهت

س

اسهال ماری و قرصه امعاء نافع و ضما و شکوفه او در جام

س

جهت رفع شری محرب و دانه او بغایت قابض و ضما

س

گویند و چیست شکستنی اعضا و تقویت کن محرب

س

و طلای مطبوخ او بجدی که غلیظ کرد و جهت سستی

س

اعصاب و عضلات و سرعت حرکات الحفالی موثر

س

ببین الگ بفتح اول مذکر زبرد و درج و ترک خطوط نقساق

س

و هوای دنیاوی

س

ببیناگا بفتح اول مذکر جوی باشد خمیده که بر گیان آنرا

س

در وقت نشستن زیر بغل نمیش گذاردن و آن گویند

ببیناگی بفتح اول نوعی از درد و لیش در بند و آن و سخن

آن صاحب ریاضت و تمارک الدنیاست

ببیناکن بفتح اول و فتح کاف فارسی بر وزن پیران

زن بیروگی و نیز جو یکدیگر گیان آنرا در وقت نشستن

زیر بغل گذاردن مراد ف پیراگا

ببین بهمتی بفتح بای دوم و ضم مای جوز و کسری منقط

گرمی است معروف آنرا فارسیان گرم محلی گویند و آن در

برش نکال هم سرد گرم است و در سیوم و تر در دم اگر کجید

آنرا پای مادی در کرده یا برک پان خوردن برای مراض مغزی

مثل فالج و لقوه نافع باشد و ضما و برای قوت باه و امعاء

و فریبی قضیب مفید روغن او برای مجلوق و صلابت

اعصاب و رگها نافع و بدل از نرطین است که لاف

الشیرینی

ببین بیروگی مجبول اکثر و بار بار

ببین بکسر اول و سکون یا در او جیم مذکر تخم و دانه

زرد و قدرت را هم گفته اند

ببین تا بکسر اول و سکون یا درای مصلحت شجاعت

و دلیری باشد چه نیر لیر را گویند

ببین که بفتح اول مونت و آن همنده است از بقی

که بمعنی نشان و لو با باشد

ببین بفتح اول و سیوم زینکه با دیکری عداوت

دشته باشد

ببین بکسر اول و فتح ثالث برادر بعربی اخ گویند

ببینی بر وزن پیرانیت درختی است خار دار و کبیر

اول بر پان و رنگی که از خوردن پان بر نشیند و بفتح

اول عد و دشمن باشد

ببینی بکسر اول مونت سنونی است که از استعمال آن

رنگی مائل سرخی که پشمهای دندان نشیند

ببین بیای مجهول مذکر احاطه و حار است بپش

بندی کونا با طراوت مزج احاطه کردن

س بیس بیای مجبول مذکر چیزی است از سبوتا و  
 تخته ماتی و امثال آن سازند و بر آن نشسته  
 از دریا تا مجبور کنند و جهازی را هم گفته اند که از  
 گاه سازند و بنام خضر علیه السلام در آب کار رود  
 کنند چنانکه در ماه بهار درون روز شنبه مسلمانان  
 ملک هند در قسم چهار تیا سازند و در آن روز غیا  
 بیفروخته بنام خضر علیه السلام در دریا روان  
 و آنرا سبب فوز و برکت دانند بیس را انداخته  
 فراهم کردن مردم را بیس را پار کردن یا - بیس را کجا  
 کتاپ است از مدد و یاری و دستگیری نمودن و از  
 بلار مانی دادن باشد بیس را پار هوانا  
 است مخلصی یافتن از محنت و مصیبت و آفت  
 بیس را کبک اول و اول و شرکی که با قبضه شمشیر می بیند  
 و بمعنی بیرون نیز آمده است بیس را آفتا نا  
 در همی شروع کردن بیس را اذ النا ظاهر کردن  
 انعامی و بخششی بود مرد دیگری را برای انجام  
 دادن کاری و حقیقت آن چنین باشد که چون  
 همه بیس را مردم فراهم آمدند و مجلس خود میر  
 پان بگذارند که هر که بیای انعام آن مهم داشته  
 باشد آنرا برود و او را که بر دارد اتهام انکار برود  
 واجب آید

هنود و هم فرقه است از اچوتوان و بعضی عمر و زندگی هم آمده است  
 و بکسر اول است را گویند و آن مددی است معروف و موافق  
 خوانند  
 س بیس با کسر اول بر وزن کیسه سگ است که نسبت ناخود دارد  
 س بیس با کسر بیفج اول نام ماه اولین است از شهر شمشیر  
 س بیس با کسر بیفج اول مذکر عصا و چوب دستی که بر دو طرف  
 آنرا از آهن استوار کرده باشند و چوبی که در ماه بیس که آنرا  
 خدا و وقف سازند  
 س بیس با کسر بیفج اول بر چیز از غله و نباتات که در ماه بیس  
 برود و نوعی از ترنج که بسیار بزرگ میباشد و نیز روزی را گویند  
 که در آن آفتاب تحول برج حل میشود  
 س بیس با کسر بیفج اول و سیوم و کون آن و ضم و ال نهی  
 کابل و بی حرکت  
 س بیس بیای مجبول و فتح سیوم مونت حلقه طلای که آنرا از بنا  
 در بینی کنند  
 س بیس بیای مجبول و فتح سین نوعی از شاهین است و ضم  
 سین آهنگ چه آهنگ را گویند  
 س بیس بیای مجبول و فتح سین مذکر آرد ماش و غیره که در وقت  
 بدست شستن دست شستن بکار برند  
 س بیس بیای مجبول و فتح سین مونت نان کدو شالی  
 گویند  
 س بیس بیای مجبول و فتح سین زنی که از قوم بیس باشد  
 س بیس بیای مجبول و سکون سین روکسی و قوی گویند  
 س بیس بیای مجبول و فتح اول مقامی که در آن مردم قوم بیس اقامت  
 گزیده باشند  
 س بیس بیس اول مونت پیمان که از آن غله را به پیمانند و عدد  
 در هم گفته اند و بمعنی شرکت هم آمده است  
 س بیس بیای مجبول و سکون یا و شین معجزه و فتح نون پرستار  
 و شند را گویند و شند نام دیوی است معروف  
 س بیس بیای مجبول نام قومی است از هندوان  
 س بیس بیفج اول فرقه سیوم باشد از فرق  
 س بیس بیفج اول مذکر سگ بر و ظهر باشد



<p>و اگر خوردن بیل مولد بواسیر و قاطع خون جنین  مصلحتش مشکوک برش ساق است و بیل بر وقت فیصل  در فارسی آنی است معروف از آن زمین پاکاوند</p>	<p>س بیکنش نفع اول و ضم بیوم مذکور در سن و هشت  س بیگه بیای مجهول مذکر شعاع و لباس را گویند مراد</p>
<p>بیل پهلنی کامیاب شدن کسی باشد</p>	<p>س بیگ بیای مجهول مذکر خلعت و زودی فرود آید  و در ترکی لقب سلطان باشد معنی آن خداوند آقا</p>
<p>بیلای بیای مجهول مونث زمان و وقت نباتی است  و پیاله را هم گویند و نیز سازی باشد محور باب و تقدی  که برای خیرات و دادن بخترا بود بیل بود از نوکری  که بگم امیر بخترا بود</p>	<p>ه بیگ بیای مجهول سرگین  ف بیگار الاغ یعنی کسیکه از وی بر روزگار گیرند  ف بیگاری سخنه بیگاری لینا بسوخه گرفتن کسی را</p>
<p>بیل بو نا بیار و بوت</p>	<p>ت بیگم خاتون و ملکه  ت بیگما خاتون جوان</p>
<p>بیلن بیای مجهول و فتح لام مذکر جوانی باشد که خیزان  بدان تنگ سازند بفارسی غلته و چوبه و نغز و عربی  مذکر گویند</p>	<p>ه بیگن - بیدنگ برود نفع اول مذکر باو بخان گرم  و خشک است در دم و گویند خشکی او در بیوم و تقوی معده</p>
<p>بیلنا بیای مجهول تنگ کردن خیزان باشد</p>	<p>س بیلو بیل</p>
<p>بیمای - بیمان برود بکسر اول مذکر و آن ضابط است  که مالکان خانها و جهاز برای حفاظت بهای آن  پنجاه یا صد روپیه بجاعتی در شهر و بند و آن مبلغ صح  گفته میشود چون تقضای از وی خازن بسور در چهارهای  بشکنند مالک جهاز و خانه هر قدر مبلغ که بهای آن بوده  باشد از آن جماعت بگیرد</p>	<p>ه بیمان برود بکسر اول مذکر و آن ضابط است  صداع حار و خشک کننده عرق و رافع بدوی نخل و کج  ران و محضف رطوبات غریبه و مورش در و پهل و ما  و بواسیر و مولد سودا و فسد رنگ خسا و مصلح الطبخ  اوست باروغن و گوشت های تر و وضاد و بناله او  که اقع گویند و با باد ام تلخ جهت بواسیر و امراض مقعد  و زور و بناله و شکوفه آن بعد از چرب کردن مقعد</p>
<p>بیمات بیای مجهول نین در فارسی ماد ندر  مادر اندر گویند بیمات بھائی برادر علای</p>	<p>س بیروغن بادام جهت درم آن و بواسیر مجرب  ه بیگنتی نفع اول و بیوم قسمی است از چوب</p>
<p>بیماتر نفع اول و سکون پنجم که تائی فوقانی باشد  علاتی را گویند</p>	<p>س بیگما بکسر اول مقداری باشد از زمین مکن بقدر است  گتھا یا بقدر اکیصد است قدم باشد</p>
<p>بین بکسر اول بروزن دین نوعی از بربط و در فارسی  ارست از مصدر دیدن و نباتی مجهول فی و فر مار و</p>	<p>س بیگی زود و شب تاب در ترکی خداوندی و مرزائی  س بیل نفع اول کاو و عبرتی نورگون یا از احتق باشد و</p>
<p>بین کر نامرده راست کردن و از پیرا و کر لیستن  بینا نفع اول مذکر طعانی که در مجلس شادی بگفته  خواب کننده و نباتی مجهول با پذیرن و نوعی از گاه</p>	<p>س بینا نفع اول کاو و عبرتی نورگون یا از احتق باشد و  س بیل مجهول بیار و خیت و نیز تر درختی است هندی که انولا  بیل بیل گویند در دم و سردیوم خشک و قابض سهل  نرم و ترف الدم و امعاء و تقوی معده و قاطع از بخت</p>

<p>تفصیلوار بیو مرے واد مفصل وشر حرار باشد          بیوک بکسر اول وضم یا و سکون واد وجمول مذکر فراق و</p>	<p>س بیونا بفتح اول مذکر زیوری است که آزار پرست          بند و بکسر اول در فارسی مرد بیننده فقیف کور</p>
<p>همچون باشد مراد ف بچوک          بیوگی بکسر اول وضم دوم عاشق و محب</p>	<p>هم بیفت بسکون یا بی محمول و فون و تالی          منقوط بندی مذکر دست و قبضه هر چیز</p>
<p>هم بیونت بفتح اول و سکون واد و جمول و فون و تالی فوقانی          مذکر قطع و برید جا</p>	<p>هم بیجنی بسکون یا بی محمول و فون و جمول و غوانی          س بیچنا با یا بی محمول فروختن</p>
<p>هم بیونتا بفتح اول پار چماق قطع کردن          بیونگا بفتح اول مذکر افزاری باشد مراد استادان کفشگر</p>	<p>هم بییدا بفتح اول مذکر فتنه که بندوان بر چین          بند مراد ف تکل و تلک و آن آید</p>
<p>که از آن جزرها صاف کنند و بر بند بیونگا پهل خصلین          یعنی پوست هنوز و باغت نیافت و این بر کدوک و دیگر در دم          آوازه نازشیده اطلاق کنند</p>	<p>س بیند هنا بکسر اول سفتن و سوراخ کردن          هم بیندی بفتح اول و سکون یا و فون و مونت          زیوری که زمان آزار بر پیشانی بندند</p>
<p>هم بیونگی بفتح اول مونت آتی باشد که از آن پوس بر بند          صاف کنند</p>	<p>هم بیند اکبر اول طومار کاغذ و بیای محمول          کج و خمیده را گویند</p>
<p>س بیوهار بفتح اول وضم دوم و سکون واد و جمول مذکر          حرفت و پیشه و کار</p>	<p>س بیند هنا بکسر اول ت کردن و بیچیدن          س بیندی بیای اول محمول مونت موی که آزار</p>
<p>س بیوهر بفتح اول و سکون واد و جمول و فتح تالی هنوز مذکر          قرض و وام و عاریت</p>	<p>در پس سپریخ و بند مراد ف بی بیای محمول          س بینک با یا بی محمول و سکون فون و کاف فارسی          مذکر شوک و ضلع و ملافه بیجک</p>
<p>س بیوهرا بفتح اول وضم دوم و فتح تالی هنوز          وام دهنده</p>	<p>هم بینگن بفتح اول با و بجان          س بیننی بیای اول محمول موی که آزار در پس</p>
<p>س بیوهه بیای محمول بر وزن دیه سوراخ و در خند          بیهتر بیای محمول و فتح تالی هنوز نامهور و درشت</p>	<p>س بیوان بیای محمول بر وزن دیوان مذکر          سخت و پهل دیوان که از خود روا میشود</p>
<p>هم بیهسلا بیای محمول و فتح تالی هنوز مذکر زری که دو نیمه          در چین مسافت با خود بر زیا بطور خیرات بمساکین داده          آید و لکری که این زرا بخود دارد او را بیهسلا بودار گویند</p>	<p>هم بیوهرا بفتح اول وضم دوم و فتح تالی هنوز          و آزار عیان مذاق گویند</p>
<p>س بیوی بفتح اول و دوم مذکر خرج و صرف          س بیهار بفتح اول و دوم مذکر صرف و خرج کردن</p>	<p>س بیواری بر وزن دیو داری بازرگانان          و تاجرانند مراد بیاری</p>
<p>گفتار سیوم          در حرف های فارسی</p>	<p>هم بیوز بفتح اول و سکون یا و و او مذکر فراق          و تفاوت و تاریخ و بیان تفصیل حساب</p>

گفتار سیوم در حرف های فارسی

درختان هم آمده است	س	پاپ مذکر بزه و جرم گناه را گویند	س
پات بانای منقوطه نهدی مذکور عرض پارچه و جوی	همه	پاپا مذکر گرمی را گویند که در بر رخ میباشد	س
درود و بمعنی گمان هم آمده	س	پاپن مذکر کرده ننگ آرد ما عش که آنرا در روغن	س
پات مذکر ابریشم و سیاه سنگ و تخمه و کرسی و تخت	س	بریان کرده با کجهری و غیر آن میخورند پاپن میلنا	س
که گمان آن بر آن پارچه دارند و بشویند	س	کنایه از محبت کشیدن باشد بپایت	س
پاتا مذکر تخمه که گمان آن بر آن پارچه دارند	س	پاپن مذکر نباتی است	س
پاتوانی بسکون تایی منقوطه نهدی طکه و زوجه را جا	س	پاپن الکهار بوق و بوره و آن نمکی است معروف	س
پات کرم بکسوف تازی مذکر کرم ابریشم	س	که در پاترمی اندازند گویند که آنرا از دخت موز میزنند	س
پاتل بفتح سیوم گزنگ که رنگ درو باشد	س	پاپن - پاپنی بکسوفی فارسی دوم زن گناهگارا	س
پاتمبس بفتح سیوم و فتح بای موحده مذکر پارچه ابریشمی	س	و عاصبه	س
پاتن بر وزن دادن مونت پام و سقف خانه نام	همه	پاپی بر وزن و معنی عاصبه باشد	س
شهری هم هست	س	پات مذکر برگ که عربان ورق خوانند و زیورسی است	س
پاتنا سفال پوشی کردن و آبیاری نمودن و پر کردن	همه	که زمان آنرا در کوشش کنند و نتخواهی که بر سا جوکار	س
و انبار ساختن و فرا هم آوردن	س	نویسند پاتون آنگنا برگ ریز اشجار باشد در	س
پاتونی بفتح سیوم طاح و کشتی بان	همه	خران و نیز کنی بیت است از کم شدن طاقت و توان	س
پاتمه مذکر خواندن کتاب و درس را گویند	س	شخصی در فراق دوست خود یا تبااهی حال از نامساعد	س
پاتها بر جانور جوان و بالیده را گویند عموما و کوچک فیل	همه	روزگار	س
و کوسفند بالیده مخصوصا در جوان و مشت زن جوانرا	همه	پاتال بر وزن پامال مذکر اسفل السافلین و ترو	س
هم گفته اند	س	بنمود اقلیم زمین که در وی باران زندگانی کنند	س
پاتھک بفتح سیوم استاذ و مدرس و لقب بعضی از	س	پاتو بسکون سیوم آوند و ظرف بمعنی قادر و توانا	س
برهمنان هم هست	س	ولایتی هم آمده است	س
پاتمه سکا مونت درسه و مکتب را گویند	س	پاتو بفتح سیوم و ضم آن روپی دولی و ضعیف	همه
پاتھی مدرس و معلم و کوسفند جملان	س	و منحنی را نیز گویند	س
پاتی مونت چوب پار تا یکد بر طرف چله پای بوند	س	پاتک بفتح سیوم مذکر جرم و گناه	س
و نوعی فحش و لوجی که طفلان بر آن مشق کنند	س	پاتکوا بفتح سیوم و سکون کاف قاصد و رسول	س
پاچک بفتح سیوم دواي باضم و منحنی را گویند بمعنی	س	پاتکی بفتح سیوم جرم و گناه استگار مراد فاپی	س
باوچی هم آمده و در فارسی سرگین خشک کرده که آنرا	س	پاتھس بفتح سیوم مذکر سنگد عربان میگویند در وقت	س
بجای میز می سوزند	س	پاتھنا از سرگین کرده ساختن تا بعد خشک شدن	س
پاچن بفتح سیوم دواي باضم و شسته آرد و ملوف پات	س	آنرا بسوزند	س
پاچھر بسکون نیم فارسی و نای بوز مذکر از برای کردن	همه	پاتی بر وزن ذاتی مونت نامر و خط و بمعنی برگ	س

<p>و ضا و غیر مقتول از نیز جهت خشک کردن دانه آتشک قروح  جرب است و آشامیدن غیر مقتول اوبی سمیت و ببعثت از اسما  رفع میشود با مغص و درد قوی و چون ناکشته او را در هر سال  تا چند روز بر روز بقدر حبه یکد انگ بنوشد و بتدریج زیاده کنند  و گوشت آب بعد از آن بخورند باعث مغص نمیشود جهت حفظ  صحت و تقویت باه بی عدیل و تقویت قوت ماضیه میکند قدر  شربت غیر مقتول او تا دو دریم است</p>	<p>هر آردون آبله را گویند  پاچهنا آبله دار کردن کسی و آن صنعتی است  خصوصا اهل فرنگ را که از چسپانیدن آب  آبله کو و کی کودک دیگر را ابله دار سازند و در اکثر  باز آن کودک مجدور و خداوند ابله نشود  س پاچه - پاچه - پاچه - پاچه  پسن عربی بعد گویند</p>
<p>پاد او اس بروزن خازار بر هر دو کناره جوی و حد دریا را  نیز گویند و بمعنی دریا هم آمده است و باین هر دو معنی مذکرت  پار این بفتح یا و سکون نون مذکرات کتب تواریخ را گویند  بی بیان کردن معنی آن</p>	<p>س پاد بروزن باد مذکرتی عربی شرط خوانند  پاد مان تا نیز دادن پاد گها بر کسی را  گویند که بی سبب ترسد  هر پاد انون نمکی است سیاه رنگ و بدبو که آنرا  در وجه طغیان بکار برند</p>
<p>س پار س بفتح سیوم مذکر اکیسیر و عجمی و فارسی هم گفته و بسکون  سیوم در فارسی ولایت فارس را گویند پار س پتله پار س  پتله اکیسیر را گویند پار س پتله درختی است معروف  پار کھی بروزن فارسی ممتحن و آزمايش کننده</p>	<p>س پاد چار بسکون دال اجد بروزن شاد و دار  پاوه ضد سواره  س پاد ناگزیدن و تیز زدن  س پادها بفتح دال اجد معلوم و مدرس را گویند  س پار بروزن کار مذکر از طرف رود و دریا</p>
<p>س پار نا تمام کردن و کامل ساختن و بمعنی افطار و ناشتا  شکستن هم آمده است  س پار و اس بروزن کارزار هر دو طرف رود از طرفی بطرفی دیگر  س پار و تی بروزن کارگری نام زوجه سیواست و او را  در کاهم گویند</p>	<p>س پار کور فاجور دادن و از آب بکند زیندن کسی را  و تمام کردن و پناه و نجات دادن و چیز  بزودی برون  س پار مذکر سیاب و بعربی زیمق خوانند و آن  در دوم سرد و در سیوم تر و با حدت و قبض  و کستنشاق و در محرق او مولد فالج و بطلان  ساده و زردی خسار و موجب فساد قوتهای</p>
<p>س پار نا اکلندن و انداختن و در ده چرخ فراهم آمدن  س پار ها گو ساله نیز بعربی محمل گویند  س پار کھی مونت عبور کردن از دریا و گو ساله ماده را نیز گویند  س پاس مذکر بسیار و کند و نزد و نزدیک عریان غنچه خوانند  و در فارسی بمعنی رعایت و محافظت بود و یک از چهار خیزه روز</p>	<p>س پار مذکر سیاب و بعربی زیمق خوانند و آن  در دوم سرد و در سیوم تر و با حدت و قبض  و کستنشاق و در محرق او مولد فالج و بطلان  ساده و زردی خسار و موجب فساد قوتهای  دماغی و گریز ایندن هوام و طلائی کشته او با تخم  خیزه و باد ام غایت جرب و حکم در دفع جمیع  آماره و آنکه و سفید رطبه قروح ساطره و دفع عمل  جرب و با کند و رانجام موم و روغن زیتون  دانه های آتشک از جرب است و در دانه نیز  همین اثر دارد بشرطیکه بجنی و بیانی و گوش نرسد</p>
<p>س پاسا مذکر نزد و انداختن نزد</p>	<p>س پاسا مذکر نزد و انداختن نزد</p>

س پانسی بر وزن عاصی مونت دام در سیاهی که از آن  
 بر دو پای اسپ بندند و صیاد را هم گفته اند و کسی با  
 نیز گویند که آب درخت نارچیل قمار می برارد و آن آبر  
 سیندی گویند  
 س پاکز - پاکز یا بفتح کاف در برود درختی است بزرگ  
 آنرا گوشت و بی گوشت پنجه می خورند لند میباشند  
 سرد و تر است  
 هه پاک سنز سی بفتح سین و سکون نون و در آن منقطه  
 گویند که در آن سبب مرامل صناعت را چون خواهند  
 که فولاد و آهن را سومان کنند آنرا اندرون آن کله  
 حکم سازند تا از جای خویش نه جنبند  
 س پاکنا پنجه شدن چیزی باشد در قوام شکر  
 س پاکها مذکر بار انگیز خانه را گویند  
 س پاکهان بر وزن شادان مذکر سنگی است که در آن  
 س پاکهن بر وزن چاکر مونت برستوان چو شمشیری است  
 که در روز جنگ اسپ و خیل را پوشانند  
 س پاکهند با دال منقوبندی بر وزن پانند مذکر ببری و  
 و دعا و ریاب باشد  
 س پاکهندی بر وزن پانیدی مکار و ریاکار را گویند  
 ف پاکلی طهارت و استر ستر تراشی پاکلی لیساموی زمار  
 تراشیدن  
 س پاک با کاف فارسی مونت دستار و عمامه و بعضی  
 شیر و غریب هم گفته اند  
 س پاکا مذکر فوج سپان و آنرا ساله گویند و کله و خیل سپان  
 هه پاکو بضم سیوم بر وزن گا در مذکر کاغ و شخوار را گویند  
 و آن چا و بدین جانور است و آنه و علف نیم خاییده  
 و باز فرو بردن آن  
 هه پاکرانا بضم کاف فارسی شخوار کردن  
 هه پاکل بفتح سیوم احتی و نادان و دیوانه را گویند و خنگ  
 هه پال مذکر مونت با دایان کشتی و نوعی از خیمه و کلاه

و دیگر برک نام در آن میوه است که از آنرا پنجه نمود  
 س پالا بر وزن بالا مذکر برف و بخر بستکی و امانت  
 و ودیعت و توده خاک که طغیان بوقت بازی  
 کبندی میسازند و برک نامی حشر میری و آن درختی  
 است پر خار در قاری اسپ جنیت را گویند و بعضی  
 گفته هم هست اما بی ترکیب گفته نباشد همچو ترشی پالا  
 و می پالا و است از پالودن یعنی صاف کن  
 س پالاگن بفتح کاف فارسی بر وزن اما دن مذکر قطعه  
 و نکریم را گویند  
 س پالک بفتح سیوم مذکر چار پای و کهبان و فرزند  
 استنبی و نوعی از سبزی باشد و آنرا بعلی قطف و  
 اسفناخ گویند و در دم سرد و تر و سریع البضم و  
 رادع اورام حاره باطنی و ظاهری و مولد خلط صالح  
 و موافق جگر حاره و صا جان تپ حاره و طین طبع منفع  
 سد و رافع اولم ظاهر باطن و با شکر جهت سپرز  
 و سنگ گرده نافع و طلائی عصاره برگ اورافع  
 جرب و حله و انار و شمشق جامه حیر و تخم او در گرمی  
 معتدل و در اول خشک و منفع و سهیل و محلل اورام  
 باطن و ظاهر و بانی طنه میبی و چون تا سه بفته از آن  
 نوشند جهت استسما جرب دانسته اند و جهت  
 تقطیر البول وضعف کرده و التهاب اجشا و یرقان  
 و رفع سموم و تب ما نفید و قدرش تقشیرش و در هم است  
 هه پالک جوهری بضم نیم که حرفی جیم باشد نام در  
 است که آنرا در دواها بکار برند  
 هه پالکوری بفتح لام مونت پار نامی چوب که آن  
 زیر پای نامی چار پای که از آن در اطراف بالین مرفوع شود  
 هه پالکی مونت سواری است معروف  
 س پالن بر وزن دادن مذکر تربیت و پرورش  
 س پالنا پر درینک و نیز کوهواره را گویند که در ماه مهر خوانند  
 هه پالی بر وزن قالی مونت جنگ کردن بر دشمنان و

جانگه در آن پرندهگان جنگ کنند و سپروش  
سپورانیگز گویند  
س پان مذکرت بعربی بدکویند یعنی پانج که ترجمه  
شده است و برگ تهنول آن گرم و خشک است  
در دود و منفع و منفع دمای و فتوی صده و چکر  
و دماغ و دل و مویز در فضلات و سخت حصا  
و فتوی حافظه و فهم و نشاط آورنده و منفع اوج  
رطوبات دمان و سرخ کردن لب و تقویت بوی  
دندان و قطع زرف الدم لهاة و محمل دم لهاة  
و ضاوا وجهت التیام جراحات تازه نافع و  
اگتا از مصبع محرورین و مصلح نسکین  
س پانا یا فتن و حاصل کردن و رسیدن و قبول کردن  
بنائی را نیز گفته اند که در آب را که یعنی استاد می  
س پانت بسکون نون قنای قوقانی مونت سطر  
و صف قطار سپاه  
س پانت بسکون نونی قنای قوقانی مذکر فرغ  
ویران  
س پانتی بسکون نون مونت صف قطار  
س پانجو بسکون نون فتح چهارم مذکر پہلو بعربی  
ضلع خوانند و بعضی طرف و جانب هم گفته اند  
س پانچ پنج بعربی خمس گویند  
س پانخوان پنجم و پنجمین  
س پاندان ظریفی که از پیرپان باشد  
س پاند و بسکون نون فتح وال هندی آنکه در سلسله  
خانان ماچه پاندا باشد  
س پانده - پانده بسکون نون در پند  
لقبی باشد از القاب بر پیمان و استاد مدرس  
و مدرس هم گفته اند  
س پانس بسکون نون سیمین میل مذکر گرسن بعربی  
زین خوانند پانس هو جانا پوشیده شدن

و صاف و همواره شده پان نیز گویند  
س پانسا بسکون نون مذکرت  
س پانسنا بسکون نون کشت زار را بر گیرند و این  
س پانک بسکون نون مذکر کل و ده  
س پانگا مذکر نمی است از ریک دریا حاصل میشود و آنرا  
در اطهر بکار برند  
س پانو بسکون نون مذکر پای بعربی رجل خوانند و بعد و او  
نون هم می نویسند پانواتو نایجا و منخلع شدن پای را گویند  
پانواتحانا یا جلانا بستاب رفتن پانواتنا یا بنای  
در کار کسی دخل دادن پانوترهانا بر هم سران نوقیت و غلظت  
یا فتن و از آئین پیشین باز ماندن پانوجصحاما خواب  
کردن پای را گویند پانوپانوپانویان پانون پیاده ضد سوار  
پانوپن پانوسرکھنا قدم بر قدم کسی نهادن و پیروی کردن  
و بارام و اسایش نشستن یا نیز گویند پانوترا بنجر و الحاح  
الناس کردن و کسی از رفتن باز داشتن پانوجننا بجم بازی  
تکرم و تغلیم کردن و نیز کسی از کاری منع کردن پانوپھیلا کو  
سونا بغلغت و آرام دراز کشیدن پانوپھیلا نا اصرار و  
سرتشی کردن در کاری پانوپشنا بر لبی بصری پای بر زمین  
زدن پانوپھوک پھوک رھنا کنایت است از کردن  
کاری بکمال احتیاط پانوتلے ملنا پایمال کردن و کسی را  
ریج دادن و اذیت رساندن پانوتوقنا از ملاقات کسی باز  
ماندن و نیز بار رفتن بملاقات کسی و این از صدرات است و  
مانده شدن را هم گویند پانوتامت و کھنا ثابت قدم بودن  
در کاری پانوجانانا ثابت قدم شدن پانوجل جانا ترا  
آن و ناپایدار شدن پانوجلاما ماردف پانواتھانا  
پانودهود هو پینا کنایت است کمال ناز برداری  
و اعتقاد در حق کسی پانودالنا از پیر می آماد و گشته شدن  
پانود کنا بکسر ال هندی تغیریدن پای را گویند پانوسرکھنا  
هرزه دوی کردن و بی حرفه پیر سو رفتن و نیز در حالت جان  
کندن بودن پانوزمین پرنده هم را هم بر زمین

پانوپن پانوسرکھنا

و این کنایه است از کمال شادمانی پانوس و ناخوابیدن  
 پانوسه پانوباند هنا حراست و پاسبانی کسی  
 کردن به نزدیکی پانوسه پانوجهر نامزدیک شدن  
 پانوقایم کوننا حاصل کردن مقام پایدار و استوار  
 باشد و قصد دیگر و عزم نواختن کردن پانوکا  
 انگوتها انگشت نری پای پانوکا پندنا یا تهر  
 تهر ناز سید کسی باشد در کردن کاری پانوکسی  
 اگهان کسی باز جای او بر کردن یا از اراده و قصد او  
 باز داشتن پانوکسی کا کلے مین دالنا الزام  
 باشد خصم را بقول او پانوکا انگلی انگشت پانوکا  
 گار تا پای فشردن و ثابت قدم شدن پانولگنا تسلیم  
 و کور نشنجا آوردن پانونگنا قدم از حد بیرون رفتن  
 و نیز از کاری باز ماندن و سر حلقه شدن و دلیل فساد  
 د بے پانوانا بنری و آهستی آمدن همچو جاسوس  
 تا کسی آواز پانفشد و پانوروی نان پارا گویند پانوترا  
 برای هندی فرش پاننداز را گویند  
 پانهمس بفتح چهارم مذکر نوعی است از نی که قصب باشد  
 پانی مذکر آب بعربی مانو خوانند و بعضی نور و ضیا و آب  
 و لفظ مرد هم آمده پانی بجهر نام معروف و کنایت است  
 از اعتراف کردن کسی فرومایگی و ماجیزی خود را پانی پرنایا  
 باریدن باران پانی پی پی کوسنا نفرین کردن و  
 دعای بد گفتن و حق کسی بیای و این نوشیدن آب زهر  
 آست که خشکی دمان بر طرف خود و باز طاقت دعا  
 بد گفتن پیدا گردد پانی جاناروان شدن رطوبت  
 از فرج زن و نیز آب برود شدن و روان شدن اشک  
 از چشم پانی چلناروان شدن رطوبت از فرج زن  
 پانی سے پتلا کونا کسی را فرسوده و ذلیل کردن پانی کا  
 بلبلا حجاب را گویند و اینجا کنایت است از نا پایداری  
 چیزی پانی کونا نشونده کردن و آسان کردن کاری  
 که مشکل بوده باشد پانی مرنا شرم و حجاب برداشتن

این را در فارسی آب و چشمند داشتن گویند پانی مین  
 اک لگانا از سر نو تازه کردن فتنه و جنگ را پانی  
 ندرمانگنا کنایت است از مردن کسی بیکدم بعد  
 خوردن زخم شمشیر  
 پانیستی بر وزن سادگی مونت پانیین  
 پاو بر وزن و او معروف که ربع باشد بخاری نیز پاو گویند  
 پاوس بفتح سیوم مونت موسم باران  
 پاوک بر وزن ناوک مونت اتش بعربی نار گویند  
 پاوکلا مذکر ربع روپیه را گویند  
 پاون بر وزن نامون پای بعربی رجل گویند  
 پاون بر وزن دامن خالص و مقدس  
 پاهان - پاهن بفتح سیوم در دوم مذکر سنگ  
 بعربی حجر گویند و پاهن بضم سیوم یعنی همان باشد  
 بعربی ضیف خوانند  
 پاهنا بضم سیوم همان ضیف و شوهر و دختر که داماد  
 باشد بعربی ختن خوانند  
 پاهنی بضم سیوم زنی که همان کسی بوده باشد  
 پاھو بر وزن آھو شخصی آدمی  
 پاے بر وزن و اے و بقای را گویند که در خود  
 مقیم باشد و در زمینیکه بقریه دیگر واقع است کشاورزی  
 نماید و در فارسی قدم که تهر بر رجل باشد  
 پائی بر وزن مائی مونت فلوسی است و آن چهارم  
 آنه باشد پانیین بر وزن آئین کذک  
 پائی بر وزن مائی مونت خا آهنی که جولا مان وقت  
 بافتن پارچه بکار برند پانیین بر وزن آئین کذک  
 پایتیکه بفتح سیوم مذکر در را گویند و آن جای است  
 که دکان مردم را بقصاص میکنند  
 پایک بکسر سیوم بیک و قاصد را گویند  
 پایل بفتح سیوم قایم و پادار و زدیاتی که از فی ساخته  
 باشد و بکسر سیوم بر وزن مائل مونت بای بر سخن بعربی

<p>گویند و آن سرد و تر است دردهم جهت لغت الدم و بوا سیر جار      و قرحه مخاری بول و سوزاک و التهاب قلب معده و جگر نافع      اما بطنی البهضت و مولد بلغم و خون بلغمی و ریاح و قرا و      مضر برودین و طلای لبین آن بر قوبا باعث زوال آن با حرا      زرداب لزوج و رطوبت با اندکی خارج مجرب است</p>	<p>خطیال گویند و عوام بفتح سیوم خوانند و آن غلا      س پاینت - پاینتی بکسر سیوم در هر دو سکون      نون پائین گویند که نقیض بالین است</p>
<p>پتا بفتح اول مونث آبرو و غزت و شوهر آقا را هم گفته اند      و بمعنی برگ هم آمده است مراد پتا و بکسر اول تلخ که عریان      خوانند</p>	<p>س پیترا بفتح اول و کسر دوم سکون تائی فوقانی      ریسمان ابریشمی که دارد که در بعض رسومات      هندوان بکار برند و آنرا از گاه هم می سازند      و آن گاه گشتا نام دارد</p>
<p>پتا بکسر اول مذکر بعربی شایسته گویند تلخ و سرد و سبک      و قابض شکم و دافع فساد صفرا و بلغم و خون و سوسن اعضا      و دوران و تشنگی و تب و باد الیکتر</p>	<p>س پیتری بفتح اول و کسر دوم سکون تائی فوقانی      مونث انگشتری گاه و طلا و نقره و مس میزند      تا ادای پریشان در بنهر و انگشت شهادت</p>
<p>پتا بکسر اول مذکر و تشدید دوم زهر و بعربی مراره خوانند      و پیکر ناریه از خشم باشد و بفتح اول و تشدید دوم برگ دختان      که عریان و رقی گویند و زیوری است که زمان آنرا در گوشش کنند</p>	<p>س پیترای بفتح اول سکون دوم مذکر پوست و تشنه      س پیتری بفتح اول مونث خشک نشیبه و گردمای      کلین از خشک شدن گل پیداشود و پوست بالا      نان را هم گویند</p>
<p>پتا بفتح اول و تخفیف دوم مذکر سرخ و نشان      پتا کا بفتح اول ایت و لوا      پتا بفتح اول و تشدید دوم بروزن بطل مذکر اسفل السنا      در کات دوزخ را گویند</p>	<p>س پیتریا بفتح اول سکون بای فارسی و کسر      رای منقوطه و فتح کاف تازی مونث کات سفید      و کات را که نامند و آن چیز نیست معروف      که با پان می خورند</p>
<p>پتا مذکر بکسر اول و فتح میم و فتح های پوز پد پد بعربی جدا      بفارسی نیا گویند و نیاید و مادر را هم گفته اند      پتا نبین کرون بروزن بنام که در کباب و آب بر شیمی را گویند ریشگر      پتالی بروزن خدای مونث اندیش پوار و مزدی که باندا      دهند</p>	<p>س پیتریا بفتح اول و کسری هندی ابله کج خشک      ریشیه بر آورده باشد      ه پیتری بفتح اول و سکون دوم مونث قرکان      را گویند</p>
<p>پتا بفتح اول و کسر دوم و فتح بای موحده و سکون بای      و شست و مای فوقانی مذکر عصمت و پاکد امنی را گویند      س پتیر تا بفتح اول و کسر دوم و فتح بای موحده زن عاصمه</p>	<p>س پیتریا بفتح اول بروزن عریضه باشد را گویند      و آن جانوری است شکاری</p>
<p>پتا بفتح اول و کسر دوم افتاد و مجرم و گناه کار      س پتا بفتح اول و کسر دوم افتاد و مجرم و گناه کار      س پتا بفتح اول و کسر دوم افتاد و مجرم و گناه کار      س پتا بفتح اول و کسر دوم افتاد و مجرم و گناه کار</p>	<p>س پیتا بفتح اول و دوم و تشدید بای تخالی      مذکر صغیر و آن چیزی است که کودکان در زمان      گرفته بدینند و از آن آواز بر آید و نام درختی است      جویمه آن هم بدین نام خوانده اند و عوام آنرا پتا</p>
<p>پتا بفتح اول و کسر اول و کسر اول و کسر اول و کسر اول      س پتا بفتح اول و کسر اول و کسر اول و کسر اول و کسر اول</p>	<p>س پتا بفتح اول و کسر اول و کسر اول و کسر اول و کسر اول</p>



س پتل بضم اول و سکون نای فوقانی پسر عبری ابن خوانند و بفتح اول  
 و تشدید ثانی برگ و نامرکسند و دستاویر و ظرف مس و غیر آن  
 و بکر اول و سکون دوم پدر را گویند عبری اب خوانند و در  
 شهر در فارسی بمعنی تکه طلا و نقره و مس و برنج و امثال  
 که در آن اسما و طلا و نقره نقش کنند  
 س پتل گھاٹک بکر اول و فتح دوم و فتح کاف فارسی نای فوقانی  
 فرزندی که پدر را بکشد و از پدر کشت کند  
 س پتوا بفتح اول بر وزن قطره مذکر تقویم که بدان حساب ماه و سال  
 معلوم کنند  
 س پتوانی بکر اول کسی را گویند که از جانب پدر از تنه نسبت  
 قرابت داشته باشد و نیز نگاری که بر نحاس و برنج نشیند  
 س پتل بکر اول و فتح دوم و چهارم پانزده روز اولین  
 یا آخرین بود از ماه آسن  
 س پتل بکا بفتح اول سکون دوم و کسر سیوم مذکر نام پرست  
 س پتل و بکر اول و فتح سیوم پدر و مادر عبری والدین گویند  
 س پتوی بضم اول دختر عبری بنت گویند  
 س پتوا بفتح اول دوم و کسر سیوم و فحبه پتوا باز  
 مردم زانی و فاجر را گویند  
 س پتکی بفتح اول و ضم دوم مونت سیوم و او مذمالمین کبک  
 س پتل بفتح اول و تشدید ثانی مفتوحه بر وزن صندل نوت  
 و آن چیزی باشد که مثل صحنک و پیاله از برگ درختان  
 سازند و طعام و نانخورش و غیر آن در آن کرده بخورند  
 س پتلا بفتح اول باریک رنگ در قیق و لاغری و ناتوان باشد  
 س پتلا بضم اول بت عبری صنم خوانند  
 س پتلانا بکر اول آوده شدن اطعمه باشد از رنگار  
 مس و برنج و معروف است که چون هر گونه طعام و خوردنی  
 ترش در ظرف مسی که قلعی ندارد بگذارد فاسد گردد  
 س پتلو بفتح اول بر وزن کم بود مذکر اوراق خشک که از  
 درختان بیفتد و برگ نای که بدان بختف خاها پشند  
 س پتلی بضم اول مونت مردک دیده عبری انسان برنج

س بت و ضم دوم رسم اسپ جای را گویند که مثلک باشد و آن  
 نری حسن بود پتلی کا مارا گویند که بر از عزیز داشتن باشد  
 کسی را بچهره مردم چشم  
 س پتن بفتح اول و دوم بر وزن بدن مذکر افتادگی و سقوط  
 تشدید دوم شهر و معموره باشد اما باین معنی ب ترکیب شعر  
 نمی شود  
 س پتن بفتح اول و دوم مشد و مفتوحه مذکر نظام دار استنگی  
 اسباب و اقمشه را گویند  
 س پتنک بفتح اول مذکر پروانه چراغ و آفتاب عبری شمس  
 خوانند و کاغذ باد و آن را باد سرد و باد برگ نیز گویند  
 س پتنک مذکر بقره و این عرب بکم است و آن چوبی باشد  
 معروف که چیز ناز را بدان رنگ کنند و آنرا فی الاکثر پتنگ  
 کی لکری گویند در سیوم کرم و در چهارم خشک و پنجم دریم  
 او کشنده و گویند علاج پذیر نیست و ذر و جهت الیام  
 قروح کهنده و جراحت تازه و قطع زرف الموم و غسل با آب  
 نیگویی رنگ خسار و تقویت مفاصل نافع است  
 س پتنگا بفتح اول و دوم مذکر انگر عبری شتر خوانند  
 س پتنگا بفتح اول و دوم مذکر پروانه چراغ و عوام بکر دوم  
 گویند غلط است  
 س پتنی بفتح اول و سکون دوم و کسر نون زن عبری زوجه  
 خوانند  
 س پتنی بفتح اول و تشدید ثانی مفتوحه و کسر نون حبه بفرما  
 کسی تیار سازند  
 س پتوا بفتح دوم مذکر برگ درختان  
 س پتوا سر - پتوال بفتح اول و سکون دوم مونت و بنا له  
 کشتی و آن را عبری سکان گویند  
 س پتول غامد بر نشینی منقش کار بند و ستان  
 س پتوه بفتح اول و ضم دوم و سکون و او بچوبل و نای بوز  
 زوجه پسر و او را کیل خوانند پتوه بوزن تک و پلو  
 کز تک

س پتھر بفتح اول و تشدید دوم مذکر سنگ عبری جو خوانند پتھر اس  
 س بائری سنگ مذخرن و بازی کردن با سنگ پتھر پانی  
 س هو جانا کنایه از نرم شدن دل سخت و سنگین کسی  
 س و آن شدن کاری باشد پتھر چاقی پور گھنا  
 س کنایه از صبر کردن در کاری بجز و اگره دیگری با سبب  
 س کریشش ناشد پتھر سا پھینک مار نا کنایه است از جوا  
 س و اون کسی با تندی بی انگه در معنی سوال تامل کرده آید  
 س پتھر بیسینا کنایه از نرم شدن دل سنگین کسی باشد  
 س پتھر سے سر پھو تر یا مار نا کنایت از اموض و تعلیم  
 س کردن سنا کردی که کوزن بود پتھر هو جانا کران و  
 س ثقیل شدن و استادن کسی بلا حرکت و کنایه از بی رحم  
 س شدن هم هست  
 س پتھر نا بفتح اول و سون دوم متعجب شدن و سخت کشتن  
 س پتھر پھوشر مذکر پرنده است که متعارفان بسیار تیز بسیار  
 س پتھر چنا بفتح جیم فارسی مذکر نام پسر است و  
 س مردم نیم و جیل و نام ماری و نام مای هم هست و شخصه را نیز  
 س گفته اند که انز و اگر نیکو چه انواع محنت و تصدیع بیند  
 س پتھر چوس مذکر نام نباتی است و معنی زرگیب این لفظ  
 س دزدی کننده سنگ است  
 س پتھر کلا بفتح کاف تازی بند و بی که سنگ حقائق بر کنند  
 س پتھر بی بفتح اول مونت سنگ مثانه عبری حصاهه گویند  
 س سنگ حقائق و چیز دان مرغ و آنرا بصر حوصله خوانند  
 س پتھر بلا بفتح اول و سکون نامی نوقانی و مای هوزد کسر  
 س رای مہل سنگین و سنگ آسا و سخت را گویند  
 س پتھک بفتح اول و کسر دوم سیاح و مسافر  
 س پتی بفتح اول و تشدید دوم برگ نباتات و بنگ را نیز گویند  
 س که بر کی است نشه اور  
 س پتیا بفتح اول و کسر دوم کاغذ فتوی که علمای بر میان  
 س نوشته بر بند و بمعنی نامه و مکتوب هم آمده است و کسر  
 س محل و دوم برادر پدر که عربان عسم خوانند

س پتیا را بفتح اول و کسر دوم مذکر اعتماد  
 س پتیا نا بفتح اول و کسر دوم اعتماد کردن و باور نمودن  
 س پتیبوی بروزن حریری مونت نوعی از صبر باشد که  
 س برادر پوریا است  
 س پتیل بفتح اول بروزن سبیل باریک و نفس را گویند  
 س پتیل بفتح اول بروزن قبتله مذکر آوندی که دوران روغن  
 س گرم کرده چیزهای خوردنی بر بیان کنند  
 س پت بفتح اول و سکون نامی منقوٹ ہندی مذکر یک جناب  
 س در و عبری مصراع خوانند و بمعنی آواز و صوت و سرگون  
 س و از کون ہم گفته اند و بمعنی پارچہ و جامہ ہم هست و در  
 س دکنی ضاد و طلا را گویند و بضم اول ہر کوزہ نایع و چیر سال  
 س گویند که دوران او دیہ جوش دہند یا بجما بند  
 س پتا بفتح اول مذکر عصای باشد که گشتی کران بدان باز  
 س کنند و این بازیک را پتی بائری خوانند و تشدید دوم زلف  
 س و کیسو کردن بندسک و غیر آن و نیز حلقه باشد که از  
 س جرم می دوزند و در گھوی اسپ پس میکنند و فاسیاب  
 س پتا بفتح اول و تشدید دوم مذکر دستاویز نوشته  
 س که بکشاورزان دہند  
 س پتا پت بروزن سلامت مذکر آواز زون و آواز افتخار  
 س قطر های باران  
 س پتا پت بفتح اول بروزن سراسر مذکر نام میوه است  
 س پتا لھا بفتح اول مذکر معروف  
 س پتا را بکسر اول مذکر و آن صندوق مانند باشد که از  
 س فی سازند و پتا مری کو چکنین آن باشد  
 س پتا مری بکسر اول مونت گرمی است که در برج و غلہ  
 س دیگر پیدا میشود  
 س پتا ک بفتح اول مذکر آواز و صدای چیزی باشد  
 س پتا نا بفتح اول بسیاری کردن زراعت و زردادن  
 س کسی و غیرا بر سقف خانه گذاشتن و بنا کردن چو کا  
 س و آن جای است که ہندوان برای پختن طعام تیار سازند

<p>ه پتی بفتح اول طاح و سخی بان را گویند مرادف پاتونی س پتی بفتح اول تشدید نای هندی مضموم مذکر نوری از جامه پشینه باشد</p>	<p>و مدان برای طهارت آب سرکین کاویفشانند ه پتی بفتح اول مذکر آبیاری زراعت و پوشیدن سقف خانه مسقال امثال آن</p>
<p>ه پتی بفتح اول و ضم دوم شخصی که از ابریشم و کلابتون جز با ساز و دوازده بند غیر آن می بافند و او را اهل دکن پتی گویند</p>	<p>ه پتی بفتح اول و بی نای فارسی پتی زن بعربی علاج حواس س پتی بفتح اول و بی نای فارسی آواز کله نون چیزی بر آید س پتی بفتح اول مذکر تخمه را گویند مضموم و تخمه که کاوان بر آن پارچه رازند خصوصاً تخمه که مردم بالای آن</p>
<p>ه پتی بفتح اول و ضم دوم مذکر گمان ه پتی بفتح اول و ضم دوم مذکر دروزمین و نگهدارنده حساب زمین</p>	<p>ه پتی بفتح اول و ضم دوم معنی دانه خام آمده که خودی باشد پتی که دنیا کسی را بجز زور و ناتوان کردن و نیز الزام دادن خصم و اجواب کردن و باشد</p>
<p>ه پتی بفتح اول و ضم دوم مذکر کون و او نای نوقا مذکر قوت و جلالی و نیز را گویند</p>	<p>س پتی بفتح اول ملکه و بادشاه بیک مرادف پاتنی س پتی بفتح اول مؤنث تخمه مشق و لومی که بر تن می شود و قطعه تخمه که در راز و تنگ باشد و نیز معنی شست بر پشت آب آمده و بمعنی صفت لقب هم هست</p>
<p>ه پتی بفتح اول و ضم دوم و فتح چهارم مذکر پوشش سقف خانه بختما</p>	<p>س پتی بفتح اول مذکر در س و کتیب خانه س پتی بفتح اول مذکر کربند بعربی منطقه خوانند مری پتی که کربند زمین پتی باند هنامستند شدن از برای کاری پتی پکیکوما بازداشتن باشکس را از کاری</p>
<p>ه پتی بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجبور و کسر نای هوز مذکر بوم و چغند</p>	<p>س پتی بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجبور و کسر نای هوز مذکر بوم و چغند س پتی بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجبور و کسر نای هوز مذکر بوم و چغند</p>
<p>ه پتی بفتح اول هر جانور جوان فریه و مر و جوان و کشتی گیر و عضله را هم گویند و آن جسمی است مرکب از عصب در باط و عظم احمر و غشا و آن محتمل ترین و پهنترین گوشتها جانوران است</p>	<p>س پتی بفتح اول بر زمین زدن س پتی بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجبور و کسر نای هوز مذکر بوم و چغند</p>
<p>ه پتی بفتح اول و تشدید نای هندی مضموم مذکر سرین و کفن جانوران را گویند</p>	<p>س پتی بفتح اول و ضم دوم بر وزن سمنند مذکر پارچه بر سر مرادف با تمبهر</p>
<p>ه پتی بفتح اول فرستادن و ارسال کردن ه پتی بفتح اول و کسر دوم و سکون نای هوز جانور جوان فریه و در اکثر بومی که مضموم غا غاکی اطلاق گشتند</p>	<p>ه پتی بفتح اول و ضم دوم مذکر سقف بستی ه پتی بفتح اول و ضم دوم مذکر سیراب شدن مزرع در پر کردن و پوشیده شدن سقف خانه از مسال</p>
<p>س پتی بفتح اول و تشدید نای هندی مضموم مؤنث رفاغ و ناجر و محد دیار نای چوب که در اطراف چارپای با</p>	<p>و غیر آن و نام بشره هم هست س پتی بفتح اول زده شدن</p>

وصف و قطار و نوعی از خط او نیز نموی که زمان بودش نکرده	س پچاس بفتح اول پنجاه بعربی خمین خوانند
بهر دو طرف مرقب پیشانی ترتیب دهند بقی بکرتکه هلته	س پچاسی بفتح اول و کسر سین مخففه مشتاد و پنج
رهنگان بر از کمال ضعف دست و کابل باشد بقی نوزده	س پچانا بفتح اول گوارانیدن
خسته حال از فریش شدن بقی سه بقی ملانا کنست	س پچانوس بفتح اول و فتح نون مخففه نود و پنج
از کمال قربت و نزدیکی و اختلاط باشد	هر پچ بر وزن کجج مذکر او از یک از مشی کردن در زمین نمانک برآید
س پچا بفتح اول و کسر دوم مونت تخته نمانک	هر پچا بفتح اول و کسر دوم از پچا بازی میکند
هر پچا بفتح اول و کسر دوم مذکر گاهی است که خوش فیلان	هر پچا بفتح اول و کسر دوم مذکر بزرگی و عظمت و سروری
و بازی کردن از تبارش سفید و بزرگ کشاورزان	س پچین بر وزن مخمرن پنجاه و پنج
و بقی است از القاب مرتهگان	س پچانا بفتح اول شیمانی خوردن و ناسف نمودن
هر پچا بفتح اول مذکر نوعی از کشتی که زیر آن همواره میباشد	هر پچنولیه بفتح اول و ضم سوم نوعی از پارچه باشد
و جوی که از آن زمین را هموار کنند پچیل در النازون	هر پچر بفتح اول و تشدید دوم مونت فانه وان بر وزن
و خل افکندن در کار کسی	شانه چوبک تنلی باشد که آنرا گاهی در زیر درهند تادر
هر پچیلی بفتح اول و کسر دوم مونت کشتی کوچک که پشت آن	کشوده نکرده و در دو کران در سگاف چوب فرو برند
همواره می باشد	کفش کران در فاصله قالی کفش کردار ند پچر مار تان
هر پچیا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای معروف زدن	کنایه از ریختنیدن و از زدن کسی باشد
و مغلوب کردن	هر پچکا بکسر اول و ضم دوم و تشدید کاف تازی مذکر مراد
س پچیا بفتح اول و کسر دوم بر وزن قرینه مذکر تخته که با چپا	پچکاری
هنگام نقش کردن بالای آن گذارند	هر پچکار ابضم اول مذکر اندیش دیوار مراد و پچارا
هر پچیا بفتح اول و کسر دوم مذکر پرند هاست	هر پچکاری بکسر اول مونت محققه
س پچا با بضم اول و فتح جیم تازی مذکر سامان و آلات که	هر پچکانا بکسر اول فاش کردن
هندوان هنگام پر کشش بکاری برند	هر پچکنا بکسر اول و فتح دوم افشده شدن
س پچانا بضم اول پرستانیدن و پر کردن	س پچکنا بفتح اول و سکون دوم و فتح کاف تازی مکان پنج
س پچنا بضم اول پر شدن و مملو شدن	نمزه جریج بعضی پنج و کهن بعضی منزل باشد
س پچوانا بضم اول پرستانیدن و پر کردن	س پچلز بفتح اول و سکون دوم و فتح لام مذکر زبور مراد
س پچوزا بفتح اول و دوم ناکس و فرومایه	و امثال آن که پنج مسلک داشته باشد پچلزی مونت کز تک
هر پچا ذالنا بضم کردن و کواریدین	س پچلونیا بفتح اول و دای است که از کلب پنج قسم تک
هر پچارا بضم اول مذکر اندیش دیوار و بعضی که بدان بنزدق	می سازند چه لون بمعنی تک است
صاف کنند	س پچیل بفتح اول و سکون دوم و کسر مهم و سکون یا مجهول

<p>س پچھو بکسر اول وضع دوم پس بعد و با جملہ کو گویند      س پچھو می بکسر اول وضع دوم مونث پارسی کو گویند      بر سر می بندند</p>	<p>س پنجنہ و مرفوع و مخلوط      س پنجنہ بفتح اول منہضم شدن و کواریدن و پوشیدن و متعفن شدن      در پنج و محنت کشیدن</p>
<p>س پچھو زیا بفتح اول وضع دوم و سکون و او مجہول ذکر نشانند      غلہ کویند مرد ف پختنکا</p>	<p>س پچھو بی بفتح اول وضع دوم و سکون دیگر حروف ذکر حایت و طرفداری و      محافظت دینی از ماہ و بابت دو مہفتہ و بمعنی پرم غم ہم آمدہ است</p>
<p>س پچھو یا بضم اول وضع دوم و سکون و او مستفید در یافت کنندہ      س پچھو بفتح اول وضع دوم مذکر نرین بعباری طیر خوانند و بعضی دوست      و رفیق و در کار ہم آمدہ است</p>	<p>س پچھو بضم اول بروزن خمار ذکر یکبارہ پرسی بعباری طیر خوانند      س پچھو بفتح اول وضع دوم و سکون و او مستفید از مصدر آن      بمعنی بنگین و بر زمین زن پچھو کھانا بر زمین افتادن و در زمین</p>
<p>س پچھو یا بفتح اول وضع دوم و سکون و او مجہول ذکر فضائی کہ      در عقب خانہ باشد</p>	<p>س پچھو از نا بفتح اول بر زمین زدن      س پچھو آری بکسر اول مونث و بنال لشکر و سنی کہ بدان ہر دو پای      اسب بند پچھو آری مارا حمل آورده برد بنال لشکر باشد</p>
<p>س پچھو بفتح اول وضع دوم و سکون و او مجہول ذکر فضائی کہ      در عقب خانہ باشد</p>	<p>س پچھو بفتح اول وضع دوم مذکر یا خبر بعباری مغرب گویند      س پچھو انسا بکسر اول شناختن و امتیاز کردن مراد پچھو پچھو نام و عوام</p>
<p>س پچھو بفتح اول وضع دوم و سکون و او مستفید از مصدر آن      بمعنی بنگین و بر زمین زن پچھو کھانا بر زمین افتادن و در زمین</p>	<p>س پچھو بفتح اول وضع دوم مذکر یا خبر بعباری مغرب گویند      س پچھو انسا بکسر اول شناختن و امتیاز کردن مراد پچھو پچھو نام و عوام</p>
<p>س پچھو بفتح اول وضع دوم و سکون و او مستفید از مصدر آن      بمعنی بنگین و بر زمین زن پچھو کھانا بر زمین افتادن و در زمین</p>	<p>س پچھو بفتح اول وضع دوم مذکر یا خبر بعباری مغرب گویند      س پچھو انسا بکسر اول شناختن و امتیاز کردن مراد پچھو پچھو نام و عوام</p>
<p>س پچھو بفتح اول وضع دوم و سکون و او مستفید از مصدر آن      بمعنی بنگین و بر زمین زن پچھو کھانا بر زمین افتادن و در زمین</p>	<p>س پچھو بفتح اول وضع دوم مذکر یا خبر بعباری مغرب گویند      س پچھو انسا بکسر اول شناختن و امتیاز کردن مراد پچھو پچھو نام و عوام</p>
<p>س پچھو بفتح اول وضع دوم و سکون و او مستفید از مصدر آن      بمعنی بنگین و بر زمین زن پچھو کھانا بر زمین افتادن و در زمین</p>	<p>س پچھو بفتح اول وضع دوم مذکر یا خبر بعباری مغرب گویند      س پچھو انسا بکسر اول شناختن و امتیاز کردن مراد پچھو پچھو نام و عوام</p>
<p>س پچھو بفتح اول وضع دوم و سکون و او مستفید از مصدر آن      بمعنی بنگین و بر زمین زن پچھو کھانا بر زمین افتادن و در زمین</p>	<p>س پچھو بفتح اول وضع دوم مذکر یا خبر بعباری مغرب گویند      س پچھو انسا بکسر اول شناختن و امتیاز کردن مراد پچھو پچھو نام و عوام</p>
<p>س پچھو بفتح اول وضع دوم و سکون و او مستفید از مصدر آن      بمعنی بنگین و بر زمین زن پچھو کھانا بر زمین افتادن و در زمین</p>	<p>س پچھو بفتح اول وضع دوم مذکر یا خبر بعباری مغرب گویند      س پچھو انسا بکسر اول شناختن و امتیاز کردن مراد پچھو پچھو نام و عوام</p>
<p>س پچھو بفتح اول وضع دوم و سکون و او مستفید از مصدر آن      بمعنی بنگین و بر زمین زن پچھو کھانا بر زمین افتادن و در زمین</p>	<p>س پچھو بفتح اول وضع دوم مذکر یا خبر بعباری مغرب گویند      س پچھو انسا بکسر اول شناختن و امتیاز کردن مراد پچھو پچھو نام و عوام</p>
<p>س پچھو بفتح اول وضع دوم و سکون و او مستفید از مصدر آن      بمعنی بنگین و بر زمین زن پچھو کھانا بر زمین افتادن و در زمین</p>	<p>س پچھو بفتح اول وضع دوم مذکر یا خبر بعباری مغرب گویند      س پچھو انسا بکسر اول شناختن و امتیاز کردن مراد پچھو پچھو نام و عوام</p>
<p>س پچھو بفتح اول وضع دوم و سکون و او مستفید از مصدر آن      بمعنی بنگین و بر زمین زن پچھو کھانا بر زمین افتادن و در زمین</p>	<p>س پچھو بفتح اول وضع دوم مذکر یا خبر بعباری مغرب گویند      س پچھو انسا بکسر اول شناختن و امتیاز کردن مراد پچھو پچھو نام و عوام</p>

<p>و نفع و فایده و بمعنی میوه حاصل کرده شده هم آمده است</p>	<p>س پدما بفتح اول کوزانیدن و گنایه از ترسانیدن و گریزانیدن هم است</p>
<p>س پولات بروزن برات مذکر با ماد و سفیده صبح</p>	<p>س پدلی بفتح اول بروزن صریح موش طریق و راه و مرتبه و درجه و لغت را گویند</p>
<p>هر پرات - پواتی بروزن برات و براتی بر دو موش قاتل</p>	<p>هر پد نری بکسر اول سوم موش جانوری است بسیار کوچک و تیز رو</p>
<p>س پراتم - پرات بر دو بضم اول و فتح نای فوقانی که سن سال و عمر سیده و سال خورده</p>	<p>س پدم بروزن عدم مذکر درخت انجبه و عدد دده صد که در مطبق شاستر هزار صد که در دستور العمل الکبر بادشاه</p>
<p>هر پرا تا بفتح اول نای معروف که آنرا در روغن گوی پزند</p>	<p>س پد ما بفتح اول بروزن صدمه بچشمی را گویند و او در اعتقاد هندو خدای دولت است</p>
<p>س پرا بچی بفتح اول و فتح جیم مذکر شکست و هینمت</p>	<p>س پد ماوت بفتح اول سکون دال و فتح و او نام ملکیت نام آور که احوال او در کتاب پداوتی مذکور است</p>
<p>س پرا بخت بفتح اول و کسر جیم فارسی مذکر چیزی ناز و تادان کفاره را گویند</p>	<p>س پد مانی بفتح مسم بروزن کردن قسم بهترین باشد از اقسام اربعه است و سه قسم دیگر اجزئی و سنگمی و مسمتی گویند</p>
<p>س پرا بچین بفتح اول بروزن مضامین که نه و دیرین</p>	<p>س پد نا بروزن ادنی پد و بفتح اول و ضم دوم شده پد و نا</p>
<p>س پرا د هین بفتح اول بروزن بر این تابع و محکوم</p>	<p>س پدغ اول و ضم دوم تیز و پنده و بزل و شتر اول هم گفته اند</p>
<p>س پرا مریده بفتح اول و فتح بای موحده و سکون دال و نای هوز</p>	<p>س پدوی بفتح اول دوم بروزن بدوی موش راه و طریق و جا و لقب را گویند مرادف پدلی</p>
<p>س پرا موش مرادف پرا بالیده و بیان آن می آید</p>	<p>س پد هار یا بفتح اول و دوم رفتن و هفت کردن</p>
<p>س پرا مریجه بفتح اول و چهارم مذکر آغاز و شروع را گویند</p>	<p>س پد همت بفتح اول و دوم سکون یا و نای قانی موش طور و دستور و رساله که در علم لاشته باشد و بمعنی لقب نیز است کتاب فقه را هم گفته اند</p>
<p>س پرا س بفتح اول مذکر نام درختی است</p>	<p>س پدی بفتح اول و تشدید دوم بروزن جدی راه و طریق</p>
<p>س پرا سجت بفتح اول و دوم سکون سین مهله و کسر جیم فارسی مذکر کفاره را گویند مرادف پرا بخت</p>	<p>س پد بفتح اول یعنی بر دبالا باشد یعنی علی و فوق خوانند و در لغت بمعنی دور و اجنبی و یکنانه آید و بمعنی گرد و اما و الا باشد و در فقه معروف که بر مخرج باشد یعنی ریش خوانند و بضم اول مذکر شهر و معموره و در فارسی بمعنی مملو باشد</p>
<p>س پرا سکت بفتح اول و سکون چهارم و در اول مهله موش محاوره فالمانه که از زبان سکت ساخته اند چه بجا شامخ و روزبان قوم را گویند</p>	<p>س پد بیس ملک اجنبی شهر بیگانه را گویند</p>
<p>س پرا کرم بفتح اول و سکون چهارم و فتح راء مهله مذکر قدرت و توانای را گویند</p>	<p>س پد بیاسی بضم اول مردم شهری را گویند که تقیض معانی باشد</p>
<p>س پرا کرمی بفتح اول و سکون چهارم و فتح رای مهله توانا و خبری و بهادر را گویند</p>	<p>س پد بضم اول مذکر معموره و قصیده محله را گویند و بفتح اول جانب یک و بمعنی شکست و هینمت هم آمده</p>
<p>س پرا لک بفتح اول و دوم و سکون کاف فارسی نام قدیم از آباد و سفوف مسایح هر گلی که باشد</p>	<p>س پد پرا بفتح اول مذکر گروه سواران</p>
<p>س پرا لام بفتح اول و فتح لام و سکون بای موحده موش تقییر و در لغت را گویند</p>	<p>س پرا پت بفتح اول و چهارم بروزن صلابت مذکر مصل و اند</p>
<p>س پرا مریش بفتح اول و چهارم سکون راء مهله مذکر ککاش و مشهورت و نامل را گویند</p>	

<p>پریهه و بفتح اول و دوم مذکر اقبال و ترفی برکت</p>	<p>پریهه و بفتح اول و دوم مذکر اقبال و ترفی برکت</p>
<p>پریهه مذکر پریهه - پریهه مذکر پریهه اول و دوم و ضم</p>	<p>پریهه مذکر پریهه - پریهه مذکر پریهه اول و دوم و ضم</p>
<p>پریهه مؤنث قدرت و طاقت و حکومت را گویند</p>	<p>پریهه مؤنث قدرت و طاقت و حکومت را گویند</p>
<p>پریهه بفتح اول و دوم و ضم سیوم حاکم و خداوند و آقا را گویند</p>	<p>پریهه بفتح اول و دوم و ضم سیوم حاکم و خداوند و آقا را گویند</p>
<p>پریهه بفتح اول و دوم و کسر بای مؤنث و سکون بای مجهول مذکر دخل و بار بای</p>	<p>پریهه بفتح اول و دوم و کسر بای مؤنث و سکون بای مجهول مذکر دخل و بار بای</p>
<p>پریهه بفتح اول و دوم و کسر بای مؤنث و تین و تیز و ضم</p>	<p>پریهه بفتح اول و دوم و کسر بای مؤنث و تین و تیز و ضم</p>
<p>پریهه بفتح اول بر وزن پریهه دانا و خیره و آگاه</p>	<p>پریهه بفتح اول بر وزن پریهه دانا و خیره و آگاه</p>
<p>پریهه بفتح اول بر وزن پریهه کیمیاست و دانش</p>	<p>پریهه بفتح اول بر وزن پریهه کیمیاست و دانش</p>
<p>پریهه بفتح اول و سیوم احساس درد کردن</p>	<p>پریهه بفتح اول و سیوم احساس درد کردن</p>
<p>پریهه بفتح اول و سیوم مؤنث درشتی و تندی</p>	<p>پریهه بفتح اول و سیوم مؤنث درشتی و تندی</p>
<p>پریهه بفتح اول و سیوم سکون نون و جیم فارسی کید و غیره</p>	<p>پریهه بفتح اول و سیوم سکون نون و جیم فارسی کید و غیره</p>
<p>پریهه بفتح اول و سیوم مکار و غدار باشد</p>	<p>پریهه بفتح اول و سیوم مکار و غدار باشد</p>
<p>پریهه بفتح اول سکون دوم و ضم سیوم لبریز و لبالب</p>	<p>پریهه بفتح اول سکون دوم و ضم سیوم لبریز و لبالب</p>
<p>پریهه بفتح اول و ضم سیوم و تشدید لام کسره شکسته و شاد و ضم را گویند</p>	<p>پریهه بفتح اول و ضم سیوم و تشدید لام کسره شکسته و شاد و ضم را گویند</p>
<p>پریهه بفتح اول و سیوم مذکر نقل کا غدر که برای دوا گویند</p>	<p>پریهه بفتح اول و سیوم مذکر نقل کا غدر که برای دوا گویند</p>
<p>پریهه بفتح اول و دوم مذکر و شکن</p>	<p>پریهه بفتح اول و دوم مذکر و شکن</p>
<p>پریهه بفتح اول و دوم و کسر تایی فوقانی هر یک و بازو بار و دیگر را گویند</p>	<p>پریهه بفتح اول و دوم و کسر تایی فوقانی هر یک و بازو بار و دیگر را گویند</p>
<p>پریهه بفتح اول بر وزن و رطه مذکر است که بدان رفته اند</p>	<p>پریهه بفتح اول بر وزن و رطه مذکر است که بدان رفته اند</p>
<p>پریهه بفتح اول مذکر نور و ضیا و شرف و جلالت و اقبال و دو و شجاعت و دلیری</p>	<p>پریهه بفتح اول مذکر نور و ضیا و شرف و جلالت و اقبال و دو و شجاعت و دلیری</p>
<p>پریهه بفتح اول سکون دوم و فتح فوقانی و سکون الف و بای فارسی بزرگ و جلیس و صاحب قدرت را گویند و تایی و وزن هر یک را گویند</p>	<p>پریهه بفتح اول سکون دوم و فتح فوقانی و سکون الف و بای فارسی بزرگ و جلیس و صاحب قدرت را گویند و تایی و وزن هر یک را گویند</p>
<p>پریهه بفتح اول و دوم و کسر فوقانی و سکون بای تختانی و کسر بای مؤنث و سکون میم و بای مؤنث مذکر تیره و عکس تصویر که در آینه نماید</p>	<p>پریهه بفتح اول و دوم و کسر فوقانی و سکون بای تختانی و کسر بای مؤنث و سکون میم و بای مؤنث مذکر تیره و عکس تصویر که در آینه نماید</p>
<p>پریهه بفتح اول و دوم و کسر سیوم مذکر دستگیری و حمایت و پرورش باشد</p>	<p>پریهه بفتح اول و دوم و کسر سیوم مذکر دستگیری و حمایت و پرورش باشد</p>
<p>پریهه بفتح اول و دوم و کسر سیوم حامی و پرورش کننده</p>	<p>پریهه بفتح اول و دوم و کسر سیوم حامی و پرورش کننده</p>





<p>توب محنت را گویند</p>	<p>هر پرده صفا بفتح اول و دوم گردانیدن چغری یا قندیلی باشد که در روز</p>
<p>پرسوی بفتح اول و کسر دوم و فتح رای مهمل مردم چالاک و محنتی</p>	<p>در روز نیکتر از این برای منع چشم بد و دفع طبایع مفید است</p>
<p>پرسن بفتح اول و سیوم بر وزن کردن مسرور و شاد و شفیق و</p>	<p>و بمعنی افروختن هم گفته اند</p>
<p>مهربان را گویند پرسن هونا قبول کردن مرضی شد پرسن</p>	<p>هر پرده ادا بفتح اول و سکون رای مهمل بید چهره و علوم برای مغز</p>
<p>کو ناپسندیدن</p>	<p>پرسن بفتح اول و سیوم و تشدید جیم فارسی مسوره دور و طول</p>
<p>هر پرسنا بفتح اول و دوم پرستیدن و پرستش کردن</p>	<p>کردن و گردیدن کرد چیزی برای تکریم آن بطوریکه دست راست دایم</p>
<p>پرسنا بفتح اول و دوم پس کردن و بسودن</p>	<p>بسوا آنچه نامزد و این رسم که پسندوان وقت پرستش بنان عمل آرند</p>
<p>پرسنا بفتح اول و دوم و سیوم و تشدید یقین مغفوره منوت</p>	<p>پرسن بفتح اول و سیوم و ضم میم نام پسپر کرشاد و شوهرانی</p>
<p>ارام و مسرور و مهربانی و عاطفت باشد</p>	<p>بوده است و عراقی نام زنی است</p>
<p>پرسنسا بفتح اول و دوم و سیوم و سکون نون و فتح سین</p>	<p>پرسن بفتح اول و بر وزن مروان سردار و رئیس و حاکم را گویند</p>
<p>ستایش و شمارا گویند</p>	<p>پرسن بفتح اول و کسر سیوم مذکر ملک یکانه و دیار اجنبی</p>
<p>پرسنک بفتح اول و بر وزن سنگ مذکر برای صحبت و رفقا</p>	<p>پرسن بفتح اول و غیب الیاد در درانه وارو</p>
<p>و ذکر و مکالمه پرسنک مذکر لگنا صحبت نکردن با کسی</p>	<p>پرسن بضم اول و دوم مرد و شخص را گویند و بفتح اول و دوم بمعنی</p>
<p>پرسو بفتح اول و دوم و یوم مذکر زانیدگی و تولد</p>	<p>لمس کردن و بسودن باشد و بضم اول در فارسی پرسنده</p>
<p>پرسوی بر وزن جبروتی زن زانیده و اورا عبرتی و خود را عفت</p>	<p>امراز پرسیدن بود</p>
<p>پرسوت بر وزن فنوت مذکر طوبی که از فرج زنان می آید</p>	<p>پرسا بضم اول و قد آدم</p>
<p>پرسوم بفتح اول و ضم سین نام او را ششم است و آن حسب</p>	<p>هر پرسا بضم اول بر وزن عمار و تعزیت مروف پوسه و این لفظ</p>
<p>اعتقاد بنور نزول و شش بود از آسمان بر روی زمین</p>	<p>مهندست که از پرسیدن ساخته اند</p>
<p>پرسون بفتح اول و ضم سین بر پرورد پس و دارا گویند</p>	<p>پرسا بفتح اول و دوم مذکر طحالی که نذر دیوان کند و شفقت</p>
<p>پرسا بفتح اول و کسر سیوم مذکر دامن عبرتی محصه خوانند</p>	<p>و بخشش و برکت و پس خورده مرد بزرگ یا مژگن باشد</p>
<p>پرسن بفتح اول و دوم مرد عبرتی را گویند</p>	<p>پرسادی بفتح اول و دوم طعام مذکر ده دیوان</p>
<p>پرسنا بضم اول و دوم ابا و اجداد باشد</p>	<p>پرسن بفتح اول و دوم و چهارم بر وزن سخن مشارکت و ابتداء</p>
<p>پرسا بفتح اول و بر وزن فرما مذکر مرداف پرساد و آن گذر</p>	<p>پرسن بفتح اول و دوم بر وزن فرج یا ب مذکر ذکر و رحمت</p>
<p>پرسا بفتح اول و دوم و سکون دیگر حروف مذکر ساد</p>	<p>و قابل را گویند</p>
<p>و دلیری را گویند</p>	<p>پرسن بفتح اول و دوم و کسر بای موهده هر چیز بر وقت</p>
<p>پرسب بفتح اول و دوم و سیوم مذکر زانیدگی پرسب هوزانید</p>	<p>و موافق را گویند و مقدمه که پیش از وقوع زمین خشن باشد</p>
<p>پرسن بفتح اول و دوم و سکون مشین مجر مذکر و منوت سول را</p>	<p>پرسن بفتح اول و دوم مذکر نهفت و کوچ را گویند</p>
<p>گویند که نقیض جواب باشد</p>	<p>پرسا بفتح اول و دوم و کسر سین مهمل و سکون دال و نای</p>
<p>پرسکاج بفتح اول مذکر کار بیگانه</p>	<p>بمعنی مشهور و نامور و ارسته باشد</p>
<p>پرسکاجی بفتح اول بر وزن زواری از را گویند که در کار دیگران</p>	<p>پرسن بفتح اول و کسر دوم و سکون سین و فتح رای مهمل مذکر</p>

<p>س پیرگهی بر وزن شربی موش ظهیر و صفا و قالی که در آن سیم گداخته بیندازند</p>	<p>س شکر باشد س پیرکان بفتح اول و دوم مذکور و وضع وقوع و جنس را گویند و بضم اول در فارسی درشت و غلیظ و خوب ساخته را گویند</p>
<p>هر پیرا بفتح اول آنچه بر طرف دیگر باشد س پیرلی بفتح اول و سیوم بر وزن شربی موش مرگ عالم و کنایه انغم والم سیم است</p>	<p>س پیرکاس بفتح اول مذکور و ضیا و روش روز و ظهور و بیداری یعنی ظهور و روشن و صاف هم آمده</p>
<p>س پیرم بفتح اول و دوم سیمین و عظیم و بزرگ و نفس را گویند پیرمان بفتح اول و دوم فضیلت و خوبی و انجام نیک پیرمان همی بفتح اول و دوم زاهد و متقی و دین دار را گویند پیرمانند بفتح اول و دوم سرور و رفور و بخت بی غایت باشد</p>	<p>س پیرکاسی بفتح اول و دوم مذکور و کشف را گویند س پیرکاش بفتح اول و دوم مرادف پیرکاس باشد که مذکور شد هر پیرکان بر وزن ارکان مذکور که و بلندی که در میان توپ می باشد هر پیرکانا بفتح اول عادت پذیر ساختن و جوگیر کردن</p>
<p>س پیرمان بفتح اول بر وزن فرمان مذکور مقدار و اندازه و سندی و حجت و تفصیل و شرح و تصدیق و تصحیح را گویند و بمعنی راست و یقینی هم آمده است پیرمان چو نهانند بر جلند رسیدن س پیرمانک بفتح اول و دوم و کسوف ن راست و درست و معزز و مرم و شمس جماعتی بر قوم اراذل</p>	<p>س پیرکوت بفتح اول و دوم و سیوم و کسراه مهند موش شربت طبیعت و خاصیت را گویند س پیرکما بفتح اول و کسوم و فتح کاف تازی و فتح رای مهند موش طواف و گرد کردن</p>
<p>س پیرمیرا بفتح اول و دوم و سکون نیم و فتح یای فارسی موش نقل و رویت س پیرمل بفتح اول و کسوم و فتح میم خوشبود معطر و جوار و گاو س برشته را هم گفته اند</p>	<p>س پیرکن بفتح اول و دوم و فتح کاف و رای مهند مذکور مضمون و فحو جزه و فقره کتاب هر پیرکنا بفتح اول و دوم خود پذیریدن س پیرکها بفتح اول و دوم موش آزمایش و امتحان و بضم اول و دوم مرد و ادعی مرادف پرش</p>
<p>هر پیرملو بفتح اول و سکون دوم و کسوم و ضم لام نوعی از نقل س پیرمیسوم بفتح اول و کسوم و سکون یای مجمول و ضم سین مهند و او زده ایزد تعالی را گویند جل جلاله</p>	<p>س پیرکها بضم اول و سکون دوم مرد کهن سال س پیرکها نا بفتح اول آزمایش کنندین س پیرکهای بفتح اول موش آزمایش و اجری که کسی را برای آزمایش س پیرکها بفتح اول و دوم از مودن و امتحان کردن س پیرکھی بضم اول با و اجلا را گویند</p>
<p>س پیرمیو - پرمیه هر دو بفتح اول مذکور سوزاک راست س پیرن بفتح اول و دوم موش وقتی از اوقات نغمه بسیار کوتاه س پیرن بفتح اول و سکون دوم مذکور غم و وعده را گویند س پیرنال بفتح اول مذکور پرنالی موش ناودان را گویند س پیرنام بفتح اول بر وزن فرجام مذکور نغمه و تخر را گویند و بندگی و عبادت را هم گفته اند</p>	<p>س پیرکها نا بفتح اول آزمایش کنندین س پیرکهای بفتح اول موش آزمایش و اجری که کسی را برای آزمایش س پیرکها بفتح اول و دوم از مودن و امتحان کردن س پیرکھی بضم اول با و اجلا را گویند س پیرکیا بفتح اول و سکون دوم و کسوف تازی آزمایش گر هر پیرگچه بفتح اول و کاف فارسی و سکون الف و جیم فارسی بیاید درختی که بالای درختان دیگر روید</p>
<p>هر پیرنا بفتح اول پیر جدا دری را گویند س پیرنت بفتح اول و دوم و سکون نون بعضی نما و لیکن باشد س پیرنی بفتح اول و دوم مستقل و ثابت قدم س پیرنیا بضم اول و فتح دوم و کسوف نون مرد کهن سال و عظامی و شستنیان را</p>	<p>س پیرکت بفتح اول و وزن شربت آشکارا و ظاهر و مشهور س پیرکتا بفتح اول و دوم و سیوم و چهارم موش ظهور و شربت را گویند س پیرکتا بفتح اول و سکون دوم و فتح کاف ظاهر شده و آشکار شدن س پیرکت بفتح اول و سیوم ظاهر و آشکارا و مرادف پیرکت</p>

پرونا بکسر اول کشیدن سوزن در دراز بد و امثال آن برشته	هر	پرونا بضم اول و فتح دوم و کسرون نام کشوری و شهری است	هر
پروها بفتح اول و ضم دوم مذکر دو آب را گویند	س	پرو و ابضم اول مونت باد شرقی و بفتح اول و کسر دوم غره ماه و بفتح	س
پرو همت بضم اول و دوم و سکون و او مجبول و کسری میوز	س	اول در فارسی پاره و سخت و صبر و آرام و طاقت و توجیه و التفات	س
پرو و همت بضم اول و دوم و سکون و او مجبول و کسری میوز	س	و میل و ترس و بیم باشد	س
پرو و همت بضم اول و دوم و سکون و او مجبول و کسری میوز	س	پرو و اسر بفتح اول و کسر دوم مذکر دو دمان و توابع را گویند و بز	س
پرو و همت بضم اول و دوم و فتح میوز مذکر سب و سواری	س	خورد در فارسی جانوری که آن را در جای ببندند و خوراک لایق دهند	س
پرو یا بضم اول و سکون دوم و فتح و او مونت باد مشرقی	س	تا فریب شود و خانه تا باستانی و خانه باد گیر دار را هم گفته اند و خانه	س
پرو و یس بفتح اول و دوم و کسر و او سکون میای مجبول مذکر	س	که بر بالای خانه دیگر ساخته باشند و اطراف آن باز باشد و بمعنی کج	س
استانه و دیس را گویند مرادف پرو یس	س	هم آمده است و تختهای که سقف خانه را بدلان پر کنند و پیشاب	س
پروین بفتح اول و دوم و کسر و او عاقل و پوشیارد و نباد	س	بکار همیشه طیب برند	س
پروین را گویند و بفتح اول در فارسی ستاره معروف از اجرامی که در آسمان	س	پرو و ال بفتح اول مذکر بیماری که از آن موی پلک چشم میفتد	هر
پرو بضم اول و فتح دوم مذکر معروف و قضیه	س	پرو و ان بفتح اول بر وزن دریاں ستون بادبان کشتی پروان	هر
پروهار بفتح اول و دوم مذکر ضرب و وزن را گویند	س	چیز هفتا بالیدن و غیره شدن زمان را گویند	س
پرو هاری بفتح اول و دوم زنده	س	پرو و انا بضم اول نموداریدن و پرکنانیدن	س
پروها س بفتح اول و کسر را جمله مذکر مسخری و مسخریه و سحر و سحر و سحر	س	پرو و یکاری بفتح اول و ضم و او و فتح میای فارسی مرد محسن و کرم	س
پرو هر بفتح اول و دو گویم مذکر پاسی از شب تا روز	س	النفس و آنکه کار دیگری را بر کار خود مقدم داند	س
پرو هر نا بفتح اول و کسر را جمله و فتح میای پوز بردن و محروم شدن	س	پرو و جن بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجبول و فتح جیم مذکر	س
پرو س بفتح اول و طرف پر س هر هفتاد و رماندن	س	منفعت و سود و حاصل را گویند	س
پرو ی بضم اول مونت شهر و حموره و در فارسی معروف که	س	پرو و س بر وزن زرگز مذکر نوعی از کدو باشد مرادف بلول	س
متلا باشد و بفتح اول هم در فارسی جن را گویند	س	و در فارسی بمعنی پرورش کننده امانی ترکیب نیاید و امرت از پرورش	س
پرو یا بفتح اول و کسر دوم معشوق و محبوب و بی ای عزیز من	س	پرو و تره بفتح اول و دوم و سکون دیگر حروف توانا و قاز	س
پرو یا ک بفتح اول و دوم شهره آباد را گویند	س	و مستعد را گویند	س
پرو بیت بکسر اول و دوم و سکون میای معروف مونت محبت	س	پرو و س بفتح اول و ضم میای جمله و سکون و او مجبول مذکر مساکینی	س
و عشق و بسکون میای مجبول مذکر روح مرده و غول و شیطان را گویند	س	پرو و سب بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجبول تقسیم کردن و	س
پرو یتیم بکسر اول و دوم و فتح میای فوکانی دوست و محبوب	س	طعام خوردن	س
و معشوق را گویند مرادف یتیم	س	پرو و سی بفتح اول همسایه بعربی جا خوانند	س
پرو یتا بفتح اول و کسر دوم و سکون میای مجبول از تیندن بسیار را گویند	س	پرو و سیبا بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجبول و فتح تیندن	س
پرو یتنا بفتح اول و کسر دوم و سکون میای مجبول تیندن	س	همه آنکه بهمانان طعام تقسیم کند	س
پرو یتنی بفتح اول و کسر دوم زن غول و شیطان مرادف پرو یت	س		س

س پریشون - پریدنا بفتح اول و کسر دوم و فتح چهارم هر دو مذکر	س پرهانا بفتح اول و همزه و قرانانیدن
معنی ارسال چیزی باشد و حکم فرمان را هم گفته اند	س پرهون بفتح اول و دوم موش خوانندگی و قران را گویند
س پریشکت بفتح اول و کسر دوم و سکون یای تحتانی و کاف تازی	هر پرهون بفتح اول و سکون دوم و کسری یای هوز موش کفچه وان جانور که در آب می باشد گویند بچرخ است و لغت عربی در موش خوانند
هر پریشکا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر پشمانی و نذ	و بعضی گویند نوعی از ماهی باشد و از اسگ ماهی گویند
س پریشکا بفتح اول و کسر دوم موش امتحان را گویند	س پرهنا بفتح اول و سکون دوم و سیوم خواندن
س پریم بفتح اول و کسر دوم مذکر محبت و دوستی و داد را گویند پریم	س پرهنت بفتح اول و سکون دوم و فتح یای هوز و سکون نون و تا فوقانی موش خوانندگی و علم و سخن و افسوس را نیز گویند
وزنک رانا اگر رنگ محبت داشته باشد	هر پرتی بضم اول و کسر دوم موش پرستی که بدان طبل و نغاره را بیند
س پریمی بفتح اول و کسر دوم دوست و مهربان	س پریا بضم اول و کسر دوم موش کاغذیکه در آن چیزها بسته باشند
هر پریدو بفتح اول بر وزن کربوه مذکر گویند	هر پریا بفتح اول و کسر دوم بچجاموس که ماده باشد
س پریدو بفتح اول و دوم و ضم یای تحتانی و فتح جیم و سکون	هر پریا بفتح اول و سکون دوم بچجاموس که ماده باشد
نوزن احتیاج و ضرورت و کار و خواست را داده	هر پریا بفتح اول و سکون دوم بچجاموس که ماده باشد
هر پریه بفتح اول و کسر دوم و سکون یای تحتانی مذکر شوربا	س پسار برون بسا مذکر مقداری که در کف هر دو در بکشد مراد آنجا
س پریضم اول و فتح یای هندی مذکر کاغذی که در آن ادویه	س پساب بکسرون بر وزن حساب شناسه کبیر لغوی بول خوانند
و غیر آن بنده مراد ف پریا	س پساج بکسرون و جیم فارسی بر وزن مزاج دیو و شیطان
س پریا بفتح اول و یای هندی بر وزن برابر ضرب متواتر	س پساجنی زن شیطان
س پریا بانا رایگان یا فتن چیزی	س پسار بفتح اول بر وزن کنده مذکر کشادگی و بسط را گویند
س پریانا بفتح اول خوابانیدن و معنی جمع کردن و فراهم آوردن هم	س پسار لکر نا تاخیر نمودن و کار امر و زیر و داند استن و کار
س پریا بفتح اول مذکر مقام و لشکرگاه و لشکر و عسکر و گروه	اسان را دشوار ساختن
و جماعت باشند	س پسارنا بفتح اول کشودن دست و دمان و کسرون چیز مسوط
هر پریانا هرزه گوی کردن و پریدن زبان از بافته چیز کبیر و خریف	س پساری بفتح اول بر وزن هزاری عطار را گویند که فرود شده و خرد
س پریجانا دراز کشیدن و آرام یافتن و کم شدن باد و مانند آن	س پسان بکسرون بر وزن حسنا مذکر لغوی دقیق خوانند
س پریا بفتح اول افتادن و دراز کشیدن و واقع شدن	س پسانا بکسرون سایانیدن و بفتح اول ریختن آبی که افزون باشد
و چکیدن و فریفتن شدن	س پسائی بفتح اول بر وزن رسائی موش نوعی از پرچ باشد
س پریوانا بکسرون افشاندن	س پسائی بکسرون موش مزید که برای ساییدن غله دهند
س پریوس بفتح اول مذکر همسایگی و جوار باشد	س پسین بفتح اول و ضم دوم ماست فروش و اورا بیرون گویند
س پریوسن بفتح اول و کسرسین مهر زن همسایه	س پسین بفتح اول و ضم دوم ماست فروش و اورا بیرون گویند
س پریوسی مرد همسایه لعبرتی جار خوانند	س پسین بفتح اول و ضم دوم ماست فروش و اورا بیرون گویند
س پریهان بفتح اول خوانده و عالم و صیغه فاعلی مصدر پریهان	س پسین بفتح اول و ضم دوم ماست فروش و اورا بیرون گویند
پریهانگان دانشمند و نجیب و کار	س پسین بفتح اول و ضم دوم ماست فروش و اورا بیرون گویند

<p>س پلنا بکسر اول آوردن و سندیه و فرزند و بفتح اول آوردن</p>	<p>س پلنا بکسر اول آوردن فن ذکر نزد محمد و مختصا بکسر اول آوردن</p>
<p>هر پلنا بفتح اول و کسر دوم بار و بسته چیزی</p>	<p>هر پلنا بفتح اول و کسر دوم بار و بسته چیزی</p>
<p>س پلنا بفتح اول و کسر دوم و کسر سوم کزیه و ذکر که در</p>	<p>س پلنا بفتح اول و کسر دوم و کسر سوم کزیه و ذکر که در</p>
<p>متقابله است</p>	<p>متقابله است</p>
<p>س پلنا بکسر اول آوردن و دوم موش چار پای کوچک چندی در بند</p>	<p>س پلنا بکسر اول آوردن و دوم موش چار پای کوچک چندی در بند</p>
<p>افاده تصغیر بد</p>	<p>افاده تصغیر بد</p>
<p>س پلنا بفتح اول و تشدید لام مفتوحه مذکر کوبل درخت را گویند و کسر اول</p>	<p>س پلنا بفتح اول و تشدید لام مفتوحه مذکر کوبل درخت را گویند و کسر اول</p>
<p>و تشدید لام مضمر که در کعبه بصری دو خوانند</p>	<p>و تشدید لام مضمر که در کعبه بصری دو خوانند</p>
<p>هر پلنا بفتح اول و تشدید لام مضمر و سکون و او معروف و ذکر کاشیه</p>	<p>هر پلنا بفتح اول و تشدید لام مضمر و سکون و او معروف و ذکر کاشیه</p>
<p>جمله و کناره بر تنه زنان</p>	<p>جمله و کناره بر تنه زنان</p>
<p>س پلنا بکسر اول و ضم ثانی ذکر کرم بصری دو خوانند</p>	<p>س پلنا بکسر اول و ضم ثانی ذکر کرم بصری دو خوانند</p>
<p>هر پلنا بفتح اول بر وزن شکر نوعی از کشتی</p>	<p>هر پلنا بفتح اول بر وزن شکر نوعی از کشتی</p>
<p>هر پلنا بکسر اول بر وزن همای کشتیا تا تر گویند یعنی کرده اینها</p>	<p>هر پلنا بکسر اول بر وزن همای کشتیا تا تر گویند یعنی کرده اینها</p>
<p>س پلنا بفتح اول بر وزن</p>	<p>س پلنا بفتح اول بر وزن</p>
<p>هر پلنا بفتح اول و دوم فرزند بی نخست پیدا شده باشد</p>	<p>هر پلنا بفتح اول و دوم فرزند بی نخست پیدا شده باشد</p>
<p>س پلنا بفتح اول و سوم ذکر نوعی از سینه باشد</p>	<p>س پلنا بفتح اول و سوم ذکر نوعی از سینه باشد</p>
<p>س پلنا بفتح اول و دوم مایل کردن و ترغیب دادن</p>	<p>س پلنا بفتح اول و دوم مایل کردن و ترغیب دادن</p>
<p>هر پلنا بفتح اول و کسر دوم و سکون بی سوز و نون زده مذکر حباب که</p>	<p>هر پلنا بفتح اول و کسر دوم و سکون بی سوز و نون زده مذکر حباب که</p>
<p>در آن طرف آب بگذرانند و نیز خای که در آن آهون تاب بگذرانند</p>	<p>در آن طرف آب بگذرانند و نیز خای که در آن آهون تاب بگذرانند</p>
<p>پلندی موش کدک</p>	<p>پلندی موش کدک</p>
<p>س پلنا بکسر اول و فتح دوم و کسر سوم موش عظمه الطحال یعنی کلان شدن</p>	<p>س پلنا بکسر اول و فتح دوم و کسر سوم موش عظمه الطحال یعنی کلان شدن</p>
<p>سپرزوان مرضی است و بفتح اول کوبل درخت</p>	<p>سپرزوان مرضی است و بفتح اول کوبل درخت</p>

خواب نام حسن نام حسین علیهما السلام بود صیغه تکرار است  
 س پنج روز و نیکو کردید بفرموده خواجه  
 س پنجوا کس اول در کفن بخور تا آنکه از لایه و نجف بشکند  
 هر پنجوا کس اول در سیوم بند زن اعرابی علاج گویند  
 هر پنجوی بفتح اول و کسر سیوم مونت جریست همچو مالیده از زرد  
 کدم و شکر و صحرای نوزیات بعد ولادت زمان ترتیب دهند و خورد  
 س پنج بفتح اول بلعیم فارسی بیج که عدد معرود باشد و جمع و مجلس  
 حکم و ثالث بالبحرین بلعیم فارسی و تشدید لام مفتوحه  
 شاخهای درخت بیج کوه که بند و آن نژاد در رسومات بیج  
 بر نه بیج بود یا کسری فارسی و سکون را جمله خوی از گن ساق و بهتر  
 کوی با نیز گویند که متعصب بیج آن با از اول اسلام و غیر آن بیج  
 یا تو ظاهر نیست که هندو هنگام پرستش از ایکار برند  
 س پنجاد هیای بفتح اول و فتح دال بعد بیج فصل بیج باب گویند  
 س پنجان بفتح اول و سیوم و سکون کاف فارسی و کسرفر بیج  
 افسر را گویند و نیز خالی است از حالات جوگیان  
 س پنجان بیج اول و وزن پیرا پس مذکر شیر اعراب اسد گویند و  
 نای است از نامهای سیوا  
 س پنجایت بفتح اول و فتح بای تخانی نمونش جماعتی را گویند که مقدر  
 و کسرا انفعال دهند  
 س پنجایی بفتح اول و فتح بای تخانی نمونش قربت و خوشی و جماعتی  
 که در میان دو کس حکم کنند مرادف پنجایت  
 س پنجستو بفتح اول و سکون نون و جیم فارسی و فتح فوقانی و سکون  
 فوقانی دووم و فتح واو عنان و راکان بیج کاه مستقر در او  
 س پنجس بیج اول و فتح دال و نژاد بیج کنا بفتح اول و فتح  
 کاف با هم بیج منزل  
 س پنجکی بفتح اول و نسیا کاب بیج بیج کس بسیار باشد  
 س پنج بیج اول و سیوم مذکر نام نوابست در موسیقی و بعضی  
 بیج هم آمده است  
 س پنجی پنجین بفتح اول و سیوم در پر و بیج ماه را گویند  
 س پنجوی بفتح اول و سیوم و پنجوی بفتح اول و سیوم و سکون

و او چهل اصحابی است که گویند  
 هر پنجوی بفتح اول و سیوم و سکون و در جملی مذکر را بیج  
 سکلین در آن آن شکست در زیر آن سورانی بود چون آنکه آن  
 پر کنند و بردمانش دست یا چیزی بگذارند که بشی که هوای از  
 بالا داخل نیاید آب زلال سورانی نه برآید و این صنعتی است  
 ایجاد کرده ارسطاطالین حجت اثبات بر آن بر اقسام  
 خدا و توضیح این مجال تفصیل این مجال در تمامش یافته شود  
 س پنجو نشست بفتح اول و سیوم و کسرا و و فتح نشست و فتح  
 پنجو نشست بفتح اول و سیوم و کسرا و و فتح نشین و کسرفر  
 اول و فتح فوقانی دووم و سکون بیج است و بیج  
 س پنجی کاف بفتح اول مذکر دم کاغذ باد  
 س پنجی بفتح اول و کسریوم مذکر پرنده و مرغ را گویند  
 س پنجاه بفتح اول یا نژده  
 س پنذ کسرا اول و سکون نون و دال منقوط هندی مذکر جسم و بدن  
 گویند و کرده که از ارد بر بیج ساخته در رسومات بکار برند و نژا  
 من بعد در آب روان اندازند یا یکا و ماده خوانند پنذ پونا  
 بیروی کردن در بجد شدن پنذ چهره اما البقم جیم فارسی که تختن  
 چشم پشی کردن  
 س پنذ کسرا اول مذکر جسم و تن و کلخ و کز به روان و کرده دارد  
 بیج که آنرا در رسومات بکار برند و بفتح اول بیج حکم است که  
 س پنذ را کسرا اول غارت کرد  
 س پنذ الو کسرا اول میوه است معرودان سفید و سرخ میباشد  
 شیرین و سرد و در بیض و مشبه و دافع صفر بود و قطیر اول و حرار  
 و تشنگی دفع سازد و بوی خوش در آن آفریند  
 س پنذ بیج بفتح اول و سیوم کسری میوه مونت بر قابل را گویند  
 س پنذت بفتح اول و کسرا اول منقوطه و تشنگی و عالم بیج  
 پنذت خاندن زندان و قید خانه  
 س پنذک کسرا اول و ضم ثالث مذکر فاخته و قمری را گویند  
 س پنذلی کسرا اول صوت مساقیا  
 هر پنذ در بیج بفتح اول و ضم دال منقوطه نام پرنده است

پنذ



هر یکم ی بفتح اول مونث برگ گل

س پیکه و بفتح اول کسر دوم و سکون یای مجهول و او معروض مذکر  
برنده بعربی طخوانند

هر یکم یس بفتح اول کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر نشان سک

س یک باکاف فارسی بروزن سنگ بزرگ یای مجهول بر کوبند پیک  
دندلی جاده و راه تنگ یک دندلی لینا سراج کسی

گرفتن و بر نشان قدم رفتن یک دهان ناروان شدن و  
کوچ کردن و سفر کردن

هر یکم بفتح اول بروزن صفای کرسی که گرد کردن کاوان بنزد

هر یکم ی بفتح اول مونث دست بعربی عامه خوانند بگری انگنا  
اطرار و گردن کشی کردن در کاری

هر یکم بفتح اول احمق و سفید گویند

س یکم بفتح اول غوطه زدن و کنایه از عاشق شدن باشد

هر یکم بفتح اول کسی که گرد کردن گاوان بنزد سخت شد

هر یکم بفتح اول بروزن زوال نوعی از آهن و فولاد که بسیار میا  
س یکم بفتح اول کراختن چیزی و نرم کردن دل کسی

هر یکم بفتح اول و دوم برزاد پارچه فروش و فروشنده آهن غیر

س یکم بفتح اول و فتح دوم کراختن و نرم شدنند

س یکم بفتح اول کراختن و نرم شدنند

س یکم بفتح اول کسر دوم دستار و عامه

س پل بروزن جل مذکر لخط و آن باشد و بضم اول در فارسی معروض  
است بعربی جسر خوانند و در زبان سنسکرت هم پل جسر گویند

پل یا ند هنا بضم اول پل بستن و محدود کردن

س پلا بکسر اول و تشدید دوم بچاچی و بچسگ بچه شیر آکو  
حرامی پلا ولد الزنا و او را برین سنکر هم خوانند

هر پلا بفتح اول بروزن بلا مذکر چینه استنی که اگر آن را در نظر  
روغن کنند و بفتح اول تشدید دوم مذکر فاصله و مسافت

و پامیزی و حمایت و کناره و حاشیه و چادر و کیشک است بسیار

س پلا بفتح اول مذکر و نخست کلان صحرای و آن معروض  
است کرم و طبع مشتق و مایه و شور و باد و کوله و

و سنگونی و بوا سیر کرم شکم و جرب استخوان شکسته و کل او را میگویند

چون از آب جو شانه لظول نمایند برای دروزه و شانه و  
او را بر بول مجرب است و نیز کمی از جو شانه او مسکن در دست و

بستن آن بر درم ظفیه مسکن و جمع و دفع درم است و غیر او را  
پلا سوزن یا زره گویند کرم و سبک است و دفع بر میوه و بوا سیر و کرم

شکر و فساد باد و بغم است

س پلا کسی بفتح اول بروزن خلاصی نام قرینه است شد

س پلا نا بفتح اول که بختن و قرار کردن و بکسر اول نوتشاندن یا  
هر پلا نا بفتح اول زمین بر بسپند بر پشت کا و بستن و این لفظ

مهند است که از لفظ پلان ساخته اند

س پلا نی بروزن جوانی مونث پوش گاه باشد بر بام خانه پلا و  
بفتح مذکر کندک

س پلا و نا بفتح اول که بختن و قرار کردن

هر پلا بکسر دوم بوا ی فارسی بروزن سلسله نرم دست را گویند

هر پلا نا بکسر دوم بوا ی فارسی نرم کردن و بضم دوم بوا ی  
فارسی ترسیدن و بیم کردن و گردانیدن لقمه طعام در اطراف

دوان چنانکه پیرانی که دیدان آنها ریخته باشد میکند

هر پلا هت بکسر دوم بوا ی فارسی مونث نرمی و بضم دوم  
بای فارسی گردانیدن لقمه در دهان و بمعنی بیم و ترس هم است

هر پلا بفتح اول مذکر عوض و بدل و انتقام باشد

هر پلا نا بفتح اول گردانیدن

س پلا کها نا سنگون و از گون شده

هر پلا و بفتح اول مذکر تاقض و مناقضه و مخالف را گویند

س پلا لینا - پلت لینا باز کردن چیزی و استقامت کشیدن کسی

هر پلتنا بازگشتن و بازگردیدن و تغیر دادن

هر پلتها مار یا تشنه کسی باشد بر زمین بوضع بر سرین پلان  
هر پلتنا بکسر اول و فتح دوم چسیدن و پیوند کردن

هر پلتنا بفتح اول بروزن و معنی پله باشد که کوه ترازو است

هر پلتزی بکسر اول  
هر پلشت بکسر اول و دوم پلید و نخس و ناپاک و فاخته و روپوشی را گویند



<p>پنک بفتح اول و تشدید نون مخوف مذکر بار بعر بی فاعلی خوانند          پنک بفتح اول و بیوم مونت صفت و قطار</p>	<p>س پنک اول و بیوم و سکون و او مجبول مونت کیست          سپید رنگ که هندوان بخانه خود ازان ببیند وند</p>
<p>پنک بفتح اول و بیوم مخوف و شخصی است و بیست بار یک          یک ساله علم و فضل از دست و بعضی زرد و بعضی بنظر آینه است</p>	<p>س پنک بفتح اول و بیوم مخوف و شخصی است و بیست بار یک          غلو به چرخ که در شست بکند و قران گاه یکبار از یک مساز نوزن</p>
<p>پنک بفتح اول و سکون نون و فتح کاف فارسی لنگ و لوح          پنک بفتح اول و سکون نون و فتح کاف فارسی لنگ و لوح</p>	<p>س پنک بفتح اول و سکون نون و فتح کاف فارسی لنگ و لوح          در طول و عرض بمقدار یک دست بود و بران نوزن دیوان و بیست</p>
<p>پنک بفتح اول و سکون نون و فتح کاف فارسی لنگ و لوح          پنک بفتح اول و سکون نون و فتح کاف فارسی لنگ و لوح</p>	<p>س پنک بفتح اول و سکون نون و فتح کاف فارسی لنگ و لوح          بکنار نوزن و جانب بالای سیوا لنگ آن چیزی است طبعی باشد که</p>
<p>پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار          پنک بفتح اول نام بنایی است و قویست از راجیه تان</p>	<p>س پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار          گویند که در آن نمونه فرج و آلت میگذرانند</p>
<p>پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار          پنک بفتح اول نام بنایی است و قویست از راجیه تان</p>	<p>س پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار          پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار</p>
<p>پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار          پنک بفتح اول نام بنایی است و قویست از راجیه تان</p>	<p>س پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار          پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار</p>
<p>پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار          پنک بفتح اول نام بنایی است و قویست از راجیه تان</p>	<p>س پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار          پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار</p>
<p>پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار          پنک بفتح اول نام بنایی است و قویست از راجیه تان</p>	<p>س پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار          پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار</p>
<p>پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار          پنک بفتح اول نام بنایی است و قویست از راجیه تان</p>	<p>س پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار          پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار</p>
<p>پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار          پنک بفتح اول نام بنایی است و قویست از راجیه تان</p>	<p>س پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار          پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار</p>
<p>پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار          پنک بفتح اول نام بنایی است و قویست از راجیه تان</p>	<p>س پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار          پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار</p>
<p>پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار          پنک بفتح اول نام بنایی است و قویست از راجیه تان</p>	<p>س پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار          پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار</p>
<p>پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار          پنک بفتح اول نام بنایی است و قویست از راجیه تان</p>	<p>س پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار          پنک بفتح اول و بیوم مذکر محض کشیدن آب در راه و دوبار</p>

س	پوتتا بضم اول و سکون نون و فتح بای تختانی و سکون و تختانی	س	پوتتا بضم اول و او مجبول نیره و پسر پسر
س	دوم و فتح میم مخیره و دین دار و زاهد	س	پوتتا بضم اول و او مجبول و نامی فوقانی مذکر جادو
س	پوتتا بفتح اول و کسرون مذکر نام میوه است	س	که از اجنتان دو زند و در دکنی بمعنی نیره باشد
س	پوتتا بفتح اول آب دادن و آبیاری کردن	س	پوتتری بضم اول و سکون و او معروف موش بت و صنم
س	پوتتا بضم اول بر وزن دنیای موش نیکو احسان را گویند	س	پوتتری بضم اول و سکون و او مجبول موش زهد او بچو دان
س	پوتتا بضم اول و کسرون صاف و خالص	س	گویند عربی مشیر خوانند
س	پوتتری بفتح اول و کسرون بای اول مجبول موش کلین	س	پوتتا بضم اول و سکون و او معروف و نامی فوقانی مذکر کت
س	و شاخ گل که نود میده باشد	س	پوتتا بضم اول موش بت کوچک مرد کت چشم را گویند مرد پتلی
س	پوتتا بضم اول و فتح بیوم مقدس و دیندار و صاحب فضیلت	س	پوتتا بضم اول و او مجبول اندودن دیوار و دکا به مالیدن
س	پوتتا بفتح اول و کسرون مذکر ماری و پیر جانورانی	س	پوتتا بضم اول و سکون و او معروف و نامی فوقانی نام غیرت
س	پوتتا بفتح اول بر وزن جو موش زرد و مقام میکدران بر آ	س	که کرشنا اورا بقتل رسانید
س	ره روان آب میبارند و باد و طبا شیب و سفید	س	پوتتا بضم اول و او مجبول مذکر شنه و آن سنگ است سیاه و سفید
س	صید صادق پوتتا با باد شدن و ظاهر کشن سفید صبح	س	پوتتا با دو مجبول کتا بیکه حجم آن بزرگ بود
س	پوتتا بفتح اول مذکر باو و پیرا که مقدار پادوسیر شد و بضم اول	س	پوتتی با دو مجبول موش کتاب و صحیفه و نامه
س	پوتتا بفتح اول و کسرون و نعل نود میده را هم گفته و نوعی از نان هم است	س	پوتتی با دو مجبول دفتر پسر
س	پوتتا بضم اول موش گاه را گویند مرد اف پرتال	س	پوتتا بضم اول و او مجبول و کسرتای فوقانی مذکر پارچه که در وقت بک شستن از آن سرعوت کنند و نام بازم
س	پوتتا بضم اول و سکون و او مجبول گرم کردن چیزی باشد	س	پوتتا بضم اول و او مجبول موش بسته چیزی و نام و دان
س	در زبر آفتاب یا بخار آب	س	پوتتا بضم اول نام استخوانی است بر بالای دم گاو دان
س	پوتتا بفتح اول بر وزن گدائی موش زنجیر یک در بانی	س	پوتتا با دو مجبول مذکر مرغی پر و پیک چشم و معده و چین
س	ناد و است پز و نیز زنجیر یک در پاچوم کنند و ساق نموده را گویند	س	مرغان عربی از او صد خوانند و آب بینی و مخاط را هم گفته اند
س	پوتتا بضم اول و سکون و او مجبول و بای فارسی بی دندان و آنکه دندان او افتاده باشد	س	پوتتی بضم اول و سکون و او زده و نامی هندی مذکر شام
س	پوتتی بضم اول و سکون و او مجبول و بای فارسی موش	س	پوتتا بضم اول و او مجبول و نامی منقوط هندی مذکر بته بزرگ
س	از شیل و ساقوت را گویند نموا و نیز همون الکه که گودکا	س	پوتتی بسته کوچک
س	از استخوان ابنه و برگی درختان سازند خصوصا	س	پوتتا بضم اول و سکون و او معروف مذکر برین و کفیل را گویند
س	پوتتا با دو مجبول موش کتی و سفید و بضم اول مذکر پسر	س	مرادف پنجا
س	گویند پوت زنبور را بچه خود یعنی بچه بوزینه	س	پوتتا بضم اول معنای جلد کتاب
س	پوتتا با دو مجبول مذکر سرشت و طبیعت و شنه و آن سنگ است سیاه و شفاف	س	پوتتا بضم اول موش پرستش و عبادت بت پرستی را گویند
		س	پوتتا بضم اول پرستار و عابد و پرستش کننده پوت

پوتتا بضم اول موش کتی و سفید و بضم اول مذکر پسر

بضم اول و فتح جیم تازی کذک

س پوجان بضم اول و سکون واو و جیم مکرم و معزز را گویند

س پوجین بضم اول و فتح جیم پیش و پستیدن

س پوجنا بضم اول و پستیدن و بت پرستی کردن و آمون و پند

س پوجنی بضم اول و سکون واو و فتح جیم پستیدن و معزز و کرم

س پوجیه بضم اول و سکون جیم و فتح یای سخانی کرم و واجب التعمیم

س پوججه بضم اول و مونت پریش و باز پرس و دریافت پوججه

س پوجچنا پرسیدن و استفسار کردن

س پوجچی بضم اول و مونت دم مای را گویند

س پوجنا مذکور بودنی هر دو بضم اول و سکون واو و مجهول

مونت نام پرین است

س پوجده ها بفتح اول و وزن سود اند که نهال نومیچ

س پوس بر وزن کور مونت فاصلا را گویند که در میاد و فصل

واقع است از مفاصل اندام یا مفاصل بشکرونی و بفتح اول

مونت در وازه خانه و بضم اول در فارسی فرزند و پسر

س پوس پوسر با و مجهول در پرده بند بند و هر مفصل

س پوسر بضم اول سالم و کاف و تام و کانی و پر و مملو و پخته

و رسیده پوسر کوفتا نام کردن

س پوسرائی مونت پری و تام

س پوسرب بضم اول و فتح سیوم مذکور با و بحر شرق خوانند

س پوسر بی بضم اول مونت سر و دیت که اگر پیش از مغرب

سرانید و هر چیز شرقی و نومی از برج که از جانب

شرقی نگاه آرند

س پوسر بضم اول و فتح زاهمه کاه و سالم پوسر باقی

ظرفیکه آنرا از دهن و پنجاه و شش شست برنج بر کرده بندند

در ریوسا دین هر شد خویش دیند پوسر بولی با و او دو

س پوسر بضم اول و سکون واو و معروض مذکر است نگاه بولی

و غیر آن کننده در روغن بریان کنند

و معنی نمودن و پر شدن هم آمده است چو ک پوسر بنا

رسی است معروف که مردم مندوستان در شاد با با کار بند و آن

چنان باشد که بر پارچه سرخ رنگ برع مانند از برنج خام سرد

سرایان نقش کنند

س پوسر با هت بضم اول و ضم نامی بوز قزبانی سوخته تراد حو

س پوسر با بضم اول و سکون واو در امهد و کسرون موماه تمام

ماه چارده بعربی بخوانند پوسر نامی بضم اول و فتح نون کذک

س پوسر و بضم اول و سکون واو در امهد مذکور که کوچک بود

مجهوله و ضم را امهد بنده انگشتان و کیره و مفصل نمیندی

س پوسری بر وزن کوری مونت بندنی و بند بشکر و بضم اول

تا اینکه آنرا از حلوای قند و مغز بادام پر کنند و به پزند و آنرا

در فارسی گردک خوانند

س پوسر یا بفتح اول و کسری امهد در بان و واجب سب

س پوسر یا بضم اول و کسری امهد مونت نام نوبت در تنوع

س پوسر بضم اول و آن خورد نیست که از آن خود سازند

س پوسر ها بفتح اول فراخ و وسیع

س پوسر ها بفتح اول مضبوط و محکم و استوار مراد پس و ش

س پوسر های بفتح اول مونت مضبوطی طوعوض و بسیار گویند

س پوسر ها بفتح اول خوابیدن و خواب رفتن

س پوسر بضم اول بر وزن روس نام ماه نهم است از شهریور

س پوسر با و او مجهول پروردن و پرورش کردن و تربیت

نمودن و رام کردن

س پوک بضم اول مذکر منزل بضم است از منزل قری

س پوک با و او مجهول و فتح کاف مذکر تالاب

س پوک بضم اول و سکون واو و معروض مذکر است نگاه بولی

نظیر آن که ناگنایه از حالت محج و افلاس باشد

س پوک با و او مجهول نرم و میانه تپتی و کواک و محجوف

س پوسر یا بضم اول و سکون واو و معروض تیندن و عنکبوت

<p>س پونکي بضم اول مونت بوق وچو بکله اڙپاره ني دکده مسازند      و مردمي که ما دران راراي تماشا سپردند اڙپاره ني توارند</p>	<p>س پونک باوا و مجبول فتح لام بروزن دو لک سده گاه که اڙپاره      چوبی بندند و طرح نکرده اند تا قبل شتر میدان برسد و از شتر باز</p>
<p>س پون باوا و مجبول نوعی از دشنام باشد همچو ابله و ساده لوح      پون بضم اول و سکون و او معروف مونت بسته گاه و خوش غیر اڙپاره</p>	<p>س پون بروزن چون او از تیر دادن باشد      س پون بفتح اول و دوم و بفتح اول و سکون دوم هم خوانده اند مو      باو بعر بی ریح خوانند و بفتح اول سده پاو</p>
<p>س پون بضم اول بروزن خوبی مونت بسته که بجهت شستن فتنه کرد      باشد و انرا در فارسی کاله گویند بروزن لاله      س پون بفتح اول حرف نسی که بترکیب هر دو دیگر گفته شود و آن از      عدد با بعد خوشی باو کم میکند همچو پونه دو و پونه تین یعنی      باو کم دو و باو کم تین</p>	<p>س پون باوا و مجبول نان بچکن و در و اید در ریشه کشیدن و نام      شهرت معروف و بمعنی گفتار هم آمده است      س پون باوا و مجبول و سکون نون مذکر آب بینی      س پون تخی باوا و مجبول نوعی از ناهای کوچک</p>
<p>س پون بضم اول و سکون داو و نون و ضم باو سکون داو و مجبول      ماه تمام بعر بی بدر گویند</p>	<p>س پون بضم اول و سکون داو و معروف و نون و کس هم مونت      سر یا بعر بی راس المال خوانند</p>
<p>س پون بروزن کوه مونت با داد و سفید و صبح و بفتح اول جای که      دران آب برای ره روان میسازند</p>	<p>س پون بضم اول مونت دم بعر بی زنب خوانند      س پون پنجان بضم اول و مدار و صاحب زنب      س پون پنجه بضم اول مذکر دم یعنی زنب</p>
<p>س پون بضم اول و سکون داو و مجبول و نون و فتح جرم فارسی که      صاف کردن پاره چیه که بدان چیزی صاف کند و خلاصه و      چرکی که بعد صاف کردن چیزی برآید پیت پون پنجه کوچک      آخرین یعنی فرزندیکه مادر از بعد هم فرزندان زاینده باشد</p>	<p>س پون پنجه بضم اول و سکون داو و مجبول و نون و فتح جرم فارسی که      صاف کردن پاره چیه که بدان چیزی صاف کند و خلاصه و      چرکی که بعد صاف کردن چیزی برآید پیت پون پنجه کوچک      آخرین یعنی فرزندیکه مادر از بعد هم فرزندان زاینده باشد</p>
<p>س پون بضم اول و سکون داو و مجبول و نون و فتح جرم فارسی که      صاف کردن پاره چیه که بدان چیزی صاف کند و خلاصه و      چرکی که بعد صاف کردن چیزی برآید پیت پون پنجه کوچک      آخرین یعنی فرزندیکه مادر از بعد هم فرزندان زاینده باشد</p>	<p>س پون پنجه بضم اول و سکون داو و مجبول و نون و فتح جرم فارسی که      صاف کردن پاره چیه که بدان چیزی صاف کند و خلاصه و      چرکی که بعد صاف کردن چیزی برآید پیت پون پنجه کوچک      آخرین یعنی فرزندیکه مادر از بعد هم فرزندان زاینده باشد</p>
<p>س پون بضم اول و سکون داو و مجبول و نون و فتح جرم فارسی که      صاف کردن پاره چیه که بدان چیزی صاف کند و خلاصه و      چرکی که بعد صاف کردن چیزی برآید پیت پون پنجه کوچک      آخرین یعنی فرزندیکه مادر از بعد هم فرزندان زاینده باشد</p>	<p>س پون پنجه بضم اول و سکون داو و مجبول و نون و فتح جرم فارسی که      صاف کردن پاره چیه که بدان چیزی صاف کند و خلاصه و      چرکی که بعد صاف کردن چیزی برآید پیت پون پنجه کوچک      آخرین یعنی فرزندیکه مادر از بعد هم فرزندان زاینده باشد</p>
<p>س پون بضم اول و سکون داو و مجبول و نون و فتح جرم فارسی که      صاف کردن پاره چیه که بدان چیزی صاف کند و خلاصه و      چرکی که بعد صاف کردن چیزی برآید پیت پون پنجه کوچک      آخرین یعنی فرزندیکه مادر از بعد هم فرزندان زاینده باشد</p>	<p>س پون پنجه بضم اول و سکون داو و مجبول و نون و فتح جرم فارسی که      صاف کردن پاره چیه که بدان چیزی صاف کند و خلاصه و      چرکی که بعد صاف کردن چیزی برآید پیت پون پنجه کوچک      آخرین یعنی فرزندیکه مادر از بعد هم فرزندان زاینده باشد</p>
<p>س پون بضم اول و سکون داو و مجبول و نون و فتح جرم فارسی که      صاف کردن پاره چیه که بدان چیزی صاف کند و خلاصه و      چرکی که بعد صاف کردن چیزی برآید پیت پون پنجه کوچک      آخرین یعنی فرزندیکه مادر از بعد هم فرزندان زاینده باشد</p>	<p>س پون پنجه بضم اول و سکون داو و مجبول و نون و فتح جرم فارسی که      صاف کردن پاره چیه که بدان چیزی صاف کند و خلاصه و      چرکی که بعد صاف کردن چیزی برآید پیت پون پنجه کوچک      آخرین یعنی فرزندیکه مادر از بعد هم فرزندان زاینده باشد</p>
<p>س پون بضم اول و سکون داو و مجبول و نون و فتح جرم فارسی که      صاف کردن پاره چیه که بدان چیزی صاف کند و خلاصه و      چرکی که بعد صاف کردن چیزی برآید پیت پون پنجه کوچک      آخرین یعنی فرزندیکه مادر از بعد هم فرزندان زاینده باشد</p>	<p>س پون پنجه بضم اول و سکون داو و مجبول و نون و فتح جرم فارسی که      صاف کردن پاره چیه که بدان چیزی صاف کند و خلاصه و      چرکی که بعد صاف کردن چیزی برآید پیت پون پنجه کوچک      آخرین یعنی فرزندیکه مادر از بعد هم فرزندان زاینده باشد</p>
<p>س پون بضم اول و سکون داو و مجبول و نون و فتح جرم فارسی که      صاف کردن پاره چیه که بدان چیزی صاف کند و خلاصه و      چرکی که بعد صاف کردن چیزی برآید پیت پون پنجه کوچک      آخرین یعنی فرزندیکه مادر از بعد هم فرزندان زاینده باشد</p>	<p>س پون پنجه بضم اول و سکون داو و مجبول و نون و فتح جرم فارسی که      صاف کردن پاره چیه که بدان چیزی صاف کند و خلاصه و      چرکی که بعد صاف کردن چیزی برآید پیت پون پنجه کوچک      آخرین یعنی فرزندیکه مادر از بعد هم فرزندان زاینده باشد</p>
<p>س پون بضم اول و سکون داو و مجبول و نون و فتح جرم فارسی که      صاف کردن پاره چیه که بدان چیزی صاف کند و خلاصه و      چرکی که بعد صاف کردن چیزی برآید پیت پون پنجه کوچک      آخرین یعنی فرزندیکه مادر از بعد هم فرزندان زاینده باشد</p>	<p>س پون پنجه بضم اول و سکون داو و مجبول و نون و فتح جرم فارسی که      صاف کردن پاره چیه که بدان چیزی صاف کند و خلاصه و      چرکی که بعد صاف کردن چیزی برآید پیت پون پنجه کوچک      آخرین یعنی فرزندیکه مادر از بعد هم فرزندان زاینده باشد</p>

پون پنجه بضم اول و سکون داو و مجبول و نون و فتح جرم فارسی که صاف کردن پاره چیه که بدان چیزی صاف کند و خلاصه و چرکی که بعد صاف کردن چیزی برآید پیت پون پنجه کوچک آخرین یعنی فرزندیکه مادر از بعد هم فرزندان زاینده باشد

س	بها تا در بدن و شکم فن را گویند	ه	بها نك بسكون نون و كاف مونت قاش میوه و غیر آن
ه	بها ری بفتح اول بروزن بھاری مونت تل و کوه خرد	ه	بها نگر - بھانگرا بسكون نون و کان و بره دروزند
ه	بها زیبا گوپی و کوهستانی و جبلی	ه	بها و باشن
س	بھالک با سیوم فارسی مذکر کلی است سرخ رنگ که در آن سائده آنرا در ایام هولی بریکه میزنند و انداختن و زدن آن را هم گفته اند	ه	بھانگا خوردن چیزی با از کف دست و اسراف کردن را هم گفته اند
س	بھاگن بضم کاف فارسی مذکر نام ماه یازدهم است از ماه های بنود	س	بھانگی مونت قاش میوه
س	بھال بروزن خال مونت آهن قلبه	ه	بھانگی مونت عرض عالم را گویند که یکی از کفیات نخت باشد و آن جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض عالم است
ه	بھال مونت پاره گوشت که از ابه پنا بریده باشند و پاره فوفل که از ابایان خوردند و بمعنی گام قدم هم آمده	ه	بھا و بروزن داو مذکر سر چکادی و آن بروزن کم بود چیزی باشد که بر سر چیزی ستانند
ه	بھالکسا مذکر میوه است بندی درختش قریب بدست امرود و برکش همچو برگ توت بود در اول سیوم سرد خشک مقوی معده و کبد و رافع بھال صغیر او دخی و فواق و مغز غره آن جهت خاق حار و اسحکام لته و نفع پوست بیخ او جهت حبس البول نافع و آن نافع محروبان و مضرب رو دین است و مصلحتش کفایت باشد	ه	بھا و ترا مذکر میل و آن آگ است معروف
س	بھانپنا بفتح اول و سکون نون بای فارسی کشاده کردن مار نچ سرخوش را	ه	بھا و ری مونت عصب باشد کوچک که جوگیان بر آن نگیند و پاره چوبی که در دکشان در وقت دند کشیدن در دست خود دارند و نیز آگ است که از آن سائستین بسکننده اسپان را یک طرف کنند
ه	بھا پنجم بفتح اول و سکون نون و فتح بای فارسی مذکر - سوراخ را گویند	ه	بھا ها مذکر کلوکله و غنولوه نمیه که از ادرعطر و غیر آن تر کرده باشند و عوام باین معنی بھایا گویند و بمعنی رفاذ هم آمده است
ه	بھاند - بھاند اند کرد ام بعربی بشکده خوانند و بمعنی و پریشانی هم گفته اند	ه	بھب بروزن شب مونت زینت و زیب
س	بھاند نا جستن و جیدن و بستن و قید کردن را هم گفته اند	ه	بھبتا بروزن فردا زیبا و لایق را گویند
ه	بھانندی بفتح اول و سکون نون و کسر ال مونت کبسته	ه	بھبنتی بروزن مردی مونت زیب زینت و فرست
ه	بھا نکر که عدد آن بجا میا صد بود	ه	دقیافه را گویند بھبنتی که بنا قیافه کفخن و در باقن احوال از شعار و با سس کسی
ه	بھانس بسكون نون سین مذکر پاره فی و غیر آن گویند	ه	بھبک بفتح اول و سیوم روئیدن نبات
س	بھانس - بھانس بسكون نون مذکر دام و جان و مانع را گویند	ه	بھبن بفتح اول و سیوم بروزن چمن مونت زینت و زیبا
س	بھانسنا صید کردن و دام گرفتن و دفع کردن و در کوه و لافه مانع	ه	بھبنا زینت و زیب دادن
س	بھانسی مونت دام و گنده را گویند	ه	بھبیا بروزن کلید لایق و زیبا را گویند
		س	بھب بضم اول و فتح آن مذکر گل سر درخت
		ه	بھبها بضم اول و فتح آن سیوم شوهر عمه
		ه	بھبها بفتح اول و سکون بای فارسی و بر دو ما

آب سبزه و سفوف و بی نزه و تنو

هفتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

نان مبرود و امثال آن نشیند و از در فارسی گره گویند  
و معرب آن گرج باشد هر چه گره گرفته را سنگ خوانند

هفتک بخت اول و تشدید بای فارسی ضمیر معرب یعنی خواهر پدر

مراد ف پھوھو

س پھوکا - پھوکا بخت اول بخت اول مذکر خور بکسر اول و فتح

دوم و آن ابله را گویند که بسبب رفته و کار کردن  
یا سوسن در اعضا برسد پھوکا بخت اول پھوتی کنی

از مجروح و غمگین شدن دل باشد پھوکا بخت اول

پھوتی کنی کنیت از شکین دل کسی باشد بکشدن انتقام

از دشمن

هفتک بخت اول و ضم سیوم مونت گره و گرج معرب

هفتک بخت اول و ضم سیوم مونت گره و گرج معرب

س پھیبیا ساس خواهر سرد را گویند

س پھیبیا ساس خواهر سرد را گویند

هفتک بخت اول و ضم سیوم مونت گره و گرج معرب

هفتک بخت اول و ضم سیوم مونت گره و گرج معرب

س پھت بخت اول نادر و عجیب باشد

س پھت بخت اول نادر و عجیب باشد

س پھت بخت اول نادر و عجیب باشد

س پھت بخت اول نادر و عجیب باشد

س پھت بخت اول نادر و عجیب باشد

س پھت بخت اول نادر و عجیب باشد

س پھت بخت اول نادر و عجیب باشد

س پھت بخت اول نادر و عجیب باشد

هنگام پرواز و بر آمدن آواز گنجشک چون خنجر روان شود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

هفتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

کردن چیز

هفتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

س پھتک بخت اول و ضم سیوم مونت ز کار مانند که برود

هـ	بهد کی بضم اول مونت نام پرین است	هـ	بهر تی بکسر اول مونت بازگشت و مراجعت
هـ	بهر بضم اول راست و درست و آواز پریدن مرغ	س	بهر تیل بضم اول کسری فوقانی چال و حیت را گویند
هـ	صدای سوختن باره و بکسر اول دیگر و باز و دیگر را گویند	هـ	بهر چانا بر کردیدن
س	بهر بفتح اول و دوم مذکر پاسبان یعنی سه ساعت	هـ	بهر چا بفتح اول باجم فارسی بروزن هر جا مذکر گاشکی
س	بهر مذکر بروزن و معنی رست که نثر و میوه باشد	هـ	ابرو کی از دوام مردم و فیصله و انفصال
س	بهر بفتح اول بروزن بهر مذکر پاسبانی و حر است	هـ	بهر چانا بفتح اول انفصال دادن و فیصله کردن
هـ	گویند بهر ادینا پاسبانی کردن بهر همین ذالن	هـ	بهر چها بفتح اول راست و خالص صاف و درست
هـ	محبوس شدن و پاسبان سپردن کسی بهر همین	هـ	بهر چها کسرا صاف کردن در دفتر و فیصله دادن
س	بهر تا محبوس شدن	هـ	بهر چها نا صاف کردن و مقرر ساختن و کاستن
س	بهر تا بفتح اول و تشدید را مهله مذکر پاره نی و آواز	هـ	و کم شدن ابر را هم گویند
س	پریدن برق علم و رایت و صد نفس زدن آب	هـ	بهر سابر وزن تر سا مذکر سیل را گویند و آن آه است
س	بهر اس بفتح اول و تشدید را مهله درختی است که	س	بهر ک بفتح اول و سیوم مذکر سپهر یعنی حبه خوانند
هـ	که برکش بدخت سرد میماند و بوزیدن باد آوارس	هـ	بهر کی بکسر اول مونت باد فرو باد فزوه و باد فز
هـ	ازان می برآید	هـ	و آن چرمی باشد و در که ریسمانی بران گذارند و
هـ	بهر انا بکسر اول گردانیدن و در پس او تبدیل کردن	هـ	در کشاکش آوردن تا صدای ازان ظاهر گردد و از آن
س	بهر انا بفتح اول و تشدید سیوم پریدن برق علم	هـ	فرفز و فزوه هم گویند و باد ریس که بحر بی فکر خوانند
س	بهر انا بفتح اول پوشانیدن پارچه بر بدن کسی	س	بهر نا بفتح اول و دوم پوشیدن جامه و غیر آن
هـ	بهر او بکسر اول مذکر در دو استرداد	هـ	بهر نا بکسر اول گردیدن و برگشتن و بهر سو رفتن
س	بهر او بفتح اول بروزن کهواره مذکر پوشش و لباس	هـ	بهر تی بکسر اول مونت باد فز
س	بهر او بی بفتح اول و سکون داد و کسرتون مشاط	س	بهر و - هر و بفتح اول و ضم رای مهله در هر دو
س	یعنی زینکه از ایش دیگران کند	س	پاسبان و خارس را گویند
س	بهر چر انا بضم هر دو بای فارسی رزیدن و خنیدن موی	هـ	بهر و ها بفتح اول و ضم رای مهله مذکر آه است شکنجه
س	بهر چهری بضم هر دو با فارسی مونت لرزه و رعشه	هـ	مانند که بدان چیز را بهم بغیش رسانند
هـ	بهر کیند بفتح هر دو بای فارسی مذکر مکر و کید	هـ	بهر هو بفتح اول و سیوم نیم خشک و ناکه اخت و غیر
هـ	بهر کیند بفتح هر دو بای فارسی و سکون نون	هـ	بهر او زنج و باد نما
هـ	کسر اول مکار و دغا باز و مفید را گویند	س	بهری بفتح اول بروزن گری مونت نواز سپر با
هـ	بهرت بکسر اول و فتح سیوم چیز نای رد کرده و	هـ	بهری بفتح اول مونت یکی از ماهیان بسیار
هـ	ما مقبول وزری که زن شهوت پرست بکفری خود	هـ	بهری بفتح اول و کسرای مهله نوعی از پارچه چاشمه
س	بهر تی بضم اول و هر دو مونت زودی	هـ	دار که هندی و آنرا پوششند و کسی را نیز گویند
هـ	و عجلت و شتاب کاری را گویند	هـ	که در وقت کردن زراعت متعهد آن کار باشد

س	پهس یا بفتح اول و کسر ای صبلد با سان و حار س	بجستی که هر دو بای دراز ماند
ه	پهس بفتح اول و سکون ما و رای هندی موش قارخانه و	پهسکنا بفتح اول و سیوم شکسته شدن
س	و سراج خانه و تیر بهل و گردون را هم گفته اند پهس یا سراج	پهسکنا بکسر اول لغزیدن و لغز اندن
ه	قار باز و هرزه کو و تراش خانه پهس یا سراج قار باز و یاوه	پهسلانا بضم اول فریبیدن و چاپلوسی کردن و
س	پهس انا بفتح اول در اندن	در غلاندن باشد
ه	پهس پهس انا بفتح هر دو بای فارسی طیدن و اضطراب	پهسلان بضم اول چاپلوس خوشامد کو و فریبنده
س	پهس پهس یا با ل ز ن تیز پر چیست و چالاک را هم گویند	پهسلان بکسر اول لغزیدن و لغز اندن
ه	پهس که بفتح اول و سیوم موش طیدی و بال زنی	و مزلق را هم گفته اند
س	پهس که انا بفتح اول متعدی پهس کن و بمعنی نمودن و ظاهر	پهسل بنیدا بکسر اول مذکر خشک و آن سنگیست که مردم
ه	کردن هم آمده است	بر آن نشسته خود را سر دهند
س	پهس که انا بفتح اول با ل زدن مرغ و جنیدن بک چشم و غیر	پهسلوینا بضم اول و فتح لام چاپلوس و فریبنده
ه	و سجدن و اضطراب کردن	پهسلها بکسر اول و فتح سیوم لغزش
س	پهس که کی بفتح اول موش نوعی از حق و چادر خرد	پهسنا بفتح اول اسپر شدن و فرو ماندن در کل و لا
ه	پهس یا بفتح اول و کسر سیوم دست فردش و بساطی و پاک	پهس بکسر اول کلمه است که در محل تحقیر استخفاف گویند
س	قارخانه و بضم اول قره و نا صورت کوچک صغر بچو سراج	پهسکارنا بکسر اول سر برابر نه کردن و موی سر بکشیدن
ه	پهس که بفتح اول و ر ز ن هلا کو تنباکوی خراب گویند	پهسکارنا بکسر اول افکناندن متعدی بد و مفعول از مصلحت
س	پهس انا بفتح اول گرفتار و مقید کردن	پهسکنا
ه	پهس اهندا بضم اول و کسر ای دوم و سکون نون	پهس که بفتح اول و تشد کاف مفعول مذکر تیره و وجود
س	مکروه و مستعفن	دشنام را گویند پهس که سرت باز و دشنام دهنده
ه	پهس پهس انا بضم هر دو با فارسی هسته گفتن و سرکوشی	پهس که کی بفتح اول موش بی ادبی و کستاجی
س	و کسر هر دو بای فارسی ترییدن و خائف شدن	پهسکنا بضم اول افروخته شدن آتش باشد
ه	پهس پهس اوت موش سرکوشی	پهسکنا بضم اول مذکر متانده و آنرا در فارسی ابدان گویند
س	پهس پهس ا بفتح هر دو بای فارسی نرم و نامضبوط و نا	پهسکی بضم اول موش پاره بی که بدان آتش میفریزند
ه	استوار را گویند و عوام بکسر هر دو بای فارسی خوانند	پهس که سرت یا بفتح اول و ضم کاف تازی سکون و او جمل
س	و آن غلط است	و کسر ای هندی رند و او باش هرزه کو
ه	پهس که سرت بضم هر دو بای فارسی و فتح هر دو سین مذکر	پهس که سرت یا بفتح اول و ضم سیوم همای و هرزه در ای جز
س	سرکوشی	پهسکنا بکسر اول و فتح سیوم اندازنده نیز را گویند چه
ه	پهس که بضم اول ضعیف کم زور و بی زور و کره نامحکم	پهسکنا بمعنی انداختن باشد
س	پهس که انا بفتح اول شکستن و دست کردن و کشتن	پهس که انا بفتح اول و ضم سیوم مذکر موی را گویند و بدایا
ه	پهس که سرت یا بفتح اول چهارم مذکر بز من شکستن	و انعامات که در ایام همای بکسی دهند



س	پهل بفتح اول مکرر در مثنوی و مثنوی باشد و سنان میرود
هـ	سرسیره و شش پهل یا نانا پهل یا نانی بافتن پهل پهلاری
س	نرات منوعه و نو اگر جداگانه پهل در آن مکرر در مکرر دار
س	پهل بفتح اول دوم مکرر کلور نشیب و ابتداء و آغاز
س	وزاویه شکل مستقیم
هـ	پهل بفتح اول اولین و نخستین را گویند
هـ	پهل اس بفتح اول مکرر گام و قدم باشد در پند
هـ	پهل اسرا بضم اول و فتح سین پهل مکرر خونا مکرر
س	پهلانا بفتح اول بر دار و شمر کردن و بضم اول اما سینه
هـ	و فرید کردن و کسی را به تعلق خو شوق کردن
هـ	پهلانک بفتح اول مونت گام فرخ
س	پهل بجهول بفتح اول و ضم بای موجوده و تشدید
س	و او مفتوحه نام بازی است که آن مان کلام گویند
س	و آن چنان باشد که کسی را گویند عدد در خاطر آرد و شفا
س	کن و باز بران ده بفرانچ ازان طرح کن سوال چه قدر
س	باقی است جواب است و یک پوشیده ساد که صورت
س	مخصوصه در بین عدد هشت بوده است
س	پهل تان آن قسم درخت تا ز را گویند که ثمر در او بود
س	پهل هتر بضم اول و فتح هیم تازی مونت نوعی از
س	آتش بازی که شراره ای آن پهل نامند
س	پهلنا بقدم لام بوسین یعنی نوزیدن باشد اصل
س	و فضیح پهلنا
س	پهلکا بضم اول مکرر آید و مجرب و سیک و مستقیم زمان
س	شک را هم گویند و آن معروف است
س	پهلکار یا بضم اول کشا و ن و مستقیم کردن مار
س	کفچه خود در
و فرید شدن و مغرور شدن	س
پهلوا بفتح اول و ضم بیوم مذکر فراد و نیز و علاقه و طراز	هـ
پهلوا مری - پهلوا مری بضم اول مونت چمن	س
و گلشن را گویند	س
پهلوی بضم اول و فتح بیوم مونت گردک مراد	س
پوری باشد و آن مذکور شد	س
پهل هتھا بضم اول و سکون ما و لام و فتح های پوز	س
و نامی فوقانی مذکور چوب زنی	س
پهل بفتح اول نخست و اول	هـ
پهل بکسر اول و تشدید بیوم مونت پای و ساق قدم	هـ
پهل بفتح اول بر وزن جلی مونت سپهر علی جز نو اند	س
در تکراری معروف که از آن نان خورشید بخورد و آن نان	س
می باشد و آن را پهل نام خوانند و بضم اول و تشدید دوم	س
بیاضی که در چشم او افتد و آن کن چشم خوانند پهل کش	س
بفتح اول است قلاب مانند که بدان ربهان دیوار	س
خیمه با سقف استوار کنند	س
پهلانا بفتح اول یا در آوردن	س
پهل بضم اول و کسر بیوم مذکر روغن کنجی که از او	س
کن یا مسین و غیر آن بر ورده باشند	س
پهل بفتح اول مذکور که مار	س
پهل بفتح اول دوم و تشدید بیوم پوشیدن چار	س
پهل بفتح اول پوشش اندین چاره	س
پهل و بفتح اول مذکور باس	س
پهلها نا بفتح اول و بای فارسی آواز کردن مار	س
زدن و نباتات که زود نشو و نمایا بد و حرکت	س
کردن طفل بهر سوی	س
پهل بضم اول و ضم دوم و سکون نون مونت و رو	هـ
و دخول و بار و رسیدگی و ادراک	س
پهل بفتح اول و ضم بیوم مذکور بند دست و صبغه	س
ماضی از رسیدن و صبغه نام از رسیدن باشد	س
پهلکی بضم اول مونت نان تنگ	س
پهلکاری بضم اول مکرر یا بد و جود دار	س
پهلنا بفتح اول مکرر اول و بار آوردن و بیگ	س
شدن و صاحب قبایل گشتن و بضم اول اما رسیدن	س

پھنکا بفتح اول و ضم دوم رسانیدن	پھنو بضم اول و تشدید نون موش زره آن تناسل
پھنکا بفتح اول و ضم دوم رسیدن	پھنبا بضم اول و سکون ما و نون زده بروزن
پھنچی بفتح اول و ضم دوم موش دست بند و آن در پش	خمار موش تراب و ترشح باران
پھندا بفتح اول بروزن بنده مذکر دام و محنت در پش	پھنبا بضم اول و سکون ما و نون زده بروزن
پھندا بفتح اول بروزن دندان چنانچه و بخت آوردن	شماره مذکر فواره را گویند
پھندا بفتح اول سیر کردن و بدام گرفتن	پھنچی بفتح اول و ضم دوم و فتح سیوم موش
پھندا بفتح اول سیر شدن و گرفتار شدن	میزبانی و ضیافت را گویند
پھندا بضم اول مذکر طراز و زده و علاقه بر ششم	پھنچی بفتح اول بروزن سنی مذکر مار بعرابی گویند
پھنکس گر موش خود و از در فاخته گویند و طالع در پش	و بمعنی فانه هم آمده است و آن خوب پاره است
پھنسا و بفتح اول مذکر پریشانی و اضطراب و اسیری و گرفتاری	که در و در آن وقت بریدن خوب در میان شکاف گذارند
پھنسا بفتح اول سیر شدن و در ماندن مراد است	پھنچی بضم اول و تشدید نون موش زره و آن تناسل
پھنسا بفتح اول گرفتار گانیدن	پھنبا بضم اول و تخفیف نون کذلک
پھنسی بضم اول موش آبد گوچک	پھو بضم اول عمه یعنی خواهر پدر و چلباسه را هم گفته اند
پھنسیا بفتح اول مذکر زنبق را گویند که کند	پھو بضم اول بروزن صوبه زوج عمه
در گلوی راه روان اندازد و هلاک کند و او را	پھو بضم اول بروزن کو کو عمه زوج عمه را هم گویند
در اکثر پھانسی گمرا گویند	پھو بضم اول بروزن خوبی عمه یعنی خواهر پدر
پھنکا بفتح اول بروزن خنده مذکر شستی و نواله باشد	پھوت بضم اول موش نوعی از خیار و طاق که
از هر چیزیکه آنرا بخورند آنرا عظم پھکا گویند بی	تغیض جفت باشد و اختلاف و جدائی و فراق و
نون پھنکا مار نامراد و پھانسی کنا	تراک و شکاف پھوت پز یا خلاف افتادن میان
پھنکا بضم اول موش آوند نفس زون	دو کس با دو جماعت پھوت پھوت و نایاب
پھنک ایکسر اول و سکون ما و نون و کاف نگذنه	پھوت کسب و نازار از ارکس تن پھوت هنا
شدن و ریخته شدن	شکسته شدن و جدا ماندن و پریشان شدن
پھنکا بفتح اول افکنانیدن و پز ایندن	پھوت هونا خلاف افتادن در میان دو کس
پھنکا بفتح اول و سکون ما و نون و کاف فارسی	اختلاف آرا باشد
مذکر طبع بعرابی جواد خوانند	پھو بضم اول شکسته و منکر را گویند
پھنکی بضم اول بروزن گنگی موش کوبل در	پھو بضم اول بروزن شور باز قلب فاسره
و شکوفه آن	پھوش بضم اول و فتح نای بندی موش سستیزه
پھنک بضم اول و فتح سیوم بروزن گنگ	و مخالفت و شکر رنجی و شکر آب که در میان
موش فله و سبب چیزی	باران او فتنه

س پھو تا بضم اول شکستن و جدا شدن و ترکیدن و  
 قاش شدن چیزی و ظاهر شدن بوی چیزی  
 س پھوئی بضم اول بروزن زودی مونت مخالفت و  
 س پھوتر بسکون و او مجھول بروزن کورہ مذکورہ  
 و فرجہ باشد  
 ہ پھوتر بفتح اول بروزن دورہ مذکورہ  
 س پھوتر نا بضم اول بسکون و او مجھول شکستن و  
 شکافتن و پارہ کردن  
 ہ پھوس بضم اول بروزن کوس مذکورہ  
 مین چنگاری ڈالنافتہ انگیزی و آتش افروزی  
 کردن  
 ہ پھوسرا بضم اول بسکون باو او وسین مذکورہ  
 پارہ جا رہ و رقعہ  
 س پھوسی بضم اول بروزن روسی موٹھا رو سو  
 ہ پھوک بسکون و او مجھول بروزن شوک مذکورہ  
 کو بند کہ نقیض صاف باؤ کاواک و میان تہی کہ گفتہ  
 ہ پھوکت بسکون و او مجھول و فتح کاف تازے  
 شکست و محتاج را کویند  
 ہ پھوکر بضم اول و فتح چہارم جوان شاپستہ  
 نیز ذہن را کویند  
 ہ پھوکر بضم اول بسکون و او مجھول و فتح کاف تازی  
 مذکوریم آہن یعنی خبث الحدید و چرک و ریم دیگر  
 فلزات را ہم کویند  
 س پھوکا بضم اول و میدن و دم کردن  
 س پھول بضم اول مذکور کل و خون حیض کہ در رحم غذا  
 جنین میشود و اورم و آماس نیز کویند بخوان مرہو جنین  
 کہ بعد سوختن کوشت باقی می ماند و روشنی و  
 در شب دیدہ شود و رسم زیارت میت بعد  
 س روز پھول اٹھنا بسر شدن چہل روز باشد  
 از روز وفات شخصی و سر انجام رسم فاتحہ او پھو

تو یا مشعل شدن آتش را کویند پھول بدھنا  
 شاد شدن پھول جانا آما سیدن و شاد شدن  
 و فرجہ گشتن پھول جھرنا کن بہ از آراستگی  
 تقریر و رنگینی کلام باشد و دشنام دادن را  
 ہم کوفتہ اندالتا اللہ خان کویند  
 کالیان دیکے اب بگرتے ہیں ڈواہ گناہتہ  
 پھول جھرتے ہیں ڈواہ چکیدن قطرات روغن  
 از سر چراغ  
 س پھولا بسکون و او مجھول مذکورہ  
 اول آماسیدہ و شکفتہ را کویند پھولا لسمانا  
 از شادی و سرور بی خود شدن  
 ہ پھولا بضم اول مذکور آماس و اورم پھول کوئی  
 با اول معروف و او دوم مجھول کلیم رومی و  
 قنیط بالکسر  
 س پھولنا بضم اول شکفتن و شاد شدن و آماسید  
 و مغرور شدن  
 س پھولی بضم اول مونت بیاض چشم و کلن چشم  
 ہ پھونچی بسکون و او مجھول و کسر بای فارسی  
 بروزن غولی مونت لولہ و آریز را کویند و ہر چیز  
 میان تہی را ہم کوفتہ اند  
 ہ پھونک بضم اول بسکون باو او مجھول و  
 بسکون نون و کاف مونت سو فارتیر و کاواک  
 و میان تہی را نیز کویند  
 س پھونک بضم اول بسکون و دیگر ہروف مونت  
 پف و نفخ پھونک پھونک کے پانون  
 دھونا کردن کاری بارفتن برہی باشد  
 با حیا ط و خبر داری پھونک دینا سوختن  
 چیزی باشد عموما و سوختن زر و اسرف ان خصوص  
 س پھونکار بضم اول آواز کردن مار  
 س پھونکا بضم اول میدن و دم کردن



<p>پیا کبسر اول بر وزن بجا موث نام موث</p>	<p>پای سدی بجهنم طوطی کردن</p>
<p>و لغت اول گاه زاکونید عبری متن خوانند</p>	<p>پهینک پای اول مجهول موث کلاوه و پیک شسته</p>
<p>پیان بر وزن بیان مذکر لغت و کوچ</p>	<p>پهینکا اول و سکون پای معروف شستن یا چندان</p>
<p>پیان کبسر اول نوشتانیدن</p>	<p>پهینس کبسر اول و سکون پای مجهول ضم نون مذکر</p>
<p>پیت کبسر اول و سکون پای شمالی بحر و بای موحده</p>	<p>اغوز و فله عبری آب گویند</p>
<p>موث ریم عبری بیچ گویند و موحام در آخر بای پای</p>	<p>پهینک بای پای مجهول بر وزن یک موث انداختن</p>
<p>خواندن دان غلط است</p>	<p>نیزه و شمشیر غیر آن وام است از انداختن پهینک</p>
<p>پدیان کبسر اول و دوم ریم کردن و پختن و مل و جرات</p>	<p>دینا انداختن چیزیکه کار نباید</p>
<p>پدیا هست کبسر اول و دوم و فتح های موز موث</p>	<p>پهینکا و بای پای مجهول هر چیز انداختن</p>
<p>پختن و نضج و مل</p>	<p>پهینکا بای پای مجهول انداختن</p>
<p>پدیل کبسر اول و فتح سیوم و خفتت معروف و</p>	<p>پهینی بی پای اول مجهول ثانی معروف موث</p>
<p>دار قلفل بغارسی قلفل دراز گویند و از ابتدا پی</p>	<p>توئی از شیرینی باشد</p>
<p>بزرگویند گرم و خشک است در آخر دوم محل مواد</p>	<p>پی کبسر اول و سکون پای معروف محبوب عاشق</p>
<p>بارده و ریاح و سخن احشا و محرک باه و افزا بند</p>	<p>پی بر وزن شی مذکر شیر عبری لبن گویند و بمعنی بر و بالا</p>
<p>سنی و در بول و حیض و مسقط جنین و حمت فالج و صرع</p>	<p>و بنوز و امانیز آمده و در فارسی قدیم را گویند</p>
<p>و سرفه بارد در طولی و فقرس و عرق النساء و لغویت</p>	<p>پی بفتح اول بر وزن شی موث تقصیر مجرم باشد</p>
<p>بشت و کزیدی عقرب و ریتلا و تنور اخلاط بدن</p>	<p>پیا کبسر اول بر وزن بیا افتاده</p>
<p>مفید و طلای آن بار و عن جبت پیش عقرب در جتلا</p>	<p>پیا کبسر اول محبوب و عاشق و شوهر را گویند</p>
<p>واقعی نافع شربت آن نایک شقال مضر سرد صرع</p>	<p>پیا کبسر اول و فتح آن بر وزن بیار مذکر و موث</p>
<p>مصالح آن صمغ عربی و صندل و کلاب</p>	<p>مهر و محبت پیار کمر نامهربانی کردن</p>
<p>پیدلا کبسر اول و سکون پای تختانی و بای فارسی</p>	<p>پیا کبسر اول و فتح آن عزیز و محبوب پیارا</p>
<p>مذکر نون شمشیر را گویند</p>	<p>جانا عزیز داشتن و عزیز داشتن</p>
<p>پیدلا موثر پیدلا مول قلفل سوید آن سیمی است</p>	<p>پیا سری کبسر اول و فتح آن موث محبوب و لربا</p>
<p>کره در جبت قویج و ریاح بارده و امراض ظمال</p>	<p>و در پسند</p>
<p>و درک و عرق النساء و فقرس و اوجاع بارده</p>	<p>پیا س بفتح اول موث تشکی عبری عطش خوانند</p>
<p>و ریجید و شمع شدید النفع و قوی تر از دار قلفل</p>	<p>و عوام کبسر اول خوانند پیا س بجهان ارفع تشکی</p>
<p>شربا و ضاد امض مجرب و بن و سقل نور بصرو منی شش</p>	<p>کردن پیا س لکن تشنه شدن پیا س مار و نا</p>
<p>پیت کبسر اول موث محبت و دوستی و زرد و صفیر</p>	<p>محت تشکی کشیدن پیا س مرنا زائل شدن</p>
<p>را هم گفته اند پیت کاپیت صحر او سر میت ک</p>	<p>تشکی باشد بی خوردن آب از صبر کردن بران</p>
<p></p>	<p>پیا س بفتح اول تشنه عبری عطشان گویند</p>

سیت هاتمه لک باید که دوستی برقرار ماند و فرقه آن سیت  
 پیتا مبر بکسر اول و سکون تخمائی و سکون بیم و فتح بای هر چه  
 پانچ زرد را گویند مرادف پیتا مبر  
 سیتا بفتح اول و سیوم بر وزن حیدره مذکر هر طرف جوان  
 کردن باشد پیش از مبارزت با چوب دستی  
 س پیتس بر بکسر اول و سکون یا ونای فوقانی و فتح راه همایند  
 زرد چوب را گویند  
 س پیتک بفتح اول و سکون یا ونای فوقانی و کسری مملک  
 سوروشی یعنی بارش رسیده از پدر  
 س پیتل بکسر اول و فتح سیوم بر پنج بعربی نحاس خوانند  
 س پیتلا بکسر اول برنجی و نحاسی  
 س پیتم بکسر اول و فتح نامی فوقانی محبوب و عاشق و شوهر را گویند  
 س پیتا مبر بکسر اول و فتح سیوم و پنج مذکر هر زرد رنگ را گویند  
 س پیت بسکون بای مجبول مذکر شکم بعربی لطن خوانند و  
 حمل و بارداری و جوف چیزی را کم گفته اند پیت انا  
 اسهال شدن پیت باند هنا خوردن طعام کتر از آن  
 که اشتباهی آن باشد پیت بر هانا حصر کردن در  
 خوردن طعام و درجه بگری دست اندازی کردن پیت  
 کهر شکم سیر پیت بھر ناشکم بر کردن و کنایت از  
 تسکین یافتن سیت پیت پالنا شکم بروری کردن  
 و بدستی زندگانی کردن و بمعنی خود غرضی نمودن سیت  
 پیت پانی هونا کنایه آمدن اسهال مائی باشد  
 پیت پکا کنایت از قهقه زدن و بسیار خندیدن  
 باشد پیت لوسو - پیت لوسو او او اول مجبول  
 و ثانی معروف شکم بنده و اکال بسیار خوار پیت  
 هونا کنایت از قهقه زدن باشد پیت پیتا  
 ایک کنایت از حیف و لاغر شدن باشد  
 پیت جاری هونا ذره و خلفه داشتن و شکم  
 اسهال داشتن پیت چلنا کنایت از غلبه  
 کسکی باشد پیت چلنا یا چو ثنا شکوه

اسهال داشتن پیت دکھانا کنایت باشد از شکایت  
 کردن از فقر و فاقه پیت دکھانا کنایت از اسقاط  
 حمل باشد پیت سرگھانا حامله و بار دار کردن پیت  
 رهنا حامله و بار دار شدن پیت سے بار دار و  
 حامله پیت سے هونا حامله شدن پیت کا  
 پانی نه هلنا در سقام زم روی اسی گویند که از  
 خرام و رقار آن بدن سوز بسیار حرکت نکند  
 پیت کا پرده پرده شکم پیت کا ثنا فاقه کشی کردن  
 و شکایت پیش و بواسیر داشتن پیت کا دکھه  
 دینا فاقه کشی کردن پیت کی اک کنایت از مهر  
 مادری باشد پیت کی با تین اسرار عاشق و محسوق  
 پیت گانا اسقاط حمل کردن پیت گونا اسقاط  
 حمل پیت گونا فاقه کشی باشد پیت لک  
 جانا کنایت از غایت کرسکی باشد که در آن پوست  
 شکم بر پشت رسد پیت لک رهنا کنایت از کمال  
 جوع باشد پیت مار نا خود را خود کشتن و خنجر در شکم  
 خوردن پیت مین پیٹھا محرم و راز دار کسی شدن  
 پیت والی زن حامله پیت هتر بر انا کنایت  
 از تقاضای بر از باشد  
 س پیتا سرتھو بسکون بای مجبول و ضم نامی فوقانی بسیار  
 خوار و اکال باشد  
 س پیتا بکسر اول زدن و کوفتن باشد  
 س پیتو یا بای مجبول دو او معروف بسیار خوار  
 س پیتو کھا یا بای مجبول و فتح نامی هندی و کاف کاز  
 مذکر کنیت و اطلاق شکم باشد  
 س پیتو بکسر اول سونت پیت بعربی ظهر خوانند  
 س پیتا مبر هاتمه پیتا کنایت از دلیر کردن باشد  
 کسی را پیتا مبر پیتا پیت وادن و رفتن و کز پختن  
 و باز ماندن از چیزی پیتا مبر پیتا مبر پیت  
 وادن و باز ماندن از چیزی و بنا خوشی رو کردن

<p>سید بن سید در پس پنجمه بر نا اصرار کردن و تقاضا نمودن</p>	<p>شدن پنجمه لگانا بر زمین انگیزدن در کشی پنجمه لگانا</p>
<p>و در پس افتادن و مغلوب شدن پنجمه در نا</p>	<p>مخروم شدن پشت سپ باشد از سودن زمین و نیز سواد</p>
<p>در پس بگذر آشتن گویی و بسقت بودن</p>	<p>شدن برابر</p>
<p>پنجمه بسکون بای مجبول و خای مجمر مذکر لعبت و بچک</p>	<p>هر پنجمه بفتح اول مذکر نفل کاغذ رسیده و دخول در آمد و</p>
<p>و مکر و کید زنان</p>	<p>بار را هم گفته اند</p>
<p>پیدل تری بکر اول بسکون بای معروف و دال مهله و</p>	<p>س پنجمه بسکون بای مجبول مذکر نوعی از کدو که مری دروغن</p>
<p>جانوری معروف که بسیار کوچک می باشد</p>	<p>آن در زمین بدن در وضع بنزالی نافع بود و بکسر اول طعانی</p>
<p>پیدل بفتح اول و سیوم پیاده پاوپا و گان شکر که</p>	<p>که از بروج وارد آن پزند</p>
<p>نقص سواران باشد</p>	<p>س پنجمه نا بفتح اول توخن و هوخن و بزور فرود بودن</p>
<p>پای بکسر اول بر وزن تیر مونت در دو الم و از ارد در</p>	<p>س پنجمه نا بفتح اول فرود رفتن و داخل شدن</p>
<p>و شفقت و در فارسی مرد کهن سال و شیخ و مرد شکر گویند</p>	<p>س پنجمه تا بکسر اول و فتح سیوم مذکر صبح کتاب</p>
<p>پای بکسر اول مذکر دو شنبه بحر بی یوم الا شین گویند و</p>	<p>س پنجمه تا بکسر اول بسکون و او مجبول معنی تقریباً</p>
<p>بفتح اول پای و قدم را گویند</p>	<p>و تخمیناً باشد</p>
<p>پای بکسر اول بر وزن تیره زرد و اصف مراد پیلا</p>	<p>س پنجمی بای اول مجبول مونت تنک و شنگ و چار دان</p>
<p>و بفتح اول در فارسی امر از پیر استن و پیر پند و این بکر گفته شود</p>	<p>و صندوق و قدم دان را گویند پی لسانا - پی ماریانا</p>
<p>پای بکسر اول شاور بحر بی سانج گویند</p>	<p>کنار از مباشرت و جماع کردن باشد</p>
<p>پای نا بفتح اول شاور اندین</p>	<p>س پنجمه بسکون بای مجبول و کسری منقو و مذکر سواد و روزگار</p>
<p>پای و بفتح اول قابل شاور دیدن و آب که در عمق زیاد از</p>	<p>س پنجمه نا بکسر اول نوشیدن و خوردن و خوردن چشم و</p>
<p>قد آدم باشد</p>	<p>از جواب خاموش شدن</p>
<p>پای بکسر اول بر وزن گبرای مذکر قوم طبل نوازان را گویند</p>	<p>هر پنجمه بفتح اول بسکون تخانی و جیم تازی مونت پیمان و</p>
<p>و بفتح اول مونت جای که از ان بی شاعر می توان کرد و غن</p>	<p>مذکر را گویند</p>
<p>شناوری همزدیکه گویی برای تعلیم شناوری دهند</p>	<p>س پنجمه بسکون بای مجبول مذکر بوم و جغد</p>
<p>پای نا بفتح اول شاور دیدن</p>	<p>هر پنجمه بکسر اول و ضم سیوم بر وزن تیر مونت کز نام سیوه است</p>
<p>پای بکسر اول مونت فن شاور بی</p>	<p>هر پنجمه بکسر اول بسکون دیگر معروف آب رنج بخورد آنا</p>
<p>پای بکسر اول مونت پای بر کن</p>	<p>س پنجمه بکسر اول مونت تعاقب پیروی و غیر جاضری و</p>
<p>پای بسکون بای مجبول مونت وخت بحر بی شجر خوانند</p>	<p>غایب بودن و عقب و جانب پسین پنجهها میورنا</p>
<p>پای لگانا نیا نال شاندن</p>	<p>بگذر آشتن و باز ماندن آن چیزی پنجهها کز نا و عقب</p>
<p>پای بکسر اول مونت در دوزه بحر بی طلی خوانند</p>	<p>کسی رفتن پنجهها ایضا تعاقب تزدن بسیار میگردند</p>
<p>پای بسکون بای مجبول مذکر شیرینی که از شیر و شکر سازند</p>	<p>در کاری با کسی</p>
<p>و کرده خبر پیش از آنکه آنرا از چوب تنگ کرده باشند و</p>	<p>س پنجمه و بکسر اول جانب پسین</p>

<p>هر یکسکه بفتح اول وضویم شهریت معروف و یکی سبز رنگ که از از پیکوی آرند</p>	<p>بکسر اول مذکور در الم در حمت را گویند</p>
<p>پیل یک اول زر در بعربی اصف خوانند پیل بسکون بای مجهول غایب بعربی خصیه گویند و تفسیر جرم و جور و جفا و عمد و تکیه هم گویند و بفتح اول ایمانه که بدان علمه را به پجاتید</p>	<p>پیتوت بکسر اول و بیوم علی و در بخور پیتو یا بسکون بای مجهول بر آوردن و در غن را گویند پیتو و بروزن نیز مذکور است گاه و زیناف پیتو ها بکسر اول مذکور گری را گویند پیتو همی بکسر اول موش گری سلسله و نسب</p>
<p>پیلانی بکسر اول سوت زردی و صفت پیلتر - پیلتر بسکون بای مجهول و فتح لام مذکر خایه و خصیه گویند و درین هر دو لفظ بعد لام بای بود نیز پیلتر - پیلتر</p>	<p>پیتو همی بکسر اول سوت شیرینی که از شیر و شکر س زند و نوعی از بان باشد و درخت نیل بعد از آنکه یکبار آن بریده باشد و بمعنی تنه درخت هم منظر آمده است پیسای بفتح اول مذکور فلوس زر و نقد پیسا از انا بفتح هم</p>
<p>پیل ما یا بای مجهول سبختن پیلنا بسکون بای مجهول بزور و بزورن و سبختن و اکندن و افشاردن باشد پیل پال توز و سبخت پیلو بکسر اول مذکور از آن خزان می کنند کل و شمش و در اول گرم و در آخر ثانی خشک و محالی و مطلق و مفتح سده و جهت رفع رطوبات لزج و زجاج خلیطه و ضما و طبوب او در روغن نیتون جهت تخلیل ورم رحم و بواسیر و سحف و طبیح او جهت عمده السبول و تنقیه مثانه و تخم آن جهت تقویت سحده و رفع اسهال سحدی نافع و ضما و برگ او محلل و مانع ترلالت و با شرا و تله و سواک کردن بچوب و محالی دندان و مقوی آنه و اکثر آن سورت جوشش لبا و سنج و صندل که بر اقدر شربت از طبیح آن تا نصف رطل و از سح آن ناسته در هم</p>	<p>اسراف بیجا کردن و مال کسی غنبن کردن پیسا پچیر که نماند و تغییر کردن پیساده و بنا بانه و رایگان شدن مال را گویند پیسا گانا اسراف بیجا کرده و بزور باز و زندگانی کردن و باره گرفتن یعنی رشوت شانیدن و خیانت کردن در مال پیساکا نا خرج زر کردن پیسه واکلا تو آنکو مالدار و منعم</p>
<p>پیلو بایای مجهول کشنی گوشتی کشنده با مردم پیلی بکسر اول بروزن سبلی شرقی و از اسرار و نیز گویند پیلی جهت بکسر اول و کسری بوجه و سکون تا و دیگر حروف تمام شهریت</p>	<p>پیسار بفتح اول مذکور باره و دخل را گویند پیسنا بکسر اول اسیدن و نیز غده که برای سایدن آمده باشد پیک بکسر اول سوت خدوی که بعد خوردن بان بر آید پیکان معروف لغاری نقد آن و بعربی نقد گویند پیکر ها بفتح اول و فتح کاف مذکور بخیر که در باس مجرمی کنند و حلقه سیمین که در پای می پوشند پیکری بفتح اول سوت کدنگ</p>
<p>پیم بایای مجهول مذکور حجت و دوستی پین بفتح اول بروزن عین مذکور حوض و جدول و کعبه اول گران و نقل و فربه و کلان و بزرگ</p>	<p>پیکنا بسکون بای مجهول و کاف نامی بود مذکور باز یک و مکرر گویند پیکنا بسکون بای مجهول بدن و نگاه کردن پیکنیا بایای مجهول و فتح کاف و سکون تا و دیگر باز یک و شعبده باز پیک بفتح اول شخصی را گویند قلیان حق بمردم و دنیا و اجرت ازان باستانه</p>



هر	پین بایای مجبول نون زده حکایت آواز باشد	هر	وان در وین کوشت زاید باشد در حوارج بینی
هر	پینا بفتح اول مذکر جوبی باشد که بر سر آن آهن پاره نصب	هر	پینس کبیر اول ففتح سیوم سونث گری
س	کنند و بدان دو آب مواسی را برانند و آن را در فارسی	س	پینس سته بفتح اول و چهارم سست و پنج
س	فاوشنگ گویند بعضی نیز بقیض گویند هم آمده است	س	پینک کبیر اول ففتح سیوم سونث پیشکی و غنودکی که از اثر قوی
س	پینا بکسر اول بروزن مینا نوشیدن آب و امثال آن و	س	پیدا شود
س	کشیدن فلین و فصد که کند که آن را در فارسی بکشند	هر	پینکا بسکون با مجبول و پنجن باشد بچیرست
س	پینکا بفتح اول مذکر ابریز و انبویه سفالین که آب باران	هر	پینک بسکون بای مجبول سونث آدرزش با دو سچ امدو
س	از سقف طارم بدان بر زمین افتد	س	کردن در هوا و نام برنده هم هست و باین مذکر باشد
هر	پینا نا بفتح اول تنز کردن کار و غیر آن	هر	پینی بسکون بای اول مجبول سونث تیز را گویند که نفیس باشد
س	پینتا لیس بفتح اول حمل و پنج	س	پیو کبیر اول مضوم دوم محبوب مضوق و دو و عزیز و عاقبت
س	پینتا نا بفتح اول بسکون یا و نون مذکر جانب پامین چای	س	و شوهر را گویند
س	مراد ف پاینت	هر	پیو متری بسکون یا اول مجبول و کسری هندی نویست
س	پینتیس بفتح اول سی و پنج	س	از رنگ سرد که آنرا از نول کا و ماده که برگ درخت انبه
هر	پینتیه بسکون بای مجبول سونث بازار	س	خورده باشد حاصل کند
هر	پینجا بکسر اول سکون یا و نون و صیم جدا کردن پنبه از	س	پیوس کبیر اول مضوم دوم مذکر مراد ف پیوسی که افز
س	پنبه دانه و آنرا در فارسی مخمخون گویند	س	و فله و لب باشد و آن در همین بدن و تحریک باه محوری
س	پینجن بسکون بای مجبول مذکر پای برنج و آن حلقه با	س	بغایت مؤثر و صورت حصاة و در مضوم و مصلح شربت کا
س	سیان تپی که از سیم و زرسازند و در پای کنند پینجینی	س	پیو کس بسکون بای مجبول ففتح داو و تشدید کاف تازی
س	زیادت یا کزنگ	س	شراب خوار و با ده پرت و کبیر اول هم خوانده اند
هر	پینجا بفتح اول سکون یا و نون و فتح جیم فارسی مذکر ادا	هر	پینس کبیر اول ففتح سیوم مذکر فانه مادر را گویند
س	قرض دوام را گویند	هر	پینهو کبیر اول بروزن بیهو یکیک آن برنده است که ب
هر	پینجا بفتح اول غله در هوا برافت نذن	س	که مردم را می کرد
هر	پیندا بسکون بای مجبول مذکر تک ته و قعر را گویند	هر	پیا بفتح اول و تشدید دوم مذکر بای سهل مراد پیا
س	پیند کبیر اول سکون بای محروف و نون و دال هندی	س	پینی بایای اول مجبول روزن دپی سونث سبد کوچک
س	چیزی باشد که بدان زمین را هموار کنند و بسکون بای مجبول	س	و آنرا در فارسی گره خوانند
س	سونث کام و قدم و کربوه و پشته را نیز گویند و باین معنی	س	کفتار چهارم در تالی مشاة فوقانی
س	بفتح اول هم گفته اند	هر	تا بر تو تر بفتح بای موده و سکون و او مجبول
س	پینتا بفتح اول مذکر طریق در راه را گویند پیندا نا	س	چایی و علی التواتر را گویند
س	رهنبری کردن باشد	س	تا پ مذکر حرارت و گرمی و تپ و جمی و باین معنی سونث
س	پینس کبیر اول ففتح سیوم مذکر مرضی است از امر مرضی	س	باشد تا پ تلی نون الطیال و آنرا تا پ تلی هم گویند

<p>تاسر بردن سار و مذکر گام و حنک باشد</p>	<p>س تاسر بفتح بای فارسی بردن و اسپن زاید و ما در متاسر</p>
<p>تاری بردن ساری مونت دستک و کلید و پریشانی</p>	<p>س تاسنا گرم کردن چیزی با در آفتاب یا بارش</p>
<p>عاطر و القام دل را گویند</p>	<p>س تاتی بردن ابی مونت نام رودخانه است</p>
<p>تاسر تمیله بفتح نامی دوم و بای تمحانی مذکر تمیز و ستیز</p>	<p>س تاتوت کبک همزه و سکون نامی قوفانی بردن ساکت</p>
<p>تاسر با سیوم هندی مذکر در ختیت معروف که هندوان بر</p>	<p>س تاتس و تعویذ را گویند</p>
<p>برگ آن کتاب هاجمی نویسنده نثر آن کتاب نامند و آب آن تاری</p>	<p>س تات بردن کات پدر را گویند و بمعنی خار و گرم است</p>
<p>گویند آب آن سرد تر است و دفع فساد باد و صفرا و ماسیل و</p>	<p>س تانا بردن جاده گرم که نقیض سرد باشد و در فارسی</p>
<p>شور و مهبی و طین و غش شیرین و سرد در آن و نواج و می است</p>	<p>س تانگ و لکت زبان را گویند</p>
<p>و تخم شیرین و سرد در بول و دفع فساد باد و صفرا در فارسی</p>	<p>س تات پوسج بفتح بای فارسی و سکون را و همزه که جمع مذکور است</p>
<p>خرمای بوجهل و خرمای هند گویند</p>	<p>س و خرم در که و در معاد احتیاج و ضرورت را نیز گویند</p>
<p>تاسر مونت فم و فرات تاز با سر زیرک و تیز طبع و نکته</p>	<p>س تانل بفتح سیوم گرم که نقیض سرد با تاتی بردن تاتی کند</p>
<p>و سخن فم و صاحب فرات تاسر با سر زیرکی و دهانای</p>	<p>س تاتنگ با سوم هندی بردن این سنگ مذکور زیور است</p>
<p>تازک بفتح سیوم نکومش و سیات کنده</p>	<p>س که از او در کوش کنند</p>
<p>تاسر ن بردن دادن مذکر طاعت و سرزنش و سیات را</p>	<p>س تار بردن عار مونت کلید و دستک مراد ف تازی</p>
<p>گویند تاسر ناگدنگ تاز ناگدنگ طاعت کردن کسی را</p>	<p>س و تالی و در فارسی معروف که تاز رسته خوان باشد</p>
<p>تاسر ناپیدا شدن و دانستن و قیاس کردن</p>	<p>س تارا بردن خارا مذکر ساره و دختر بعلی بچم خوانند و در</p>
<p>تاسری مونت آب درخت تاز</p>	<p>س فارسی نیز اختر تارا گویند و مردک چشم و نامزد و جاده راجه</p>
<p>تاسر بردن داس مذکر کنجید و پارچه زر بفت</p>	<p>س بلی که از پیشینان بوده است تاسر گنگان یا از شب</p>
<p>تاسر بردن مذکر پارچه زر بفت</p>	<p>س زنده داشتن باشد و در فارسی نیز اختر شرور گویند تارا</p>
<p>تاسر بردن باقی اسبی را گویند که رنگ هر شش مختلف باشد</p>	<p>س مندل فلک القمر نیز چیزی است از آتش بازی</p>
<p>و آن محبوب است و نوعی از کلاه نیز است</p>	<p>س تاسر با چهارم فارسی بردن زار زار سست و پر است</p>
<p>تاک بردن باک مونت نگاه و نظر را گویند و بمعنی نش</p>	<p>س را گویند</p>
<p>و شست هم آمده است و در فارسی شاخ رز را گویند بعلی</p>	<p>س تار قور مذکر نقیض است که از سوزن بر جا می کنند و آن جناس</p>
<p>گرم خوانند تاک بانگد هنا بحرص نگرستن تاک هنا</p>	<p>س باشد که از پارچه بفاصله معینه نگر را گویند میدان کلاه و غیره</p>
<p>نگرستن و شست کردن</p>	<p>س بدوزند</p>
<p>تاک باک مونت بر وقت و همین وقت را گویند</p>	<p>س تاسر کا کبک راه مهر مونت ساره و اختر و مردک چشم</p>
<p>تاک نگرستن و نگاه کردن و شست کردن</p>	<p>س تان بفتح سیوم مذکر نجات در بای و خلاص و آنکه</p>
<p>تاگ - تاگا با سیوم فارسی مذکر رسته بعلی خط گویند</p>	<p>س کسی را بای بخشند</p>
<p></p>	<p>س تاسر نا آزادی دادن و نجات بخشیدن</p>

هنگام در رشت کشیدن چیزی

س تال بروزن مال مذکر تالاب آنک هر دو دستک نی

و دست به بازو زدن با سنگ گشتی که در تمام ساله می کشند

و درخت تازه که خرمای او میل باشد تال دینا دستک زدن

و پیش از گشتی گرفتن با کسی بریدن و باز زدن تال

ماسرنا - تال هتوکا دستک زدن

س تالاب روزن بالا مذکر قفل

هنگام تال مسکا نام مذکر و آنرا تال کبهارانیز گویند و آن گهی آ

زوی عاب کرم و خشک است با رطوبت فضلیه مفرح و مسکن

و مسجی و افزاینده می و مسک آن و آن را با شکر و شیر کاو

تازه استعمال باید نمود

س تالو بروزن خالو مذکر کام و تنک و چهار است هر ابارا

س تالی بروزن خالی مونت کلید و دستک تالی ایلک

س هاتخته سه سجنی کنایت از طلب محال و امر محال با

تالی بجانا دستک زدن از زوی قضیک یا غیر آن

تالی ماسرنا قضیک و استنهای کسی دستک زدن

س تاما - تامبا مذکر س بجرنی نخا باشد

س تام چینی بروزن دام چینی مونت س که بران کار میا

س تامر اسکون سیم و فتح رای هندی مذکر جوهر کم سبک

س زنگ س داشته باشد

س تامس بفتح سیوم بروزن و ارس مذکر تارکی و ظمت

س تامسی بفتح سیم بروزن و ارسی تارک و تیره

س تامیسوس کبیر کم و سکون یا مجبول و سین بفتح

س تاو مذکر گشته مس و خاک مس

س تان بروزن نان مونت آنک برده هر دو کوه

س تار و تان تو تر تانبه کردن و تهر زردا و ن و حرفی

س تاریدان سستیزه و جنگ پیدا یا حالت خاموشی بگویند

س تاسر کرد و آنک کردن در سرد

س تانا بروزن دانا تار که تقیض بود است و مصدر سیم

معنی کرم کردن و تابدار ساختن تا با یا با نا کرم است کرم

چیزی باشد بزودی بی انتظام و ترتیب

س تانبا مذکر سس و سخی س

س تانز اسکون نون که در تلفظ مثل سم است و سکون با

معهده مذکر سکی است فرود مایه که بصل مامد و رنگ و کوب

که برنگ سس زند

س تانت اسکون نون و نای فوقانی مونت بی صحبت تار

ساز و آلف سس تانت با جی او سر دلت فوجا

یعنی آواز مکرر خستین کیفیت حال دید یافت کرد تانت با نفا

خاموش کردن با بر زه کوی را بر زه کوی او

س تانتا اسکون نون و فتح تائی فوقانی مذکر کله اسپان و

شتران و امثال آن و مکرر و غار را هم گفته اند

س تانتی اسکون نون و کسر فوقانی جولا به بجرنی ساج گویند

س تاند و اسکون نون و فتح دال منقوط هندی مذکر قضی

از راه مسحرگی کنند

هنگام اسکون نون و فتح کاف فارسی مذکر کردن کوچک

بی سایه تا ننگا سوار کبیر تا نگان نشیند

س تانبا اسکون نون و کله پند و دراز کردن کردن بر آید و تانبا خیزدن

س تانی بروزن مانی مونت نزدی که برای بافتن چیزی دهند

و تار جار و بد شد بد سیوم در حرفی یعنی درنگ تا غیر باشد

س تاو بروزن داو مذکر گرمی و حواریت و چشم در زور قوت

و رونق و بیج و شکن تاو دینا بیج و اون چیز را و باد

بر دست و کرم کردن اسپن در کوه تاو کمانا کرم شدن

و چشم آمدن

هنگام تاو مذکر مذکر غده زودی و عجلت و از نایش و لغت

هنگام تاو لغت سیم و سکون و او بروزن آهوع بزرگ

س تاو ناسکون و او کرم کردن و آرزو شدن و سپیدن

هنگام تاو کبیر می هوز و در زبان بیج بعضی آور باشد

هنگام تاو هر حرفی بروزن ظاهر می مونت نوعی از طعام باشد

هنگام تاسی بروزن مانی زود بزرگ و ظرفی که در آن نان

دو روز آن بار و غن بریان کند

س تب بفتح اول سین و آذم را گویند و در فارسی می گویند حار و سخی

س تبساره بکسر اول بر وزن چهاره سه بار و حجره و الا بکسر در آن سه در ساخته باشند

س تبیحی بر وزن غمی همان دم تبی بفتح اول و دوم که تک

س تب بفتح اول و سکون بای فارسی مذکر پیش و عبادت و نماز و گرمی و حرارت و باین معنی موش باشد و در فارسی

اضطراب و بی قراری مرادف تبالك

س تب بفتح اول بر وزن و فاعلا بدوز اید

س تب بفتح اول و تشدید دوم مذکر می رود تا جریا باشند

س تباس بفتح اول بر وزن پلاس موش سخا و خورشید و تابش آفتاب محنت و مشقت را نیز گویند

س تبیا بفتح اول و ده ریزی کردن یعنی شرب بختن

س تبیا تا خود را در آفتاب گرم کردن

س تبیت بفتح اول و سکون دیگر حروف تفتحه و گرم و بفتح اول و دوم موش گرمی و حرارت

س تبوی بفتح اول موش سرد و پسته که بر دور مرغی سازند

س تبسی بفتح اول و دوم زاهد و مرغان را گویند پیشی کندک

س تبسیا بفتح اول و دوم و کسر سین موش زهد و ریاست را گویند پیشا با شین مجر بر وزن سه کندک

س تبسکا بفتح اول و دوم پلیدن و فرمان و بر بستن را گویند تبسکا پھوتری کا فرمان آبله و دبل

س تبین بر وزن چمن موش آفتاب بحر بی شمس گویند و بمعنی حرارت و گرمی نیز آمده

س تبینا بفتح اول و سکون دوم ستوده و نیکو گشتن گویند

س تبی بفتح اول و کسر دوم بر وزن کبی زاهد و مرغان

س تبنت بفتح اول بمعنی آن باشد که اسم شاره است نکال در آن زمان و نت بمعنی نجوم و ذات و بویست هم آمده است و بکسر اول در اینجا

س تب بفتح اول و تشدید دوم گرم را بقیض سرد باشند

تتا پانی آب گرم کس بر تپه پانی از زیر چکان

آب گرم میخوابی

س تتا س بر وزن بهار ریختن آب گرم با برهنه و مویز و آن را بعبقرا بطول گویند و در فارسی مرادف تا تا رود

س تتا سب معروف

س تتا س را بفتح اول بطول کردن

س تتا تا بفتح اول گرم کردن

س تتا بفتح اول و سوم بر وزن همسر اول و مشغول و هر گرم

س تتا سب بفتح اول و فتح جیم فارسی فورا و در دم و همان دم چه چمن کله را گویند

س تتا سب بکسر اول چهارم بر وزن و کسر و تشدید دوم هم خوانده اند منته و پریشان

س تتا تا بضم اول گرفتن زبان را گویند یعنی لگنت زبان مرادف تتلا تا

س تتوی بفتح اول و سکون دوم دفتر شیخ و کستاخ را گویند و در فارسی بر وزن سفری منسوب بولایت تبریز

س تتلا تا بضم اول گرفتن زبان و لسنی در مانده یعنی لگنت زبان

س تتا بکسر اول آن قدر تفتنه میان در آن مقدار زمان

س تتو بفتح اول و سوم مذکر جوهر و ذات را گویند

س تتها بفتح اول راست و درست و حق را گویند و کسر اول روز ماه نو

س تتها بفتح اول و دوم موش توانائی و قدرت

س تتها بفتح اول و دوم بچمن و ایضاً را گویند

س تتها بفتح اول و دوم و سکون سین بهر و ضم نامی فوقانی بمعنی آست و جل باشد

س تتها بفتح اول و دوم در هر دو اول مذکر و نامی موش ظرفه سین که برای گرم کردن آب بود

س تتها بفتح اول مذکر کناره و سیاه باشد

<p>ترا سحر را دو یک دفعه است ترا سحر کبر اول بر دهن بر سر موش تشنگی کبر اول موش</p>	<p>س پنج بر دهن که موش بعضی قورقه بعضی سینه کوبند و آن در شب هند و در وقت بلغم از تمام بدن خصوصاً از مخرج</p>
<p>و بعضی هم در پس هم آمده اما با بن سخی مذکر باشد ترا س آنا یا لکنا تشنه شدن</p>	<p>س دفع کند و حلق بر اصف کند و در دهن هم بود س پنجاری کبر اول موش بی که یک روز در میان آید</p>
<p>ترا سحر بفتح اول بر دهن سر یا با بلسا و نرسان و خا ترا سحر بفتح اول در کسرسین سحر در سکون مانوقان</p>	<p>س و از اجماع غیب نیز تجویج کبر اول کند که س پنج بفتح اول کند بنگن و ترک کردن باشد</p>
<p>ترا سحر کبر اول بر دهن شکاری هشتاد و سه ترا سحر بفتح اول تراخیدن و این هشتاد است این</p>	<p>س پنج تا بفتح اول و با دوم فارسی بر شستن و بریان کردن س پنج تا بفتح اول بر شسته شدن</p>
<p>ترا سحر خود را برد گیران نوبت دادن و مگر کردن ترا سحر بفتح اول چهارم بر دهن با بری سحر</p>	<p>س پنج و بعضی اول بی و خالی و بعضی خود ذلیل نیز آمده س پنج تا بفتح اول و دوم بر دهن کج ماری یا کوفه</p>
<p>ترا سحر اول بفتح اول بر دهن میان مذکر دخل و محصول و ارفعاع مملکت باشد</p>	<p>س پنج تا بفتح اول و تشدید جمع فارسی مفهومی در بیان که رئیس خود باشد و آن سرخ یک روز در صورت</p>
<p>ترا سحر اول مذکر سلامت و اما ن با و کبر ذره هم گفته اند ترا سحر که اما ن دادن و در پناه خود کردن</p>	<p>س پنج تا بفتح اول و تشدید صورت و لذات مدی گزیر علی حریف خوانند</p>
<p>ترا سحر اول و تشدید دوم نالیدن و شکایت کردن ترا سحر اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت</p>	<p>س پنج تا بفتح اول و تشدید دوم نالیدن و شکایت کردن س پنج تا بفتح اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت</p>
<p>ترا سحر اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت ترا سحر اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت</p>	<p>س پنج تا بفتح اول و تشدید دوم نالیدن و شکایت کردن س پنج تا بفتح اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت</p>
<p>ترا سحر اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت ترا سحر اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت</p>	<p>س پنج تا بفتح اول و تشدید دوم نالیدن و شکایت کردن س پنج تا بفتح اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت</p>
<p>ترا سحر اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت ترا سحر اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت</p>	<p>س پنج تا بفتح اول و تشدید دوم نالیدن و شکایت کردن س پنج تا بفتح اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت</p>
<p>ترا سحر اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت ترا سحر اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت</p>	<p>س پنج تا بفتح اول و تشدید دوم نالیدن و شکایت کردن س پنج تا بفتح اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت</p>
<p>ترا سحر اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت ترا سحر اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت</p>	<p>س پنج تا بفتح اول و تشدید دوم نالیدن و شکایت کردن س پنج تا بفتح اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت</p>
<p>ترا سحر اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت ترا سحر اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت</p>	<p>س پنج تا بفتح اول و تشدید دوم نالیدن و شکایت کردن س پنج تا بفتح اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت</p>
<p>ترا سحر اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت ترا سحر اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت</p>	<p>س پنج تا بفتح اول و تشدید دوم نالیدن و شکایت کردن س پنج تا بفتح اول و بفتح آن نیز آمده شادمانیدن و حاجت</p>

<p>توب بفتح اول بر وزن حرب موش است که نوازی برود بضم اول در فارسی معروف که عبری فجل خوانند</p>	<p>توب بفتح اول بر وزن حرب موش است که نوازی برود بضم اول در فارسی معروف که عبری فجل خوانند</p>
<p>توب با چک بکسر اول فتح چیم فارسی مذکر چان عهدیکه آز راست بار بسته باشند</p>	<p>توب با چک بکسر اول فتح چیم فارسی مذکر چان عهدیکه آز راست بار بسته باشند</p>
<p>توب هنگا بکسر اول و فتح سیوم و سکون ما و نون و فتح کاف فارسی ننگه ای ساده باشد بختی که کردن و کمرش خمیده بود و آن قریب بر کوی است</p>	<p>توب هنگا بکسر اول و فتح سیوم و سکون ما و نون و فتح کاف فارسی ننگه ای ساده باشد بختی که کردن و کمرش خمیده بود و آن قریب بر کوی است</p>
<p>توب هکنجی بکسر اول و فتح سیوم یعنی است از القاب کرشنا دورنی است از اوزان شعر</p>	<p>توب هکنجی بکسر اول و فتح سیوم یعنی است از القاب کرشنا دورنی است از اوزان شعر</p>
<p>توب هون بکسر اول و ضم سیوم و فتح و او و سکون نون و الم تکرار کونید که پشت و دوزخ و دنیا باشد توب هون اجا بضم الف آنکه موجب و نون دروشی عوارضه باشد</p>	<p>توب هون بکسر اول و ضم سیوم و فتح و او و سکون نون و الم تکرار کونید که پشت و دوزخ و دنیا باشد توب هون اجا بضم الف آنکه موجب و نون دروشی عوارضه باشد</p>
<p>توب هینی بکسر اول و کسری همزه و کسری بای موصوله و سکون مای مجهول اجتماع سه آنها مقدسه را کونید عموما و بهم رسیدن کنت جنس و سوسونی خصوصاً و سوسونی رودی است سفر و هندوان کونید که آن زیر زمین ملک آله اباد روان است و آن شهر را نیز بدین نام خوانده اند</p>	<p>توب هینی بکسر اول و کسری همزه و کسری بای موصوله و سکون مای مجهول اجتماع سه آنها مقدسه را کونید عموما و بهم رسیدن کنت جنس و سوسونی خصوصاً و سوسونی رودی است سفر و هندوان کونید که آن زیر زمین ملک آله اباد روان است و آن شهر را نیز بدین نام خوانده اند</p>
<p>توب هیا بکسر اول و سیوم یعنی سیوم و نالت باشد توبی چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً</p>	<p>توب هیا بکسر اول و سیوم یعنی سیوم و نالت باشد توبی چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً</p>
<p>توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً</p>	<p>توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً</p>
<p>توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً</p>	<p>توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً</p>
<p>توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً</p>	<p>توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً</p>
<p>توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً</p>	<p>توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً</p>
<p>توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً</p>	<p>توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً</p>
<p>توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً</p>	<p>توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً</p>
<p>توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً</p>	<p>توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً توب چهارتی بضم اول و ضم بای فارسی سر بجا و مجازاً</p>

<p>س ترک بفتح اول و دوم مردستون دی ثبات کوئید          هر ترک بفتح اول نوعی ازنی باشد و هر چه اسفل و فز و تر ازین</p>	<p>و نداند دار که آنرا جهاد بواستعمال میکرد تر سول          بان تقی از القاب مهادیوست</p>
<p>س ترک و جن بکبر اول و ضم سیوم و سکون و آ و جمبول و فتح          جیم فارسی سیوارا گوئید و او خدای است از خدایان بنود</p>	<p>س ترسون بفتح اول بر وزن کردون روز سیوم باشد          اعم از گذشته و آینده</p>
<p>س ترک و ک مذکر ترلوکی سوئت هر دو بکبر اول و ضم          لام و سکون و آ و جمبول و کاف تازی عوالم شده</p>	<p>س ترشاکبیرا، مهله سوئت تشکی و عطش و خواستن و تمن          مرادف ترکها</p>
<p>س ترک زمین و آسمان و آبادی زیر زمین با ترلوکی          ناقه خداوند گیتی</p>	<p>س ترشانی بضم اول زرش و حموضت و این لفظ مهذب است          ترشانا بضم اول ترش کردن و حامض کردن چیزی را</p>
<p>س ترستی بضم اول و فتح سیم و کسر فوقانی سوئت نوعی          از باز که جانور است کاریک</p>	<p>س ترشاندست          ترشانا بفتح اول و دوم تراشیده شدن مهذب است</p>
<p>س ترمر بکبر اول و سیوم مذکر اثر روغن و غیر آن که بر روی          آب نمایان شود و خیالات چشم و آن اسگالی است که          پیش دیده محسوس گردد</p>	<p>س ترشنا بفتح اول و کسر دوم سوئت تشکی و عطش و بر          و آرزو و تمن</p>
<p>س ترمرانا بکبر اول و سیوم پس و چین جنیدن و ظاهر شدن          اثر روغن یا چربی بر روی آب</p>	<p>س ترشوانا تراشیدن مهذب است          ترک بفتح اول و دوم سوئت تیر خانه و بضم اول در فاکا</p>
<p>س ترمرهت بکبر اول و سیوم سوئت جنیدگی و جنبش          ترمری بکبر اول و سیوم سوئت تاریکی و ظلمت</p>	<p>س سرف که ساهی و یکی از ترکان باشد و بفتح اول در عربی          گذاشتن و بار کردن</p>
<p>س ترمرت بکبر اول و ضم سیم و سکون و او و آ          مهله و نامی فوقانی سر خدای از خدایان بنود که بر          دیگر خدایان فضیلت و برتری دارند</p>	<p>س ترک بفتح اول و سکون و دوم مذکر منطق و مقدره منطق          هر ترکا مریخی بفتح اول سوئت معروف که سبز نیابا باشد</p>
<p>س ترن بفتح اول و کسر آ و مهله مذکر گاه بعربی تن گوئید          و بضم دوم مرد جوان و بالغ و بفتح دوم مذکر آفتاب          بعربی شمس گوئید و بمعنی کشتی و سفینه و خلاص در شگاری          نیز آمده و باین برده معنی تابانست استعمال یافته است          ترن بفتح اول عبور کردن از دریا و نجات یافتن و بکبر اول          شناوریدن و شنا کردن</p>	<p>س ترکتا بکبر اول و ضم سیوم دو است مرکب که از زنجیر          دار فلز و فلز که سازند از بهر بضم طعام و ضیق          النفس و سرده طبعی و بیماریهاست و با دو کوله ویر میو دوم          خصیه نافع است</p>
<p>س ترن بفتح اول و ضم سیوم که کاف تازی است مذکر نمر          درخت تاز</p>	<p>س ترکل بفتح اول و ضم سیوم که کاف تازی است مذکر نمر          درخت تاز</p>
<p>س ترن بفتح اول و ضم سیوم که کاف تازی است مذکر نمر          درخت تاز</p>	<p>س ترکن بضم اول و فتح کاف زن ترک ترکی کند          ترکا بفتح اول سیلاب تند</p>
<p>س ترن بفتح اول و ضم دوم و فتح بای فارسی شب و جوا          ترنایی کدنگ</p>	<p>س ترکا بکبر اول سوئت تشکی و عطش و شوق و آرزو باشد          س ترکا و نت بکبر اول فتح سیوم و او و سکون نون          و نامی فوقانی تشنه و عطشان</p>
<p>س ترنت بضم اول و فتح دوم و سکون نون و نامی فوقانی          فی الفور و در دم</p>	<p>س ترکشتی بکبر اول و ضم سیوم است پایه</p>

<p>س شماره داختر س تری بکسر اول و دوم سه و بفتح اول در کار سی معروف</p>	<p>س تر نش مگر با همله سکون فون و فتح شین سنی ام س تر نش ت بکسر اول و دوم و فتح شین بجه و سکون ی</p>
<p>که ضد خشکی باشد س تری بفتح اول و کسر دوم زیر و تحت باشد مراد تلی</p>	<p>فوقانی سنی بعبری ثلثین س تر نش تم بکسر اول و دوم و فتح شین و تشدید تایی فوقانی</p>
<p>تری بضم اول و فتح دوم و کسر سه سوخت ترکاری معروف و آن اول تر و در دوم مردست صغرا و بان محمود یار میفید و اگر بلغم مزاج از آن بخورد تولید ریح کند و در تب خار خوردن آن سودمند و فشان سرد و خشک و بصر هم است و غذا کم دهد و گاه گاه درد شکم در دوام آنرا ترای گویند</p>	<p>س ترنگ بفتح اول و بر وزن ترنگ سوخت موج آب خیال و تصور و تخیل و جاه لایق و مرتبت زیبا و بضم اول اسب بعبری فزس خوانند س ترنگی بفتح اول بر وزن فزگی خود فروش و لاف زن س تر نوت بفتح اول و کسر دوم و فتح فون و او و سکون تایی فوقانی ترجمه همچو گاه</p>
<p>س تریا بکسر اول زن و زوجه تریا بید علم احوال زنارزا گویند تریا چهر بر گوید و مکر زن تریا راج حکومت و ریاست زن</p>	<p>س تری بفتح اول سوخت کشتی و زورق و سفینه باشد س تر و اس بفتح اول بر وزن سردار سوخت شمشیر بعبری سیف گویند</p>
<p>س تریا بفتح اول و دوم و تشدید بیوم سوخت اخر و ستاره تری بری بکسر اول و دوم و چهارم و پنجم منتشر و پرا و نار مار</p>	<p>س تر و س بفتح اول و دوم بر وزن سرور مذکر درخت صحرای معروف است و او را داتن بزرگ نیز گویند تلخ و سرد بود و با صره را روشن سازد صغرا و حرارت و پستی علت تایی دیگر و گرم شکم و خارش بدن را نافع است کذافی شیرینی</p>
<p>س تربیت بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجهول مراد عمازک مراد ف تر و ندا</p>	<p>س تر و س یا بفتح اول و بیوم و کسر چهارم شمشیر و سیف و مرد شمشیر زن و صاحب سیف را نیز گویند</p>
<p>س تریا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجهول نش نام حک دوم هندی و آن است که از قرن سیمین تری بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجهول مذکر افتادن آب باشد از نا و دان یا از بندگی دیگر</p>	<p>س تر و ندا بکسر اول و فتح دوم و سکون و او و فون و فتح و ال همله مذکر عمازک و آن چوبی است که بر روی قلاب تایی گبری بندند و در آب اندازند و آن تا آنکه تایی بقلاب آویزد بآب فروزند</p>
<p>س تریا بفتح اول و دوم و بیوم و چهارم سیزدهم س تریند بکسر اول و دوم و سکون بای مجهول فون و دال همله مذکر عمازک تریند از زیادت الف در آخر کذالک</p>	<p>س تر و هت بکسر اول و ضم بیوم سوخت نام دیاری کشور است تر هتیا منسوب بکشور تر هت هد توهی بضم اول و کسر بیوم سوخت تایی رومی و سنز و تغیر و کر تایی و قر تایی</p>
<p>س تر بود سی بفتح اول و دوم و ضم تایی و سکون و او مجهول و فتح دال همله و کسر سیمین سیزدهم ماه را گویند س تر و نش بفتح اول و دوم و بیوم و کسر او و سکون فون و شین سحر است دست</p>	<p>س ترنی بفتح اول و دوم و کسر سه و سکون یا سوخت</p>



<p>تزو کتا ترکیدن و این مهندست تزو و اینا بضم اول شکنیدن تزو ک بضم اول دوم مذکر جاه و شمت و ضبط و نسق و قانون را گویند</p>	<p>س تزو پشت بفتح اول دوم و سیوم ذکر و او سکون نون و فتح شین سکون فوفانی است و سیوم تزو پشت همگن و فتح هشتم که پرو و فوفانی است کذک هنر تزو بفتح اول و سکون رای سقوط هندی مذکر جماعت ذکر و</p>
<p>تس بکسر اول آن گویند که یکی از اسمای اشاره باشد تس بر انت بفتح الف و سکون بای فارسی و فتح زاو سکون الف و نون و نای فوفانی سوای این دو بجز این تس پر - تسبه سوای این دو و رای این با وجود آن و پس بعد از آن تس پر بھی با وجود آن</p>	<p>و حکایت او از خبری هنر تر با بفتح اول مذکر خبریه دریا هنر تر اقرابا هر دو رای هندی بر وزن شماره اقدان از بلندی مرادف تر تر اوان گذشت هنر تر اقه بفتح اول بر وزن ملاخ خوب و زیبا و نفس نشنا</p>
<p>تس بکسر اول مونت عطش و تشنگی را گویند تسار بضم اول بر وزن شمار مذکر سنج و برف باشد تسار بفتح اول دوم نوعی است از ابریشم تسار است بکسر اول سکون سین و فتح بای تحتی بیابگی و حکم دو اسطه کار و مال با لخی را گویند</p>	<p>هنر تر اکا بفتح اول مذکر از ضرب چیزی س تر انا بضم اول شکنیدن و ظاف افکندن در میادو هنر تر او بفتح اول مذکر خود نامی و نخوت و لاف هنر تر ایا بفتح اول مذکر پاکیزگی لباس تر ایا دارانگه مردم لباس پاکیزه و جامه زرق برق پوشند</p>
<p>تسک بفتح اول بر وزن عسکر دزد و راه زن را گویند تسکری بر وزن عسکری دزدی و زهرنی و سرف تسلا بفتح اول و سیوم مذکر ظرفیست که مهندوان در آن طعام می یزند</p>	<p>هنر تر ب بفتح اول دوم مونت زودی و عرت و عت و بست و جندگی و پیچ و تاب باشد هنر تر یا نا بفتح اول طپانیدن و کسی را مضطرب کردن باشد هنر تر تر بفتح اول و سیوم مذکر از افتادن آب هنر تر تینا بفتح اول دوم طپیدن و پیچ و تاب خوردن و بی قراری</p>
<p>تسلا بفتح اول و سیوم مذکر ظرفیست که مهندوان در آن طعام می یزند تسوی بفتح اول اول و تشدید بشین جمله مضمومه مذکر مقدار چیا جو و یک ساعت و یک حصه از نسبت و چهار حصه کز باره دوران و سیر بقالان گویند که این لفظ فارسی است و تسوی معرب آن است</p>	<p>هنر تر چه نا بفتح اول و سیوم طپانیدن مرادف تر یا نا هنر تر هتر انا بفتح اول و سیوم طپیدن هنر تر تینا هت بفتح اول و سیوم مونت طپش و اضطراب هنر تر تینا بفتح اول و کسب بای فارسی شتاب کار</p>
<p>تسنت بضم اول و سکون دوم و سیوم که نامی هندی است شاد و خورسند را گویند تسنا بکسر اول مونت ترغیب و تحریص و معنی تشنگی و عطش هم آمده تسره بفتح اول دریم بر وزن خود که معنی خود و نخوت باشد</p>	<p>س تسقا بفتح اول دوم ترکیدن و این مهندست هنر تر ترا ما بفتح اول و سیوم جیدن آب او از شکن چیزی که در آفتاب خشک شده باشد هنر تر ترا هت مونت چکیدگی آب هنر تر کا بفتح اول مذکر سفیده صبح تو که دم صبح و علی الصباح</p>

هر تک بضم اول مونت قافیه و وزن شعر بفتح اول حرف  
 غایت است بفارسی تا و بعربی حتی و الی گویند و ترازو و  
 اسم مصدر از مصدر تکنا که دیدن و نگرستن باشد  
 تک باند هئا - تک رهئا - تک لگانا نیز دیدن  
 و نگرستن چیزی را و در زبان فارسی سخاوت است از تکید  
 و تکنه  
 س تکا بکر اول تشدید دوم مذکر یا چه گوشت  
 هر مکان بفتح اول بر وزن مکان مذکر حرکت واضطراب  
 و در فارسی تکنه و دووان را گویند  
 س تکا نا بفتح اول متعدی تکنا بمعنی نگرانیدن باشد  
 هر تک تک بکر سر و نامی فوقانی حکایت او از بی که  
 بیلبانان بهنگام راندن پس کنند و بفتح هر دو نامی فوقانی  
 او از قدم  
 هر تکلا بضم اول در بر دو تشدید دوم در لفظ اول  
 فقط و اول مونت و نامی مذکر نوعی از کاغذ باد  
 س تکلا بفتح اول مذکر دوک بعربی مغزلی خوانند مرادف  
 تکوا - و تکوا  
 هر تکلی بضم اول مونت کاغذ باد که کوچک بود  
 س تکلی بفتح اول چرخه که جولا هنگام رشته بران بچیند  
 س تکنا بفتح اول نگرستن و نگاه کردن  
 س تکوا بفتح اول وضم دوم مذکر دوک مرادف تکلا  
 س تکواهی بفتح اول مونت حر است و تکبانی چیزی  
 و تکید داشتن زرد و سیم وقت کار کردن زرگر تا از آن چیز  
 نذرود  
 س تکونیا بکر اول وضم دوم و سکون و او مجبول و کرفون  
 شدت و سه گوشه را گویند چه گونا بمعنی گوشه است  
 س تکها س بضم اول بر وزن خارج برادر بر مرادف تبار  
 س تکهار یا بکر اول تحقیق کردن و بدلیس و حجت ثابت  
 نمودن و شبیار کردن زمین است بار  
 س تکا بکر اول شبیار کردن زمین است بار

هر تکلی بفتح اول و دوم بر وزن مغزی موزن ترازو را گویند  
 هر تکینی بر وزن زمینی مونت تکیه کوچک این لفظ است  
 هر تکنا نا بفتح اول و دوم فارسی متعدی تکناست و آن آید  
 هر تکانی بفتح اول بر وزن رسائی مونت سوزنی دوزی  
 و مژدی که برای سوزنی دوختن بدینند  
 س تکن بکر اول وضم دوم سه چند و نوای است از نوای  
 موسیقی  
 هر تکنا بفتح اول سوزنی دوختن  
 س تکنا بکر اول وضم کاف فارسی سه چند  
 هر تکگی بفتح اول و تشدید دوم مونت رشته یک تار و نو  
 از رشته که بدان مایه را شکار کنند تنگی بکر اول رشته  
 سه تار چونگی رشته چهار تار  
 س تلی بضم اول بر وزن غل مانند و یکسا باشد تلی بیگنا  
 سنجیده شدن بزر و جواهر که از فقر آید  
 باقیات تشسستن برکتی و غیر آن تل رهنا برای مقابل  
 استادن و تل بفتح اول در فارسی بسته و کروه  
 س تلی بکر اول مذکر آن و لفظ دهان بدن و کج و آنرا بعربی  
 سه گویند و آن گرم و تر است و در اول و مفتح و مصلح او از  
 و خشونت حلق و اخلاط سوخته و مصالح غذا و قلیس  
 التغذية و طین اسما و سمن و محلل او رام و خوردن او  
 با شرب جهت گردن افغی و خوردن دو دریم او بایک دریم  
 کردگان خسته جهت قطع خون بوا سیر محرب و صداد او محلل او رام  
 و طین جلد بدن در افغ آثار سیاهی و سطرپی عصب سوختگی  
 اقلش قولنج اسما و یک و قبه و نیم روغن کچد و نصف او قبه  
 زیتون که ناشناخته شد جهت رفع خارش بدن و در شستی  
 جلا و شقاق مجرب دانسته اند  
 س تکلا بفتح اول بر وزن ملاذ که هر چیز دو جانب درین کف نفس  
 و حمایت و محافظت را نیز گویند و بضم اول مونت ترازو  
 و مرج میزان و سنجیدن شخصی خود را با زر و جواهر و اشال  
 آن که بعد از آن از فقر او شایع بود

س تلال بفتح اول چهارم مذکر با دمی زیرین من  
 هر تلالا مکر اول مذکر بزوزن و معنی ترانه باشد و آن نقش و  
 سر در آکویند  
 س تلالا بضم اول سنجاپدن مرادف لولا لانا  
 هر تلالا بفتح اول مذکر تالاب را گویند  
 هر تلالا بضم اول مکر طلاله لشکر عربی طلیعه خوانند  
 س تلالا بضم اول مکر باره جوی است از بسبب غسل سبزه وستان  
 که غسل یا بسبب و با چوبها گمانی فرین می باشد  
 هر تلالا مکر اول مرث مرادف که ای شایان نظر نیست مشهور از  
 بهر بیان کردن مان دروغن  
 هر تلالا و تری بفتح اول مرث نام میدانی است که قریب سبز  
 واقع است و آن محل اجتماع رهنمان است از بیجا است که بر  
 خطرناک اطلاق این لفظ کنند  
 هر تلبه مکر اول و فتح بای موصوفه بزوزن دلبر نام پرند است  
 س تلبت بفتح اول سیوم نیست و نابود باشد  
 هر تلبنا - تلبهنا بفتح اول دوم طبعین و ج و تاب خوردن  
 هر تلتلا بضم اول سیوم نرم شدن چیزی باشد از نرمی همچو  
 دیوار گل در باران و سیوه از بچگی دوم دور می دیگر از بفتح  
 یا فتن سواد آن بفتح اول سیوم ضعیف حرکت کردن را گویند  
 س تل چاولی سوت چیزی باشد که از برنج و کنج سازند و  
 بخورند در موسیقی را هم گفته اند که سپید و سیاه بودن موسیقا  
 س تلن جنجنا مکر اول بفتح جیم فارسی تشدید تالی مقوطه سنجاق  
 س تل چوری مکر اول بفتح سیوم سوت نام چیزی است که  
 از شکر و کنج سازند و بخورند  
 هر تلچت بفتح اول سیوم سوت ورد که نفیض صاف باشد  
 هر تلچهننا مکر اول بفتح دوم طبعین و اضطراب کردن مرادف  
 س تلنکسی بضم اول سوت زبوری معروف و نام دروشی از  
 قوم هند و در کشت بهر زمان خود بوده است و اورا تلنکسی  
 گویند و نباتی معروف که سبزه و آن پرستش آن کشد گویند که

تلنکسی نام خوری بود که کشا با او عشق داشتی و آن خورد در آخر  
 صورت این نبات گرفته و تلنکسی در فارسی نام تلنکو بود  
 عربی شایسته خوانند و آن گرم است در اول فصل  
 در ثانی محلل صبح اورام و منوم و مفتح سده و ماعی در فصل  
 اورافع در دمر محورین و مسافزین و جهت که بر زمین  
 برام و برای خفقان و ضعف سده در باغ غلیظ مافخ  
 و عصاره او با شکر رافع درد سین و در بو و سرفه و ضعف  
 و خائیدن او جهت قلع و ضماره ترک کرده او با آب سرد  
 و مقوی اعصاب و تخم او متعوم سموم و با عصاره حبثه محلی  
 جیم از همه بوداده او طالع السهال از غیر من خصوصاً که  
 در کتاب جوشانیده باشد و ضماره او چشم جاذب فساد  
 آن و شرفش تا سده دوم و از عصاره او جرم او ماده در دم  
 و در اوست بوئیدن او مفتح و مصلح و مصلح و مصلح و مصلح  
 س تل شکری مکر اول شری که از کنجد و قند ترتیب دهند  
 س تلک مکر اول و فتح دوم مذکر تشقه که سبزه و آن بر پیشانی  
 گذارند و معنی تفسیر در کتاب هم آمده است  
 هر تلک بفتح اول و دوم حر می است که برای نهنگی است اید  
 در فارسی تا در عربی الی گویند  
 س تلکت مکر اول مضم کاف تازی مذکر چیزی است که از کنجد  
 و شکر سازند و بخورند  
 هر تللا بفتح اول سیوم حسرت داز و کردن برای چیزی  
 هر تلنا بفتح اول دروغن بریان کردن  
 س تلنا بضم اول سنجیده شدن و هم محال شدن و تلنک  
 س تلنکا مکر اول و فتح دوم باشد تیلانک آن نام شهری است  
 و گویند که با من و قانون سپاه آنجا مثل اهل فنک بوده است  
 و مطلق بیای را هم گفته اند  
 هر تلنکا - تلنگی مکر اول و اول مذکر و نامی سوت  
 نوعی از کاغذ باد  
 س تلوا مکر اول و ضم دوم مذکر نوعی از شیرینی و بفتح اول کف با  
 را گویند تلوا چاشنا - تلوا تل حانه دهرنا

<p>شدن و درخشدن چیزی تمتصا هت بفتح هر دو ت ای منقوطه مونت سرخی روی و درخشدن کی چیزی</p>	<p>تلو سه سه لانه بر سکن به از تعلق خوشا در کردن باشد تلو و ن سگ لکنی کنایت از اشغال یا بره ششم و غضب باشد</p>
<p>تمسک بر اول دوم مذکر تاریکی و ظلمت خزما را گویند</p>	<p>تلو اول بفتح اول مونت شمشیر را گویند مرادف تر و ار ه تلوا سنا بفتح اول فرسوده شدن هم ستور</p>
<p>تمسک بفتح اول و دوم بر وزن هوس تاریکی و ظلمت تمک بر وزن تک معنی غرور و لاف خود فروشی و سرخی رو باشد</p>	<p>تلو تا مگر اول ضم دوم و سکون و او بجهول و فتح چهارم نام لولی که در بارگاه اندر است</p>
<p>تمکا بفتح اول مذکر صدمه حرارت آفتاب تمکا بفتح اول و دوم درخشدن چیزی سرخ شدن چیزی بخشم کردن بر کسی بلا سبب</p>	<p>تلو مونت بفتح اول سکون دوم و فتح و او کسری هم در ششم زن شمشیر را هم گفته اند</p>
<p>تمن بضم اول و فتح دوم مذکر برادری قوم و کرده و جانت تمنه بر وزن همه تاریکی و ظلمت و خشم و غضب تمهاسرا بضم اول و فتح نای هوز از ان شما و مال شما</p>	<p>تلو نها بکسر اول و ضم دوم و سکون و او بجهول نون چرخ کج کردن که روغن بفتند آن رسد</p>
<p>تن بضم اول مذکر نام درختی است و کل آن درخت که از آن رنگ زرد می برآید و بفتح اول بدن را گویند چنانکه در فارسی نیز و این از قبیل توافق السنه است تن دینان دادن و التفات کردن در کاری تن و من مارنا خواستش و آرزوی خود و شکستن و خاموشی گزیدن</p>	<p>تلها بکسر اول بر وزن دها چرب و روغن آلود تلتر و بفتح اول و کرده و ضم رای منقوطه هندی تابع و مخکوم و زبردست باشد</p>
<p>تن بکسر اول بر وزن جن او شان داد شان را تنهین اوشان را</p>	<p>تللی بفتح اول بر وزن جلی مونت همه چیز و جان پیرین وزیر و تخت و بکسر اول تشدید دوم پسر زبهری طحال خوانند تپ تلی بیماری سبزی</p>
<p>تناب بفتح اول و تشدید دوم تنیدن کشیدن و تنگ کردن و بغرور و سرشی نشستن</p>	<p>تله بر وزن بله زبردت را گویند تله او بر زبرد و در هم و بر هم تله تله د بکهنان پنهان دیدن تله کی زبان او بر هونی کنایت از فساد و فتنه و آشوب باشد</p>
<p>تنانا بر وزن دندان طنطنه زدن و حج ناقص نشستن تنباکو - تماکو برک بناتی است که مردم بند از آن با پان خوردند و ناس و کوز را گویند سازند در آخر سیوم کرم و خشک و معطش و مخفف و دو دو و اصل فاد هوا و با و منفی رطوبات دماغی و محرک آن وجهت در دیدن رطوبی و در بلوغی و خاکستر او جهت زخم دواب و بار و عن کل رخ جهت جرب</p>	<p>تلها بکسر اول و فتح دوم و فتح نای هوز فاخته و قمری گویند تم بفتح اول دوم مذکر ظلمت و تاریکی و زود سرخی و آتش مزاجی باشد و بضم اول ضم جمع مخاطب است که ترجمه شما باشد</p>
<p>تمال بفتح اول بر وزن کمال نام درخت تمانا بضم اول متحدی تو سوادان آید</p>	<p>تمالی بضم اول بر وزن جدائی مونت مزه زبندی باشد تمبو بفتح اول ضم سیوم بر وزن هم مذکر خیمه را گویند</p>
<p>تمتصا هت بفتح هر دو ت ای منقوطه مونت سرخ شدن چهره و کرم</p>	<p>تمتصا هت بفتح هر دو ت ای منقوطه مونت سرخ شدن چهره و کرم</p>

مستخرج و خرازد و منقذ الدم و جراحات تازه و تخفیف قروح مزمن  
 از سوخته است و از جمیع نفات مسجیه شده که آب قلیان را  
 صاحبان استقا نوشیدند و از ادرار بولی عرق سقوط در روز  
 سجات از بیماری یافتند و آب قلیان دفع زهر ماری کند یعنی  
 چرک فی قلیان را که کشیده کرده در ناصور بنهند در سه فیتنه ماضیه  
 التام یابد و اگر در چشم کشند شب گری را نفع دهد  
 تنبلی بفتح اول مذکر خیمه  
 س تنبلی بفتح اول مضمر دوم مذکر بان را گویند تنبلی آنا  
 بر آمدن خون باشد از دهان پس سجات حکام  
 س تنبلی بفتح اول و کلام سکون نون مونت زینکه برک  
 تنبلی فروشد و نام درختی هم است  
 س تنبلی بفتح اول بان فروش  
 س تنبلیها بفتح اول سکون نون بی موحده و مای بود فرا  
 همتنا و ان آید  
 ه تنبلیا بفتح اول کسری موحده مذکر سوچه و آوند گلین  
 س تنق بفتح اول سکون دیگر حروف مذکر نام کتابی است اگر ت  
 دین بند و ان سحر و افسوس از نیز گویند و نام این لفظ را بفتح ماکویند  
 س تنتری بفتح اول سکون نون و مای فوقانی مطر و منی گویند  
 س تنتری بکسری سکون کسری فوقانی و مای سقوط بند  
 تر بند  
 س تنفت کار بفتح اول سکون نون و فوقانی مطرب و مننی  
 ه تنفتنا بفتح اول سیوم طنطنه زدن و بضم اول و سیوم  
 آواز کردن باشد  
 ه تنفتنا هت بفتح اول سیوم مونت ضربان و جع  
 س تنذل بفتح اول مضمر سیوم که دال سقوطه بند است  
 برنج را گویند  
 س تنک بفتح اول مضمر دوم و بفتح دوم نیز آمده اندک قلیان  
 و بضم اول دوم در فارسی باریک و رفیق باشد  
 ه تنکا بکسری اول مذکر خلاشه و پاره کا را گویند تنکا دلقون  
 لیا که به از عاجری بودن و فودتی کردن باشد تنکا

چشم بضم جم فارسی تشدید نون کنایه از مست شدن باشد  
 ه تنکا بکسری اول و فتح دوم طیدن مضطرب کردن  
 ه تنکی بضم اول مونت کرده مان تنک باریک و این  
 لفظ مهند است  
 س تنگ بضم اول بر وزن گنگ بلند و بفتح اول در فارسی  
 معروف که نقیض آن فراخ باشد و هر چه مانحنه که نقاشان اغلباً  
 صنعت خود بر آن کنند عموماً و نگارخانه مانی خصوصاً و نواریکه  
 بر زین اسب محکم کنند و دوالی که بدان بار بر پشت بار دراز  
 محکم سازند و بابا و عدیم المثال و طول مستوه و سنجی سخت  
 و بسیاریم است و بضم اول کوزه سترنگ کردن کوتاه را  
 گویند و کسری اول سنقار مکرغان باشد  
 ه تنگا بفتح اول و نون ده و فتح کاف فارسی مذکر و فلو س  
 مرادف تنکا و اهل کن بمعنی عتاب و ناز گویند  
 س تنق بفتح اول مضمر دوم مونت بدن و تن  
 ه تنی بر وزن غنی مونت ریسایی که پارچه را بدان بندند  
 و کسری اول تشدید دوم نوعی از برنج باشد  
 س تنی بفتح اول و وزن هنی دختر را گویند  
 ه تنیا بفتح اول و کسری دوم مذکر نوعی از کمر بند و میان بند  
 قوسگون و او مجبول ضربت که در جزای شرط دارند  
 جو قوا و یکا تو یا و یکا نینی اگر تو یا می پس خواستی یا  
 چیز سهو در او بفتح اول سکون دوم بمعنی پس و اذم و از زمان  
 و آن در برای نیز داری و بی باشد قوی بفتح اول مخوز  
 و با وجود ان قولون - قولگ تا آن زمان  
 ه قوی بضم اول و وزن روضه و احدی مطب است بمعنی قوی بی است  
 گویند قوی قوی بر وزن کو که صدای خواندن سک  
 ه قوی بر وزن نوا مذکر تابه و چیزی مدور که از سفال لعن  
 پاره بسازند و بر بالای آن گور او گذاشته اند زدن و کسری  
 کن و آتش بر بالای بنند و کشند و آینه چینی نوعی آینه  
 فولادی را نیز گویند  
 س قوا بضم اول غله معروف که از زمان مان خورشید

و آنرا از هر هم گویند

س تواسی که اول نماز نیکه در دهشته باشد مزادف تبار

س تواسی که اول طعامی که بران سه شنبه باشد چای

طعامی گویند که بران یک شنبه گذشته باشد

ه تو او انضم اول نماز که نام برنده است

ه توانی بر وزن هوای نوایی و بتیای باشد

ه تو تر با او مجبول با بی سوخته و فتح رای منقوطه کجا

نقطه مذکور به معنی کیده زانه است

ه تو با نا بسکون و او مجبول تعدی تو پنا و آن می آید

ه تو تر با بسکون و او مجبول مذکور کسین بی ذباب گویند

نوعی از گو تر هم است

ه تو پنا با دوم مجبول پوشیدن و دفن کردن

ه تو تا با دوم مجبول مذکور طوطی

ه تو تولا با دوم مجبول و سکون نامی فانی زبان گرفته و گن

و او را الجلاج هم گویند

ه تو تولا با دوم مجبول که متن زبان وقت سخن گفتن عبری

گفت خوانند مزادف تتلا نا انضم اول

ه تو تن بضم اول و فتح سیوم مذکور ترانه و حراطه و سو چیز با

ه تو تا بسکون و او مجبول نوار بافتن

ه تونی با دوم مجبول ماده طوطی

ه توتی با دوم معروف و فتح فانی و کسر سزه طفریت بود

س تو نیا بضم اول توتی سبز و از ایند تھو تھائیز گویند

ه تو تر با او مجبول سونث پرده مشکبکه مانند که زمان بر پاکی

خود که از بند و در مالک شرفه معنی از ان نباشد و نوعی

از غله و آن سرده خشک است و اگر از ابی روغن بخورند

ضرر کند و بضم اول و فتح دوم فرقت از قوم راجپوتان

س تو تر با دوم مجبول و فتح رای قرشت مذکور و آن خریک

معروف که برک ابنه یارک نیم در رسته کشند و در رسم شاه

و امثال آن بر در خانه و در راه بیاورند

ه تو تر بر وزن شوره مذکور توره طعام و تبرکی خاص

و قالوش دروش باشد و شرمعی که جنگل خان از خود

کرده بود تو تره پوشش خوان پوشش تو تره بندگی آراستگی

و تریش خان نامی طعام که بدستان دستانند

ه تو سرهی بسکون او مجبول اگر کسر را همه سورنا و قرمار گویند

ه تو سری بر وزن شوری ترکاری معروف که تبری شهر دار

س تو تر با او مجبول میوم بندی مذکور شکستی از ضرب توپ

و غیر آن هم رسد و شکست و علاج و قوت روانی آب و

بعضی با انجمن هم گفته اند تو تره چو تر شکست و صاف

گفتن سخن تو تره کماز شکستن و معده م کردن و صاف گفتن

تو تره چو تر قطع و وصل و برید و پیوند پارچه و دستکی و

در سخن تو تره دنیا شکستن و تبا کردن تو تره النا

شکستن و تبا کردن تو تره کرنا چاره کردن شکستن ضرب

چیزی را تو تره لینا چیدن کل میوه از باغ و شکستن چیزی

تو تر با او مجبول سونث پرده مشکبکه دار که بر پاکی زمان گرفته

ه تو تر با او مجبول مذکور غلت و کی چیزی و کیده هزار در و پیوسته

بندوق و پاره ریسمان ساحل در با و جزیره از جزایر بحر و زبور

معروف که بشی زنجیر سازند و در پای کنند و گاو این را هم گفته

و آن استی باشد که بر سر قلعه نصب کنند و زمین را بدان می کشند

س تو تر با او مجبول معروف شکنیدن

ه تو تر با او مجبول بسکون نامی بندی و فتح نامی منقوطه بند

مذکور خشک خردل که آنرا برای تخم نمکندارند

ه تو تر با او مجبول و فتح را منقوطه مذکور حلقه بسین و غیر آن

که آنرا در بند دست کنند

س تو تر با او مجبول شکنستن

س تو تر و نا شکنیدن این تعدی بد و مفعول است

س تو تر وائی با دوم معروف شومز که بر شکنستن جزوه بند

ه تو تری با دوم مجبول سونث خردل یا گویند و نیز ترفی

است که برای انتهای غایت آید همچو اب تو تری یعنی

تا این دم

س نول یعنی اول بر وزن نول با او مجبول هم گفته اند



س	تھا پابروزن تا بے ذکر نشان پنج دست	س	تھا پابروزن تا بے ذکر نشان پنج دست
س	تھا پناضرب شک دن داندو دن دیوار از سر کین گو	س	تھا پناضرب شک دن داندو دن دیوار از سر کین گو
س	و نیز یکی است از سومات دین که بندوان در وقتی از او کتا	س	و نیز یکی است از سومات دین که بندوان در وقتی از او کتا
س	در بده اگر او مضافات آن بعمل آید	س	در بده اگر او مضافات آن بعمل آید
س	تھا پی بروزن آبی مونت صدای که از ضرب سبک بر آید	س	تھا پی بروزن آبی مونت صدای که از ضرب سبک بر آید
س	د مالہ و آن افزاری باشد که کلکاران بدان کا بکل و گچ و	س	د مالہ و آن افزاری باشد که کلکاران بدان کا بکل و گچ و
س	آبک بر دیوار مانند	س	آبک بر دیوار مانند
س	تھا پی - تھا پی ہر دو بروزن ذاتی مونت امانت	س	تھا پی - تھا پی ہر دو بروزن ذاتی مونت امانت
س	و دو بیت را گویند	س	و دو بیت را گویند
س	تھا رو - تھا سری بکسر اول در ہر دو دفعہ را جملہ	س	تھا رو - تھا سری بکسر اول در ہر دو دفعہ را جملہ
س	در اول سعی ازان تو باشد	س	در اول سعی ازان تو باشد
س	تھا کا با چہارم فارسی مرادف تھا کا باشد و آن آید	س	تھا کا با چہارم فارسی مرادف تھا کا باشد و آن آید
س	تھا ل بروزن حال ذکر قاب سین	س	تھا ل بروزن حال ذکر قاب سین
س	تھا ل ذکر قاب سین و سناک کردا کردخت کہ از	س	تھا ل ذکر قاب سین و سناک کردا کردخت کہ از
س	بہر آب دادن بکنند و نیز سناکی کہ در ان نہالی نشانی	س	بہر آب دادن بکنند و نیز سناکی کہ در ان نہالی نشانی
س	و از اہل کن الا گویند	س	و از اہل کن الا گویند
س	تھا لی بروزن خالی مونت دستک طرفی معروف و	س	تھا لی بروزن خالی مونت دستک طرفی معروف و
س	کوی کہ بر کردختی کند تا آب در ان فرام آید	س	کوی کہ بر کردختی کند تا آب در ان فرام آید
س	تھا م بروزن با م ذکر ستون اسطوانہ و پستی چیزی و	س	تھا م بروزن با م ذکر ستون اسطوانہ و پستی چیزی و
س	مانع و امر از تھا منا	س	مانع و امر از تھا منا
س	تھا منا - تھا مبہنا پستی دادن حمایت نمودن	س	تھا منا - تھا مبہنا پستی دادن حمایت نمودن
س	و مد کردن و منع کردن و کشیدن عنان آب را	س	و مد کردن و منع کردن و کشیدن عنان آب را
س	تھا ن بروزن آن ذکر قطعہ پارچہ بہ عربی مستطع گویند	س	تھا ن بروزن آن ذکر قطعہ پارچہ بہ عربی مستطع گویند
س	و متطاع جمع آنست اندام نہانی و یک تا از سکہ زردہ	س	و متطاع جمع آنست اندام نہانی و یک تا از سکہ زردہ
س	سہ بک تھا ن اشرفی اشرفی واحد یقون	س	سہ بک تھا ن اشرفی اشرفی واحد یقون
س	تھا ن گنایت از اندام نہانی و شہر سگاہ مرد بود	س	تھا ن گنایت از اندام نہانی و شہر سگاہ مرد بود
س	تھا ن بروزن جہان آنجا و آن طرف باش تھا ن	س	تھا ن بروزن جہان آنجا و آن طرف باش تھا ن
س	تھا ن در ہر جا	س	تھا ن در ہر جا
س	تھا نا بروزن شانہ ذکر می حراست و پاسبانی	س	تھا نا بروزن شانہ ذکر می حراست و پاسبانی
س	و لقب شکر را ہم گفته اند تھا نا کہ مذک	س	و لقب شکر را ہم گفته اند تھا نا کہ مذک
س	تھا نا مذکر بارانی یعنی انبار قصب	س	تھا نا مذکر بارانی یعنی انبار قصب
س	تھا نا بروزن شانہ تذکر کردن و این بہند است	س	تھا نا بروزن شانہ تذکر کردن و این بہند است
س	تھا ننا - تھا مہنا مرادف تھا منا و آن بکشت	س	تھا ننا - تھا مہنا مرادف تھا منا و آن بکشت
س	تھا نگ بروزن بانگ مونت بخارہ و زردان	س	تھا نگ بروزن بانگ مونت بخارہ و زردان
س	تھا نگی انگہ مال غارت بتانہ	س	تھا نگی انگہ مال غارت بتانہ
س	تھا ہ بروزن راہ مونت تہ و تک و قہر باشد	س	تھا ہ بروزن راہ مونت تہ و تک و قہر باشد
س	تھا ہی بروزن را ہی مونت پایابی آب یعنی پایاب	س	تھا ہی بروزن را ہی مونت پایابی آب یعنی پایاب
س	بودن آب جوی	س	بودن آب جوی
س	تھا لی بکسر اول بروزن سپاہی مونت حصہ سوم و ثلث	س	تھا لی بکسر اول بروزن سپاہی مونت حصہ سوم و ثلث
س	چیزی و حصہ سوم از یک تہان پارچہ کہ با چکارہ دار بود	س	چیزی و حصہ سوم از یک تہان پارچہ کہ با چکارہ دار بود
س	تھا لیت بکسر اول بروزن نہایت مذکر غائب کہ در مقابل	س	تھا لیت بکسر اول بروزن نہایت مذکر غائب کہ در مقابل
س	حاضر است و حکم و محکمہ و جای عدالت و انصاف کہ	س	حاضر است و حکم و محکمہ و جای عدالت و انصاف کہ
س	در ان مرد می چند کرد آید و در میان دو خصم حکم کند	س	در ان مرد می چند کرد آید و در میان دو خصم حکم کند
س	تھا نا بضم اول نذو نیدن دیوار کلاہ	س	تھا نا بضم اول نذو نیدن دیوار کلاہ
س	تھا ن بفتح اول وقتید بیوم مفتوحہ مذکر سہی و طباہ	س	تھا ن بفتح اول وقتید بیوم مفتوحہ مذکر سہی و طباہ
س	تھا ن بفتح اول و کسر دوم مذکر طماہ و بمعنی کات	س	تھا ن بفتح اول و کسر دوم مذکر طماہ و بمعنی کات
س	سر ہم آورہ است	س	سر ہم آورہ است
س	تھا ن بفتح اول مونت دستک فی تھتری بجانا	س	تھا ن بفتح اول مونت دستک فی تھتری بجانا
س	دستک زدن تھتری ما را ناگنا یہ از	س	دستک زدن تھتری ما را ناگنا یہ از
س	تضییک کردن و نقرین نمودن باشد	س	تضییک کردن و نقرین نمودن باشد
س	تھا ن بفتح اول بیوم بروزن سبک ضرب سبک	س	تھا ن بفتح اول بیوم بروزن سبک ضرب سبک
س	تھا ن بکسر اول وقتید دوم وقتید بیوم مہنا دوست	س	تھا ن بکسر اول وقتید دوم وقتید بیوم مہنا دوست
س	تھا ن نا بضم اول کسی یا از حقارت بر آمدن و زجر	س	تھا ن نا بضم اول کسی یا از حقارت بر آمدن و زجر
س	و توجیح نمودن	س	و توجیح نمودن
س	تھا نا بضم ہر دو تہای فوقانی چین بچین شدن	س	تھا نا بضم ہر دو تہای فوقانی چین بچین شدن
س	و بظہر شتم نکر سکت	س	و بظہر شتم نکر سکت
س	تھا ن بضم اول دیکون دیکو حرف و کسوف نون	س	تھا ن بضم اول دیکون دیکو حرف و کسوف نون
س	دان آب و اشتر و دیکو نوزان باشد	س	دان آب و اشتر و دیکو نوزان باشد
س	تھا ن بفتح اول مذکر غار شیر و پلنگ باشد و بکسر اول	س	تھا ن بفتح اول مذکر غار شیر و پلنگ باشد و بکسر اول
س	فایم و ثابت و ایستادہ و مہر را گویند	س	فایم و ثابت و ایستادہ و مہر را گویند





<p>تھیو ابروزن سبوه مذکر کنیز بعرنی فص خوانند تھیو تھیو بیای اول مجبول در ہر دو کسر سزہ موت شامی ویشامی ورقصن ہر روز</p>	<p>س تھو تھرا بضم اول دیگر حرف و فتح رای ہندی مذکر دمان بعرنی فم کوئند</p>
<p>تی بفتح اول وزن می آن قدر و چندان باشد تے در زبان برج بعضی نامان باشد</p>	<p>س تھو تھابا و مجبول بروزن غوطہ عالی و میان تہی و بی و تیر بیسان نام دوی ہم ہست تھو تھی بات با و مجبول سخن بی تھی را کوئند</p>
<p>تی بکر اول و فتح دوم زن و زوج تیاگ بفتح اول مگر ترک و فر و گذاشت باشد</p>	<p>س تھو تھابا و مجبول کند کہ نقیض تیز باشد س تھو تھنا۔ تھو تھنی با و معروف در ہر دو اول مگر و تانی سوئٹ دمان سپا شتر و اسٹال آن باشد</p>
<p>تیاگ بفتح اول ترک دادن و فر و گذاشتن تیاگی بفتح اول وزن مسابہ تیاگ ترک و ہندہ</p>	<p>س تھو تھرا تھو تھرا با و مجبول در ہر دو اندک بعرنی فصل خوانند تھو تھرا بہت کم و بیش تھو تھرا تھو تھرا اندک اندک تھو تھرا تھو تھرا ہونا کنایت از شتر</p>
<p>تیاگی بفتح اول وزن مسابہ تیاگ ترک و ہندہ تیاگی بیای اول مجبول سکون با بی فارسی کسریم موتش نوعی از خیاطت باشد</p>	<p>س تھو تھرا تھو تھرا سے تھو تھرا بسیار اندک تھو تھوک با و مجبول مگر کبھی بجای وزن نقد و حصہ ہرہ کہ تھوک دار با و مجبول ناجری کہ اشیا را بھی فروشد</p>
<p>تیاک بکر اول بروزن مینا تلخ و تیز و زبان گرو بیا مجبول بن قدر و چندین</p>	<p>س تھو تھوک با و مجبول مگر کبھی بجای وزن نقد و حصہ ہرہ کہ تھوک دار با و مجبول ناجری کہ اشیا را بھی فروشد</p>
<p>تیاک بکر اول بروزن مینا تلخ و تیز و زبان گرو بیا مجبول بن قدر و چندین</p>	<p>س تھو تھوک با و مجبول مگر کبھی بجای وزن نقد و حصہ ہرہ کہ تھوک دار با و مجبول ناجری کہ اشیا را بھی فروشد</p>
<p>تیاک بکر اول بروزن مینا تلخ و تیز و زبان گرو بیا مجبول بن قدر و چندین</p>	<p>س تھو تھوک با و مجبول مگر کبھی بجای وزن نقد و حصہ ہرہ کہ تھوک دار با و مجبول ناجری کہ اشیا را بھی فروشد</p>
<p>تیاک بکر اول بروزن مینا تلخ و تیز و زبان گرو بیا مجبول بن قدر و چندین</p>	<p>س تھو تھوک با و مجبول مگر کبھی بجای وزن نقد و حصہ ہرہ کہ تھوک دار با و مجبول ناجری کہ اشیا را بھی فروشد</p>
<p>تیاک بکر اول بروزن مینا تلخ و تیز و زبان گرو بیا مجبول بن قدر و چندین</p>	<p>س تھو تھوک با و مجبول مگر کبھی بجای وزن نقد و حصہ ہرہ کہ تھوک دار با و مجبول ناجری کہ اشیا را بھی فروشد</p>
<p>تیاک بکر اول بروزن مینا تلخ و تیز و زبان گرو بیا مجبول بن قدر و چندین</p>	<p>س تھو تھوک با و مجبول مگر کبھی بجای وزن نقد و حصہ ہرہ کہ تھوک دار با و مجبول ناجری کہ اشیا را بھی فروشد</p>
<p>تیاک بکر اول بروزن مینا تلخ و تیز و زبان گرو بیا مجبول بن قدر و چندین</p>	<p>س تھو تھوک با و مجبول مگر کبھی بجای وزن نقد و حصہ ہرہ کہ تھوک دار با و مجبول ناجری کہ اشیا را بھی فروشد</p>
<p>تیاک بکر اول بروزن مینا تلخ و تیز و زبان گرو بیا مجبول بن قدر و چندین</p>	<p>س تھو تھوک با و مجبول مگر کبھی بجای وزن نقد و حصہ ہرہ کہ تھوک دار با و مجبول ناجری کہ اشیا را بھی فروشد</p>
<p>تیاک بکر اول بروزن مینا تلخ و تیز و زبان گرو بیا مجبول بن قدر و چندین</p>	<p>س تھو تھوک با و مجبول مگر کبھی بجای وزن نقد و حصہ ہرہ کہ تھوک دار با و مجبول ناجری کہ اشیا را بھی فروشد</p>

تیرگی می باشد دوران رنگ و غنیم می نهند	س	تیرگی می باشد دوران رنگ و غنیم می نهند	س
تین بفتح اول تو که ضمیر مخاطب حاضر باشد	هـ	تین بفتح اول تو که ضمیر مخاطب حاضر باشد	هـ
تین بفتح اول او که سبزه یکی از ابدات معقول است	هـ	تین بفتح اول او که سبزه یکی از ابدات معقول است	هـ
تین را	هـ	تین را	هـ
تین مگر اول سه ببری ثلث خوانند تین تیره	س	تین مگر اول سه ببری ثلث خوانند تین تیره	س
تیش و پریشان تین تکان اندام نهانی و	س	تیش و پریشان تین تکان اندام نهانی و	س
شرکاه و ذکر را گویند	هـ	شرکاه و ذکر را گویند	هـ
تینتیس سی و سه	س	تینتیس سی و سه	س
تیند و با تخیلی مجبول و ضم دال بجدیم سیوه است	س	تیند و با تخیلی مجبول و ضم دال بجدیم سیوه است	س
تیند و ابایای مجبول و ضم دال مهله ذکر بود پلنگ	هـ	تیند و ابایای مجبول و ضم دال مهله ذکر بود پلنگ	هـ
تیوسر و وزن زیور ذکر دوران سرگشتن سر	هـ	تیوسر و وزن زیور ذکر دوران سرگشتن سر	هـ
تیوسر انا بر وزن دو خانه دوران سرگشتن و	هـ	تیوسر انا بر وزن دو خانه دوران سرگشتن و	هـ
سپوشش فادن باشد	هـ	سپوشش فادن باشد	هـ
تیوسر سی بسکون یای مجبول دو او و فتح ترا مهله	س	تیوسر سی بسکون یای مجبول دو او و فتح ترا مهله	س
پار سال و سالی که بعد سال آید	هـ	پار سال و سالی که بعد سال آید	هـ
تیوسری بسکون یای مجبول دو او و کسر راه مهله نوشت	هـ	تیوسری بسکون یای مجبول دو او و کسر راه مهله نوشت	هـ
چین پیشانی تیوسری چیزها ناچین کجین	هـ	چین پیشانی تیوسری چیزها ناچین کجین	هـ
تیون مگر اول و سکون یای مجبول دو او و نون چنان	هـ	تیون مگر اول و سکون یای مجبول دو او و نون چنان	هـ
و باین سنوالمون زمان	هـ	و باین سنوالمون زمان	هـ
تیوند ها مگر اول و سکون یا او او و نون کندگاه	هـ	تیوند ها مگر اول و سکون یا او او و نون کندگاه	هـ
و شکر باشد	هـ	و شکر باشد	هـ
تیوهار روزن دیو دار ذکر روزی دور و زین را گویند	هـ	تیوهار روزن دیو دار ذکر روزی دور و زین را گویند	هـ
تیر - تیهها ابایای مجبول بر دو ذکر ثبات و	هـ	تیر - تیهها ابایای مجبول بر دو ذکر ثبات و	هـ
مضبوطی و تیزی و تندی و خشم و غضب	هـ	مضبوطی و تیزی و تندی و خشم و غضب	هـ
تیهو بسکون یای مجبول و فتح گای روز نام زیور	هـ	تیهو بسکون یای مجبول و فتح گای روز نام زیور	هـ
که از ابر باس بندند شاید که از قسم گویند باشد	هـ	که از ابر باس بندند شاید که از قسم گویند باشد	هـ
تیهه ابایای اول مجبول همون دم	هـ	تیهه ابایای اول مجبول همون دم	هـ
تینتیس بست و سه	هـ	تینتیس بست و سه	هـ
کفتار پنجم در تالی منقوطه چهار	هـ	کفتار پنجم در تالی منقوطه چهار	هـ
نقطه	هـ	نقطه	هـ
تاب بفتح یای موعده نوشت دریاچه	هـ	تاب بفتح یای موعده نوشت دریاچه	هـ
تیر گویند سو و تر است	س	تیر گویند سو و تر است	س
تیسجوی بسکون یای مجبول و فتح جیم و سکون	س	تیسجوی بسکون یای مجبول و فتح جیم و سکون	س
مهله شریف و جلیل و مقدس باشد	هـ	مهله شریف و جلیل و مقدس باشد	هـ
تیسجونت ابایای مجبول سکون جیم و فتح و جلیل	س	تیسجونت ابایای مجبول سکون جیم و فتح و جلیل	س
ذی شان را گویند	هـ	ذی شان را گویند	هـ
تیسجمن ابایای معروف و فتح جیم فارسی حار و تیز و صغیر	س	تیسجمن ابایای معروف و فتح جیم فارسی حار و تیز و صغیر	س
تیز مگر اول مذکر که ره رود و ساجل محروم و ذیک و تیز	س	تیز مگر اول مذکر که ره رود و ساجل محروم و ذیک و تیز	س
دور فارسی معروف که ببری هم گویند و تیر خانه و نام	س	دور فارسی معروف که ببری هم گویند و تیر خانه و نام	س
های و ستاره هم است	هـ	های و ستاره هم است	هـ
تیرا بسکون یای مجبول از ان تو	هـ	تیرا بسکون یای مجبول از ان تو	هـ
تیر تخته مگر اول و سکون جیم و حرف مذکر طواف زیار	س	تیر تخته مگر اول و سکون جیم و حرف مذکر طواف زیار	س
را گویند تین تخته راج شهر الدابا و را گویند	هـ	را گویند تین تخته راج شهر الدابا و را گویند	هـ
تیر سی بسکون یا مجبول و فتح راه مهله سیزدهم ماه گویند	س	تیر سی بسکون یا مجبول و فتح راه مهله سیزدهم ماه گویند	س
تیر نا بفتح اول شاد دیدن و عوام مگر اول خوانند	س	تیر نا بفتح اول شاد دیدن و عوام مگر اول خوانند	س
آن غلط باشد	هـ	آن غلط باشد	هـ
تیره بسکون یای مجبول سیزده	س	تیره بسکون یای مجبول سیزده	س
تیس مگر اول سی ببری نشین باشد	س	تیس مگر اول سی ببری نشین باشد	س
تیس بفتح اول چنان و انچنان و سه و ضم	هـ	تیس بفتح اول چنان و انچنان و سه و ضم	هـ
تیس مگر اول سیومین و ثالث	س	تیس مگر اول سیومین و ثالث	س
تیس مگر اول نوشت کن را گویند	س	تیس مگر اول نوشت کن را گویند	س
تیکه تخته مگر اول و فتح سیوم مذکر شت گاه و متعدد	س	تیکه تخته مگر اول و فتح سیوم مذکر شت گاه و متعدد	س
تیکه مگر اول خوشنماک و تند و تیز	س	تیکه مگر اول خوشنماک و تند و تیز	س
تیکه مگر اول نوشت اینگی است در موسیقی خوشنماک و	س	تیکه مگر اول نوشت اینگی است در موسیقی خوشنماک و	س
تیل یای مجبول مذکر روغن	س	تیل یای مجبول مذکر روغن	س
تیلن یای مجبول کسر لام و سکون نون زن و غن کش	س	تیلن یای مجبول کسر لام و سکون نون زن و غن کش	س
تیلی یای مجبول روغن کش ببری معاصر خوانند	س	تیلی یای مجبول روغن کش ببری معاصر خوانند	س
تیلی مگر اول وزن سبیل نوشت چون یک در پس در نیند یا	هـ	تیلی مگر اول وزن سبیل نوشت چون یک در پس در نیند یا	هـ
در کشته مگر دوران در او فارسی در پویش گویند و کشت	هـ	در کشته مگر دوران در او فارسی در پویش گویند و کشت	هـ
ساق پار اینتر گویند	هـ	ساق پار اینتر گویند	هـ
تیلیا ابایای مجبول کسر لام و سکون نون زن و غن کش	س	تیلیا ابایای مجبول کسر لام و سکون نون زن و غن کش	س

هر تانهای بروزن جان بازی مونت استحکام و بوسه	هر تاپ مونت باشی کوختن آب و آواز کیه از وقت
هر تانج - تانچس بسکون نون و صم فارسی در هر دو کوفه	هر رقتن اسپان بر کید و غیره است که ازین سازند و با
وید آئین و فاسد هر تانک آبسکون سیوم ندر جنس تجارت بنجارگان و	هر کیرین بدان مای شکار کند
قومی اندسروف و خطر مال و نام جلی هم است	هر تاپا ندر خانه ماکین
هر س تانک بسکون نون و کاف تازی مذکور زن جها	هر تاپنا پای زدن آب برای طلب گاه و دانه
ماش را گویند	هر و بعضی زن کردن هم بنظر آمده است
هر تانک مونت میخ آهنی زودخت و کوفه و آن دارد	هر تاپو بروزن قابو ندر جزیره وریا
باشد مانند ک طلا و نقره و فلزات دیگر را بسبب	هر تات با هر دو مای هندی مذکور پلاس و آن جا است
بالحکم پیوند کند	هر سعروف تات با ف آنکه پلاس با ف
هر تانکا مذکور دخت و طرخی که از نیک زنده و غیر	هر تاتک بفتح تازه و نون و نیک سازی و شعبه
را هم گفته اند و معنی آن گذشت تانک لگانا تازی	هر تار بروزن کار مونت مرادف تال با و آن
از دختن و پیوند کردن از فلزات با کفیش	هر تاسری بروزن زاری فاصد و مسافت را گویند
هر تانکنا دختن	هر تازی با سیوم هندی مونت نیش کوچک
هر تانگی مونت مرضی از امراض ضعیف و نیز پاره که	هر تال بروزن عالی مونت اعراض و امراض و غیره
از هند و آنه بنر اشند تانگ مزه آن معلوم شود	هر و مکر و حید کشتی کیرین و فرسودگی سوی از کین سالی
و دیگری که بالای کوه مای باشد از نون سنگ	هر تال کس ناموقوف کردن چیزی و انبار کردن غلات
هر س تانگی مونت آرد سنگ تراشی	هر سار تا انبار کردن غله و گرداندن کوفه از وقت
هر تانگ بروزن بانگ مونت پای را گویند تانگ	هر سنجیدن از راه دغا تال مثال مکر و غار را گویند
اتمانانیت از جماع کردن باشد تانگ دینا	هر تالا بروزن بالا مذکورنی التعافی و اعراض و غیره
او کخن چرس و مضمحل شدن مر لوطی را	هر و انبار غله تالا بالا بتاناد رنگ کردن در کاره
هر تانگن - تانگن بسکون نون و فتح کاف در هر	هر تال قول - تال متول بود و مجهول در هر دو مذ
مذکور نوعی از اسب تیز رفتار که از نواح پیچیده و بد	هر بی التعافی و اعراض را گویند
هر تانگنا فرا و بختن	هر تالنا را ندن و بی التعافی کردن
هر س تانگی بسکون نون و کراف فارسی مونت	هر تالی بروزن عالی مونت آرد است از آلات فنا
تیش کوچک	مرادف تال
هر تپ بفتح اول و تشدید دوم مذکور باره و دو ما	هر تانت بسکون الف و نون و مای منقطع هندی
هر تپها تا کبر اول و اون فرغ روز مره باشد کسی	هر تارک و فرقی سر را گویند
همین قدر که سدر سق او تواند بود	هر تاشها بسکون نون و فتح تپی هندی محکم استوا
هر تپها و کبر اول مذکور کراف و سدر سق	هر و توانا را گویند

<p>شتر می بفتح اول بر وزن چرخ میونست تارک سر بسنی خار بست و خاد بند نیز آمده</p>	<p>بشکاف بضم اول بفتح دوم مونث و از چکیدن آب قطره تپ بفتح اول و دوم فارسی مذکر است و جهندی قطره</p>
<p>شکاف بفتح اول تازه و نو و بضم اول سحر و افسون باشد شکاسر یا بکسر اول خیزانیدن جانوری باشد از</p>	<p>باران یا قطره مایعی دیگر و بعضی آواز هم گفته اند شیا بفتح اول و تشدید دوم مذکر تپال خانه و نام معامی است</p>
<p>شکاری و آن آواز است که از چپانیدن زبان بسقف دمان برآرد و این برای روان کردن آه و دیگر مواشی بود</p>	<p>در موسیقی و پر دواز غلوه تفنگ و غیر آن و جت و جهندی و نوعی از قلابه باشد تپا ما سرنا دور دور دوختن تپا کمانا بر جستن غلوه تفنگ</p>
<p>شوق بفتح اول و تشدید تپای هندی معنوم مذکر یا بوق یا بوماده</p>	<p>تپا نا بفتح اول چپانیدن و سوار کنانیدن تپ پرناد در کار دیگر و دخل دادن و معارض و مزاج شدن</p>
<p>تپان جستن در تار یکی بر پایدن باشد تقیما بفتح اول و کسر سوم بر وزن تصفیه مونث ظرفی است ستوی سفل هندوان</p>	<p>تپ جاناب بالای کسی جستن تپک بفتح اول و دوم مونث در دوالم و وجع و آواز که از چکیدن چربی بیاید و امر است از چکیدن چنگ</p>
<p>شقی بفتح اول و تشدید دوم مونث دیوار یکی از گاه و عطف سازند از بغاری سوره گویند و تشیا مصفوان تقی باند هفت فصلت دن مردم در صف شکاری تقی کی او ت بیتهانکایت از کردن کاری بقیه</p>	<p>نولیس اخبار نولیمی اخبار غیر صحیح نویسد تپکا بفتح اول مذکر تراب و ترشح آب و چکیدن و افتادن این رسیده از بالای درختان و بکسر اول مذکر داغی که از هر رنگی بواسطه انکشت بر چیزی آیند</p>
<p>و نیز در کین گاه نشستن شتری بفتح اول و کسر دوم و کسر ری میوه مونث پرنده مرادف ششیری</p>	<p>تپکانا بفتح اول چکانیدن تپکانا چکیدن تپکی بفتح اول مونث مصغره تپکا باشد تپکی پرتی عورت کی شوخی و میل کردن زن لبوی مردان</p>
<p>تپهوا - تپهنوی اول مذکر و ثانی مونث پرنده است گویند که چون بخواب رود هر دو پاهای خود لبوی آسمان بردارد گویند که پشتی آسمان است از نیست که گویند تپهنوی سے آسمان تھلکا</p>	<p>تپن بکسر اول و تشدید دوم مونث شرح کتاب تغیر گویند تپنا بفتح اول جستن در رفتن خروس بر ماده خود تپا تو بفتح اول سکون و او مجبول اگر در جستن چیز در تارکے</p>
<p>که مردم کم حوصله و ناتوان در کار بزرگ که بیرون از حوصله او بود در آید و نیز باز بچه مدور و میان خالی که از مس با چوب زند و در آن سنکزه ها کرده دسته بران نصب کند و بدت طفلان دیند و آزار در فارسی اخلکند و خوانند</p>	<p>تپا بفتح اول و تشدید دوم مذکر بوربا تپانا بفتح اول خشکیدن و خوشیدن باشد اما محاوره عوام است</p>
<p>تختنا بفتح اول مذکر شتنگ بربی کعب خوانند</p>	<p>شتر بفتح اول و تشدید تپای معقوفه معنوم مذکر دردی که از بوری یا ساخته باشند</p>

<p>تک و کبر اول شکر تیا هو استحکام پایداری  شکای بفتح اول بر وزن خانسی موشت خراج و محصل بود  فرسوده حال اجزش قیل بود</p>	<p>تک اول تشدید دوم مذکر صلح نبرلی جواد گویند  تک می کبر اول تشدید دوم موشت مخ ماده و هجوم و  انبوه مردم</p>
<p>تک تک بفتح اول و سیوم بر وزن تک تک موشت آواز خدا  مرادف تک تک</p>	<p>تک بفتح اول سکون رای جمله است بی پروا بی التفات  تک بفتح اول تشدید رای پ کردن و کشش بنو مضبوط  و محکم رایم گفته اند</p>
<p>تک تک بکسر بر دو تایی منقوطه موشت چلباسه بفتح آن  بر دو موشت نگاه پایداری و کبر استین و کمرانی</p>	<p>تک ترانا بفتح اول تشدید دوم یاوه کفخن  تک بر وزن صر موشت یاوه و تراژ خانسی</p>
<p>تک بفتح اول تشدید دوم موشت ضرب و صدمه و مصداق  تک بهای تر سے لینی کنایت است از مبارزه و من عت  کردن با خصمی که بغایت قوی تر و زیاده باشد تک کھانا</p>	<p>تک تر خن بفتح اول و سیوم بر وزن مرحل روی گویند که  بهارش با پیش تراج رفته باشد و فرسودگی عاید شد  تک تر نا بفتح اول بگذشتن مرادف تلنا</p>
<p>افتادن ضرب خوردن و کنایت است از افتادن کسی  در محنت و بلا تک سارنا زدن بکسی خود آوردن و نیز کنایت  است از زمین بوس کوشش کردن و لغزش نمودن و لغزش</p>	<p>تک تر کھنا بفتح اول و فتح رای منقوطه هندی سکون با  فارسی و های هوز طعیدن مرادف تر پنا</p>
<p>تک بضم اول و با سیوم جمله مذکر یاوه و پارچه و پیره و شب  و لغز و نواز مرادف تکرا اشکر گدا در ویشی که پاره مان  و غیر آن از مردم بخوابد</p>	<p>تک تر نا بفتح اول و دوم مذکر نوعی از ابریشم  تک بر وزن شک موشت ضربان و وج</p>
<p>تکرا بضم اول و با سیوم جمله مذکر یاوه و پارچه و پیره و شب  و لغز و نواز مرادف تکرا اشکر گدا در ویشی که پاره مان  و غیر آن از مردم بخوابد</p>	<p>تک تر نا بفتح اول و دوم مذکر نوعی از ابریشم  تک بر وزن شک موشت ضربان و وج</p>
<p>تکرا نا بفتح اول با یکدیگر زدن و مصداق کردن و حسن  جزی در محل تاریک</p>	<p>تک تک بفتح اول و دوم جنیدن و حرکت کردن و ضربا  وجع داشتن و از خوی نیک برگشتن و بضم اول و فتح دوم</p>
<p>تک تک بکسر اول تشدید دوم موشت گرده نان سخت  تک تک - تکتری بضم اول در هر دو مرادف تکرا</p>	<p>تک تک بکسر اول تشدید دوم دریده شدن جا به تنگ  بدن و شکافتن چیزه</p>
<p>تکری بکسر اول موشت مرادف تکلی  تکسال بفتح اول مذکر موشت هم آمده دار الضرب را گویند</p>	<p>تک تک بفتح اول سکون سین و کسر او مذکر اشک  بر بی و مع خوانند</p>
<p>تکسال جز همان کنایت از تربیت یافتن باشد  تکسال با هر نامهوره از تربیت یافته تکسال کا  کھو تا کنایت است از کسی که خوبی تربیت یافته باشد</p>	<p>تک بفتح اول نژاد و طبیعت و نظر باشد تک  باید هتا کمر بستن تک لگانا انتظار کردن</p>
<p>تکسالی - تکسالی بفتح اول و کلام در هر دو مرادف و حاکم  دار الضرب را گویند</p>	<p>تک بضم اول اندک و قلیل  تک بفتح اول مذکر سکوت همان بمقدار دو فلس میباش</p>
<p>تکلی بکسر اول موشت گرده نان کوچک گرده که از نشاسته  بالوان جدا گانه سازند و نامر بدان بند کنند در زبان</p>	<p>تک نا بکسر اول قائم کردن و نهادن چیزه در جای  تک و کبر اول و ضم هرزه قائم و محکم پایداری و استوار</p>
<p>فرنگی آزا و لغز گویند و نیز زیوری است که آنرا بر پیشانی</p>	

<p>تنگ افع اول و دختر شدن و بکسر اول ماندن و قائم بودن</p>	<p>ه ه تنگ افع اول و دختر شدن و بکسر اول ماندن و قائم بودن</p>
<p>تنگی با سکه در جایگاه خویش</p>	<p>س تنگی با سکه در جایگاه خویش</p>
<p>تنگو افع اول و ضم دوم مذکور و ک مروف تنگوا</p>	<p>ه تنگو افع اول و ضم دوم مذکور و ک مروف تنگوا</p>
<p>تنگو مرف اول و ضم دوم و سکون و او مجهول که ضا در آکو</p>	<p>ه تنگو مرف اول و ضم دوم و سکون و او مجهول که ضا در آکو</p>
<p>تنگو مرف اول و ضم دوم مذکور ضرب سبک و از به برید</p>	<p>ه تنگو مرف اول و ضم دوم مذکور ضرب سبک و از به برید</p>
<p>تنگوا از طبل را هم گفته اند</p>	<p>ه تنگوا از طبل را هم گفته اند</p>
<p>تنگو مرف اول و ضم دوم تکمیل کردن</p>	<p>ه تنگو مرف اول و ضم دوم تکمیل کردن</p>
<p>تنگو افع اول و ضم دوم مرادف تنگ باشد و آن سبک است</p>	<p>س تنگو افع اول و ضم دوم مرادف تنگ باشد و آن سبک است</p>
<p>تنگی افع اول و زن و کی سونت نظر تیز و همین شست</p>	<p>ه تنگی افع اول و زن و کی سونت نظر تیز و همین شست</p>
<p>و نشان دیدن هم هست و بکسر اول و تشدید دوم کرده مان</p>	<p>ه و نشان دیدن هم هست و بکسر اول و تشدید دوم کرده مان</p>
<p>کوچک و غیر تشدید هم خوانده اند تنگی لگانا محبت کردن</p>	<p>ه کوچک و غیر تشدید هم خوانده اند تنگی لگانا محبت کردن</p>
<p>و نزدیکی کردن و روزی رنگ پیدا کردن</p>	<p>ه و نزدیکی کردن و روزی رنگ پیدا کردن</p>
<p>تنکیا بکسر اول سونت کرده مان و کرده زغال ساییده که از آن</p>	<p>ه تنکیا بکسر اول سونت کرده مان و کرده زغال ساییده که از آن</p>
<p>افزودند در شستگی بریند و و غیره که برای بند کردن کتوب</p>	<p>ه افزودند در شستگی بریند و و غیره که برای بند کردن کتوب</p>
<p>تنگت - تنکیا افع اول و د و غنم در و تنمند و مالداره و تنول تو انگر</p>	<p>ه تنگت - تنکیا افع اول و د و غنم در و تنمند و مالداره و تنول تو انگر</p>
<p>تنگ انا افع اول و سکون کاف فارسی غلطانیدن</p>	<p>ه تنگ انا افع اول و سکون کاف فارسی غلطانیدن</p>
<p>تنگرا - تنگرا - تنگرا - تنگرا هر سه افع اول و د و غلطانیدن</p>	<p>ه تنگرا - تنگرا - تنگرا - تنگرا هر سه افع اول و د و غلطانیدن</p>
<p>تنگرا انا - تنگرا انا افع اول و د هر دو غلطانیدن</p>	<p>ه تنگرا انا - تنگرا انا افع اول و د هر دو غلطانیدن</p>
<p>تنگرا بکسر اول و فتح دوم که در غنم</p>	<p>ه تنگرا بکسر اول و فتح دوم که در غنم</p>
<p>تنگ افع اول و تشدید دوم مذکور حرکت جماع تنگی</p>	<p>ه تنگ افع اول و تشدید دوم مذکور حرکت جماع تنگی</p>
<p>تنگ افع اول و تشدید لام خدمت بی ضرر و توضیح او قبا</p>	<p>ه تنگ افع اول و تشدید لام خدمت بی ضرر و توضیح او قبا</p>
<p>تنگ انا افع اول غائب نماید یا کردن چیز را</p>	<p>ه تنگ انا افع اول غائب نماید یا کردن چیز را</p>
<p>تنگ افع اول و دوم و سکون بای فارسی سونت پاره</p>	<p>ه تنگ افع اول و دوم و سکون بای فارسی سونت پاره</p>
<p>تنگس افع اول سونت آواز زه گمان</p>	<p>س تنگس افع اول سونت آواز زه گمان</p>
<p>تنگنا افع اول سکون دوم و سوم و دختر شدن با</p>	<p>ه تنگنا افع اول سکون دوم و سوم و دختر شدن با</p>
<p>تنگو مرف اول و ضم کاف و سکون و او مجهول که ضا در آکو</p>	<p>ه تنگو مرف اول و ضم کاف و سکون و او مجهول که ضا در آکو</p>
<p>تنگنا افع اول و با سوم فارسی مذکور کم گناه جانوران</p>	<p>ه تنگنا افع اول و با سوم فارسی مذکور کم گناه جانوران</p>
<p>تنگاس افع اول سونت لب جبر عربی نقل گویند بضم اول</p>	<p>ه تنگاس افع اول سونت لب جبر عربی نقل گویند بضم اول</p>
<p>و عوام نقل تنگوا تنگوا گویند صحیح باشد</p>	<p>ه و عوام نقل تنگوا تنگوا گویند صحیح باشد</p>
<p>تنگ افع اول و سکون نون و کاف فارسی آویخته شد</p>	<p>ه تنگ افع اول و سکون نون و کاف فارسی آویخته شد</p>







یا جانان حیران اسادن و از جا خود تجا و زگردن

تھتھکنا بفتح اول و سوم تھیر استون

تھتھو سر تھتھو ل بفتح اول و ضم سوم و سکون و او و جھول

در بر دو شوخ و ظریف و خوش طبع

تھتھو لی بفتح اول و ضم سوم سوت سخریه و مزاج

تھتھسیر بفتح اول و سکون بای محمول قلمی که در مسک و

ساق بنان جوری که غلام سرف باشد تھتھسیر تھتھسیر

کی بدل لنی عقد و بیع معا که در میان دو مرد زیرک واقع شود

تھتھسیری بفتح اول و سکون زن مس که

تھتھنا بفتح اول و تشدید سوم مذکر سر کاغذ باد

تھتھدی بضم اول و تشدید سوم سوت زنج بربی دقن

خوانند تھتھدی بکرتان یا از چاپلوی کردن و عجز و

الحاح نمودن باشد

تھتھر که اول سوت برف و سردی را گویند

تھتھر بفتح اول و تشدید سوم بروزن آره سوت نوعی از

شراب و قسمی از پای افراز که روستایان در پاکند

تھتھر ای که اول و سکون می هوز سوت قره کوبک

تھتھر نا که اول افسریند

تھتھر سفتح اول و سوم بروزن هر دو در هر دو در هر دو

و غلط باشد تھتھرک بروزن فلک کدنگ

تھتھر نا که اول افسون و سنجید شدن و بفتح اول ماندن و

توقف کردن مرادف تھتھرنا

تھتھری بفتح اول و تشدید سوم مرادف تھتھرا

تھتھر یا بفتح اول و سکون نوعی از حق سعالین

تھتھس بحرکات تھتھ حکایت او از چیزی مثل آواز

بندوق که از پدی سنگ چغاق با سببی بکوشد

تھتھسا بفتح اول و تشدید سوم مذکر چای و بعضی نخوت

و کبر و غرور آمده است

تھتھسا تھس بفتح هر دو تهای منقوطه بندی بر فلک

تھتھسا یا بضم اول آگند ایندنی

تھتھک بفتح اول و سوم بروزن خشک سوت جاوش

تھتھسکا بضم اول و فتح سوم با و از بار یک کر ستن و بفتح

اول و سوم شکستن پاره از طرف کلین بزدن آن بالا طرف دیگر

تھتھکی بضم اول سوت کوز تیز را گویند

تھتھسا بضم اول آگنده شدن

تھتھستی بفتح اول سوت کر بندوق و کز توب

تھتھک بفتح اول و دوم سوت در و بند با بری بیع الغاصفون

تھکانا که اول هر مکان و خانه و سرحد تھکانا تھهوند

سکان جستن و جستجوی خدمت نوکری کردن تھکانا کرنا

تفحص کردن و پی بردن بجاری در آغاز آن تھکانا

لگانا قایم کردن و مقرر کردن و جافاست خود در یافتن

تھکانه لگانا مقرر کردن و منصوب کردن و تمام کردن

و کشتن و قتل کردن کسیر تھکانه لگانا بانجام رسیدن

چیزی و مردن و کشته شدن

تھتھک تھک بفتح هر دو تهای منقوطه مذکر و سوت کار

دشوار و یا محنت و حکایت او از چیزی

تھتھکها یا بفتح اول و چهارم ضرب یک زدن

تھتھکھوا بفتح اول و چهارم سوت نوعی از کشتی

کوچک باشد

تھتھک تھکی بفتح هر دو تهای منقوطه سینه کرد مسازع

تھتھکھیل بفتح اول و کسر چهارم و سکون یکی مجبول

آگنده و مجتمع را گویند

تھتھر ای که اول مذکر بعالی باره

تھتھر نا بضم اول از پای زدن و کله زدن

تھتھر کی بفتح اول و ضم کاف تازی سوت الو است

و خداوندی و صاحبی را گویند

تھتھر این بفتح اول و ضم کاف تازی و فتح بای تھتھانی

ماده تھتھر باشد و معنی تھتھر مذکور شد

تھتھر ای که اول سکون می هوز کاف تازی و فتح را

منقوطه بندی مذکر پاره چیزه دبار همان مرادف تھتھر

تھنا بفتح اول مذکر شاخ بزرگخت	تھلنا بفتح اول و دم در کردن عضو با وف بضم اول و
تھنا بفتح اول و سکون با و تشدید بنون مغز شدن	دوم نالیدن و شور کردن باشد
تھناک بفتح اول طین و اواز تیز	تھگ بفتح اول و سکون با و کاف فارسی عیار و دغا باز
تھنته بضم اول و سکون دیگر حروف مذکر سفار و نول	و کره برو یک بر تھک بد یا تھک بازی عیار
مرغان مرادف تھوتنه	و دغا بازی تھک لا نا ابرزی کردن و دغا کردن
تھنتھنا بفتح اول و تهای سقوط هندی اواز کردن	تھک لینا دغا کردن و عیاری کردن و فریب دادن
و دیگر طرف سسی	تھگانا بفتح اول فرسپیدن و فریفتن
تھند بفتح اول بونث سر ما در دوت باشد	تھگانی بونث فریب عیاری و دغا بازی
تھند اسر و خشک و بار و تھند ها که تھند اتر	تھگن بفتح اول و کسر سوم زن عیاره و دغا باز باشد
کم شدن خشم و عتاب شوخی کمی نقصان یافتن قوت	تھگنی کزنگ
مردی در جویست باشد تھند اگر ناسر و خشک	تھگنا بفتح اول فریب خوردن و فریفته شدن
کردن و جرع کشتن و آتش نشاندن و تسلی دادن	تھگوسری بفتح اول و ضم کاف فارسی و سکون او
تھندا هونا خشک شدن و خاموش شدن چراغ و مطنفی	تھگول بونث کله و غدر را گویند
شدن آتش و تسلی یافتن و آسودن و نامرد شدن و	تھگیا بفتح اول و کسر سوم غدار و سکار
حیر گشتن یکجا تھندا هونا شادمان و خوشوقت	تھل بفتح اول و دوم بونث کار و عمل و خدمت خانه و
شدن بیدار عزیز یا یکشیدن انتقام از کسی	تھل تگوسری تهای هندی و سکون او و جبهه کار و با
تھندا ای بروزن صحرای تبرید و شربت بنگ	و کار و خدمت تھل کرنا کار کردن و خدمتکاری نمودن
تھندک بفتح اول چهارم بونث برودت و خشکی	تھل لگانی بخدمت کاری حاضر بودن
تھندی بونث خشک سرد تھندی سانس	تھلانا بروزن شهیدانه سعدی تھلنا باشد
بهر فی نفس مرد بر آوردن و آه سرد کشیدن	تھلنا بفتح اول و دوم شنی کردن و سیر نمودن
تھنک بکسر اول و فتح سیوم بونث فواق و بلک	تھلنی - تهلوی بفتح اول و دوم زن خانه و درام الزل
تھنکا با لضم اول کو یا نیدن سعدی	تھلوا بفتح اول و ضم لام خادم و کار گذار باشد
تھنکا بکسر اول و فتح سیوم فواق آوردن و لضم اول	تھلیا بکسر اول بونث سیوم
و سیوم نیز آمده	تھمک بضم اول و فتح سیوم بونث خزام با ناز را گویند
تھتی بفتح اول و کسر نون بونث شاخ درخت را گویند	تھمک جبال بقایه با ناز
تھوس بفتح اول بروزن غور بونث جا و مکان تھور	تھمکا بضم اول کو تاه و بست قد
نهنا بر جای سرد شدن و مردن و تھوس با و بعد	تھمکا بضم اول و فتح نیم فرامیدن و همیدن و خزان
سفار و نول مرغ باشد تھوسر هی - تھوسری	راه رفتن
هر دو با و او مجبول بونث زخمندان بومی ذوق گویند	تھمکی بضم اول کابل دست و نیز حرکت دادن
مرادف تھدی	ریسمان کاغذ با و او قتیکه هوا بسیار نبود

تھوس باو او مجبول است و مضبوط و مستحکم و امر از تو ضن  
 تھوسا باو او مجبول مذکر انگشت بز چون کسی نموده شود و  
 این دلالت بر انکار و ابا کند و این عمل خاصه زنان است  
 تھوسنا کندن و تو ضن  
 تھوکا بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجبول مذکر ضرب  
 تھوکری باو او مجبول بر وزن خوکر مذکر ضرب صدریه و  
 بانگ و سکری خوردن و سر با زدن مرغی زیر تھوکری  
 کھانا یا نغز خوردن و نغزیدن پا و درافت و طاقان  
 تھوکری لنگا سکری خوردن تھوکری باو او مجبول  
 مذکر ضرب تیز بانگشت دست و نان بخت را هم گفته اند  
 تھوکنا باو او مجبول کوفتن زردن را گویند  
 تھوکا باو او مجبول مذکر پیاله که بر آید و آب و قفس  
 مرغی که از زرد و بند انگشت تھوکا شمارنا بانگشت بر  
 سر کسی زدن  
 تھون بفتح اول و ضم می سوز و سکون و او مجبول  
 مذکر آواز کودک نوزائیده  
 تھونا یا سکون او او مجبول مرادف تھیونا  
 تھونته بضم اول و سکون و او مجبول و دیگر حروف  
 مذکر نول مرغ و باو او معروف شاخ درخت بریده و  
 بی برکن دست مقطوع و برین و بریده را هم گفته اند  
 تھونتها بضم اول و سکون و او معروف مرد دست  
 بریده خورد خشی که شاخ درخت آن بریده باشند  
 تھونتهی بضم اول و سکون سابق درخت که بعد  
 دور کردن باقی ماند  
 تھونتیبا باو او معروف مرد دست بریده و در  
 بی شاخ و خادمی که آلت شانس او بریده باشند  
 و او را خواجہ خوانند  
 تھوننگ باو او مجبول کوفتن زردن  
 تھونگ باو او مجبول سکون نون و کاف فارسی  
 زردن بمقا و انگشت بر دین

تھونگا باو او مجبول مذکر سفا بر زمین زدن مرغ  
 تھها کابفتح اول و سیوم بر وزن سراج مذکر آواز بزرگ  
 که از دیر و غیر آن بر آید تھها کے کی ملاقات ملاقاتیکه  
 کمال محبت و کرمجوشی کند  
 تھهرا نا بفتح اول و سیوم مقرر کردن و منسوب سخن و  
 حکم کردن بابت دن  
 تھهرا و بفتح اول مذکر تفر و اناش باشد  
 تھهرا نا بفتح اول و سیوم ماندن و تفر یافتن  
 تھیب مکر اول و سکون بای معرو و بای فارسی مونت  
 نوعی از چراغ  
 تھیبی مکر اول و سکون یا مجبول مونت سر بند شیشه عربی  
 صمام خوانند تھیبی منهد مین دنیا که به از خاموش  
 ماندن و مهر سکوت بر لب زدن باشد  
 تھیس سکون بای مجبول مونت صدر و ضرب لغزش قدم  
 در برابر شک غیر آن  
 تھیسر مکر اول و سکون بای مجبول و سین همایه مذکر سحر و  
 استنیز باشد  
 تھیسنا بایای مجبول سکون سین سخن و اکندن کوفتن  
 و خوردن طعام بجرص  
 تھیک سکون یا مجبول مونت نشی و اسطوانه و جوانی بجرص  
 که پراز غل باشد و کبر اول است و تیکو درست و پسندید  
 و معقول و زیبا و لایق و مردم جز زین را نیز گویند و بومی بیخ  
 و زرتسرا نیز آمده تھیک تھاک درست و زیبا  
 تھیک کونا درست کردن و اصلاح دادن و کنایه  
 از زدن و ادب کردن تمثیله نمودن هم هست  
 تھیکا سکون بای مجبول مذکر سر بند شیشه و کبر اول اجرت  
 و مزد و بمعنی کار و عمل بر آمده است  
 تھیکرا مکر اول مذکر سفال یا به تھیکری مونت کز  
 تھیکری چنانگنیه از دیوانه شدن باشد  
 تھیکم تھیک کبر مرد و تالی سغوطه هندی و فتح و جوام

که کاف تازی است بدستی و راستی

همه تخمیک همیکامذکر دشام را گویند

همه تخمیک با بیای اول مجبول سوخت سودگی مردم بار بردار

همه در بیان راه تخمیک لگانا تخمیک دینا آسون مزدور در بیان

و نهادن بار کران نخسته بر زمین

همه تخمیکلا تخمیک بسکون هر دو بای مجبول سوخت راستی

کسی خوش و بازو

همه تخمیکلا راندن و بعضی تقلید سوره هم آمده مذکر است

همه تخمیکلا بسکون بای مجبول دیگر جروف حرف خام

همه و سوره بعضی سنان و سینه گرم آمده است

همه تخمیکلا بای اول مجبول و کسری هندی سوخت سر سبز

همه شیرین و چرک گوش که آمده و پاره که بدان هندی و سرخ است

کنند و آن از ناف تا بز انومی باشد

همه تخمیکلا بای مجبول سکون نون و فتح کاف فارسی مذکر

همه چوب سنی و آلت یعنی زره و قضیب هم گفته اند تخمیکلا

با جناباه و خراب کردن چیزها

همه تخمیکلا با تخانی مجبول و سکون نون و کاف فارسی کوتاه

قدر را گویند

همه س تخمیکلا بای مجبول سکون و او مذکر انومی مردم و زانو

اسپ را گویند

همه تیب کبیر اول سوخت دست و بز و تمک ز رو کشیدن

همه ورق کنجیفه از مجموع آن و بلند کردن آواز در سرد

همه و افشار و افشارون باشد تیب تاپ زیب

همه و زینت و فشار و فشارون تیب لینا کشیدن مرفی

از او راق کنجیفه

همه یقینا کبیر اول سکون تخانی و بای فارسی افشارون و

مستن چیزی است

همه یقینا کبیر اول سکون تخانی و تابی هندی هو نام دو

همه تیب کبیر اول سوخت پزه جاره که آنرا از پنهان بریده باشند

و بای مجبول سوخت انومی مردم و او از را گویند

همه تیرا بسکون بای مجبول مذکر پرده و حجاب و بعضی نگاه زد

احول هم آمده است

همه تیرا بای بای مجبول غریب و بانگ زدن و آهنگ کشیدن

همه تیرا بسکون بای مجبول مذکر تند خفت و آهست مردم

جولا بسکان را که بدان رشته تاب دهند

همه تیرا اهلا لانا تکایت اشک داشتن و آن مردمی است

از امراض خبیثه

همه تیرا ها بای مجبول دفع زای سقوط کج و ضمیمه بمری معج

گویند تیرا ها تیرا از توابع است

همه تیرا هائی سوخت کجی بمری معج گویند

همه تیرا می بای مجبول سوخت نخوت و کجایی و وفود

و نزاع و خلاف باشد

همه تیرا می بای مجبول سوخت مع ناداه بمری معج آمده اند

مراد فندی

همه یقینا کبیر اول سوخت فرمان و مع یقینا سارنا فرمان

همه یقینا کبیر اول طبعین و فرمان کردن

همه یقینا کبیر اول سوخت کبیر و مع کبیر از بازی و کل باک

و اگر آرزو در شراب یا در آب بپزند و برایشین بنده خشن و با

خایه را نفع دهد

همه تیک بسکون بای مجبول سوخت پستی و اسطوانه و ستون

و بعضی اعما و عهد و پیمان و نذر و نیازه هم آمده

همه تیک کبیر اول سوخت شرح و حاشیه کتاب و حرکت عروس که

بمری معج چهار خوانند و شقه پیشانی و زیوری معروف که آنرا

بر پیشانی بندند و گذاشتن آب بد بر بازوی دیگری تا او

نیز آلوده شود و سواستی اولین دیگر معانی تیک کبیر استعمال یافته

همه است تیک کبیر معجما فرستادن رخت عروس بخانه داماد

تیک کبیر اول سکون کردن داماد و چهار عروس را

همه تیک کبیر اول سوخت روزن زیور مذکر گریوه و تل و پسته را گویند

تیک کبیر اول سکون

همه تیک کبیر اول سوخت دفع کاف مذکر پستی و اسطوانه و قایم



بر بالای فرش مکتبند و بران نشینند و آنرا جازم نیز گویند  
 س جاجک بفتح سیوم بروزن با چک سایل خواهدند و  
 کدای که سرد و کویان بهر کوی رود  
 س جاجنا خواستن و التماس کردن و کدای کردن و  
 در پویش نمودن  
 س جاد و بفتح دال مهبه و سکون و او آل و اولاد گشت  
 و آنکه از اولاد گشت بود و بضم دال در فارسی سخن را گویند  
 س جان بروزن داریار و حریف زن و بمعنی زهر دم  
 نیز آمده در عربی همسایه و نگهبان شرکت در تجارت  
 و شوهر زن باشد  
 ه جاسر ل بفتح مای مهبه مذکر قسم از خوب باشد  
 س جارن بفتح سیوم مذکر سیرم و سیمه را گویند  
 س جارنا افزون شدن و روشن کردن باشد  
 س جار و بروزن دار و سوزان و محرق  
 س جازا با سیوم منقوطه بندی بروزن خارا اندگر سر  
 و برودت زمستان و موسم سرما  
 ه جاسو بروزن سو بمعنی از کدام یا از آن کدام باشد  
 س جاگ با سیوم فارسی مذکر قربانی و ذبیحه و امر است  
 از بیدار شدن  
 ه جاگام مذکر نام فرقه است در هندوان  
 س جاگابندی سونش غنودکی و پشکی و فاسان باشد  
 س جاگت بفتح سیوم و سکون فوقانی سونش بیدار است  
 س جاگتی جوت کنایت از صاحب کرامت و صاحب  
 کرامت باشد و ترجمه لفظی نوزنده است  
 س جاگرن بفتح کاف فارسی و مای مهبه مذکر شب ننده  
 داشتن و بیداری و بید  
 س جاگنایدار شدن  
 ه جاگمه بفتح کاف فارسی و سکون مای سوزن سونش  
 جای مسکن مرادف جنگه  
 س جال بروزن حال مذکر دم و شبکه و کربند و سونش

و سخن و شنبه را نیز گویند جال را در مشک و دام آس جال  
 سلاحی که برین زره و جوشن گویند جال اکثری نام  
 بناتی است  
 س جال بروزن بالانه که خانه عکبوت و تا عکبوت میوم  
 نیز گویند پوست باریک هر چیز دریده که در چشم افتد عربی  
 س جالی برون والی سونش شبکه و حلقه ریسمان و س  
 از بافتن چادر و در عربی بعرف الطبا پاک کنه است و  
 فعل او رفع کردن رطوبات از بدن و جاده باشد  
 از سطح عضو مانند از روت و بر حال طین طبع است اگر  
 بی قوت مصلد باشد جالی پرتیاکنیت است از رت  
 و سخت شدن پوست خزانه  
 س جام مذکر پارس که هشتم حصه روز باشد و میوه معروف  
 و آن سرد تر است در دوم و بوییدن و خوردن سوزن دل  
 بود و سفید آن بهتر از همه است و حرارت جگر را نفع بخشد  
 و همیشه خوردن آن سوزنک مفید باشد و خام آن قابض  
 و در بر مضموم بود  
 س جام پیل و ساغر جامدان خانه حجه که در آن پو  
 و لباس نگهدارند اصل آن چادر دارخانه است بکثرت  
 استعمال را حذف کرده اند  
 س جامن بفتح سیم بروزن و امن سونش میوه معروف  
 عوام بضم میم گویند و آن سرد خشک است و سیوم قابض  
 و منجر و مصلح و مولد سودا و غشایان او بجهت اسهال  
 نافع است و مضموم او جهت خنق و قلاع حاره و استحکام  
 ریه مفید و خوردن او جهت ذیابیط و حرارت سوز  
 و کبد نافع و در کتبها و غیره تم کینه او با منزه تم کینه او بیدار  
 برشته کرده بجهت اسهال محرب نافع خوردن جان  
 مصرت بسبب زان صغر از منزه صغر مبرودن  
 و در بر مضموم صلحش نیک که برده پاشیده اندکی بگذاردند  
 بعد از آن بخورند

هر جامن بفتح میم بروزن کسین بر مقدار است که  
 در شیر کنده تا بند و بنجر کند  
 س جامنی کیم موش شب که بقیض روز باشد مردان  
 ف جان مذکور موش معروف که روح باشد جان پرانا  
 جان پر پز نا خطر جان داشتن جان پر کھیلنا جان بند  
 کردن خود را در خطر عظیم افکندن جان پر نوبت آبی  
 خطرۀ پاک جان پجان پر نا آسوده گشتن و آرام جایز  
 جان چهره ابا بضم هم فارسی بجای یافتن زبهای جان  
 مار ناکر گشتن جان کسب دینا کسیت است از دو  
 داشتن کسی با قس غایت و مردن جان قربان کردن  
 بر کس جان کنده جان کنی جان کزن و سگرات الموت  
 و عذاب و سنج بسیار جان مار نا جان کھانا غائب  
 و ایزاد اذن و رسم کردن و رحمت دادن کسی جان مین  
 جان آنا تسلی یافتن و مطمئن شدن  
 س جان بروزن نان سنج و مال را گویند و میزند امر و ماضی  
 معطوف عالی ز دانشن کجان بوجه هر که  
 عذر او دیده و دانسته و در فارسی معروف که روح باشد  
 و تشدید نون در عربی دیو و شیطان و جنی را گویند  
 س جاننا رفتن و روان شدن جاننا هر هنگام شدن  
 و غایتن و روان شدن و بگذشتن  
 س جان پیمان بفتح بای فارسی سکون مای هوز شاد  
 س جانت بسکون نون و فوقانی موش ظریفست چون  
 همچو دلو که بدان آب از چاه کشند  
 س جانتا بسکون نون آسیا که غله را بدان ساینده و در  
 آشگران جانتا گل بفتح کاف تازی ظرف چوبین  
 هر جانچ بسکون نون و هم فارسی مذکور امتحان و آزمائش  
 را گویند  
 هر جانچنا از مردن و امتحان کردن دور یافتن  
 هر جانگر بسکون نون و فتح کاف تازی و سکون ای  
 هندی مذکور زیا چیز دیگر که هنگام خریدن چیزی پیش

مالکش گذارند تا اجازت بردن آن بخانه دهد از نهر نمودن  
 و پسندیدن و بیکر مردم خانه نشین  
 س جانگر بسکون نون و فتح کاف فارسی مذکور آن سابق پاسبان  
 س جانگر بسکون نون و دیگر حرف موش ران بحر می کند  
 س جانگهل بسکون نون و فتح کاف فارسی سکون ای هوز مذکور  
 از نوعی پوتیمار باشد و آن پرنده است معروف  
 س جانگھیا بسکون نون و ک کاف فارسی مذکور نوعی از  
 پایباده و آن از کمر تا برین میباید  
 س جانتا دانستن و فهمیدن و ادراک کردن  
 س جانفوزن بانو پندارید و بگریه و فریاد کنید و معنی  
 س جانها سر بروزن شاندار و رونده و روان شوند  
 و کوچ کننده  
 س جانید و بانون تختانی و او چهل کنگارید و مضایقه  
 ندارد و پروای نیست  
 س جانے دنیا اجازت دادن کسی رفتن و مغفول کردن  
 س کناه کسی جانے اینجا نے دانسته یا ندانسته عذر ایست  
 س جاوان بروزن کاوان دو همز او بوی توانان  
 س جاوتری بفتح او موش بسیار آن پوست  
 اندرون جوزی بو است کرم و سبک و قاتل کرم شکم و دماغ  
 فساد بطن و زهر و آنرا جای پترس و جات پتری نیز گویند  
 کذافی الشریبی  
 س جاوگ بفتح سیوم بروزن ناوگ مذکور رنگ که از رنگ  
 س جاوخی بهاشاموش زبان مسلمانان یا زبان اهل  
 یونان چون کاهی بر مسلمان کاهی بر یونانی اطلاق کنند  
 و بهاشامعنی زبان است  
 هر جاه بکثری هوز ترجمه کسیر که در فارسی بسکون تاربه  
 و شان را گویند  
 س جاهی موش نام کلیت و نیز نوعی است از انبیا  
 که بان کل شباهت دارد  
 س جانی بروزن راعی فرزندان ایزد و دختر را گویند



س	جایا فرزند زاید و سپاسد	س	جتا کبیر اول و تخفیف دوم مراد جتنا یعنی چند آنکه
س	جایا پتری موش بسیار	س	جتا را بفتح اول مذکر اولاد سلطان خاندان شایسته
س	جائے پهل مذکر جوزوا	س	جتانا بفتح اول فها نیدن و آگاه کردن و بضم اول
س	جب بفتح اول حرف شروست یعنی چون و بگناه که دوم	س	پیوستن و وصل کردن و بوع برگردن کا و نهادن
س	اول در عربی چاه را گویند جب تب گاه گاه جب تک	س	و شماریدن زمین و کبیر اول سعیدی جیتا
س	جب تک جب فوتری مان زمان جب جب	س	که بمعنی در بودن بازی باشد
س	بر گاه که جب کاتب همان دم همان زمان جب	س	جتا بی بضم اول بر وزن خدائی موش کشا و زرا
س	کبھی جب کبھو بر گاه که وقتی که جب که چون و بر گاه	س	وفلاحت و زمین شیاریده هم گویند
س	که جب لك تا آن زمان جب نه تب پای پی و متواتر	س	جتا بی بفتح اول و دوم مذکر خبر داری و اعتبار را گویند
س	جیمی بسکون دوم و کسری هوز همان زمان	س	جتا کبیر اول هر قدر که و چند آنکه در حالت تا
س	جیا بضم اول و تخفیف دوم خرد سال جوان باشد	س	جتی گویند
س	جتی بضم اول و فتح دوم و کسری فاقی زن جوان و شیواری	س	جتی بفتح اول و دوم خبر دار و بوشیار و محتاط
س	جتا بفتح اول و دوم و تشدید سیوم درشت و تند	س	جتا نا بضم اول سکون دوم و آن گذشتن
س	خفیف را گویند	س	بوع باشد برگردن کا و گردن و کا و زراعت
س	جتا نا بفتح اول و دوم سکون و ال مملکه پر شدن	س	جتها بفتح اول و دوم مذکر کرده و جماعت و بمعنی
س	و تکرار شدن	س	همچنان و مطابق و موافق هم آمده است
س	جتا یا بفتح اول و دوم و تشدید و ال مکسوره زود شکل	س	جتا سر محله بفتح اول و دوم سکون و کبیر و
س	جتا بفتح اول سکون دوم مذکر تک بالاسین را کت علی	س	فی الواقع و فی الحقیقت
س	وزیرین را تک اسفل خوانند جتها بفتح اول و دوم مذکر تک	س	جتی بر وزن ذکی مراد بدوزید و پار ساد و
س	جتها و اکبیر اول و فتح دوم زبان دراز و سخت گو	س	خیزن حلال خود بازن دیگر آشنائی نمکد و مکی
س	جتها بفتح اول و سکون دوم مراد ف جتها	س	از احکام زهد و روع
س	جت بفتح اول سکون بای فارسی مذکر ذکروه و طیفه	س	جتیا نا بضم اول و کسری تایی فوقانی کفش کاری
س	و تسبیح خواندن بود جب تب عبادت و ذکر و بندگی	س	کردن و زدن کسی را بکفش و این مصدر رماز
س	چمال یا جب مکلا تسبیح و تسبیح را گویند	س	لفظ جونی که بمعنی پای افزاست ساخته اند
س	جتیا بفتح اول تسبیح خواندن و ذکر کردن	س	جتیک کبیر اول و دوم سکون بای مجبول
س	جت بفتح اول و دوم ذکر کردن و و طیفه خواندن	س	و کاف تازی چند آنکه و بر قدر که
س	جتی تسبیح بفتح اول و کسری دوم در هر دو لفظ طایفه ذکر	س	جتیند همای کبیر اول و دوم سکون یا تختا
س	جت بضم اول حرفی است که برای محبت آید ترجمه با و	س	ونون و ال مملکه و کسری تایی قرشت به پوشش
س	مع و روشنی چشم و شعاع خورشید مراد ف جوت	س	مسلوب الحواس
س	و بفتح اول موش طوره و سوال و بوع باشد و نوعی از	س	جت بفتح اول و سکون تایی منقوطه هندی مراد
س	ترانه تسبیح که در عید هونی می سبایند	س	جات باشد

<p>جلد با نیک با بفتح اول و سکون و فتح فوقانی و سکون اول از قسم توابع الفاط است بمعنی چنان و چنین</p>	<p>س جت - جتا هر دو بفتح اول مونت سوی بهم پیچیده جتا دھاری آنکه سوی بایشن بهم پیچیده باشد</p>
<p>جلد ب بفتح اول و دوم بمعنی هر چند و اگر چه باشد جلد شتر لضم اول و کسر دوم و سکون شین بموضع تا</p>	<p>س جتا بفتح اول بروزن فاما مذکر مردف جاتا بود س جتا ماسی - جتا ماسی هر دو بفتح اول مونت</p>
<p>منقوط هندی نام یکی از حکام مشین هندوستان است و پدر او راجه پانندو نام داشت</p>	<p>س سنل الطیب را گویند س جتا جوت بفتح اول و دوم و ضم چهارم و سکون او و معروف سوی پیچیده که بر سر سیوا بوده است و او</p>
<p>جلد هه لضم اول و سکون دال و مای ہوز مذکر تنگ و حرب را گویند</p>	<p>و ولایت از دیوان ہنود س جتا یی بروزن جفا جو پرندہ کہ در دوستان ام چند در آن مذکور است</p>
<p>جلد هس بکسر اول و فتح دوم جائیکہ جلد بفتح اول و سکون رای ہمہ مونت بفتح درخت و بمعنی تپ ہم آمدہ است و باین معنی مذکر باشد و در عربی کشیدن را گویند</p>	<p>س جتت بفتح اول و کسر دوم و سکون مای فوقانی مرصع و بمعنی ترصیع ہم گفته اند و ترصیع نصب کردن جواهر را بر زبورات و غیر آن</p>
<p>جلد جراب لضم اول و تشدید دوم مذکر پای تابه و کسر اول و فتح آن در عربی انبان را گویند</p>	<p>س جتل بفتح اول و کسر دوم آنکہ موش ہم تانفہ و پیچیدہ س جتنا لضم اول بوسنن و التیام یافتن جراحت و ماندن و توقف کردن</p>
<p>جلد دینا لضم اول حاصل کردن این مصدر مرکب است جلد جرابنا لضم اول تسلی یافتن و خاطر جمع شدن جلد جرابنا بفتح اول سوختن و فروختن با و لضم اول حاصل کندن</p>	<p>س جتھانی بکسر اول و فتح دوم ز وجہ برادر کلا شہور س ججمان بفتح اول بروزن درمان مرویکہ در حصول مال او بر بہمان و جمان و دیگر مردم را حصہ شرعی مقرر باشد بطور میراث</p>
<p>جلد انس بفتح اول و دوم و سکون نون و سکون ہمہ مذکر نوبت تپ را گویند جہ جرت و النس نوبت آن باشد</p>	<p>س ججھ لضم اول و سکون دیگر حروف مذکر ہم حرب را گویند س ججیا بکسر اول و دوم خواہر ہمیشہ و بمعنی پستان ہم گفته اند مونت است</p>
<p>س ججرا و لضم اول مذکر حصول و تحصیل س ججرا و لضم اول فتح و او بروزن کشادن میسر شدنی و بد آمدنی یعنی آنکہ قابل میسر شدن باشد</p>	<p>س ججا و ت بروزن و معنی زچہ است کہ زن نوزائیدہ بود س ججا و ت بروزن سخاوت آزمایش و اسحا را گویند</p>
<p>س جرن بفتح اول و دوم مونت سوزش و حرقت س جن نال بفتح اول سوختن و لضم اول حاصل شدن بدت س جرو لضم اول و دوم زن تقیض مرد</p>	<p>س جلد بفتح اول و آن دم و وقتی کہ و لضم اول کی از اجزا کرتشا و بفتح اول در عربی پدر پدر و کسر اول کوشش و سعی باشد</p>
<p>س جرنیب بروزن غریب مونت نوعی از نیزہ کہ بر سر سنان می باشد و در عربی چہار تغییر و چمانہ عدہ است و آن دوازده صاع باشد و قیغز یک صد و چیل و چہار کرت است</p>	<p>س جید بنیسی لضم اول و فتح بای موحده و سکون فن آنکہ از خاندان جد باشد کہ جدی از اجداد کرتشا است س جلد نا تمہه یعنی است از القاب کرتشا</p>
<p>س جرت بفتح اول و سکون رای منقوط ہندی مونت بفتح و اصل و قالب بی جان و آبد و سفید و گول و حق را ہم گفته اند</p>	<p>س جتت بفتح اول و کسر دوم و سکون مای فوقانی مرصع و بمعنی ترصیع ہم گفته اند و ترصیع نصب کردن جواهر را بر زبورات و غیر آن</p>



معهده و سکون فن و ضم دال مهله دنیا پرست جگ  
 جگت پنج سیوم و چهارم گیتی ماگویند  
 س جگا جوت بفتح اول موش نوز و روشنی  
 هر جگانا بضم اول ششخو اردون  
 هر جگالی بضم اول موش کاغ و ششوار باشد  
 هر جگانا بضم اول با حیات کلهکشتن و مد کردن  
 کسی را در کاری بتوقع اینکه در جزای آن غدا ضرورت  
 پای مردی نماید  
 س جگانا بفتح اول بیدار کردن  
 س جگت بفتح اول و دوم مذکر گیتی و جهان پشتی هماد  
 گویند و بضم اول و فتح دوم موش حکمت و مشورت  
 و فن و هنر و بذله و لطیفه باشد جگت بولنا  
 لطیفه گفتن جگت تائزی لطیفه گوی  
 س جگت دکھی بفتح اول و ضم دال مهله مردم آزا  
 و ظالم و ستمگار را گویند چه جگت جهان و دکھی  
 آزار دهنده باشد  
 س جگتا بفتح اول بیدار  
 س جگتی بضم اول و فتح دوم سگار و عذار و لطیفه گورا  
 نیز گویند  
 س جگتیل بفتح اول و دوم و کسر تائی فوقانی و سکون  
 تحتانی و فتح فوقانی مذکر دنیا و کائنات را گویند  
 هر جگکا بفتح اول و سیوم مذکر ظروف باریک است  
 که برای زیب و زینت بکار برند  
 هر جگکا هت بفتح اول و سیوم موش روشنی  
 و نوز را گویند  
 هر جگکیا بکسر بر و جیم تازی چاپلوس و رشید  
 و خوش مدگو  
 هر جگکی کونا بکسر بر و جیم تازی چاپلوسی کردن  
 س جگک نیا بفتح اول و دوم و سیوم و سکون تائی  
 و فتح بای موعده معنی لفظی ما در جهان باشد  
 و این لفظی است از القاب زوجه جهاد یو

س جگک لبس بفتح اول و دوم و کسر و ال مهله و سکون یا  
 و سین مهله خدا و دنیایان و خدا گویند  
 س جگک - جگم بضم اول و فتح دوم در هر دو بفری شنون  
 هر جگکا بفتح اول و سیوم برون بر طاروشن و درخت  
 هر جگکانا بفتح اول و سیوم درختیدن و روشن شدن  
 هر جگکا هت بفتح اول و سیوم موش روشنی و  
 نوز را گویند  
 س جگنا بفتح اول بیدار شدن  
 هر جگکو بضم اول و سیوم مذکر کرمک شب تاب و زب  
 معروف که در کلو بندند  
 هر جگگنی بضم اول موش زبور معروف و کرمک شب تاب  
 و چراغک بفری آزا ولد از ناگویند  
 س جگکو بفتح اول و سکون و او مجبول و فتح بای  
 فارسی و کسر بای موعده و سکون بای معروف و  
 تائی قرشت مذکر رسم زنا پرستی  
 هر جگکه موش جای  
 س جگکی بفتح اول و سیوم برون همسر مذکر بیدار  
 ماندن کسی در شب بسبب بیماری یا تشویش دل و  
 آواز سرفه در شب  
 س جگکیس بفتح اول و تشدید کاف فارسی مکسوره و  
 سکون یا و فتح سین مذکر گنای است از نا جهای شنو و سیوا  
 هر جگکی بکسر اول و دوم در هر دو موش شوری و زب  
 از حیرت یا خوشی کننده و صاحب برهان قاطع این لفظ  
 ذکر کرده و گفته که این کلمه است که در وقت مسالغ  
 در طلب چیزی گویند و زمان همین لذت مباشرت  
 هر جگم بضم اول مذکر مکرو و غا در عربی پوشش ستور  
 و کلن یا سمدین و هر کلی که باشد سرخ یا زرد یا سفید  
 سوب کل بسیار از چیزی جلن از حکار و غا  
 س جگم بفتح اول مذکر آب بفری با گویند جل پنجهی  
 جلا کاس برون و فاوار شکل آب جل جل  
 بر آب و تر که گویند جل قحل زمین شناک و زینی با

<p>س جلجلا تا بفتح هر دو جیم خشکین شدن</p>	<p>س گویند که نصف آن در آب پوشیده با جلی بفتح جیم فارسی</p>
<p>س جلجلا هست بفتح هر دو جیم مونت عتاب و چشم و غضب را گویند</p>	<p>س جانوری که بر روی آب رود و همچو بط و مرغابی جل کس بر بفتح کاف تازی و کسر رای مهله و سکون</p>
<p>س جل جنت بفتح اول و سیوم و سکون نون فوقانی</p>	<p>س جلا بفتح اول بروزن بلا و بشد پید دوم هم آمده است مذکر دریا چه و بحر بی زودون رنگ و از خاک</p>
<p>س جل سانی بفتح اول بروزن حلوائی معنی لفظی حلاز کشنده بر روی آب باشد و این یکی از القاب</p>	<p>س بیرون کردن و چیزی روشن و آشکارا</p>
<p>س جل جبار ابی همچو سک مای و خوک در مای و غیر آن</p>	<p>س جلا بلا بفتح اول و چهارم ناخوش و سوخته جل بل جلا بهنا کندک</p>
<p>س جل سانی بفتح اول بروزن حلوائی معنی لفظی حلاز کشنده بر روی آب باشد و این یکی از القاب</p>	<p>س جلا و نو بفتح اول و سکون راه مهله و فتح نون مذکر طوفان و طغیان آب باشد</p>
<p>س جل سوت بروزن فزوت مونت گرمی است</p>	<p>س جلا تا بفتح اول سوزانیدن و کسب اول زنده کردن و جان بخشی نمودن</p>
<p>س جل سینی بفتح اول و سکون لام و کسر نون و سکون</p>	<p>س جلا و ن بفتح اول و چهارم مونت همزه و سیزم و فزوزینه عبرتی و قود گویند</p>
<p>س جل سانی بفتح اول بروزن حلوائی معنی لفظی حلاز کشنده بر روی آب باشد و این یکی از القاب</p>	<p>س جلا هر بضم اول با فزه بعربی ناسج گویند و درین لفظ تعرف بندیان بعمل آمده چه اصل لفظ</p>
<p>س جل سانی بفتح اول بروزن حلوائی معنی لفظی حلاز کشنده بر روی آب باشد و این یکی از القاب</p>	<p>س جلا و ن بفتح اول و چهارم مونت همزه و سیزم و فزوزینه عبرتی و قود گویند</p>
<p>س جل سانی بفتح اول بروزن حلوائی معنی لفظی حلاز کشنده بر روی آب باشد و این یکی از القاب</p>	<p>س جلا هر بضم اول با فزه بعربی ناسج گویند و درین لفظ تعرف بندیان بعمل آمده چه اصل لفظ</p>
<p>س جل سانی بفتح اول بروزن حلوائی معنی لفظی حلاز کشنده بر روی آب باشد و این یکی از القاب</p>	<p>س جلا هر بضم اول با فزه بعربی ناسج گویند و درین لفظ تعرف بندیان بعمل آمده چه اصل لفظ</p>
<p>س جل سانی بفتح اول بروزن حلوائی معنی لفظی حلاز کشنده بر روی آب باشد و این یکی از القاب</p>	<p>س جلا هر بضم اول با فزه بعربی ناسج گویند و درین لفظ تعرف بندیان بعمل آمده چه اصل لفظ</p>
<p>س جل سانی بفتح اول بروزن حلوائی معنی لفظی حلاز کشنده بر روی آب باشد و این یکی از القاب</p>	<p>س جلا هر بضم اول با فزه بعربی ناسج گویند و درین لفظ تعرف بندیان بعمل آمده چه اصل لفظ</p>
<p>س جل سانی بفتح اول بروزن حلوائی معنی لفظی حلاز کشنده بر روی آب باشد و این یکی از القاب</p>	<p>س جلا هر بضم اول با فزه بعربی ناسج گویند و درین لفظ تعرف بندیان بعمل آمده چه اصل لفظ</p>

<p>ورداحر و مثل وزن الجميع سكر اقول استاذنا  ومحمد و سنا مولانا غزالدين بنى عن استخاره وقال  من نفع سبج حبه منها فان حيوة من نوادر  س جمانا كبر اول خورايندن طعام و جهاني كردن  و بفتح اول فرايم آوردن و افسرايندن و بنجد  ساختن</p>	<p>س جلد بر برون قلندر تذکر مرض استفا  جلد هر کذک  س جلنیم بفتح اول و سکون دوم و کسرون و سکون  تختانی و سیم مذکر نام دواي و سجونی است  س جلو انا بفتح اول سوزايندن  س جلو کا بفتح اول و دوم موش زلو و ديوچه عربي  علق خوانند</p>
<p>س جواو بفتح اول مذکر هجوم و بنوه گروه را گویند  س جماوت بفتح اول موش بسکی و انجاد و فزکی  س جماهنا بفتح اول مرادف جماهانا و آن سخاوت است  س جماهی موش فازه و دوان دره باشد مرادف  س جهامی برون تنهائی عوام جامی گویند و آن  غلط است</p>	<p>س جلو یا بفتح اول و سیوم سوزنده و محرق  س جلیا بفتح اول و کسر دوم مای کیر عبری صیاد است  هر جلیبی بفتح اول و کسر دوم حلواي است شهره  بفارسى زینبیا برون کلیسا گویند و عربان از  زلابیه خوانند بفتح اول</p>
<p>س جمائی دما در اکویند که شوی دختر باشد و عوام  جنوائی گویند غلط است  هر جم جم همواره و پیوسته و دایما را گویند  س جمگ گنی بفتح اول و دوم و سیوم و سکون کاف  فارسی و کسرون نام پدر پر سورام است و اجول  پر سورام درهای فارسی مذکور شد</p>	<p>س جم بفتح اول مذکر اجل و موت و فرشته دوزخ و  مالک دوزخ جم دوت برون فرقت ملک الموت  جم دیا مذکر چراغی که بنام مالک دوزخ بسوزد  کارنگ یعنی سه روز پیش از دیوالی روشن کنند  و جم بفتح اول در فارسی نام پادشاهی است معروف  که اورا جمشید هم خوانند و در عربی به شدیدیم  گروه و جماعت</p>
<p>س جمده هتر برون همسر مذکر جمد روان  است معروف صاحب برهان قاطع نوشته است  که آنرا در هندی گتار گویند و اصل آن جنب است  س جمراج بفتح اول زبانه که نگهبان دوزخ باشد  هر جمك بفتح اول و دوم موش کاسیابی و حبیب  س جمك بفتح اول و دوم مذکور علم کلام ذکر سخنی بود  به معانی گونه گون و توامان و دو همزاد هم گفته اند</p>	<p>هر جم کبک اول چنان و بچنان و مانند را گویند  هر جمال گوتابا و او مجبول و تالی هندی و الف  کشیده مذکر قال فی بحر الجواهر هو ما هو و انه تاول  القائم بغیر ای انه لقیوم بذاته فی الاشهرال و  بی شرة شجرة بعالم بها حب الملوك و بی لینه  الکبار حار یا بس فی الزلجة و قیل فی التالنه قیل  فی التالنه جلاد منق عصارة تجلب العصاره  العقیظه من الراس و یغنی فضول الدماغ و یسهل  الاخطا با فراط و یفیع الاستفا و المفاصل  و قویخ الشربة منه حب و نصف حب فاذا ازید  ان یکون اسهال الین ابتلع بحاله و هو مضر بالمعدة  و اصلا ح بان یجعل له معشر او ضم مثل وزنه</p>
<p>هر جمکانا بفتح اول متعدی چکن است  هر جمکنا بفتح اول و دوم کامیاب شدن و  یافتن و جمع شدن و فرايم آمدن دوکان  جمکی بصیغه ماضی خریدار متاع بردوکان هجوم  کرده اند لسانی جمکی جنگ از دو جانب بهم رسد  مجلس جمکی محض پر است مقدم جمکا قضیه</p>	<p>س جمد گنی بفتح اول و دوم و سیوم و سکون کاف  فارسی و کسرون نام پدر پر سورام است و اجول  پر سورام درهای فارسی مذکور شد  س جمده هتر برون همسر مذکر جمد روان  است معروف صاحب برهان قاطع نوشته است  که آنرا در هندی گتار گویند و اصل آن جنب است  س جمراج بفتح اول زبانه که نگهبان دوزخ باشد  هر جمك بفتح اول و دوم موش کاسیابی و حبیب  س جمك بفتح اول و دوم مذکور علم کلام ذکر سخنی بود  به معانی گونه گون و توامان و دو همزاد هم گفته اند  هر جمکانا بفتح اول متعدی چکن است  هر جمکنا بفتح اول و دوم کامیاب شدن و  یافتن و جمع شدن و فرايم آمدن دوکان  جمکی بصیغه ماضی خریدار متاع بردوکان هجوم  کرده اند لسانی جمکی جنگ از دو جانب بهم رسد  مجلس جمکی محض پر است مقدم جمکا قضیه</p>

و اما چرا سر کرده شد  
 س جمکعت بفتح اول و سیوم که کاف فارسی است  
 کرده و ابنوه مردم  
 س جننا بفتح اول و ضم سیم مونت در یای جن که در  
 هسود نام خواهر همزاد یام است و یام در فصل مذکور  
 شد و بفتح اول نشو و نما یافتن و بالیدن و بستن و  
 شرفزون و جمع شدن را هم گفته اند  
 ه جوگنا بفتح اول و ضم سیم و سکون و او مجبول  
 تحقیق کردن و در یافت نمودن  
 س جهمانا بروزن بهیانه فازیدن  
 س جهمانی بروزن همراهی مونت فازه و دو مان  
 س جن بفتح اول آدمی و شخص این لفظ در کتب  
 افاده معنی جمعیت بخشند همچو استرینج بمعنی گروه  
 زمان چه استری زن را گویند و بکسر اول یکی از  
 اولیا که هند و ان پرش او کنند در عربی دیو و  
 یکی از جنیان  
 ه جن بضم اول مذکر زمان دو وقت و بکسر اول اسم  
 موصول باشد و نیز افاده معنی نفی دهد مثل نه نیست  
 س جننا بفتح اول بروزن سنا شخص آدمی و مولود  
 و پسر و بتشدید دوم مصدر است بمعنی زایدن  
 س جناجات بفتح اول بروزن نباتات هیرگی و فوا  
 شد  
 س جنانا بفتح اول زایانید و بمعنی فهمانیدن و ظاهر  
 کرن نیز است اما استعمال آن بقلت آمده است  
 و آن هم در محاوره اهل برج و لفظ جنانا با دوم  
 فوقانی بسیارست  
 س جنا بفتح اول مذکر اشاره و ایما  
 س جنائی بروزن سنائی و ایه و نام ناف لعربی  
 قاهر خوانند  
 س جنبو بفتح اول و سکون نون و ضم با موصو  
 مذکر شغال و آن جانور است معروف

س جنبو بفتح اول و ضم سیوم و کسر اول جمله  
 و سکون یا و بای فارسی اقلیم هند را گویند  
 س جنبیر بفتح اول و سکون نون و کسر بای موصو  
 و سکون یای معروف و کسر بای قرشت مونت  
 نوعی از لیموی کاغذی  
 س جنت بفتح اول و سکون دوم و ضم فوقانی  
 مذکر حیوان جانور آن و مخلوق را گویند و بتشدید  
 دوم در عربی بهشت را گویند  
 س جنتا بفتح اول مذکر آله است که بدان تار نقره  
 و طلا بکشند  
 س جنتار بروزن تدار مذکر تجویزه حرز را گویند  
 س جنتانا بفتح اول بروزن دندان افشاده  
 شدن و فشرده شدن  
 س جنتق بروزن اندر مذکر قمر بنیق و نیز آله از  
 آلات سرود و تویذ شعبده و در حد اهل نجوم و دایره  
 هندی و آن چیزی است که بدان معرفت وقت  
 حاصل شود جنتق منتر شعبده و افسون باشد  
 س جنتری مذکر آله که بدان تار سیم و زر و دیگر  
 فلزات بکشند و ساحر و شعبده باز را نیز گفته اند  
 س جنجال بفتح اول مذکر محنت و آفت و تشویش  
 و ریخ و زحمت  
 س جنجالی بفتح اول ایزار سان و محنت بخش  
 س جنجانوفج بفتح اول آدمی و حیوان را گویند چنان  
 بمعنی شخص آدمی آمده و آن مذکور شد  
 س جندنا بفتح اول و سکون نون و دال جمله  
 است آهنی که گشت و رزان آنرا بکار بر بندند  
 ه جك بفتح اول و ضم دوم بمعنی اگر چه چند با  
 س جك بفتح اول و دوم بمعنی بد را و نام بد است  
 ه جكنا بفتح اول و کسر دوم مذکر ایهام را گویند  
 و آن کلامی است که محتمس بود معنی دیگر را  
 س جك پ بفتح اول و دوم و ضم بای فارسی نام

<p>س جنمنا بفتح اول و دوم پیداشدن</p>	<p>دار الخلافت راجه که جنگ نام داشت</p>
<p>س جننا زائیدن</p>	<p>ه جنگ بضم اول بروزن کنگ مونت اضطراب</p>
<p>س جننی بروزن چینی مادر و والده بعرنی ام گویند</p>	<p>و اشغنگی و جلد کتاب که در آن کتب متعدده جمع</p>
<p>ه جنو بفتح اول و ضم نون و سکون و او مجهول چنانکه و همچنان</p>	<p>کرده باشند و بفتح اول در فارسی سوره که بجز</p>
<p>س جنوا سا بفتح اول بر وزن جلیپا مذکر جای باشد در خانه عروس که مردم در آن از بهر استقبال</p>	<p>س جنگل - جنگلا بفتح اول و سیوم مذکر بیابان</p>
<p>ه جنها بضم اول مذکر نوعی از غله و بفتح اول جنی</p>	<p>و دشت و صحرا جنگل بی بی بضم بای سوجه بر</p>
<p>یک بیک و علی الاغراض باشد گویند که باین معنی</p>	<p>درختان و خارین میشه جنگل بچینا - جنگل جانا</p>
<p>سنگرت باشد</p>	<p>کریدن در صحرا و تفریح کردن</p>
<p>ه جنهای بضم اول مونت روشنی ماه که مانتاب یا</p>	<p>س جنگلا وحشی و صحرای و نیز نوای است از نوانا</p>
<p>س جنهای بفتح اول بروزن تنهای فرزند او و فرزند</p>	<p>موسیقی</p>
<p>ه جنهیا بضم اول و فتح سیوم مونت روشنی ماه</p>	<p>س جنگلی بیابانی و صحرائی و وحشی باشد جنگلی بلی</p>
<p>س جنی بروزن غنی خادمه یعنی زن خدمتگذار و کسین</p>	<p>گرید و وحشی جنگلی بیابان پیا در صحرائی جنگلی</p>
<p>که زوجه پسر باشد و کسیر اول و تشدید دوم در عربی</p>	<p>سنگهاران کسیرین مهند بناتی است صحرائی</p>
<p>سودک و پریان باشد</p>	<p>جنگلی کوازاغ دشتی و غراب</p>
<p>ه جنیو بفتح اول و کسر دوم و ضم او مذکر زمار و</p>	<p>ه جنم بفتح اول و سیوم بروزن سنگ در ویسی</p>
<p>سوی برهمنان و شکافی که در جو ابرافته همچو موی</p>	<p>از قوم هندو که موی سر سیم تافته دارد و بر سرش نوزد</p>
<p>کاسه چینی</p>	<p>س جنگم بفتح اول و سیوم متحرک و قابل الانتقال</p>
<p>ه جنیو بفتح اول و کسر دوم بروزن کرپوه مونت</p>	<p>س جنگها بفتح اول و سیوم مونت ران بعرنی فی مذکر</p>
<p>نوعی از گیاه باشد که آزاد و ب هم گویند</p>	<p>س جنم بروزن صنم مذکر ولادت و پیدایش و زندگی</p>
<p>ه جو بفتح اول بمعنی اگر در آن دو وقتی که باشد و</p>	<p>س جنما شتمی بفتح اول و سکون دوم و فتح سیم و</p>
<p>در فارسی شعیر را گویند و او مجهول رودخانه</p>	<p>سکون الف و شین بحجره و تالی فوقانی و کسر</p>
<p>و امر از جستن</p>	<p>سیم روز ولادت که نشان جنم مونت زاد بوم</p>
<p>ه جو بضم اول بروزن رود صاحب و خداوند و</p>	<p>و جای ولادت و مسقط الراسن باشد جنم</p>
<p>آقا را گویند امراد جی</p>	<p>س جنمنا بفتح اول زادن و تولید کردن و نشو</p>

و نامدادن و بالائیدن متعدی بالیدن



<p>جو کلا بصم اول سونث شد آتش و بفتح اول مذکر که آزا با جو آمیخته بجا پایان خوراند</p>	<p>هر جو بفتح اول بر وزن هو اند کرده سیر عربی حبه التوم خوانند و نیز صنعتی است در حیاطت و در زنی گری</p>
<p>جو کلا مکعب بفتح اول و ضم سیم کوه آتش نشان یعنی کوهی که آزا آتش در گیرد</p>	<p>س جو بفتح اول خطی را گویند که در مفاصل انگشتان واقع است و نیز نام کلی است که آزا کل جینی گویند و بصم اول مذکر</p>
<p>جو الی بفتح اول سونث غده که آزا بجا آمیخته بخورد سواشی دهدند</p>	<p>س بلوغ و بمعنی قمار هم آمده است جو کهیلنا قمار بازی کردن جو سے خانه قمارخانه جو ابو او مجهول جوان</p>
<p>جو انا لکبسر اول مستعدی حیا است که بمعنی زینت جوان بر وزن کمان هرنا و جوان بربی شباب</p>	<p>و خرد سال س جو اخص بصم اول و فتح دوم مذکر بفتح و آن چوبی است که بر کردن کا در و آن گذارند</p>
<p>جو ان پنا جوانی و شباب جو الی بفتح اول و صحیح آن جامی است چنانکه گذر داما در آگویند</p>	<p>هر جو اس با و او مجهول سونث غده مودف بربی ذره گو و آن سرد و خشک قوی غذا و غلیظ تر از دهن و نجف</p>
<p>جو بن با و او مجهول و فتح پای موحده مذکر جوانی و بلوغ و کنایت از سینه و پستان هم است</p>	<p>و عاقل سهل و در جمیع افعال مانده خنذر و س باشد مصلحتش در غنهای و شیرینیا است و جو را بجرکات</p>
<p>جو بنوتی با و او مجهول و فتح پای موحده و سکون و فتح داو و کسر فوقانی دختر بالغه که لایق تخدانی بود</p>	<p>س مثانه در عربی هم سایی را گویند هر جو اس را دوم مجهول قسمی از جو است که در انباش کلان میباشد</p>
<p>جو ت با و او مجهول سونث کشاورزی و زمین شمار کرده و نور و ضیا و آب تاب و روشنی</p>	<p>س جو امری بصم اول قمار بازورشته که زیر تارهای ساز بالای جرک گذارند و جرک چوبکی باشد که</p>
<p>جوت مان سوز و روشن جوت سوس بفتح سین و ضم رای درشت تابان و سوز و این یکی از صفات الهی است</p>	<p>بر روی طنبور و خود و رباب و کما بچه و امثال آن از و بالای تارها کشند</p>
<p>جو تا بصم اول مذکر کفش و پای نواز جوت خوره - جوت خور کفش خوار و مردم بجا حیار آگویند</p>	<p>س جو اس بفتح اول مذکر نباتی است خار و ارفاری از خار شتر گویند جو انسا کذک</p>
<p>جو تاس با و او مجهول قلبه ران و کشا و در جو تومی بفتح اول و دوم و سکون فوقانی عوام بسکون داو و فوقانی گویند سونث بسیار و آن</p>	<p>س جو اها س بفتح اول بر وزن جاکار مذکر بوره و بورق مویست و آن چیزی است که مانند تک</p>
<p>پوست اندرون جوز پوست در دوم که آتشک و گویند در اول گرم در دوم خشک است محلی راج و صلابات باطنی و بفتح سیده و نجف رطوبات</p>	<p>بر کنارهای رود بار پیدا شود و بهترین آن ارمنی و سبک سفید باشد گرم است در آخر درجه ثانی و پائین</p>
<p>پوست اندرون جوز پوست در دوم که آتشک و گویند در اول گرم در دوم خشک است محلی راج و صلابات باطنی و بفتح سیده و نجف رطوبات</p>	<p>در اول درجه ثالثه و شربت آن نصف در هم سبک گفته که بورق نباید خورد مگر بسبب عظیم و وقتی که با</p>
<p>پوست اندرون جوز پوست در دوم که آتشک و گویند در اول گرم در دوم خشک است محلی راج و صلابات باطنی و بفتح سیده و نجف رطوبات</p>	<p>و آب گرم خورند فی کثیر آرد و در هم از آن اگر در حقنه داخل سازند قوی بکشد و حضرت معده را</p>
<p>پوست اندرون جوز پوست در دوم که آتشک و گویند در اول گرم در دوم خشک است محلی راج و صلابات باطنی و بفتح سیده و نجف رطوبات</p>	<p>و مصلحتش صحیح بوی</p>

<p>جنگیدن در حرب کشته شدن جو صفت هس نا در جنگ مردن</p>	<p>و مغز و مقوی سده و باه و باضم و خوشبو کننده و خبث ساسن الیول و سح و فقت الدم و قرحه اسما و طر</p>
<p>جودها با او و مجبول بر وزن توده پیاورد جودهن با او مجبول و فتح دال مبد مذکر جنگ و حرب را گویند</p>	<p>سینه و شش و اسهال کهن و درد سپرز و سنج کندن فطلس سجده و تقویت رحم و رطوبت آن و ضما و او بارک سورجیت رفع بدوی نعل از سوده و فرزند او با ل</p>
<p>جوس لضم اول و فتح دوم مذکر تپ لبربی حمی خوانند و بفتح اول در عربی ظم و ستم باشد جوسراج لضم اول و بفتح دوم شاهزاده که وارث تخت و مالک کشور پدر باشد</p>	<p>س بعد از طهر سمن حمل و باز عفران سقی و صلح رحم و سوط او جیت مرغ و سفید و طلای ادا با غسل در حمام است در دشت زن زائیده و رفع راج نفاس مجرب</p>
<p>جوسرف بر وزن دور وزن و زوجه جوسر با او و مجبول مذکر وصل و پیوند و جماعت جوسر دینا وصل کردن و ستراد نمودن جوسر نوسر بند و بست و حکمت و جلد جوسر جازر انذک انذک بهم آوردن جوسر با او معروف مذکر سر د سردی را هم گفته اند</p>	<p>س گویند مغز کربت صلح او صغ عربی و شتر نشناسند س جوتک بفتح اول و ضم سیوم مذکر کابین و دست پیمان لبربی مهر خوانند</p>
<p>جوسر با او و مجبول مذکر وصل و پیوند و جماعت جوسر دینا وصل کردن و ستراد نمودن جوسر نوسر بند و بست و حکمت و جلد جوسر جازر انذک انذک بهم آوردن جوسر با او معروف مذکر سر د سردی را هم گفته اند</p>	<p>س جوتک -- جوتکه با او و مجبول و کسر سیوم مذکر علم نجوم و رمالی را گویند</p>
<p>جوسر با او و مجبول مذکر وصل و پیوند و جماعت جوسر دینا وصل کردن و ستراد نمودن جوسر نوسر بند و بست و حکمت و جلد جوسر جازر انذک انذک بهم آوردن جوسر با او معروف مذکر سر د سردی را هم گفته اند</p>	<p>س جوتکی - جوتکی با او و مجبول و کسر سیوم سج و ستاره شناس</p>
<p>جوسر با او و مجبول مذکر وصل و پیوند و جماعت جوسر دینا وصل کردن و ستراد نمودن جوسر نوسر بند و بست و حکمت و جلد جوسر جازر انذک انذک بهم آوردن جوسر با او معروف مذکر سر د سردی را هم گفته اند</p>	<p>س جوتکاشا ریدن و قلبه رانی کردن و یوغ بر کردن کا و بنادان</p>
<p>جوسر با او و مجبول مذکر وصل و پیوند و جماعت جوسر دینا وصل کردن و ستراد نمودن جوسر نوسر بند و بست و حکمت و جلد جوسر جازر انذک انذک بهم آوردن جوسر با او معروف مذکر سر د سردی را هم گفته اند</p>	<p>س جوتکه لضم اول و سکون و او معروف مذکر جاب و کرده باشد</p>
<p>جوسر با او و مجبول مذکر وصل و پیوند و جماعت جوسر دینا وصل کردن و ستراد نمودن جوسر نوسر بند و بست و حکمت و جلد جوسر جازر انذک انذک بهم آوردن جوسر با او معروف مذکر سر د سردی را هم گفته اند</p>	<p>س جوتی لضم اول و مونت بای افزا جوتی خور لغش خوار و کین و فز و مایه جوتی پهن اسر کت</p>
<p>جوسر با او و مجبول مذکر وصل و پیوند و جماعت جوسر دینا وصل کردن و ستراد نمودن جوسر نوسر بند و بست و حکمت و جلد جوسر جازر انذک انذک بهم آوردن جوسر با او معروف مذکر سر د سردی را هم گفته اند</p>	<p>س از سیره و نزاع باشد س جوتی کاسری زدن کسی را بکش</p>
<p>جوسر با او و مجبول مذکر وصل و پیوند و جماعت جوسر دینا وصل کردن و ستراد نمودن جوسر نوسر بند و بست و حکمت و جلد جوسر جازر انذک انذک بهم آوردن جوسر با او معروف مذکر سر د سردی را هم گفته اند</p>	<p>س جوتی با دووم مجبول مونت ریمان پله تراز و روه س جوتی لضم اول و فتح دوم و کسر فوفانی زن و شیرزه</p>
<p>جوسر با او و مجبول مذکر وصل و پیوند و جماعت جوسر دینا وصل کردن و ستراد نمودن جوسر نوسر بند و بست و حکمت و جلد جوسر جازر انذک انذک بهم آوردن جوسر با او معروف مذکر سر د سردی را هم گفته اند</p>	<p>س جوت با او و مجبول و سکون بای منقوط بندی س جوت و همسر و جنت و برابر و مساوی را هم گفته اند</p>
<p>جوسر با او و مجبول مذکر وصل و پیوند و جماعت جوسر دینا وصل کردن و ستراد نمودن جوسر نوسر بند و بست و حکمت و جلد جوسر جازر انذک انذک بهم آوردن جوسر با او معروف مذکر سر د سردی را هم گفته اند</p>	<p>س جوت با اندک هنا جنت کردن س جوجن با او و مجبول و فتح سیوم مذکر مسافت</p>
<p>جوسر با او و مجبول مذکر وصل و پیوند و جماعت جوسر دینا وصل کردن و ستراد نمودن جوسر نوسر بند و بست و حکمت و جلد جوسر جازر انذک انذک بهم آوردن جوسر با او معروف مذکر سر د سردی را هم گفته اند</p>	<p>س جوت با او و مجبول مذکر نام فرقه است در سینه س جوتک با او و مجبول بر وزن توده پیاورد لبربی حمی خوانند</p>

<p>مردم این فرقه مرده رانمی سوزند بلکه درین میکنند و گاهی زمان بلاش شوهر خویش زنده مدفون می شوند</p>	<p>جونک زیادتی نون کذنگ هـ جو که با دو م مجهول و سکون دیگر حرف موش وزن را گویند</p>
<p>جو گیا با دو مجهول و کسر کاف فارسی مذکر می رنگ و لون باشد و نیز نوای است در موسیقی و نوعی از کبوتر هم است</p>	<p>هـ جو که با دو م مجهول و کسر کاف تازی موش هم و خطر باشد عوام بفتح کاف گویند و آن غلط است چون انگها نا خود را در خطر افکندن</p>
<p>س جو گیس با دو مجهول و سکون یای مجهول زاید و عابد را گویند جو گیس بفتح سین کذنگ س جو گیه با دو مجهول سکون کاف فارسی فتح تختانی زیبا و لایق و قادر</p>	<p>هـ جو که بکسر کاف تازی بی باک و بی پروا هـ جو که با دو مجهول و سکون دیگر حرف سنجین و وزن کردن</p>
<p>هـ جول بضم اول مذکر حید و فریب باشد هـ جو که با دو مجهول مذکر مکر و غار را گویند جو که دینا فریب دادن</p>	<p>هـ جو که با دو مجهول و سکون کاف فارسی بروزن سوک مذکر و مسل و پیوستگی و پیوند و زمان سعید و ساعت مبارک و زهد و ریاضت و ممکن و سزاوار هم گفته اند و در ترکیب فاده توانایی و قدرت و هر جو که یا موش اختیار کردن شخصی یکی از اشکال بدن را حسب دلخواه خویش</p>
<p>هـ جو لگ بفتح اول و سیم و سکون کاف فار از طرف زمانه است بمعنی تازمانیکه تا وقتیکه هـ جون بفتح اول و با دو مجهول هم خوانده اند چون و هر گاه و بضم اول پیش عبری فعل خوانند و بضم اول و نون کشیده مذکر وقت و زمان را گویند و بفتح اول کسیکه چیزیکه جون تون بهر طوریکه باشد جون تون کس بهر طوریکه ممکن بود جون کا تون بهان طور و بهان سوال بود جون بفتح اول و دوم مرد مسلمان مردی توانی جون یا بضم اول بروزن کونه مذکر ریسمان کیه و نیز خلقی باشد که از ریسمان کیه سازند و در زیر سبزه و خم گذارند تا مغز و دوز و بفتند و اهل دکن آنرا جمل گویند</p>	<p>س جوگا بروزن او را لایق و زیبا و پسندیده و قابل را گویند جوگا بهیاس بفتح بای موصوفه اول وزندگانی جوگی را گویند</p>
<p>س جوگت بضم اول و فتح سیم موش طور و طرز و هر زیادت و ایام را گویند و آن صغری است سرد و در کلام جوگت با نرسیده کلام سوم یک س جوگتا با دو مجهول و سکون کاف فارسی موش سزاوار بی زیادت را گویند</p>	<p>س جوگت بضم اول و فتح کاف فارسی و کسر فوقانی مراد ف جگتی که سکار و طدار و لطیفه گو باشد</p>
<p>س جوگتا با دو مجهول و سکون کاف فارسی موش سزاوار بی زیادت را گویند</p>	<p>س جوگن بکسر کاف فارسی زن جوگی س جوگنی با دو مجهول و سکون کاف فارسی رجال الغیب</p>
<p>س جوگتا با دو مجهول و سکون کاف فارسی موش سزاوار بی زیادت را گویند</p>	<p>س جوگنی با دو مجهول زاید در ماضی و در ویش و قومی از هندوان که جولاگی جز ایشان است</p>
<p>س جوگتا با دو مجهول و سکون کاف فارسی موش سزاوار بی زیادت را گویند</p>	<p>س جوگتا با دو مجهول و سکون کاف فارسی موش سزاوار بی زیادت را گویند</p>
<p>س جوگتا با دو مجهول و سکون کاف فارسی موش سزاوار بی زیادت را گویند</p>	<p>س جوگتا با دو مجهول و سکون کاف فارسی موش سزاوار بی زیادت را گویند</p>

شده

<p>س جهتا بصم اول بروزن خار موش سلام بنده س جهتا ی بروزن خواری مذکر متبانی بزرگ که دمانه دار بود</p>	<p>س جو نك باد او مجبول و سکون نون و کاف تازی س زو جو نك لگانا زو چپا نیدن ارسال علی کرد ه جو نكنا یا پاره احاطه ساختن و باره دیوار قلع و شهر را گویند</p>
<p>ه جهتا مذکر و خشت و بنهال و خار بن و پنج شاخه قنار و اسپهال و اطلاق بطن و دیر ماندگی باران و ایزد روفتن جهتا تر باند هتا باریدن باران بلا قوت جهتا پیمان کنایت از گریز کردن از مطلب و سر رشته سخن کم کردن باشد جهتا تر پهنک دم و افسون جهتا جهتک رفتن و پا کردن جهتا جهنکها سر بفتح هر دو هم خار بنان خار در جهتا جهوس بصم نیم دوم خاشاک و خار بن جهتا هتک بفتح کاف تازی و سکون مادن و ال منقوطه هندی خار دار و نیز نام بیابان بج نامه است</p>	<p>ه جو نین باد او مجبول و سکون نون مجرودیکه ه جو و ت بو او مجبول و فتح او صیغه حال است بمعنی می بیند و نظر میکند</p>
<p>س جو ه بصم اول بروزن لوح مذکر یوغ را گویند س جو ه بصم اول است که چون جمعی بر سر میزند آیند و ایشان تاب مقاومت آن جمع بدست باشند زن و فرزندان خود بکشند یا بسوزانند و خود بگریزند و آن کشتن و سوزانیدن را جو هر گز گویند کذا فی البرهان و صاحب لغت هندی گفته که پابین معنی جو هر بفتح اول نیز خوانده اند و بفتح اول معروف که معرب کوه باشد</p>	<p>س جو ه بصم اول بروزن لوح مذکر یوغ را گویند س جو ه بصم اول است که چون جمعی بر سر میزند آیند و ایشان تاب مقاومت آن جمع بدست باشند زن و فرزندان خود بکشند یا بسوزانند و خود بگریزند و آن کشتن و سوزانیدن را جو هر گز گویند کذا فی البرهان و صاحب لغت هندی گفته که پابین معنی جو هر بفتح اول نیز خوانده اند و بفتح اول معروف که معرب کوه باشد</p>
<p>ه جهتا ا بفتح اول مذکر غایط و بر از را گویند جهتا چصتی جان بقضای حاجت رفتن جهتا را چصتا لیا تقصص کردن چستجو نمودن جهتا پھر جهتا اجھتکا پھر بقضای حاجت رفتن جهتا دینا حساب مال خود دادن و نشان رخت خود نمودن دوکان جهتا اخر و خاشاک دوکان عطار باشد خصوصا دودی مرکب بر اجزای دومی</p>	<p>ه جو هتر بصم اول و فتح مای هوز و سکون مای مذکر سغاره پر آب که در زیر کوه می باشد ه جو هتا باد او مجبول انتظار کردن و چشم بر راه داشتن س جو ه بصم اول بروزن روحی موش یا همین و نوعی از آتش تازی که کل آن کلن یا همین س جوی باد و دم مجبول بروزن سوی زن را گویند</p>
<p>ه جهتا ن بفتح سیم و سکون نون خاشاک و خدا شده و پارچه گنده که بدان چیزی را صاف کنند ه جهتا نار و رفتن و جاروب کشیدن جاروب زدن و در اندن و زدن با آتش جهتا ن پهنکنا و میدان افسون باشد بر کسی جهتا ذالنا صاف کردن و جاروب زدن جهتا دینا پاک کردن</p>	<p>ه جو بی زوجه خوانند و در فارسی معروف که مراوف رود باشد ه جهتا یا بروزن تا به مذکور طرف ادیمی که بدان روغن کاو روغن چراغ و غیر آن به پیمانند ه جهتا ب بفتح بای موعده بروزن چادر موش شوره بوم</p>
<p>ه جهتا زنت بفتح رای منقوطه و سکون نون و تای نوقانی یعنی کاما و کلیته باشد ه جهتا و موش جاروب بخری مکی گویند</p>	<p>ه جهتا یا بروزن با باند کرسی سیدی معروف که صنوبری شکل بود و از جهتا ب هم گویند ه جهتا بروزن خواب مذکر شربی است سکره از نیک سازند</p>

جھب	جھا
جھانستنا بسکون نون و سین جھد آرزو کردن و خوش آمد نمودن و او باشی کردن و دور غلاییدن	چرخ کسب معنی رفتن خانه باشد کذا فی الصراح جھاتر کوش جاووب کش و خاک روب را گویند
جھانسو خوش مدگو	جھاتری بیابان پر درخت و غار بن
جھانک بسکون نون و کاف تازی هونت پان	جھاگ با چهارم فارسی مذکرف دریا
جھائی دیدن بجنقه در مره آهوان و قطار پرندگان و بهر دو معنی اخیره مذکور باشد	جھال بروزن حال هونت حدت و حرارت و گرمی و سبب بزرگ و گرم کردن فلزات را هم گفته اند و بعلم اصل و تشدید
جھانکا جھونکی بفتح اول و ضم جیم دوم هونت پان	دوم در عربی جمع جامل باشد
جھانکر بسکون نون و فتح کاف تازی و سکون	جھال بفتح لام هونت فراویز
رای سندی مذکور خاریبان و در خان خاروار	جھال بسکون لام مذکور چشمه و آنچه در صنوع را گویند
جھانکنا پنهان نکر لیکن	جھالنا مصباح دادن اچار و صاف کردن ظروف و پاکش بر کرم کردن
جھانگه مذکور نوعی از آهوب باشد	جھاماسا بروزن نام مذکور شست سوخته که بدن بدان
جھانوان مذکور مرادف جھاما باشد و آن گذشت	بماند تا چرخ بر آید مرادف جھانوان
جھانگیری با دوشاهی و هر چیزی منسوب بجها نگیر	جھمان از ظرف مکان است بمعنی جائید و در فارسی
بادشاه و نام زهوری هم است	گیتی را گویند جھمان تمان اینجا و اینجا یعنی همه جا جھان
جھانورا بسکون نون و او سیاه را گویند	تمان هر جا و همه جا جھمان جھمان جای که در هر جا که جھان
جھانوفی بسکون نون و دو و دو کسر لام هونت غمزه	که بدین هر جا که جھمان نگ چند نگه و چند آنچه جھان
و او و ناز و سموم و باد گرم را نیز گویند جھانوفی بار	از جای که جھمان تمان پھر نایب جھانوفین و هر سو که دیدن
غشوه کروناز کننده جھانوفی یعنی نظر بازی کردن و شوخ چشمی نمودن	جھانپ مذکور نوعی از سید کردن خروس فلک یا زانند
جھاو مذکور نام درختی است که آنرا در فارسی شوره کز خوانند	جھانپنا پوشیدن و بند کردن باشد
جھانین بروزن آئین هونت سایه و کف رو	جھانت بشم و موسی زنا
جھاب بفتح اول و تشدید بای موصده مذکور آن چیزی است مثل کله سته که از ابریشم سازند	جھانجھه بسکون نون و دیگر حروف هونت ششم و س
جھیکانا بفتح اول حیران کردن و در جیب کسی	عتاب و هینت و هون و بی قراری است بهر دو و کاه
جھبوا بفتح اول و تشدید بای موصده معنومده جانور که مویش دراز باشد اعلم از موشی و سگان و بعضی شاخ درخت خمیده و کج نیز آمده	وز نخله فی نوزان باین معنی سنگرت باشد
جھیبی بفتح اول و تشدید بای موصده کسوره مو ز یورات لباس	جھانجھا مذکور می است آنرا صد پایه گویند
جھیبیا بفتح اول و کسر سوم مذکور نام زهوری است	جھانجھت بسکون و فتح جیم تازی نزاع و مناقزه
	جھانجھیا بسکون کسر جیم تازی شمشکین و زود درخ و آتش
	جھانجھی بسکون و کسر جیم هونت بازی است و آن چنان باشد که طفلان در ماه آسن در وقت شبت در سجده
	سواخ چرخان میفرودند و بر سر کوفه در فغان برآید
	روند و گردای کنند

جھٹک لفتح اول و سیوم سونٹ برافکنڈن و کشش و سوزان وجح ناخس	جھپ لفتح اول زود و سرب و سربا باش جھپ
جھٹکا مذکر برافکنڈن و کشش و گشته را کویند که حسب سزود سزاد بیک ناگاه بریده باشند	بزودی و بجلت جھپ کھانا غوطه خوردن کاغذنا
جھٹکانا بفتح اول برافکنڈن و کشیدن و کشیدن جھٹکانا بفتح اول و سیوم راندن و افکنڈن و کشیدن ولاغوشدن	جھپا بفتح اول سونٹ زودی و بجلت جھپا جھپی بفتح پر و جیم سونٹ و شتابکاری
جھٹکانا بضم اول تکذیب کردن جھجهه بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکریش وراز و کجیه طویل	جھپاس بفتح اول سونٹ ترشح باران سوزید جھپاسیا بفتح اول و کسر سین بهر سکار و دنا بازارا
جھجهس بفتح اول و جیم تازی مذکر کوزه و مراعی جھجهک بکسر اول و فتح سیوم سونٹ بر جستگی جھجکانا بکسر اول سکون جیم دیگر جستن مراد چونکنا جھجکانا بفتح اول سکون جیم دوم زجر نمودن بر خشم و تندی حرف زدن	جھپانا بفتح اول غنودن جھپت بفتح اول و سیوم سونٹ جبت و صولت و حمل باشد جھپت لینا بکسر رفتن چیزی از کسی
جھجهکنا بکسر اول و فتح سیوم و بفتح اول نیز آمده بر مرادف چونکنا	جھپتا بفتح اول و کشید تازی سندی مذکر حد و جبت بیک و ناگاه گرفتن و در بودن چیز
جھجهلا بفتح اول و سکون دیگر حروف مذکر نومی از شیرینی	جھپتا ما مرنا ناگاه در بودن چیز را
جھس برنا بفتح اول و فتح بای او حده سوختن و سوزیدن جهر جهر بکسر بر و جیم تازی آبی که جریان بای با جهر جهر اکبسر بر و جیم تازی بار یک و بی قوت جهر جهر انا بکسر بر و جیم تازی روان شدن چیزی کمالی جهر مت بضم اول و فتح سیوم و سکون تازی سندی مذکر کرده و جماعت و حرب و جنگ و شالی که از بالای سرب و داده باشند	جھپت سونٹ اشاره چشم و کشیدن با دزدن جھپکانا بفتح اول چشم زدن جھپکانا بفتح اول و سیوم مراد کشیدن و جستن و حمل کردن و در بودن چیزی بیک ناگاه و چشم زدن را نیز گویند
جهر جهر اکبسر بر و جیم تازی بار یک و بی قوت جهر جهر انا بکسر بر و جیم تازی روان شدن چیزی کمالی جهر مت بضم اول و فتح سیوم و سکون تازی سندی مذکر کرده و جماعت و حرب و جنگ و شالی که از بالای سرب و داده باشند	جھپکی بفتح اول سونٹ جبت و حمل و اشاره چشم و در بودن چیزی بیک ناگاه
جهر نا بفتح اول بر آمدن آب از قعر خیمه و روان شدن مرادف جهر نا و کبگیر و جیم آب مینوع و باین معانی استعمالش مذکر است	جھپلانا بفتح اول سندن و شست و شو دادن
جهر نا بضم اول از غم و الم بزم کردن جهر کنا بفتح اول و فتح سیوم مذکر در کج	جھت بفتح اول زود و سربا جھت سے جهت پت بزودی و سرعت
	جھتاس بفتح اول سونٹ صدمه و ضربت ران کردن جھتالنا بضم اول تکذیب کردن و بخش کردن المیر از لرزش خوردن آن چنانکه سستند کفاره بعضی از جهال اسلام است که از حدیث سوره المومنین شتاء خازند منہ جھتالنا متقل کردن و خوردن چیزی انگ باشد منہا منہ جھتالنا و فتح کشیدن

د دستوری و منفعتی که کسی در کاری و خدمتی سود	جھری بضم اول موشت عین دشکن
مشا بره بدست آید	جھری یا نا بضم اول کسری میوه صاف کردن اندودن
جھک بفتح اول موشت شهوت و غضب جھک	جھتر بفتح اول موشت باران بزرگ و نوعی از قفل و
ما را با بهبودگی کردن جھک هر گاه بفتح میوم	با بضمی مذکر موشت هر دو آمده و بضم اول مذکر فارین
سکون رای درشت و کسراف فارسی برزه کاری	را گویند مرادف چھوتر
و بهبودگی را گویند	جھتر جھتر بفتح اول هر دو جیم تازی بزودی و بستر
جھکا جھک بفتح هر دو جیم تابان و درختان	جھتر اک بفتح اول بروزن تپاک سرعت و زودی
جھکا نا بضم اول خمائیدن	گویند جھتر اکا - جھتر اک جھتر اک مذکر کزنگ
جھکا و بضم اول مذکر خمیدگی و میدان باشد	جھتر اکا بفتح اول مذکر تابان را گویند
جھکا و ت بضم اول مذکر کزنگ	جھتر نا بفتح اول رو باندن متحدی جھاز نا
جھک جھوری بفتح اول و سکون و او مجبول	جھتر بهر مذکر جھتر بهری - جھتر بیل موشت درخت
موشت نزاع و ستیزه و جدال را گویند	غنا ب دشتی و این هر سه لفظ بفتح اول است
جھکری بضم اول موشت او اند شیر را گویند	جھتر ب بفتح اول و سیوم و سکون بای بوده حدت
جھکر بفتح اول کشید کاف مفتوحه مذکر	و حرارت و تیزی و مناشسته و ستیزه
طوفان و بارش	جھتر یا جھتری بفتح هر دو جیم موشت جنگ و جدل
جھکا بفتح اول یا ده کفخن و عجز و الحاح کردن و	مردم باشد عمر ما و جنگ کردن خردسان خصوصاً
بضم اول خمیدن و شمشاک شدن و امیل و	جھتر یا نا جنبکائیدن
گرفتار شدن	جھتر پنا جنگیدن و ستیزه کردن
جھکو بفتح اول و سکون و او مجبول موشت	جھتر جھتر نا بفتح اول و چهار جنبش نمودن و حرکت کردن
مزد زبان چنانکه گویند اس اس آرمی سه	جھتر ک بکسر اول و فتح سیوم موشت تحریف و تهدید
بست جھکو مریانی یعنی فلا نلسن این یار	جھتر کا جھتری بفتح هر دو جیم موشت سازعت و دست
بسیار خفیف و خسته حال گشته	و گریان شدن دو کس یا یکدیگر
جھکو مریانی بفتح اول و او مجبول مذکر ترشح باران	جھتر کنا بکسر اول و فتح سیوم زجر و توج نمودن از زمانه
جھکو مریانی بفتح اول و سکون و او مجبول جنبائیدن	جھتر کی بکسر اول موشت زجر و توج
جھکول بفتح اول موشت جنبش کردن در آب	جھتر ن بفتح اول و سیوم موشت افتادن برآوردن
جھکولنا بفتح اول و سکون و او مجبول جنبائیدن	و مغز روشن مرادف ناس
جھکنا بفتح اول و سکون و دیگر حرف یا ده گویند	جھتر نا بفتح اول چکیدن و افتادن
جھکا بفتح اول مذکر پارچه بوری ثوب گویند	جھتر و نا بفتح اول رو باندن
جھکری بفتح اول و سیوم مذکر نوعی از باز که پرند	جھتر و نا بفتح اول و ضم رای هندی سکون و او
شکاری است	مجبول مذکر انجام فصل میوه و بستر رسیدن آن
جھکا بفتح اول و سکون کاف فارسی مذکر ستیزه	جھتری بفتح اول و کسر سیوم موشت ویرانگی باران

جھکری بفتح اول

وزراع را گویند جهمکسرا بکسر تا در تیزه دیگران مثل	جهمکی بفتح اول مونت نوروتاب و ضیارا گویند
و آن جهمکسرا بکسر با برود کاف فارسی تیزه و مناس	جهمکا بکسر اول و فتح کاف فارسی مذکر چارپای را
جهمکسرا نا بفتح اول تیزه ایندن	گویند که شکسته و فرسوده شود و این چارپای بمعنی بنگله
جهمکسرا بن بکسر لام زن جنگ جو	جهمکسرا اول و فتح سیوم زره و جوش جهم کا ثوب
جهمکسرا الو جنگ جو دستیزه گر	خود آهنی
جهمکسرا نا تیزه بدین و در آویختن	جهمکسرا بضم اول و فتح سیم مذکر مرادف جهمکسرت
جهمکسرا بفتح اول و ضم کاف فارسی مذکر پیر این	و آن مذکور شد
کو دک مرادف جهملا	جهملا بکسر اول و چهارم مذکر نومی از ابریشم که
جهمکسرا بفتح اول مذکر حرارت آتش و رنگ و تپاک	بسیار باریک میباشد و یک جانب در که از نخه
و محبت و خشم و حمیت را گویند	پاره می سازند
جهملا بو مرتفع اول و ضم بای سوده و سکون و در اول	جهملا بکسر اول و چهارم باریک و نامضبوط بریند
مونت نوز و رونق و بمعنی سنور و روشن و بجواب این	جهملا نا بکسر اول و چهارم موج زدن آب و موج شود را
هم گفته اند	س جهملا بضم اول جنیدن و پیر او را مدن و رفتن
جهملا جهم سنور و مرکزش و نوز و رونق	جهملا بفتح اول مرده جنبانیدن و پیر مذکر رفتن
س جهملا بفتح اول مذکر بیابان و محو	چیزی بکفشیر و باین معنی مصدر لازم میباشد
س جهملا نا بضم اول متعدی جهمولنا	جهملا بکسر اول و فتح سیوم قسمی است از مردم سپاهی
جهملا نا بفتح اول با کفشی هم کردن و متعدی جهملا که	و چارپای فرسوده که بران خواب کنند
محرک مرده باشد	جهملا و نا بفتح اول متعدی جهملا بمعنی حکم کردن مکی
س جهملا بفتح اول و جهم مذکر و خسانی	تا مرده بجنباند
س جهملا نا بفتح اول و جهم در خیدن و محبت و حاشی	جهملی بکسر اول و تشدید سیوم مونت چرخند
کردن و زبان کردن در دبا شد	جهملی بکسر اول و تشدید سیوم مونت پوست باریک
جهملا همت بفتح اول و جهم و فتح مای هوزن مونت	جهم جهم بفتح اول و جهم باران بزرگ قطره که همه روز
نوز و رونق و زبان را گویند	بارد جهم جهم بر وزن و مادم کذنگ
س جهملا نا بضم اول و سکون لام متعدی جهملا نا	جهملا کا بفتح اول مذکر سرعت و جلدی و باران
س جهملا بضم اول و فتح لام سوخته شدن و خوشیدن	بزرگ قطره
جلس دینا سوختن جهملا نا سوخته شدن	جهملا نا بفتح اول و جهم تازی و خوشیدن
س جهملا بفتح اول و سیوم مونت روشنی و پرتو	جهم جهم بفتح اول و سیوم هر دو باریک با سنگلی
س جهملا بفتح اول مذکر ابد و محموله	بارد قطره بقطره
س جهملا نا بفتح اول و خشانیدن و بضم اول	س جهمک بفتح اول و سیوم مونت لغا و در خشدگی
و پیران کردن	س جهمکا بفتح اول مذکر نوز و رونق و بضم اول آویزه
س جهملا نا بفتح اول و سیوم تابیدن و در خشدن	کوش و خوشه میوه و خوشه گل و نام گل است و بمعنی



عوار و سبل کردن هم آمده است

جھمکنو البفتح اول و سیوم مذکر نور و روتنی

جھمکننا البفتح اول و سیوم در خشدن و بمعنی رقصیدن

و رقص کردن هم آمده

جھمکی البفتح اول موش لسان و در خشدگی

جھن البضم اول موش شایست اندک یعنی پیشه بودن چیزی

بچیز دیگر اندکی و البفتح اول مذکر آواز زنگه و نوازی دیگر

چیزی بر بگی و صدای شمشیر و غیر آن

جھنجهت البفتح اول و چهارم مذکر سبزه و تشویر و تشویر

عاطر و منع و تفرض

جھنجهوی بر وزن خجری موش شبکه را گویند

جھنجهلا البضم اول سکون جیم دوم خشم آوردن و

غضب ناک شدن

جھنجهتی البفتح اول و چهارم دشوار و مشکل

جھنجهنا البضم اول و چهارم مذکر اشکل و آن باز بچه

است مرا طفل را و البفتح اول و چهارم خشم ناک و غضب ناک

جھنجهنانا البفتح اول و چهارم آواز کردن نکره و نوان باشد

جھنجهنا هت البفتح اول و چهارم موش خشمناکی

جھنجهکان البفتح اول و چهارم موش نوازی زنگه

جھنجهنی البضم اول و چهارم موش زنگه که در پای

گند و بکر آن بر ذره صدای را گویند که از تخم زعفرانی

مخسوس گردد

جھند البضم اول سکون دیگر حرف مذکر ابنه و از و

و غوغای مردم

جھند البفتح اول مذکر لوا و رایت را گویند

جھند و لا البفتح اول و ضم وال بندی در ضعی که کوپلی

اوراق آن خوش نماند و نیز طغی که سوی سرش بلند باشد

جھندی البضم اول موش پوت و رخت

جھنک البفتح اول و چهارم موش آواز زنگه و نوان

جھنکاس البضم اول بر وزن تنکار آواز زنگه و نوان

جھنکنک البفتح اول آواز کردن جرس و زنگه

جھنکها ترا البفتح اول مذکر کوزن و آن جانوری است

سرو و نیز در ضعی که بی برک بود

جھنکھنا البفتح اول و سیوم سوی بر بدن خاصن که قشر

جھنکا البفتح اول سکون با و نون فتاد جامه شد

جھنوان البفتح اول بر وزن کنعان مذکر نواز برب

جھنوانا البفتح اول سکون نون خشک شدن چیزی

باشد در آفتاب و خشک شدن پای و مالیدن آن بچاقوانا

و آن خشت سوخته است

جھنهدا البضم اول سکون با و نون و فتح مای دوم و تشدید

وال منقوط بندی پوست و استخوان یعنی لاغری و نحس

جھو البفتح اول تشدید او مذکر مرد و جھا و آن

گذشت و نوعی از سب نیز هست

جھوت - جھوتھه البضم اول مذکر دروغ جھوتھه

موتھه از توابع مدهت است

جھوتا - جھوتھا کا و ب دور و غوغا گو پس خورده

طعام و غیر آن و در و کنی ساخته و مضرع از نور و عمل

و با قوت و امثال آن جھوتھا چاقا پس خورده کسی

بسیار این کنایت است از خوشامد کردن

و لیس نمودن خود و جھوتھی پنو چھنا اخلاق کما

هم بجا نیارون

جھو جھه با و او مجھول مذکر ایشان در همان و معده

شکلی که فرو و بخت باشد

جھو جھبا با و او مجھول مذکر معده را گویند

جھوسر البضم اول بر وزن بوره پرموده و ضلج

جھوسرنا البضم اول آسیدن و سائیدن و جھبائیدن

سیره از وقت و انفسرون

جھوسر البفتح اول بر وزن نور موش نواغان و سبزه

و آواز نارهای ساز که بر یکبارگی بر خیزد و البضم اول

مذکر در همان خار و ار

جھوسا البضم اول بر وزن سوی مذکر باران خفت

که دره شود

جھوسنی لغیم اول بروزن روسی موش نام محمود  
 که متصل الہ آباد واقع است  
 جھوک باوا و سجدہ لہ موش جنبش ناگہانی  
 جھوکا باوا و مجبول مذکر ضرب و مسادمہ  
 جھول باوا و مجبول مذکر شکنجی کہ از بدی و محنت  
 در چارہ افتد و تولد و نسل مرغان  
 جھوکا باوا و مجبول مذکر قتاب زدگی و مرض  
 و کبیرہ زنبیل را ہم گفته اند  
 جھوکا لغیم اول مذکر گہوارہ و ریسمانیکہ بران در  
 ہوا آیندور و نڈ و آزا باد چچ خوانند  
 جھولنا لغیم اول در ہوا اور آمدن و رفتن و جنبیدن  
 و نوعی از شعر باشد و باین معنی اسم مذکر است  
 جھولی باوا و مجبول موش زنبیل را گویند  
 جھوم لغیم اول بروزن روم جنبش و تہرج و کثرت  
 پردرختان جھوم جھوم ابنوی ابرو تراکم سجا را گویند  
 جھومک لغیم اول دفع تیرم و سکون کاف تازی  
 بروزن بوک بزم و محفل و جشن را گویند و کنایہ  
 از ہمہ و رزم نیز بہت  
 جھومکا لغیم اول سکون و اوسوف و ہم مذکر  
 او نیز و گوش و دب اگر را ہم گفته اند و آن نام ستارہ  
 است مرادف جھمکا  
 جھومکی لغیم اول سکون و اوسیم موش لای  
 از او نیزہ گوشش  
 جھومنا لغیم اول جنبیدن و موج زدن و فراگ  
 آمدن سحاب باشد  
 جھونا لغیم اول بروزن گوند مذکر نارصل کچھ و زدن  
 جھونیا باوا و مجبول و سکون نون مذکر خوشہ میوہ  
 و خوشہ دانہ غدہ و بر قوہ کہ ہمہ بدن را پوشد  
 جھونپرا مذکر جھونپری موش ہر دو باوا و  
 مجبول و سکون نون کا شانہ و کبیرہ را گویند  
 جھونتا باوا و مجبول و سکون نون مذکر موی چا

پسین سر و جنبش کہ ہوارہ و جھونتا دینا سر ہا بر ہوارہ  
 جنبانیدن  
 جھونٹھس لغیم اول و سکون و اوسوف و دفع تازی  
 سقوط موش زمینی کہ در سالی دو بار حاصل نہدست  
 جھونٹھن جھانٹھن لغیم اول و سکون و اوسوف  
 و نون دفع تازی ہندی مذکر پس خوردہ  
 جھونٹی باوا و مجبول موش مرادف جھونٹھن  
 جھونٹھہ لغیم اول و سکون و دیگر حروف آشیانہ مرغان  
 جھونڈی لغیم اول و سکون و اوسوف و نون و  
 کسر ال ہندی موش بستہ گیانہ  
 جھونڑا بفتح اول کندم کون و زرد رنگ  
 جھونک باوا و مجبول و سکون نون و کاف موش  
 حرکت و جنبش با پیچ و مددہ باد کہ بیک ناگاہ وراید  
 جھونکنا باوا و مجبول اٹکندن و انداختن و نڈاختن  
 ہیرہ و رتنور  
 جھونمنا لغیم اول و سکون و اوسوف و نون زودہ  
 و ہم مرادف جھومنا باشد  
 جھینسی بکسر اول مذکر ترشح و بارش  
 جھینکنا - جھینکنا - جھینکنا ہر تہ بکسر اول و سکون  
 و غم خوردن و تضرع و زاری کردن باشد  
 جھیل بکسر اول بروزن نیل موش بکیر و مجرای آب  
 جھین بروزن زمین جانشیکہ و ہر جا کہ  
 جھین بروزن دین تقیس و باریک جھیا بروزن کند  
 جھینکا بکسر اول موش طبع ذریای و بجزئی جزا و البحر کہ  
 وزد یعنی رویان عبارت از ان است گرم و خشک  
 است و بہترین او تازہ است مہمی و ملین و غذای صالح  
 دہد واضح انکہ خلط بداز و پیدا میشو و رنگ سو داو  
 مولد سو داو است و در مخزن اللادویہ گفته کہ آن جھین  
 بر جملہ کثرت اولاد  
 جھینکست بکسر اول دفع کاف فارسی کشیان  
 جھینگر بکسر اول و ضم کاف فارسی مذکر کئی صوف

کہ جامہ و قرطاس تباہ سازد وہ آن را در غار سستی  
 خوانند مرادف جھلی  
 س جی بکسر اول مذکر جان و روح جی اٹھانا دل برداشتن  
 چیزی جی برا کرنا آزر وہ شدن و تی کردن استغراق  
 کردن جی بزہانا ہمت کردن در چیزی جی بھرا  
 جانا سیر شدن از چیزی جی بکھرنا غشی کردن جی  
 بھرا نارتق کردن و مخرون شدن جی ہلانا  
 مشغول کردن خاطر باشد در چیزی تا از فکر وارہند  
 جی پانا از طبیعت کسی گہی یافتن و بغایت مسر  
 شدن و از بلاجات یافتن جی پانی کرنا کسی  
 ایذا رساندن و دل آزاری کردن جی پو کسی  
 چلنا اطاعت و طبیعت نمودن جی پو کیلنا  
 جان بازی کردن جی پیچنا یا پگھلنا یا پگھل  
 جانا رحم کردن و مترم شدگی پکورا جانا نمک شدن  
 جی بہت جانا شکستہ دل شدن جی پھر جانا  
 سیر و کارہ شدن از چیزی جی جلا نا دلسوزی کردن  
 و بمعنی دل آزاری کردن ہم ہست جی چلنا سوختن  
 دل و عنگین شدن جی چاہنا خواستن و آزر وہ کردن  
 جی چھپانا یا چھلنا کاری و سستی کردن و در کاری  
 جی چلانا بہا و رازہ کاری کردن جی چلنا غارت  
 چیزی یا سستی دان جان بخشی و عفو کنہ بزرگ جی  
 دان کرنا جان بخشی نمودن و کنہ بزرگ کسی را  
 بخشیدن جی دھتر کنا طیدن دل جی  
 دہ و بچانا غشی کردن جی و کھنا دل بہا و ن بر  
 چیزی و شاد شدن جی سے اترا جانا از دل کسی  
 افتادن و بقدر شدن و بمعنی شکستہ دل شدن ہم  
 آردہ جی سے مارنا کشتن و قتل کردن کسی یا جی کرنا  
 جی ہونا خواستن چیزی و آرزو کردن جی کھو  
 کچھہ کی فاکر و ن کاری باشد بکشاوہ ولی جی کی  
 امان مانگنی زہنا خواستن و سعذرت کردن  
 جی گھت جانا از ہر چیز متصرف و کارہ شدن

جی لگانا دل بستن جی لگنا بستہ شدن دل با  
 چیزی جی لینا با سر کسی رہ بردن و معبستی  
 کشتن ہم ہست جی مارنا ترک ہوا و ہوس کردن  
 جی ملانا دوستی کردن جی مین آنا در دل  
 آمدن جی مین جل جانا سوختن دل بر شک و حسد  
 جی مین جی آنا نسلی یافتن جی مین کھر کرنا با  
 کردن چیزی در دل جی نکھلنا مروں و باقصی غایت  
 عاشق شدن ترسان و ہراسان کشتن جی ہارنا  
 شترولی کردن و ترسیدن جی ہت جانا بزار  
 شدن دل از چیزی  
 س جے در محاورہ اہل برج کسیکہ و چیزیکہ  
 ہ جی نفع اول بروزن شی چندا کھہ  
 ہند جی بکسر اول آری ولی و بمعنی شہاد و آقا ہم آمدہ است  
 س جی نفع اول بروزن تی مذکر و مونث ترقی و فروز  
 و نفع نفرت و شہاباش و در جہا ہم کفہ اند جی جی کار  
 مذکر ظفر و سرور جی مال مونث کار کل کہ بعد نفرت  
 در کلہ کنند  
 س جیانا بکسر اول زندہ کردن  
 ہ جیب کتر اگرہ برد این بہند ہست  
 س جیبہ بکسر اول مونث زبان بولی سان خوانند  
 جیبہ ہر ہانا د شام وادن و زبان درازی  
 کردن و جستن و شادمانی تاکہ ممکن الحصول نباشد  
 جیبہ پکورا خاموش ماندن و خلل افکندن در  
 کلام کسی و حرف گیری کردن جیبہ جھکنا  
 بضم ہم دوم و عوی مالداری کردن جیبہ جھکنا  
 تمثالی چیزی کردن کہ حصول آن غیر ممکن و جیبہ  
 چلانا زیادہ از حوصلہ خویش مخز کردن و لاف زدن  
 جیبہہ دایکے بات کھنا حرف زدن باشد  
 یا کسی نجاب جیبہہ کاٹنا یا شاہہ کسی را رخ  
 کردن از کاری و آلتاس عرضی گذار قبول ساختن  
 و بمعنی متخیر و ہراسان شدن ہم ہست جیبہہ

<p>جیتھانی با یای مجبول و فتح تائی ہندی زو جہ ہر کھان شوہر را کویند</p>	<p>س</p>	<p>کالنا بنات لقب زوہ نامشہ شدن س جیتھار انکسر اول بروزن سی پارہ پر کو زو زیادہ کو</p>
<p>جیتھرا با یای مجبول سکون تائی ہندی و مائی برادر کلان و بزرگ را نیز کویند</p>	<p>س</p>	<p>وزبان دراز بعرنی یکتا خوانند س جیتھی بکسر اول و سوم مونت آہست معروف</p>
<p>جیتھی صد ہد سکون یای مجبول و فتح ہم مذکر مخ مہک عربی اصل السوس خوانند و انرا در ہندی میتھی لکتری ہم کویند و آن معتدل است در کیفیات اربوہ و کویند کہ تر است در اول خشونت و قصیدہ یہ و خلق را نافع باشد و نشکی نباشد و سوز بول و عمر ولادت و در و عصب را سود و ہد</p>	<p>س</p>	<p>کہ ازان بوقت دمان شستن زبان را صاف کنند و قطعہ و پارہ ہم گفتہ اند س جیتھی بفتح اول و کسر یای تازی و سکون یای مجبول اکثر اوقات</p>
<p>جیتھوئی بفتح ہر دو جیم و فتح و او مونت نام نوای است از نوامای موسیقی</p>	<p>س</p>	<p>جیت بکسر اول مونت چیرہ دستی و طغر و بردن بازی و بفتح اول مذکر نام بناتی است و فوائی از نوامای موسیقی ہم است و سکون یای مجبول ہم خوانند</p>
<p>جیت ہر بکسر اول بروزن و دیگر جا نیکہ و ہر جا کہ را جد ہر</p>	<p>س</p>	<p>س جیتا بکسر اول زندہ و بیای مجبول ہر قدر کہ س جیت بکسر اول و فتح تائی فوقانی مذکر زندہ گی و جا س جیتک بیای مجبول و کسر فوقانی و سکون</p>
<p>جیتھاک بفتح اول و فتح دال منقوطہ و سکون والف و کاف تازی مذکر نوعی از طبل باشد</p>	<p>س</p>	<p>کاف چندانکہ س جیتا بازی بردن و غالب شدن باشد</p>
<p>جیسر سکون یای مجبول بروزن زیر زہدان بچہ بروی شہر کویند</p>	<p>س</p>	<p>س جیتو بکسر اول بروزن مینو بازی بر زندہ جیتو بکسر اول و سکون تختانی و فوقانی و فتح و او و سکون</p>
<p>جیسر انکسر اول و فتح دوم مذکر معنی جان و روح با و کنایہ از محبوب ہم است و بکسر اول و دوم زیر را کویند</p>	<p>س</p>	<p>روزن و فوقانی جیتو یا بکسر اول و فتح و او و کذلک س جیتا بکسر اول و سوم بروزن گیمیا مونت نام</p>
<p>جیسر انکسر اول و فتح تائی مہلکہ کہتہ فرمودہ و معنی سنبھر و گواریدہ ہم است</p>	<p>س</p>	<p>روزہ است مرہندوزان را کہ فرزندان شان مرده باشند و درین روزہ پرستش دیو مادہ</p>
<p>جیسا بفتح اول چنانکہ جیسا چاہے حب و خوف جیسا تیسرا چنانکہ و پیمان جیسا کا تیسرا</p>	<p>س</p>	<p>کہ جیتا برت نام دارد و کنند و قربانی ہم دہند باین عقیدہ کہ فرزندان دیگر نہ میرند</p>
<p>بمچو اول جیسا کہ چنانکہ جیشٹ با یای مجبول و سکون شین مجو و فتح تائی منقوطہ بزرگ و کلان را کویند</p>	<p>س</p>	<p>س جیت با یای مجبول و سکون تائی ہندی انبار و تودہ چیزی</p>
<p>جیتھما با یای مجبول و سکون شین مجو مونت منزلی است از منازل قمری</p>	<p>س</p>	<p>س جیتھما با یای مجبول نام مائی است از نامای ہنود و برادر کلان شوہر را گفتہ اند</p>
<p>جیکا بکسر اول و سکون یای مووف و فتح کاف تازی مونت سحاش و وجہ کفاف و روز گزار</p>	<p>س</p>	<p>س جیتھما با یای مجبول بزرگ و کلان معنی انکہ پیدا شدہ باشدہ و رنگ اولین کہ از گوت حاصل شودہ و آن بہ نسبت دویمی پایہ وار تر بود</p>

<p>س هـ جیل بر وزن فیل موش بستی زیر باشد که در مقابل هم      و بیای مجبول ریسان اسیرانی که شان را با هم در بجزیر مقید      کرده باشند</p>	<p>و کبر اول ز لیسن و ز مذکافی کردن      س جیونان یا بیای مجبول دو دو و وزن بر وزن دیسان      میزبانی و جشن و میضافت را گویند</p>
<p>س هـ جیمار کبر اول بر وزن بیمار آنکه قطع بود او هوس      کرده باشد و کن عظیم را نیز گویند و باین معنی موش بود</p>	<p>هـ جیمس بیای مجبول و فتح نامی هوز مذکر باره و بند      آن زیوری است معروف</p>
<p>س جیمان بفتح اول فرزند منصور      س جین بفتح اول بر وزن عین فرق است در هندوان      س جینا کبر اول ز لیسن و ز مذکافی کردن و بمعنی زلیت      و ز مذکافی هم هست و باین معنی مذکر باشد</p>	<p>هـ جیمس بیای مجبول و فتح نامی هوز و سکون رای      منقوط موش سبب چند باشد که از آرزای آب پر سازند      و بالای بید میگردند بر سر کذاشته می برند و نیز گویند      است از رسومات مشاوری و آن جان باشد      که سبوی چند از آب پر کنند و بر یکدیگر گذارند و      بر سر آن ظرفی مملو از شربت بهند و دوستان آنرا      همیشه نگهدارند و بیدار باشند</p>
<p>هـ جینگرانیا کبر اول و سکون یا وزن و ضم کاف فارسی      چین افکندن و شکن دادن و بر زمین کردن      س جیو کبر اول مذکر روح و روان و مخلوق و حیوان      محبوب و عاشق را هم گفته اند و بمعنی سست باشد      و مر جانیز آید است</p>	<p>هـ جیمس بیای مجبول و فتح نامی هوز و سکون رای      منقوط موش سبب چند باشد که از آرزای آب پر سازند      و بالای بید میگردند بر سر کذاشته می برند و نیز گویند      است از رسومات مشاوری و آن جان باشد      که سبوی چند از آب پر کنند و بر یکدیگر گذارند و      بر سر آن ظرفی مملو از شربت بهند و دوستان آنرا      همیشه نگهدارند و بیدار باشند</p>
<p>س حیوت کبر اول و فتح و او زنده و فرزند منصور      س حیوت کبر اول و فتح و او سکون نامی هندی      شمع و دلاور</p>	<p>هـ جیمس بیای مجبول و فتح نامی هوز و سکون رای      منقوط موش سبب چند باشد که از آرزای آب پر سازند      و بالای بید میگردند بر سر کذاشته می برند و نیز گویند      است از رسومات مشاوری و آن جان باشد      که سبوی چند از آب پر کنند و بر یکدیگر گذارند و      بر سر آن ظرفی مملو از شربت بهند و دوستان آنرا      همیشه نگهدارند و بیدار باشند</p>
<p>س حیوثر کبر اول و ضم بیای تختانی و سکون و او و او      و فتح رای هندی مذکر روح جهان و محبوب و دلبر باد      اجرت سالیانه که بگذازدان و غیر آنها دهند</p>	<p>هـ جیمس بیای مجبول و فتح نامی هوز و سکون رای      منقوط موش سبب چند باشد که از آرزای آب پر سازند      و بالای بید میگردند بر سر کذاشته می برند و نیز گویند      است از رسومات مشاوری و آن جان باشد      که سبوی چند از آب پر کنند و بر یکدیگر گذارند و      بر سر آن ظرفی مملو از شربت بهند و دوستان آنرا      همیشه نگهدارند و بیدار باشند</p>
<p>هـ حیوثر بیای مجبول و او و مجبول مذکر ریسان      حیوثری بیای مجبول موش کذک      حیو کا کبر اول و سکون تختانی و کسر او و فتح کاف      کاف و فتح کاف روزگزار</p>	<p>هـ جیمس بیای مجبول و فتح نامی هوز و سکون رای      منقوط موش سبب چند باشد که از آرزای آب پر سازند      و بالای بید میگردند بر سر کذاشته می برند و نیز گویند      است از رسومات مشاوری و آن جان باشد      که سبوی چند از آب پر کنند و بر یکدیگر گذارند و      بر سر آن ظرفی مملو از شربت بهند و دوستان آنرا      همیشه نگهدارند و بیدار باشند</p>
<p>س حیوگر کبر اول سکون تختانی و او و فتح کاف فار      دلیر و بهادر و شجاع و کبر اول و ضم تختانی نیز خوانند      س حیون کبر اول و فتح و او مذکر سعادت و روزگزار و      بمعنی آب هم آمده است که ز جرمه ما باشد</p>	<p>هـ جیمس بیای مجبول و فتح نامی هوز و سکون رای      منقوط موش سبب چند باشد که از آرزای آب پر سازند      و بالای بید میگردند بر سر کذاشته می برند و نیز گویند      است از رسومات مشاوری و آن جان باشد      که سبوی چند از آب پر کنند و بر یکدیگر گذارند و      بر سر آن ظرفی مملو از شربت بهند و دوستان آنرا      همیشه نگهدارند و بیدار باشند</p>
<p>هـ حیون بیای مجبول چون و چند آنکه و گویا که حیون      بتون همچون منوال و چنانکه بود</p>	<p>هـ جیمس بیای مجبول و فتح نامی هوز و سکون رای      منقوط موش سبب چند باشد که از آرزای آب پر سازند      و بالای بید میگردند بر سر کذاشته می برند و نیز گویند      است از رسومات مشاوری و آن جان باشد      که سبوی چند از آب پر کنند و بر یکدیگر گذارند و      بر سر آن ظرفی مملو از شربت بهند و دوستان آنرا      همیشه نگهدارند و بیدار باشند</p>
<p>س حیونای بیای مجبول و او و مجبول بمعنی خوردن باشد</p>	<p>هـ جیمس بیای مجبول و فتح نامی هوز و سکون رای      منقوط موش سبب چند باشد که از آرزای آب پر سازند      و بالای بید میگردند بر سر کذاشته می برند و نیز گویند      است از رسومات مشاوری و آن جان باشد      که سبوی چند از آب پر کنند و بر یکدیگر گذارند و      بر سر آن ظرفی مملو از شربت بهند و دوستان آنرا      همیشه نگهدارند و بیدار باشند</p>

در غایت و برون نظر  
 در سر آن تا زشت

کفتار معتم و حیم فارسی

چا معروف است که از آرزای چین و قشای آرد  
 و آن انواع بود سفید و تیره و سیاه و سبز و  
 بنفش گرم است تا آخر دوم و خشک در اوسط آن  
 مقوی قوی و ارواح و معده و باه میرودین و  
 مرطوبین و سنسنت و منسنت و ططف و قطع و سفتح و  
 منسفتح و مر قق مواد و در بول و سکون عطش کاذب  
 و صداع بارد و التهاب معده و جثه و دخانی و قضا  
 کننده خون و رنگ رخسار و سدرق اودیه بفتح  
 معده و عس بدن و سستی معده و دماغ و جثه از  
 جگر بدوی و بن در ایچه شراب و سیر و پیاز و حب  
 خفغان و امراض قلب استغاب نفس و انبساط نفس  
 و از الهم ذم و یرقان و سوء العینه و استسقا و  
 امراض سدی و بواسیر و حبس البول و تقطیر حاد  
 از برودت و ضعف کرده نافع و آتش سیدن آن  
 بالای طعام باعث سرعت انقباض لیزین است  
 نصاری فاطمه صبح وقت ناشتا و خوردن وقت

انقدر استعمال دارند که ذانی مخزن الادویه  
 س چابنا غانیدن چاب چاب بابتین کرنی  
 کنایه از کم گفتن و عبور کلام کردن باشد  
 ه چابک پادشاهان و کوفتن بدندان  
 ه چابی بروزن آبی موش کلید بربی مفتاح خوانند  
 ف چاپانی موش نان قطیر نازک باشد که ذانی را  
 ه چاپهند بفتح بامی فارسی و سکون و بیک حرف  
 مذکور نوعی از دام ماهی باشد  
 س چاتر بضم تهای فوقانی بنهند و صاحب سیفند  
 ه چاتر بفتح تهای فوقانی مذکور دام بزرگ  
 س چانک بفتح تهای فوقانی مذکور پرنده است  
 ه چات باسیوم هندی موش ذوق و شوق و  
 عادت و دستور و لذت چات لینا لبیدن  
 ه چائنا لبیدن  
 ه چائی بروزن ذاتی موش شیرزنده  
 ه چاچا برادر پدر عربی عم کوئید مرادف چچا  
 ه چاچرنگ سیود بروزن چاکو مذکور چوبی که در  
 عید هندی هندوان گرداگرد آن می گردند و بازی  
 میکنند و نیز جشنی و بزمی که بعد انعام هونی کنند  
 س چار بضم راهمه خور و دشکلی و دلگشا و  
 فارسی معروف که مخفف چار باشد بربی این  
 خوانند و واس دور هندی نوعی از ناخن شمشیر  
 که از آب تر هندی پزند و آن معروف است  
 بزبان علمی اهل هند جاسوس را گویند  
 س چارگنا بضم کاف فارسی چارچند  
 س چارن بفتح راهمه رقص و نقیاز  
 س چارواک لبکون راهی همیده و فتح داد و سکون  
 الف و کاف تازی سالار کرده گرانانی که قابل  
 وجود باری نیستند تعالی الله عن ذلک  
 ه چاره بروزن باره مذکور حلف و واد و طعم  
 و نهال بود سیب و در فارسی معروف که گزیر

باشد بربی علاج گویند  
 ه چاش باسیوم هندی موش توده کل که باکیا  
 باشد و ضرب و جراحت و صدمه  
 ه چاس بروزن پاس موش قلبه رانی چاس  
 قلبه رانی کردن  
 ه چاسا بروزن خاصه قلبه ران و کشا و زرا گویند  
 ه چاسنا قلبه رانی کردن و شیار پیدن باشد  
 ه چاسی بروزن خاصه قلبه ران و کشا و زرا  
 ت چاقو بروزن دار و مذکور کار و چاکو و چکوهند است  
 س چاک مذکور آه است مراد مذکور آرا که بالای آن طرف  
 کل سازند و پای کردن و اسپاسک و چیز  
 حلقه دار که از کل سازند و در تیار می چاه بکار برند  
 س چاکهنا لبکون کاف و تهای هوز چیدن و ذوق  
 س چال موش قدم در رفتار و دستور و عادت چال  
 بکنر نا اثر کردن و چیره شدن چال چلنا رفتن و چکر  
 شدن چال ملنا تکسیم مذر کردن از چیز  
 به بدگمانی چال دغال از توابع است بمعنی رفتن  
 و روش چال در فارسی هر چیز دو سوی گویند و مواد  
 اسپ که سوی آن سرخ و سفید در هم آمیخته با خصوصاً  
 و گوی سفالی را نیز گویند که در آن توان ایستاد  
 و گوی که جولا مکان پایهای خود را در آن اوینند  
 و کردی که با هم در حمار بندند و پرنده گویند فلانی چال  
 کرد یعنی کرد را بر دو آستین مرغ و نوعی از رنگ  
 و بزبان علمی اهل هند بر چهار کرده یک چال است  
 بر دو کرده یک و رنگ پس چالی دو فرسنگ  
 کذافی البرهان  
 س چالابروزن بالا مذکور حرکت دروایی و کنایه از  
 زمان سعدیم است  
 س چالک بفتح لام دوامی سبیل را گویند  
 س چالنا لبکون لام تخمین و مفر شدن و مفرز سا  
 چالن هار پرنده

س چاله پروژن اله مونت نونى از مایى نبت	س چاندی مونت سیم خالص و تارک سر
س چالی پروژن خالی فاسد و مغز خراب را گویند	ه چاند با چهارم هندی مونت لیتی و عمار را گویند
س چالیس کبیر لام چین عربی اربعین خوانند	ه چانگلا بسکون زن و کاف فارسی مذکر انگلی است
س چالیسار وزن نالیده مذکر قصور بصارت که در	ه چانول مذکر برج و غیره نون هم نونى است و از آن
چهل سالگی ماریش شوگو گویند که در سن چهل و هشت یا پنجاه	ه چالی ارزو گویند سر و خشک است درد و کم گویند
سال زوال باشد و سال چهل از صد سال که صدی باشد	ه چالی و بعضی گویند که حار است و شیخ فرموده که آن حار
س چالیسوان چهل و فاخته چهل کرده و شادوی رسم ز چلی	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
س چالیسوی پروژن سانیسی رسم چله که بعد ز چلی کند و رسم	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
فاخته صدمه	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
س چام مذکر گرم است و گرم و اویم را گویند چام که دام	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
چلانے چرم پاره را بجای نذر رواج و اون و این	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
گنایت است از ریاست و فرمان روای که باشوکت	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
و اوست باشد	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
ه چانپ بسکون نون و بای فارسی مونت آتش زنده بود	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
ه چانینا بسکون نون و بای فارسی میوشن و توخن باشد	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
ه چانقنا سردون و افشارون را گویند	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
س چانید مذکر ما و قمر و تارک سرد نشان سپیدی که بر	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
پیشانی برهائی می باشد و زوری است سووف و ماه چرم	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
شهر و شهری از سپر چاند چیمانا تغییره چاند و است	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
سلیخ ماه چاند تا و اشمی از پاره پاره و در باشد چاند	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
مار و ابدون برستانی نون چاند نے کھیت	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
کیا امینی ماه طلوع کرد	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
س چاند نایسکون نون و وال مذکر حساب یعنی نور ماه	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
چاند نایکھه نفع بای فارسی و سکون کاف و مای	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
هوز چهاردهم ماه را گویند	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
س چاندنی مونت حساب و نام کلی است و نیز چادر	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
کلاخیکه از ابر شطرنجی بکسرند و هر چیز سفید و در نشان	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
هم گفته اند چاندنی چوک گویند و وسیع یا جانیکه و	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
اقتد و غیر آن فرزند چاند کامار جانان و عقید	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت
هنو و بیار شدن جانوزی بود از اسب صدمه ماه	ه چالی و یا بس است و شیخ نجیب الدین سر قندی از دو شهر حرارت

<p>چینا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجهول غایب که در عین کرسکی و بنودن طعام بخورند و آنرا لب چرا گویند و آنرا چینینی هم گویند و این مونس باشد</p>	<p>س چاهت بفتح تایی بوز مونس خواش و آرزو را گویند س چاهک بفتح تایی بوز مهران و شفیق و در فارسی مصنوعه باشد</p>
<p>چب بضم اول خاموش و بمعنی خاموشی باشد گویند و بمعنی خاموش هم آمده است مونس چب لگنی - یا چبکی لگنی لال شدن بکرت چب بفتح اول در فارسی نمودن که لغت بر است باشد یسار خوانند</p>	<p>س چاهنا خواستن دوست داشتن س چاهنا بوزن مالدیه منظور و محبوب را گویند س چاهیتی بوزن بارگی محبوبه و معشوقه س چاین بوزن این مذکر فته است از سنود و تخم تر بندی و گرد عارش سرو باین معنی مذکر و نر هر دو آمده است چاین چو این کذک</p>
<p>چپا بفتح اول و تشدید دوم مذکر بدست بزراع مقدار درازی بکرت باشد یا در تخفیف دوم در فارسی جانب چپ</p>	<p>س چبانا بفتح اول خوانیدن چب چاکه بات کرنی بنا مل و توقف سخن گفتن و نیز بوزن و نخت حرف زد س چبا و لا بفتح اول طفل مزاج و شوخ و نادان عوام بضم اول گویند و آن غلط است</p>
<p>چپا چپ - چپ چاپ بضم اول در هر دو خاموش و بدزدی و سار قلند</p>	<p>س چبانی بفتح اول مونس مضغ و خاندگی س چبل - چبل بکسر اول و دوم در هر دو و تشدید سیوم در دوم طفل مزاج و بی تکلیف و نادان گویند</p>
<p>چپاتی بفتح اول مونس نان تنگ گویند فارسی است چپانا بفتح اول شرمند و کردن و چیزی بالای چیز دیگر گذاشتن باشد</p>	<p>س چبلا پن بکسر اول و دوم و تشدید لام و فتح بای فارسی مذکر و ک مزاجی و عدم تکلیف س چبلانا بفتح اول سکون دوم باهستگی خاندن س چبوانا بفتح اول سکون دوم مستعدی چبانا</p>
<p>چپتا بکسر اول رنج و ملتصق را گویند چپتا بفتح اول هموار و یکسان چپتانا بکسر اول رنج و در وقت و پیوند کردن</p>	<p>س چپتا بفتح اول هموار کردن و یکسان نمودن س چپت با سر زن طبق زن چیت بازی بطریق س چپتا بفتح اول و دوم هموار و یکسان شدن س چپتا بکسر اول و فتح دوم حسب بدن</p>
<p>چپتی بفتح اول و کسر سوم مونس نام کرنی است چپتی بفتح اول مونس طبق زن چپتی زن چپتی کهیلنا طبق زنی کردن</p>	<p>س چپتونه مذکر بر می مرقع از زمین بقدر نیم گز یا بیشتر که در باغ و دوردی خانه سازند و در فارسی چپتونه گویند کذا ذکر صاحب البرهان و جای که در آن خرما گیرند و کجری شسته</p>
<p>چپ چاپ بضم اول بخوشی و بفتح اول در فله صد او آواز بوسه را گویند</p>	<p>س چپهانا بضم اول خاندن س چپهک بفتح اول و دوم مونس پیش کردن و دیگر س چپهکی بضم اول و سکون بای موحده و بای بوزن مونس غوطه زدن و تاب</p>
<p>چپیا بکسر دوم و وجه فارسی رنج و ملتصق چپیانا بضم دوم هموار و چیزی که در آن و کسر هر دو هم فارسی حسب بدن</p>	<p>س چپهنا بضم اول خاندن و غش کردن در سر است کرون چیزی در دل س چپهونا بضم اول و دوم و سکون او مجهول غایب</p>



چپ چپاے یعنی در دویم فارسی بجاوشی و باخدا و نهان  
 چپ کبر اول و تشدید دوم ذکر باشد  
 چپا هت کبر اول و سیوم مونت از وقت  
 چپرا کبر اول و سکون دوم و فتح برای همدو عوام برای  
 گویند ذکر هر کس چشم و آزار از شک خوانند برون شک  
 و بوی جگر ترا نفس و شک را رخص گویند  
 چپل س یعنی اول مونت صیفی برنجی یا سبب بود که  
 آزار در چرم یا بانات نصب کرده پیاده گان بطور  
 حاصل در کردن خود اندازند  
 چپراسی پیاده و قاعدی را گویند که چپراسی با خود  
 چپ چپ یعنی اول و دوم در هر دو آواز می گویند  
 خوردن آب و طعام از دمان حیوانات براید  
 چپرا یعنی اول و سکون دوم دروغ راست نما یعنی  
 اول مذکر نعلی از شک و زمین صاف و هموار  
 چپرا نا یعنی اول دروغ گفتن  
 چپرا یعنی اول برون بسیار و کسختی و بی شرم و بی  
 گفتن با سسکت است  
 چپرا ها کبر اول چپان صاف و پاک بگذر اقال  
 فی الماخذ  
 چپرا یعنی اول و دوم کجین و انکار کردن و بضم  
 اول مالدین کلابه و رنگ بر روی او و غیر آن  
 چپری یعنی اول مونت کرده های سرگین گاورا  
 گویند و یعنی اول چپ و صاف و هموار باشد  
 چپری بابت سخنان چپ و خوشامد چپری  
 روی نمان روغنی  
 چپقلش یعنی اول و سیوم و کرام مونت از دما  
 مردم وقت جای را گویند  
 چپک کبر اول و تشدید دوم مغز و غیر مرغی و نام  
 پرند هم است  
 چپکا یعنی اول خاموش یعنی اول آسوده و خمیده و کج  
 و سزاشیب

چپکا نا یعنی اول و سیوم و تشدید و تشدید و تشدید  
 راهیم گفته اند  
 چپکن یعنی اول و سیوم مونت نوعی از قبا باشد  
 چپکن دار جابر را گویند که همچو چپکن باشد  
 چپکا کبر اول و فتح دوم چپیدن و نشر کردن  
 سیاهی بر کاغذ و افشردن شدن چپک جانافروخته  
 شدن چیزی بسبب حلاوت و لذتیکه دار و دویز  
 عاشق شدن بر کسی در نظر اول  
 چپکا یعنی اول و سیوم و چپیدن و افشردن شدن  
 چپکی یعنی اول برون خشکی مونت خاموشی  
 چپل یعنی اول و تشدید دوم نوعی از پای افزار باشد  
 چپل یعنی اول و دوم شوح و بی قرار را گویند  
 چپلا یعنی اول و دوم مونت برق برادر در دره را گویند  
 چپن یعنی اول و تشدید دوم مذکر سرپوش سبوی  
 چپنا یعنی اول نخل شدن و محبوب کشتن رو بری جان  
 مردم و کبر اول مخفی شدن  
 چپنی یعنی اول مونت سرپوش و صحنک کجک  
 چپنی بجز پانی مین یا چپنی بجز پانی لیکه  
 قوب مرناک یا به از شرمند شدن باشد  
 چپنی غایت چپنی چاشنی قناعت کردن بر  
 چپو یعنی اول و تشدید دوم مونت مذکر مقدار  
 کشتی و آن است که طامان بدان کشتی را دان کنند  
 چپو مانا روان کردن کشتی بمقداف  
 چپوی یعنی اول و ضم دوم و سکون او چپول  
 دستار کهنه و فرسوده  
 چپمال یعنی اول و دوم چپرا گویند که گردا گردا  
 کل و لا باشد  
 چپه یعنی اول و ثانی مشدود شخصی را که کار باشد  
 چپ کند و به تخفیف دوم تخند و سته دار باشد  
 بهیت بیل که کشتی را بدان رسانند که ازنی البران  
 چپنی کبر اول و ثانی مشدود مونت پیوند کاغذ

و بفتح اول و تشدید دوم فشرود و دو کثافت و لغزش  
 و تشدید دوم خاموشی  
 س چیت بفتح اول و کسر دوم مونت ضرب و صید  
 و صحبت را گویند چیتا بفتح اول و کسر دوم مذکر کذا  
 ه چیتا بفتح اول و کسر دوم حرامزاده و ولد از نا  
 ه چت بکسر اول نظرو نگاه و حسی از حواس انکه بر پشت  
 و راز کشیده باشد چت کن یا پشت افکندن  
 و این یکی از اصطلاحات کشتی ایران است و غلبه  
 کردن بر کسی در جنگ  
 ه چت بکسر اول مذکر خاطر و روح را گویند  
 چت جا خاطر خواه و دلپسند چت چو بر معنی  
 سارق دل است و آن کس را زود لرز باشد  
 چت دنیا التفات کردن و توجه نمودن چت کن  
 س این دو معنی است اما استقامت نمودن چت لکن مرغ  
 و لطیف و دلکش  
 س چتا بکسر اول و تشدید دوم مذکر نام نباتی است که در  
 و اوجار بر بندش و تخفیف دوم آتشی که در آن  
 بسوزند و آنرا چتا گها هم گویند و این بر دو مونت  
 ه چتا بکسر اول و ثانی مشد و سپید و نقیض مسیاه  
 س چتا نا بکسر اول آگاه و خبردار کردن چتا و نا گد ملکه  
 ه چتا نگ بکسر اول و فتح دوم و سکون نون و کاف  
 فارسی کابل و دست و اطلاق آن بر حیوانات کنند  
 س چتا و نی بکسر اول مونت اشاره و ایما باشد چتا  
 بکسر اول و سکون دوم مذکر تصویر چتر مسا کال  
 چتر ساری تصویر خانه و نقش خانه و چتر بفتح اول  
 و ضم دوم ماهر و مکار و دانا را گویند معنی چهارم  
 آمده است و بفتح اول در فارسی چیزی باشد  
 که برای محافظت اقباب بر بالای سر بگذارند  
 و موسی کوتاهی که بر فرق سر گذارند  
 س چتر بفتح اول بوسند و دانا و مکار باشد و بکسر  
 اول نام منزل چهارم است از منازل قرنی

س چتر بچتر بکسر اول و سکون دوم و سیوم و کسر بای  
 موده و جیم فارسی و سکون نای فوقانی کو ناگون  
 و بوقلمون در کنار نیک  
 س چتر بفتح اول و ضم دوم و ضم بای موده و ص  
 چهار دست و این لغبی است از القاب و شوی چنانکه  
 چتر بفتح اول و ضم دوم و ضم بای موده و ص  
 کنند و او را دیوی کنند  
 س چتر بفتح اول و سکون دوم و سیوم و کسر  
 بای موده و سکون و او مجبول و فتح جیم مذکر تیدیل  
 طعام و خوردن طعام غیر معاد  
 س چتر تائی - چتر تا بفتح اول و ضم دوم هر دو مونت  
 کیاست و فطانت و زیرکی و دانای و پویشمندی  
 س چتر تهم بفتح اول و ضم دوم و سکون دیگر حرف معنی  
 چهارم باشد  
 س چتر تھی بفتح اول و ضم دوم و کسر چهارم مونت  
 چهارم از ماه شمسی  
 س چتر دسی بفتح اول و ضم دوم و فتح دال مبهله چهارم  
 س چتر دسی بفتح اول و ضم دوم و فتح دال مبهله چهارم  
 ماه را گویند  
 س چتر کار بکسر اول و سکون دوم مصور و صورت که  
 چتر کاری مصوری  
 س چتر گبت بکسر اول و سکون فوقانی و ضم کاف  
 و سکون با فدی و تا و شکر که اما کاتبین معنی فرشتگان  
 که اعمال بندگان می نویسند  
 س چتر گسر بکسر اول و سکون و فتح کاف فارسی مصور  
 س چتر نی بکسر اول و سکون دوم و کسر بای مبهله مونت  
 قسم دوم باشد از اقسام چهار گانه زمان  
 س چتر و نش بفتح اول و ضم دوم و کسر او و سکون  
 و فتح نشین معنی بست و چهارم باشد  
 س چتر و نشنت بفتح اول و ضم دوم و کسر او و سکون  
 و فتح نشین معنی بست و چهارم باشد

<p>چیزی خوردن چت و نوتاشکستن چیزی برزودی چت کوفنا خوردن چیزی بچی</p>	<p>س چت کبریا کبر اول و فتح کاف نازی و سکون بای سوز و فتح زای و فرشت لفظ دار و منقطه و بوقلمون</p>
<p>س چتا بضم اول و تشدید دوم مذکر جمده موسی و قلم باشد و بفتح اول و تشدید دوم شاکر و طفل کتبت</p>	<p>س چتا کبر اول منقطه و داغدار باشد س چتا کبر اول نمودن و منظر آمدن</p>
<p>س چتا کبر اول و تشدید دوم سفید و نوعی از روپیه هم بست چتا الکها قنا و دیدن و پاره پاره کردن رخت</p>	<p>س چتا کبر اول کشیده شدن تصویر را گویند س چتوار تشت بفتح اول و سکون دوم و فتح و او و کسر زای همده و سکون نون و فتح سین چس لبرلی اربعین گویند</p>
<p>س چتا چت بفتح هر دو جیم فارسی عدای مکرر است س چتا بفتح اول و تشدید دوم در هر دو باز یک است هر اطفال را و آن چنان باشد که در میان دو گروه سوراخ دارد رشته بکنند و سر رشته در دست گرفته چنان حرکت دهند که یکی بر دیگری خوردان آوازی برآید</p>	<p>س چتون کبر اول و فتح دوم مونت نظر و نگاه س چتونا کبر اول و فتح دوم یدین و کز لیبین س چتھامس نا کبر اول و فتح دوم دیدن و پاره پاره کردن و کاغذ انبوست سیاه کردن و بھمنی و شام دادن نیز هست</p>
<p>س چتا خا بفتح اول مذکر صدمه و آواز و آواز بوسه چتا ک بفتح اول مونت صدمه و آواز را گویند و بھمنی خبر و آواز هم آمده است س چتا لنا بضم اول خستن و مجروح کردن باشد س چتان بفتح اول مونت تخمه سنگ در زمین سنگلاخ س چتا نا بفتح اول لبس اندین س چتانی بفتح اول مونت حصیر را گویند س چت پت بفتح اول سیوم سر بیا و عجالتا س چت پتا بفتح اول سیوم چالاک و مضبوط و دو پاره گوشت را گویند</p>	<p>س چتھمت کبر اول و فتح نای بوز و سکون نای سندی مونت بی ولی و برخاستگی خاطر را گویند س چتھس نا کبر اول و فتح دوم مذکر پاره جامه کہند س چتھس نا کبر اول و فتح دوم و سکون نای بوز و کبر ہندی جامه پاره شده را گویند س چتی کبر اول و تشدید دوم مونت داغی را گویند کہ لبسب باران یا طروت آب بر چیزی نشیند و روی است از نار و خرمبره کہ از مالیدن فرسوده کرد و چتی داغ داغ را و کره گرفته چتی کاغذ داغدار شدن و کره گرفتن</p>
<p>س چت پتا نا بفتح اول سیوم طبعیدن و اضطراب س چت پتا هت بفتح اول سیوم مونت اضطراب س چت پتی بفتح اول سیوم مونت زودی و شتاب زودی و شتاب کاری و تمجیل س چت پتیا بفتح اول سیوم و کسر جیم تند و چالاک س چتھنا بفتح اول و دوم آواز کردن تاز یا نه و شکافه شدن</p>	<p>س چتیرا کبر اول و دوم و سکون یای مجهول مصور نقاش را گویند س چت کبر اول سکون نای منقطه ہندی مونت پاره جامه و غیر آن چت الکھ نا پاره پاره شدن و فرسوده شدن چیزی و چت بفتح اول مونت و آوازی کہ از شکستن چیزی برآید و لغت جلد و سطران کہ درمی است معروف و بھمنی برزودی و دوم هم آمده است چت بھسم صاف کردن صمغ طعام و بھم</p>
<p>س چت پتا نا بفتح اول سیوم طبعیدن و اضطراب س چت پتا هت بفتح اول سیوم مونت اضطراب س چت پتی بفتح اول سیوم مونت زودی و شتاب زودی و شتاب کاری و تمجیل س چت پتیا بفتح اول سیوم و کسر جیم تند و چالاک س چتھنا بفتح اول و دوم آواز کردن تاز یا نه و شکافه شدن س چت پتی بفتح اول سیوم طبعیدن و اضطراب س چت پتا هت بفتح اول سیوم مونت اضطراب س چت پتی بفتح اول سیوم مونت زودی و شتاب زودی و شتاب کاری و تمجیل س چت پتیا بفتح اول سیوم و کسر جیم تند و چالاک س چتھنا بفتح اول و دوم آواز کردن تاز یا نه و شکافه شدن س چت پتی بفتح اول سیوم طبعیدن و اضطراب س چت پتا هت بفتح اول سیوم مونت اضطراب س چت پتی بفتح اول سیوم مونت زودی و شتاب زودی و شتاب کاری و تمجیل س چت پتیا بفتح اول سیوم و کسر جیم تند و چالاک س چتھنا بفتح اول و دوم آواز کردن تاز یا نه و شکافه شدن</p>	<p>س چت پتی بفتح اول سیوم مونت زودی و شتاب زودی و شتاب کاری و تمجیل س چت پتیا بفتح اول سیوم و کسر جیم تند و چالاک س چتھنا بفتح اول و دوم آواز کردن تاز یا نه و شکافه شدن س چت پتی بفتح اول سیوم طبعیدن و اضطراب س چت پتا هت بفتح اول سیوم مونت اضطراب س چت پتی بفتح اول سیوم مونت زودی و شتاب زودی و شتاب کاری و تمجیل س چت پتیا بفتح اول سیوم و کسر جیم تند و چالاک س چتھنا بفتح اول و دوم آواز کردن تاز یا نه و شکافه شدن س چت پتی بفتح اول سیوم طبعیدن و اضطراب س چت پتا هت بفتح اول سیوم مونت اضطراب س چت پتی بفتح اول سیوم مونت زودی و شتاب زودی و شتاب کاری و تمجیل س چت پتیا بفتح اول سیوم و کسر جیم تند و چالاک س چتھنا بفتح اول و دوم آواز کردن تاز یا نه و شکافه شدن</p>

س چیت ستاری بفتح اول هفت در مد و کت با کوبید  
 چیت سال کدنگ  
 ه چیتک بفتح اول و دوم هوش او از و صد بر و دوانی  
 و اکای و خیرت و بختی رونق و ضیا و بهار زندگی  
 چیتک سے بگو و در چیتک سے جانان باز و مجز  
 رفته چیتک وانی هوش زدوی و بخت باشد  
 ه چیتکا بکسر اول مذکر نوعی از گیاه یا فلز و محاط آب  
 سنی را هم گفته اند  
 ه چیتکا بفتح اول مذکر قلت و کمی چیزی چیتکا گانا  
 آرز و مند چیزی شدن  
 ه چیتکا بکسر اول مذکر نوعی نقطه و آوازی که از تورا  
 چیزی تیز ترش از زبان بر آید  
 ه چیتکان بفتح اول بر آوردن نوعی از آواز چون با  
 در صحن طلبیدن کواشی و دو آب  
 ه چیتکامری بفتح اول هوش نوعی از آواز باشد  
 ه چیتکانا بفتح اول از نازبان آواز بر آوردن  
 شکستن و بریدن و شکافتن و تفنگ را بر آوردن  
 و آزار رسانیدن کسی را  
 ه چیتکلا بضم اول و سوم مذکر طراقت و آهنگ آواز  
 چیتکلا سا و لچب و دکشا  
 ه چیتکنا بفتح اول و دوم همدن صد از نازیبا  
 و شکافنه شدن  
 س چیتکنا بفتح اول سکون دوم و فتح کاف نازی  
 مذکر سلی و طلبا چیت باشد  
 ه چیتکی بضم اول هوش که فتنه اعضا با دو سر  
 یا دو سر ناخت چیتا که در و کند از عبارتی شکسته  
 بهرین فرس تیری چیتک گویند و مقدار یک در دو  
 انگشت بخند صدای که از بهر سائیدن برود  
 بر آید و چاکرچ و سپه و نسی در شکستن بر جاها و تیر  
 هست که آنرا در انگشتان پای کنند چیتکی که بر نا  
 چیتکی لینا لشکر بیدن و لشکر گرفتن و تیز کردن

کری و خوش آوردن چیتکی باین اقاما حساب  
 گرفتن کسی باشد از روی استهزا و چیتکی بکسر اول تا پیش  
 خور شنید گویند  
 ه چیتکیلا بفتح اول و کسر سوم زیبا و رونق دار  
 س چیتلا بضم اول مذکر طغیانه و جد نوی مراد و چیتلا  
 ه چیتنا بفتح اول کمال و برین بسیار خوار  
 ه چیتنی بفتح اول هوش لب خشن زن اکار و بسیار  
 ه چیتوا بفتح اول و ضم دوم نوعی از بانیکه و قسمتی است  
 از باران که تا نور شکاری است  
 ه چیتونا بفتح اول و ضم نامی هندی و سکون و سکون  
 مجهول مذکر نوعی از فاخته باشد و آن پرند ه است  
 ه چیتوس بفتح اول سکون و او مجهول عباس و عشت  
 پرست و شکم بند را گویند  
 ه چیتها بفتح اول و تشدید دوم مذکر کالیف و نقاب  
 و کبیر اول طومار حساب در ماهه نوکران  
 ه چیتھی بکسر اول و تشدید دوم هوش و قهر و نامزد  
 مکتوب طلب چیتھی نام طلب و اعلام نامه چیتی  
 بانی چیتھی پسر مر اسله و سکاتبه را گویند  
 ه چیتی بفتح اول و تشدید دوم هوش فقدان هوش چیت  
 ه چیتیا بضم اول و کسر دوم امیر دزدان و جاسوس  
 دزدان و چیتکیو و کامل هم آمده است و باین معنی  
 هوش باشد  
 س چیتیا بفتح اول و کسر دوم شاکر و تمیز  
 ه چیتیا تا بضم اول و کسر دوم خستن و خروج کردن  
 ه چیتلا بضم اول و کسر دوم خسته و خروج باشد  
 ه چیتا بفتح اول برود بر بربری عم خوانند  
 ه چیتانا بضم اول کبیدن آب در شدن کسی هوش  
 بزن یا آب  
 ه چیتز بفتح اول و دوم زمینی را گویند که در آن کبیل  
 زار است شده باشد  
 س چیت بضم اول و تشدید دوم مذکر پستان بزرگ

<p>جد و یا بضم اول دفعه دوم روی که بر کاشیدن در زمین بود جد صابغ اول و تشدید دوم مذکر کش و بجز زمان دوم کش آن و چهارگ</p>	<p>چترمی کچما کبر اول خاک کشیدن بر چیزی چترمی کبر اول موش یک و آن گری است که خون می کند از بدن سگ باکوفند</p>
<p>چر بفتح اول مذکر جزیره دور یا آوازی که از زمین پارچه برآید و در فارسی امر است از بیدن و بضم اول حکایت آواز است</p>	<p>چچکار و یا بضم اول شلیدن و صغیر زدن چچکاری بضم اول موش ناز و کرشمه</p>
<p>چو بفتح اول متحرک در وان و بمعنی چراگاه و قوت و خورش و روزنی هم آمده است و کبر اول مدت وزنان دراز</p>	<p>س چچل بفتح اول و تشدید دوم مذکر پستان بزرگ چچند اکبر اول و دوم مذکر ترکاری است معروف و آنرا مردم این چچند گویند نان خورش آن جهت دفع بیست بدن و لاغری مجرب است و شیرین و باضم و سبک بود و صفادوی مزاج را باضم آید و اشتها زیاد کند کذا فی الشرحی</p>
<p>چو بفتح اول و تشدید دوم مذکر مد و بفتح اول فارسی چریدن و کبر اول از برای چو</p>	<p>چچوانا بضم اول کچیدن آب و عرق از بدن چچوزنا بفتح اول و ضم دوم و سکون و او چچول کچیدن چیزی خشک باشد که از آن چیزی حاصل نشود</p>
<p>چراغ ترمالنا با تشدید ما که با چراغ کشتن و خاموش کردن آن</p>	<p>چچی بفتح اول و نانی میشود زو برادر پدر چچیاناکبر اول و دود آواز کردن که سفند باشد چچیسر بر وزن حصیر مذکر سطر و خطر را گویند</p>
<p>س چراک بفتح اول بر وزن تراک چرند بر عربی سایم گویند س چران بفتح اول مذکر غرغار و چراگاه س چراننا بفتح اول چرانیدن و بضم اول زدن بدن</p>	<p>چچیرا بفتح اول و کسر دوم منسوب به چچیرا بهائی بضم چچیری بمن و ختر عم ف چخ بفتح اول موش فصوت و جنگ و تعدی ف چچا چخی بر وزن برابری سستیزه و نزاع ف چچاخ بمعنی چقا ق باشد</p>
<p>چراند کبر اول و فتح دوم و سکون نون و اول موش بوی که از سوختن موی و چرم و غیر آن آید س چرا و بفتح اول مذکر چراگاه س چراخی بفتح اول بر وزن کدایی موش چرا و مزدوری که برای چرا دهند</p>	<p>ف چچچ دور شو این را اکثر بلفظ چل گویند چچچ چداس بضم اول موش آرزو کردن زن چچا را چداسا بضم اول مذکر چداسی موش خوانان چچا چداننا بضم اول کس دادن زن کسی چدلانی بضم اول موش چچا و مسائرت</p>
<p>چر یا تا بفتح اول کشیدن و درست کردن پیمان چربی موش پیر که سفند و کنایت از زنی است باشد چربو دار چرب و دو سم چربی لی جملی چا و پیر</p>	<p>چد کت بضم اول و فتح دوم و تشدید کاف نازی و سکون رای سندی مردی که بر کاشیدن در زمین بود چدنا بضم اول گاشیده شدن چدوانا بضم اول کاشیدن</p>
<p>چر یا تا بفتح اول کشیدن و درست کردن پیمان چربی موش پیر که سفند و کنایت از زنی است باشد چربو دار چرب و دو سم چربی لی جملی چا و پیر</p>	<p>چدوانی بضم اول جرئت زنا که بره بسی و سنه</p>
<p>چر یا تا بفتح اول کشیدن و درست کردن پیمان چربی موش پیر که سفند و کنایت از زنی است باشد چربو دار چرب و دو سم چربی لی جملی چا و پیر</p>	<p>چر یا تا بفتح اول کشیدن و درست کردن پیمان چربی موش پیر که سفند و کنایت از زنی است باشد چربو دار چرب و دو سم چربی لی جملی چا و پیر</p>



<p>چتر لغت اول مذکر آواز تشکستن شاخ درخت و بگر اول مونت که است و ناخوشی و لغت اول زبان فرخ زار و بان معنی لغت اول شهرت دارد و غلط است</p>	<p>چرنگا لغت اول دووم و سکون کاف فارسی برزه کوی کردن و لغت دوم آواز کردن پرندگان س چرم لغت اول مذکر پوست و آدمیم را گویند و در فارسی نیز همین معنی دارد</p>
<p>س چتر اکبر اول کفشک ز ه چتر انا کبیر اول فسوسیدن و سخن کردن ه چتر تبر یا لغت اول و سیوم برزه گو</p>	<p>ه چرم لغت اول و سیوم حکایت آواز چیزی س چرن لغت اول دووم مذکر پای و قدم و کفش و پای افزاید نیز گویند افاعیل و قاعیل شعر و معنی خود روش</p>
<p>ه چتر تبر اکبر اول سیوم که پای فارسی است تند و و حریر لغت و حار ه چتر پرتانا لغت اول و سیوم طمیدن و اضطراب کردن</p>	<p>ه چرنا لغت اول دووم و سکون سیم و کسر را و جمله دوم و سکون فوقانی اینکه دران پای همان شسته باشند چرنا لغت اول و سیوم که دران پای همان شستن</p>
<p>ه چتر پرتا لغت اول و سیوم طمیدن و اضطراب کردن ه چتر پرتا لغت اول و سیوم مونت تیزی و تند و و حدت</p>	<p>ه چر نوک لغت اول دووم و ضم نون و فتح دال جمله یک دران پای شسته باشد</p>
<p>ه چتر بر وزن هر حکایت آواز چیزی ه چتر اکبر اول سیوم مذکر نام بناتی است و زود و وانکه از سخن به چشم آید</p>	<p>س چرنا لغت اول چریدن و چرا کردن ه چرنا لغت اول مذکر پای جامه که مازانور سد چرنا چرها نا پوشیدن این قسم پای جامه را گویند چرنا</p>
<p>ه چتر انا لغت اول و سیوم شکافتن و ترکیدن ه چتر اهت کبیر اول سیوم مونت خشم و زود و بی را گویند</p>	<p>س کبیر اول دریده شدن و شکافته شدن س چرخ کبیر اول و فتح دووم در هر دو مذکر حیات و راز و عمر و از چرخ کبیر اول و فتح دووم کذلک</p>
<p>ه چتر بر وزن هر حکایت آواز چیزی ه چتر نا کبیر اول رنجیدن از استهزای کسی س چتر و لغت اول دووم مذکر چیزی است معروف که از بوی میسازند</p>	<p>ه چر و لغت اول و ضم دووم مذکر سبوی بزرگ س چر و انا لغت اول چراندن ه چر و انا کبیر اول در اندین مراد چرانا</p>
<p>ه چتر کبیر اول مونت لغت و کراست و کدورت ه چتر هانا لغت اول سوار کردن و کشیدن زه کمان و ریسمان طبل و کبیر اول فسوسیدن و ظرافت کردن</p>	<p>س چرها لغت اول بر وزن در ماه شبان و رای س چروانی لغت اول مونت مزدیکه برای چراندن ه چروم لغت اول و فتح دووم و کسر سیوم مونت انا و عرض و الحاح را گویند</p>
<p>ه چتر ها و لغت اول مذکر برآمد و عروج و وطنیان آب و ترقی جاه و سرفرازی و جمله آوزون بر کسی ه چتر ها لغت اول مونت برآمد و عروج و جاه و جمله آوزون در مودی که برای سواری بوبار کردن اسباب بدینند</p>	<p>ه چرو و لغت اول و ضم دووم و سکون و او مجبول مونت سیوه است معروف س چری لغت اول بر وزن کری مونت موزوع ناریند که از ابرین مجوز و بیایم دهند</p>
<p>ه چتر هیبا لغت اول و سکون دووم و نامی بوز و فتح با ه چتر هیبا لغت اول و سکون دووم و نامی بوز و فتح با</p>	<p>ه چری لغت اول و کسر دووم باز و بند و با تشدید دووم مونت و در را گویند نقیض صاف باشد</p>

موذو و تشدید نون قابو یافتن	هـ	چسکا بفتح اول و دوم مزمان کردن و صج
هـ چتر هتا مو با بفتح اول فایق آمدن و زیاده شدن	س	چسکی بضم اول بر وزن شکی موش جرفه آب
هـ چتر هتی بفتح اول موش بفتح و سود را گویند	هـ	چسنا بفتح اول چاک شدن جامه تنگ
هـ چتر هک بفتح اول علائمه و آشکارا و نفیس و زیبا	س	چسنی بفتح اول پاره چوبی باشد و نکلین که در دست
هـ چتر هنا بفتح اول بر آمدن و سوار شدن و حمل کردن		اطفال دهند تا آنرا بکنند مراد ف چو سنی
و حملا آوردن باشد چتر هتا او ترا بگرایه گرفتن مرکب		چسی بفتح اول و تشدید دوم موش نوعی از خارش که
و رخصت دادن آنرا و خرد و مذور یا دوز بروم		در کف دست و پا پدید آید و گویند که باعث آن گردیدن
هـ چتر هتا بکسر اول هم بر آمدن از طرفت		هوام است و بضم اول و تشدید دوم موش شیره
هـ چتر هندار بفتح اول مسیوم مسافر و پیر سامان شتی		فواکه را گویند
هـ چتر هنی بفتح اول موش تباری حرب تیره جنگ	ت	چفتا بفتح اول مذکر قبیله از مغلان که خاندان تیموریه
هـ چتر هوان بفتح اول سکون رای هندی و مای پوز		بدان نسبت وار و
و فتح و او نوعی از کفش که باشنده قدم می پوشند	ت	چق بکسر اول موش چیزی است شبکه مانند زنی سنا
هـ چتر هوانا بفتح اول سوار گمانیدن تحدی چتر هتا		و بر در خانه گذارند
هـ چتر هویا بفتح اول و چهارم سوارا پ و فارس	ت	چچقی بفتح اول مسیوم موش آه است از آلات غنا
هـ چتر هی بفتح اول موش تیره جنگ و تباری حرب		که از چوب می سازند و مغلان از نامی نوازند
هـ چتر هیت بفتح اول و دوم سوار و فارس		چقر بضم اول و تشدید قاف مفتوحه گوی باب که غریق بود
هـ چتر هیتا بفتح اول سوار شکر	ت	چقاق - چچقی بفتح اول و بر هر دو موش آتش زنده
هـ چتر یا بکسر اول و دوم موش مطلق بر پنده را گویند و		بهری زنده خوانند
نوعی از دوخت باشد چتر یا خاندان خانه پرندگان	ت	چقاقی بفتح اول نوعی از بندوق که از اینک چقاق هر
س چتر یا بکسر اول و دوم کجشک ماده	هـ	چک بکسر اول موش در و کمر و بفتح اول در و کمر
هـ چتر یل بضم اول و فتح دوم موش خبیثه و هم از نیک	س	چک بفتح اول مذکر پات و قباله خانه و باغ و مشهور و
عالمه مرده باشد و گمانی از زن بیج و بد صورت و		مک مهربانست
زشت و ناپاک هم هست	س	چکندی موش نصب حدود و مقدار و تعیین نشان
کله چتر یما بکسر اول هیاد را گویند	هـ	چکا بفتح اول و تشدید دوم مذکر ماست و شیر بسته
هـ چسک بفتح اول و دوم بر وزن خشک موش		و پای گردون و دانه خورشید
و در و مزمان	هـ	چکا چوننده بفتح اول و چهارم موش خیری گناه
هـ چسکا بفتح اول مذکر ذمیغه و مره و حجت و شوق		از تجلی نور
و خود ملات و دوستوز		چکارا بکسر اول مذکر نوعی از آهوی سیاه رنگ
س چسکر بضم اول و فتح تبین و تشدید کاف نازی		که آنرا بر ساحل دریای چین شکار کنند و نوعی از
بمعنی کننده و طعن کننده است و گمانی از زنده شکر است		بر باب هم هست و در آخر بجای الف مای بیوز
خوار و پاده نوشش باشد		نیز نویسند



<p>در کمر بندند و بعضی نموند و در نشان هم هست چکجه و نندی بفتح اول و سکون دوم و ضم سوم و کسر اول مهمل و نون ششمی که مشک از او پیدا شود</p>	<p>س چکار یا کبر اول بانک بر وزن س چکاری کبر اول موش کرمی است پشه مانند و بعضی تلخ و نشان هم آمده</p>
<p>چکر بفتح اول و تشدید دوم و ب تخفیف دوم هم خوانند اند مذکر که روبا و کوبا دریا و جزیره مدور که آنرا بر دشمن می اندازند که اکثر آنرا مردم سکون می دارند کنایه از نداشت و پریشانی هم هست و بعضی جانب و ناحیه هم بنظر آمده است چکر ده های به تشدید دوم ظاهر و لقبی از القاب و شونو چکر و مرنی بفتح اول و با و شاه</p>	<p>س چکان بفتح اول و تشدید دوم آنچو رقیق بنواز رنگ و غیر آن و داغ را هم گفته اند و ب تخفیف دوم در فارسی حال است که س چکانا بضم اول فعیل کردن و مقرر ساختن به او و تقویم نیست س چکا و مرن بفتح اول بر وزن نکاد و نام سیاهی است آنرا امراض سپان</p>
<p>عالم و نیز لقبی است مر بر بهمان نگاه ایرا چکر کبر اول ضم دوم مذکر موی و کیسوی چکر بفتح اول مذکر چیزی است که از اجزای سازند و بخورند</p>	<p>س چکاوی بفتح اول بر وزن نقاوی موش جو شنی است برخارش آنرا بفارسی داد و بر عربی قوبا خوانند س چکانی بضم اول موش فیصله چکانی دینا که بر گردن و بهمان شدن از نظر فرزند علی که بد چکانی دیکه چترانی است جاناناکا قیامت می دنگاهین بود طرف لونه مین تیر سخته انگلیان د</p>
<p>چکر اکا بفتح اول سکون دوم مدور که در ارا گویند چکر یا بفتح اول و دوم و با چهارم موحده بر وزن شکر فا مذکر عیش و عشرت با و از چکر یا چکانا خوانند کردن در عیش و عشرت</p>	<p>س چکت بفتح اول و کسر دوم حیران و سرگشته س چکا بفتح اول مذکر تراشه چیزی و قاش و تراشه از زمین و نشان خراش بدن چکا دینا یا لیا تراشیدن چکا نا تراشه زمین سیاهی هم نصب کردن س چکستا بضم اول و دوم و سکون فو قانی موش مدافس و معالجه را گویند</p>
<p>چکر واک بفتح اول و دوم بر وزن هرز ناک شکر نام برنده است چکر می بفتح اول موش چیزی مدور که از چوب سازند و در میان آن رشته بر بندند و بگردانند و آن بازیچه طفلانست و ظرفی است که در کوران خمریان را در آن سازند و طایفه نسط با نرا هم گفته اند</p>	<p>س چکستی بضم اول و فتح سیر س چکستک بضم اول و دوم و سکون فو قانی و فتح سیر سهره بچکک و طبیب را گویند س چکتی بفتح اول موش قاش و پوست گردن که از آن سیر سازند و پاره از آدمی در کبابی کرد و لذات چکتی بفتح اول موش تقر و فیصله چکت بضم اول و فتح دوم سپان و نرج چکا بضم اول مذکر نوعی از پارچه باشد چکها بضم اول و فتح سیوم نرج و چپان دروغ و خوک هم گفته اند</p>
<p>چکر بیها بفتح اول و سکون دوم و کسر سیوم آنکه چشمانش بزرگ بود مرادف چکیتها چکر بیلا بفتح اول و کسر سیوم مدور که در ارا گویند چکر بضم اول و تشدید کاف مخوفه و آبگیر و تالاب کوچک</p>	<p>س چکس بفتح اول و تشدید دوم مذکر چیزی را گویند س چککی بفتح اول و سوم موش نوعی از پیش فعیل که آنرا برای شستن با نه و بهری و شاهین بندند</p>

فاسی بفتح اول و کسر سیوم  
سرخانه بفتح اول و کسر سیوم  
ب

ف  
کذا فی اللمع

چکسونی بفتح اول و سکون دوم و ضم سین مهمل  
سوت نام کبابی است  
چکسب بفتح اول یا بعد کاغذیکه عطاران در آن مشک  
و عنبر و سفوف و سنون و انثال آن بجمیده باشند  
و عوام بکسر اول بر سفوف خوشبوی معروف اطلاق  
کنند شاید که این قسم تسمیه الیشی با سم محله باشند  
چکلا بفتح اول مذکر روسی خانه و نوعی از پارچه که از  
از ابریشم پاره شده می یافتند و بمعنی پهنای در و وسیع  
هم نظر آمده است  
چکلا بفتح اول گرد و مدور و کشوری که در آن برکنه  
مای متعدد باشد و نیز ظرفی مدور که بر آن خمریان  
را تنگ سازند  
چکل دار قران روای کشور و مر زبان باشد  
چکل دار مرزبانی و حراست کشور  
چکلانا بفتح اول پهنای کردن و وسیع کردن  
چکلانی بفتح اول مونت عرض و پهنای کردن  
چکلنا بکسر اول و فتح دوم افشردن و فشردن باشد  
چکنا بفتح اول مذکر بازی بکنیف  
چکاک - چکاک مونت جفاق را گویند  
چکس بفتح اول مذکر موزه که بای افزار معروف است  
چکن بکسر اول و فتح دوم و چکن بر وزن کلین  
و مونت نوعی از کشیده و زرش دوزی و بخیه در  
باشد کذا فی اللمع چکند و من زرد و چکنگر  
کذلک چکن کاری زرش دوزی  
چکن بکسر اول و فتح یکا ف مفتوح و چکنا بکسر اول  
صاف و صغیر و شکین و حین و حیرب در وزن و در  
شوخ را گویند چکنا با سن یا گهر آگنای از شخصی است  
در وقت منعقد بنو و چکنا چاندل جمیل حسین و  
چیر چکنی جو روزنی که عامه و پارسا باشد  
زان مالدار چکنی بسیاری نوعی از فوفل که از  
آب جوش داده تیار کنند چکنی صورت آبی

و صورت تازه و زیبا چکنی معنی نوعی از گل است  
که از جهت دارد  
س چکنا بکسر اول مذکر چرپ و داغده و معنی روغن  
هم آمده است  
چکنا بضم اول فیصل شدن و تقریب یافتن  
چکنا چو مرنج اول و مرم و مرم ریزه و پاره باز  
س چکنا نا بکسر اول صاف کردن و هموار نمودن  
س چکنانی بکسر اول مونت پیه که سفید و صفا و  
همواری و شوخی را نیز گویند  
س چکنا هت بکسر اول و فتح مای هوز مونت صفا و  
همواری و دهنیت و حسن و خوبی باشد  
س چکنیا بکسر اول و سوم مردنا زمین  
هم چکو بفتح اول و تشدید کاف مضموم کار و  
س چکوا بفتح اول مذکر نام پرند است و آزاد  
فادسی بر خاب و چکا وک و دلت و عبری قبه  
گویند که شش سرد تر است و معنوی اعضا و  
عاس بول و دراز و داغ باد و صفا کذا فی الشرعی  
چکوا بمعنی گرداب هم آمده است  
چکو تا بضم اول و فتح دوم مذکر فیصله و انفصال و تقریب  
باشد چکوئی لگ  
چکو توه بفتح اول مذکر میوه است موهف مزاجش  
سرد باشد و اشتها آور  
س چکور بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجبول مذکر  
کبک کوشش گرم و تر است گویند که او عاشق ماه است  
و چون ماه نوبدر شود آتش میوزد  
س چکور اکبر اول و ضم دوم بی قرار و بی آرام  
س چکورنا بکسر اول و ضم دوم منفار زدن مرغ  
س چکوند بفتح اول و دوم چکو توه بفتح اول و ضم دوم  
و سکون و او مجبول و دیگر حروف مذکر نوعی از خیار  
شیر است  
س چکور می بفتح اول و سکون و او مجبول کبک

<p>س چلا چل بفتح بر و جیم فارسی بجا بر و کبر و دار و بنفست لشکر چلا چلی کدنگ</p>	<p>س چکوی بفتح اول ماده سرخاب ببری قبره گویند س چکمانا بفتح اول چشاندن</p>
<p>س چلان بفتح اول مونت تصفیه و صاف کردن و ارسال نذر</p>	<p>س چکمرن بکسر اول مضم دوم و فتح مای عهد سبزه بیکانه نازه و سیده</p>
<p>س چلانا بضم اول مرادف جوانا باشد و آن باید بکسر اول و تشدید دوم بانگ برزدن و نوه زدن</p>	<p>س چکمرنا بکسر اول و مضم دوم بهار آوردن و درخت س چکمانا بفتح اول چشیدن و ذایقه کردن</p>
<p>س چلانا بفتح اول روان کردن و سرد اوج تفک پرتاب کردن تیر را</p>	<p>س چکهوری بکسر اول و مضم دوم و واو معروف موش موشک بران آن جانوری است معروف براد گلری</p>
<p>س چلاق بفتح اول و مضم همزه روان و نا پایدار و فریب المرک باشد</p>	<p>س چکشی بفتح اول و دوم و کسر همزه موش باز بچست مراد طفل را و ماده سرخاب</p>
<p>س چلاق بفتح اول مذکر و واج و دستو</p>	<p>س چکی بفتح اول و تشدید دوم موش آسیا ببری سخی گویند و کاسه سر زانو و معنی صاحب هم آمده است و کبر</p>
<p>س چلا هت بکسر اول و تشدید دوم و فتح مای بوز موش بانگ و نوه و شور</p>	<p>س اول و تشدید دوم و فوץ پوشیده و ضایع شده س چکی بضم اول و تشدید دوم موش دعا و فریب چکی دینا فریب دادن</p>
<p>س چل بچل بفتح اول و سکون لام و کسر بای موده و فتح جیم فارسی مذکر خطا و سهو و لغزش را گویند</p>	<p>س چکیتها بفتح اول و کسر دوم آنکه چشانش بزرگ بود س چکانا بضم اول و فتح کاف فارسی متعدی چکنا است بضم اول</p>
<p>س چلبید هرما بفتح اول و کسر بای موده و سکون وال و بای بوز شتاب زده</p>	<p>س چکلنا بفتح اول و دوم بی اشتها طعام خوردن س چکمن بضم اول و فتح دوم موش شکن و بیج که در جانند</p>
<p>س چلبید راهت بفتح اول و کسر سوم موش شتاب زدگی چلبلا بضم اول و سیوم شیخ و ظریف و مرد بی تکلیف بقرار را گویند چلبلا بن سونخی و بی تکلیفی</p>	<p>س چکلنا بضم اول چین مرغ و اندر اجک لسان شتاب کردن و بر گردیدن چیز</p>
<p>س چلبلا نا بضم اول سیوم بقراری کردن</p>	<p>س چکیس بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجبول موش کدان مرادف چکیس</p>
<p>س چلبلا هت بضم اول و سیوم موش سونخی و ظریف چلبه بفتح اول و کسر بای فارسی و سکون بای مجبول مذکر حرکت در وانی</p>	<p>س چل بفتح اول موش رفتار و تفاوت و اختلاف و خلاف و عده را گویند چل دینا روان شدن و</p>
<p>س چلنا بفتح اول رایج در و ان و نام درختی هم هست که ترش ترش میباشد چلنی چیز از رایج الوست و متاعیکه فروخته شود</p>	<p>س کوچ کردن لشکر و بعضی فریب دادن هم هست س چل بضم اول موش خارش و حله باشد</p>
<p>س چلتر بفتح اول و کسر دوم و سکون فوفانی در ای فرشت مذکر خوبی و خصلت مرادف چوت</p>	<p>س چلا بکسر اول و تشدید دوم چرکمان چلا کچمانا کشیدن زه کمان و تهیه جنگ کردن چلا چرمانا زه کمان کشیدن</p>
<p>س چلتری بفتح اول و کسر دوم شیخ و ظریف و کشخ</p>	

شدن و تنگ نظری نمودن و تنگ شربی کردن	س	دستون و ناپایداری	س
چلو بفتح اول دور باش و یکسو شو	س	چلیچلی بضم اول و سیوم بروزن بسبب شوخی و کساختی	س
چلوان بفتح اول بروزن علوا موث نوعی از ناهمی باشد	س	چل چلانا بضم هر دو و جیم فارسی خراشیدن بن را گویند	س
چلو ان بکسر اول چلو ان بکسر اول و فتح سیوم موث چیز	هـ	چل چلانا بکسر هر دو و جیم فارسی بانگ بروزن و نوزاد	هـ
است معروف که مشککی باشد و آنرا بر در خانه آویزند	س	چلچلا و فتح اول و سیوم مذکر تیره سفر و نهضت	س
چلو نا بفتح اول و دوم مذکر پاره چوبی باشد که بدان	س	چلیچلی بضم هر دو و جیم فارسی موث شوخی برادف چلیچل	س
چرخ را بگردانند	هـ	چلو بکسر اول و تشدید دوم مفتوحه موث سپش	هـ
چلهار بضم اول بر دفاست و شهرت پرست	هـ	بهری نقل خوانند	هـ
چلهائی بضم اول زن فاسقه و شهرت پرست	هـ	چلواها بکسر اول سپش دار اعم از جامه و غیر آن	هـ
چلهوالتس بکسر اول و سکون لام و مای هوز و فتح اول	س	چلکت بکسر اول و فتح دوم موث نوز و ضیا و بکسر	س
و سکون الف و نون و سین جمله مذکر گوشت زغن	س	دوم و دخت جامه و بجه را گویند	س
گویند که خوردن آن دیوانگی آرد و صغیر که مثل آواز	س	چلکنا بکسر اول و فتح دوم در خشدن	س
زغن باشد	س	چلم بکسر اول و فتح دوم موث سرقلیان عوام بکسر	س
چلهوونا بکسر اول و ضم مای هوز و سکون و او مجبول	هـ	گویند خط است	هـ
منقار زدن و دانه چیدن مرغ باشد	هـ	چلیچی بکسر اول و فتح دوم موث طشت و نیز چیز است	هـ
چلی بکسر اول و تشدید دوم موث نوعی از طعام گران	هـ	که در زیر قلیان گذارند تا آب تنباکو در آن گزاید	هـ
تخم مرغ سازند و ساق و سفید را هم گفته اند	هـ	چلن بکسر اول و سکون لام و فتح سوم موث براد چلوان	س
چما بضم اول و تخفیف دوم مذکر بوسه بهربی قبله خوانند	س	چلن بفتح اول و دوم مذکر دستور و خود عادت و موث	س
برادف چوما و عوام به تشدید گویند و آن غلط است	س	باشد و بمعنی راج هم آمده است	س
چما بفتح اول بروزن و ماد سامری و کشت	س	چلنا بفتح اول بر رفتن و روان شدن و دوزیدن	س
چماق بروزن براق مذکر که ز آهنین شمشیر	ف	با دو جواب دادن و مفید شدن و پایداری بود	ف
گویند و درین زمان چوب دست سرگه دار را گفته اند	ف	و اثر کردن چل نکلنا آواره شدن و از حد در	ف
چمانا بضم اول و ساینیدن متعدی چمانا	هـ	گذشتن چله چلنا همراه کسی رفتن	هـ
چماون بفتح اول موث کفشی که در زیر آن پای فزا	هـ	چلنا بفتح اول و دوم ز راج و متاع فروختنی	س
چوبین نصب کرده باشد	هـ	چلنی بفتح اول موث غزبال و پرویزن و بمعنی	س
چماق بفتح اول آنچه رنگ مس داشته باشد	هـ	راج هم آمده	س
چمبک بضم اول و فتح مای موثه مذکر سنگ آهن	س	چلو بضم اول و تشدید دوم مذکر آن مقدار که در	س
و تخمیس و خلاصه کتاب را هم گفته اند	س	دست به کشید بهربی همیشه گویند چلو بهربی	س
چمبیل بفتح اول و سیوم موث نام رود و بار سیت	هـ	دوب مرناکن به از شرمند شدن باشد بجا	هـ
چمین بضم اول و فتح سیوم مذکر بوسه گرفتن	س	چلو چلو ساد هیا نوشیدن چیزی باشد	س
چمپا بفتح اول برادف چمپا است	س	بذریچ چلو مین الوهونا در یک جرعه است	س

س	چمیت مو یا نفع اول میوم فرود کردن و کرختن	ه	چمراحت بکبر اول سونث غلظت و کندگی و خمیدگی
س	س چمبی بفتح اول ناریخ گون	ه	چمراخی بکبر اول سونث قوت و کندگی و خمیدگی
س	س چمکنکار بفتح اول دوم و فتح کاف تازی مذکر حیرت و کجی و نور و زینت و نیز گویند	ه	چمراخی بکبر اول نفع دوم پس بدین
ه	ه چمکنکار بفتح اول دوم سونث نام گیاهی است و سرت و عجلت را هم گفته اند	ه	ه چمتری بکبر اول درشت و سخت را گویند
س	س چمکنکاری بفتح اول دوم تیر فیم و ذکی و وزیرک و حیرت افزا	ه	ه چمسا بکبر اول سرش آسا و نوج
ه	ه چمنا بکبر اول مذکور است پناه و سفارش عوام بضم اول گویند و آن غلط است	س	س چمک بر وزن فلک سونث لسان و نور و درختان
ه	ه چمنا بکبر اول پس بدین و منضم شدن چمنا بکبر اول و فتح دوم کندک	ه	ه چمک غلک از توابع است
ه	ه چمت و هتا بکبر اول و فتح دوم پیوستن و چسباندن	س	س چمکار بضم اول سونث آوازی که برای طلبیدن اسبان و سگان از لب مالکند و این قسم آواز کردن چمکاران را گویند و نیز بمعنی حرف زدن بشفقت و نرمی آمده
ه	ه چمتها بکبر اول و فتح سوم غلیظ و سطر و حلب باشد	ه	ه چمکانا بفتح اول درختانیدن و ترسانیدن و موج زدن و موج کردن
ه	ه چمچرخ بفتح هر دو جیم فارسی و فتح رای هندی سکون خانی بجهت غیر حقیق و بمعنی شیر نیز آمده و آن با نوری سرورف که روی در آفتاب زیند	ه	ه چمکا و بفتح اول مذکور چمک است سونث نور و درختان
ه	ه چمجانا بفتح اول و سوم و درخیدن و وطنه زدن و خفتن و خواب کردن	ه	ه چمکانا بفتح اول دوم روشن و درختان را گویند
ه	ه چمچما است بفتح هر دو جیم فارسی روشنی	ه	ه چمکانا بفتح اول دوم درخیدن و نیک بخت شدن و بموی خشنماک شدن و ترسیدن هم است
ه	ه چمجه بکبر اول و سوم مذکور و غنی که از استداد ایام سرش آسا کرد	ه	ه چمگاد بفتح اول و کاف فارسی و فتح و ال مذکور بشیر
ه	ه چمبگی بفتح اول دوم و فتح بای موده سونث نوری از بوتها باشد	ه	ه چمگدزی بضم کاف فارسی و چمگدز بکبر کاف فارسی کندک
س	س چمبک بفتح اول و سوم سونث پاره باشد از چرم و غیر آن که در دور می باشد و آن را در دوک کند و گنایه از زن حقیق و لاغزیم است	س	س چمبل بفتح اول و تشدید دوم کاسه که ایان چمبل و چمبلی کندک
س	س چمرا بفتح اول مذکور چرم عربی جلد خوانند چمرا را در غیر آن یا چمرا تا یا کهنچا یا کالنا پوست بر کندن پوست بر کشیدن	س	س چموقا مذکور چوقی سونث هر دو بفتح اول دو اوچو پاره دراز از آدمی که بران کسره را نیز کنند
ه	ه چمرا بکبر اول محکم و مضبوط و سخت باشد	ه	ه چمویکن بفتح اول و ضم دوم و فتح کاف تازی مذکور لیک یا پیش که بر بدن مواشی میباشد
س	س چمرا تا یا کهنچا یا کالنا پوست بر کندن پوست بر کشیدن	س	س چمیتا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجبول مذکور طایفه و سبلی
ه	ه چمرا تا بکبر اول محکم و مضبوط و سخت باشد	ه	ه چن بفتح اول مذکور نومی از پیشکرا باشد
ه	ه چمرا تا بکبر اول محکم و سخت شدن	س	س چنار بر وزن سمانا مذکور سرف آرزو فارسی نخود و بادام

معموم خندانگرم است در دوم خشک در اول قنار و نه برز در اول  
 تر و قوش تا سه سال باقی مانده طین طبع و در بول حیض و عرق  
 زیاد کنه شیر و منی و منی و متوی شش و سخن من و متوی  
 حرارت غریزی و مولد خون مهال و کثیر اغذ او نشا است  
 و آب طبع او با قدری نمک با قوت تقطیع لزومات و  
 منفع سد است پس سبب بلوغیت او و در بلوغ  
 حرارت بالی خیره حبهت در و سینه و فرد شش باغ و با شیر  
 تازه حبهت که فرنگی آوار که از خشکی باشد و تب با او نباشد  
 و چون با تب بود بجای شیر با آب بنوشند و چون یک  
 شب در سر کفب انده ناشتا ناول نمایند و در آن ده  
 چیزی دیگر نخورند جهت کشتن گرم معده و حرارت اند  
 و چون در آب غلیظ نماید خام تناول نمایند و آب صفت  
 او را با اندک عسل بنوشند جهت اعاده شهوت  
 جامع مایوسین بی حدیل است  
 چنانچه اول و نشد بدوم چیدن و جمع کردن و اتجا  
 نمودن و برگزیدن و چیدن مرغ و انه را و نهان چیزی  
 سهام آن و چ و اوان جاره را و نوعی از گرم بدن آدمی  
 باشد در وانه چنانکه در بخشها باشد  
 چنانکه باغ اول متعدی چنانچه بنا چ و اوان جاره را  
 و بند کردن کسی بدو بار با سیرد  
 چنانکه باغ اول مذکر مراد فچک و آن آید  
 چناوت باغ اول و فتح او و سونش چین و شکن  
 چنانچه باغ اول مذکر فرقا از کدایان که هنگام سوال است  
 بدن خود را کار و تراشند  
 چنک باغ اول و سیوم مذکر معالین نامن ربان  
 چنبل - چنبل باغ اول و سیوم در هر دو مذکر کانه کدایان  
 را کوبند  
 چنبو باغ اول و ضم بای هواده مذکر مشرب  
 چنبل باغ اول و کرسیوم مذکر یاسین لیسانی فاننا  
 یاسین هندی خوانند گرم و خشک است در دوم صفت  
 سده و سهیل غنوم سودا و اما الصفر و افع سده و در بیاغ

غلیظ و فایح و معاصل و امثال آن تمام موم و مفرح و حرکت  
 و مدد صفت و مفرح اقسام گرم شکم و بونیدن او جهت در دوسر  
 بار و تقویت و مانع و در مریح و مانعی مانع و لفظول طبع او  
 جهت در دمای بار و صداع و ضاوا و جهت کف و سرخ  
 کردن رخسار و بزرگ قضیب و اعانه تر غلظ و سفید کردن  
 موی سیاه و موثر و صدع و مژدرین و مصلش نشسته  
 کل سرخ و در که و قدر شربت از مرم او سه دریم و آب بود  
 در هر مرغین یاسین بدست و مفتح و محلل و در جمیع افعال  
 مذکوره قوی التاثير است و کل یاسین زرد و در هر مذکر کثیر او جو  
 است و چون اورا در غنظل سبز هر آنچه یک دریم اورا با  
 یک اوقیه غسل چند روز بدستور داد است نمایند جهت  
 استسما و در دگر دور و معاصل خوب گفته اند  
 چنبا باغ اول کلست معروف و آن بسیار قوی باز اکیه  
 می باشد و در خوردن رعا ف می آرد و در سستام او متوی  
 قلب بار و خوردن او نیز و اضع بلغم و ریاح و قاطع اشتها  
 است و ظاهر اگر خشک است در سیوم  
 چنبا کلی زبوریت معروف و چون آن بشکود کل چنبا  
 مشابهت دارد و بدین نام خوانند  
 چنبا کیلا نوعی است از موز و آن سیوه است معروف  
 چنک برخی آنکه رنگ چنبا دارد و چنک بمعنی کل  
 چنبا و برن بسمی رنگ آمده است  
 چنبو باغ اول و ضم سیوم مذکر مراد فچوست و آن  
 گذشت  
 چنت باغ اول و فتح دوم سونش چین جامه  
 چنت - چنتا کبیر اول در هر دو سونش خطر و ترود  
 و تشویش و شک را کوبند  
 چنت کبیر اول و سیوم مذکر مند و مشوش  
 چنت کبیر اول و فتح سیوم مذکر خوض و اندیشه  
 چنتا کبیر اول و فتح سیوم اندیشیدن و فکر کردن  
 چنت باغ اول و سکون نون و نامی هندی کل  
 را کوبند

س چنچل بفتح اول و سیوم شوخ ولی قرار و نایا پیدار و فانی  
 و فانی بر رانیز گویند  
 س چنچلنا بفتح اول و سیوم شوخی کردن ببقیاری نمود  
 س چنچلا هت بفتح اول و سیوم دفع تا بوز سونش بقیاری  
 و شوخی باشد چنچلانی سونش کذک  
 س چنچلنا بفتح اول و سیوم سونش اضطرر آونا پیداری را گویند  
 ه چنچنا بفتح اول و سیوم فارسی  
 ه چنچنا نا بفتح اول و سیوم فارسی خزان نمودن و میل نمودن  
 و آواز کردن و روغن در حین جوشیدن و بکسر آن هر دو  
 بمعنی نوره زدن باشد  
 س چند بر وزن بند مذکر ماه بحرین بدر خوانند و در فارسی  
 چه مقدار و چه قدر بحرین کم گویند چند مکهر ماه رو  
 چند مکھی چند بدلی کذک  
 ه چند بفتح اول مذکر دستگیری دیاری و نذر بران و خراج  
 را گویند  
 س چند بر وزن بند مذکر ماه بحرین قمر گویند  
 ه چند بفتح اول و سکون نون و دال مجمل کل و کبی مکان  
 و لام عربی اصح خوانند بمعنی خیر و دانا هم آمده است  
 ه چند و نا بفتح اول و سکون نون و دال پرمون درخت  
 و ایستادن کن از بالیدگی  
 س چند رکا بفتح اول و سیوم و کسر ای جمله سونش نوز ماه و  
 روشنی تر  
 س چند ما بفتح اول بر وزن سر کرده مذکر ماه بحرین قمر  
 ه چند نا بفتح اول و سیوم پرمون درخت مراد چند زانا  
 س چند و هار بفتح اول و سیوم مذکر زیوریت معروفند  
 که عوام آنرا چندن بار گویند  
 س چند لا بفتح اول و سکون نون و دال کل و کبی  
 س چند ن بفتح اول مذکر هندل که گویند و آن سفید و  
 زرد و سرخی باشد سفید و زرد و او در سیوم سرد  
 و در دوام خشک و سرخ او بکس آن معوی صده دول  
 و مضع در اوع و قابض و با تر یا قی و جهت خفان

ه هار و نب نامی تند و التهاب دهن صود و کجارات بر  
 مانع و طلائی او بر ای درد سر طار باد سرخ و غیره و جیمه و  
 نفوس و اورام حار سفید خصوص با آب غیب الشلب  
 و با الحامیه طهای او سورت خارش بدن و حرارت  
 است در افع آن سرکه و روغن نامی گرم لطیف باشد  
 و نهایت مضربه و قاطع آن و سحر صورت و مصلحت  
 ه چند و افع اول و سکون نون و دال پرمون و پایداری  
 ه چند ها بفتح اول روزگرم و خطر زشت دو که خوانند  
 آن دشوار گردد  
 ه چند هلا بفتح اول روزگرم  
 ه چند هلا نا بفتح اول روزگرم و نون و دال پرمون خوانند  
 ه چندی بکسر اول سونش پارچه و بفتح اول در فارسی  
 کبیت را گویند  
 ه چند یا بفتح اول و کسر سیوم سونش تارکن سر  
 ه چند بری - چند یل بفتح اول و کسر سیوم در هر دو  
 سونش نام جای است  
 س چند یل - چند یلا بفتح اول و کسر سیوم در هر دو  
 مذکر قومی است از زاجیوتان که نسب خود را با  
 ه چند یلی بفتح اول و کسر سیوم سونش نوعی از شیله است  
 منسوب بچندیل که نام جای است  
 س چند یما بفتح اول و کسر سیوم سیمین و فترتی و سفید  
 س چند ال بفتح اول مذکر فرقه است ادنی از فرق هندو  
 و کنا به از مردم کجیل و تنگ دل و بی رحم هم است  
 ه چند اول بفتح اول و فتح او مذکر که وی که از لشکر  
 بره رود و فرود آیند و از ابقار سی چند اول بفتح اول  
 خوانند گویند که چند اول ترکی است پس بدال هند  
 هند باشد  
 ه چند اول بفتح اول و سکون و او مجبول مذکر نوعی  
 از پالکی و نام برنده است معروف و بار بی است که  
 از چهار آوند کوچک گلجی می سازند و نیز گویند  
 که از پارچه می سازند و بدان می بازند همچو کوی

چو کان در مجامع عوام مرادف چند اول باشد  
 هـ چندی بضم اول و فتح دوم و کسر ای جمله موش طور  
 است در رنگ دادن پارچه و آن چنان بود که بعد  
 اندک در پارچه کرده و بند پس در رنگ کند و موافق  
 کرده داده رنگ را نمی کشد و پارچه این گونه رنگ داده  
 رانیز باین نام خوانده اند  
 هـ چنسر بفتح اول و ضم سین جمله مذکر تیره تیزک  
 هـ چنگ بفتح اول و دوم موش در دیدگی پوست جوهریات  
 از خشک شدن آن در آفتاب  
 هـ چکنک بفتح اول و دوم در دیده شدن پوست و اینها  
 از خشکیدن در آفتاب  
 هـ چنگ بکسر اول و فتح دوم و سکون گاف فارسی موش  
 س چنگ بفتح اول صحیح و سالم و تندرست و سیاست نموده  
 بهلا چنگا صحیح و سالم و خوب و درست چنگا بنام  
 اصلاح دادن و درست کردن و ادب کردن  
 هـ چنگاری بکسر اول موش افکار و شرار  
 هـ چنگ با و بفتح اول مذکر نام بیماری است  
 هـ چنگ بفتح اول و بیوم مذکر خوان طعام  
 س چنگو بکسر اول جواد البحر و در بیان  
 هـ چنگا بکسر اول و فتح دوم مرغان کردن و شور کردن  
 س چنگو بفتح اول و ضم سین با گزیه و قیس  
 س چنگاز بکسر اول و فتح سوم موش عربی و بانگ و فوه  
 و شور و فریاد باشد چنگازین مار ناله زدن  
 س چنگا زنا بکسر اول بانگ بر زدن و شور کردن و  
 این لفظ را بیشتر بر فیضان اطلاق کنند  
 هـ چنگی بکسر اول سکون دوم و کسر نون موش  
 جوزه مرغ  
 هـ چنگی بضم اول موش کیمت غله که زده و کان غله  
 زوشان بطور خراج می ستانند و ظاهر این لفظ هستند  
 هـ چنگ بفتح اول و فتح دوم چندی دست است  
 هـ چنگی بکسر اول بر وزن رندی موش افکار و مردم

کوتاه قدر فتنه انگیز رانیز گویند  
 هـ چنگی بفتح اول و کسر سین موش گلدان  
 هـ چنگیرا - چنگیری بفتح اول در هر دو اول مذکر و نا  
 موش سبد گلان و خوان سا گویند  
 هـ چمن بضم اول و فتح دوم مذکر صین و شکن  
 س چنو تا بضم اول و فتح دوم مذکر آنکدران و ته و شکن پارچه  
 که هندو زنان بدان سترو عورت کنند و آنرا ساری می خوانند  
 س چنوقی بضم اول و فتح دوم موش طبله آهک و نیز چیری  
 چچه مانند که آهک بدان باز طبله بر آورند  
 هـ چنوقی بضم اول و فتح دوم موش و آن معین نجات  
 و دلیری باشد مردان کارزار را و از بهر این کار و لشکر  
 هندوان سرداری معین باشد و نیز بمعنی آفتاب  
 سپاسیان کار آرزوموده بود از لشکری تا جمعی را سر بری  
 دهند و نیز دستوری که در باستان دستور العمل اهل  
 بنارس بود و حقیقت آن چنان گفته اند که باز در نیم  
 ماه جمیع ساکنان بلده بکنار دریا رفته و در فریق شدند  
 و بعد شنا کردن در آب از شمشیر چوب دستی و غیر آن  
 با یکدیگر جنگ کردند  
 س چنوس بفتح اول سکون نون زده و فتح و او مذکر جزئی است  
 دراز که از بر طاقوس و غیر آن سازند و بر سر باوشان  
 بگردانند و مقصود اصلی ازین مکرسانی است  
 س چنمه بکسر اول و سکون دیگر حروف مذکر نشان داغ  
 و اثر و در تخط چنمه چرها تا داغ دادن در سوا کردن  
 س چنهار بکسر اول بر وزن زنههار است شمارا گویند  
 س چنهار بر وزن زنهاری موش آشنائی و دوستی  
 هـ چنی بضم اول و تشدید دوم موش پاره لعل و نوعی از  
 گرم که در بدن آدمی می باشد  
 هـ چنیه بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول و دیگر  
 حروف موش معالجه که بهایم را خوانند  
 هـ چو بفتح اول بر وزن جو مذکر دندان آسیا بولبی  
 مریس گویند و گاه این و آن آهنی باشد که بر سر قلب



<p>چوبها با دوا و مجبول مذکور میج و مسار سوراخ کوبک و بند تراشه مار جیل که آنرا در سومات شادی بکار برند یعنی شکار و صید نیز آمده</p>	<p>نصب کند زمین را بدان شیار کند و در ترکیب بعضی باشد چوبغلا نوعی از نیم تنه باشد چوبندی نوعی اسپ را ضد کول بندی و آن آید استوار بستن میان</p>
<p>چوبها بضم اول خیدن مرادف چوبها چوبی با دوم مجبول بر همین را گویند که چهار بند باشد و بر هر کس که ازین دو دمان بودا که فضیلت ندارد باشد نیز اطلاق این لفظ کرده اند و بید و دید نام کن دین هندوان است</p>	<p>را چوبیس کبر بای موده گرداگرد و پیرامون چوباره چهار پارچه چوباس گرداگرد و پیرامون چوبیل چارپوش و شیشه مربع چوبیلو میان چوبیلو چوبیلو چوبیلو چوبندر کنگ چوبگی بضم جیم و کاف فارسی مشرب بچار قرن زنانه دراز چوبگوشی اسپ جانوری که گو نمای آن در دیده باشد و چنین اسپ را اسپسته روی می گویند</p>
<p>چوبیس بست و چهار چوب با دوا و مجبول و بای فارسی خواهرش دانند امید باشد مرادف چوب چوب یا بفتح اول چوبار با دو داب را گویند مرادف چوبایس</p>	<p>چوبخلا مکان چهار ستره چوبکی بضم سم و کاف تازی انگه چار روی دار و چوبخا نوعی از سیاست کردن آ دوان بستن آن بخوابد و در پس بست چوبابغ اول تشدید دوم مذکور و جب</p>
<p>چوبیان بفتح اول مذکور در آن که چند مردم با هم مجتمع شده برای آرام گاه خود تعمیر آن کنند و ستور و دواب را هم گفته اند</p>	<p>چوبابا دوا و مجبول مذکور نوعی است از عطر و پوست غله کوزه و شری که بسبب باد از درخت بیفتد چوباسر با دوا و مجبول و رای هندی راه زن کوه نشین چوباکا بفتح اول بر وزن حواله مذکور نوعی از کبوره باشد و صمغ آن چوبالاست</p>
<p>چوبال بفتح اول مذکور مرادف چوبیان چوباکا نوعی از کبوره باشد مذکور چوبانی بفتح اول موش نوعی از اوزان شمره آن بچوب می باشد</p>	<p>چوبالیس بفتح اول و کلام چیل و چهار چوبان با دوا و مجبول موش تراب و چکیکی آب را گویند و بضم اول موش حوض را بگر چوبان کمانی بضم اول خندق عمیق که در قرآن سر شمشیر باشد</p>
<p>چوبایس بفتح اول دو داب و چار پای را گویند چوبیتی بفتح اول و سیوم موش بیاض و مسار چوبت بفتح اول و سیوم تابه و فاسد چوبت بفتح اول و سیوم موش تخته نزد چوبت بضم اول و فتح سیوم مذکور چوبی و پیر چوبیلا بفتح اول و سیوم مذکور مرادف چوباکا با چوبت بضم اول موش کس بر لبی فرج خوانند</p>	<p>چوباناکا با دوا و مجبول چکانیدن چوبان بفتح اول مذکور میان و تهمت و افزا چوبانی بفتح اول و تشدید دوم موش طوفان و باوتی که از جانب او ببرد شدت و زو چوبانی بفتح اول بر وزن هوای مغتری و غار را گویند چوباد بفتح اول بر واره و محض و جمع چوبار بفتح اول مذکور بارگیر دیوار</p>
<p>چوبتا را رباب چهار تارا چوبتاله مذکور مقامی است در موسیقی چوبت کاف بفتح اول و چهارم مذکور نوعی از تاج که مردمان است و نوعی از خمیه</p>	<p>چوبی بفتح اول و سیوم مضبوط و کسار را گویند چوبه بضم اول و سکون بکسوف موش سوراخ کوه</p>

چوت ه	چوت ه مذکر مری مرتفع از زمین بقدر نیم کز یا بیشتر که در باغها و در طی خانه ها سازند گویند فارسی است	کا هو نا بر دیگری فیضت داشتن مری نظیر شدن
چوت ه	چوت لغت اول دفع سیوم و سکون رای بندی شکر	چوج با داد و مجهول و سیوم تازی مذکر بارکی و نازکی
چوت ه	سیرین و عبری غیر خوانند چوت بجای ناکن بر	چوچی با داد و مجهول بار یک دنا زک را گویند
چوت ه	از دوش بر زدن و شادی کردن چوت سکون	چو چلا مذکر ناز و انداز و شوخی را گویند
چوت س	بفتح سین مهله و سکون و او مجهول دیگر کردن و درنگ نمودن در کاری همچو کابل طبعان چوت سے کان	چوچی لغت اول و داد و صرف موش پستان عربی
چوت س	کانه ها افسانه گوی کردن و با تمیلات تجد لغت	ندی خوانند مردف چوچی
چوت س	حرف زدن	چودانی - چود اینا بفتح اول در هر دو اول موش
چوت س	چوت ه بفتح اول موش روز چهارم ماه قمری در پنج و چهارم حصه چیزی و خراج و جزیه را نیز گویند	و ثانی مذکر آویزه گوش که از مردار پدید سازند
چوت س	چوت ه بفتح اول و چهارم	چود س بفتح اول و سیوم چهارم ماه را گویند
چوت س	چوت ه بفتح اول موش چهارم حصه	چود نا با داد و مجهول کائیدن و مباشرت کردن و جماع کردن
چوت س	چوت ه بفتح اول و چهارم	چودنت بفتح اول و سیوم نیل دمان و مردم توانا و زور آور و متمسک را نیز گویند
چوت س	چوت ه بفتح اول موش روز چهارم و نیز رسمی است معروف که بعد شادی روز چهارم بجا آرند	چودنتی بفتح اول و سیوم موش جرات ده لیری
چوت س	چوت ه بفتح اول و کسر سیوم خراج کیر و باج استان	چود ه بفتح اول و سیوم چهارده
چوت س	چوت ه بفتح اول و کسر سیوم کون خرد احمق چوتیا شهید انگار اسان فریب خورد	چود و انسا با داد و مجهول سکون ال و فتح داو دوم و سکون الف و وزن شهرت پرست و حریم و جماع
چوت س	چوت نیس بفتح اول نسی و چهارم	چود هر بن بفتح اول و سیوم توانا و زور آور و هیچ ناگویند
چوت ه	چوت با داد و مجهول موش ضرب و صدمه و خوارش	چود هرانی بفتح اول و سیوم موش بزرگی بر اهل حرف
چوت ه	دازدوسی و کوشش بصیبت و بلا چوت پر چوت	چود هری بفتح اول و سیوم بزرگ در نسی اهل حرف و دام اصطلاح اهل بکار مرزبانیکه در مرتبت از تعلی دار
چوت ه	بلا بلا بصیبت بر بصیبت چوت با ندها حاجت	دیاره است
چوت ه	کردن و صیانت نمودن و باز داشتن چیزی بجز و با داد	چود هوان بفتح اول و سیوم چید و هم چود هوان است
چوت ه	چوت ه کانا نقصان یافتن و در بصیبت افتادن	شب چهارم ماه
چوت ه	چوت لغت اول سکون و داد و صرف آواز و شور	چود ول بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر نوعی از پالکی باشد
چوت ه	چوت نا با داد و مجهول مذکر و دانا سیکه بقرض خواهد دهند	چود با داد و مجهول دزد و عبری سارق گویند چوس
چوت ه	سوا می بود همان را اهل دکن بشیری تیر کند یا کم کردن چیزی باشد از قیمت معزومی تا از یک تخت بدست آید	بالو یک زاری که مردم و دو اب را فرود برد و غرق کند چوس چکان بفتح صوم فارسی دوم از قول است معنی دزد و رانین چوس خاندن عجز پوشیده و خانه خندان
چوت ه	و بسنی تریاق هم گفته اند و باشد ید نای سقوط دزد و عبری سابق خوانند	گر مخفی باشد چوس در و اسیر و در پوشیده که کز با
چوت س	چوت با داد و مجهول موش جدموی و تار که چوتی	

هر مردم نباشد چورده مور با برود و او مجبول  
 مدعی و مدعی علیه و سارق و مال سرورده چوسرند  
 مین  
 کلابه که مردم را عرق کند لبربی و محل کیند چوسرست  
 نزد بان پوشیده که در پس خانه بود چوسر کترکی در یک  
 پوشیده چوسرگی بر زن پوشیده چوسر لگنا  
 فریافتن و نفعمان دیدن چوسر لگنا شمع کو خای  
 کردن کل شمع باشد یعنی شمع موم را در وقت کل کردن  
 چوسر محل حرم سرای امر او بزرگان چوسر مندی  
 بفتح میم و ضم دال جمله نام بازی است مرا اطفال را چو  
 میبچینی بفتح میم و کسر نای هوز و سکون تختانی و هم فاک  
 و کسرون موش سرماک  
 چوسر بضم اول بر وزن نور مذکر سفوف و شکسته و پاره  
 شده چوسر چوسر ریزه و پاره و پاره چوسر  
 چوسر هناست و مخمور بودن چوسر کونا پاز  
 پاره کردن چوسر هونا پاره پاره شدن و کمایت  
 از ماستن شدن و ذل ماضی و مانده شدن هم است  
 مین چوسر هونا پاره است شدن  
 چوسر بفتح اول بر وزن دوره مذکر جزوه و پای را  
 هم گفته اند که هند و زنان در آن خود را سوخته باشند  
 چوسر بضم اول مذکر براده و خراط و پاره و ریزه چیزی  
 چوسر ماسی بر وزن سوغاتی بشمار و چهار  
 چوسر ماسی بفتح اول موش زنگنه که گویان در پای  
 چوسر انوس بفتح اول و فتح نون مخمور نود و چهار  
 چوسر ها بفتح اول چار سو  
 چوسر ماسی بفتح اول و سیوم همواره و یکسان  
 چوسر سانی بفتح اول و سیوم موش همواری سطح  
 چوسر سانا بفتح اول و سیوم هموار کردن و یکسان بودن  
 چوسر ماس بضم اول و سکون او او موقوف و رای  
 قرشت و فتح میم مذکر و آن طامی است که از شکوه  
 پاره های نان در هم شکسته می سازند  
 چوسر ماس بضم اول و فتح نای هموز مذکر سفوف او

که بضم او باشد  
 چوسر ماس بضم اول هم شکستن و ریزه ریزه کردن  
 چوسر ماس بر وزن اورنگ مذکر بریدن دست  
 و پای حیوانی باشد در یک ضرب شمشیر و نیزه شمشیر  
 شمشیر زدن چوسر ماس کاتنا دست و پای حیوانی  
 یک ضرب بریدن چوسر ماس مانا نام شدن  
 قوت و حس اعضا باشد از بیماری  
 چوسر ماس با او مجبول موش دزدی لبربی سرورده  
 خوانند چوسر ماس چوسر ماس بضم اول بضم پنهان  
 چوسر ماس بضم اول موش نان رودخی و دست بزم  
 سوزف که از شیشه میسازند برای سقوط هم خوانند  
 چوسر ماس بضم اول مذکر دست برنجی باشد که از هم دور  
 سازند و سیوه زمان در دست کنند و نیزه حلقه  
 را گفته اند که در دندان فیل کنند  
 چوسر ماس بفتح اول تپاه و بوم  
 چوسر ماس بفتح اول سپا و روسج را که بند چوسر  
 چکلا بفتح میم فارسی گشاده و وسیع  
 چوسر ماس بضم اول مذکر حلقه ای که در دندان فیل کنند  
 و نوعی از زیور باشد و نیزه چیزی است که از آرد برنج  
 سازند و بخورند  
 چوسر ماس بفتح اول مذکر موش سپا و عرض  
 چوسر ماس بفتح اول سپا و در کردن  
 چوسر ماس بفتح اول موش وسعت و عرض سپا  
 و بعضی خود فروشی و لاف زنی هم آمده است  
 چوسر ماسی ماسرنا چوسر ماسی کرنا لاف زدن  
 و فر کردن  
 چوسر ماسی بفتح میم و در هم فارسی و فتح باغی  
 اواره و بد و ابتر  
 چوسر ماس بضم اول موش دست برنجی بگیند  
 بالاک آراسته چوسر ماسی استین در آرا که بعد از  
 پوشیدن جامه بر بند دست مجتمع شود و پاره پاره

چوسر ماس بضم اول سپا و در کردن  
 چوسر ماس بفتح اول موش وسعت و عرض سپا  
 و بعضی خود فروشی و لاف زنی هم آمده است  
 چوسر ماسی ماسرنا چوسر ماسی کرنا لاف زدن  
 و فر کردن  
 چوسر ماسی بفتح میم و در هم فارسی و فتح باغی  
 اواره و بد و ابتر  
 چوسر ماس بضم اول موش دست برنجی بگیند  
 بالاک آراسته چوسر ماسی استین در آرا که بعد از  
 پوشیدن جامه بر بند دست مجتمع شود و پاره پاره

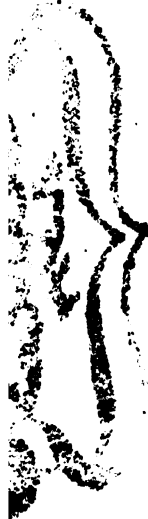


<p>و شغلی چهارگوش در کاری و خوردن اینها طعام را در یک طرف و آردند</p>	<p>چوکوشیا اسپ نری که گوش را بشوید بده بود</p>
<p>چوکا یعنی اول خاک کردن و سپس بگردن و بفتح اول و سیوم و تشد بدنون آگاه و خیزد و دیگران و محتاط</p>	<p>چوکها بفتح اول و سیوم فتح رای محمد مذکر طبله بفرقی یا طلائمی باشد که در آن چهار خانه سازند و خوشتر از بربا</p>
<p>چوکوسر - چوکونا بفتح اول و ضم سیوم در هر دو مربع و چهار گوش</p>	<p>چول یعنی اول مونت معاک را گویند که بپزند گاه دو تخمه بود و بجای که بران در می کرد و میجیکه بای کرد و زانکه می دارد چولین آهن نایا یا د هیل</p>
<p>چوکها بود و مجبول مذکر نام دوای است و بعضی نیز بگویند که نقیض کند باشد</p>	<p>هونا گنایه از فر و ماندن و از تخمت عاجز شدن با</p>
<p>چوکها بود و مجبول خالص و صاف و بیش سه و نفیس و خوب و زیبا و آواز تیز</p>	<p>چوکا با و او مجبول مذکر جانب بالای جاسر و جاسر که عروس را بپوشانند</p>
<p>چوکهای با و او مجبول مونت صفا و خوبی و تیز آوازی</p>	<p>چوکائی بفتح اول مونت بقله یا نیده در دو م سرد است طین طبع و مرطب بدن و قلیل غذا و</p>
<p>چوکت بفتح اول و سیوم مذکر و همین دو استانه</p>	<p>مطلع حرارت غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرد عارض نماید و جیت جرب و حکم و اورام</p>
<p>چوکها بفتح اول و ضم سیوم مربع و چهار گوش</p>	<p>دور و سرد و خراز و جراح و درم چشم و مالیل و تروخ پاک و غلیان خون نافع و بطی البهیم و مفر سردین و قلع</p>
<p>چوکهای بفتح اول مونت نودا همگ تیز را گویند</p>	<p>باه و مصلحش جوارشات و تخمش سرد و خشک و ادع و جهت امراض حاره و اورام شکر با وضاد و مفید</p>
<p>چوک بفتح اول مونت کرسی و شمس و حرارت و گیسایه و جای اقامت پاسبانان و نیز نام دیوری است که آنرا بر سینه بر بندند چوک دار پاسبان و طارس چوک</p>	<p>دفعه کرده و مصلحش شکر و قدر شکرش تا است</p>
<p>داری پاسبانی و اجرت پاسبانی چوک ماریانان بخیله بودن و خراج ندادن باشد</p>	<p>مشقال است</p>
<p>چوکا با و او مجبول و فتح کاف فارسی مذکر خوش طعمه برندگان چوکا بد لنا چینه در سفار دیگر کردن مرغ</p>	<p>چولها - چولمی هر دو بضم اول مذکر و ثانی مونت و یکدان را گویند</p>
<p>چوگان بفتح اول مذکر میدان را گویند و در فارسی چیزی است سوزف که بدان باکوی بازی کنند و نیز خوب سبکی که در اول و تقاره بدان نوازند</p>	<p>چولی با و او مجبول مونت بر بند و سینه بند و نیم تنه و سبد کوچک که در آن پان نگه دارند</p>
<p>چوگانی مونت نوعی اننی قلیاست و آن را است</p>	<p>چوما بضم اول مذکر بوسه لعربی قبله خوانند و بضم اول چوملجانی اختلاط و گر مجوشی در میان مایشت و معشوق</p>
<p>چوگانی همیشه</p>	<p>چوماسا بفتح اول مذکر فصل بر سگال را گویند خصوصاً در ترجمه لفظ چهار ماه است</p>
<p>چوگرد یک کاف فارسی پیرامون</p>	<p>چومک بضم بضم اول و فتح سیم مذکر سنگ طهر</p>
<p>چوگن بفتح اول و سیوم مذکر گوش را گویند</p>	<p>چومک بفتح اول و ضم سیوم مذکر محمدانی که در کوشه داشته باشند و نامی است از نامهای برهما</p>
<p>چوگنا بفتح اول و ضم سیوم چهار چند</p>	
<p>چوگوش چهار گوشه و نوعی از خوان</p>	

<p>چونتی باو او مجبول مونت جده فقه که چونتی  آسمان کهنسار باسان سائیدن و کمر کردن  چونتی کت کنايت از غلام دهنده باشد چونتی  کو انا غلام فرمان برده شدن چونتی کسی  ها تهمین آنا بر کسی چیره شدن و غلبه کردن</p>	<p>که خان جهان است حسب عقیده بنود  چونکها بفتح اول و ضم سیوم شهدا نیکو چهار گوشه  دارد و نوعی از چوب دستی دراز که بدان بازی کنند  چونکھی بفتح اول و ضم سیوم نام زنی است هندو  پرستش او کنند و تخم درختی هم هست</p>
<p>چونتی بضم اول مونت سور بوزی زده کویندو  وز بغیر با جمع آن باشد</p>	<p>چونتا بضم اول بوسیدن و بوسه زدن  چون بفتح اول و تشدید او مفتوحه پنجاه و چهار  بضم اول و سکون دوم مذکر آه و بمعنی آبک هم  آمده است و در فارسی حرفی است که برای شست</p>
<p>چونج باو او مجبول مونت نول مرغ عبری سفار  خوانند و بمعنی توک هم بنظر آمده است</p>	<p>آید و مرادف چهارم هست بکسر اول  چوننا بضم اول چکیدن آب از بام و میوه از در  و قتی که رسیده شود و بمعنی آبک هم گفته اند چوننا  پنی بفتح بای فارسی و سکون زای کس و در کرون  کنايت از لولی در قاصم باشد چونالگنا کنا  از بد نام و در سوا کردن باشد</p>
<p>چونچلا باو او مجبول سکون نون هم فاری مذکر  چونچلا و آن بگذشت</p>	<p>چونتا بضم اول و سکون نون و بای فارسی  مونت خواش و آرزو و تمنا و زبوری که از طلا  سازند و بر دندان پیشین گذارند</p>
<p>چونچی بضم اول مونت پسان عبری ثدی خوانند  چوندها - چوندهلا باو او معروف و در اول  دوا و مجبول در دوم روز کور</p>	<p>چونتا بضم اول و سکون نون و تمای فوقانی  مذکر چوزره مرادف چبوتزه  چونتهنا باو او مجبول سکون دیگر حروف فرا  بناخن</p>
<p>چوندهلا ناز روز کوری داشتن  چوندهی باو او مجبول مونت روز کوری و خیرگی</p>	<p>چونتا بضم اول مذکر مورد بزرگ  چونتهلا باو او مجبول مذکر کاکل سوی مستعار  آن سوی چند باشد مفتول زبان که سفید با آوی  که زمان برای خوش آید کی در کاکلهای خود بافتند</p>
<p>چوندهیا نا بفتح اول و کسر دال و بعد ریش آن  دبی حواس شدن و تحریک شدن و خیرگی گواشتن</p>	<p>و این در هندوستان شایع است که زانی بسیار  چونتهلا بضم اول سکون بکر و چیدن کل و شکنج  و آن کرفتن اغضا باشد بر دو انگشت بی پنجه که  بدن درو کند که زانی ایران و شکنج اسم  مصدق باشد</p>
<p>چوندا باو او مجبول مذکر عبری راس کویندو  معنی کاکل و جده سوی هم آمده است</p>	<p>چونتا بضم اول و سکون نون و تمای فوقانی  مذکر چوزره مرادف چبوتزه  چونتهنا باو او مجبول سکون دیگر حروف فرا  بناخن</p>
<p>چوندا و بفتح اول و ضم وال سقوط احمق و سفیه  و ساده لوح را گویند</p>	<p>چونتا بضم اول و سکون نون و تمای فوقانی  مذکر چوزره مرادف چبوتزه  چونتهنا باو او مجبول سکون دیگر حروف فرا  بناخن</p>
<p>چوندا و بفتح اول مذکر مرادف چودول یا  چونز بانون زده بر وزن سفر مونت نوعی از</p>	<p>چونتا بضم اول و سکون نون و تمای فوقانی  مذکر چوزره مرادف چبوتزه  چونتهنا باو او مجبول سکون دیگر حروف فرا  بناخن</p>
<p>مروخ باشد که بدان کس انی کنند چونزی بفتح  اول و سکون دوا و نون که ننگ</p>	<p>چونتا بضم اول و سکون نون و تمای فوقانی  مذکر چوزره مرادف چبوتزه  چونتهنا باو او مجبول سکون دیگر حروف فرا  بناخن</p>
<p>چونزا بفتح اول مذکر مخزن و ذخیره خانه  چونستهم بفتح اول و چهارم شخصت و چهار برادر  چونستهم</p>	<p>چونتا بضم اول و سکون نون و تمای فوقانی  مذکر چوزره مرادف چبوتزه  چونتهنا باو او مجبول سکون دیگر حروف فرا  بناخن</p>
<p>چونستهم بفتح اول و چهارم مذکر مرادف چوسر  و ناکل را هم گفته اند</p>	<p>چونتا بضم اول و سکون نون و تمای فوقانی  مذکر چوزره مرادف چبوتزه  چونتهنا باو او مجبول سکون دیگر حروف فرا  بناخن</p>

<p>چوه هري کويند چوه لاداد و مجبول و سکون نامی هوزندک رنج و مسار کلان</p>	<p>هـ چونک نفع اول موش بر جستن کسی از خواب بیک ناگاه و بیدار شدن چونک اکتفا چونک پرتاب جستن بیک ناکاه</p>
<p>س چوهنا بضم اول مکیدن و این تحریف چوست هـ چوهی بضم اول موش ماده</p>	<p>هـ چونک نفع اول از خواب بیک ناکاه بر جستن و بود و مجبول خفیدن زاکویند</p>
<p>هـ چویا با داد و مجبول مذکر قشر خوب و پوست ما او کوی در اتم گفته اند که در جویبار خشک شده میکنند تا آب از آن بر آید</p>	<p>هـ چونکی بفتح اول و کسر سوم و سکون پای مجبول جاورد و شخی در مینده و بر جسته هـ چونکا بفتح اول و کاف فارسی مذکر مطلق و شیرین نهایی چونکا که مطلق خوشامد کردن و بود و مجبول مذکر سرخور نامی سرتنگ بخرنی فتح که سید کذافی العراج هـ چونکلا با داد و مجبول مذکر پاره فی گردان نام و سکانت گذاشته جای بفرستند</p>
<p>س چوهی بفتح اول شش بخرنی سسته که میز چهره سینه کنا به از سرتنگ و مکرو و قبا باشد</p>	<p>هـ چونکی بضم اول موش محمول و خراج و بفتح اول خوشامد و مطلق را گویند چونکی باز بفتح اول خوشامد و مطلق که چا بپوش چونکی بازی خوشامد و مطلق</p>
<p>هـ چهاب موش آنچه بدان چیز بر نقش کنند بمعنی مهر و خاتم و نقش هم آمده است</p>	<p>س چوهنا بضم اول بوسیده و بوسه زوده</p>
<p>هـ چها یا مذکر نقش و طبع را گویند چها بے خانم مطبع چها بے و کاه طبع کننده</p>	<p>هـ چوهی بضم اول موش ریز نامی غله مسقر و پاره از علل از دیگر جواهر</p>
<p>هـ چها پنا مهر کردن و نقش زدن و طبع کردن س چجات بر وزن ذات موش بام و سفت گویند</p>	<p>هـ چوهما بضم اول مذکر موش بخرنی فارخاند چوه دان چیزیکه بدان موش را شکار کنند چوهه مار چوهما موش که بر غلیو از وزن باشد</p>
<p>س چجات بر وزن ذات موش بام و سفت گویند س چها تا مذکر چجاتی موش چیز آن چیزی باشد که برای محافظت آفتاب بر بالای سر نگاه دارند</p>	<p>س چوهان بفتح اول مذکر قومی است از اچو نامان س چوهتر بفتح اول و سیم و تشدید نامی فو قانے بفتا و و چهار</p>
<p>هـ چجاتی بر وزن ذاتی موش سینه بخرنی صدر خوانند چجاتی بھر از قدم تا سینه چجاتی بھر آنا کنایه از کرسیستن و ناله کردن باشد</p>	<p>س چوهتا بفتح اول و سیم و تشدید نامی هندی مذکر جای که در آن چهار بر وزن مجتمع شود</p>
<p>چجاتی بھر جانا پیداشدن درو باشند در سینه اسپان خصوصاً چجاتی پر بقمه رگنا شکب در زیدین چجاتی پر موبنگ دلنا</p>	<p>هـ چوهتر بضم اول و فتح نامی هوزند سکون رای هندی مذکر شکار کردن معید باشد سنج که صبا و خود را بستند اسی ساز و از پارچه و نظیر آن تا بخرم خورد و گرفتار آید</p>
<p>رو بے شخصی کاری کردن که منافی طبع او باشد و باعث ملالت بود مراد چجاتی بھتی شکب دل باز غم چجاتی پیتنا سینه زنی کردن چجاتی تھو کنا نسلی و طبع از آن داوون کسی را چجاتی کھندی هونا</p>	<p>هـ چوهتر بضم اول و سکون نامی هوزند موش و خاکروب و کنا س و حلال خورد که از قوم بنود باشد و وزن اجورا</p>
<p>تچلنا سون کاپتھر و بال جان بر کسی یا چیزی اطلاق کنند که دیدن او مکره بود</p>	<p>هـ چوهتر بضم اول و سکون نامی هوزند سکون رای هندی مذکر شکار کردن معید باشد سنج که صبا و خود را بستند اسی ساز و از پارچه و نظیر آن تا بخرم خورد و گرفتار آید</p>
<p>تچلنا سون کاپتھر و بال جان بر کسی یا چیزی اطلاق کنند که دیدن او مکره بود</p>	<p>هـ چوهتر بضم اول و سکون نامی هوزند سکون رای هندی مذکر شکار کردن معید باشد سنج که صبا و خود را بستند اسی ساز و از پارچه و نظیر آن تا بخرم خورد و گرفتار آید</p>

خوشامد کردن



جھاڪا پاوون وڀاڪ ڪرڻ آب پناه ٿيند	جھاني ڪھو لڪي ملنا ڪننا وھ دل ملاقات ڪرڻ
جھاڪل بھج ڪاف فارسي موٽ مشڪ وڃيڪ ٻولي	باڪسي چھاني گدواني بھج ڪاف فارسي برآمدن
زق کونيند وھ معنيٰ بزم آيد ٻھت ڪھ عريان موٽن ٿيند	پستان وھتر و آزا بھربي ٺھنو و خواند جھاني
چھال بھرون خال موٽ فشر و پوت و رخت ٻاشند	لگانا ڪريو و زاري ڪرڻ چھاني لگانا چھال
چھالا بھرون بالا آيد و جھولہ	س لگانا و آغوش ڪر فتن ڪسي يا بھير و محبت چھال
چھاليا ڪبھر لام موٽ نوعي اڙو فغل ٻاشند	ڪالا ڪچلنا بھ بھتر فتن و ڪرڻ ڪسي ڪرڻ
چھان بھرون فان موٽ سھقي ڪھ اڙني ساڙيند	چھاج بھرون باج مڙ ڪر نوعي اڙغله بھ افشان ٻاشند
و آزا با ڪاھ پوئشند	و بھير دوم فارسي بھ معنيٰ ٻھت
چھانا پوئشين سھق خانہ بگاھ و سھال و ساير	س چھانا پوئشين خانہ بگاھ و زيار و درست
ڪرڻ ٻاشند چھانا ڪسٽر وھ شدن و آفان	شدن ٻاشند
چھالينا اڙناڪ شدن آسمان و تر ڪم سحاب را کونيند	س چھا چھه موٽ و وھ بھربي محض بھري ٻاشند
چھانا ڪبھر اول آراستن و زينت دادن و تفھيش	ڪونيند بھترين او تازہ ٻھت ڪھ وھنيت اور اتمام
چھان بنان بھج اول و ڪسٽر باي موھدہ موٽ ٻاشند	ڪر فتنہ ٻاشند و دوم سرد و رطوبت اور غالب
و تفھيش را کونيند	بھريوٽ مسڪن غلبان خون و محرڪ باھ و جھورين
چھانت بھج اول و سڪون و ڪير حروف موٽ فضلہ	و شھتي و مسڪن و مطفي حدت سموم خارہ و جھت
و تراشہ چھانت ڪر نافي ڪرڻ و دستغزاع نمودن	ت و ق و تشڪلي معده و التهاب جھو و باخبت
چھانت لينا بھر ڪر ڀڏن و انتخاب ڪرڻ چھانت	الحديد و اطريفل جھت تقويت معده و وھاع ڪرڻ
چھتا و قطع و بھرين	او با سنگ و آھن لھتہ جھت اسھال مھوي مھرا
چھان فتن بھج نافي سھق و موٽ تراشہ	و خصوصاً با طريقت و قوالغن و مطبوخ او با بھريخ
چھان فتن پير استن و رخت و تي ڪرڻ و جھار ڪرڻ	و از جو بھ داده بھترين خذير صاحبان اسھال خارہ و وھاع
پوت از جھوبات بھو فتن ان و تراشين و چھدين	و رتپ لامي فطلي سھقن ميڪر و وھ اصلاح تي و شھري
و انتخاب نمودن ٻاشند	سڪينين و سھق جھل ٻھت
چھانس بھج اول نمودن بھرون ناکس مڙ ڪس بھوس	چھادان
چھانند بھڪون نون و وائل موٽ پالھنڪ	س چھار بھرون خار موٽ خاک ٽر و غبار
چھانند مڙ ڪنجش و بھرہ و جھدہ اڪونيند و راصطلاح	س چھار موٽ ڪھوچ بھرگ
ورديشان	س چھار و بھرون وار و مڙ ڪر جمال
چھانند نايستن و محم ڪرڻ	س چھار موٽ ڪنارہ جو بيار چھار چھي مڙ ڪر جمال
چھانند نافي ڪرڻ و ڪھ اڙستن و رامي دادن	وراھدارڪ
چھاننا پاوون و جھستن و تفھيش ڪرڻ چھان لينا	س چھار چھتر ٻيلا بھج جھرم فارسي دوم مڙ ڪر نام بنائي
بھر ڪر ڀڏن و انتخاب ڪرڻ چھان مان رفا سھو ڪرڻ	ٻھت ڪھ و و بھار بھرندش
و تفھيش نمودن	س چھاک موٽ جھر آب و نوار طعام



اول طبع ہو یا نہیں کتاب را و سنتوں کو دیند	س چھانڈو - چھانڈو سنت سارے وطن و مکر چھانڈو یا کھنڈ
چھپانڈو کبیر اول مذکر اخلاط پوشیدگی	س موش مہربانی و عنایت و حمایت
چھپانی نفع اول موش طبع کتاب و اجرات طبع	س چھانڈو نفع اول سایہ دار و مغل
چھپانڈو نفع اول تشدید سیرم مذکر سف کای چھپ	س چھانڈو موش سایہ و مغل
بند پوشیدہ سف بجگاہ چھپ بندگی پوشیدہ	س چھانڈو نفع اول سکون نون و کمر و نودوش
سف بجگاہ چھپ کت نفع کاف مازنی حکا پرا	س چھانڈو پوشیدہ سف ناز بنگال و مغل و غیر ان
کہ با پرنڈا پو چھپ کھات کڈلک	س چھانڈو چھانڈا
چھپری نفع اول کسر چھانڈو موش ابگری کہ پراز	س چھانڈو موش فرود گاہ لکھو سکون اہل فرج و مہنی
کل ولا رہا شد	س گاہ پوشی و سفال پوشی ہم پٹھو تہ
چھپکا کبیر اول مذکوب پاشی	س چھاپا یا بروزن نایہ مذکر سایہ و مغل و صورت و ہی چیز
چھپکانا نفع اول پاشیدن و افشاندن آب	س نوازی و موسیقی و شبہا بہت گوند
چھپکی - چھپکی کبیر اول و نفع کاف و کسر موش	س چھاپا نشت بروزن مایافت مذکر نام نوازی است
کرفش و پلاس و ذر ذرا کو بند و آن در عابنا	س در موسیقی
بسیار است کہ بند کہ کشتن آن آمنت دار و آب مارو کہ	س چھانڈو - چھانڈو ہم و بروزن آئین موش
کسی نفع من کند مہستی بہ ہر آواز اور و گنی پیک	س تبدیل رنگ و تغیر لون
خوانند چھپکی نفع اول کسر کاف کڈلک	س چھانڈو بروزن مائی موش خاکستر بھری سا کو بند
چھپانڈو نفع اول و تشدید سیرم بجگاہ و شش	س چھپ نفع اول بروزن رب موش صورت و گل
چھپنا بحرکات ننگہ پوشیدہ شدن و نفع اول بقا	س حسن و جمال باشد چھپ تختی موش حسن و جمال و
طبع در آمدن و طبع کشتن	س زیبای چھپ چھپ نفع اول کسر جرم فارسی دوم نشت
چھپ نفع اول سیرم بروزن خفی مذکر نوعی از اور	س و بد شکل را کو بند
شعر و آن بچہ سندس بود	س چھپ نفع اول مذکر نوعی از سبب
چھپ نفع اول موش آسمان خانہ بھری سف	س چھپ نفع اول و تشدید با مودہ مکسورہ بست و
خوانند و کبیر اول زمین را کو بند	س چھپ نفع اول کسر مائی مودہ بروزن بیدہ
چھپ نفع اول و تشدید سیرم و نفع آن مذکر چتر	س چھپ نفع اول سکون مائی ہوزہ مائی فارسی سقوط
کہ بر سر گرد و کاروان سرا چھپتی - چھپتی	س چیزی بیک ناکاہ چھپ چھپ اور افادون آب
دھاری انکہ بر سر او چتر گذارند و آن کنایت از	س و آواز زون بدست
را بہر و عاکر و سلطان باشد	س چھپا کبیر اول بروزن خفا پوشیدہ و مستور و بہان
چھپتا نا کبیر اول افشاندن و ریختن و کسرون	س چھپا مہربانہان ماندن چھپا چھپ کبیر و جیم
چھپتی نفع اول موش چتر و چیزی باشد چتر	س نازسی بہانی
کہ ازنی سازند تا کبیر ان بلائی مان شستند و فرق	س چھپکا نفع اول مذکر آوازی کہ از زون و تاب بر آید
دوم باشد از فرق از بچہ بند و ان	س چھپنا بحرکات ننگہ پوشیدہ و نفعی کردن نفع

س	چجتکی بکبر اول مونت سبد کو چک	س	چجتکی بکبر اول مونت سبد کو چک
س	چجتنا نفع اول سکون نامی فوفانی بهوار	س	چجتکی بکبر اول مونت داغ نشان
س	چجتنا نفع اول مونت نامی فوفانی سکون نامی بوز	س	چجتکی دینا داغدار کردن
س	چجتنا نفع اول مونت نامی فوفانی سکون نامی بوز	س	چجتنا نفع اول کاستن و کم شدن نومی از غزال
س	چجتی بکبر اول مونت زمین را گویند چجتی جهان	س	چجتنا نفع اول مونت و بضم اول رسیدن و سرداده شدن
س	سبز زمین بنا و پوشیده روی زمین	س	چجتنا نفع اول مونت زود شرم
س	چجتیس نفع اول مونت بد سیوم سنی و شش چجتیسی	س	چجتها نفع اول مونت ششین باشد
س	کسایت از زن سکاره و حیلده کر باشد	س	چجتها نفع اول سکون سیوم زود بیخ و تند مزاج
س	چجت نفع اول سوای مینور و بجز و این لفظ در ترکیب	س	چجتھی نفع اول مونت بعضی ششم بود و نیز ترکی
س	افاده خزوی و کوچکی و بد چجت بهیا قوم سیاه بنود	س	است که بعد ولادت طفل بر روز ششم بجارند چجتھی که
س	یعنی ناعلی و ادنی بلکه متوسط بود در چجت پنا	س	دود هد یاد دکلانایه از نمیدادن و ادب
س	ظفر و خز و سالی	س	کردن کسی را
س	چجتا نفع اول مونت زود رونق و شرف	س	چجتی بضم اول و تشدید سیوم مونت رخصت و فر
س	چجتا یا بضم اول مذکر خزوی و خز و سالی و طفلی	س	و فراغت و تعطیل
س	چجتان بضم اول مونت فراغت و فرصت	س	چجج نفع اول بر وزن کج متر اکم خوردخت پر شاخ و در
س	چجتانک نفع اول مونت حصه شانه هم بود از یک	س	چججا نفع اول بر وزن رجا مذکر عواق و ایوان و
س	چجتپانا نفع اول چهارم ریخته شدن و بیطرف	س	شش ششین باشد و شاخ های درخت که بر جانب
س	افتادن باشد	س	رفته باشد
س	چجتکار بضم اول مذکر رمای و دستکاری و خلایق	س	چجتکار بکبر اول و سکون نامی بوز و جیم فارسی مذکر
س	و نجات و مخلصی	س	گوشت و پوست
س	چجتگانا بکبر اول برانگدن و افشاندن و بکین باشد	س	چجتیل بکبر اول و فتح نامی هندی بخیف و لاغری پوست
س	چجتگانا بضم اول بلیدن و درنگ کردن	س	و استخوان را گویند
س	چجتکرا بضم اول نفع کاف تازی مذکر سکاره و بجا	س	چجتکارنا بضم اول کسی با بجمارت راندن و بر شیر
س	چجتگانا بکبر اول و فتح سیوم افشاندن شدن و	س	و نیز کردن سگ را از برای حمل
س	ریخته شدن چجتگانا چاندنی کا جمهور	س	چجتها بضم اول و جیم فارسی خوب رنگ کرده و ناص
س	دوشت را نوزاه	س	و نفع آن هر دو مذکر ترکم و نوزاه و نغمه مرغان
س	چجتکنی بکبر اول و فتح کاف تازی مونت فاند	س	چجتها نا بضم اول و جیم فارسی سیر شدن و ننگ و نفع
س	مبری مترس گویند	س	آن هر دو سیر آیدن و ترکم کردن مرغان و
س	چجتکیلا بضم اول و کرف تازی و سکون	س	چجتها هت نفع اول سیوم مونت نوزاه ترکم و نوزاه

خاصه در سخن رسالت است



چهل تر حار جلد که سپاسیان در جنگ پوشند	س چمکنا بفتح اول و تشدید کاف تازی مذکر مدق کجیف
چهل ستون یا چهل منار نام جای است چهل	که مدوشش از زنگی داشته باشد و قسمی که بدام طحی بود
قد می رسمی است بعد از مردن و آن چنان بود که از	چمکنا پنجه کر ناکنایه از فریبیدن مکر و فک کردن با
گور چهل قدم دور رفته پس ایستاده بنام او فاخته	س چمکار بفتح اول بر وزن چهارمشت ترم و ترم مرغان
کتاب خوانند	س چمکانا بفتح اول صغیر زدن و ترم کردن مرغان
چهل کبر اول مذکر گل سیاه و پاره خوب و تراشیده	س چمکانا بفتح اول سیر کردن و کوشانی دادن
چهل انگلانه شدن چمکنا کرم یا میده پاره پاره کردن	س چمکانی بفتح اول موش سیری
بضم اول میخ چوبین که بدان ضمیر زنند	س چمکن بفتح اول و تشدید سیم موش طبا پنجه
چهل نا بضم اول لمس کمانیدن	س چمکنا بفتح اول مذکر کردن و عرابه
چهل بر وزن غله مذکر انگشتر و انگشتری و خاتم چهل	س چمکنا بفتح اول طبا پنجه زدن
دار حلقه دار	س چمکن کبر اول و دوم سرانیدن بلبل و نواز زدن
چمکنا بفتح اول موش جیت و جندگی و کربز	مرغان و آواز سوختن چیزهای تشبیه ای بفتح اول
چمکنا بکن مار یا بر جستن	دوم صغیر زدن مرغان
چمکنا و بر وزن علاوه مذکر غول یا بانی	س چمکنا بفتح اول سیر شدن و جیرین و پریشان کشتن
چهل پهل بفتح اول و دوم در بر دو موش خوش	س چمکنی کبر اول و ضم سیم موش خوب و شاخ
طبی و ظرافت و بازی را گویند	و در زار گویند
چمکنا بفتح اول و چهارم نالیدن و شکایت	س چمکنه بفتح اول سکون های هوز و فتح کاف تاز
کردن و بضم آن بر دو کم بول کردن مادیان آب	و سکون دیگر حرف تاه و عظیم الجثه و متعفن
و غیر آن بسبب حرارت	س چمکری بفتح اول سکون کاف فارسی و کربزی
چمکنا بفتح اول و چهارم موش تشنگی و کمر	س چمکنا بفتح اول و ضم کاف فارسی موش و آن
چمکنا بفتح اول و تشدید لام معنومه مذکر نخاله و قشر نخاله	چیزی است که از بیهر یکیدن بطفلان شیر خواره
چمکنا بفتح اول و سوم موش سیلان و طغیان آب	دهند مرادف چوستنی
چمکنا بفتح اول مذکر پوست و قشر و سوسه چمکنا	س چهل بفتح اول مذکر کردن و تدویر و جلد چهل بل
اتار نازا مشیدن پوست و معشر کردن	مکر و زوره حکمت علی چهل چمدر - چهل چمکنا
چمکنا بفتح اول ریختن آب	کبر جرم فارسی و دوم در بر دو مذکر حکمت علی و بندش را
چمکنا بفتح اول و سوم سیلان کردن آب	گویند چهل چمدر می فزار و نکار
چمکنا بفتح اول فریبیدن و فریب دادن	س چمکنا بضم اول و فتح های هوز موش ذکر و بیان و
چمکنا بفتح اول تراشیده شدن	مذکر و خوش طبی و ظرافت چمکنا سرودن
چمکنا بفتح اول و دوم مانده شدن و تبناگ شدن	و ظرافت کردن
چمکنا بفتح اول و سوم بر وزن بطنک موش	ف چمکنا بفتح اول مدوی معروف بر لبی از همین گویند
چمکنا بفتح اول و چهارم بطنک موش	
جیت و جندگی مرادف چمکنا بطنک	

چهلگنا بیخ اول و سیوم در گذشتن و جیدن  
 چهلنی بیخ اول برونش پرویزن و غزبال و بمعنی کوفته  
 و سائیده هم آمده است چهلنی کرنا کوفتن و سائیدن  
 چهلوی بیخ اول و تشدید لام مضمره سفیه و نادان و گول  
 و کودک آسا  
 چهلوری بیخ اول و کران و نیم لام و سکون و او مجبور  
 برونش کز دره و از ابروی و احس که بیدوان در می است  
 تا بل بربی که در طرف انگشتان پیدا میشود  
 چهلوی هلا بیخ اول و سیوم و سکون و او مجبور سکون  
 های دوم کودک آسا و طفل مزاج باشد  
 چهلها بکسر اول سکون دوم و فتح لام تیره و کله و اول  
 چهلها بیخ اول و سیوم و سکون چهارم و فتح لام و دو  
 طفل مزاج و کودک آسا  
 چهلی بیخ اول و کسر سیم سوره و ظریف و خوش طبع  
 چهلی بیخ اول و کسر لام بروزن جل سکار و دغا باز و  
 نحتال و حیدر چهلها بکسر لام کذک  
 چهلها بکسر اول و فتح سیم برونش غفود آمرزش چهلها جوگ  
 بکسر اول قابل غفود لاین بختانیدکی چهلها کرنا بختیدن  
 و غفود کردن  
 چهلها مانا بیخ اول و جیم فارسی تابیدن و در خشدن  
 و او از کردن ز سخته باشد  
 چهلها بیخ اول بختیدن و معاف داشتن و آمرزیدن  
 چهن بکسر اول و فتح آن مذکر آن و لحظه چهن بدست  
 بکسر های سوده و فتح و ال مهله و سکون نون و سین  
 آنکه انی بیش نماند یعنی تا پایدار و سرچ از اول چهن  
 بمرمین و ریک دم  
 چهن بیخ اول آوازی که از فاقون قطره آب  
 بر خور گرم بر آید  
 چهن بیخ اول خواستن مراد چاهنا  
 چهن بیخ اول تشدید سیم پالوده شدن نیز  
 بمعنی پرویزن و پارچم که در آن چیز یا پالانید آمد

چهنالك بیخ اول آواز افتادن قطره آب بالا  
 خور گرم و آواز شکستن سفال پاره  
 چهنال بکسر اول روپی و قجه و فاحشه چهنال بن  
 چهنال بنا قجکی  
 چهنالا بکسر اول مذکر قجکی و زنا چهنالا کونا  
 پیشه قجکی و رزیدن  
 چهنانا بکسر اول بزور ستاندن چیزی  
 چهننا و بکسر اول مذکر اخذ ستاندن چیزی بزور  
 چهننا و بیخ اول مذکر جامعی که برای بیه سامانی  
 و بهم رسانیدن اسباب ضروری پیشاپیش لشکر  
 بمنزل روند و کوفتن شالی تا بسوس از آن جدا شود  
 چهننای بیخ اول بروزن تنهایی برونش صفا  
 کردن چیزی و ضروری که برای صاف کردن چیزی  
 چهننای بیخ اول و سکون با و نون و های بندی  
 کاستن و کمر شدن و جدا شدن و مختصر کشتن  
 چهننوا نا بیخ اول سکون هر سه حروف صاف  
 کنانیدن بهرچ  
 چهننانا بیخ اول هر دو جیم فارسی نیم جوش کردن  
 و بر آمدن آواز زنگوله و فرمان کردن و جج  
 چهنند بیخ اول بروزن بند مذکر اوزان اشعار  
 و نیز روزنی باشد در موسیقی چهنند بند مکرر و غدا  
 چهنند بیخ اول بروزن بنده مذکر مراد چهناندا  
 چهنندا بیخ اول بسته شدن نفیس کشاده شدن  
 چهنندی بیخ اول بروزن بندی مکار و حید  
 گرد و غا باز  
 چهنندک بیخ اول و کسر نون تا پایدار و سرچ از اول  
 را گویند و آن که انی پیش نماند  
 چهنکانا بیخ اول بروزن و ندانه پالانیدن  
 متعدی پالودن  
 چهنکانا یا چهنکو انا هر دو بکسر اول گرفتار  
 کنانیدن و مخور کردن

<p>چھو تا برا صغیر کو کہ خرد و بزرگ و کونا کون س چھو تائی موش کو چکی بھری صغیر خوانند</p>	<p>س چھنکا ہمت بفتح اول موش پاو کی چیزی س چھنکا بکسر اول و فتح دوم غلہ برافشانند</p>
<p>س چھو تبا بضم اول رسیدن و سردا وہ شدن س چھو چھا بضم اول خالی و میان تہی و بمعنی سحر و فریب ہم آمدہ است مذکر</p>	<p>و بزار شدن از چیزی س چھنگلی - چھنگلیا بکسر اول و ضم کاف فارسی در ہر دو موش انگشت کو چک بھری خضر کو بند</p>
<p>س چھو چھلا بضم اول سفید و نادان و خالی را کو بند س چھو چھو ہر دو واو و مجہول دایہ و مرضیہ و کنار و داؤ کو س چھو چھو کرنا و راغوش کردن و ناز برداری کردن</p>	<p>س چھنلا بکسر اول و فتح سیوم زانی و فاسق س چھو انا بکسر اول بزور سنائیدن چیزی را س چھنہائی بفتح اول بر وزن تنہائی موش سایہ</p>
<p>س چھو چھی بضم اول محفوز ذلیل و ذمہ دایہ و بمعنی مانشون دولہ و لذتہ دنی میان خالی ہم آمدہ</p>	<p>س چھنیک بکسر اول و سیوم و سکون یا ی مجہول زمان اندک</p>
<p>س چھوس بفتح اول مذکر تراشیدن موی سر و ریش س چھوس باوا و مجہول مذکر قور و کنارہ و انجام و سفینہ کو چک کہ آنرا باکشتی و جہاز نمکندارند</p>	<p>س چھو بضم اول و سکون باوا و مجہول مذکر تریا کہ علاج زہر است س چھو او بضم اول مذکر مانند کی و ش بہت</p>
<p>س چھو ترا - چھو ترا - چھو ترا و اہر سہ باوا و مجہول مذکر ربائی و نبات و تخلیص</p>	<p>س چھو انا بضم اول بسودائیدن و لیس کنائیدن سعدی بد و مفعول چھو نا</p>
<p>س چھو ترنا باوا و مجہول بکذاشتن و سردادن و بخشیدن و خلاصی دادن باشد</p>	<p>س چھوانی بضم اول موش و دای است کرم کہ زمان را بعد و کلاوت دهند</p>
<p>س چھو کر باوا و مجہول کو دک و طفل س چھو کوی باوا و مجہول دختر س چھو کن بر وزن معذن گیر و دار گذرہ</p>	<p>س چھوپ باوا و مجہول مذکر پردہ نقاشی چھوپ س چھاب کرنا اندون دیوار خانہ دورست کردن ان</p>
<p>س چھو کنا بفتح اول گیر و دار کردن س چھو کی بضم اول موش پشہ و بھری بوضہ خوانند س چھولنا باوا و مجہول خراشیدن و تراشیدن س چھولنی باوا و مجہول موش زندہ و آن آہ است سروف مرد و درگراں را</p>	<p>س چھوپنا باوا و مجہول پر کردن و بستن و نقاشی ورنگ آمیزی کردن س چھوت بضم اول سکون و او معروف باوا سعدولہ ہم خواندہ اند موش بمعنی نجاست و ناپاکی و عدم طہارت باشد</p>
<p>س چھون بفتح اول و ضم دوم چہار چھون او مرد جسج اطراف چھون چکی با چھون دس بکسر وال مہلہ محیط و فر گیرندہ چیزی</p>	<p>س چھوت بضم اول موش ترک و فر گذاشت و ہم بر وزن دست و بازی کردن در وقت شمسیر زنی و میان لسان جوارہ پر تو نور آیینہ و غیر آن و داون زر نقد بعبدہ بازان در تاشا بطور انعام یا عدہ کردن بدادن</p>
<p>س چھو نا بضم اول لس کردن و بر چیدن و فتح او بچہ ہر جانور را گویند س چھو بچھا بکسر اول سکون و او مجہول و دیگر حروف مذکر</p>	<p>س چھو نا بضم اول و سکون و او مجہول و دیگر حروف مذکر س چھو تا باوا و مجہول کو چک و خرد و بھری صغیر کو بند</p>

<p>چھی بکسر اول کنج و آن کلمه است که وقت گراست</p>	<p>ناز و نغ و دلال چھو نچھلا کرنا ناز برداری کردن</p>
<p>چھی بافتع اول بروزن جیا مذکر قربان و فدیہ و برتشد بدتختانی سایہ و ظل</p>	<p>چھو نچھی با و مجبول ہونٹ سوزن دان و پیالہ کوکچ کہ برای استعمال طحال بود</p>
<p>چھی بافتع اول و تشد بدتختانی کو کوک لیکر</p>	<p>چھو ننگ با و او مجبول ہونٹ ترتیب طعام و مصالح آن</p>
<p>چھی بافتع اول و فتح سین مہلہ شمش</p>	<p>چھو ننگ با و او مجبول مذکر تو ابل و ابازیر و مصالح طعام</p>
<p>چھی بافتع اول چھو شمش</p>	<p>چھو ننگ بافتع اول یا زیر و طعام کردن</p>
<p>چھی بافتع اول و فتح تون مخفہ نو و شمش</p>	<p>چھو نی بافتع اول ہونٹ محل اقامت لشکر یا ن دبا و</p>
<p>چھی بکسر اول سکون مای ہوز و تختانی و</p>	<p>چھو نی زمین را کویند کہ ارض باشد</p>
<p>بای فارسی ہونٹ داعی کہ بر پوست بدن افتد و شاخ باریک و نی دراز کہ بدن مای</p>	<p>چھو ہر با و او مجبول سکون مای و دھین کوکچ</p>
<p>شکار کند و زون جاموس یکی را بشاخ خود</p>	<p>چھو نی با و او مجبول بروزن کوئی شقیق و مہربان</p>
<p>چھی بکسر اول سکون ہر نہ حروف ہر پارہ لفظ</p>	<p>و شکمکین و این لغت از قسم اصداد است</p>
<p>و نکا کردن و زون جاموس مرکب را بسرون</p>	<p>چھو نی با و او مجبول و کسر ہر نہ ہونٹ شکل سفید کہ</p>
<p>خویش در کشیدن نی از اندرون آب چون ٹی</p>	<p>بدان لوح را بیند و زون مرادند کھری</p>
<p>بقلاب در آویزد</p>	<p>چھو یا بافتع اول و سیوم و تشد بدتختانی پوشند</p>
<p>چھی بکسر اول نقش گر پار چھا</p>	<p>سقف خانہ بگاہ</p>
<p>چھی بیای مجبول سکون مای فوقانی و را</p>	<p>چھو ہا را بضم اول و فتح سیوم مذکر خرا و رطب</p>
<p>مہلہ مذکر شکلی است از اشکال ہندسہ و بمعنی زمین</p>	<p>چھو نا با بضم اول و فتح سیوم عیب پوشی کردن و</p>
<p>و مزرع و میدان ہم آمدہ و ہر جای کہ زیارت</p>	<p>بظاہر تحسین نمودن چیزی کہ در باطن بد بود</p>
<p>گاہ و مسجد ہند و آن باشد بچوبارس و مثال</p>	<p>چھو نی بکسر اول و فتح مای ہوز و تشد بدتختانی</p>
<p>آن چھیت بھل مذکر پمالیش زمین و حستان مزرع</p>	<p>ہفتاد و شمش</p>
<p>چھی بکسر اول و فتح مای فوقانی بروزن و دیگر</p>	<p>چھو ہا و بضم اول بروزن خرافت ہونٹ لیکر</p>
<p>مذکر پای از فراد و کفش</p>	<p>و بسودن بدست</p>
<p>چھی بکسر اول سکون دیگر حروف ہونٹ</p>	<p>چھی بافتع اول ہونٹ تپ و بمعنی نیست و</p>
<p>و اذ و نشان و پارہ ہر حرف کہ کل و بوبتہ و</p>	<p>نا بود و معدوم ہم آمدہ و سائبانی کہ از گاہ و نی</p>
<p>و آزا از ہر دیاری و کشوری آرنڈ و از ان و لا</p>	<p>سازند و بر سر کشتی برای حفظ آن گذارند و نیز خیز</p>
<p>بہترین و اعلی ترین بود اما بہ نبات رنگ بند</p>	<p>باشد مانند مذزین کہ بر پشت کاوان بار بردار</p>
<p>نی رسد و بعد یا زون ہم نوشته اند چھیت</p>	<p>بگذارند تا از گرانی بار بخرج نکود</p>
<p>چھیتنا بکسر اول افشاندن و شمش کردن</p>	<p>چھی بافتع اول بروزن شمش ہونٹ فا و مرگ</p>
<p>چھی بکسر اول کاستن بدن و کم شدن</p>	<p>چھی س و گ تپ و ق</p>

<p>چھیلن بکسر اول وفتح لام بروزن دیدن سونٹ تراشہ خوب وغیر ان</p>	<p>توامی دیکھا دیکھی کیجے جوکھی جھیے کایا بازے روگ ضرب المثل است بائینہ کنیا کیجی</p>
<p>چھیلنا بکسر اول تراشیدن و خراشیدن چھیل چھالنا یا چھیل چھال کرنا تراشیدن و پوست دور کردن</p>	<p>ورزہ دور یا صنت تقلید دیکرین کند و جو صمد مثل ان مذاتہ باشند بدن آہنا کا سترہ کر دوویار بیغزاید</p>
<p>چھیم بسکون یای مجبول سونٹ خیریت و عافیت چھیم کشل بضم کاف وفتح شین خیریت و سہود چھیم نکری بسکون یای مجبول وفتح سیم و سکون نون وفتح کاف مازی سونٹ نوعی از زغن و نظیر از</p>	<p>چھیچھتر اکسر اول سکون حروف چہاز کا نہ مذکر پوست تنگ کہ باکوشتی می باشد و پارہ گوشت چھیل بسکون یای مجبول مذکر سوراج بربی تعبہ خوانند</p>
<p>چھی بکسر اول بروزن بی سونٹ پوست و قشر راکوبند</p>	<p>چھیل بروزن ویدہ باریک و غیر متصل و این بر آدمی و جانور اطلاق کنند کہ ہر دو پالش فاصلہ و کشادگی غیر عتا د داشته باشد</p>
<p>چھین بکسر اول بروزن دین صنایع و کم و اندک و حقیر باشد</p>	<p>چھیل نایبای مجبول سفتن و سوراج کردن چھیم بکسر اول بروزن سنی شیر باشد کہ عریا لین خوانند</p>
<p>چھینا بسکون یای مجبول مذکر شیر یاہ راکوبند و نوعی از زنگہ و آن بغایت خردی باشد و بکسر اول شدید نون بزور ستاندن و بر کشیدن چیزی از کسی چھینا چھانی کرنا بزور ستاندن و غصب کردن</p>	<p>چھیم نایبای مجبول ناگوار دیدن طعام و قصور اسفند داشتن</p>
<p>چھینت بکسر اول سونٹ پارہ رنگین معروف چھینتا بکسر اول مذکور مع کل وغیر ان چھینتا اما پاشیدن آب راکوبند</p>	<p>چھیرای بیای مجبول بروزن سیری مادہ بز چھیر بیای مجبول سونٹ ایذا و بچ رسانی چھیر بیای مجبول درای ہندی مذکر لکس راکوبند</p>
<p>چھیننا بکسر اول سکون و دیگر حروف آب برانداختن چھیننا بسکون یای مجبول کو فتن و باریک کردن</p>	<p>چھیترا دست رسانیدن و بسودن و بچ و تکلیف دادن بکسی بمعنی نواختن ساز ہم بست</p>
<p>چھینک بکسر اول سکون و دیگر حروف سونٹ عطسہ بفارس سٹونٹہ گویند و بسکون یای مجبول ضبط و قبض سامان و اسباب</p>	<p>چھیکا بکسر اول مذکر چیزی است معروف کہ آن دام سازند دوران سب و چہا وغیر ان گزارند</p>
<p>چھینک لینا بسکون یای مجبول فرق کردن و ضبط نمودن سامان</p>	<p>چھینکا بزیاوت نون کڈلک چھینکنا بیای مجبول بازداشتن و منع کردن</p>
<p>چھینکا بکسر اول مرادف چھیکا چھینکا و بسکون یای مجبول مذکر ضبط اسباب و قبض اشیا</p>	<p>چھیل چھیل ہر دو بفتح اول رند و لوند و او باش چھیل ہن رندی و لوندی</p>
<p>چھینکا بسکون یای مجبول مذکر ضبط اسباب و قبض اشیا چھینکنا بسکون یای مجبول منع کردن و بازداشتن</p>	<p>چھیل چھینکا بفتح اول و کسر ہم دوم فارسی و سکون کاف مازی و کسرتون و فتح تختانی و او باش و لوند</p>



<p>و بکر اول تصویر کشیدن و لغتاشی کردن</p>	<p>و زحمت نمودن و بکر اول عصب دادن</p>
<p>چیتنا بکر اول خواستن و اراده کردن</p>	<p>چیتنا بکر اول بای مجبول بدن کاف نامانی دفع و دفع</p>
<p>چیتنا بکر اول در سیریم و سکون نمودن و فتح بای مجبول</p>	<p>وزن کنند و ضبط کننده</p>
<p>مذکر تیز و اجتناب از دفع و دلالتش در آگاه و در ناو ذی بو</p>	<p>چیتنا بکر اول بای مجبول برونش براه و برنا</p>
<p>هم گفته بودند</p>	<p>و بر مر باشند برونش متشب گویند</p>
<p>چیتنا بکر اول در بدن و چاک کردن</p>	<p>چیتنا بکر اول بای مجبول برونش و برونش و اثر و</p>
<p>چیتنا بکر اول بای مجبول و فتح نامی سقوطه</p>	<p>پاره از چوب که کمتر آید به باشد چیتنا بکر اول نشان</p>
<p>کرامت و سحر و فریب و دعا</p>	<p>کردن بر چیزی</p>
<p>چیتنا بکر اول در سیریم برونش نامت مکتوب و رفته</p>	<p>چیتنا بکر اول بای مجبول برونش میوه شانی را</p>
<p>مرادف چیتنا</p>	<p>گویند که بعد فخره و جمله کتاب برای وقف نویسند</p>
<p>چیتنا بکر اول برونش نوره</p>	<p>چیتنا بکر اول بای مجبول دفع و در مذکر دست برونش</p>
<p>چیتنا نوره زنون</p>	<p>را گویند</p>
<p>چیتنا بکر اول در چاک و شکاف دور بدکی</p>	<p>چیتنا بکر اول بای مجبول تراشیدن و سوراخ کردن</p>
<p>بمعنی لباس و پوشاک هم آمده است و پارچه که آنرا</p>	<p>درخت تا آفتاب آن یعنی تاری و در آن مذکین بکند و فرازم</p>
<p>ایل کن و زمان بندد بطریق فخره و لکی بر کمری بندد</p>	<p>آید یعنی نشان کردن هم گفته اند</p>
<p>و سر و دیگر آنرا مانند مقننه بر سر اندازند و باین معنی است</p>	<p>چیتنا بکر اول بای مجبول بای فارسی بود مذکر در چیزی</p>
<p>است و ساری مرادف آن باشد</p>	<p>با چیزی دیگر</p>
<p>چیتنا بکر اول بای مجبول بنده خانه زاده و شاکر و راه</p>	<p>چیتنا بکر اول بای مجبول مذکر یاد و یاد کار و خیال</p>
<p>چیتنا بکر اول مذکر زخم و جراحت و شکاف و بکار</p>	<p>و تصویر مذکر و دفع اول نام ماه و در دوم هندی و ان</p>
<p>و دوشیزکی دو ستاری که آنرا بر سر بچند چیتنا</p>	<p>چیتنا بکر اول مذکر نقش و صورت و خواست و مراد</p>
<p>از اهل بکارت کردن و باذن و دوشیزه بر خوردن</p>	<p>چیتنا بکر اول بای مجبول اعط و ناصح و پندگویی را گویند</p>
<p>چیتنا بکر اول دوشیزه و باره</p>	<p>و بکر اول برونش و آن جانوری است که کلک از پلنگ و نیز</p>
<p>چیتنا بکر اول بای مجبول برونش بندگی و غلامی</p>	<p>بنامی است و دوانی برونش شیطرح که بندتیز و فتح و خشک</p>
<p>را گویند</p>	<p>و سبک و قابض شکم و باضم طعام و دفع سکرته</p>
<p>چیتنا بکر اول در بدن و شکافن</p>	<p>چیتنا بکر اول سکون بای تختانی و نامی فوقانی نام</p>
<p>چیتنا بکر اول مذکر ستاری که آنرا بر سر بچند</p>	<p>ماه و در دوم هندی و ان باشد</p>
<p>بکارت و دوشیزکی و در فارسی تسلط و استیلا</p>	<p>چیتنا بکر اول دفع فوقانی کردن</p>
<p>و شجاع و دلیر را گویند</p>	<p>چیتنا بکر اول دفع فوقانی مذکر برونش و خبر داری</p>
<p>چیتنا بکر اول بای مجبول در سیریم سقوطه و راه</p>	<p>و اصحاب را گویند</p>
<p>چیتنا بکر اول بای مجبول در شین برونش نامی سقوطه</p>	<p>چیتنا بکر اول بای مجبول اندیشیدن و میان بستن</p>
<p>هندی برونش کشتن و سنی و سحر و توجیه و التماس</p>	<p>و یاد کردن و برونش آمدن و برونش فعل و کردار هم گفته است</p>

دور بافت باشد

س چیلک بکیر اول بر وزن و یک موش کل دلائی باشد

چیکت بکیر اول

س چیکت بکیر اول دفع سیم اربع و آریزش روغن و خاک و باین معنی موش باشد

چیکر بکیر اول

س چیکر بکیر اول دفع سیم موش کل دلائی

چیکر بکیر اول

س چیکر بکیر اول سکون دیکر حرف موش غره و

بایک مرادف چیخ

س چیکر بکیر اول و ضم کاف مازی مذکر موشک پرا

چیکنا بکیر اول

س چیکنا بکیر اول چسیدن و ذالقه کردن و بعضی غریزه

دونه زدن بهم هست

س چیل بکیر اول بر وزن سل موش زغنی چو گوشت بیل

و غلیو اج و موش کیر و موش جوار بر لبی حده و برگی

چیلان نامند و در دوم گرم و خشک است مطبوخ او با

گند نادما دست خوردن آن قاطع بواسیر و اشاسید

قدری از محرق آن که مجموع را سوزانیده باشند

با اندکی مشک و کلاب جهت برود و صین النفس و سوا

مزن من مجرب دانسته اند و مطبوخ منفراد با کنگر نا و

عس جهت زجر بواسیری و ساخته پراو بقدر یک انگ

ماد و دانگ باب آشا میدن جهت نفوس بی عدل

و مجرب است و در رفع غده طبعی و سلیه بی عدل و بزرگ

بروغنی که بیزه او دارد بسیار جوشانیده باشند

تا عهر اشده باشد جهت برص مجرب دانسته اند جهت

فالج و نفوس و تقویت اعصاب نافع و خون او جهت

ر بود و کمال زهره او که خشک کرده با آب سر میل در

چشم فی الف طرف طسوغ بکشند جهت رفع کوم

هوام مجرب دانسته اند خصوصاً چون در آب

بادیان سه هفته در آفتاب گذاشته باشند و چون

چشم او را در زیر بالین کسی گذارند که او دانسته

باشد نافع خواب او میشود

س چیل بکیر اول بای مجبول بنده خانه شاد و در بد و شاکر

باشد

س چیل بکیر اول سکون دیکر حرف موش زغنی و گوشت

ر با مرادف چیل

س چیل بکیر اول دفع لام موش پش بر لبی نقل گویند

مرادف چیلر

س چیلی بای اول مجبول بر وزن سیلی داه و کنیزک

س چین بفتح اول مذکر راحت دار ام و آسودگی و بعضی حیدر

غدر و زردیر هم گفته اند و بکیر اول و فارسی و لاتینی است

سروف و شکن و نه باشد چین ابر و هونا چین

س چین هونا ابر و ترش کردن چین بر چین هونا

پر شکن شدن پوست بدن از فرسی چین ذالنا

شکن انگندن در چیزی چین لینا شکن در شدن

چین ماننا بکیر اول نشانه علامت شدن و بدف

طن کشتن

س چینا بفتح اول مذکر نوعی از غله باشد

س چینا سکون بای مجبول مذکر ارزن و آن غله است

سروف

س چینپ سکون بای مجبول و نون فارسی مذکر زنی

میوبات

س چیتنا بکیر اول سکون دیکر حرف کوفته شدن

چیزی از پایالی

س چینتی بکیر اول سکون یا نون موش مورچه بر لبی

ذره خراشند

س چینج بیخ پایالی مجبول و سکون نون و جیم فارسی

در هر دو اولاد و فرزندان و این در محل حصارت گویند

س چینی سکون بای مجبول و نون دگر جیم فارسی موش

سوزندان که از پارچه بدوزند

س چینر سکون بای مجبول و نون و فتح نامی منقو طهند

کوچک و نزد قضیض بزرگ

س چینه بکیر اول مذکر نشان و علامت که بدان چیز

بریده باشند

را معلوم کنند  
 س چینه بکر اول وسكون يا و لون آشنا صورت شناخته  
 س چیتقا بکر اول وسكون بر سه حروف شافق و استن  
 ه چینی بکر اول بروزن بی سونش شکر را گویند زیرا که  
 شکر سفید اکثر از چین آرند و معری نبات را گویند چون  
 از معر میرسد و این از جنس تشبیه الیشی با سیم محله باشد  
 ه چینی بکر اول بای مجبول و دو دو کسر لام سونش  
 پارچه ابریشمی  
 ه چیتقا بکر اول وسكون بر سه حروف مذکر مور بزرگ  
 ه چینی بکر اول سونش مورچه  
**گفتار ششم در حرف ال محله**  
 ه د ابنا فزون د اب رکنا پوشیدن و غضب کردن  
 و فزون بر اینها نگه داشتن چیزی بزور د اب لینا  
 فاین آمدن چیزی دور و نیدگی  
 س د ات بروزن ذات مذکر عطا و بخشش و سخاوت  
 س د اتا جازند و سخی و کریم باشد  
 س د اد مذکر قو با و آن جوششی است پر خارش و در فارسی  
 راستی عدالت و ماضی از دادن و قو با را نیز گویند  
 س د اد کز تا داد خواهی کردن داد دینی کردن  
 کاری بکمال درستی داد گویند چنانچه او درسی کردن داد  
 یعنی انتقام گرفتن داد ملتی حاصل کردن پناه با  
 داد و بیلاد داد خواهی کردن  
 ه داد ابروزن باوه پدر پدر و نیا بربی جد خوانند  
 و برادر بزرگ را نیز گویند  
 س داد ر بضم سیوم مذکر غوک بربی خضوع گویند  
 ه داد را بسكون سیوم بروزن با و با مذکر نوعی از  
 نقره سرد است  
 س داد ز و بضم سیوم وسكون رای همه مذکر غوک  
 معروف داد ز  
 س داد مردن بروزن مشا و کردن مذکر نام نبات  
 که در علاج قرح با جگر آید

ه داد و بضم سیوم بروزن دار و نام در ویشی که  
 از شا بهیر بوده است و معتقدان بهیروان ادرا  
 داد و بفتحی خوانند  
 س داد هنا بسكون سیوم و مای هوز سونش چیز  
 در آتش  
 ه دادی بروزن مشاوی مای پدر بربی جد خوانند  
 س داس سونش زن و زوجه و یکی از جنوبات مفسر را یکم  
 گفته اند در فارسی مطلق درخت را گویند و چون بیکه در زمان  
 را از آن بکلی آویزند و چون بیکه بدان خانه پوشند  
 و در ترکیب بعضی دارنده و نگهدارنده همچو مالدار و راه  
 دار و نام شهری است در هندوستان و نام دارو  
 که از افعال و رازی گویند و بعضی هاشتن و امریداشتن  
 هم هست و در عربی مرادف بیت است که خانه باشد  
 س دارا سونش زن و زوجه و در فارسی نام پادشاه  
 مشهور است که دارای اگر باشد او در زمان اسکندر  
 کشته شد و دارای مصر نیز است و بعضی دارنده و  
 اشاره بذات بارستغالی جل جلاله و عظم شان هم هست  
 و مای و دروی که در نه خم نشینند  
 س دار د و بکر رای همه وسكون دال ووم و مای دوم  
 مذکر خواری و اقلاس و فقر باشد  
 س دار دری بکر هر دو مای همه محتاج و شقی و مسکین  
 را گویند  
 س دارن بضم رای همه سخت گیر و بی رحم  
 ه دارنی بکر ثالث وون نام سونشی است و برینند  
 مشتمل بر تجان مای بسیار  
 ه دار و بضم رای همه سونش می و شراب و بعضی  
 با روت هم گفته اند و در فارسی واد گویند  
 ه دار و ترا - دار در می با و او معروف در  
 هر دو اول مذکر و ثانی سونش می و شراب را گویند  
 ه داری بروزن بجاری کثیر بوده که در حرب گفته  
 باشند و در فارسی خطاب است با از مصدق و اشتن

<p>قرص مردم بداشت برود پس رفت و مجلس اورا بفرست خوالمش تقسیم کردند</p>	<p>س دانم بکسر بیوم منقوط هندی دیگران را بر می رانند س دانه سونث و دندان آسیا بر می کشند گویند بدال</p>
<p>هـ داما ساهی با سبکین مهله سونث تقسیم مناسب عصه علی السویه</p>	<p>س داقمی سونث ریش بر می کوبند خوانند داقمی بنانا یا مویک هار ریش تراشیدن</p>
<p>س داجنی بکسر بیوم سونث درخشن بر می برقی گویند و نفع بیوم در فارسی سر انداز و مقهور زنان</p>	<p>س داس بر وزن پاس بنده و چاکر دور فارسی افزار است که بدان غلظت در گوشت بر می بخند خوانند و خسبای</p>
<p>هـ داجی بر وزن خامی سونث خراج و مال بگذاری داجی لکانا مقرر کردن خراج باشد بر کسی و داجی در فارسی صیاد را گویند</p>	<p>سر نیز که بر سر خورش گندم و جو می باشد و دهره را نیز گفته اند و آن سلاحی است مانند داس</p>
<p>س دان بر وزن نان مذکر خیرات و داد و بخشش و خراج را هم گفته اند در فارسی مخفف وانه دانه برودن</p>	<p>هـ داسا بر وزن آسا مذکر پاره چوبی که در دیوار بر آ پشتی سقف بگذارند</p>
<p>س دان پسر مذکر سدا تمام بخشش را گویند دانت لبکون نون و نامی فوفانی مذکر دندان بر می</p>	<p>س داسی بر وزن آسی خاد و وزن خدمت گزار دانش بر وزن داسن عطا و بخشش دور زند</p>
<p>س دان پسر مذکر سدا تمام بخشش را گویند دانت لبکون نون و نامی فوفانی مذکر دندان بر می</p>	<p>س داسی بر وزن آسی خاد و وزن خدمت گزار دانش بر وزن داسن عطا و بخشش دور زند</p>
<p>س دان پسر مذکر سدا تمام بخشش را گویند دانت لبکون نون و نامی فوفانی مذکر دندان بر می</p>	<p>س داسی بر وزن آسی خاد و وزن خدمت گزار دانش بر وزن داسن عطا و بخشش دور زند</p>
<p>س دان پسر مذکر سدا تمام بخشش را گویند دانت لبکون نون و نامی فوفانی مذکر دندان بر می</p>	<p>س داسی بر وزن آسی خاد و وزن خدمت گزار دانش بر وزن داسن عطا و بخشش دور زند</p>
<p>س دان پسر مذکر سدا تمام بخشش را گویند دانت لبکون نون و نامی فوفانی مذکر دندان بر می</p>	<p>س داسی بر وزن آسی خاد و وزن خدمت گزار دانش بر وزن داسن عطا و بخشش دور زند</p>
<p>س دان پسر مذکر سدا تمام بخشش را گویند دانت لبکون نون و نامی فوفانی مذکر دندان بر می</p>	<p>س داسی بر وزن آسی خاد و وزن خدمت گزار دانش بر وزن داسن عطا و بخشش دور زند</p>
<p>س دان پسر مذکر سدا تمام بخشش را گویند دانت لبکون نون و نامی فوفانی مذکر دندان بر می</p>	<p>س داسی بر وزن آسی خاد و وزن خدمت گزار دانش بر وزن داسن عطا و بخشش دور زند</p>
<p>س دان پسر مذکر سدا تمام بخشش را گویند دانت لبکون نون و نامی فوفانی مذکر دندان بر می</p>	<p>س داسی بر وزن آسی خاد و وزن خدمت گزار دانش بر وزن داسن عطا و بخشش دور زند</p>
<p>س دان پسر مذکر سدا تمام بخشش را گویند دانت لبکون نون و نامی فوفانی مذکر دندان بر می</p>	<p>س داسی بر وزن آسی خاد و وزن خدمت گزار دانش بر وزن داسن عطا و بخشش دور زند</p>
<p>س دان پسر مذکر سدا تمام بخشش را گویند دانت لبکون نون و نامی فوفانی مذکر دندان بر می</p>	<p>س داسی بر وزن آسی خاد و وزن خدمت گزار دانش بر وزن داسن عطا و بخشش دور زند</p>

<p>دوست بازی مشغول و نزدیکی زیاد کردن مصلحت      و آن بازی بجهت زیاد شدنی باشد و بر مرتبه دروه باشد      از دیوار کلی که بر بالای هم گذارند</p>	<p>هم ساندن دندان چشم      دانتا کلکلی که بر روی کاف بازی بهشت حربه است      و نزاع</p>
<p>داق یعنی سینه بر وزن قابون که فعلی است که بدان      بدو برادر بزرگ را خطاب کنند</p>	<p>دانتی بسکون نون و فتح نامی فوفانی مذکر سوگ را گویند      بر وف دقون</p>
<p>داو ابروزن گا و اشوهر دایه      داوان بوز و مجبول دوزن زوده مذکر مرادف و اوان      است و آن بگذشت</p>	<p>دانتی بسکون نون و کتر فوفانی بهشت دندان قند      و دیگر آلات باشد دانتی بز یا شگستن اندکی باشد از دم      تیشه در آن دانتی دینا امر از کرون و افاست کردن</p>
<p>داوانا بسکون داو فالیدن و کوفتن فلهه باشد      دا ۵ بر وزن گاه موش استراق و حرکت و آتش      زدگی دور فاسی کینرک و پرستار باشد دا ۵      رکنا حد کردن و در شک بودن</p>	<p>بر کاری دانتی لنگا بند شدن نگین و هم چسبیدن      دندان باشد</p>
<p>دانتا بسکون بای هوز سوختن بوز بریان کردن      بگر بانی هوز راست یعنی چپ بگری بین گویند      دانتی بر وزن مائی داوان و بخشیدن دوزن شیر      که مرضه باشد و معنی قابل هم گفته اند دانتی پلانی      بگری باری خارسی مرضه دانتی جنائی قابل و اور اور      فارسی نام ناف گویند به نام در فارسی ماور را      گویند و نام معروف و تفسیر قبالت نام نامی است      دانتی کو مو نیل سپردن کودک بدایه دانتی      کهلانی زینکه بر حفظ کودک مامور بود و اور اور      بازی مشغول و در دانتی گری مام نامی      دایا اشوهر دایه را گویند بهند است      دایک یعنی تسیم و دهنده یا دمانیده      داین با این مین ویسار      دپایغ اول بر وزن قباندگر کین گاه دبا مانا      در کین شستن      دباگر بگر اول و فتح کاف بازی مذکر خورد شنید      بگری شس گویند      دبا تا بیغ اول فشردن و سر زدن کردن و چیره      شدن دبا یا دست اندازی کردن و حسب</p>	<p>دانتا با همدم هندی مذکر تاوان و جریانه ویست      و جفا و ستم را گویند      دانتا میند تا مذکر دانه چوب را گویند و میند بمعنی      پلوان است و در حالت ترکیبی هدی و نشاینگه در میان      زمین جدا گانه دو مالک سازند</p>
<p>دانتی بسکون نون و کتر فوفانی بهشت دندان قند      و دیگر آلات باشد دانتی بز یا شگستن اندکی باشد از دم      تیشه در آن دانتی دینا امر از کرون و افاست کردن</p>	<p>دانتی بسکون نون و کتر فوفانی بهشت دندان قند      و دیگر آلات باشد دانتی بز یا شگستن اندکی باشد از دم      تیشه در آن دانتی دینا امر از کرون و افاست کردن</p>
<p>دانتی بسکون نون و کتر فوفانی بهشت دندان قند      و دیگر آلات باشد دانتی بز یا شگستن اندکی باشد از دم      تیشه در آن دانتی دینا امر از کرون و افاست کردن</p>	<p>دانتی بسکون نون و کتر فوفانی بهشت دندان قند      و دیگر آلات باشد دانتی بز یا شگستن اندکی باشد از دم      تیشه در آن دانتی دینا امر از کرون و افاست کردن</p>
<p>دانتی بسکون نون و کتر فوفانی بهشت دندان قند      و دیگر آلات باشد دانتی بز یا شگستن اندکی باشد از دم      تیشه در آن دانتی دینا امر از کرون و افاست کردن</p>	<p>دانتی بسکون نون و کتر فوفانی بهشت دندان قند      و دیگر آلات باشد دانتی بز یا شگستن اندکی باشد از دم      تیشه در آن دانتی دینا امر از کرون و افاست کردن</p>
<p>دانتی بسکون نون و کتر فوفانی بهشت دندان قند      و دیگر آلات باشد دانتی بز یا شگستن اندکی باشد از دم      تیشه در آن دانتی دینا امر از کرون و افاست کردن</p>	<p>دانتی بسکون نون و کتر فوفانی بهشت دندان قند      و دیگر آلات باشد دانتی بز یا شگستن اندکی باشد از دم      تیشه در آن دانتی دینا امر از کرون و افاست کردن</p>
<p>دانتی بسکون نون و کتر فوفانی بهشت دندان قند      و دیگر آلات باشد دانتی بز یا شگستن اندکی باشد از دم      تیشه در آن دانتی دینا امر از کرون و افاست کردن</p>	<p>دانتی بسکون نون و کتر فوفانی بهشت دندان قند      و دیگر آلات باشد دانتی بز یا شگستن اندکی باشد از دم      تیشه در آن دانتی دینا امر از کرون و افاست کردن</p>
<p>دانتی بسکون نون و کتر فوفانی بهشت دندان قند      و دیگر آلات باشد دانتی بز یا شگستن اندکی باشد از دم      تیشه در آن دانتی دینا امر از کرون و افاست کردن</p>	<p>دانتی بسکون نون و کتر فوفانی بهشت دندان قند      و دیگر آلات باشد دانتی بز یا شگستن اندکی باشد از دم      تیشه در آن دانتی دینا امر از کرون و افاست کردن</p>
<p>دانتی بسکون نون و کتر فوفانی بهشت دندان قند      و دیگر آلات باشد دانتی بز یا شگستن اندکی باشد از دم      تیشه در آن دانتی دینا امر از کرون و افاست کردن</p>	<p>دانتی بسکون نون و کتر فوفانی بهشت دندان قند      و دیگر آلات باشد دانتی بز یا شگستن اندکی باشد از دم      تیشه در آن دانتی دینا امر از کرون و افاست کردن</p>
<p>دانتی بسکون نون و کتر فوفانی بهشت دندان قند      و دیگر آلات باشد دانتی بز یا شگستن اندکی باشد از دم      تیشه در آن دانتی دینا امر از کرون و افاست کردن</p>	<p>دانتی بسکون نون و کتر فوفانی بهشت دندان قند      و دیگر آلات باشد دانتی بز یا شگستن اندکی باشد از دم      تیشه در آن دانتی دینا امر از کرون و افاست کردن</p>
<p>دانتی بسکون نون و کتر فوفانی بهشت دندان قند      و دیگر آلات باشد دانتی بز یا شگستن اندکی باشد از دم      تیشه در آن دانتی دینا امر از کرون و افاست کردن</p>	<p>دانتی بسکون نون و کتر فوفانی بهشت دندان قند      و دیگر آلات باشد دانتی بز یا شگستن اندکی باشد از دم      تیشه در آن دانتی دینا امر از کرون و افاست کردن</p>

<p>را گویند و در فارسی بر وزن بخوش خورشید و ماه صاف و کز      آفتابین را نیز گویند و بجز این نیز همین معنی دارد و در      کشتی جوان خانه هست در پس کشتی</p>	<p>سردن دب با سارا چیره شدن با پاهای کوهی را چندگاه      بر سر د ب با س قالی اگر من چیزی بدزدی پوشیدن</p>
<p>د بوس سبابا داد و چه برون ده پرستی کردن ساختن نمودن</p>	<p>د بایو فتح اول مگر در صورت و چیزی در تسلط و نظیر      سانس بر سر داشتن چیزی در هر وقت برون هر وقت</p>
<p>د بعلک بضم اول مسکون دوم و ضم نامی بر وزن کز شک      سال عربی خط گویند</p>	<p>س دبدا بضم اول فتح سیوم سونش شک و ریب      شب و در دم شیخ باشد</p>
<p>د بیل بفتح اول مسکون بای مجبول تابع و حکوم      دبیلاد بفتح اول مکرر دوم مذکر و ای هست دبیر چیزی یا      که بدان کشتی مانند</p>	<p>د بکابنا بفتح اول ترسانیدن و همدید کردن پوشیدن      اگر سخن چیزی بدزدی</p>
<p>د بیه بکسر اول مسکون دوم و فتح سیوم مذکر سو کند      قسم باشد و بعضی پاک و خالص هم آمده است</p>	<p>د بکون بفتح اول سیوم سونش چیز که بدان جانوران      اسپر کنند و لفظ صحیح و سگ است ترکیب از دام و کل</p>
<p>د بیت بفتح اول دوم فارسی سونش تک      دبیتا بضم اول فتح دوم و تشدید سیوم مرادف و پسته یا      دبیتا بفتح اول تکانیدن</p>	<p>د بکنا بفتح اول دوم روپوش شدن در شب کسی      و داشتن و بعضی کین گن هم هست د بک آنا یا جانا یا      و هماره پوش شدن مذموم کسی د بک بیضاور</p>
<p>د بیتنا بکین و دویدن و بعضی تکویندن و طاعت      کردن هم گفته اند</p>	<p>د بکوشن از بر اس کسی      د بکی بفتح اول سونش روپوشی و کین کردن د بکی      مار یا کین کردن</p>
<p>د پد پانا بفتح اول و سیوم درخشیدن      د پد پاهت بفتح اول و سیوم سونش درخشیدن و طاعت</p>	<p>د بکیل بفتح اول مسکون بای مجبول روپوش د بکیلا      بای معروف کز تک</p>
<p>د پو بفتح اول و ضم دوم سونش کون عربی در و مخرج گویند      د پو بهر با باد او مجبول و فتح بای فارسی مرادف دو      پهنای آن نوعی از کل است و معنی ترکیبی لفظ سبب      بد و پاس</p>	<p>د بپلا بضم اول لاغ و نحیف و غریب و مسکین دبیلانیا      دبیلانیا مذکر دبلاقی سونش لاغری و نحافت</p>
<p>د ت بضم اول کمر است که در محل کمر است و در جز گویند      و بعضی نوز و ضیا و حسن و کینه و عداوت هم آمده است      باین معنی سونش باشد دات د بک طاعت و      کوشش و سر زدن باشد</p>	<p>د بنا بفتح اول مشرود شدن و مرغوب گشتن و بعضی      معنی گشتن هم آمده است دب آنا پیش قدمی کردن      دب جانا باز ماندن در رفتن و ترسیدن از شکوه کسی      دب حنا دب کلنا ترسیدن و مرهوب گشتن      دب مرنا مردن بعثت د بے پاون بضم آهسته      و سبزم قدیمی</p>
<p>د تادینا بضم اول بجمارت براندن و فریبیدن و      دعا کردن هم هست</p>	<p>د بگ - دب گابنا بفتح اول دوم بدضق و بی تمیز و      نادان و جاهل را گویند</p>
<p>د تانا بضم اول مشرودن و افشاندن و طاعت کردن      و تکویندن</p>	<p>د بوجنا بفتح اول مسکون و او مجبول پوشیدن      چیزی و غضب کردن آن باشد</p>
<p>د تکار بضم اول مذکر کوشش و مژده نگاری</p>	<p>د بوس بفتح اول مسکون و او مجبول مگر رنگ      ق</p>

<p>دین اول بر علی مراد جدا گویند و با فتح سنی نیز باشد  دین اول تبار و بر نیت و بر چون را گویند</p>	<p>دین اول بر نیت که تک  دکان نامیزد اول که سیدن در هر کرون</p>
<p>با چیه بر وزن خدا ما خدا را تمام در چن گویند  دین اول بر نیت فائز آن در بلتار نیت</p>	<p>دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>
<p>نیت و نواتی در بجهه بکثری بود و سکن  جیم نوری و دیگر حرف خشک سال و مقدودین</p>	<p>دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>
<p>نیت جیم نازی و نیت و دود و دین بکثر اول دوم  نیت و نام مذکر بر نامی در سوانی</p>	<p>دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>
<p>دین اچاری نیت اول بی دین و نیت و بکر و در  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>	<p>دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>
<p>دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>	<p>دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>
<p>دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>	<p>دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>
<p>دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>	<p>دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>
<p>دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>	<p>دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>
<p>دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>	<p>دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>
<p>دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>	<p>دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>
<p>دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>	<p>دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>
<p>دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>	<p>دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد  دین اول بر نیت که سیدن و سیدن باشد</p>

<p>در گد و گدنا سگاف کردن گدشیدن</p>	<p>س</p>	<p>در سن بلخ اول دوم و سگون دوم هم خوانده اند نظر و نگاه و قران مهر و ماه که سلع ماه باشد دور عربی سبب کتاب را گویند</p>
<p>در گد و گدنا سگاف کردن گدشیدن</p>	<p>س</p>	<p>در سن بلخ اول و دوم مذکر ملاقات و موصلت باشد در سن دهاری حسین و حسین و لایق و غیر در سنی بلخ اول و دوم بر وزن کردنی موشن استخوان</p>
<p>در گد و گدنا سگاف کردن گدشیدن</p>	<p>س</p>	<p>در سن بلخ اول و دوم بر وزن کردنی موشن استخوان و کاف خذ ز که بجز دیدن آن ادای ندر لازم آید و در و نذر و بعضی حسین و شکیل و قابل دیدن هم آرد</p>
<p>در گد و گدنا سگاف کردن گدشیدن</p>	<p>س</p>	<p>در سنی جوان جوان زیبا و دیگر شامل مراد دیدار و جوان</p>
<p>در گد و گدنا سگاف کردن گدشیدن</p>	<p>س</p>	<p>در شت بکسر اول و دوم و سکون شین سحر و تای منقوط هندی موشن نظر و نگاه و چشم را گویند</p>
<p>در گد و گدنا سگاف کردن گدشیدن</p>	<p>س</p>	<p>در شت کوفت بضم کاف نازی مذکر بیت عربی نظر گویند</p>
<p>در گد و گدنا سگاف کردن گدشیدن</p>	<p>س</p>	<p>در شت کوفت بضم کاف نازی مذکر بیت عربی نظر گویند</p>
<p>در گد و گدنا سگاف کردن گدشیدن</p>	<p>س</p>	<p>در شت کوفت بضم کاف نازی مذکر بیت عربی نظر گویند</p>
<p>در گد و گدنا سگاف کردن گدشیدن</p>	<p>س</p>	<p>در شت کوفت بضم کاف نازی مذکر بیت عربی نظر گویند</p>
<p>در گد و گدنا سگاف کردن گدشیدن</p>	<p>س</p>	<p>در شت کوفت بضم کاف نازی مذکر بیت عربی نظر گویند</p>
<p>در گد و گدنا سگاف کردن گدشیدن</p>	<p>س</p>	<p>در شت کوفت بضم کاف نازی مذکر بیت عربی نظر گویند</p>
<p>در گد و گدنا سگاف کردن گدشیدن</p>	<p>س</p>	<p>در شت کوفت بضم کاف نازی مذکر بیت عربی نظر گویند</p>
<p>در گد و گدنا سگاف کردن گدشیدن</p>	<p>س</p>	<p>در شت کوفت بضم کاف نازی مذکر بیت عربی نظر گویند</p>
<p>در گد و گدنا سگاف کردن گدشیدن</p>	<p>س</p>	<p>در شت کوفت بضم کاف نازی مذکر بیت عربی نظر گویند</p>
<p>در گد و گدنا سگاف کردن گدشیدن</p>	<p>س</p>	<p>در شت کوفت بضم کاف نازی مذکر بیت عربی نظر گویند</p>
<p>در گد و گدنا سگاف کردن گدشیدن</p>	<p>س</p>	<p>در شت کوفت بضم کاف نازی مذکر بیت عربی نظر گویند</p>
<p>در گد و گدنا سگاف کردن گدشیدن</p>	<p>س</p>	<p>در شت کوفت بضم کاف نازی مذکر بیت عربی نظر گویند</p>
<p>در گد و گدنا سگاف کردن گدشیدن</p>	<p>س</p>	<p>در شت کوفت بضم کاف نازی مذکر بیت عربی نظر گویند</p>



<p>دسوکھا بفتح اول و ضم دوم و سکون اول و مجهول مذکر گر بزرگ و کوچ و کبک و کبک و کبک و کبک باشد بر بضم اول و آن پر بختن پرندگان را گویند دسوکھا اجناسا پر بختن پرندگان باشد</p>	<p>دبکوی کوی در مثال این با و درین لفظ اختلاف توان آن در جای خودش جویند و بضم اول و تشدید دوم در عربی روشن بچو کوب دی</p>
<p>دسوندهی بفتح اول و دوم و سکون اول و او وزن کسر اول مجهله مداح و شاعران</p>	<p>دزبیا بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر سائبانیکو نگاه و غیر آن سازند دور زیر آن نشسته پان می فرزند</p>
<p>دسهر بفتح اول و دوم و سکون دوم و فتح سیوم هم خوانده اند مذکر دهم ماه جبهه هم شکل یکش است</p>	<p>دزه بکسر اول و سکون رای منقوط هندی و پای بوز استوار و محکم</p>
<p>روز ولادت و پیداشدن کنگ باشد عقیده هندوان این است هر که در آن روز در کنگ غسل کند و بدن شود از معاصی و گناه پاک شود و هم آسن شکل یکش را هم گفته اند که در آن روز هنوز بود پرستش و ادای مراسم دینی بماند و اگر شکل ویوی کرد و ماده است ساخته باشند در جو بیار بپندازند گویند که رام درین روز برای معالجه را و آن رفت و ازین روز بگذرانند و جی دسعی خوانند درین روز را جکان و حکام بنویسند جشن عظم و پر کلف بجا آرند و اسلحه و آلات حرب پرستش کنند و اگر جدال و قتال مقصود باشد در آن روز در پرستش و حرب شروع نمایند</p>	<p>دو هتا بکسر اول و فتح مای بوز و مای فوفانی هونت استوار و مضبوطی</p>
<p>دسی بفتح اول و کسر دوم و رسته رسته و رسته مای نا بافته که در آخر پارچه گذارند</p>	<p>دقها تا بکسر اول ثابت کردن و اثبات نمودن دقیر بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول مذکر باران بزرگ و سخت باشد</p>
<p>دسی بفتح اول و کسر دوم و سکون الف و وزن مسین مجهله صد دهم را گویند</p>	<p>دس بفتح اول و بجز بی عشر گویند و بکسر اول و جانب و طرف را گویند دساکبک اول کنگ دسا کونا کوچ کردن و سفر کردن</p>
<p>دسی بفتح اول و کسر دوم و سکون الف و وزن مسین مجهله صد دهم را گویند</p>	<p>دساکبک اول و ضم چهارم مذکر روزی که برای سفر کردن بجانب ایمنه مختص باشد</p>
<p>دسی بفتح اول و کسر دوم و سکون الف و وزن مسین مجهله صد دهم را گویند</p>	<p>دساکبک اول و سکون الف و وزن مسین مجهله صد دهم را گویند</p>
<p>دسی بفتح اول و کسر دوم و سکون الف و وزن مسین مجهله صد دهم را گویند</p>	<p>دساکبک اول و سکون الف و وزن مسین مجهله صد دهم را گویند</p>
<p>دسی بفتح اول و کسر دوم و سکون الف و وزن مسین مجهله صد دهم را گویند</p>	<p>دساکبک اول و سکون الف و وزن مسین مجهله صد دهم را گویند</p>
<p>دسی بفتح اول و کسر دوم و سکون الف و وزن مسین مجهله صد دهم را گویند</p>	<p>دساکبک اول و سکون الف و وزن مسین مجهله صد دهم را گویند</p>
<p>دسی بفتح اول و کسر دوم و سکون الف و وزن مسین مجهله صد دهم را گویند</p>	<p>دساکبک اول و سکون الف و وزن مسین مجهله صد دهم را گویند</p>
<p>دسی بفتح اول و کسر دوم و سکون الف و وزن مسین مجهله صد دهم را گویند</p>	<p>دساکبک اول و سکون الف و وزن مسین مجهله صد دهم را گویند</p>
<p>دسی بفتح اول و کسر دوم و سکون الف و وزن مسین مجهله صد دهم را گویند</p>	<p>دساکبک اول و سکون الف و وزن مسین مجهله صد دهم را گویند</p>

<p>د کپال بکسر اول کپسان و زمان رو پیکر از دوه دگ</p>	<p>س</p>
<p>د کهنای بضم اول و در و کرون</p>	<p>س</p>
<p>د کهنای بفتح اول و تشدید کاف مکسوره و فتح یای</p>	<p>س</p>
<p>تحتانی مذکر جنوبی و ماکن بسمت جنوب د کهنای بضم</p>	<p>س</p>
<p>سپیل آفتاب و سیر بسوی جنوب</p>	<p>س</p>
<p>د کهنی بفتح اول و دوم و کسرون مشوب بجنوب</p>	<p>س</p>
<p>اشیا و مردم د کهنی بودینه نوعی از لغت که کپال</p>	<p>س</p>
<p>سطر و در از میا شد</p>	<p>س</p>
<p>د کهنی بضم اول و کسراف مخزون و در و مند و بجز و بیما</p>	<p>س</p>
<p>د کهنای بضم اول و کسراف در و مند و پریشان و کس</p>	<p>س</p>
<p>د کهنای بضم اول مخزون و در و مند و بجز</p>	<p>س</p>
<p>د کهنای سری بضم اول بسوت مخزون و در و مند</p>	<p>س</p>
<p>د گ بکسر اول و سکون کاف فارسی مذکر جانب و بسوت</p>	<p>س</p>
<p>و ناحیه را گویند بجز از دگ یعنی سمت شمالی و یعنی نقطه دایره</p>	<p>س</p>
<p>هم گفته اند</p>	<p>س</p>
<p>د گپال بکسر اول مرادف و کپال و آن بگذشت</p>	<p>س</p>
<p>د گچ بکسر اول و تشدید کاف فارسی معنوی فعلی که یکی از</p>	<p>س</p>
<p>جوانب از بعد زمین را پشتی بان است و گناه از</p>	<p>س</p>
<p>بزرگ و کلان هم هست</p>	<p>س</p>
<p>د گدگ بفتح اول و سیرم بوزن و بدید با بان و</p>	<p>س</p>
<p>و خوشان</p>	<p>س</p>
<p>د گدگانا بفتح اول و سیرم و خشیدن تابان</p>	<p>س</p>
<p>شدن و بکسر اول و سیرم آواز کردن بساییدن و</p>	<p>س</p>
<p>د گدگ گاهت بفتح اول و سیرم بسوت و خوشانی</p>	<p>س</p>
<p>و نوز و میا باشد</p>	<p>س</p>
<p>د گدگنا بفتح اول و دوم و سکون سیرم بسوت و</p>	<p>س</p>
<p>ر بچاندن و از در و اوون و بگو بسیدن و سر و نش</p>	<p>س</p>
<p>کردن و ترسنایدن</p>	<p>س</p>
<p>د گدگ بفتح اول و دوم و سکون رای معنوی بسندی</p>	<p>س</p>
<p>نظاره و طبع باشد</p>	<p>س</p>
<p>د گدگ بفتح اول مذکر شاه راه</p>	<p>س</p>

باشد دگ بکسر اول و سکون کاف تازی و بجان فارسی هم گفته اند و آن بمعنی جانبی از جوانب جهات ارض باشد و کپسان آن حسب معتقد هندو متعدد اند بجز برهما و اندر و غیرهما

د کتی بضم اول مذکر چهارم حصه فلوس

د کوی بضم اول بسوت زعی از تکام باشد

د کهر بضم اول مذکور در دوالم در پنج دخت و غم باشد

د کهر بصرنا محنت کردن و رنج کشیدن د کهر پانا در و مند شدن و غمگین گشتن د کهر دانی

د کهر دانی آزار رسان و موجب درد و الم د کاهارا در و مند د کهر هنر بفتح مای هوز و رای مهله سکون در و دنگین و مهله و ج د کهر هر تا بفتح مای هوز و سکون را و فتح مای و فانی و افع غم

د کھانا بکسر اول نمودن مرصه دادن و بضم اول آزدون و رنج دادن باشد

د کھاؤ بکسر اول و ضم بجز خوب صورت حسین و لای دیدن

د کھاؤ بکسر اول مذکر ظهور و نمود

د کھائی بکسر اول بسوت ظهور و نمود کھائی دینا بنظر آمدن و حاضر شدن

د کھت بضم اول و کسرون و سکون مای هوز و مای و فانی مخزون و غمگین و بجز و ناک

د کھرا بضم اول مذکر عاوده و بصیبت

د کھلانا بکسر اول نمودن و مرصه دادن

د کھلاوا بکسر اول مذکر نمود و ظهور

د کھن بفتح اول و دوم و سکون سیرم و بفتح اول و تشدید دوم هم گفته اند مذکر جنوب و بلاد جنوبی هند باشد د کھنا بفتح اول و دوم و بفتح اول و تشدید کاف مکسوره هم خوانده اند جنوبی

دل خوشی شادمانی دل دیکهنا آشن شدن	دگر انا بفتح اول پیش ماندن
بمزاج و طبع کسی دل دینا دل داون و عاشق شدن	دگونا بفتح اول و هم انکار کردن سخن که راست باشد
دلسوز خانه تراش مدوی که در باس دوستی	دباور نداشتن
باشد دل کاچه چو کلاچه و ترا تا زه کردن غمی	دگول بکسر اول و هم سیوم مذکر روزی که برای سفر
که گوید از خاطر رفته باشد دل گوی محبت و دوستی	نامبارک و نحس باشد
دل گودا بضم کاف فارسی مذکر شجاعت و دلیری	دگلا بفتح اول مذکر فرزند
دل لگنا مایل شدن دل بکار دل لگی موشش فرج	دگمبر بکسر اول و فتح دوم بروزن سنگ برهنه و عریان و
در سیر گویند دل مرغ بضم سیم مذکر نومی از تیر باشد	طریقه در میان جوگیانی که برهنگی شعار ایشان است و
دل مین دالنا الهام و توفیق ایزدی باشد	سیوارا پرستند و نیز طریقه باشد در جوگیان فرقه خا
دل مین کهپ جانا دل نشین شدن دل مین	یوانان یا برهنه بدن می باشد یا پاچه بگیر درنگ کرد
گهر کونا در دل جای کردن و ارتباط و اختلاط	می پوشند و گریه گلی است سرخ رنگ
دل و دماغ غرم و غرور و نخوت دل همت	دگمکانا بفتح اول و سیوم لرزیدن و تزلزل کردن
جانا لغزت کردن دل از چیزی دلی دل بیای	مرادف دگمکانا یا دال منقوطه بندی
سرو ف راز و سر مخفی	دگن بضم اول و فتح دوم بروزن سخن آینه و مین سرو
دل بفتح اول مذکر لشکر عظیم و برک در خنان مایه	دگنا بضم اول و دو چند و مضاعف
و ضحمت و کندگی چیزی فلکوال بفتح اول بجز	دگوان بکسر اول بروزن کردار پاسبان و نگهبان
و ابریک	دگهی بکسر اول و دوم موش چشمه و آبگیری را گویند که
دلال بفتح اول ضمیمه و مایه دار و گنده و بکسر اول	مریج باشد
در فارسی سرو ف که دلربا و محبوب باشد	دل مذکر معروف که بهر بی قلب خوانند دل بتویر یا
دل بفتح اول مذکر برنج و شنی	بیدل و محزون کردن دل بزهانا اجرات و همت نریز
دکلا بضم اول مذکر مهر و محبت	دل بهلانا مشغول کردن خاطر بچیزی دل بهلانا
دکانا بکسر اول دمانیدن و بضم اول جنبانیدن	مشغول شدن خاطر بچیزی دل پاناراه برودن بجز
و بفتح اول مرادف دلوانا باشد	سرت و دگر کسی را دل پر کسی که چلنا فرمان بردار
دکلا بضم اول مذکر اضطراب و جنبش	بودن دل تویرتا دل شکنی کردن دل جلا
دل با دل بفتح اول مذکر اجتماع صحاب و تراکم	محزون در بنجیده خاطر دل چرانا بضم جیم فارسی دل
لشکر جبار و خیمه بزرگ را گویند	از بودن و باز ماندن از کار و خدمت و تن آسانی کرد
دل بلند بضم اول فتح بای موده و سکون	دل چلن دل جلا بضم دو لیر و سخن و جوانمرد باشد
و دال دستار و عمامه و بکسر اول جمله فارسی سرو ف	دل بهیر نا بازداشتن خاطر بچیزی دل پیچیده
که عزیز و گرامی و جگر باره باشد	اندوه کسی فراموش کردن دل چلنا خواستن چر
دل لقی بضم اول و فتح دوم و لشدن بضم سیوم موش	دل چلی موش همت و دلیری دل چور خایف
لکزدن آهپ دو دیگر با تویران باشد	و بزول و تن آسان دل خوش سرور و شادمان

<p>د لوانا بفتح اول مستدی و نوان بگذشت و کبر اول و نایدن</p>	<p>د لوانا پیش گیسر بفتح اول پرده را گویند که در پیش تخت و چار پای و تو نیزند</p>
<p>د لویا بفتح اول و سیوم آمده</p>	<p>د لویا بفتح اول و کسر دوم و سکون نال و رمای شکر نکر شفاوت و افلاس مرادفند اول و در</p>
<p>د لهما بضم اول هر دو نکته اعرابی جروس گویند</p>	<p>د لدری بفتح اول و کسر دوم شقی و سفلس و در باشد مرادفند اول و در</p>
<p>د لهارا بفتح اول نکر غده فروش بود وزن آن کاره را</p>	<p>د لهارا بفتح اول و کسر دوم و فتح مای بود نوشت هر گونه از جویب که آن را شکسته باشد</p>
<p>د لهارن د لهارری گویند</p>	<p>د لهارن بفتح اول و سیوم نوشت کل و لای اول گویند و بضم اول و سیوم در عربی خا ب پشت بزرگ و نوعی باز جانوران و نام است حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب رضی الله تعالی عنه</p>
<p>د لهما بضم اول و فتح مای بود وزن آن نکته بهری عروس گویند</p>	<p>د لکلا بفتح اول و سیوم بنیدن و حرکت کرد د لکلا هت بفتح اول نوشت زلزله و لرزه</p>
<p>د لیا بفتح اول و فتح مای بود نوشت هر گونه از جویب که آن را شکسته باشد</p>	<p>د لالی بفتح اول و سیوم زمین بر کل و لا د لزا بضم اول و فتح لام آنچه دو سنگ و اند د لک بفتح اول و دوم نوشت لمان و در خشنگی باشد و بفتح اول در عربی بدست مالیدن د لکان بفتح اول و دوم در خشیدن</p>
<p>د لیا بفتح اول و فتح مای بود نوشت هر گونه از جویب که آن را شکسته باشد</p>	<p>د لکی بضم اول نوشت نیز گامی د لکی جانا یا جلینا تیز گام رفتن</p>
<p>د لینی بفتح اول و کسر لام و سکون بای مجبول وزن و کسر فغانی آسپای که آنرا بدست کرده اند</p>	<p>د لسل کسرنا بفتح اول و سکون لام و فتح سیم و عبره و سکون لام و لیدن و بر صحن ساختن</p>
<p>د لیا بفتح اول و فتح مای بود نوشت هر گونه از جویب که آن را شکسته باشد</p>	<p>د لیمان بضم اول و سکون دوم و کسر سیم کسیه کوچک</p>
<p>د لیا بفتح اول و فتح مای بود نوشت هر گونه از جویب که آن را شکسته باشد</p>	<p>د لیا بفتح اول و دوم شکافتن و دو کردن د لیا بفتح اول شکستن بخود و دیگر جویب باشد در آسیا بطوریکه هر یک دانه دو پاره کرد</p>
<p>د لیا بفتح اول و فتح مای بود نوشت هر گونه از جویب که آن را شکسته باشد</p>	<p>د لوالی بکسر اول و در وزن دل داری ساکن اولی دلی که د لوالی منهد چکنایت خالی یعنی ساکن اولی در عالمی که از خاکه بجان آمده باشند همچو مرد غنی سیر و آنکرمی نمایند و این ضرب المثل است که بر مردم محتاج و نخوت گیش آن دیار اطلاق کنند</p>
<p>د لیا بفتح اول و فتح مای بود نوشت هر گونه از جویب که آن را شکسته باشد</p>	<p>د لیا بفتح اول و فتح مای بود نوشت هر گونه از جویب که آن را شکسته باشد</p>
<p>د لیا بفتح اول و فتح مای بود نوشت هر گونه از جویب که آن را شکسته باشد</p>	<p>د لیا بفتح اول و فتح مای بود نوشت هر گونه از جویب که آن را شکسته باشد</p>
<p>د لیا بفتح اول و فتح مای بود نوشت هر گونه از جویب که آن را شکسته باشد</p>	<p>د لیا بفتح اول و فتح مای بود نوشت هر گونه از جویب که آن را شکسته باشد</p>

خفه کردن دم ساد و صاف و جوی کوهان و کوهان کی از این است  
 و اشغال در دینان باشد دم ستاننا و قیوم کردن چیزی  
 باشد با سته از دم کونا و سیدین بر چیزی بعد و خانو  
 دم کما جاننا خوشی کنین دم کمانا و سید خوردن  
 و خاموش بودن و کد افق طعام سخت بروی نفس دم  
 کیمینا خاموش شدن دم لگنا خرازان چیزی شدن  
 دم لینا آرام یافتن و نفس کشیدن دم پلسا حرف زدن  
 و گفتن و حرف زدن دم ناک مین اما جان طلبان  
 و بجان برنجیدن باشد دم نقد کبیر سر ماده و تیا  
 ضد نسید دم نکلا مردن دم هونا کد افق  
 طعام سخت بر سر آتش

دم بصر اول معروف بصری و سبب کونید دم دبانا  
 دم دباجانا که بختن و فراد کردن دم علم کونا نیز  
 کنا بیت از کز بختن باشد دم کلاه کونا غلظیدن و دم  
 جنبانیدن سبب باشد از خوشی دم مین کجسنا  
 بصر کاف فارسی در پناه کسی رفتن و پناه گرفتن کبسی  
 دماغ کبر اول مذکور معروف بفارسی مغز سر و کنا  
 مذکور و تکبیر هم هست و جمیع مغز بار و در تریست و مغز  
 سر خروس مرغ بخت کزندی بار و عقرب نام است  
 و مغز سر شش چون خشک کند و با سر که به سر و ع  
 شفا یابد دماغ چتر هماغز و در شدن دماغ  
 کونا تکبیر کردن دماغ هونا کد لک

دما نا خاندین  
 دم مجده بفتح اول مسکن و دیگر جروف مذکور و کوه  
 دم بجهی بفتح اول شکر و مغز  
 دم دما نا بفتح اول و سیرم جنبانیدن شاخ درخت  
 دم ستر بفتح اول و سیرم سقوط هندی مذکور و سیرم  
 دم حری سهرت و دم حری که بتن تین هونا  
 کنا بیت انبیا و بی قدر شدن چیزی باشد  
 دم ملک برودن ملک سهرت کرنی و زود و خوشی  
 دم مکننا بفتح اول و دوم و خوشیدن

دم سکل بفتح اول و سیرم نکوهش و نیز از دست هون  
 محضه بزرگ که بدان بر طراز آتش گرفته از دو مآب بی  
 ز سنده و نیز از دست که بدان بار سنگین از زمین برداشته  
 بالای سقف یا کشتی می بیند

دم من بر زمین چمن مخفف و امن است و نام معشوقه  
 نعل و قصه نعل و دم من شش بر دست و نام بندری است  
 در هند و سیان و در عربی جمع و منزه است که فرزند است  
 دم منا بفتح اول در خشیدن و خمیدن چیزی با دست  
 جسد کی

دم مهنا بضم اول و دوم آنکه دور و دور و دور و دور  
 را هم گفته اند و این لغز مرکب است از دو کد عدد و حروف  
 است و منزه که روی باشد

دن کبیر اول مذکور و زهر بی بهار گویند دن بدن  
 روز بر وزن بصری که شستن ایام باشد و محنت  
 و خودی دن پرتنا بفتح بای فارسی بد بخت شدن  
 دن پهرضا کبیر بای فارسی کنا بیت از کز بختن ایام  
 بد و آمدن اقبال باشد دن چرخمانا شروع کردن  
 در کاری پس از درنگ و حاصل کردن اجرت بی  
 کردن کاری و کسی و کمالی کردن دن چتر هماغز

پاره از روز و سو فونی بی نمانی زن از بار دارا  
 دن دهول بفتح اول و سیرم نامی بوز و داود  
 کسر لام دن دیبا کبیر اول نبرد و بختی روشنی روز  
 باشد اول احوام دن دوانی گویند دن کانا  
 کزارون ایام بخت و غم دن کودن رات  
 کومرات بجاننا کنا بیت از کمال استون در  
 فکری یا کاری بودن دن کلنا بضم کاف کنا  
 از آغاز ایام اقبال باشد

دننا بفتح اول و نشدید دوم زهر بصری و کز گویند  
 دنائی کبیر اول برودن کسای مذکور و بیاه و داد  
 دننت بفتح اول مذکور و کلنا بضم کاف کنا  
 و دنان بصری بفتح اول انسان خوانند

دندیل بفتح اول سیوم بر وزن سرخیل که دندان  
 دراز دارد  
 س دندیل بفتح اول و کسر سیوم و سکون بای مجهول  
 فیل در حرکت شتی و هر جانوری که دندان دراز دارد  
 س دند بضم اول طبل و نقاره بزرگ مراد و فندقی  
 ه دندار و بفتح اول و فتح رای قرشت مذکر آبد و خوله  
 س دند بضم اول سیوم سوخت طبل بزرگ  
 ه دند نانای بفتح اول سیوم کامران شدن و  
 براحت زیستن  
 س دند بفتح اول مذکر تادان و جریانه مراد و داند  
 س دندوت بفتح اول سیوم سوخت کوشش و نسیم  
 ه بندوان مراد و دندوت  
 س دندگی بفتح اول کدای که عصا در دست دارد  
 مراد و دندگی  
 س دنگس بکسر اول و فتح سیوم مذکور خورشید بحرینی است  
 ه دنگا بفتح اول مذکر ستیزه و جنگا در دنگه باز  
 طاعنی و باغی و ستیزه کر  
 ه دنگل بفتح اول سیوم مذکر نوعی از کرمی و در خار  
 کبر ثالث آبد و دوت و بفتح ثالث روبرو ستیزه  
 در مجلس باشد بعضی گویند باین معنی ترکی است و بعضی  
 جمع و محفل و جماعت هم آمده  
 ه دنگیت بفتح اول سیوم هنگامی که  
 س دنگان بکسر اول بر وزن دندان مذکور در اندی روز  
 س دنی بکسر اول دوم سال خورده و اطلاق آن در  
 اکثر حیوانات باشد و بفتح اول در عربی فرمایند  
 د و عدد معروف بحرینی استین گویند و استشر  
 شراب که از او باه تغیر کرده باشند و  
 باره د و بلا لکر و دو باره د و بر این معنی  
 و ده چندان د و بد و یاد و بر د و روبرو  
 و روبرو د و بجا شیا که در شرم د و پاییز  
 چیزی که در پای د و شد و شد و شد از حیران

ناطق بود و پیشه نوعی از پارچه معروف و د و بقیه کا  
 سونا گنایه از اسن در خاطر جمعی یا سنی و کامل و یا مرکب  
 و مات باشد و پیشه هلا نایا پیرانا گنایه است از نسیم  
 کردن و انجبار طاعت نمودن باشد و سوسه است که  
 چون اهل قزو از جنگ عاجز آیند از بالای برج قلعه و پیشه  
 را حرکت دهند و این مشر باشد گنگا عاجز نشدم د و  
 س تا بفتح بای فارسی جار که ذوقه داشته باشد و  
 پلکاسنی لغتی هر چه دو پلک دارد و آن نوعی از کبوتر است  
 و نیز قسمی از سنگ که بر انگشتری نصب کنند و پهن و نصف  
 انگشتر و نیز وزد و پهن یا قسمی از کلستان بود و  
 پیانزه کوشتی که از با سعالج برشته باشد و پیکر  
 برج جزاد و قاسم قسمی از شمال نوعی از باب کرده  
 تار دارد و وقتی جامه که استر داشته باشد و تلو  
 و پارچه و بعضی صاف و پاک و ساده هم گفته اند و  
 تولک هونا کامل شدن و درست کشتن و وجیب  
 کبرجیم تازی زن بار دارد و حامله و جی هه هونا  
 بارور شدن و وجیو بارور و حامله و چار هونا  
 چا چشم شدن و چتا دو چتا کبرجیم فارسی در هر دو  
 بمعنی سرود و متفکر باشد و چتانی ترود و سنگ نوع  
 خاطر و چوبی خیمه که از ابرو و کما بر پاکند و حما  
 نوعی از سیاه قلبیان همین نیمه باشد و خواب نوعی  
 از مخمل و پارچه که بسیار صاف و نرم بود و دانی  
 نوعی از پارچه پخته و در کشیده و دنی د و دل  
 مستقیم الخاطر و سرود و دم یعنی که از او بار نیز کرده  
 باشند و دها را شمشیر و سرود و رخا آنچه در نیم  
 جانب کیسان بود و سرگای بفتح رای قرشت و کاف  
 فارسی کنایت از مردم ستون بود و حرام داده و تخم  
 تقارین که هم خلق نیک و بد هر دو داشته باشند و  
 سرنگا ستون دو سر رنگی نمون و کبر و فریب و ستون  
 و مردم و در راهیم گویند و نمانو بیخمار و روز  
 نشستن دو سلسله و نیم و نسیم د و سوتا

<p>دو بس باو او مجبول فتح بای موحده بود زن خور  سفا عفت و دو چند و بضم اول و فتح سیوم ناتوان  و ضعیف و خیف و بمعنی و شوار هم آمده است  دو بت و گستره بضم اول سکون دوم و سیوم  و ضم رای منقوط و فتح کاف فارسی و سکون تا سین  مهد و ضم رای منقوط لاچار و بی کس مردم کس نام  دو بجا شیا بضم اول ترجم  دو بملک بضم اول و فتح سیوم سونث خشک سال  و فتح را گویند مرادف در بجه  دو و بجهان باو او مجبول فتح بای موحده و سکون  و نون و فتح تخانی دو الیدین قوی و زور آورد توانا  دو بجهان کدنگ  دو بے باو او مجبول مذکر یکی از العقاب بر بجهان  دو بیا بضم اول و کسر بای موحده سونث نوعی از سبزه  دو و پستا باو او مجبول و معروف و فتح بای فارسی  دو سکون سین جهله و فتح فوقانی زن حامله و بار دار  دو ت بضم اول بر وزن حوت رسول قاصد و  سیا بنی و سر و شش و با تلف ما گویند مرادف دت  بضم اول و آن بکدشت  دو تی باو او معروف و کسر فوقانی سونث لوز و بلی  و بمعنی لا در زن بزدیم است  دو و تیا بضم اول و کسر بای فوقانی بمعنی دوم و دومین  دو ج بضم اول بر وزن عوج سونث دوم ماه قمر  و بضم اول و کسر دوم بر همین را گویند  دو ج باو او معروف دوم و دومین  دو ج ب بضم اول و سکون و او جیم و فتح بای موحده  انگ زنی را بزنی دیگر کرد یعنی بعقد کجارد  دو و جیستی بضم اول و کسر او و سکون جیم و فتح  بای فارسی و سکون فوقانی و کسر نون زوجه  بر همین را گویند  دو ج باو او مجبول آنکه زن دوم را شادی با</p>	<p>نومی از پله که بر تاران و نایب و دو کال با کاف تانز  دو و جهان و سر و سر او دارین دو کسی لایق دو  کس و آنچه بدو کس کفایت کند دو کلا بفتح کاف تازی  آهینی که در پای کنه کاران نهند و قفل و مغزی دو گو  اشتری که دو کومان داشته باشد دو گندی حتی  بفتح کاف فارسی و سکون تون و کسر و ال منقوط و کسر  جم فارسی و تشدید فوقانی مکسره مردم فتنه انگیز و مفسد  و آتش افروز را گویند و کسر یا عرصه دو ساعت دو  لسان زبوری که دو سلک داشته باشد دو لوه  دو لوهی شیر یکدانه و تخمه فولاد بر پوسته ساخته باشند  دو و بیا بضم اول و شین و جفت در اوراق تخم بوز و بانه خوراکی  دو و بیا بضم اول مذکر فم دیگر در میان دریا جرس و کنگ و فتح  و آنرا در سنگ است انتر تبدیل گویند چنانکه بکدشت  دو و بیا بضم اول و فتح بای فارسی مذکر نام دور سیومین زمانه  که آنرا قرن کسی گویند  دو و ادس بضم اول و او زده  دو و ادسی بضم اول و او زده هم ماه را گویند  دو و ام بر وزن سوار سونث آتشی که در محرم آشتن شود  بضم اول مذکر در وازه که عربان باب گویند و در عربی نام  بی است و کشتن بر بعلتی و جرج خردنده  دو و ام را بال طبع و در بان گویند و ام را بال حاجی و در بانی  دو و ام را بضم اول و زن گوارا مذکر در وازه و واطه و معروف نیز گویند  دو و ام را بی بضم اول و فتح با موحده و کسر فوقانی دو و ام را  بکسر بای جهله سونث هر ده نام جای است که بر ساحل دریا  عربی واقع است و بنود آنجا برای زیارت روند و ام را  ناخته بمعنی خداوند و او را باو آن یکی از اوصاف که شنا بود  دو و اک بکسر اول و زن نوله مذکر افلاس و نادرستی پریشانی  گویند دو و اک بکسر پریشانی و شکسته حال شدن جرات  گویند و او بر وزن جیر چا و او الا کلا بجهان  کاد و الا کلا  دو و ب بضم اول مذکر نام گیاهی است</p>
---	---

<p>دو و ترا بفتح اول یک وقاصد را گویند  دو و ترا بفتح اول هوش برداشتن با نسی چون ترا  دو و ترا بفتح اول و فتح دوم مذکر روز که در میان پوم خوانند  دو و ترا بفتح اول بر وزن بوسس جرم و کینه و خطا باشد  دو و ترا بفتح اول زهد از قصوری که در پیر میز  واقع شود  دو و ترا با و او مجبول مذکر فرقه از اول که برداشتن  لاش با می مرده و جلا دی کردن کارشان است  دو و ترا بفتح اول و فتح سیوم ثانی و دو وین  دو و ترا بفتح اول و سکون سیوم دوم ثانی و با و او  مجبول و فتح سیوم در فارسی این جهان و آن جهان  دو و ترا با و او مجبول نکو بنیدن و ملاست کردن  دو و ترا با و او مجبول بزه کار و مجرم و کینه کار  دو و ترا با و او مجبول مذکر دوغ و نیز دوغ فروشی که  سلمان باشد  دو و ترا با و او مجبول بر وزن کوش مذکر بزه و جرم مراد  دو و ترا در فارسی معروف که گفت باشد و شب  گذشته را نیز گویند و امر از دو و شیدن هم هست یعنی بدو  دو و ترا دو شال کشمی  دو و ترا با و او مجبول سکون فین سحر آنگه از اول  پیدا شده باشد و صحیح این داغول است  دو و ترا با و او مجبول مذکر کچاپ و کره و دو ساله و  بعضی اول در فارسی آلتی که بدان ریمان رسیدند  و از اعراب میگویند خوانند  دو و ترا با و او مجبول مذکر جرم و کینه و عیب و خطا  و اعتراف و عتاب است  دو و ترا با و او مجبول و فتح کاف تازی و سکون  دیگر حرف معترض و قمار می گویند  دو و ترا با و او مجبول و فتح کاف تازی اعراض و  ایراد باشد  دو و ترا با و او مجبول و سکون کاف تازی بروز</p>	<p>دو و ترا بفتح اول و او مجبول اول میوه کار کردن و آب  س  دو و ترا بفتح اول مذکر شیر بر لبی گویند دو و ترا  س  آدم هاسری با لغت مدوده آنکه میزان شیر چیزی دیگر  س  نخورد دو و ترا بفتح اول با و او شسته شدن گویند  س  از شیر بر لبی نظام گویند دو و ترا با و او در معانی  س  دو و ترا بفتح اول زن شیر و در مرضه دو و ترا  س  هندی آوند شیر  دو و ترا بفتح اول و فتح سیوم آنکه شیر بسیار در  س  دو و ترا بفتح اول و سکون با و او لام کزنگ  س  دو و ترا بفتح اول بر وزن دو و ترا هوش نشسته  س  را گویند و بعضی شیر دار و بنا تا شیر و در هم آمده است  س  دو و ترا بفتح اول و کسر سیوم شیر دار دو و ترا  س  پنجره کی است سفید رنگ که بسوده آن دو و ترا بفتح  س  و کابی آوند و شو سیوم می سازند  دو و ترا بفتح اول بر وزن حور اند که سبب بزرگ  س  دو و ترا با و او مجبول بر وزن شوهر مرادف دیور  س  دو و ترا بفتح اول هوش بند و در میان یک بدان اشی  س  را بر بندند و بعضی اول در فارسی معروف که جلالی خرق  س  و سافت باشد  دو و ترا بفتح اول هوش تک و پورش محمد گوش  س  دو و ترا بفتح اول هوش تک و دو و ترا هوش  س  که را چید و گوشش فراوان بکار برون در امر  س  دو و ترا بفتح اول مذکر سبب بزرگ در بزرگی بر  س  سوار شده در بزرگی میکند  دو و ترا در تری بفتح اول هوش تک و دو و  س  دو و ترا بفتح اول دو و ترا هوش تا بنده  س  دو و ترا با بفتح اول دو و ترا  س  دو و ترا با بفتح اول یک وقاصد را گویند مراد  س  دو و ترا با  دو و ترا با بفتح اول و وین دو و ترا با و او بنا  س  و وین و گوشش بسیار کردن</p>
---	--



<p>دو بای و کز زاننده هوام است دو نافع اول مذکری باشد که از برگ و ختان بمچو پیله سازند و در آن چیزی خوردنی گذارند و با او مجهول هم آمده</p>	<p>مکوبیدن و اعراض کردن دو گان با باد و مجهول دو بار و دو کورت و بندوق دو خزنی را هم گفته اند</p>
<p>دو نالی با دو و مجهول بندوق دو و خزنی دو نالی کند دو و مجا نافع اول مذکر در معنی سولی دو و نوباد و مجهول و سکون نون در رای جمله مذکر نوعی از نار باشد</p>	<p>دو گنا لضم اول و دو چند و مضاعف دو مال کونا با دو و مجهول و سکون لام چند و تخرج نون دو طیان کیسه و خریطه که از پوست و امثال آن در وزنند دو لها لضم اول مرد و کتخت او و اما د باشد</p>
<p>دو ننگا با دو و مجهول و سکون نون و کاف تازی غزین و نوره زدن دو و نکی با دو و مجهول کس کاف تازی سونث و سه بهری منفع نکونید</p>	<p>دو ن بر وزن نون سونث آتش بهری نار کوسید لضم اول و معرب فرود و جزو تفتیق فوق و خیره و اندک دو و نالی لضم اول و دو چند و مضاعف و نافع اول مذکر مرزنجوش مهرب از مرزنگوش فارسی در آخر دوم گرم و</p>
<p>دو و ننگر نافع اول و سکون کاف فارسی و نفع تازی بندی مذکر قطره بزرگ باران دو و نون بهر دو و دو و مجهول بهر دو و نون وقت ملنه کانت از شعاع وقت شام باشد که آن وقت پوستن روز باشد است</p>	<p>در اول خشک محل و منفع و ملطف و جالی و جاد و دو بول و مفت حصاة و منفع و سخن اجزاء و محض رطوبت سده و اسما و جهت منفع و نفع ریجی و استفا سده جگر و سپرز و مانع و جهت خفان و وجع الفواد و مایه نوزیای مراتی و لغوه و در دسینه و در وضیق النفس و ریح سپرز و در سرد شقیقه و جسم کام و در بول و اجتناس</p>
<p>دو و و هر دو دو و و نش لضم اول و کسر دوم و سکون نون و شین مجرب است و دو دم دو و و نش لضم اول و کسر دوم و سکون نون و فتح شین مجرب و سکون فوقانی بست و دو</p>	<p>جیض و شری طبعی نافع و طلای او با حنا در جام حبت در دسر بار و مجرب و بزرگ خشک و با غسل حبت آمار خون بنجد تحت جسم و با سر که حبت کزیدن و غرق حبت کلف و بد بوی عرق و بویدن او جهت سده و خمر و در مانع و تقویت سستی شراب و منغ خمار و صود آب او جهت تنقیه و مانع و لغوه و مرص و عانیدن او بانگ فرزیدن آن جهت رفع سیلان آب و مانع و الکحال اب او جهت ابتدای نزول آب ضعف با صره مفید و فرزند او در جیض و منغ کرده و مصلحش کاسی و تخم خرفه شراب جرم او نادر و مشال و در مطبوخ تا بهفت اشغال در روغن مرزنجوش که آب او را با مثل آن زیتون بچوشانند تا روغن با ندهد حبت فایح و لغوه و شش و کز از و شقیقه و در دسر بار و تحلیل ریح و قتیق گرانی سامو نافع و کوز مرزنجوش ریح مغزت هوای</p>
<p>دو و هان با دو و مجهول بر وزن کوبه مذکر نظم و شرویت دو هان با دو و مجهول بر وزن کومان گویان گویان دو هائی با دو و مجهول لضم اول هم گفته اند سونث دو و خای و استعاشه و سکون و شرم دو هائی مخانی کرنا لکبری فو قانی نالشی لای مکر کردن و بار بار فریاد کردن</p>	<p>دو و و و هر دو دو و و نش لضم اول و کسر دوم و سکون نون و شین مجرب است و دو دم دو و و نش لضم اول و کسر دوم و سکون نون و فتح شین مجرب و سکون فوقانی بست و دو دو ها با دو و مجهول بر وزن کوبه مذکر نظم و شرویت دو هان با دو و مجهول بر وزن کومان گویان گویان دو هائی با دو و مجهول لضم اول هم گفته اند سونث دو و خای و استعاشه و سکون و شرم دو هائی مخانی کرنا لکبری فو قانی نالشی لای مکر کردن و بار بار فریاد کردن</p>
<p>دو و هتا سکون و او مجهول نای هوز و فتح فوقانی بسته و خمر زده مرادف دو هتا دو هتا با دو و مجهول و فتح نای هوز و نشسته</p>	<p>دو و و و هر دو دو و و نش لضم اول و کسر دوم و سکون نون و شین مجرب است و دو دم دو و و نش لضم اول و کسر دوم و سکون نون و فتح شین مجرب و سکون فوقانی بست و دو دو ها با دو و مجهول بر وزن کوبه مذکر نظم و شرویت دو هان با دو و مجهول بر وزن کومان گویان گویان دو هائی با دو و مجهول لضم اول هم گفته اند سونث دو و خای و استعاشه و سکون و شرم دو هائی مخانی کرنا لکبری فو قانی نالشی لای مکر کردن و بار بار فریاد کردن</p>
<p>دو و هتا سکون و او مجهول نای هوز و فتح فوقانی بسته و خمر زده مرادف دو هتا دو هتا با دو و مجهول و فتح نای هوز و نشسته</p>	<p>دو و و و هر دو دو و و نش لضم اول و کسر دوم و سکون نون و شین مجرب است و دو دم دو و و نش لضم اول و کسر دوم و سکون نون و فتح شین مجرب و سکون فوقانی بست و دو دو ها با دو و مجهول بر وزن کوبه مذکر نظم و شرویت دو هان با دو و مجهول بر وزن کومان گویان گویان دو هائی با دو و مجهول لضم اول هم گفته اند سونث دو و خای و استعاشه و سکون و شرم دو هائی مخانی کرنا لکبری فو قانی نالشی لای مکر کردن و بار بار فریاد کردن</p>
<p>دو و هتا سکون و او مجهول نای هوز و فتح فوقانی بسته و خمر زده مرادف دو هتا دو هتا با دو و مجهول و فتح نای هوز و نشسته</p>	<p>دو و و و هر دو دو و و نش لضم اول و کسر دوم و سکون نون و شین مجرب است و دو دم دو و و نش لضم اول و کسر دوم و سکون نون و فتح شین مجرب و سکون فوقانی بست و دو دو ها با دو و مجهول بر وزن کوبه مذکر نظم و شرویت دو هان با دو و مجهول بر وزن کومان گویان گویان دو هائی با دو و مجهول لضم اول هم گفته اند سونث دو و خای و استعاشه و سکون و شرم دو هائی مخانی کرنا لکبری فو قانی نالشی لای مکر کردن و بار بار فریاد کردن</p>

<p>دها من بفتح زای هجده روزن دادن نگه داشت و گرفت را گویند</p>	<p>س فوقانی و سکون رای منقوط هوش عربی را گویند که سپرد و دست زدند</p>
<p>دها من را گرفتن و گذاشتن و داشتن و درختن آب</p>	<p>س دو هتس بفتح اول و کسری هوز و سکون فوقانی و رای بهله بنسبه و دختر زاده دو هتس و دختر و دختر</p>
<p>دها من را بجز یک و نام سستی باشد که از این رنگ بر آید</p>	<p>س دو هتس با و او مجهول بفتح های هوز مذکر بیا هم شیر و چادر و دوتا</p>
<p>دها من را بجز چهارم منقوط هندی هوش گروه و نجوم مگر</p>	<p>س دو هتس با و او مجهول و سکون های هوز و چند دجا که ابره و استر دار دو بعضی فزو و شعر هم گفته اند</p>
<p>دها من را بجز نازعین پلنگ باشد</p>	<p>س دو هتس با و او مجهول مذکر عاده و مکرار</p>
<p>دها من بفتح اول هوش شوکت و حشمت و بهریت و نام آوری و بیم و هیت را گویند و نام درختی هم هست</p>	<p>س دو هتس با و او مجهول دو شدن شیر باشد</p>
<p>دها من بجز روزن چاکر دو غله و حرام زاده و آنکه از دو نسج پیدا شده باشد</p>	<p>س دو هتس با و او مجهول هوش دو شده و دو شده و آن ظریفی باشد که در آن شیر و دو شدن</p>
<p>دها من بفتح اول مذکر با و و نام درختی هم هست</p>	<p>س دو هتس با و او مجهول و کسری هوز مذکر نوعی از دو یکدان</p>
<p>دها من بفتح اول و چهارم فارسی مذکر رسته عربی خیط گویند دهاکا تا النابجیه و دو صنف</p>	<p>س دو ی بضم اول و فتح دوم دورا گویند</p>
<p>دها من بجز روزن و ام خانه و سکون و مقام باشند</p>	<p>س دو ی بفتح اول و کسری دوم و سکون تحتانی و با فارسی مذکر جزیره</p>
<p>دها من بجز رسم مذکر نوعی از افعی است گویند که در بیابان از استان کاو ماده شیر می مکند و بر سر خود کزندی نسج و قسمی از چوب و نوعی از نی هم هست</p>	<p>س دو ی بضم اول و کسری دوم و سکون بای مجهول مذکر و شدن و خصومت و کینه را گویند</p>
<p>دها من بجز روزن مان مذکر شالی و شلنگ</p>	<p>س ده بفتح اول که در اب ژرف و در فارسی عدد و معروف که عربی عشر خوانند و بکسر اول قریه و امر از دادن و دهنده باشد</p>
<p>دها من بفتح اول و دیدن و جلدی کردن و محنت نمودن و بضم اول و فتح دوم دو شانیدن شیر باشد و بفتح اول و دوم سوزانیدن</p>	<p>س ده اب هوش پیمایش قدم و مقدار یک قدم و سا که آدمی بیرون گرفتن تا آنجا و دیدن تواند</p>
<p>دها من بجز هل بفتح هوز و اول هوش عربیه و سینه و مکر و نیز نیک باشد</p>	<p>س دهات بجز روزن ذات مذکر فلز خام داب مرد که سنی باشد</p>
<p>دها من بجز هل بفتح هوز و اول سینه گوزن کهنه و مکر</p>	<p>س دهاس بفتح اول هوش صفت و قطار و سیلاب آب روان و تیزی دم شیر باشد دهاس را</p>
<p>دها من بفتح اول و سکون نون و اول بسیار خورون و بجز م خورون</p>	<p>س دهاس را بجز مکر یا به از تخفیف انباشتن و استخفاف کردن باشد</p>
<p>دها من بفتح اول و سکون نون و اول بسیار مکر</p>	<p>س دهاس بفتح اول بجز روزن چهار و دهنده شیر و مکر</p>
<p>دها من بفتح اول و سکون نون و اول بسیار مکر</p>	<p>س دهاس بفتح اول بجز روزن سار هوش شیر و مکر</p>

که تیر و کمان با خویش می دارند  
 س دهانگر بر وزن ناگر مذکر فزوق باشد که زمین کندیدن کا  
 شان است  
 س دهانویا بفتح اول سکون نون و فتح واو و نشد پدیای  
 تجانی آنکه شالی را که بوفتن جمالیدن از کیا جدا کند  
 س دهانی بروزن بانی نوعی از شالی و رنگ سبز که سیر  
 و شوخ بود  
 س دهاو ابروزن کاوه مذکر تک و پورش و ناخت برک  
 دشمن و بمعنی ذخیره و سرمایه و از دوام خلق نیز آمده و نام  
 پورخی هم هست دهاو اما سرنا و دیدن و ناخت  
 او درون و شیخون زون  
 س دهاو و نابسکون و او پویدن و دو دیدن و جمله او در  
 و پورش کردن و کران سیر شدن و فیل اسار فتن و  
 بمعنی پرستیدن و پیش کردن هم بنظر آمده است  
 دهه دهه بروزن گاه موش شور و عوفاد ها و هانرا  
 نالیدن و فریاد کردن باشد دهه شمسار ناکنک  
 س دهانی بروزن مزاجی موش آهانه و داد خواهی گویند  
 س دهانه و ابراکویند  
 دهه دهانین دهانین بهر و دیای مجبول نون زده  
 موش آواز توب ناگه و در و بر گوش خورد  
 دهه دهه باشتی سر سبک بیس شخصی که امیره کسی بود  
 دهه دهیلا بضم اول مذکر تبه زنان  
 دهه دهیلا بفتح اول و نشد پدیسیوم مذکر تاجی که بر جامه  
 نشیند وسیله طمانجه و نیزنگ و شعبده و عذر  
 دهه دهیلا بفتح اول و بارای بندی در آخر پویه و تنگ  
 دهه دهت بفتح اول بگردد که فیلبانان برای دلاور  
 کردن فیلبان گویند  
 س دهیت بفتح اول و کسر و دم سکون فانی سوخته  
 س دهتا بضم اول و نشد پدیسیوم مذکر مکر و عذر دهتا  
 دهتا فریب دادن کسی را  
 دهه دهتکار یا بضم اول مراد از تنگ سرنا

س دهتو سران بفتح اول مذکر جوزناش بفارسی تا توره  
 گویند و آن معرب از کور ما شن باشد و مستعمل تخم است  
 در اول چهارم سر و در دوم خشک گویند و در خشکی  
 قریب الاعتدال است مسکن حرارت مطببه و مسفرطه  
 و در نهایت تویم و مسکورا و اوع اورام حاره و مسکن  
 صداع صفراوی و دوسوی و اگر شان قلیل باشد و قوی  
 یکدرم اوراسم دانسته اند و طلای طنج او با سرکه و سل  
 محمل اورام استفا و فریان و قاطع عرق و مانع  
 قشری و ده و جمیع نبات او جهت تقویت اعضا  
 ریشه ستر خیره و مانع ریختن و محضف و طوباست فری  
 و خوردن او جهت رفع صداع مزمن مجرب است و آن  
 سورت جنون و ف و ذکر و مصلوحش فلفل در از یانه  
 و سست و شربش تا یک وانگ باشد  
 س دهتو سر یا بفتح اول و ضم سیوم و کسر ای قرشت  
 کنایه از مکار و خدار و حیدر کرده با باز باشد  
 دهه دهتنگ بفتح اول و کسری منقوط بندی و سکون  
 تخانی و نون و فتح کاف فارسی پاجی و فریایه  
 س دهج بفتح اول موش شکل و صورت  
 س دهجا بفتح اول بروزن رجا موش پاره و در از پاره  
 و رایت و لو او بمعنی شکل و صورت هم گفته اند  
 س دهج بکنگ بفتح اول و فتح نای بوحده و سکون  
 نون و کاف فارسی نا توانی و عدم قدرت را گویند  
 س دهجی بفتح اول و نشد پدیسیوم موش پاره جاسه  
 و تراشه کاغذ دهجیان استرانا کنایه از ذلیل و  
 و رسوا کردن باشد دهجیان کونا پاره پاره کردن  
 س دهجیس بفتح اول و کسر جم تازی بروزن اجیر مراد  
 و بی بی باشد و آن مذکور شد  
 س دهجیلا بفتح اول و کسر جم بروزن جمیده مرد شکیب  
 س دهجکنا بفتح اول و کسر جم فرود رفتن یا در کل و لا  
 س دهه بضم اول و نشد پدیسیوم و نشد پدیسیوم فارسی  
 معومه مذکر کلمات محس که بعضی از شعر استعجال می آیند

<p>دهر ما و تا من بفتح اول دفعه و او فعلی است که بدان بادشا از خطاب کند یعنی ای جهان پناه</p>	<p>دهر بضم اول سکون دوم مذکر آغاز و عدد و نبات باشد دهر سے دهر تک انباته تا انتهای آغاز تا انجا</p>
<p>دهر مشقت بفتح اول و کسر سیم و سکون شین سحر و مای منقوط هندی نیک و غیره دهر می بر وزن شمی نیک</p>	<p>دهر بفتح اول بر وزن سر موث زمین را گویند بکسر اول مذکر است که باشد و بضم اول مضاف</p>
<p>دهر بفتح اول و سیم موث شهر بخانه و اعراب نشانی و بمعنی ناف هم آمده است و مرادف دهرنا هم است</p>	<p>جاءه که ابره و استوار در مروف و دهر دهد هکنا بفتح اول و سیم او و معنی ششکل</p>
<p>دهر ن دگنی بکسر اول منقوط هندی و سکون کاف فارسی بمعنی بجای شدن ناف باشد مرادف ناف تلنا یا اکثرنا</p>	<p>شدن باشد دهر ج بکسر اول بر وزن سراج حاکم و بادشاه فرنا و او مر زبان</p>
<p>دهرنا بفتح اول نهادن و گذاشتن و گرفتن و اخذ کردن دو بیت نهادن دهرنا دینا بر دو کس برای در خواست</p>	<p>دهرنا بضم اول بکار کردن و اعاده نمودن و دونا ساختن و بفتح اول و ام دار بودن و قرضدار شدن</p>
<p>قرض نشستن و ستقاضی شدن دهرنا بفتح اول دهرنا بفتح اول موث زمین مرادف دهرنی</p>	<p>دهرنا بکسر اول ترسانیدن دهر بفتح اول و ضم رای هم بود مذکر قطب زمین و</p>
<p>دهرنی دهر بفتح اول دوم مذکر گوشتی چیزی و نام ماری است که شتی بان زمین است و نیز نام و شتر باشد که در شکل لاک پشت و خوک جلوه کرده چنانکه مستقد هندیان است</p>	<p>قطب و ابره و بمعنی راست و درست هم آمده است دهر بضم اول و فتح بای فارسی مذکر نوعی از ترانه</p>
<p>دهر نیت بفتح اول و کسوف و سکون یای مجهول ستقاضی و قرض خواه را گویند</p>	<p>دهرنا بفتح اول بر وزن وسط قرضدار و معروف و مذکر دهرنی بفتح اول موث زمین و ارض دهرنی کا</p>
<p>دهر و بفتح اول و ضم رای هم بود مذکر قطب زمینی دهر و انا بفتح اول متعدی دهرنا و معنی آن بگذشتن دهر و هر بر وزن ضمیر موث امانت و بیت را گویند</p>	<p>پحول و آن رستی باشد قدرتی و آن را در فارسی چتر مار خوانند</p>
<p>دهر و انا بفتح اول متعدی دهرنا و معنی آن بگذشتن دهر و هر بر وزن ضمیر موث امانت و بیت را گویند</p>	<p>دهر سا بضم اول موث تاریکی و شفق که در وقت شام پدید آید</p>
<p>دهر می بر وزن ضمیر موث امانت و بیت را گویند دهر می بر وزن ضمیر موث امانت و بیت را گویند</p>	<p>دهر کال بکسر اول بر وزن عربی مذکر نام فرزند که از نصب و نی چیز یا سازند و بفرود شدند</p>
<p>دهر می بر وزن ضمیر موث امانت و بیت را گویند دهر می بر وزن ضمیر موث امانت و بیت را گویند</p>	<p>دهر م بفتح اول و سکون سیم و وضع آن مذکر و عدل و دستور و رواج و وضع و آئین را گویند</p>
<p>دهر می بر وزن ضمیر موث امانت و بیت را گویند دهر می بر وزن ضمیر موث امانت و بیت را گویند</p>	<p>دهر م بفتح اول و سکون سیم و وضع آن مذکر و عدل و دستور و رواج و وضع و آئین را گویند</p>
<p>دهر می بر وزن ضمیر موث امانت و بیت را گویند دهر می بر وزن ضمیر موث امانت و بیت را گویند</p>	<p>دهر م بفتح اول و سکون سیم و وضع آن مذکر و عدل و دستور و رواج و وضع و آئین را گویند</p>
<p>دهر می بر وزن ضمیر موث امانت و بیت را گویند دهر می بر وزن ضمیر موث امانت و بیت را گویند</p>	<p>دهر م بفتح اول و سکون سیم و وضع آن مذکر و عدل و دستور و رواج و وضع و آئین را گویند</p>



<p>که از نام خانه آید و فریان و حج را هم گفته اند دهم کا بفتح اول مذکر حرارت عظیم و زجر و تهدید و آواز آواز اول چیزی باشد</p>	<p>دهم گز با نر فاخته و قجه دهم گولنا بفتح اول و ضم کاف فارسی سکون او مجهول غلظت</p>
<p>دهم کا نا بفتح اول ترسانیدن دهم کا هت بفتح تالی هوز و سکون تالی هندی مونت تهدید</p>	<p>دهم هلا نا بفتح اول جنبانیدن تحرک ساختن دهم هلا نا بضم اول شویانیدن دهم هلائی بضم اول مونت شست و شو و مرد</p>
<p>دهم کا بفتح اول و سیوم و خشنیدن و جنیدن و فریان کردن و حج باشد</p>	<p>که برای شستن چیزی دهند دهم هلا بفتح اول و دوم جنیدن و حرکت کردن و رزیدن و ترسیدن</p>
<p>دهم کا بفتح اول مونت تهدید و تحویل دهم کا بفتح اول و کس کاف تازی و سکون تالی مروف رنگ روشن و صاف را گویند</p>	<p>دهم هلا نا بضم اول شویانیدن دهم هلی بکسر اول مونت آستانه و دهمیز نام شهری است مروف</p>
<p>دهم هلا بضم اول کور و نامینا بفری ائمی خوانند دهم هلائی بضم اول مونت تارکی خشم و کوری دهم کا بفتح اول و سکون و او مجهول مذکر نومی از اول باشد</p>	<p>دهم هلیا نا بضم اول و کس سیوم مرادف دهر پانا دهم هلیندی بضم اول و کس سیوم و سکون پای مجهول روز دوم هولی که در آن خاکستر را برافشانند</p>
<p>دهن بفتح اول و ضم سیوم مذکر گمان که فوس باشد در حج قول ما هم گفته اند و بضم اول مونت خیال اراده و سواد خواهش و نیز زردی که در استخوان باشد و نوازه آهنگ را هم گفته اند و بفتح اول مذکر مال و دولت و نیز کلمه است که در محل محسن گویند</p>	<p>دهم هاجو کسری بفتح اول و فتح حیم فارسی مونت شور و غوغا باشد دهم هاد م بر وزن فرا هم مذکر آواز ضرب و کوفتن چیزی باشد</p>
<p>دهن بفتح اول و ضم سیوم و سکون نون و دال پای هوز مست مال و دولت یعنی یک کسب دیده عقل او کور شده باشد و هنیق بفتح پای فارسی و سکون تالی فوقانی مذکر فر حساب مال را گویند</p>	<p>دهم هاس بفتح اول مذکر آهنگ سرود و رفتن و گذشتن از بالای آتش چنانکه در عرس شاه مدارانار اللہ برانه طریق بعضی از دولتستان مداری است و لفظ دهمال که مرادف این است مشهور است</p>
<p>دهم هاننا بفتح اول و سکون نون و دال پای هوز مست مال و دولت یعنی یک کسب دیده عقل او کور شده باشد و هنیق بفتح پای فارسی و سکون تالی فوقانی مذکر فر حساب مال را گویند</p>	<p>دهم هاکا بفتح اول مذکر نومی از توب که از ابر فیل بنا ده می برند دهم هیکا بکسر اول نومی از ترسندی</p>
<p>دهم هانان بفتح اول و چهارم آواز کردن پا هنگام دویدن بر پام خانه</p>	<p>دهم همان - دهن وان غنی و توانگر و متمول دهم هین بفتح اول و دوم مونت گرمی سخت و حرارت شدید و در حدسی مروف که عربان هم خوانند</p>
<p>دهم هانان بفتح اول و سکون تالی هوز و سیوم و ضم چهارم و فتح حسین و هوز را گویند دهم هک بفتح اول و سیوم مونت آواز قدیم</p>	<p>دهم هوس بفتح اول و سکون تالی هوز و سیوم و ضم چهارم و فتح حسین و هوز را گویند دهم هک بفتح اول و سیوم مونت آواز قدیم</p>

<p>فتح نامی منقوطه مونت و لغین آن نوعی از نامی باشد      و منزلت است و سیوم از منازل قری      دهنك بفتح اول و ضم فون مونت گمان عربی      قوس خوانند دهنك د هاری تیر اندازد دهنك</p>	<p>یعنی هم بست که لغین سار باشد و لغین اول نوشته شده      دهننا لغین اول و تشدید نون غمیدن بر وزن بر شید      یعنی پنبه بر وزن و از غم دست بر سر زدن هم بست      سر دهننا دست زدن بر سر زخم و اندوه</p>
<p>د هرنك بفتح اول و دوم و سکون ثمی بود تیر انداز و مرد      مسلح با تیر و گمان و نیز لغتی است از القاب که شت      دهنك د هرنك بفتح اول و دوم و سکون ثمی بود تیر انداز      که در باب سی و یکجا آرد</p>	<p>د هناسری بفتح اول و سیوم و سکون سین و کسر      مهند مونت نومی است در موسیقی      دهناسیه مونت بفتح اول و کسر سین مهند و سکون یا      مچول گامیا و پیره مند و صادق در است باز</p>
<p>دهنك بفتح اول و سیوم مونت چیزی است      معروف که لغوی و طلای می باشد و آنرا بر رسیا      ابریشم سیاه پیچند بر کمانه کلاه و غیر آن بدوزند</p>	<p>دهنتر بفتح اول و سیوم و تشدید نومی فوقانی زور      آور و صاحب قدرت و غنی و نام طیبی که در بارگاه      اندر است</p>
<p>دهن گنی بفتح اول بر وزن بندری مونت گمان      در کردن شالی را گویند و نیز نوعی از پارچه باشد      اما باین معنی لفظ هندی است</p>	<p>دهنده لغین اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت      دهندها بفتح اول و چهارم بر وزن خنده مذکر گمانه      دهندها بفتح اول بر وزن قندها رتبا و جدا</p>
<p>دهنكنا لغین اول و فتح نون تیره بر وزن      دهنكنی بفتح اول و ضم نون و کسر کاف تازی گمان      گمان حلاجی را گویند</p>	<p>دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت      دهندها بفتح اول و چهارم بر وزن خنده مذکر گمانه      دهندها بفتح اول بر وزن قندها رتبا و جدا      دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت</p>
<p>دهنكاس لغین اول بر وزن زمار مذکر توابع و ابان      که آنرا در روغن بریان کنند و چهار و تر شا به بالای      آن ریزند تا خوش مزه شود</p>	<p>دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت      دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت      دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت</p>
<p>دهنكاسرنا لغین اول بصلح و ادون شود با و غیر      دهنگانا بفتح اول بر وزن رندانه مذکر شور و غل      دهنمانی بفتح اول شکر که از دین زحر می است      که در محل حسین و آفرین گویند</p>	<p>دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت      دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت      دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت</p>
<p>دهنك بفتح اول و چهارم بر وزن سرمد گمان      و کپروستی از مال و دولت باشد      دهننا لغین اول پنبه بر وزن</p>	<p>دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت      دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت      دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت</p>
<p>دهنتر بر وزن سمندر توانا و صاحب قدرت      و نام طیبی است در بارگاه اندر      دهنتری بر نیامت یای تختانی که تلک</p>	<p>دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت      دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت      دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت</p>
<p>دهننجی بفتح اول و سیوم و سکون نون و فتح</p>	<p>دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت      دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت      دهندها بفتح اول و سکون و دیگر حروف مذکر خبری نظرو      تاریکی و ظلمت</p>

جم مذکر آتش ببری نادر گویند

در بر و نذر برند

دهن نونا بفتح اول مسکون با وزن مضمر نون س

دوم و سکون و او مجبول شہیر نامی صفت کابی س

دهنوا بضم اول مذکر دو ببری و جان خوانند س

مرادف دهو نونا و بفتح اول بر وزن بران مالک

دهوننت بفتح اول چهارم تو انگر و مالدار س

دهنوی بضم اول کسر او سونث گمان علاجی س

دهنبا بفتح اول زراعت کننده شالی و بر چیز س

منسوب بکشوری که در آن زراعت شالی شده باشد س

دهنی بفتح اول بر وزن و معنی غنی که تو انگر و دود س

و مالک باشد و از دوقالی را هم باین نام خوانند

اندعل جلاله و عظم شانہ

دهویکا بضم اول مذکر نالبتا ببری صیغ گویند س

دهویا بضم اول خوشبو کردن و محضر ساختن س

دهوتار بر وزن فوطه و غا باز و مسکار و دود و گوراکو س

دهوتی با او مجبول موشت جامه که سوزد بدن س

عورت کنند محو رنگ

دهوجا بفتح اول بیسوم سونث مرادف دهجا س

که پاره جامه باشد

دهوسر بضم اول بر وزن صورت موشت کرد و غبا س

و بضم اول دوم در عربی جمع دهر که زمانه باشد س

دهوسر بفتح اول بر وزن نخوز مذکر نوعی از فاخته و کبوتر س

محرای

دهوسر بفتح اول بر وزن دوره سفید نقیص سیاه س

مرادف دهوکا

دهوسر با او مجبول مذکر نام دوا بی است س

دهوسر دینا بضم اول فزیتا و ن مرادف دینا س

دهوسرت بضم اول مسکون جمله حرف سکار و س

فریبنده را گویند

دهوسر دهائی بضم اول وضع و ال دوم شخص س

بالائی قوی بسکلی و بندوق بی خزانه زانیر گویند س

دهوسر سنجها بضم اول وضع سوسن جمله هم تاز س

دهینا بضم اول مذکر نون علاج و پنبه زن س

دهینس بفتح اول مذکر نون سکون یابی مجبول مذکر س

پرنده است که ستغارش بسیار در زمی باشد س

دهینبا بضم اول کسوفن و سکون با کجول علاج س

دهینبا و بضم اول کسوفن مذکر در وی کرد س

استخوان میشود مرادف دهن جان مذکور شد س

دهویج بفتح اول بر وزن جو موش نوعی با خوب س

دهویج اول مذکر بر وزن بهر اوقمی از کبکباران س

گیش مسلمان می دادند با او مجبول میوه کاکلطور س



ذکر شام که تقیض بچاه

س دهومی بضم اول بر وزن دوری هونث اینی که بر دو

دهومر یا بیلا بضم اول و کسری ترشت دفع تخالی

دهومر یا بیلا بضم اول و بفتح سیم و تشدید لام نوای

دهوسا بر وزن بوسه مذکر قسمی از مثال کنده

دهوسا دهاسی بضم اول اول و فتح دال دوم هونث

دهول بضم اول هونث سیلی مغربی که بر سر زنند

دهولیا نا بفتح اول و کسرام بر سر زون

دهوم بضم اول بر وزن بوم هونث شور و غوغا

دهوما بضم اول بزرگی که برنگ دودماند

دهوم دهام بر وزن روم شام هونث کوفو

دهولیا نا بفتح اول بزرگی که برنگ دودماند

دهولیا نا بفتح اول بزرگی که برنگ دودماند

دهوما بضم اول بزرگی که برنگ دودماند

دهوم دهام بر وزن روم شام هونث کوفو

دهولیا نا بفتح اول بزرگی که برنگ دودماند

دهولیا نا بفتح اول بزرگی که برنگ دودماند

انچه بنگ دودماند

دهون بفتح اول مذکر وزن ببت سهر هونث است

دهونا بضم اول بر وزن کونذکر یا تیج ذان دوا

دهونتا بفتح اول بر وزن سگون دوا و لولون و فتح و کاف

دهونتاکی بفتح اول بضم اول دولت و زور هونث و جرات

دهونچ بفتح اول و سکون نون و جیم بازی هونث

دهوندها با و او و مجهول و سکون نون و فتح دال

دهوندها بضم اول و سکون نون و فتح دال

دهوندها بضم اول و سکون نون و فتح دال

دهوندها بضم اول و سکون نون و فتح دال

دهوندها بضم اول و سکون نون و فتح دال

دهوندها بضم اول و سکون نون و فتح دال

دهوندها بضم اول و سکون نون و فتح دال

دهوندها بضم اول و سکون نون و فتح دال

دهوندها بضم اول و سکون نون و فتح دال

دهوندها بضم اول و سکون نون و فتح دال

دهوندها بضم اول و سکون نون و فتح دال

<p>دهی بکبر اول سکون دوم دختر لعرب بنت کونند و غیر      او فرست و شهر و نام او در ایام گفته اند</p>	<p>س دهو نکا بفتح اول از شیخ نبدیدن      س دهو نوا بضم اول سکون نون زده و فتح و او مذکور</p>
<p>دهیوان بکبر اول بروزن ایمان خیر و آگاه و نام او      دهیا بکبر اول بروزن ریا دختر و بنت</p>	<p>س دهو نوا دهاسر و دو بسیار و آنچه دو و ناک بود      او نمای از خوب و حسن آراسته هم هست</p>
<p>دهیان بکبر اول مذکر خیال و نامل و فکر و اندیش      دهیا ناک بکبر اول اندیشیدن و فکر و نامل نمودن</p>	<p>س دهو نوا امر بضم اول مذکر تا بدان که راه بر آمدن      او دست</p>
<p>دهیانی بکبر اول نامل و صاحب ده و مرا قبه و شیخ      دهیا و ناک بکبر اول اندیشیدن</p>	<p>س دهو نوا امر بضم اول و فتح رای فرشت و دو کردن      دو خان بر آوردن باشد</p>
<p>دهیس بکبر اول بروزن سیر سلیم و تحمل و صابر و نامی      او استکی و صبر بر ایام گفته اند مذکر</p>	<p>س دهو نی بضم اول بروزن خونی موش مطابقت      و مداومت و دو و دو خان و آتش که جو گیان ذکر</p>
<p>دهیل بکبر اول بروزن چهره سلیم و صابر      دهیرتا بکبر اول و فتح رای عهد موش شکبا و تحمل</p>	<p>س دهو نیس بغر و زنده و دو آن بکشند برای ریاضت      و کس نفس و نیز این آتش افروختن اکثر برای طلب و</p>
<p>دهیوج بکبر اول و فتح رای عهد مذکر شکبای      و شکبک مبر دهیوج وان شکبا و صابر</p>	<p>س دهو نیس ای چیزی نیز می باشد و همین بخورد و انکبا هم      آمده است دهو نی دینار رسانیدن بخار او و</p>
<p>دهیویا بکبر اول چهارم موش دختر لعرب بنت کونند      دهیرتا بکبر اول سکون نایبای مجبول نام پرنده است</p>	<p>س دهو نیس قاضای دام کردن دهو نی لگانی      س دهو نی در قاضای چیزی دهو نی لینا</p>
<p>شاید که تحریف دهین باشد و در کئی سامری را      گویند چنانکه شهرت دارد</p>	<p>س دهو نیس با او دیدن رسانیدن خود را      بخار عین</p>
<p>دهیرتا بروزن زیبا کار و لوح و اصل مراد فتح      دهیرتا بکبر اول دوم سکون یای مجبول مذکر خشت</p>	<p>س دهو نیس با او دیدن رسانیدن      تر رسانیدن مرغان نصب کنند</p>
<p>عروس شاید که این تحریف جبار باشد      دهیل بفتح اول و کسر دوم سکون یای مجبول مذکر      نام پرنده است</p>	<p>س دهو نیس با او دیدن رسانیدن      آینه و نیز صواب است که آنرا پیش از جوشانیدن      خیسانیده باشند</p>
<p>دهیل بروزن شید نیم فلوس مراد و دهیل      و بعضی اول و کسر دوم سکون یای مجبول دشوار شکل</p>	<p>س دهو نیس با او دیدن رسانیدن      دهو نیس با او دیدن رسانیدن</p>
<p>دهیم بکبر اول مذکر استکی و زنی را گویند      دهیا بکبر اول بروزن خیمه سه و ساکن و کابل</p>	<p>س دهو نیس با او دیدن رسانیدن      موش آرد و دو ناک و آرد و خش</p>
<p>س دهی بکبر اول بروزن ربی مذکر است لعرب      است را گویند دهی دهی است است است</p>	<p>س دهو نیس با او دیدن رسانیدن      س دهی بفتح اول بروزن ربی مذکر است لعرب      لبن الحامض فرزند سرد تر است در دوم مرطبی</p>
<p>دهیم بکبر اول و فتح سیم بروزن و دیگرهای گیر و نیز      نام قوم مای گیران باشد</p>	<p>س دهو نیس با او دیدن رسانیدن      س دهی بفتح اول بروزن ربی مذکر است لعرب      مقوی باه محرودین و سکون شکلی سفر سحر و سرد      و در بعضی رسد و در سوله خلد خام و مغز تبلی      مرکب و فضا و صفت مساجین خا و در بعضی رسد</p>

دیوک خانه کند	س دهیندی بفتح اول و کراں سکون باجهول است او ندها
س دیال بفتح اول بر وزن خیال سعی و جواز و محسن و مهربان	س دهینک بکسر اول سکون دیگر حرف یاء و حریف زن
س دیایت بفتح اول چهارم که بای تختانی است شفیق و دیندار بر وزن زیدار درخت مازو	س دهینکا دهانگی بکسر اول بونش اید او از ارسائی
س دیبراب سکون یای مجهول و بای موصوفه چپ که تغییر راست باشد	س دهینکامشتی بکسر اول بای مجهول ضمیم سکون شین
س دیسی بیای اول مجهول ملکه و زینکه بند و ان پرستار او کند بفتح اول بمنی الفا و نا و ناگاه و آخر کار باشد	س دهینگر بفتح اول بکسر دوم و سکون یای مجهول و فتح کاف فارسی و سکون رای قرشت مذکر ظرف و نون است
س دیپ بکسر اول سکون تختانی بای فارسی مذکر خبریه از جزایر و بمنی چراغ هم گفته اند	س دهینگر اکبر اول سکون ما و بای تختانی نون و کاف فارسی و فتح رای منقوط هندی حریف زن
س دیپک بکسر اول و فتح بای فارسی مذکر شمع و چراغ و نوری از پروانه و آتش بازی و نام نوزی در موسیقی که از آن در نالهستان بوقت و در پیر یعنی نصف النهار سرانند	س دهینوس بکسر اول و سکون دیگر حرف و فتح و او و نام فرق مای گیران دهینوس بکسر اول و فتح او که نکه مرادف دهیمر
س دیبت بفتح اول دوم مذکر شیطان و دیو و بکسر اول و دعوی خون بهار گویند	س دهینو بیای مجهول ضمیم نون کا و ما و شیر و دی بفتح اول او بکشیده و آنچه داوه شود و در فارسی نام مای است معروف
س دیبته بکسر اول سکون دیگر حرف و منث نظر و نگاه مرادف دیبته	س دنی بفتح اول کسر مژه رحمت و بخشش و تقدیر و قضا باین معنی مذکر باشد و ندای الوهیت باین معنی منث است دنی لکن با بخت شدن دنی سارا شقی و در برد بخت
س دیجا بسکون یای مجهول بر وزن جیا و بفتح اول هم گفته اند مذکر کابین و دست پیمان بربی مهر خوانند	س دیجا بر وزن جیا منث بخشش و مهر و شفقت و بکسر اول مذکر چراغ و هیوه ماضی و مفعول از وادون یعنی بد او و داده شد
س دیدت بکسر اول و سکون یای تختانی و اول کسری هوز منث شجاع آفتاب	س دیدت بکسر اول و سکون یای تختانی و اول کسری هوز منث شجاع آفتاب
س دید اسر و بکسر اول شکیس حسین و لایق دیدن و این مهند است	س دیاسیل بکسر سیم بر وزن اباسیل شفیق و مهربان و نیک بخیر دیامان - دیاونت بفتح او و سکون نون و فو قانی که نکه
ف دیده معروف که چشم باشد دهنو یا دیده کنایه از شوخ چشم و کساح و بی شرم باشد دیدن چهار تا نیز بکسر اول دیده سرین کنایه از اعیان چشم باشد و نظر کردن چیزی بوزن دیده	س دیاسلانی بکسر اول و فتح سین منث چیزی است که از پارهای خوب سازند و بهر دو طرف آن کبریت بچسبانند تا آتش از آن بوزدی در گیرد
س دیوان چشم بکساح و با همان نظر دیدن و نون	س دیوانسرای بکسر اول مذکر پشته کل که در آن دیوان

<p>بهری اندر خوانند</p>	<p>گرون در چیزی دیده و دانسته عداوت پیدا دید</p>
<p>س دین بکسر اول سکین و سلیم الطبع و بیای مجبول بخشش و بخشیدن و بفتح اول و معرب و ام و بکسر آن مذنب و ملت</p>	<p>و دل سه بدل جان</p>
<p>س دین دیال بکسر اول و بفتح اول دوم پناه عزبا و فقیر و</p>	<p>هر دیو ابکون یای مجبول مذکر خیره و خرگاه و گناه از</p>
<p>دین بند هوش بفتح موحده و ضم اول مهله کدنگ دنیا</p>	<p>سکان و خانه هم هست</p>
<p>ناتمه بکسر اول خداوند عزبا و هر ایک ازین سه لفظ</p>	<p>س دین بسکون یای مجبول بر وزن پس مذکر تک</p>
<p>بریزد و تعالی نیز اطلاق کند</p>	<p>و کشور دین تیاگ بفتح فوقانی و تحتانی و سکون</p>
<p>س دینا بیای مجبول و دین و بخشیدن دینا یا ناما معاملات</p>	<p>الف و کاف فارسی بجای وطن و هجرت دین کلا</p>
<p>و سود و زبان</p>	<p>افزای و ششهر به بر کون باشد کسی</p>
<p>س دینتا - دینتانی بکسر اول سکون یا دینون مونت</p>	<p>هر دیسا که بسکون یای مجبول و فتح سین و سکون</p>
<p>افلاس و مسکنت و غریبی</p>	<p>کاف و مانی هوز مذکر نومی است در موسیقی کرد</p>
<p>دین لین با هر دو یای مجبول مذکر او دوستد و معاط</p>	<p>نصف النهار در فصل بهاران می سرانید</p>
<p>دین بفتح اول و دوم در محاوره اهل برج بمنی داد و داد</p>	<p>س دیسا و هر بسکون یای مجبول و فتح و او و بکسر اول</p>
<p>باشد و بسکون یای مجبول یزدان در فارسی اهرمن</p>	<p>خوانده اند مذکر دیار غریب و ششهر بیگانه</p>
<p>شیطان و کنایت از باران هم هست دیو تعالی</p>	<p>دیسا و مری مذکر نوعی از هر یک تنبول و قسی از</p>
<p>بنگده و معبد</p>	<p>کبوتر هم هست</p>
<p>س دیو ابکون یای مجبول بر وزن ششیره یزدان و</p>	<p>هر دیسا س با سین مهله بر وزن پیش کار مذکر گناه</p>
<p>و دینده و کنایت از باران هم هست که مطرب باشد</p>	<p>است در موسیقی که آواز دیبا معاد سرانید</p>
<p>دیواگت بتانی مجبول و فتح و او و کاف فارسی مونت</p>	<p>س دینا بکسر اول نمودن و دیدن</p>
<p>حادثه و صحبت ناکامیانی</p>	<p>س دینسی بر وزن بسی منسوب بیک شهر هم وطن</p>
<p>دیوال یا یا مجبول مذکر دینده و بخشنده</p>	<p>نمود و ظهور ما هم گفته اند مونت</p>
<p>دیوالا با دوم مجبول مذکر افلاس و ناداری</p>	<p>هر دیسی بیای مجبول معروف بمنی مانند باشد و عوام</p>
<p>دیوالی بتانی مجبول کسر لام مونت و او دوستد</p>	<p>بفتح اول گویند</p>
<p>معامله مرادف دین لین</p>	<p>س دیگهار بر وزن زیبا دیده و دیده شده و نظر و نما</p>
<p>دیوالی بتانی مجبول مونت نام عیدی است و روز</p>	<p>س دیگنا دیدن و نگریستن نگاه کردن دیگنا</p>
<p>آن عزه ماه کارنگ باشد و در این روز هنوز دور دریا</p>	<p>س بحالنا دیدن دیگها دیگهی حسرت و غبطه کردن</p>
<p>کنگ یا دیگر رود و ما غسل کنند و لباس فاخر پوشند</p>	<p>کاری که دیگران آرزو کرده باشند</p>
<p>و جام آبا و اجداد خود و طعام نجیده بر بر همان دو دیگر</p>	<p>س دیگها نام مرادف دکهلانا</p>
<p>خورانند و پرستش لخمی بجا آرند و در خانه دکوی و</p>	<p>س دیگها و یا بفتح و او ناظر و بیننده</p>
<p>بر زن جراثغان کنند و در دیار هند وستان دستور</p>	<p>س دیگنیا بسکون یای مجبول و فتح کاف فارسی و لین</p>
<p>این است که مردم همه شب در بازه و لهو و دستبول باشند</p>	<p>رزه و فتح بای موحده برهنه و بران مرادف دیگها</p>
<p></p>	<p>هر دیگت بر وزن و سنی دیگت و آرزو و آرزو</p>

<p>در سوسیتی</p>	<p>دیو الی ثانی مجهول و فتح لام و سکون تحتانی مذکر بت کده و سینه</p>
<p>دیو الی بایای مجهول و فتح و او مذکر بنگده</p>	<p>دیو الی ثانی مجهول و فتح لام نا دار و سلس و قلاس و لنگ</p>
<p>دیو الی سونش پوست ماهی و خشک اینها ابد و جدر و چرخ کو چک و بسنی بنگده کو چک که مشهرت دارد صاحب کتاب ذکر کرده</p>	<p>بر سر راه خود در چهار بازی در باخته باشد</p>
<p>دیو نامزد با بایای مجهول و فتح نون و فتح سیم مذکر مرز بونش</p>	<p>دیو تا بایای مجهول سهو و بت و صتم باشد</p>
<p>دیو هر ابائی مجهول و فتح نای هوز مذکر بت کده</p>	<p>دیو بت مکر اول و فتح سیم و سکون نای منقوطه سوزش چراغها و چراغها به و آن چیزی است که چراغ جلای آن گذارد و عوام بجای نای منقوطه رای بندی که نای دیو</p>
<p>دیو بی و فتح اول و کسر او مرادف و سبی و فتح و او و مکر اول ماده دیو که سبوت و سبوت است</p>	<p>دیو همان سونش روز دوم ماه کانتک شکل کش که در آن دست و نوبت از خواب چهار ماه بیدار شد</p>
<p>دیو مکر اول و سکون بایای مجهول نای هوز سونش تن و سبوت در فارسی قریه را گویند</p>	<p>دیو دارد و مذکر دیو دارد و آن نوعی از درخت سرد و صنوبر هندی باشد و در بی شجره الجمن خوانند شیر او تند و حرق و سسش در چهارم گرم و در سیوم خشک و از سهوم قاده و صمغ او شکور اهل صناعت گویند</p>
<p>دیو بر وزن آب سونش نام گیاهی است دیو بر وزن باب مذکر حایل و اول شمشیر و نازیل نار سیده</p>	<p>نگاه داشتن او باعث اطاعت جن می شود و ضما داد جالی و سقوح جلد و جبت او رام باره نافع و سایر اجزای دیو در سیوم گرم و خشک و اشتهای بدن و سائیدن او جهت استرخا و فالج و لقوه و امراض بارده و ماغی مسکه و صمغ و در بر ایندن سنگ کده و مشانه و رفع اسهال بلغمی و در شستن در طبع او جهت خروج صفرا و دفع و سوزش و مصلحت صمغ عربی و دیو با دوام شربت تا یکدر بم</p>
<p>دیو بر وزن چادر مذکر طشت و تالاب و ابگیر که مدور باشد و این بینی زن کلان چشم را گویند چه در او در محاوره اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>دیو دت بایای مجهول و فتح وال دوم خدا داد و خدا بخشی و سبی</p>
<p>دیو بر وزن اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>دیو بر وزن دیو ز برادر کو چک شوهر</p>
<p>دیو بر وزن اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>دیو بر وزن دیو ز برادر کو چک شوهر</p>
<p>دیو بر وزن اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>دیو بر وزن دیو ز برادر کو چک شوهر</p>
<p>دیو بر وزن اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>دیو بر وزن دیو ز برادر کو چک شوهر</p>
<p>دیو بر وزن اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>دیو بر وزن دیو ز برادر کو چک شوهر</p>
<p>دیو بر وزن اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>دیو بر وزن دیو ز برادر کو چک شوهر</p>
<p>دیو بر وزن اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>دیو بر وزن دیو ز برادر کو چک شوهر</p>
<p>دیو بر وزن اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>دیو بر وزن دیو ز برادر کو چک شوهر</p>
<p>دیو بر وزن اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>دیو بر وزن دیو ز برادر کو چک شوهر</p>
<p>دیو بر وزن اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>دیو بر وزن دیو ز برادر کو چک شوهر</p>
<p>دیو بر وزن اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>دیو بر وزن دیو ز برادر کو چک شوهر</p>
<p>دیو بر وزن اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>دیو بر وزن دیو ز برادر کو چک شوهر</p>
<p>دیو بر وزن اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>دیو بر وزن دیو ز برادر کو چک شوهر</p>
<p>دیو بر وزن اهل پنجاب بسنی کلان باشد</p>	<p>دیو بر وزن دیو ز برادر کو چک شوهر</p>

دخط و قطار و مقدار کشتی و مهره و دستخوان است	آسیا بوی لته گویند
باشد ذابند بجز نا و اوان دادن	ذاهر هدر شور و دغان را گویند
ذاند آبگون نون مذکر نشان سرحد و بسینی راه نم	ذاهر هدر سارنا شور و فریا و کردن
ذاند نا استعام کردن و سیاست کردن و اوان	ذاترخی سونش ریش بوی را بجمیع خوانند
ذاند ذی بسکون نون و کدرال منقوطه عاژ کس و طلاع	ذاک بروزن خاک موش تپال نام بران و
ذانس بسکون نون و سین جمله مذکر پیش هر گرمی و	ذاصدان و اسپان و کهاران که در راه می باشند
نوعی از پشه	دبزدوی طی سنازل کند و تپال جان را نیز گویند و فی
ذانک بسکون نون و کاف تازی مذکر پیش عرب و	و تنوع و ای می ذاک لکنی شکایت تنوع و استن
بسمی آب و تاب جوهر هم آمده	ذاک بروزن باک و جوینت که موش خبیثه باشد
ذانگ بسکون نون و کاف فارسی موش چوب دستی	ذاکا مذکر شجون رهن زمان و حمد که اینها بر ساfran
و عصا و قد که را گویند	ارند ذاکا پرنایا دینایا ذالنا رهنی کردن
ذانگر بسکون نون و فتح کاف فارسی لاغز و ناوان	ذاکناقی کردن
و جانور لاغر که از گرسنگی جان بلب باشد و شاخ پرگ	ذاکنی بکیر کاف تازی خبیثه و مغزیه که چشم زخمش
درخت ترب و خردل	گودکان را بگشود و هلاک سازد و گویند که او بکر
ذانوان ذول بسکون نون و فتح و او و سکون نون	ش از استاه می سازد و کنا به از زن زبان دراز
و فتح و او و سکون و او و دم محمول مذکر آوارگی و پرش	هم هست
گرو	ذاکو بضم کاف تازی بروزن قابور رهن قاطع طریق
ذانوسر و بسکون نون و او و ضم رای محمول بر بدن	ذاکو بروزن خالی جریس و بسیار خوار
ماه رو مذکر کچ پوز	ذاکیا بروزن باوید رهن و پیک فقا هدر را نیز گویند
ذاه بروزن راه موش کینه و بغض و همد و حسد	ذال بروزن فال موش شاخ بوی فرج خوانند
ذاهنا کسید برون و کینه داشتن از کسی	ایک ذال کچو کپاره داشته شد
ذاهمی بروزن راهی کینه ور	ذاکا بروزن لالا مذکر شاخ بزرگ
ذاین بفتح تحاتی بروزن دادن خبیثه و مغزیه	ذالنا انداختن و افکندن ذال دینا افکندن
ذوب بفتح اول مذکر زور و قوت و نوعی از صیب	و ترک کردن چیزی
و ادیمی که از آن ظرف روغن بسازند	ذالی بروزن عالی موش شاخ و بدید میوه و سبد
ذوب گو بروزن اینتر که پاک کنند و جرم باشد	ذامرین بفتح مذکر مشعل را گویند
ذوب بفتح اول و تشدید دوم بروزن شبه ظرف ادیمی	ذانتقا ترسانیدن مراد ذانتقا
در آن روغن نگهدارند و بکبر اول جمله کو چک ذاب	ذانتحل بسکون نون و فتح تازی منقوطه و سکون
ذبانایا بفتح اول در آب عرف کردن و کنا به از خراب	هوز مذکر ساق و درخت ذانتقی موش کدک
کردن و تپاه کساختن هم هست	ذاند بسکون نون و چهارم بندی مذکر قواسم
ذبا و ای که در عین زیاده از قدر آدم باشد	و سیاست و اوان و انتقام و چوب دستی

د ک د با نا بفتح اول و سیم چشم باشک او بد باب بر کردن	س	د ک د با نا بفتح اول غلب و ترسان و سبب ناگ	س
آنسو د ک د با نا چشم بر آب کردن	س	د ک د با نا بفتح اول ترسیدن و سبب ناگ گفته اند	س
د ک د بر بفتح اول مذکر بکر د ک د بر اد هر بفتح اول هندی	س	د ک د بر بفتح اول و هم بهره سبب و مانع	س
دوم از توابع است یعنی زنگنه و گوی باب	س	د ک د بر و نا بفتح اول ترسایدن و سبب ناگ	س
د ک د بر یا بکر اول و فتح دوم و کسر روی جمله چه و آن بفتح	س	د ک د بر بفتح اول بر دوم و حشت ناگ و سبب	س
اول و ثانی شده و شخصی را گویند که کار را بدست چپ کند	س	د ک د بر نا بفتح اول ترسیدن	س
گذا فی البرهان	س	د ک د بر و نا بفتح اول و سیم غلب و ترسان و بزول	س
د ک د بس بفتح اول و دوم مذکر اسباب و و خیر و	س	د ک د بر یا نا بفتح اول و کسر دوم بدلیسان اسپ را بر سر	س
د ک د با بفتح اول مذکر آب تازه چاه و فریز و جسم را	س	بردن و سبب گشتن رفتن	س
بم گفته اند	س	د ک د بر همد مسند بفتح اول و سکون رای هندی و	س
د ک د بکن بفتح اول و دوم در خشیدن	س	مای هوز و ضم سیم و سکون لای و اول منقوط مردی	س
د ک د بی بضم اول سونش غوط	س	و انگر ریش تراشند	س
د ک د بو بفتح اول و نشدید بای حضور مذکر چه آهنی	س	د ک د بر حیل بفتح اول سکون رای منقوط و مانع	س
د ک د بو یا بضم اول عرق کردن و هلاک ساختن د ک د بو	س	و فتح تحتانی مرد در از ریش تراشیدن	س
دینا ک دنگ	س	د ک د س بفتح اول مذکر لبسان گفندی تران و و نادر	س
د ک د بی بکر اول و نشدید دوم سون طبله کو چک و د ک د بو	س	مای نا با فته که در آخر پارچه های باشد مثل چوبه و غیره	س
بفتح اول گویند غلط است	س	د ک د سنا بفتح اول کردن مار و پیش ندون مغرب	س
د ک د بی بکر اول طبله کو چک	س	د ک د سونا بفتح اول و دوم مذکر بالا پوش و فرود پات	س
د ک د پدنا بفتح اول و سوم با یک بمنون در غریب و	س	بستر ترا گویند	س
گمیدن اسپ را نیز گویند	س	د ک د ک بضم اول مذکر قرب شت	س
د ک د پها سرنا بفتح اول شور کردن و نالیدن و خریدن باشد	س	د ک د کاس بفتح اول سونش آرد و غ بربی جش گویند	س
د ک د چه بفتح اول و ف د ک د چه ای کدای و ف نواز	س	د ک د کاس نا آرد و غمیدن و بانگ بر زدن کا و و غمیدن	س
د ک د تا بفتح اول و نمایی نمشد و مذکر سبب شیشه	س	آن و بانگ کا در بربی خور خوانند	س
د ک د تا بکر اول دیدن و نکوستن و شست کردن	س	د ک د کو انا بفتح اول شور کردن	س
د ک د تا بفتح اول نازدن و ایستادن چیزی و اندرون	س	د ک د کو یا بضم اول و فتح کاف و کسر رای مهله نزال	س
زرقن	س	د ک د کد کا نا بفتح نبرد و اول منقوط و فتح کاف دوم	س
د ک د تا بفتح اول مذکر ساق و رخت	س	نازی جسدین مراد و د ک د کد کا نا بکر دو کاف ناگ	س
د ک د تها سرنا بکر اول و دوم بینا که نقیض کور باشد	س	د ک د کو ت بفتح اول و دوم مذکر قومی از بهنو و کور و علم	س
د ک د بر بفتح اول مذکر سیم د ک د بر نا با و او مجهول و سکون	س	بمجم چهارت دارد و گویند که سلسله خاندان	س
کاف نازی بزول و ترسیده و غزول و غوام د ک د بکن	س	آنها بر سما گویند و الین جرسد د ک د کو تیا بکر نای	س
گویند و آن غلط است	س	فوقانی کدنگ	س

<p>آن ورزش میکنند اورا ذنق پیل یا کیمین گویند      ذنق البغ اول مذکروب و عصاره شاهین ترازو      و مردی که از بازاریان خراج گیرد</p>	<p>ذکیت بفتح اول و دوم برهن ذکیق برهنی      ذک بفتح اول و سکون کاف فادی بونش قدم و گام      ذکا بفتح اول و قند بد و دوم تخف و لاغری است</p>
<p>ذنق ویت بفتح اول و سکون نون و دال منقول      هندی و فتح و او سونش مجرا و کرش و آداب سجده      را گویند</p>	<p>و پایش و ران باشد      ذکا نا کبر اول جنبانیدن      ذکا نا بفتح اول و سوم جنبیدن و حرکت کردن      و دوش شدن آتش ذکا کرابانی پدیا گویند</p>
<p>ذنقی بفتح اول و کسر سوم مونت قبضه شاهین      ترازو و فقیری که چوب دستی با خود دارد و پگ      ذنقی بفتح اول مونت جاوه در راه تنگ</p>	<p>آب باشد بسیار و بضم اول سوم بر آمدن      آوازه نقاره      ذک بفتح اول و کاف فارسی و سکون رای مجدد روش      طریق در راه</p>
<p>ذنقی یا بفتح اول و کسر سوم مذکروعی از جامه که      مستعمل زمان است و مردی که خراج از اهل بازار      وصول کند</p>	<p>ذکرا نا غلطانیدن و کروش داون      ذکرا بفتح اول و دوم سفر کردن و پیچیدن و غلطیدن      ذکا نا بفتح اول و سوم لرزیدن و تر زل      کردن باشد</p>
<p>ذنقین بفتح اول و کسر سوم بر وزن تدبیر مونت      خط و جدول      ذنق بفتح اول مذکروش بر جانور زهر دار را گویند      موم با ویش محراب خصوصا ذنق ما را نامیش گویند</p>	<p>ذکرا نا بضم اول کوتاه شدن و باز ایستادن از بیم      بیسی جنبیدن و لرزیدن هم است      ذکا بفتح اول و تخفیف دوم بر وزن بلا مذکرا پاه      بزرگ از قند و نبات و کلوخ و سبدر اجم گفته اند</p>
<p>ذنکا بفتح اول مذکرتیل و نقاره      ذنکائی بفتح اول مونت رزی که بقاره نوزده      ذنکینی بفتح اول و کسر کاف تازی و نون و سکون      تخانی جنبیه و عفریه مرادف و این</p>	<p>ذکا نا بضم اول جنبانیدن      ذنک بفتح اول و دوم مونت لمان و درختان      ذلوا بفتح اول بر وزن حلو اند که سب بزرگ      ذلوانا بفتح اول لکن نیدن و اندازانیدن</p>
<p>ذوب با و او مجهول بر وزن چوب مذکروط و او      و تر کردن پارچه در رنگ و بضم اول امر از عرف      شدن و بمعنی غوطه هم است</p>	<p>ذلی بر وزن جلی مونت پاره باشد از نبات و      گوشت و امثال آن      ذلیا بفتح اولی که دوم مذکرسدی که بچو خوان باشد</p>
<p>ذوبا با و او مجهول مذکر چشمه آب و جوی غشی      و بهوشی هم آمده</p>	<p>ذصیر بفتح اول و سکون صیم و بای موحده و بای      بوز مذکر که بخت و خود فروشی</p>
<p>ذوبنا بضم اول غوطه زدن و غرق شدن در      ذوبنا غشی کردن</p>	<p>ذهر و بفتح اول و دوم و ضم رای مجدد و سکون و او      نوعی از طبل که از باکستان نوازند</p>
<p>ذوس با و او مجهول مونت در میان و درشته</p>	<p>ذنق بفتح اول مذکربازو و ورزشی معروف و یکبار</p>



آب داوه و بسنی جو کم آید بہت مذکر مرادف داول  
 دہ دہرا باو او مجھول مذکر بلسان دہشتہ تاب داوہ  
 دوم شمشیر آنکھ کا دو مرادف و بیچہ کہ سرخ باشد دوش  
 ذالنا بچیہ کرون سوزنی را و او از درار کشیدن بگوید  
 کا دو مراد حرکت و فریب کردن لولیان در قاصان با  
 دوسری بہ دزن کوری ہونش بلسان رشتہ بہ تافتہ  
 دوسریا بروزن پور یا مذکر پارچہ شہر و کلہ با سکت ہم گنہ  
 دوسریا بروزن پور یا مذکر کلابتون  
 دوسری یعنی اول و کسر سیم کہ رای منقوط ہندی است  
 آہنگی کہ نصف آن بلند و نصف دیگر آہستہ باشد  
 ذوک باو او مجھول و سیم تازی ہونش فی و استفراغ  
 ذوکرا باو او مجھول سکون کاف تازی و فتح رای جہد  
 مرد کین سال  
 ذوکری باو او مجھول پیرزن و مجوزہ  
 ذوکنا باو او مجھول فی کردن  
 ذوکی باو او مجھول ہونش استفراغ و فی  
 ذول یعنی اول بروزن محل مذکور و شکل منقول  
 ذولا باو او مجھول مذکر گت و نوعی از پاکی و نیز زنی را  
 گویند کہ انفاندان ادنی بود و مرد صاحب رتبہ اورا  
 بجبار نجات در آوردہ باشد مادر و پدر این زن را  
 تحف و ہدایا داوہ باشد و این زن زیر حکم دیگر زنان  
 بہر شوہر باشد اما نسبت بلسان اعلی و برتر بود  
 ذولنا باو او مجھول جنبیدن و حرکت کردن و ہبوا  
 در آمدن و رفتن و سیر و عبور کردن  
 ذولہ باو او مجھول مذکر طور و وضع و جامع و مباشرت  
 را گویند  
 ذولی باو او مجھول ہونش نوعی از سوادری ہندان  
 دوم - ذومل ہر دو باو او مجھول مذکر فرقی کہ از  
 ہنود و نیز فرقی از مسلمانان مردان آن ہنویہ  
 سطرانی ہنویہ کہند و زنان و ہنویہ ہندان عمدہ رختہ

می سرانندومی قصد  
 ذومنی باو او مجھول سکون بہم زنگ از نو ذوم با  
 و بسنی ذوم گذشت  
 ذوندی باو او مجھول و سکون نون یعنی اول  
 ہم خواندہ اند ہونش اشتہار و اعلان و سوادوی گویا  
 مرادف دہند ہو ہرا  
 ذون باو او مجھول سکون نون درای ہمو ہونش  
 نوعی است از ناکہ افعی باشد  
 ذوگا باو او مجھول مذکر چیزی است مرادف کہ از ناکہ  
 سر تراشیدہ پارہ فی سازند و بدان آب از سیور  
 گیرند نوعی از زورق باشد و ہر چیز عالی و میان کچھ  
 ذونی بروزن کوی ہونش کچھ نوبری سوزو گویند  
 ذہا با یعنی اول بروزن لابه مذکور ام و قابل و  
 مخارج عمارت کہ بسیار دراز بود و مردم زیر آن نشینند  
 ذہا تا با چہارم منقوط ہندی بروزن سادہ  
 مذکر و مالی کہ بردستار و کوشہا بندند  
 ذہاتھی بکبر چہارم کہ منقوط ہندی است ہونش  
 شکنجہ و چیزی کہ بر لب بلسان بدخل کہ دارند و  
 بیچند و نقل کنند از انبار سسی لو ایشہ و لیست و شیرین  
 و لیستہ گویند  
 ذہاس بروزن کاہ مذکر پستی و نشیب و سپر  
 مرادف ذہال  
 ذہاترہ من یعنی اول و فتح رای منقوط ہندی مذکر  
 و ہونش ہر دو داوہ استقلال و استقامت و بہت  
 و تسلی و خاطر جمعی  
 ذہاترہ ہی یعنی اول و کسر رای منقوط نوعی از  
 معنی و مطرب ذہاترہ ی لگ ذہاترہ ن  
 ذہاترہ من بکبر رای منقوط ہندی در ہر دو وزن  
 نسبی از مطرب  
 ذہاک مذکر نام و رخی بہت  
 ذہاکا مذکر صحر او خط کہ در آن اشجار ذہاک

بسیار باشد

دهال بردن حال مذکر بسی و شب پیر بر بی

دترس خوانند بضم اول و باین معنی مونس باشد

دهالنا یعنی چیزی و فرات که گرفته و گنایه از

آزار دادن و فرزند رسانیدن هم هست

دهالو بر وزن خالو کج و خمیده و در قالب بخته شد

دهالوان بسکون لام کذک

دهالون بر وزن نان مذکر خاریت

دهالنا شکن و استیصال کردن و منهد نمودن

دهالنا بسکون نون بای فارسی پوشیدن

دهالنا بسکون نون مذکر کالبد و قالب

دهالنا بسکون نون مذکر تهمت و ملامت بیجا

دهالنا گویندین و ملامت کردن

دهالنا پوشیدن

دهانگ بسکون نون و کاف فارسی مونس پوشیدن

وزین شب

دهالنا بسکون بای دوم شکن و منهدم کردن

دهالی بر وزن بای دوم یعنی اینین و نصف

دهب بفتح اول مذکر طور و وضع و شکل

دهب بفتح اول و سکون سیوم تیره و کدر

دهبکا بکسر اول و سکون سیوم مذکر فراز و برآمدگی

دهبوا بفتح اول و ضم بای موحده مذکر نوعی از فلزین

دهبلا بفتح اول و کسر بای موحده شکنیل و خوش

وضع را گویند

دهب دهالنا بفتح اول و سکون لاد بای فارسی

دست بردن زدن و این چند است از دهن

دهمیا بفتح اول و کسر سیوم ریسائی که آرزو و عرض

کام بکار برند دهمیا بفتح اول و تشدید بای چند کلام

دهد ها بفتح اول و سیوم بر وزن قهقهه ثروتمند

دهد ها نا شکفتن و سیراب شدن

دهر کو بفتح اول و سکون بای هوز و بای هندی

مذکر نواغ و شستی

دهر و بفتح اول بر وزن پرا مذکر نوعی از شمار کسب

دهتری بکسر اول و ضم دوم و کسر سیوم مونس است

دو بهیز را گویند مرادف دیوهری و دهتری در دیوار

دهک بفتح اول بر وزن کجک مذکر خار و کوه

دهک بفتح اول بر وزن کجک مذکر وزن

دهکا بفتح اول و ضم دوم و کسر سیوم مونس است

دهکانا بفتح اول و سکون دوم و کاف کردن و فریبیدن

و ما بوس ساختن و تباها کردن و برانداختن باشد

دهکنا بفتح اول مذکر سر پوشش و بمعنی پوشیده شدن

هم هست و بضم اول میل کردن و شست نمودن نشان

چیزی دیدن و در آمدن و داخل شدن

دهکنی بفتح اول مونس سر پوشش

دهکی بضم اول و تشدید کاف تازی مونس شست

و نشان دهکی لگانا شست کردن

دهکیل بفتح اول و سکون بای مجبول مذکر رانندگی

دهکینا بفتح اول و کسر سیوم راندن و سپوزن و دهکیل

دینار راندن کسی را

دهگ بکسر اول و سکون بای هوز و کاف فارسی مذکر

طرف و جانب و نزدیک و متصل را گویند مرادف

دگ بکسر اول

دهلانا بفتح اول و سیراب شدن

دهلونا بفتح اول و سکون بای هوز و بای هندی

مذکر نواغ و شستی

دهر و بفتح اول بر وزن پرا مذکر نوعی از شمار کسب

دهتری بکسر اول و ضم دوم و کسر سیوم مونس است

دو بهیز را گویند مرادف دیوهری و دهتری در دیوار

دهک بفتح اول بر وزن کجک مذکر خار و کوه

دهک بفتح اول بر وزن کجک مذکر وزن

دهکا بفتح اول و ضم دوم و کسر سیوم مونس است

دهکانا بفتح اول و سکون دوم و کاف کردن و فریبیدن

و ما بوس ساختن و تباها کردن و برانداختن باشد

دهکنا بفتح اول مذکر سر پوشش و بمعنی پوشیده شدن

هم هست و بضم اول میل کردن و شست نمودن نشان

چیزی دیدن و در آمدن و داخل شدن

دهکنی بفتح اول مونس سر پوشش

دهکی بضم اول و تشدید کاف تازی مونس شست

و نشان دهکی لگانا شست کردن

دهکیل بفتح اول و سکون بای مجبول مذکر رانندگی

دهکینا بفتح اول و کسر سیوم راندن و سپوزن و دهکیل

دینار راندن کسی را

دهگ بکسر اول و سکون بای هوز و کاف فارسی مذکر

طرف و جانب و نزدیک و متصل را گویند مرادف

دگ بکسر اول

دهلانا بفتح اول و سیراب شدن

دهلونا بفتح اول و سکون بای هوز و بای هندی

مزدی که برای عالی دهند	دهو که درون بپوشند
دهلک بفتح اول میوم بر وزن فلک کش کردوش	دهو که با او و مجبول کوک در گویند
دهلکا بفتح اول خداوند و معنی بریزش آب	دهوس با او و مجبول بر وزن کور مذکر دو آب و
هم آمده است	چار پایی و مواشی
دهلکانا بفتح اول ریختن و گردانیدن	دهو نرا با او و مجبول بر وزن شور و مذکر تا بونیکه
دهلکانا گردیدن و مایل شدن	دران مرقد امام حسین غمی سازند دهو ترا هاگ
دهلملانا بفتح اول و سکون با و لام و فتح میم از	دهوس و انضم اول سکون و ده سروف قسبی از
جانبی بجانبی جنبیدن	حبوبات بود همچو نخود
دهلتر بکبر اول و تشدید لام مفتوحه و سکون رازی	دهوسری با او و مجبول بر وزن کوری روش
هندی است و کابل	شوق و آرزو مندی
دهلنا بضم اول ریخته شدن فلزات در قالب	دهول با او و مجبول موشت سلام و تحیت
و بر کشیدن و دور شدن از جای	دهوکا بضم اول و سکون و او و حرف مذکر دان
دهلوانا بضم اول مرادف دهلانا	اشاره باشد در مخاطب را تا بسوی گویند مفتفت
دهلیت بفتح اول و میوم پیاده سر کار دهلیتی	شود دهوکا دنیا اشاره کردن و وزن بدست
کبکری فوقانی کار و خدمت دهلیت	دهوکنا با او و مجبول نوشیدن و بضم اول بستن
دهمدهمی بکسر و دو ال منقوطه موشت نوعی از	وزد یک شدن و ناگاه در آمدن و داخل شدن
طبلک باشد	دهول با او و مجبول مذکر نومی از طبل
دهملانا بفتح اول و سکون با و میم غلطیدن	دهوکا با او و مجبول کوک و وطن و نام عاشقی است
دهنا بفتح اول منهدم شدن	در بند و ستان
دهند هوانا بضم اول و سکون جله حرف سوا	دهولک - دهولی بفتح لام در اول و سکون
واو جو یابیدن	لام در دوم و کسر کاف موشت طبلک یعنی طبل کوچک
دهند هوسرا بفتح اول و چهارم و سکون و او و مجبول	دهولک یا بسکون لام و کسر کاف تازی طبلک
مذکر شتبار چیزی بنواضت طبل و منادی کردن	زن و طبلک نواز
دهند هوسرا بطن زن و منادی	دهولن با او و مجبول و فتح لام و دست و قوس را
دهنگ بفتح اول بر وزن تنگ مذکر کردا و خود طوطی	دهولنا بسکون لام مذکر حمزی و تویندی کبک
دهنیک بفتح اول و سکون بای مجبول مذکر	طبلک سازند
نام پرند است	دهولی بضم اول طبل زن و بسته صد برک تنبل
دهو انضم اول مذکر جوان زراعت و کلخ و بو او	دهولیا طبل زن
سعد و له کلها و فو که با کراکن بطور هدیه در روز عید	دهونا با او و مجبول بار بردن
پیش صاحبان خود دهند	دهوینا با او و مجبول چهار و نیم
دهوانا بفتح اول بر وزن روانه منهدم کردن است	دهونث با او و مجبول سکون نون و دو ال بستن

مذکور است خشتاش	مذکور است خشتاش
س ذهوند من بضم اول سکون و او معروف و وزن و	س ذهیند ها بسکون یای مجهول مذکر حمل و بار و بار
فتح اول هندی تلاش و جستجو	و شکم کلان
س ذهوند هنا بضم اول بستن	ه ذهینتری با یای مجهول هونث خوشه خشتاش و خوشه
ه ذهوند هیا با و او مجهول قسمی از و روش باشد	پنبه و نیز نومی از آویزه گوش باشد
س ذهونز ذهانز بضم اول سکون و او معروف و وزن	ه ذهینکا بسکون یای مجهول وزن و فتح کاف یای
و برای هندی و فتح اول هندی و سکون وزن	مذکر از کوفتن چیزی باشد
هندی مذکر تلاش و جستجو	ه ذهینکی بسکون یای مجهول وزن و سکون کاف
س ذهونز هنا بستن مرداف ذهوند هنا	و کسر لام هونث نوعی از قطع کردن جامه باشد و نومی
ه ذهینا بفتح اول و بیوم افتادن و هندی شدن	از و دلاب هم هست
ه ذهیمی بر تا افتادن و ساقط شدن	ه ذهیمو بیای مجهول بر وزن و یو مذکر مروج را گویند
ه ذهیا بفتح اول سکون تخمائی مذکر یا نر دو و نیم	ه ذهیمها بکسر اول سکون یای مجهول قسمی از و روش
ه ذهیا بکسر خراب افتاده و در بران را گویند	و فرقه از قوم جات و کبکسر اول و سکون یای معروف
س ذهیتهمه ذهیتها بکسر اول شوخ و بیباک درام	مذکر تل و کربوه
را گویند	س ذهیتهمه بکسر اول سکون یای معروف و نامی سقوط
ه ذهی دینا بفتح اول بی دعوت مستطرح نام شستن	و یای هوز هونث نظر و نگاه ذهیتهمه بند نظر بند
ه ذهیر بکسر اول سکون یای مجهول انبار و فراوان	و شعبده باز
و بسیار ذهیرها انعام دیا انعام فراوان کشید	ه ذیر ایای مجهول مذکر خیزد و خرگاه و کنایه از سکن
ه ذهیرا بکسر اول سکون یای مجهول گز و لوح بر بے	و ما و ا هم هست
احول خوانند	ه ذیره با یای مجهول یک و نیم ذیره با و شستن
ه ذهیری با یای مجهول هونث انبار و خاک نوره	ذیره اینت کی مسجد جدی بنائی کنایه
و برای هندی هم آمده	از کد نشتن و ترک کردن محبت یاران باشد از غرور
ه ذهیر هه با یای مجهول سکون رای هندی ما	و نخوت
هوز مذکر غراب و زغ و شتی و سامری و کبکسر اول	ه ذیره گت بفتح کاف فارسی هونث نومی از نقص باشد
مذکر حمل و بار داری و شکم کلان را گویند	ه ذیرک بیای مجهول سکون کاف فارسی مذکر گام و گام
ه ذهیل بکسر اول هونث گشادگی اقبال مستی و کباب	ه ذیرل بکسر اول مذکر قاست و جسم و بیای مجهول کلونج
ه ذهیل بکسر اول گشاده دست و کامل بسکون	ذیرلا بر وزن کیدا کدنگ
یای مجهول مذکر کلونج	س ذیرن بفتح اول مذکر جناح مرغ
ه ذهیلانی بکسر اول هونث گشادگی اقبال را گویند	ه ذیرنا بیای مجهول مذکر گنده که در کردن کاوان شیر
ه ذهیندس بسکون یای مجهول وزن و فتح اول	بند مذکر بفتح اول شاخ و درخت
هندی مذکر نومی از کد و باشد ذهینتس	ه ذیرنگ ما سمانا بکسر اول لاف زدن

در دیو تر جا ذکر نصف نایب و مضامین و طوری در سراج  
 در دیو تر می بیای مجبول مونس و پیرز آسانه در دیو تر می  
 در اس و در بان و صاحب  
 در همه کبر اول تذکره آن حکماء و خیابان  
 در همه شوی بیای مجبول و فتح نامی هر روز و سکون را می  
 در سندی شوق و مرداوان نهادن بیکبارگی  
 گفتار یازدهم در حرف رای جمله  
 در اب بردن تاب مونس رب چیزی بضم اول چون  
 در رب السوسس و مانند آن  
 در ایبری بر وزن خاکشی مونس چیزی است خوردنی  
 مشق باورده  
 در سراج بن بفتح بای موهده مرادف را دون و آن باید  
 در سات مونس شب بمری پس گویند مرات تخوی  
 در اورسانگ بهمت کنایه از کثرت اسود وقت فر  
 باشد خرج بسیار و دخل اندک باشد میرگوید  
 در بن جو کچه بن سکه جوانی من آرات تخری بی بهت  
 در سراج تا بر وزن سار اسرخ در نگین را گویند  
 در راتر بکون نامی وفانی در ای جمله مونس شب  
 نقیض روز  
 در سراج تا رنگ دادن و عاشق و شیفته گشتن  
 در سراج مذکر حکومت و سلطنت و سمار و خانه ساز  
 در دور ترکیب بمعنی بادشاه و خداوند باشد  
 در سراج و بن بضم بای اول و فتح بای دوم در لفظ  
 در سراج بجهگ با و او مجبول طوری که بوقت نصف النهار  
 پیش بان بنده سراج بیت سراج بی بفتح بای قاری  
 در بادشاه و سلطان و مرزبان مرا جلتک بکسر تا  
 در وفانی و فتح لام و سکون کاف تازی قشوق شای  
 در سراج سادگ مذکر چیزی مرض جهلک با و سل را گویند  
 اندر آن قرمشش است یا تب و ق  
 در سراج سیمای بفتح سین مونس بادگاه سلطانی  
 در سراج کنیا بفتح کاف تازی و کسر نون است شدیه تخانی

در سراج بادشاه مرا جگادی و وزن کاکر مونس مذکر  
 در سراج چند من بفتح بسم و سکون نون کسر اولی که  
 در قمر شای  
 در سراج بفتح بای موهده و سکون نون کسر  
 در سراج از اول و در ای و در سراج فرقه است از راجه بان  
 در سراج با بر وزن عواید بادشاه و سلطان باش  
 در سراج چو است مذکر قومی است معروف و فرزند  
 چه پوت فرزند را گویند  
 در سراج چو ناند آنچه بر اجپوتان تعلق داشته باشد و  
 سرزمین اجبریا بن نام خوانده اند  
 در سراج چو تی مونس دلیری و شجاعت را گویند  
 بمعنی لفظی شهر ادکی باشد  
 در سراج در هر بفتح و ال میده بر وزن کار کردن بر علم  
 در راج دهانی بر وزن کارانی مونس و از لفظ  
 در سکون شای  
 در سراج جنس بفتح جیم مذکر هوا و هوس  
 در سراج سوچک بضم سین جمله و فتح جیم تازی و  
 کاف فارسی قربانی که بادشاهی بزرگ بجای فر  
 و با آن دیگر امر او حکام را روانه کند  
 در سراج جاد و خشیدن و آراسته شدن  
 در سراج گیری عصی الای  
 در سراج و اتر مذکر قمر و ارجکان  
 در راجه مرادف سراجا  
 در سراج حسن بفتح بای هوز مذکر لبط و قاز و پربا و شای  
 در سراج کفته اند که انی تحفه المومنین  
 در سراج جیسو س کسر حرم و سکون بای مجبول سین  
 میده و فتح و او حکام و بادشاه  
 در سراج جناح است و دانستن  
 در سراج چند مذکر آلات حرفه و اسباب خانه  
 در سراج جنس بفتح جیم فارسی دیو و شیطان  
 در عزت باشد سراج جنسی و عزتیه و خبیثه

مراگجسی بروزن یاوسی شیطالی و منصوب  
 حضرت دما ده حضرت و حضرت  
 مراد بروزن باز سونت ریم در عزلی بگویند  
 مراد هانام بانوی کرشانت  
 مراد هانگرای بفتح نون و سکون کاف فارسی  
 و کز زای و شت مذکر نوعی از حریر منسوب شهر ادا  
 مراد بروزن کار سونت سیره و عریده از باسیوم  
 هندی کذنگ  
 مرادی بروزن کاری عریده جو دستیزه کر  
 مراد تر هدی بکون سیوم سقوط هندی مذکر نام  
 کشور مملکت بنگاله که بجانب غربی دریای کنگالغ  
 مراد مذکر نام طاعت و بازی کرشانت کرد  
 زمان برج پیرامون اورقص کرده بودند و در  
 ایستاده بودند و نام جشنی است که هندو آزاد را  
 کارنگ بجارند و معنی انبار هم است و منطقه  
 البروج را هم گفته اند  
 مراد هانامی بروزن کا بکاری طفلی که بقلید  
 بازی کرشانت یعنی کند مراد چکر دایره  
 منطقه البروج  
 مراد سونت عمان و کام سپ و پیر خواندن  
 کسی را سراس بتخانایا لینا پیر خواندن و تینی کز  
 کسی را و است و سعد و مبارک را هم گفته اند  
 آثار است آمدن و مبارک بودن و در عربی  
 و سرور و سروران  
 مراد کس بفتح کاف تازی حضرت و دیو  
 مراد کنگا کذ استن و مهاندون  
 مراد کد سونت خاک تر تری را و خوانند  
 مراد کھی ریما نیکه بنود بطور قویذ در چهار دهم ماه  
 سادون بام کرشانت بار با زوی خویش بندند  
 مراد باسیوم فارسی مذکر سرود و نغمه و معنی  
 خشم و عشق هم آمده مراد چمانا هم آنگی

کردن و در سرود مراگ مراد سرود و سراج  
 ساگر بفتح کاف فارسی ای بر سیتی مذکر گویند  
 ملا سونت قانون سرود در ساله یوسینی  
 مراد کاناغان سرود و کردون  
 مراد بروزن طای سوز و تیر و عاشق و شکنین و غنچه سرود  
 در و کن و آن سرود و مشک است و قیل غذا  
 مراد کئی بکر کاف فارسی و دن سونت آهنگ  
 دنوار آگویند  
 مراد سونت قیغیر بغاری لعل سعری و بولبی سحره  
 نام مذکر م و خشک است در سیوم بدر حیض و قرح  
 جنین و سنی دماغ با ما العن جهت صرح و استقا  
 در بو و آشا میدن آن با سکنجین دیاب جهت  
 سپرز و رفع فزهی بدن و ستون او جهت درد  
 دندان از حجرات و التخال او جهت با صره و رافع  
 آثار چشم و مریم او جهت جراحات فرزند و ماصو  
 موجب و قدر شرفش بر مع و هم است  
 مراد نام خدای بزرگ است جل جلاله در فارسی  
 نقیض و حس که مالوف و فر ما نزار باشد و نام روز  
 است و یکم است از ماه مای شمس و نام فرشته  
 موکل بران روز و آرام و طاقت و روان و روانه  
 و نام شخصی که واضح ساز چنگ بوده و خوش شاد  
 و خرم و نام دره است در ملک هندوستان  
 و نام عاشق و بیس هم است و چون او بپوسته  
 عیاش و شاد و کابو و او را رام میگویند و او امین  
 شهرت دارد و قصه شان منظوم و مشهور  
 است و نام پادشاه سنده باشد  
 مراد چندین نام خدای تعالی است جلت عظمت  
 مراد کمانی قصه رام و افانه در از را هم گفته اند  
 مراد جهت بفتح بای سوده استانه و فریاد مراد  
 د هائی سوکنند رام  
 مراد سلام سلام هندوان

س مراوه مانندی یعنی وزن اول سکون نون دوم و کسر اول	مراوه مانندی همانا ملهم مختم
س مراوه مانندی غزای بنود که مستقرام اند و طریق آنست ۱۱	مراوه مانندی مویست زن بیه و مطلق
س مراوه مانندی مویست	مراوه مانندی کاسماند فرزند سیوه و دو کک آواره را گویند
س مراوه مانندی مویست و فراوان ظهور و منزلت و شش و شش	مراوه مانندی بسکون نون درختی که باغ بیارد و در نزد
س مراوه مانندی مویست	مراوه مانندی ابیا ذکر سیویکی
س مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست	مراوه مانندی - مراوه مانندی مویست و شانی دیگر از زیر
س مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست	مراوه مانندی مویست
س مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست	مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست
س مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست	مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست
س مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست	مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست
س مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست	مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست
س مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست	مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست
س مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست	مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست
س مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست	مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست
س مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست	مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست
س مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست	مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست
س مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست	مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست
س مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست	مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست
س مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست	مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست
س مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست	مراوه مانندی مویست و در آن مویست و در آن مویست

<p>اگر آب وی در گوش چکاند در و ساکن کرد اندوختن رحم و تب های کهن زایل کند ماری کافی پاره پا در ریزه ریزه همچو خردل</p>	<p>داد عالی که در راه مانده از مردم خراج ستاند ماری خراج ستان در راه مرده کمانا مستطیر داشتن مرده دیکه یا ننگا استار کشیدن چشم</p>
<p>سراجی با نس مذکر نوعی از ریزه باشد برای سبب قسمی از اهل است</p>	<p>براه داشتن مرده دینا باره و اون مرده ذالنسا کاری با روح و اون مرده مرده چلنا بر عادت کفر</p>
<p>سراجی با ریزه مذکر سوس کندم سراجی با ریزه ساریه مذکر نوعی از خردل که در اینهای</p>	<p>بودن مرده مرکه اند و شد داشتن پیش کسی مرده سوس مرده مرده سوس اطور و دستور تا ماهرین</p>
<p>ان کلان می باشد سراجی با لکون یا می مجبول مذکر چارکد و غیره که با</p>	<p>قاطع طریق سراجی فی قطع طریق مرده سراجی سراجی درست و راست مرده که تا طای راه کردن و رای را</p>
<p>می بزند سراجی بینی - سراجی با لکون یا می اول مجبول و فتح</p>	<p>زک کردن مرده که نا دوستی کردن با کسی مرده کوه کوهی در ننگ کردن در راه مرده گیر سراجی مرده</p>
<p>سیم نوعی از شالی باشد سراجی بفتح اول و کسر دوم مذکر خورشید در عربی</p>	<p>لنگا آشناسدن بجزی و عمل کردن بر دانست خود سراجی لیساراه پیش کفین و رفتن مرده سراجی سراجی</p>
<p>سراجی بفتح اول پروردگار و خداوند کار و بفتح اول طلا و آب سراجی بفتح اول و کسر دوم مذکر کیشنبه</p>	<p>کردن و کوهی را در مضبط خود آوردن مرده مرده مرده نشان قدم از راه مرده ناپینا بر زه مری کردن</p>
<p>سراجی بفتح اول و کسر دوم مذکر کیشنبه سراجی بفتح اول و سکون بای سوجه و فتح دال</p>	<p>مرده نام صرکتا یک بدان راه شهر تا معلوم کند سراجی هنا لکون های بود کردن سنگ سیا و نام</p>
<p>سراجی بفتح اول و دوم مونت لقب و محنت بی فایده سراجی بفتح اول و دوم لقب کشیدن و بیفایده</p>	<p>ساختن آن باشد تا غلبه سائیده شود سراجی برون پای با و شاه و سلطان در عین</p>
<p>سراجی بفتح اول و کسر سوم مونت دلمه شیر سراجی برون مینا سراجی سراجی سراجی</p>	<p>در عربی دیدن سراجی سراجی سراجی سراجی برون مینا سراجی سراجی سراجی</p>
<p>سراجی بفتح اول و کسر سوم مونت دلمه شیر سراجی برون مینا سراجی سراجی سراجی</p>	<p>سراجی برون مینا سراجی سراجی سراجی سراجی برون مینا سراجی سراجی سراجی</p>
<p>سراجی بفتح اول و کسر سوم مونت دلمه شیر سراجی برون مینا سراجی سراجی سراجی</p>	<p>سراجی برون مینا سراجی سراجی سراجی سراجی برون مینا سراجی سراجی سراجی</p>
<p>سراجی بفتح اول و کسر سوم مونت دلمه شیر سراجی برون مینا سراجی سراجی سراجی</p>	<p>سراجی برون مینا سراجی سراجی سراجی سراجی برون مینا سراجی سراجی سراجی</p>
<p>سراجی بفتح اول و کسر سوم مونت دلمه شیر سراجی برون مینا سراجی سراجی سراجی</p>	<p>سراجی برون مینا سراجی سراجی سراجی سراجی برون مینا سراجی سراجی سراجی</p>
<p>سراجی بفتح اول و کسر سوم مونت دلمه شیر سراجی برون مینا سراجی سراجی سراجی</p>	<p>سراجی برون مینا سراجی سراجی سراجی سراجی برون مینا سراجی سراجی سراجی</p>



<p>عشق دانند و او زود کام دیو باشد و بفتح اول و نشد دوم موش ثروت و کمند و دولت و وزنی نخل بهشت جوهراتی چکنی کنایت از نیک بخت و صاحب دولت شدن باشد</p>	<p>س مرپس البقم اول و فتح دوم و نفوس مراد و پلا س مرپس البقم اول و فتح دوم و نشد بدخانی مذکر و پیر س صرت بفتح اول سکون نامی فغانی موش مخفف رات که شب باشد مرقوندها شکوری مرقوندها شکوری</p>
<p>س مرپس البقم اول و فتح دوم و فتح داوا باشد و یک بخت مرپس البقم اول و فتح دوم و فتح داوا باشد و صرت بفتح اول سکون نامی منقوط هندی موش نگار و اعاده</p>	<p>س صرت مین هونا تفسیر بند شدن س صرت بکسر اول و فتح دوم موش فصل و موسم و عوام لغز خوانند و بفتح اول و کسر دوم عشق و مباشرت باذن س مر نالو بروزن جفا جو ند کر شکر کند و آن در اول کرم و در دوم تربت نفع و نقل آرد و شکم به بند و اگر خوب بهضم شود تولید خون کند و باه بیفزاید و گاه گاه انزا باشکر خوردن سفید بود</p>
<p>س صرت بکسر اول و فتح دوم و فتح داوا باشد و صرت بکسر اول و فتح دوم و فتح داوا باشد و صرت بکسر اول و فتح دوم و فتح داوا باشد و صرت بکسر اول و فتح دوم و فتح داوا باشد و</p>	<p>س صرت مین هونا تفسیر بند شدن س صرت بکسر اول و فتح دوم موش فصل و موسم و عوام لغز خوانند و بفتح اول و کسر دوم عشق و مباشرت باذن س مر نالو بروزن جفا جو ند کر شکر کند و آن در اول کرم و در دوم تربت نفع و نقل آرد و شکم به بند و اگر خوب بهضم شود تولید خون کند و باه بیفزاید و گاه گاه انزا باشکر خوردن سفید بود</p>
<p>س صرت بکسر اول و فتح دوم و فتح داوا باشد و صرت بکسر اول و فتح دوم و فتح داوا باشد و صرت بکسر اول و فتح دوم و فتح داوا باشد و صرت بکسر اول و فتح دوم و فتح داوا باشد و</p>	<p>س صرت مین هونا تفسیر بند شدن س صرت بکسر اول و فتح دوم موش فصل و موسم و عوام لغز خوانند و بفتح اول و کسر دوم عشق و مباشرت باذن س مر نالو بروزن جفا جو ند کر شکر کند و آن در اول کرم و در دوم تربت نفع و نقل آرد و شکم به بند و اگر خوب بهضم شود تولید خون کند و باه بیفزاید و گاه گاه انزا باشکر خوردن سفید بود</p>
<p>س صرت بکسر اول و فتح دوم و فتح داوا باشد و صرت بکسر اول و فتح دوم و فتح داوا باشد و صرت بکسر اول و فتح دوم و فتح داوا باشد و صرت بکسر اول و فتح دوم و فتح داوا باشد و</p>	<p>س صرت مین هونا تفسیر بند شدن س صرت بکسر اول و فتح دوم موش فصل و موسم و عوام لغز خوانند و بفتح اول و کسر دوم عشق و مباشرت باذن س مر نالو بروزن جفا جو ند کر شکر کند و آن در اول کرم و در دوم تربت نفع و نقل آرد و شکم به بند و اگر خوب بهضم شود تولید خون کند و باه بیفزاید و گاه گاه انزا باشکر خوردن سفید بود</p>
<p>س صرت بکسر اول و فتح دوم و فتح داوا باشد و صرت بکسر اول و فتح دوم و فتح داوا باشد و صرت بکسر اول و فتح دوم و فتح داوا باشد و صرت بکسر اول و فتح دوم و فتح داوا باشد و</p>	<p>س صرت مین هونا تفسیر بند شدن س صرت بکسر اول و فتح دوم موش فصل و موسم و عوام لغز خوانند و بفتح اول و کسر دوم عشق و مباشرت باذن س مر نالو بروزن جفا جو ند کر شکر کند و آن در اول کرم و در دوم تربت نفع و نقل آرد و شکم به بند و اگر خوب بهضم شود تولید خون کند و باه بیفزاید و گاه گاه انزا باشکر خوردن سفید بود</p>

یای تختانی در دوم شادمان سر در الحال را گویند  
 س سراج بضم اول س حنت لذت و چاشنی و مزه و شعاع  
 نور را هم گفته اند  
 س سرچا کبیر اول سونج چلباشد از کتاب بندوان که  
 سیراک وید نام دارد  
 س سرچانا بفتح اول کردن و ساختن و ادای رسم  
 شادی کردن و دست و پارا حنا بستن و شادمان  
 کردن کسی را  
 س سرچنا بفتح اول شدن و همبکشتن و سرگرم  
 و مشغول شدن و دوست داشتن و پسندیدن  
 و وقت گذراندن و سرودن و نغمه و داخل شدن  
 و درآمدن و متحد کردن و بمعنی کردن و ساختن  
 و رنگ کردن و حنا بستن هم آمده است و بضم اول پسندیدن  
 شدن  
 س سرچا بفتح اول و تشدید دوم موش حمایت و  
 تانید و دستگیری باشد  
 س سرچک بفتح اول و تشدید دوم معنوی محافظ  
 و نگهبان و نجات دهنده  
 س سرد بفتح اول مذکر دندان سرد جمل بفتح هم  
 مذکر لب را گویند و سرد در عربی بازگردانیدن  
 را گویند  
 ه سرد بفتح اول و تشدید دوم مذکر روده دیوار  
 و کبیر اول در عربی پوشش  
 س سرد بضم اول مسکون دوم و سیوم نام جهاد  
 س سرد بوزن عدل مذکر دندان و بضم اول  
 و فتح دوم گریه و بکار آگیز مرادف رودن  
 س سده کبیر اول و تشدید دوم مکسره موش  
 ترقی و اقبال و دولت باشد  
 س سرد بضم اول و کسر دوم مسکون بای هوزند  
 خون بربی دم خوانند  
 س سراسر بفتح اول مذکر شیر و آب میوه و آب

برک لطیفه و بذله و مزه و ذایقه و سیاب و کمال  
 خشم و عتاب و غصه را گویند و بفتح اول در فارسی  
 رسیدن در سنده و امر رسیدن و طناب کنند  
 در سن و طلا و نقره و مس و سیاب و آهن و هر چیز از  
 فلزات که از آتش باشد و نام رود خانه است و  
 کلو بند زمان و بمعنی سفید و فدا کننده هم است  
 و حریم و شکم خواره  
 ه سراسر بفتح اول و تشدید دوم مذکر سن و به تخفیف  
 در فارسی رسیده و تیز ذهن باشد  
 س سراسر بفتح اول و فتح نامی فوقانی اهل دورخ و  
 جهنم را گویند  
 ه سراسر بفتح اول با کف شیر به پوست کشیده  
 س سراسر بضم اول هم آن از رذن و در بنجیده کردن با  
 س سراسر بفتح اول و فتح و او مذکر نوعی از خوردنی و آن  
 از برنج و شیر و بنشکر زیند  
 س سراسر بفتح اول و فتح بای تختانی مذکر کیمیا و فلزات  
 کشته و دوای که از سیاب کشته یا دیگر فلزات  
 کشته ترکیب داده باشد  
 ه سراسر بفتح اول و بای تختانی مذکر سستی و کاهلی را گویند  
 س سراسر بفتح بای تختانی اول و کسر لوزن کیمیا گویند  
 س سراسر بفتح اول مسکون و فتح بای موحده و کسر فوقانی  
 نام دوای است مرادف رسونت  
 ه سراسر بوزن بعبره مذکر ریسمان بزرگ سراسر  
 موش ریسمان کوچک  
 س سراسر بفتح اول و کسر سین هم تیز فم و بزرگ را گویند  
 س سراسر بفتح اول و کسر دوم موش سنگاری جز بزرگی  
 س سراسر بضم اول و تشدید دوم و آن مخوف سپیده اواز  
 رساین طنابند است گرم و خشک بجا نیت از برای سرد  
 اورنجیه و آتشک و نار فارسی و سفید چینه که از آب گلی  
 گویند و از مال القمام قروح و نواصیر کلا و صفا و نافع  
 و دست ز استعمال آن از قرابا وین جویند

بفتح

س مرهمسانا بفتح اول و سیم زکرون چیزی باشد  
 و عطر بات بدین گونه معطر کرده را هم سیلا گویند  
 س مرسانا بفتح اول زبان عبری لسان خوانند و بضم  
 اول بمعنی آزرده شدن مشهور است شاید که  
 اول دکن باشد نه اول اردو  
 ه سراسنا بکسر اول چکیدن چیزی باشد با بستگی  
 س سراسواد بفتح اول فتنه انگیز و آتش افروز  
 ه سراسوت - سراسوت و دای سپ برنی حنفی  
 بندی گویند و آنرا از شیر به بلبله تازه سازند و گویند  
 عصا - و در بلاد است و قسمی دیگر است که آنرا حنفی  
 می گویند و طبیعت آن سرد و خشک است جهت  
 امر از چشم و تقویت باصره و تحلیل اورام حاره و  
 تبور و تسکین حرارت خون و صفراوی و فواق و سایر  
 بواسیری و درم طحال و دفع سموم نافع  
 س سراسوی بفتح اول و سکون و او مجبول و کسر سزه  
 سونث طعام و مطبخ و جای طعام بختن را گویند  
 س سراسویا بسکون و او مجبول و کسر سزه بزنده طعام  
 و باورچی  
 س سراسهها بکسر اول و سکون سینه خستناک  
 ه سراسه بر وزن بسی بزنی و بیدار  
 س سراسی بفتح اول تشدید دوم سونث ریمان گویند  
 س سراسیا بفتح و کسر دوم او باش و عباس و رند مشرب گویند  
 س سراسیا نا بفتح اول شیر و دار شدن و شروع کردن  
 و در عهد و کبر اول غلبیدن و در خشم در آمدن شر  
 س سراسیلا بر وزن فیتله شیر و در و مردم رند و او با  
 س سارشت پشت بکسر اول ضم سینه و نامی منقوط  
 و فتح بای فارسی و سکون سینه نامی منقوط فیه و سینه  
 س سارک بکسر اول و سکون کاف تازی نام کتابی است  
 که هندوان نام از کتب سادی دانند و بضم اول  
 مذکور است و غرض و سدا باشد  
 ف ساکابی بکسر اول سونث معروف و نیز قومی از روم

که در فکر و لکنویج است ساکابی مذهب کنایه  
 از مردم چابلهوس و خوش آمد گو باشد  
 س ساکانا بضم اول متعدی روکنا باشد  
 س ساکا و بضم اول مذکر مانعت و مزاحمت و سد  
 س ساکاوت بضم اول و فتح و او سونث کشیدگی و  
 مانعت و مزاحمت  
 س ساکت بفتح اول و دوم و بسکون دوم  
 هم گفته اند مذکور خون و بمعنی سیخ  
 هم گفته اند هر کت کو تر هر بفتح اول  
 سکون دوم نوعی از برص که در آن عضو  
 سیخ میباشد ساکت پتی بفتح اول و سکون  
 دوم که کاف تازی باشد و عوام بکاف فارسی  
 خوانند جوششی است پر خارش و یاد و که از  
 آن زیاد خون و صفرا پیدا شود و نیز نام رسته  
 باشد که در علاج این زحمت بکار آید ساکت  
 چندین مذکر مندی سیخ  
 س ساکانا بضم اول کشیده شدن و دلنگشتن  
 و باز داشته شدن  
 س ساکویا بضم اول سکون دوم و فتح و او تشدید  
 یای تحتانی مانع و مزاحم و بازوارنده  
 س ساکهد بکسر اول حکیم دانا و ولی مفرد اولیا  
 س ساکانا بفتح اول متعدی رکھنا  
 س ساکھانی بضم اول ساد که او خشکی و بی پروای  
 و سرد مهربی را گویند  
 س ساکھک بفتح اول و دوم بر وزن سگ نگیسان  
 و پاسبان  
 س ساکن بر وزن سخن مذکر حفاظت و نگهبانی  
 س ساکھنا بفتح اول نهادن و گذاشتن و نگه داشتن  
 و اعتراف کردن ساکھه چو تر نهادن و  
 گذاشتن و گذاشتن و امانت نهادن ساکھه  
 دنیا نهادن ساکھه لینا نگه داشتن چیزی

سر هانا ترغیب دادن و ترغیب دادن و مستغرق شدن	سر بطور امانت و نوزاد داشتن کسی
سر چیسرا بفتح اول و کسر هم فارسی سکون بای مجبول حلقه کبوش و غلام و بنده	سر کھوا را - سر کھوالی - سر کھوا که از سر بفتح اول
سر صل و بخت و بفتح و ضم دال و فتح بای فارسی تشدید	سر کھبان و پاسبان و راجع و شبان را گویند
تای منقوط هندی عواناس و جمہور را گویند	سر کھوالی سونٹ کھبانی و محافظت
سر منا بفتح اول کر دیدن و رفتن	سر کھوانا بفتح اول متعدی رکھنا
سر منا بفتح اول مذکر شکار گاه	سر کھوانی بفتح اول مزدی که برای پاسبانی چیز است
سر منینک بفتح اول سکون دوم و کسرون لطیف و	سر کھی کبیر اول حکم و بفتح اول سونٹ خراج که رئیس
سر من کبیر اول سونٹ قرص دوم و بفتح اول مذکر جنگ و حرب سانبھوم سوکره و نبر و گاه	قوم سکھ و ہند تا محافظت قوم کند و حافظ و نگهبان
سر من بن بروزن کردن مذکر صحرا و بادیه را گویند	و نیز کابی که آنرا بریده و خشک کرده برای مواشی
سر منھا بفتح اول مقلط نون سچو سیم سونٹ شادمان و سرور و سرت	نگھبانند
سر منجک بروزن اندک سونٹ فروزینہ بندوق	سر کھی بفتح اول و کسروم سونٹ کھبانی و محافظت
سر منجک اترا مانا سونٹن فروزینہ بندوق را گویند	سر کھیس کبیر اول دوم و سکون دیگر حروف امام
سر منجک پلا نا پر کردن باروت در سوراخ منجک	اولا و اولی بزرگ
دان سوراخی که در آن باروت پر کرده بندوق را بسونٹن مرد ہند	سر گ بفتح اول سونٹ معروف که عربان عراق گویند
سر ندہ بفتح اول بروزن بنده مذکر سوراخ دوروز	سر گ اترا نا شکایت باد و چاہ داشتن و کم شدن
دور فارسی است معروف مرخار ازنا	و ضعیف کشتن سر گلاس پارچہ را گویند کہ نام ہوا
سر ندہ جانا بضم اول دلگیر و ملول شدن	بود و تار آن مثل کی بنامید سر گ چتر ہنا ستر
سر ندہنا بفتح اول بختہ شدن طعام	سر گ کردن کنایہ از غمگین و نجات باشد سر گ
سر ند بضم اول و سکون نون و دال ہندی تن بے سر و بفتح اول نام درختی است غیر معلوم	سر نا تا توان و ضعیف کشتن
سر ند اپا بفتح اول مذکر بویکی سر ند اپا بفتح بای فارسی و ضم زای قرشت و سکون و او بچو رکب	سر گ بفتح اول دوم و سکون رای منقوط سونٹ ما
سر ند سا لا بفتح اول مذکر لباس بویکی نمنی پوشا کہ بعد مردن شوہر بزین او پوشا شد و بجای آن	سر گ بفتح اول مذکر ستیزہ و ماش و روشنی
اخیرہ ما نیز می نویسند یعنی سر ند سالہ روزن	و صیقل و نام سر بہیم بہت سر گرا جھنگ استیزہ
سر ند و بفتح اول و ضم دال منقوط ہندی مردنی	و نزاع و جدال و مباحثہ
سر ندی بروزن ہندی زن عبری مرآہ گویند	سر گرتا بفتح اول دوم سائیدن و مالیدن
	سر گنا بفتح اول مائل شدن و عاشق کشتن
	سر گید بفتح اول و کسروم و سکون بای مجبول سونٹ تعاقب باشد
	سر گید نا تعاقب کردن
	سر گانا بفتح اول آمیختن
	سر گانا بضم اول گریانیدن و رنجانیدن
	سر لانا بفتح اول آمیختن شدن و سائیدہ شدن

چیزی بنده و عرصه وقت مقرری که در آن پارچه رنگ کرده شود	سرنادی با سرن عیاش سرنادی با سرنی عیاشی سرنادی یا بفتح اول و کسر اول سرنه می بویه و بمعنی مطلق است
سرنگت بفتح اول و سیوم سونگ رنگ	هم هست
سرنگس بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی و فتح مای فوقانی مذکر نوعی از نارنج باشد و آن سیوه است معروف گویند که محمد شاه بادشاه این نام نهاد	سرناس بفتح اول و سکون نون و سین جمله سونگ شعاع خود است
سرنگس بفتح اول و سیوم مذکر سرد و بخت	سرنگ بفتح اول و سکون نون و کاف تازی سکین مرد سفلس را گویند
سرنگس بفتح اول و سکون رای سندی مذکر خندق	سرنگ بفتح اول مذکر معروف که عربان آن خوانند و بمعنی طور و آئین و عشرت و سرد هم هست سرنگ هم جای تماشا و بازی گاه سرنگ بھنگ تباہی و خللی که
سرنگس رنگ کردن	و در بازی واقع شود سرنگ اتر نازنگ با خنجر و زرد رنگ شدن و نمکین شدن سرنگ اتر جاننا پریدن
سرنگوئی بفتح اول و سونگت مزدی که برای رنگ کردن چیزی دهند	رنگ روی و بر اسان شدن سرنگ افشانی ریختن رنگ باشد سرنگ آمیزی نقاشی و مصوری
سرنگو یا بفتح اول و سیوم و تشدید یا محتمالی رنگ بر بصری صباغ خوانند	و گنایه از حیدر حکمت هم هست سرنگ با خند رنگ پریده و بر اسان و تخیر سرنگ بزرگ بوقلمون و
سرنگی بر وزن جنگی رنگیز و پارچه رنگین بوبه دار که رنگ آن قائم نبود و نیز نوعی از پارچه که در خیر آباد می شود	بالوان جدا گانه سرنگ بگزن تا تغییر و تبدل حالت چیز باشد سرنگ چر هناسست و سرخوش کردن از می سرنگ دیکه نادر یافتن حالت و آئین چیزی
سرنگیلا بفتح اول و کسر سیوم رند و او باش و خوش نما و شگلی را هم گفته اند	باشد سرنگ را تا مایل شدن و دل دادن
سرن ما را بکسر اول بر وزن زنبار آنکه قرص خود ادا کند	بکسی سرنگ سر لیان سونگ عیش و عشرت سرنگ ساروب رنگ و شکل و بیت چیزی سرنگ فلک
سرنواس بفتح اول مذکر محل و حرم برای راجع سرنهت بفتح اول و سیوم مذکر چرخ که بدان آب بر کشند مرا و ت سرنهت	هو جاننا پریدن رنگ باشد از حیرت و بیم سرنگ کونا با عشرت و شادمانی بسر بردن سرنگ لگانا کتا
سرنی بکسر اول و سیوم سونگت قرص دار و دیون سرنیا بکسر اول و دوم مذکر سونگت قرص دار و دیون	از آتش آفریزی کردن باشد سرنگ ما سرنابازی در بودن و این یکی از مصطلحات بازی چوپر باشد
سرنواس بفتح اول بر وزن هو اند که بر آرد و سونگت زرد و سیوم در یزه رنگ و کرد و باروت و غیره و در فارسی بمعنی درست و جائز باشد	سرنگ محل شبستان و خوابگاهی که آنرا برای عشرت آراسته باشد
سرنواس با او و مجهول سونگت ناله و فغان	سرنگانا بفتح اول متعدی رنگ که بمعنی رنگ کردن باشد و این بهندست
	سرنگاوت بفتح اول سونگت رنگ و لون سرنگانای بفتح اول سونگت مزدی که برای رنگ کردن

س	س و اسباب او و مجبول فلان و اندو کین و چین باشد	س	س و تا بفتح اول بر وزن موتی مذکر مرادف سواتیا است و آن مذکور شد
س	س و ان با او و مجبول مذکر سوی بدن و خط چهره را گویند و بفتح اول در فارسی رهنده در و آن شد	س	س و و سوت - س و قلم رو با او و مجبول مذکر نانی نرود که باشک و روغن و آرد کند هم می پرند و هندوان آنرا بنذر همنومان برند
س	س و ان با او و مجبول که مایندن	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	س و انس بفتح اول در دوم و سکون الف نون	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	سین جهل مذکر نومی از با قلا باشد	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	س و وانی با او و مجبول سواتی	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	س و و پ بضم او س مذکر شکل و صورت و چهره را گویند	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	و یعنی سیم هم است مرادف روپ س و س	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	سیم گشته س و پ ساگر در بای حسن س و پ مذکرها	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	کبک نون مقام حسن خانه حسن	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	س و و پ بر وزن طوبی مذکر سیم و نقره بمرئی فضه خوانند و تبرکی گویند در اول سر و خشک است	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	و گویند معتدل در تفریح و تقویت قریب یا قوت و جهت خفقان و بدبوی دمان در رفع رطوبات برنج و عفونت بطن و مایه خلیا و جنون و سواس می رود و س	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	و استفا و سپر ز سنگ کرده و شانه نافع	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	س و و پ بضم اول سکون و او و بای فارسی	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	و فتح جیم تازی و سکون سین و نای فوقانی مذکر	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	س و و پنا با او و مجبول بهال نشانیدن و کاشتن و بوییدن و بازداشتن و مانعت کردن هم است	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	مرادف س و کنا	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	س و و پ بضم اول سکون و دوم و فتح بای فارسی	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	و فتح و او و کسری نای فوقانی سواتی و سواتی	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	س و و پ بضم اول سکون و او و بای فارسی	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	و فتح و او و سکون نون و نای فوقانی سواتی	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	س و و پ بضم اول فتح بای فارسی سیمین	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	س و و پی بضم اول صاحب شکل و تشکیل را گویند	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی
س	س و و پی بضم اول مذکر سکه سوزف	س	س و و سواتی با او و مجبول سواتی

س	ساروسنا با او مجبول و بعضی اول هم خوانده اند بعضی سید	س	ساروسنا با او مجبول و بعضی اول هم خوانده اند بعضی سید
هـ	سارولنا با او مجبول و سکون لام صاف و هموار کردن	س	سارولنا با او مجبول و سکون لام صاف و هموار کردن
س	ساروسنی و اجاب کردن باشد	س	ساروسنی و اجاب کردن باشد
هـ	سارولنا با او مجبول و سونش دانه است هیچ رنگ	س	سارولنا با او مجبول و سونش دانه است هیچ رنگ
س	ساروم بروزن موم مذکر سوی تنگ بدن	س	ساروم بروزن موم مذکر سوی تنگ بدن
هـ	ساروسنی بعضی اول و سکون لود کتر نامی سقوط بند	هـ	ساروسنی بعضی اول و سکون لود کتر نامی سقوط بند
س	سارونابا با او مجبول گریستن سارودینا گریستن و	س	سارونابا با او مجبول گریستن سارودینا گریستن و
س	ساروکتا با او مجبول و فتح کاف نازی و سکون ای بند	س	ساروکتا با او مجبول و فتح کاف نازی و سکون ای بند
س	ساروکتا با او مجبول خزانچی و خزانه دار را گویند	س	ساروکتا با او مجبول خزانچی و خزانه دار را گویند
هـ	ساروکتا با او مجبول و وزن بودن هونش علاوه و مزید	هـ	ساروکتا با او مجبول و وزن بودن هونش علاوه و مزید
س	سارونابا با او مجبول مذکر سونش زرد و سیم مرادف و	س	سارونابا با او مجبول مذکر سونش زرد و سیم مرادف و
س	سارونابا با او مجبول و اول و دوم و تشدید نون لاکری را گویند	س	سارونابا با او مجبول و اول و دوم و تشدید نون لاکری را گویند
س	سارونابا با او مجبول و ساری زمان باشد و شیبای سطلو بند	س	سارونابا با او مجبول و ساری زمان باشد و شیبای سطلو بند
س	سارونابا با او مجبول و اول و سکون دوم مذکر او و	س	سارونابا با او مجبول و اول و سکون دوم مذکر او و
س	سارونابا با او مجبول و تمام رسم شادی	س	سارونابا با او مجبول و تمام رسم شادی
س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی	س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی
س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی	س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی
س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی	س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی
س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی	س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی
س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی	س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی
س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی	س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی
س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی	س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی
س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی	س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی
س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی	س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی
س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی	س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی
س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی	س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی
س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی	س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی
س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی	س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی
س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی	س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی
س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی	س	سارونابا با او مجبول و سکون نون و بای فارسی

<p>تلق و خوشامد و سخنان شیرین باشد      س ه س ه و بفتح اول و ضم رای هندی مذکر بهل و کور      را کونید</p>	<p>س و ننگی با و او مجبول و فتح کاف فارسی کسری هندی      مونت سیزه و عدد را کونید مرادف س و ممتی      س ه س ه و ننگت بضم اول و فتح کاف فارسی مونت کرده      عبار و چرک را کونید</p>
<p>س ه س ه س بفتح اول بروزن نخس مذکر پایالی      س ه س ه س بفتح اول و دووم مذکر ظرافت و بذله و بمعنی      مخفی و پوشیده هم آمده است</p>	<p>س ه س ه س با و او مجبول و فتح نای هوز کر به و بجا و ذکا      باشد</p>
<p>س ه س ه س بفتح اول و دووم شاد شدن شادمانه      کردن</p>	<p>س ه س ه س با و او مجبول مونت نام منزل چهارمین      باشد از منازل قمری</p>
<p>س ه س ه س بفتح اول و سیوم مذکر توپ کو چک و کرون      و بهل و هم گفته اند س ه س ه س ه گ</p>	<p>س ه س ه س دو و دو مونت نام ماهی است که تنگ      باشد</p>
<p>س ه س ه س بفتح اول بروزن بهله مذکر نوعی از جنوب با      س ه س ه س بروزن ربه دار را بزین و قاطع طریق</p>	<p>س ه س ه س بفتح اول بینه بر لبی فطن خوانند مروئی دار      بینه دار</p>
<p>س ه س ه س بروزن عین مونت طور و وضع را کونید و      بفتح و عربی کرد و کردادون باشد</p>	<p>س ه س ه س با و او مجبول و بای مجبول مونت مروئی      خط و پرزه جامه را کونید و بیای معروف در فارسی      معروف که آرزو عربی نخاس خوانند مروین</p>
<p>س ه س ه س بروزن شخه ماندن و توقف کردن و بود      و باز ماندن</p>	<p>بدلنا فر شدن اسپ و صفای رنگ آرزو کونید      س ه س ه س بینه فروش</p>
<p>س ه س ه س بفتح اول و دووم و سکون نون و تالی      هندی مونت جراحی که بدان آب از چاه برکشند      مرادف س ه س ه</p>	<p>س ه س ه س بفتح اول مذکر قامت و سکونت و درنگ      و مکت را کونید س ه س ه س بروزن نواز مونت      س ه س ه س بفتح اول کسری هوز و سکون تالی فوقا</p>
<p>س ه س ه س هوز بروزن قهوه بنده که بی خریدن بدست      آمده باشد</p>	<p>س ه س ه س بیچاره و بی نواز عاجز و فرو مانده را کونید      س ه س ه س بفتح اول و دووم توقف و مکت و درنگ      س ه س ه س بفتح اول اسم حال است از مصدر ر ر بهن شکل      است بمعنی در حضور او همچو اسکله س ه س ه س ه س ه س      کام کیا یعنی در رو بروی او این کار کردم</p>
<p>س ه س ه س بفتح اول و کسری هوز مونت شیر زنده وان آله      است که بدان ماست را بزینند و بمعنی سبوس      و خاله هم آمدن است</p>	<p>س ه س ه س بروزن و دووم و سکون تالی هندی      مذکر جراحی که بدان آب از چاه کشند      س ه س ه س بفتح اول بروزن صهبا مذکر چوبه ریمان      س ه س ه س جانا توقف کردن و باز ماندن و دیر کرد      و ترک کردن      س ه س ه س بفتح اول و سکون و او مجبول مذکر</p>



وسوش این غیر آن و لفظه و نسل و بیاسر و فسم و دعا	س	و طور و دستور و قانون باشد	س	سایتیا کبکسر اول بر وزن جبطه بی و خالی	س
سایتیایی بیای اهل مجبول مونت مز و کیه برای سوان	س	کردن و صاف نمودن چیزی و بند	س	سایتیل با تخمائی مجبول و فتح فوقانی مونت زمین بیک	س
سایتیلا بسکون با بی تخمائی و نامی فوقانی ریگسنگ	س	سایتیلا بسکون تخمائی مجبول نامی فوقانی سوان	س	وصاف نمودن	ف
سایتیو اکبکسر اول و ضم نامی فوقانی صاف کننده	س	سایتیو اکبکسر اول بر وزن کیمی مونت زمین ریگسنگ که بر کمان	س	سایتیانا بسکون بای مجبول و کسری فوقانی سوان	ف
سایتیلا بسکون بای مجبول و کسری فوقانی ریگسنگ	س	سایتیلا بسکون بای اول مجبول و فتح کاف فارسی	س	سایتیلا بسکون بای اول مجبول و فتح کاف فارسی	س
سایتیلا بسکون بای اول مجبول و فتح کاف فارسی	س	سایتیلا بسکون بای اول مجبول و فتح کاف فارسی	س	سایتیلا بسکون بای اول مجبول و فتح کاف فارسی	س
سایتیلا بسکون بای اول مجبول و فتح کاف فارسی	س	سایتیلا بسکون بای اول مجبول و فتح کاف فارسی	س	سایتیلا بسکون بای اول مجبول و فتح کاف فارسی	س
سایتیلا بسکون بای اول مجبول و فتح کاف فارسی	س	سایتیلا بسکون بای اول مجبول و فتح کاف فارسی	س	سایتیلا بسکون بای اول مجبول و فتح کاف فارسی	س

<p>همه س بجه بی بی با هر دو بای مجهول و فتح های هوز نمونش</p>	<p>خبرزه کوچک</p>
<p>کثرت و زیادتی</p>	<p>س س بجه بکبر اول و سکون و دیگر حرف مذکور خس</p>
<p><b>کفار و وار و هم در حرف سین</b></p>	<p>مرادف س بجه</p>
<p>س س ا حریفست که افاده معنی بنا هست و مانند کی دهد بجه</p>	<p>س س س ایند هتا بکبر اول سکون بای هر حرف نون</p>
<p>کالا ساد هیت سا در فارسی آسا کونید</p>	<p>فتح و ال طعام بختن</p>
<p>س س ا ب ا هان بفتح بای موصوفه و دال مبدیه متوجه و ملتفت</p>	<p>س س س ایندی بیای اول مجهول نمونش بید انجیر برینک</p>
<p>و خبر دار مرادف سا و دهان</p>	<p>کاتبیل رد عن بید انجیر</p>
<p>س س ا ب ن بروزن چادر مذکور پست کوزن یا اهو باشد</p>	<p>س س س اینستری بیای مجهول و سکون نون و درای سقوط</p>
<p>که ازان بستر سازند</p>	<p>مذکور بید انجیر مرادف س ایندی</p>
<p>س س ا ب ن صنترا افسونیکه الفاظ آن موافق محاوره مردم بود</p>	<p>س س نیک بیای مجهول سکون نون و کاف تازی</p>
<p>س س ا ب ن بروزن چادر سندان کوچک</p>	<p>س س س نمونش آواز خیر بر بی بنیق و بهناق کوبند</p>
<p>س س ا ب ن با سیوم فارسی مذکور لغت و لغزین و بد دعا</p>	<p>س س س ایننگا آواز کردن خر</p>
<p>س س ا ب ن مکر سیموم مار ماده</p>	<p>س س س ایننگا بکبر اول سکون بای هر حرف و نون کا</p>
<p>س س ا ب ن بفتح سیموم مذکور مرضی است که در آن سوی از بند</p>	<p>فارسی لوبکیدن و با هستگی روان شدن</p>
<p>بیتد بر بی داء الحیوه و داء الشعلب خوانند</p>	<p>س س س ایننگی بیای اول مجهول نمونش بناتی است</p>
<p>س س ا ب ن ساینما بسکون سیموم که بای فارسی است بد دعا کرد</p>	<p>که آرا بجهت کتیا هم خوانند</p>
<p>س س ا ب ن بروزن ذات هفت سات پانچ کونادش</p>	<p>س س س ایونی بیای مجهول و فتح و او نمونش نزل است</p>
<p>و پنج بودن و شکر کشان سات سهند مرام است</p>	<p>و پنجم از منازل قمری و نام زوجه بلا ما هم است</p>
<p>س س ا ب ن ساتا نام و هن با و او مجهول و فتح های هوز مذکور سکی</p>	<p>س س س ایونی با دوم مجهول نمونش شیرینی هر حرف</p>
<p>باشش رک محبت میدارد</p>	<p>س س س ایوتری کے پھیر سین پن نادر محبت گرفتار</p>
<p>س س ا ب ن ساتوک بسکون تالی فوقانی و کس و او صادق و غیر</p>	<p>شدن و آفت انگشیدن باشد و این استخاره</p>
<p>نیک را کونید</p>	<p>از ازان بازی گرفته اند که چون کسی غالب آید او را کند</p>
<p>س س ا ب ن ساتحه حریفی است که افاده معیت دهد و بمعنی محبت و</p>	<p>که چندان مقدار تضعیف شیرینی مذکور بخورد و چون</p>
<p>رفاقت و همراهی هم آمده است باین معنی مذکور باشد</p>	<p>این مقدار را بضعیف وزن کرده پیش او گذارند</p>
<p>س س ا ب ن ساتحه و کلا رفیق</p>	<p>از فراوانی مقدارش حیران کرده و خوردن نتواند</p>
<p>س س ا ب ن ساتحون ساتحه همراه</p>	<p>س س س ایو بیای مجهول بروزن در نمونش کلی که بدان</p>
<p>س س ا ب ن ساتحن مکر سیموم زن مصاحبه</p>	<p>پارچه با بنشیند و آن در ترکیب صابون هم داخل</p>
<p>س س ا ب ن ساتحی رفیق و مصاحب</p>	<p>س س س ایو بیای مجهول و فتح های هوز و هم رای</p>
<p>س س ا ب ن سات پات نمونش سازش و موافقت و شرکت</p>	<p>س س س ایندی مذکور نوعی از سبیل باشد</p>
<p>س س ا ب ن ساتحه شصت بر بی سستین کونید</p>	<p>س س س ایو بیای مجهول و سکون بای هوز نوعی از</p>
<p>س س ا ب ن ساتحی مذکور نوعی از شالی که در فضل باران مدت</p>	<p>س س س ایو باشد و آرا کشنده کونید</p>

کجا نشانی  
آواز کردن خر

س	س	شش روز قابل درو میشود	
ساما سرخه لبکون الف و سکون رای مهند	س	ساج بروزن حاج مذکر ساز و سامان تباری	س
دویمین دمای فوقانی و لای هوز مذکر اختصار و ایجاز	س	ساجن بفتح سیوم محبوب و در باو دوست عاشق باشد	س
ساما حتی بفتح سیوم بروزن آذری معنی بهلبان	س	ساجنا لبکون سیوم آراستن و آماده کردن از بسید	س
ساما د الفتح سیوم بروزن ما جو یکی از اسمای در گاهت و معنی در کا مذکور شد	س	ساجها بروزن خواهر مذکر ابنازی و شکر است	س
ساما س بفتح سیوم و سکون چهارم مذکر نوعی از بوتیار باشد	س	ساجھی بروزن رایج ابناز و شریک	س
ساما کا بکسر رای مهند بروزن حامله سونث پرنده	س	ساجحق بفتح حیم فارسی رسم برودن جنا بجانم عروس	ت
است و شارک را هم گفته اند	س	ساد بروزن زاد مذکر خواستش و آرزو	س
ساما نا لبکون رای درشت تمام کردن در بی اوردن	س	سادس بروزن مادی از روی ادب و تعظیم و تکریم	س
دورست ساختن و نیز دادن زمین را و نیز در زبان دکنی بر و گویند	س	سادس لبکون دال مهند مذکر نوعی از ترانه و سرود باشد	س
ساما ننگ بروزن آهنگ مذکر نوعی است	س	ساد هس لبکون ال مهند صادق و راست باز و زاهد	س
موسیقی و طاوس و مار و ابرینی سحاب و آواز طاوس و آبوزن نقیض مرد و آب بر حبه	س	ساد هان و معنی شوق و آرزو هم آمده باین معنی سونث باشد	س
ما و چرخ را گویند و نام کشوری و دیاری هم است	س	ساد هان بروزن جادو دان قاطبه و عمود و عام را گویند	س
شاعرین معنی جمع کرده است سامانگ	س	ساد هک بروزن پا چک نابد و عابد و مر تاض	س
سامانگ که میس سامانگ بولبولی و آنه چو	س	ساد هن بروزن دادن مذکر کار و عمل	س
سامانگ که سامانگ که سامانگ منبر	س	ساد هنا آموختن و استعمال کردن و عادت گرفتن	س
یعنی چای معنی شتران است طاوسی ما را	س	و خور کردن و تجربه نمودن و اسم سونث هم است	س
بگرفت و ابر خروش میکند اگر طاوس بفریاد آید مار از دمان او بیفتد و بجات یا بد گویند	س	معنی استعمال و تجربه و حکمت و پرستش	س
که از خواص طاوس این است که چون آواز سخا می شنود به نشاء آید و شور کند	س	ساد هو بروزن جادو دیدار و خدا دوست بمعنی تاج	س
سامانگی سونث از ادالات طرب باشد	س	و کد او خواهند هم آمده	س
و آن سرود است	س	ساد هید بروزن بادیه ممکن و آسان را گویند	س
سامانگیا بکسر کاف فارسی نوازنده ساز	س	ساما بروزن کار سونث سرکین بجا کستر آینه که نبرد باشد و آهس و مغز و مخ و قدر و پیا و زرد و در فارسی	س
ساما و بروزن دار و سونث نام پرنده است	س	کلمه ایست که افاده معنی انبوی و بسیاری بد چون	س
ساما ی سونث لباسی است که زنان اهل دکن بکسر آنرا بطریق لکی بر گویند و سرودیکر مانند	س	ننگ سار و شاخسار و گو سار و بمعنی هر و شتر هم آمده	س
ساما بروزن خاد اهلکی و جمیع و تمام و بر او دین در	س	است همچو نگون سار و ساربان	س
فارسی خالص و نقیض و زنده را گویند چون عمر سارا	س	ساما مذکر خانه که در آن گاو از راه بندند	س
دزد سارا و شگ سارا	س	ساما بروزن خاد اهلکی و جمیع و تمام و بر او دین در	س
ساما بروزن خاد اهلکی و جمیع و تمام و بر او دین در	س	فارسی خالص و نقیض و زنده را گویند چون عمر سارا	س
دزد سارا و شگ سارا	س	دزد سارا و شگ سارا	س

<p>سال بروزن حال مذکر صلب نام درختی است که از جنس آن کشتی سازند و سوراخ و بجای و در سه راکو نزد فغان جا نوزی هم هست و در فارسی معروف است و آن حرکت یک دوره آفتاب است از نقطه اول برج حمل تا نقطه آخر برج حوت و آن را برجی است که سینه و جبهه از هم جداست</p>	<p>س مقهور و پاک بر که اندازند و در فارسی نام شهر است از نازندان و نام پرند است سیاه و خالدار و بمعنی سرایت کننده عربی است</p>
<p>س سال بروزن لاله برادر زن و در ترکیب بمعنی بیانی خوانده باشد و سال بروزن ژاله در فارسی لشکری که در پس سر قلب نگاه دارند</p>	<p>س ساسن ساسنی مرادف ساسنی که لباس ناست ساسن مادر زن که خوشدامن باشد در فارسی بمعنی لطیف و پاکیزه باشد و نام جانور است سیاه از مقول یک و پیش در هندوستان بسیار است و آنرا بزبان هندی گنجل خوانند</p>
<p>س سال لکرام بفتح سیوم مذکر نام درختی و بیانی باشد سنگ چنلق و این سنگی باشد که سینه و آنرا مقدس شانسند و به شکل و شعری دارند</p>	<p>س ساسن بفتح سیوم بروزن آهن مذکر حکم و فرمان و سوز و پیر و آنرا گویند</p>
<p>س سالن بفتح لام مذکر ناخوش و عبرتی اوم یا لضم و اوام با که خوانند سالنا بسکون لام گگ</p>	<p>س ساسنا بقیه کردن و اصلاح دادن مرادف سالنا ساق سونث معروف که پائی ساق درخت باشد</p>
<p>س سالنا بسکون سیوم سفین و سوراخ کردن و بمعنی کردن و همزمان نمودن هم بنظر آمده</p>	<p>س ساق عروس نوعی از شیرینی</p>
<p>س سالو بروزن خالو مذکر پارچه معروف</p>	<p>س ساکا بروزن اما مذکر نارنج را گویند ساکا کرنا آرایش کسی درست کردن سات بند بادشاهی که نارنج را معطر کرده باشد</p>
<p>س سالوتری بسکون و او محبوب و فتح فغانی بیچار که طیب جهان باشد</p>	<p>س ساکهر بروزن پاک سونث اعتبار و آبر و دوست و بمعنی فصل و موسم هم آمده است</p>
<p>س سالی بروزن خالی خواندند و در فارسی هر چیز دینا و کینه و ستغن را گویند</p>	<p>س ساکها بروزن خارا سونث شاخ درخت بهر بی فتح</p>
<p>س سام بروزن لام سونث حلقه آبی یا سی که در آخر چوب دستی یا نیام شمشیر و غیر آن کنند سامی</p>	<p>س ساکی بروزن مثل گواه و شاه</p>
<p>س گزگک سام در فارسی نام پسر نوح علیه السلام و نام پدر زال که جد رستم باشد و نام علی است که بعضی آنرا درم و داعی می دانند و رستم همان است و بمعنی آتش باشد هر جانوری که در آتش مشکون می شود او را سام اندر احمی گویند یعنی اندر آتش و سمندر مخفف است و نام کوهی است در ماوراء النهر و در عربی زرد طلا باشد و مرکب و هلاک را هم گویند و در عربی نوعی درخت باشد</p>	<p>س ساکیات ظاهر و علامه و آشکار و روبر و را گویند س ساگ با سیوم فارسی مذکر سبزی و بقدر ساگ پات بقدر زره ساگ پات هوناسهل آسان شدن ساگ بروزن چادر مذکور یا بوجرد گویند</p>
<p>س سامان بفتح سیوم و سکون داد و کسر شاة فغانی سونث گوشت و لحم ساگون بروزن صابون سونث نوعی از چوب و درخت باشد</p>	<p>س ساگون بروزن صابون سونث نوعی از چوب و درخت باشد</p>

از چنانچه اسم است

سانا بر وزن نام بر منتهای آن اسباب

سانا مانیا یعنی نون در آخر و بی و در پیشی نام هم گفته اند اما با نون بجای الف آخر نامی نویسنده چون سانا این

سانا مبر بکون میم و فغانی و ده مذکر نام شهر است نیز دیکتا جبر که متصل آن دریا پرست و از آن نام آن گوی می سازند و آن یک را هم بدین نام خوانده اند

سانا مدبر است یعنی سیم که سیم باشد و سکون و ال هم در کسری و شت سونش فالگویی و عالی و خطوط شارا گویند

سانا مخرجه یعنی سیم سکون و دیگر حرف سونش قدرت و توانایی است و استخوان باشد

سانا مخرجه بر وزن با و جی فادر و توانا

سانا مگری یعنی سیم سکون کاف فادسی و کسری و شت سونش سامان و اسباب

سانا - ساننا بکون سیم در هر دو مذکر پیش و فوام سانسو هر پیش و فوام و سامی سامی سامی سامی گفته اند

سامی بر وزن نامی صوم آئین که از پیش کسری نام است و غیر آن نصب کنند

سان بر وزن آن سونش سنگ فسان در فارسی طرز و روش رسم و عادت و مطلق بر آن را نیز گویند و نظیر و مثل و مانند را هم گفته اند و مطلق سلیح جنگ باشد و معنی

حصه و پاره هم است و فسان را نیز گویند و معنی سامان سرانجام و دانودن خود بخوبی و عرض لشکر هم است

سان بجماناً فغانیدن کسی باشد یا با و استاز

سانب مذکر را بر هر بی امید گویند طرفی خوردن مار است که سر را با و بنار با هم بسته بعد چهار انگشت از هر دو بیک

غریب قطع کنند و هر چه کم خون بود از قطع سرد و بنالری حرکت باشد احتمال نیاید که در این ماز قطع است و چون

و با این معنی و معنی است و چون بکشند و در آن

زیر آن طبع نماید و با کله تا بجز در ماز قطع و با حرف

جلو و فتح کرده تکلیفی و در هر جزو هم این معنی تکرار است

است و معنای آن است که اسباب شریک و مدد و غرض و ضعف بصرد و در عصب و در عین و منیع زیادتی خازن

و معنی صافی و تقویت تو خدای مومنان و جوانان طول

عمر نیز است و طبیعت سلیح الی که چهار است از پوستین دوست بر درک زمان هر چه برعت و ولادت است

و بخور او سقا جنین و جفیف و از آن است

سانت کمر بکون نون و نامی فرغانی تسکین دان و صلح کردن دو کس سانت جونا تسکین یافتن

سانتی بکون نون و کس و فغانی سونش معنی عوفین

سانت بکون نون و نامی هندی سونش پوسکی و وصل و عهد و پیمان و سازش و چوب خرمین کوب

سانتا مذکر چوبی یا ناز یا مذکر بدان فیضان را در وقت

حرب بزنند و معنی هم نیز هم بطراجه است

سانتا پیوستن محشته گسته و پیوند دادن آن سنان

گذاشتن

سانت بکون نون و نامی فرغانی مرادف سانت

سانت بکون نون و نامی فرغانی مرادف سانت

سانت بکون نون و نامی فرغانی مرادف سانت

سانت بکون نون و نامی فرغانی مرادف سانت

سانت بکون نون و نامی فرغانی مرادف سانت

س	سانو الکی یعنی تقض وقت اخیره جان کردن سانو	س	ساده بر وزن ثانی موش سبوسی که از با بر کشیده است
س	ساده بکون وزن مذکر خلیل مکان قصه در نزد قاطع	س	ساده بر وزن دهنده و بر نشه بر وزن کجی فضا کجده
س	سانقار ساینک و نکو پیدین در چکندین	س	ساده و بضم حمزه بر وزن ابو نام و فوا جزود و بمعنی خویش هم آمده است مذکر
س	سانک بکون وزن و کاف تازی موش سیم و حوت	س	ساده هان بفتح سیم و چهارم خبر و در دست و جود و ملطف
س	ضیق بنفس هم آمده است	س	ساده هانی بفتح سیم و چهارم موش الثقات و خبر واری را گویند
س	سانک بکون وزن کاف تازی موش چاره از خواب بجا و پاره از جلی حصا	س	ساوک بفتح سیم بر وزن ناوک مذکر کج جاویر
س	سانکر سانکری بکون سیم و فتح کاف تازی	س	ساون بفتح سیم مذکر نام ماه چهارم است از شهر
س	ساده و موش و غیره و زنی را زنده بود سنگ و جهت گنگ	س	ساده ساون هر چه بجا و در سونگه تازه در تابان
س	ساخت و شقت هم هست	س	ساده بر وزن کرده در خران و این کلام را بر چیزی اطلاق
س	سانکل بکون وزن و فتح کاف موش بر بجز ارف	س	کنند که و با بر یکسانق باشد
س	ساگر بر وزن ناگر	س	ساونت بفتح سیم و سکون وزن و تالی و قالی
س	سانکو بکون وزن و دو و جوبول بر وزن نام جو مذکر	س	ساده و جری و پهلوان را گویند
س	بل که عربان خبر خوانند و زنی باز جوب	س	ساده و نقی موش و لری و شجاعت و پهلوانی
س	سانگ بکون وزن و کاف فارسی موش نبره	س	ساده و نگی بضم حمزه و سکون وزن شستی تریل
س	سانگ مذکر تبدیل با این عقیده و نقل با زنی و نامش را	س	ساده بر وزن راه تا جرد و دو کا نادر و بمعنی مردی کتا
س	گویند سانگ که با بجاقت کاری کرده سانگ کتا	س	هم آید است
س	تقدیر کردن و تقه با زنی نمودن باشد	س	ساده بفتح سیم مذکر شدت و غلبه و شجاعت
س	سانگویی بکون سیم و ضم کاف فارسی موش	س	ساده و مردانگی باشد
س	کفلیزه و کفلیزه و آن جاویری است که چک که در	س	ساده بفتح سیم که بر سینه شدیده و غالب جابر
س	می باشد بر لبی و غموض خوانند	س	ساده و مضمر ط و در پیا باشد
س	سانگر بکون سیم و فتح کاف فارسی پسرین شهر	س	ساده اصل بر وزن کابل مذکر خط سقیم و خط عمود
س	سابق و آنرا عربی ربیب خوانند	س	پا شده و زنی باز خار پشت هم است
س	سانگی بکون وزن و کراف فارسی موش شستی تریل	س	ساده بر وزن آسن وزن تاج و وزن کوه کا نادر
س	سانگیت بکون وزن و کراف فارسی مذکر سرود	س	ساده و کاس بر وزن نام و در آجر عمده
س	ساده و حرف سنگت	س	ساده و کاسری موش تجارت
س	سانا بکون وزن اول آسن و جبر کردن	س	ساده اول بر وزن قابل مذکر چیزی و در نادر که آرزو
س	سانا نیز کردن بر سنگندان		
س	سانوا ساوان مذکر فلست معروف		
س	سافو بکون وزن و دو و کد مذکور بر لبی		

برسیان بر نه در بالا اندازند تا معقن معلوم شود  
 سب ساهی بر وزن ساهی هونش نوی بنده پشت باشد دو مرتبه  
 بسنی زخاف و در پیش کند باشد  
 سب سبیا مذکر بر وزن ماه مذکر سبیا بر وزن ماضی خوانند  
 سب ساین بر وزن آسین خدا و خداوند و آقا که او در پیش  
 نیز گویند و صدای جدیدین باد  
 سب سب بفتح اول همه و جمله کل سب مصوری که بین  
 ذلیان ضرب الشمس است در مقامی گویند که بر فوی باز  
 افراد در نیکی و خوبی عدل یکدیگر باشد سب که همه  
 وقام سب کوشی هر کس در میان  
 سب سبکوا بفتح اول و سیوم آنکه بر وزن کند یعنی هر عامی که  
 باشد بخورد  
 سب سباس بضم اول بر وزن عطاس هونش بوی خوش  
 در ایچه طیب  
 سب سبیل بفتح اول مسکون بای موحده و دال جمله دیگر خوانند  
 در کلمه و لفظ و سرودی است در میان مانگ بنمان  
 در بفتح اول دوم در فارسی چیزی است معروف برای  
 برداشتن چیزی که کوچک آنرا گیر خوانند  
 سب سبیرت بفتح اول دوم مسکون رای جمله و تابی  
 مذکر خرگوش و آن جانور است معروف  
 سب سبیرن بضم اول و فتح دوم مسکون رای جمله و وزن  
 که عبرتی در سب گویند  
 ف سبیری معروف که زره و باغه باشد سبیری مندی  
 بفتح سبیر جای فروختن بقره و سبیریا  
 سب سببیا تا بفتح هر دو سین مسکون بای موحده اول حرکت  
 کردن و چنیدن و دره ان شدن ما مرادف سر سرانما  
 سب سبیل بفتح اول دوم نوی و نور آورده و در عربی باران  
 و خوش و آشوب و رنگی که در چشم پیدا شود  
 سب سبلانی بفتح اول دوم هونش نند و قوت  
 سب سبوی بفتح اول و ضم دوم مسکون و او جمله  
 بسنی بر نهی و بر جای باشد

طهر سبورا بفتح اول و ضم دوم و با سین صا و همی نوی  
 سب سب بضم اول مبارک و بیک و سعد  
 سب سبیا بفتح اول دوم هونش هونش هونش و زم ساگو  
 سب سبما و بضم اول مذکر فاعل جزوی بیک و کوه شایسته  
 و بسنی خنق و بیک سیرت هم آمده است  
 سب سبجتا بضم اول و کسر دوم مذکر فرصت و فراغت  
 و قابو سبجتا بر وزن گنجو گنگ  
 سب سبگره بضم اول و فتح بای موحده و سکون بای هوز  
 و فتح کاف فارسی درای قرشت و فتح بای هوز  
 مذکر بچم سعد و اختر تیک و ستاره مبارک  
 سب سبیرا بفتح اول و کسر دوم مسکون بای خیرول  
 قرشت زود و جمله و بروقت باشد  
 سب سبیرا بفتح اول و کسر دوم مذکر باداد  
 سب سبیرا بفتح اول و کسر دوم علی الصبح  
 سب سبیرا بضم اول و فتح بای فارسی و سکون الف و  
 فوفانی که ای قرشت لایق و سر اورا و زیبا  
 سب سبیرا بضم اول مذکر سر زره یعنی سر زره  
 سب سبیری بضم اول هونش سر زره و فوفانی و آن سر  
 و خشک است در دوم و کران و دفاع قضا و طعم و  
 صغیر از افع بی ترکی و چین و نازنه آن بسیار  
 و دفاع و عرق آور و مقلان شتهای طعام  
 سب سبیت بفتح اول مسکون دوم و سیوم سبیت بربی  
 سب سبکوز سبیت سبکوز سبیرای عهد بات سب  
 سب سبتد سب بفتح اول و چهارم مسکون دوم و سیوم  
 سب سبتد سب بفتح اول و ضم دوم مسکون فوفانی درای  
 قرشت فرزند رشید و فرما نبرد و و خلف الصدق  
 مرادف سبیت  
 سب سبیم بفتح اول و سیوم سبیم و سب  
 سب سبتو سبت بفتح اول مسکون دوم و فتح فوفانی  
 و کسر اول و فتح سین سب و کسر بای فوفانی سبت

س استو نشتم است و معتم الی این بحجرات لفظ  
 گذشته باشد بزیادست و فانی دیگر و سکون هم  
 س سبختی اول دوم سکون فو فانی و نامی بود  
 موت و سکون و بین و قسم باشد  
 س سبختی اول و فتح دوم و سکون هم فارسی و نامی  
 بود مذکر فو فانی که حق بطرف او بود و لغت بسیار  
 مای و آن از جهل شدن است تا بد کشیدن  
 س سبختی اول و فتح دوم مطربی که بر تعلیم نان معین  
 س سبختی اولی مطرب یا دیگر پس اولین بوده سرود  
 س سبختی اول و فتح مای فارسی و کبری و زشت  
 موت خوابش و آرزو را گویند  
 س سبختی اول دوم و تشدید لام مشهور درخت  
 کویل دارد و بسیار و نیز سبوح که روی آرزو از بزرگ کمال  
 بر کند و در رسم شادی و دیگر آن رستو بنا غضب نماند  
 س سبختی اول سکون دوم و سوم مذکور خواب بود  
 و تمام سبختی که گف سبختی دوش احتلام یا گویند  
 سبختی جاری بکسری مای موعده سبختی تا که تعبیر خواب  
 س سبختی اول بر وزن قوت پس فو فانی و فتح  
 اول هم آمده  
 س سبختی اول و فتح دوم و سکون و او مجهول مذکور  
 مار سبختی که گف سبختی کامیو که بچه افی  
 س سبختی بکسری اول و فتح مای فارسی و سکون مای  
 بود و کسری مای موقوف بندی و سکون کاف نازی  
 آن سبختی است معروف  
 س سبختی اول و فتح دوم و سکون مای بود و لام  
 بر و بار آورد و معنی را گویند  
 س سبختی اول یعنی اول موت فو فانی بر ادب بسیار  
 س سبختی اول مذکور و موت فو فانی و لام  
 سبختی و پس پس موت و شیر و چینی و خوبی و  
 سبختی و پس پس و هدافت و پس پس راست و  
 سبختی و پس پس و پس پس هم بزرگ آمده است

س سبختی بر وزن فو فانی حق کو در است کشت  
 یعنی سبختی دور غریب و زبانی یکی باشد معنی  
 فتح کاف نازی و فتح مای چندی عمل یک  
 س سبختی اول پس را گویند سبختی است  
 سبختی اولی که بود مرد و پسر باشد  
 س سبختی اول و تشدید دوم مذکور و وقت و در  
 کتبیته بازان یعنی هفت باشد و سبختی اول و تخفیف  
 دوم و خزر را گویند که عربان بنت خوانند  
 س سبختی اول و در ذکر و بخار و فرست و قابو  
 و بکسری اول در فارسی سبختی است معروف و فتح اول  
 و تشدید دوم در عربی بسیار پوشنده و نامی است  
 از نامهای خدای تعالی  
 س سبختی اول موت درفش و آن آله است  
 لوگ دار که بدان سوراخ کند چیزی را عربی تخفیف  
 خوانند کذافی التخب  
 س سبختی اول آرزو و در بخانیدن  
 س سبختی اول و تشدید دوم و فتح نون و کسری  
 نو و هفت  
 س سبختی اول و تشدید دوم و فتح و او بجا و  
 س سبختی اول و تشدید دوم است و هفت  
 س سبختی اول و کسری اول و کسری مای موعده و فتح کاف  
 نازی موت منزل است و همچنین باشد از منازل فو فانی  
 س سبختی دوم و کسری موت شاد و مع  
 س سبختی اول و تشدید فو فانی معنی روشن و حد  
 و فو فانی موقوفه حد و معروف که هفتاد باشد و بکسری  
 دوم در عربی یعنی پوشیدن باشد  
 س سبختی اول و تشدید مای فو فانی گناید  
 از بر فرقت و شخ فانی باشد و معنی فعلی هفتاد  
 س سبختی اول و تشدید مای فو فانی باشد  
 س سبختی اول و دوم هم بر آید در چشم  
 و فو فانی باشد



<p>فتح رای قوت و سکون نون و فوفانی داخل شد آفتاب در برج حمل که هندوان در آن روز سون بر برهمنان تقسیم کند</p>	<p>س ستره بفتح اول مفیده ت ستری بکسر اول و سیوم مونت خوی بدن عرق با س ست ستره بفتح هر دو سین شصت و بیست</p>
<p>س ستوانشنا بفتح اول و سکون فوفانی کودکی را گویند که در ماه هفتم پیدا شده باشد س ستوکن بفتح اول و سکون دوم و فتح داد و ضم گ فارسی عنصر خوبی و احسان و این لفظ از اوصاف و شنبو باشد</p>	<p>س ست سنی - ست سیاه بفتح هر دو سین جمله مونت نام کت بیت ششون بر هفت صد و ده که نوعی از شتر سندی باشد و صنف آن بیماری لال بود باشد که و کل آن اشعار حسب محاوره برج گفته است برج جما که تری کین بود بدله بدله بلاس</p>
<p>س ستونتا بفتح اول بر وزن خرد زهره نیک و صفا فصیلت س ستهاپت بفتح دوم که نامی فوفانی باشد و که بای فارسی قائم و منصوب</p>	<p>س ستموکن ست سیاه که به بیماری داس از زهره این سخن بر کی خوبی و حسن محاوره برج آشکار کرده است اما بیماری داس کتاب است سیاه تصنیف کرده آن مثل که هرست نسبت بدیکر کلام شعرا</p>
<p>س ستهاپن بفتح فوفانی و بفتح بای فارسی مذکر نصب و وضع س ستخان بفتح فوفانی مذکر جای و مقام را گویند مرادف استخان</p>	<p>س ستکار بفتح اول مذکر القات و جز او انعام دادن امتیاز و دستناخت و مرده را ستمخن س ستکاری بر وزن درباری آنکه مرده را می سوزد</p>
<p>س ستخر بکسر دوم قائم و ثابت و برقرار س ستخر بفتح اول و سیوم هفتاد و هفت س ستخر بضم اول خوب و پاکیزه و نظیر است</p>	<p>س ستکنا بفتح اول و سیوم هفتم منزله چست هفت و کهن منزل باشد س ستلرا بفتح اول مذکر ستلری مونت آنچه هفت داشته باشد اعزاز سلک مرادید و غیر آن و آن زیوریت که در کله گویند</p>
<p>س ستخرانی بضم اول مونت خوبی و پاکیزگی س ستخر او بر وزن خرکا و بفتح اول مذکر انبار شکا س ستخل بکسر اول بر وزن محفل سرد خشک و ستر و حیران و بی حواس</p>	<p>س ستاسا بفتح اول مذکر رسمی که در ماه هفتم حمل یعنی با برواری زمان بجاء نذو جشن کند س ستخی بفتح اول و کسر سیوم مونت روز هفتم باشد از ابتدای سال</p>
<p>س ستخن بضم اول سکون دوم و فتح های هوز مذکر شماره و ازار س ستخوا بر بفتح اول بر وزن پر داره همچو نیکو زنان بعد ولادت خوردند مرادف ستخواسترا</p>	<p>س ستنگ بکسر و فتح فوفانی بر وزن هتنگ مذکر فالج را س ستنگی بر وزن درنگی مفلج س ستو بفتح اول و تشدید نامی عنصر مذکر است جو بر بی سوتن خوانند</p>
<p>س ستها بفتح اول و سکون دوم و کسری بیوز جاح یعنی آنکه جراحی داند و نشانی باشد بشکل چپا که چهار خط آن بطرف زاده بار است خمیده می باشد و آنرا هندوان برکت بهای حساب</p>	<p>س ستوان بفتح اول و ضم مذکر سوتن و کمن سخی و بی ریش و اطلاق آن بر نوعی از زنجبیل آمده است ستوا سنگرت بفتح سین دوم و سکون کاف تازی</p>

در آغاز سال نومی نویسنده همین گونه شکل را در	باشد بخرج که آواز از آن برآید
شاد و بسیار سونات از آن روز زمین گشتند	ستل بفتح اول و دوم بر وزن ضل موش خرافا
سستی بفتح اول و کسر نای مخففه بند وزنی که خود را	دبر زده و یاوه دور و غ را گویند
باشوهر بسوزد و وزن عاصمه و پاکه امن و نیک خج را هم	ستلی بفتح اول و دوم بر وزن ازلی موش گگ
گفته اند و عوام به تشدید دوم گویند	سستی بفتح اول چسپیدن و پیوستن و در زبان
سستی نامس بفتح اول خراب و نیت و تباه باشد سیتلا	و کنی انگذدن و انداختن
جانا یا هونا تباه شدن سیتا نامس که نا تباه کردن	سستی بفتح اول عیار و سکار و بمعنی نادان هم آمده
سستی ناماسی بفتح اول خراب و نیت و نیز نام بناگلی	سستی بفتح اول موش بی مزگی و تفره بودن
که کار داری باشد	سستی بفتح اول و ضم دوم و سکون نای هوز و
سستی بادی بفتح اول سکون دوم و فتح تخمائی و	داو مجهول صلائی است که از آرد و شکر و زنجبیل و دیگر
کسر اول هم در است کو	تو ابل سازند و زمان را بعد ولادت خوانند
سستی بلا بر وزن فیتله زانا و محکم	سستی بکسر اول و تشدید دوم موش زنگ آهن و
سستی و اسرار بفتح اول و کسر دوم موش و کور و جا که	از اجزای صد گویند
در آن بند و زن خود را سوخته باشد	سستی بفتح اول بپرشتت سالکی رسیدن و
سستی بار بر وزن کروه مذکر مرداف سستی و آن کور	حرف کشتن باشد
سستی بکسر اول و تشدید نای سقوط بندی موش اول	سستی بکسر اول و تشدید دوم موش ششپیل و
بمعنا باشد بالضم	ساقوت را گویند
سستی بفتح اول و تشدید نای بندی در هر دو	سستی بفتح اول و کسر دوم موش چوب دستی
مذکر عشق حرام و زنا و فسق را گویند	سستی بکسر اول و دوم دختر جربی بنت گویند
سستی با بر و نای بندی بر وزن کرامت	سستی بفتح اول و کسر دوم در هر دو ملحق و بهم پیوسته
موش پیوستگی و چسبیدگی و التصاق باشد	و با بریش پیوسته شده
سستی ناما بفتح اول پیوستن و چسبانیدن	سستی بفتح اول بر وزن شریک کتاب محشی
سستی ناما بفتح اول و سوم سرگشته شدن و حیران ماندن	و تفسیر دار
سستی بر وزن خشک موش عصا و چوب	سج بفتح اول بر وزن کج موش شکل و نمود و ظهور و
سستی کامری بکسر اول کا و دوم و مخروط	زیب و زینت سجده اسر شکلی و خوشنما سجده سج
سستی ناما بفتح اول مخروم کردن و بی بهره ساختن	بفتح اول و سوم آراستگی و نایلش را گویند
سستی شکائی بفتح اول موش غیبت و غایب شدن	سستی ناما بفتح اول تیار کن نیدن و آراسته کردن
و کم شدن جسم مخروطی شکل در انجام خویش	و بضم اول اما رسیدن
سستی بضم اول و سوم موش عصا	سج و بفتح اول مذکر آراستگی و زینت
سستی ناما بفتح اول و دوم که گفتن و غایب شدن	سج و بفتح اول و نای بندی بر وزن سخاوت موش
بدا شدن و بضم اول و دوم و زبون چینی	آراستگی و تدبیر و حکمت را گویند

س	سجائی بفتح تون بر وزن کدانی هوش از وی که برای...	س	سجکت بکسر اول و تشدید دوم مفتوحه و عطف و سلم
س	سجائل و بنام شمیر و بند و بعضی آنرا سکی هم آمده است	س	و اما لبق و ادب آموز
س	سجسی بضم اول و فتح دوم و کسر سیم جمله شهبود نام	س	سجیت بفتح اول و ضم آن و کسر جم فارسی و سکو
س	سجل بفتح اول و دوم بر وزن اجل آبدار و پرباب و در	س	بای مجبول آگاه و جزوار و مستوبه و طفت
س	سجری بکسر سیم و تشدید لام قبل با هجره و نویسنده و نام	س	سد بفتح اول نکره و در عربی حاصل و مانع و سیاه
س	کاتب پنیر و نام فرشته است	س	سد بفتح اول هوش بیت و شعر
س	سجلا بفتح اول و سکون سیم برادر سبوعین از میان	س	سد بفتح اول همیشه و در ایما سدا بجل شرفیر معلوم
س	چهار برادران یا زاید بران	س	که خوردن آن عمر جاودانی بخشد و نیز درختی را
س	سجن بفتح اول و دوم مذکر و مؤنث معشوق و محبوب	س	گویند که همواره بار آورده و نوعی از لیمو هم هست
س	و در بر و عزیز و در لربا و کبیر اول و سکون دوم در عربی	س	سداسو بکسر سیم دوم و فتح و او یکی از نامهای
س	زندان	س	ایها و یو پاسدا اسمانگ نام پرند است و نام کلی هم است
س	سجنا بفتح اول زبیدن و معنی محبوب و معشوق هم	س	پرزور ویشی را گویند که جامه زنان پوشیده باشند
س	سجوانا بفتح اول زیبا شدن	س	سدایوت بفتح اول و فتح بای موعده و سکون ای
س	سجها نا بکسر اول پر استن پست بر لبی و باغت	س	جهد مذکر خیرات یا وظیفه که بفقرا و مسافرن دهند
س	سجها نا بضم اول همانیدن	س	سدس بضم اول و فتح دوم و چهارم بر وزن کدش
س	سجی بفتح اول و تشدید دوم بوق	س	نوی از کلاه کاران و شنو یا کشرن پوشیده بود
س	سجیو بفتح اول و کسر دوم و سکون تحتانی دو او زنده	س	سدش بفتح اول و کسر سیم جمله و سکون سیم
س	سجیلا بر وزن جمید شکیل و خوب صورت	س	سجور بر وزن ش یکسان و برابر و مانند را گویند
س	سج بفتح اول و سکون سیم فارسی مذکر هستی نقیض	س	سدگت بفتح اول و فتح کاف فارسی بر وزن
س	دروغ باشد و معنی راست و صادق هم آمده است	س	فرخت مؤنث نجات و سعادات ابدی
س	سجج بصدق در هستی	س	سدن بر وزن بدن مذکر خانه و مکان و
س	سج بضم اول مرادف سوچ که تا مل باشد	س	نزل را گویند
س	سجائی بفتح اول و تشدید دوم صاوق در استبان	س	سده بکسر اول ولی و مرد خدا و کامیاب و
س	سجاحت با تالی بندی بر وزن سخاوت و شجاعت	س	مستعد و کامل و بعضی کامیابی هم آمده است
س	راستی و صداقت سجائی بفتح اول کذلک	س	سده بضم اول مؤنث هوش و خبر و بعضی خا
س	سجیت بضم اول و کسر دوم و سکون فوقانی ستوبه	س	و صحیح و درست و پاک هم گفته اند
س	و خبر دار و معنی بی فکر و فارغ البال هم آمده است	س	سدحما بضم اول مذکر آب کوثر
س	سجکت - سجکتا بضم اول و فتح دوم و بر دو خبر	س	سدحاسر نا بضم اول آرزوستن و کبیر اول
س	و آگاه و طمعت و پوشیدار	س	رفعت و روان شدن
س	سجها بکسر اول و تشدید دوم مؤنث نعیوم و نوب	س	سدحان بضم اول و تشدید اول جمله مفتوحه
س		س	فصلی است که آگاه و سعیت و بدو بخا و وسع و باجم

س سد هانا بفتح اول پروردن و تربیت کردن  
 جانوران و بعضی ساختن و کاری کردن هم گفته اند  
 و بضم اول دلشین و خاطر نشان کردن چیزی و یا  
 دانیدن باشد  
 س سد هانت بکسر اول و تشدید اول معنوی و  
 سکون و دیگر حروف مذکر نیمه و ثمره و حاصل و قائل  
 و قاعده علم  
 س سد هانتی بکسر اول و تشدید دوم آنکه بدین  
 و برهان از انجام کاری آگاه بود  
 س سد یس بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجبول  
 مجسم و تن دار چه ویرتن را گویند  
 ه سد یا بفتح اول بر وزن هدیه مونس برنده آ  
 کوچک نوعی از درویشان هم هست  
 ه سد ول بضم اول و فتح دوم شکیل و خوشما  
 ه سد حب بضم اول و فتح دوم مقطع و خوش  
 نفس و خوشنما  
 س سسر بکسر اول مذکر سر که عربی را س خوانند  
 احتمالاً بی پامال هو جانا خراب و تبا  
 شدن کسی در آغاز کاری سوراخا ناکرشی  
 کردن با کسی سوریولنا بیجا اگانا شفقت  
 کردن بظاہر و کینه داشتن و ردول سسر پر  
 چتر هانا سروزان کردن و زود مایه کس را ورو  
 دادن و کس تاخ کردن طفل را در فارسی رو  
 دادن گویند سسر پو خاک دالنا خاک بر  
 سر کردن و زاری نمودن سسر پو سستی کونا  
 بدو کردن کسی را و این لفظ پستی مشتق از  
 مصدر پرستیدن است سسر بهرانا محنت  
 کردن بعبث سسر بهیرانا منحرف شدن  
 سسر یسنا دست بر سر زدن و زاری کردن  
 سسر توتر نام مغلوب کردن کسی چترها  
 معزور و متکبر سسر چتر هانا سروزانی دادن

و کس تاخ کردن و تقطیم و تکریم نمودن سسر چترها  
 سسر نامردن کسی باشد بطوریکه دست خون دی  
 ناحق بر کردن دیگری افتد سسر دهرنا کردن  
 و در زمان بردار شدن سسر دهننا بضم دال جمله و تشدید  
 نون کردیدن سسر یا از در دو غم سسر دوب  
 آنکه سر پای او در آب تر شده باشد سسر سسر واه  
 بکسر سسر دوم سر پای کاری موقوف است بر پیش  
 بزرگ جماعت کاهی با جمله سابق جمله لاحق را  
 منضم میکنند همچو جبیل بھوتی مرانی سرانی -  
 هو گئی یعنی چون بیاره و رختی نشو و نما میکند  
 مانند تخم خردل منشر میشود و سسر کفن باند هانا  
 بردای جان نکردن با در ادای جمعی سسر کو قد  
 گونا گونا گویا ادب رفتن بجای سسر گونا گونا گویا  
 و آغاز کردن سسر که جعل بفتح بای موحده سسر  
 نزدیک و سسر شب و سسر گون سسر کجا نا بضم  
 کاف تازی سیاست خواستن و تمنا کردن متنبه یا  
 سسر ما سسر نامحنت فراوان بردن و سسر کردن  
 سسر صد انا ترک عداوت کردن و همیشه گدائی اختیار  
 نمودن سسر فوانا بفتح نون تسلیم کردن و مطیع شدن  
 سسر بضم اول مذکر آسنگ و نوا و بعضی فرشته گم گفته  
 اند و بفتح اول مجسمی تیر و گمان باشد و نیزنی که  
 از آن تیر و گمان می سازند و بعضی تالاب و چشمه  
 هم بنظر آمده است و در فارسی ترجمه را سسر باشد  
 اول در عربی ترجمه راز  
 سسر بفتح اول مذکر سر پوش سفالین و بکسر اول  
 و نهایت چیزی و بفتح اول در فارسی معروف  
 که خان و کاروان سسر باشد  
 سسر اب بابای فارسی بر وزن خراب مذکر  
 و دعای بد سسر اب دینا دعای بد گفتن و نفرین  
 سسر اپنا بفتح اول تحت کردن و نفرین نمودن  
 سسر ات بکسر اول بر وزن هرات سرد و خشک و باران

سر اولی بفتح اول و دوم و سکون و ال کسره کاف کازی  
 مذکر نام فرزند است از بنود  
 سر اولی بفتح اول و دوم و سکون و دیگر حرف فاخته  
 آباء و اجداد و هم سر آنها باشد  
 سر اولی بکسر اول سر کردن چیزی و تحریف کردن و دیگر  
 ساختن دروان کردن  
 سر اولی بفتح اول و دوم و فتح و دیگر کاف کش  
 و آن نخته است که در همان زمین شیار کرده را  
 بدان هموار کنند  
 سر اولی بر وزن چکاوک مذکر فرقه است از بنود  
 سر اولی بفتح اول چهارم نام ماه چهارم هند و آن  
 است مرادف سادون  
 سر اولی بفتح اول هوش مدح و تحسین و ثناء و محبت باشد  
 سر اولی بفتح اول و دوم و سکون و دیگر حروف سائید  
 و ثناء گفتن  
 سر اولی بر وزن کدای هوش سر پوش گوچک  
 سر اولی بفتح اول بر وزن حرب همه و جمله و کل  
 باشد و بضم اول در فارسی مخفف است که بعضی  
 آنک دور بندی بسیار خوانند  
 سر اولی بر وزن عربده همیشه و در احوال و احوال با  
 سر اولی بر وزن بر تر بود سادی  
 سر اولی بر وزن هر کس و همه هر چیز باشد  
 سر اولی بفتح اول که فن یکی فرض ماه  
 سر اولی بفتح اول سکون رای جمله و پای فارسی  
 مذکر فاذرا گویند  
 سر اولی بضم اول و فتح دوم و سکون و کسر فو فانی  
 یعنی خداوند فرشتگان را با بند زان و قدر است  
 سر اولی بر وزن فرحت مذکر نوعی از نانی سر پتیا  
 بر وزن عربا کذنگ  
 سر اولی بفتح اول و سکون نانی مستوفی است  
 هوش دو تک و نیزه فن است

سر اولی بفتح اول و فتح نانی فارسی و نانی مستوفی  
 هندی و کشید و او و کشت نیزه و عربده و دیگری  
 و خلق ظاهر با اتفاق باطن  
 سر اولی بضم اول هوش نامل و اندیشه و توجه و عبادت  
 و انعام و طاعت و درستی چیزی و بفتح اول و دوم  
 فصلی از فصول است و آن سر که با نانی و بفتح اول  
 و کسر دوم هوش جوی در دو بار  
 سر اولی - سر نیلا بضم اول در هر دو هوشیاری و آگاه  
 و خبر دار را گویند  
 سر اولی بفتح اول و دوم و سکون نانی مستوفی هندی  
 مذکر جلیاب  
 سر اولی بکسر اول و فتح بر وزن نانی مستوفی  
 و سکون هر دو پای هوز و کشید و او مذکر سالی  
 که با کرامت و ناخوشی باشد  
 سر اولی بکسر اول و فتح دوم از دیدن و بیدار کردن  
 و ساختن  
 سر اولی بضم اول بر وزن دلربا و محبوب  
 مرادف کسجن  
 سر اولی بر وزن سر هوش نام روز و بارش  
 سر اولی بفتح اول و دوم هوش نام یکی از فصول  
 است باشد و سکون دوم در فارسی جنگ بضم  
 سر اولی بر وزن فردا مذکر نوعی از بند و اندون  
 تله زرا گویند  
 سر اولی بفتح اولی و دوم و کشید و ال صیغه است  
 عقیدت و ارادت و تمنا و اشتیاق باشد  
 سر اولی بر وزن جرس بهتر و نفیس و زیاده  
 بیش را گویند سر سار بر وزن تر سا که نیک  
 سر اولی بکسر اول و دوم مذکر نام درختی است  
 سر اولی بفتح اول بر وزن تر سالی هوش  
 هوشیت و بهتری را گویند  
 سر اولی بفتح اول بر وزن سکون رفتن مار و حرکت

<p>سر ل بر وزن غل ذکر نام خوبی است خوشبودار است و صادق و مستقیم و ساده لوح و ساده دل</p>	<p>گردن آن باشد و لغزم بر و دسین نیز آمده سر س را هفت لغزم بر و دسین رفتن بار یا او را هفت رسمان و غیر آن</p>
<p>سر کا صخ اول دوم صادق و راست سر م بیخ اول و سکون هم ذکر لقب و مانند کی را</p>	<p>سر س سری لغزم اول و سیوم سونش غلیظ و نیز کرمی است که در میان غلامی باشد</p>
<p>سر ن بیخ اول دوم سونش جای پناه و ماسن نظا و مادی</p>	<p>سر سو فی بیخ اول دوم و سکون سین و فتح و او نام زود بر بهاست</p>
<p>سر تا بیخ اول انجا سیدن و نام شدن و با خبر سیدن سر ناگت بیخ اول دوم و فتح کاف فارسی</p>	<p>سر سون بیخ اول و ضم سیوم و سکون و او مجهول و نون زده سونش خزل با بیض گذائی نحو آبرو سنین</p>
<p>سرنگ بیخ اول دوم بر وزن کلنگ سونش لقب در خند که در دیوار باشد و آب کیت و</p>	<p>سر سینگ بکر اول و سیوم و سکون تخانی و نون و کاف فارسی طامنی و ستر و دوسر گش</p>
<p>بکر اول دوم مذکر بیوط و سقوط و شاخ کا و بهری قرن گویند</p>	<p>سر س کا تا بیخ اول دور کردن و بیک جانگ اشتر سر س کن تا بیخ اول و سیوم مذکر فی و نصب گویند</p>
<p>سر و بر وزن بز و اذکر پیاله و جام آب و فضیلت و بز رگوار می و ببری خسبر پورچه بر او وزن هم آمده</p>	<p>سر س کتا بیخ اول دوم دور شدن و بطرفی رفتن و لغزم اول دوم مرادف ستر کتا لغزم اول مرادف</p>
<p>بدان که روغن کاو بر آتش اندازند در وقت کباب کردن گوشت قربانی</p>	<p>سر س کتا بیخ اول و سکون نون و فتح و ال مستوفی مذکر فی و نصب</p>
<p>سر و پ بیخ اول و ضم دوم مذکر صورت و شکل و صورت خلقی و ذاتی و کبشی شکل و خوشنما</p>	<p>سر س کپ بیخ اول و فتح کاف فارسی دلیر و جان سر س کپی سونش دلیری و جان بندی</p>
<p>سر و پی آنچه صورت اصلی دارد سر و تا - سر و تو بیخ اول و ضم دوم مذکر و سکون و او مجهول در هر دو مذکر است که بدان فوغل بزرگ باشند و پاره کنند</p>	<p>سر س کی بکر اول و سیوم سونش نوعی از گیاه که بداند بور یا بافند</p>
<p>سر و ج بیخ اول و ضم دوم و سکون و او مجهول مذکر در وقت آنچه</p>	<p>سر س گ بر وزن مرگ مذکر آسمان و عالم بالا و آرز سر گ لوک هم خوانند</p>
<p>سر و د بیخ اول و سیوم بر وزن هر چه همراه و درام</p>	<p>سر س گپ کالی بیخ اول و سکون برای قرشت و کاف فارسی و فتح تابی فارسی و تابی و فغانی و کسر لام کاژ و احوال و نیز کاویرا گویند که یک شاخ آن بزیر خمیده باشد و دیگری بیالارفته</p>

باری تعالی است جل شانہ

<p>منظور و حرم و مد خود و معشوقه  سریقن بکسرتای فوقانی و سکون نون کذک  سریو بر وزن حر بر مذکر جسم و تن و در خار</p>	<p>سری و سر بیخ اول موسم بر وزن بر تر مذکر چشمه و  تلاهد و در فارسی سالار و سیر و بیخ اول در  عربی یعنی شادمانی است</p>
<p>خوس قنخ و نام ولایتی و جانی نیز هست و در  عربی اورنگ و تخت را گویند</p>	<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و فتح و او و سین  ویای تمثالی یعنی ازین همه و ملک ببرد</p>
<p>سری سراگ بکسر اول و دوم مذکر نرزی است  از سر سمیع که آنرا وقت سه پیر در فصل زمستان  می سرانید</p>	<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک</p>
<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک</p>	<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک</p>
<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک</p>	<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک</p>
<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک</p>	<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک</p>
<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک</p>	<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک</p>
<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک</p>	<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک</p>
<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک</p>	<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک</p>
<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک</p>	<p>سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک  سری و سر بیخ اول و سکون دوم و سکون نون کذک</p>

<p>س سسرا - سسراک هر دو بضم اول بهمان خوشحالی موش خانه خمر و طمان بود باشد</p>	<p>س سترپ بضم اول و فتح دوم و سکون با فارسی سوس تجرع یا حمدای تجرع باشد</p>
<p>هر سسکارنا بضم اول شغیدن و بر باد کردن بار کفچه خورا</p>	<p>هر سترپنا بضم اول و فتح دوم جرعه جرعه خوردن هر سترک بفتح اول و دوم موش راه</p>
<p>هر سسکنا بکسر اول و فتح دوم و سکون کاف تازی و فتح نون ز شغیدن و گرفتن فواق مرکبی را</p>	<p>هر سترکنا بضم اول و دوم جرعه جرعه خوردن هر سترکی بضم اول موش را کردن زبمان کاغذ</p>
<p>هر سسکی بکسر اول و سکون دوم موش ز شغ و آن بر وزن پلنگ بمعنی بر بستن گلو باشد هر چه</p>	<p>هر سترکنا بفتح اول و دوم موش پوشیدگی و بکسر اول و فتح دوم زن دیوانه و مجنون</p>
<p>فواق گویند سسکیان بهر نا گرفتن فواق باشد کسی را</p>	<p>هر سترنا بفتح اول و سکون و بمعنی جنیدن چیز و رآب هم آمده</p>
<p>هر سسیانید بکسر اول و سکون دوم و فتح تخانی و سکون الف و کسر تخانی ثانی و سکون نون و اول</p>	<p>هر ستری بکسر اول دیوانه و مجنون را گویند هر ستریل بفتح اول و سکون بر وزن خردل بد بو</p>
<p>مهد بوی بد باشد سسیر بفتح اول و کسر دوم و فتح تخانی مذکور مجاوره عوام بمعنی ماه و قمر باشد و صحیح است</p>	<p>و شغفن س سس بر وزن بس مذکر ماه که قمر باشد و بمعنی فلک هم آمده است</p>
<p>چنانکه مذکور شد سسیل بضم اول و کسر دوم خلیق و خوش طبع و نیک بهاور گویند</p>	<p>س سساروزن بسا مذکر خرگوش بجزی ارباب هر سستا بفتح اول بر وزن بسته ارزان بجزی رضیص گویند</p>
<p>سسشتا چار بکسر اول سکون شین معجزه کس خلق سسشتا چار می بکسر اول خلیق و نیک طبع و بمعنی سدوک و صیافت هم آمده است موش</p>	<p>س سستانا بفتح اول بر وزن و ستانه آرا مید و آرام گرفتن و بضم اول هم خوانده اند هر سستانی بفتح اول بر وزن بر جای موش آرد</p>
<p>س سکار بر وزن بهار مذکر باشد او سکار می موش کدنگ</p>	<p>س سستعل بکسر اول و سکون دوم و فتح فوقانی و و سکون نای بر وزن و لام سرد و بار و مراد و کسر س سستا چار بکسر اول و سکون سین دوم و فتح نای هندی مذکر اخلاق نیک و خوبی پسندیده</p>
<p>س سکا بضم اول بر وزن زلال مذکر کثرت و دوز هر ششی و خوبی فضل و بر وزن بهنال در فارسی بمعنی فکر و اندیشه و گفتگو خوانده و گویند باشد</p>	<p>س سسس بر وزن و بمعنی خمر بجزی صبر گویند و بفتح اول و هم دوم هم آمده و بکسر اول و دوم موش فضیلت از فضول شش گانه و بمعنی ششم هم نظر آمده است</p>
<p>و یکاف فارسی مشهور است سکاذا بفتح اول اند و یکین شدن سکت بفتح اول و دوم موش قدرت و توانایی</p>	<p>س سسکا بکسر اول و سکون نای منقوطه است س سکت بفتح اول و دوم و سکون نای منقوطه است</p>
<p>س سکاذا بفتح اول اند و یکین شدن سکت بفتح اول و دوم موش قدرت و توانایی</p>	<p>س سسکا بکسر اول و سکون نای منقوطه است س سکت بفتح اول و دوم و سکون نای منقوطه است</p>
<p>س سکاذا بفتح اول اند و یکین شدن سکت بفتح اول و دوم موش قدرت و توانایی</p>	<p>س سسکا بکسر اول و سکون نای منقوطه است س سکت بفتح اول و دوم و سکون نای منقوطه است</p>
<p>س سکاذا بفتح اول اند و یکین شدن سکت بفتح اول و دوم موش قدرت و توانایی</p>	<p>س سسکا بکسر اول و سکون نای منقوطه است س سکت بفتح اول و دوم و سکون نای منقوطه است</p>



نیز کسر اول و نام جشنی در هند و  
 سکنای بعضی اول و لغز و نجف و دیگر اول مذکر سفال پاره  
 سکنای بعضی اول و ضم دوم و سوم و سکون بهم و بای  
 سوخته صاحب جهان مر و جهان وار  
 سکنای بعضی اول و موش مای خشک و سطلی خشک و لاغر  
 و نجف را نیز گویند  
 سکنای بعضی اول و دوم و سکون بهم فارسی بهم و خوف و  
 شرم را گویند  
 سکنای بعضی اول و رسیدن و نادم گشتن  
 سکنای بعضی اول و دوم و رسیدن و تحمل شدن و ستر شدن  
 گشتن و بعضی اول بهم آمده  
 سکنای بعضی اول و سکون کاف تازی و رای قرشت مذکر  
 ناهید بگری از هر گویند و بعضی حمزه و آدینه بهم هست و آدینه  
 منی را هم گفته اند و در زبان عربی مستی و برآشتن کاف  
 مستحق سوب شکر باشد  
 سکنای بعضی اول و تنگ و ضیق را گویند  
 سکنای بعضی اول و تنگ کردن کسی را و از جای هر دور باز  
 داشتن و قبول گنا بدین کاغذ و خواه و غیر آن  
 سکنای بعضی اول و سکون و دوم و فتح رای قرشت و  
 سکون الف و نون و نای و فغانی موش تحمل افتاد  
 باشد و در میخی از بروج و دوازده گانه سکونانی است  
 سکون است  
 سکنای بعضی اول و روزن صحرائی موش تنگی جای  
 و ضیق مکان  
 سکون بعضی اول و کسر کاف و رای جهله و سکون تا  
 فغانی بر هر چیز خوب ساخته و بسنی کار تنگ و خوبی  
 و نیکی بهم است  
 سکنای بعضی اول و دوم و فتح بهم و سکون کاف  
 تازی فعل متحدی را گویند  
 سکنای بعضی اول و موش فغانی یا سرفصل  
 سکنای بعضی اول و فتح دوم و سکون رای سرفصل

و فرایم آوردن و کوتاه شدن  
 سکنای بعضی اول و فتح کاف تازی بهم و بعضی اول  
 و فتح دوم سفید بقیض سیاه و لغتی مر بر بمان را  
 سکنای بعضی اول و فتح کاف تازی بعضی اول و آن  
 از آغاز ماه نو تا بد شدن آن باشد  
 سکنای بعضی اول و سکون کاف و کسر لام و سکون  
 تحتانی و فتح کاف دوم و سکون رای جهله و ششم  
 صابون را گویند  
 سکنای بعضی اول و ضم دوم و فتح بهم مرادف سکون  
 سکون بعضی اول و ضم دوم مذکر شگون  
 سکنای بعضی اول و توانستن و قادر شدن  
 سکنای بعضی اول و پرشته شدن  
 سکنای بعضی اول و فتح دوم و سکون و دیگر حرف  
 مذکر شاخ و درخت و عهد و بهره و دوش که گفت  
 باشد و بعضی کرده و جاعلی از شکر بهم است  
 سکنای بعضی اول و نفیس و نرم  
 سکون بعضی اول و ضم دوم و سکون و او و قبول و  
 بهم فارسی مذکر تعظیم و تکريم را گویند  
 سکون - سکون - سکون بعضی اول و ضم دوم و سکون  
 و او و قبول در هر دو اول مذکر و نانی موش تنگ  
 کلی و نگدان کلی و صاحب بر مان قاطع گفته که  
 سکون بعضی اول و نانی و فتح رای قرشت کاف  
 کلی باشد  
 سکون تا بعضی اول و ضم دوم و سکون و او و قبول  
 ترجمیدن و فرایم آمدن  
 سکون بعضی اول و سکون و دیگر حرف مذکر آرام و  
 راحت سکون باس مکان راحت سکون مال  
 نومی از بالکی سکون تا آرام یافتن سکون چین سکون  
 و آرام سکون دانی راحت بخش و آرام دهنده  
 سکون دهام مکان راحت را گویند  
 سکون بعضی اول مرید و شاکر و نلیذ و قوی حرف

<p>سکھاناو بکبر اول آموزانیدن سکھاناو بکبر اول و سکون کاف و مای ہوز و دفع</p>	<p>کہ در پنجاب و مضافات لاہوری باشند و از مردان و پیران مانگ اند و آن نام شخصی است کہ مقتدای قوم سکھ بوده است</p>
<p>واو و سکون اول مذکر اما یعنی و معلی سکھی بضم اول و کسر دوم آسوده و مرقد الحال و دفع اول زنی کہ محرم و ندیم زن دیگر باشد و نیز در بعضی کہ لباس زنان پوشیده باشد</p>	<p>سکھا بفتح اول و ثانی و ندیم و کبر اول ہونٹ کا کل و کیو و معنی شدہ آتش پر آمدہ و بضم اول خشک لقیض تر مرادف سوکھا</p>
<p>سکھا بضم اول آسوده و مرقد الحال سکھائی بکبر اول ہونٹ سکھا یا کبر اول مذکر تعمیم و تغین در تہذیب</p>	<p>سکھا نا بکبر اول آسودن و بضم اول خشک کردن سکھائی بکبر اول ہونٹ سکھا یا کبر اول مذکر</p>
<p>افلاس و سختی و بمعنی تنگ و چیت ہم آمدہ است سکھنا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجہول تنگ کردن و در صنیق افکندن</p>	<p>سکھیا بضم اول مذکر نوعی از پالکی سکھت بضم اول و کسر دوم آسوده و مرقد الحال</p>
<p>سکھلا بضم اول و سکون کاف تازی مای ہوز و دفع فوقانی و مختلف لام مذکر بارہ ادیمی کہ اندرون بای افزا کند</p>	<p>سکھلا بضم اول و سکون کاف تازی مای ہوز و دفع فوقانی و مختلف لام مذکر بارہ ادیمی کہ اندرون بای افزا کند</p>
<p>سکھلا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجہول مذکر نوعی از آہن باشد سکھنا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجہول لام کشیدہ شدن و کوتاہ شدن و در ہم کشیدن یا در بعضی سگ ترجمہ کلب سگ دوی ہونٹ ہرزہ دو وسی لا حاصل سگ لگی ہونٹ چا پوسی و تلخ و خوشامد</p>	<p>سکھد بضم اول و دفع دوم و سکون مای ہوز و اول مہلہ و پذیر و دو گلکٹ سکھداس بضم اول و دفعی از بربخ خوشبو سکھدان بضم اول مذکر راحت بخشی و ترفیہ یعنی آسودگی و اودن کسی را</p>
<p>سگ بفتح اول خویش سگ بھائی برادر حقیقی سگی ہن خواہر حقیقی سگائی بفتح اول ہونٹ خویشی و قرابت و نامزد کردن دختر با کسی و شادی دوبارہ زنی کہ از قوم اراضل بود و قوم ہندوان زنی کہ شریف و نجیب باشد نکاح ثانی بروی حرام است و موجب ذلت سگ بہمنابغ اول و دفع بای فارسی و سکون مای ہوز و دفع فوقانی بر وزن خزندہ ہر سبزی کہ از باجوبات پزند</p>	<p>سکھدایک بضم اول و دفع چہارم و دفع تختانی راحت بخش و راحت افزا سکھداس بضم اول و دفع وال و سکون را قرشت و دفع سین و سکون نون مجدد مذکر ثانی است کہ عصارہ ان درد کوش را دفع دہد</p>
<p>سگ بکسر اول و دفع دوم مذکر لیسان بہانگی باشد بہانگی وزنی باشد اعم از آب و غیر ان کہ بدو چوب در لیسان ما حال از بر دارد و بمعنی قد و سر چیزی ہم آمدہ</p>	<p>سکھ بکسر اول و دفع دوم مذکر لیسان بہانگی باشد بہانگی وزنی باشد اعم از آب و غیر ان کہ بدو چوب در لیسان ما حال از بر دارد و بمعنی قد و سر چیزی ہم آمدہ</p>
<p>سگر بفتح اول و سکون کاف فارسی ہمہ و جمع سگرنی بضم اول و سکون دوم و دفع زای قرشت و کسر ہرزہ ہونٹ نومی است در بو سبزی مخصوص بوقت چاشت</p>	<p>سکھرن بکسر اول و دفع بیوم و دفع زای ہمہ مذکر نومی از خورش کہ از شکر و دلمہ شیر می سازند سکھلا نا بضم اول خشک کردن و انیدن مرادف</p>

س	سگ - بفتح اول و تشدید کاف فارسی معنوی مذکر سگ و گردون	س	ابربی خرافت گویند
س	سگن بر وزن سخن مذکر شکون و فال را گویند	س	سلانا کبکبر اول و وزانیدن و لغیم اول خوابانیدن
هـ	سگوفی بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجبول گوشته حیوانات را گویند	س	و کنایت از کشتن و قتل کردن هم هست سلا دینا کذلک
س	سگند - سگند هـ لغیم اول و فتح دوم و سکون دیگر حرف هـ هونث بوی خوش و بستی خوشبو و سطر هم آمده	س	سلانی کبکبر اول هونث اجرت و وضن و و وضن چیزی و بفتح اول هـ و قلم سرنی
س	سگند ساری نام کلی است	س	سل بنه کبکبر اول و فتح بای سوجه و تشدید نای منقوط هندی مذکر و سنگ دراز که بدان دار و ماهی ساینده صاحب بران گفته
س	سگه - لغیم اول و فتح دوم و سکون نای بوز در منقوط هندی بهتر دینکو و پسندیده و آه است	س	سبه اول و دوم سنگ دراز که بدان دار و ماهی ببازند بربی سفتح باشد
س	و صاحب فقیهت	س	سل بست کبکبر اول و فتح بای فارسی هموار و یکسان و صاف را گویند
س	سگه لانی لغیم اول هونث زبای و نیکی و لطافت	هـ	سلجی کبکبر اول و فتح دوم و سکون بای فارسی کمر چیم فارسی هونث طشت مرادف چلجی
س	سگتری کبکبر همزه کذلک	س	سلنا بفتح اول و کسر دوم هونث رود بار مرادف سرت
س	سگن بفتح اول و دوم سطر و غلیظ و مترکم باشد	س	سلج بفتح اول و دوم نخل و شرمسار و بفتح اول اور عربی نزد برون لغمه و بالضم و تشدید لام گیاهی است که شتر می خورد
س	همچو موی و ابر و دشت پرانشجار	س	سلجها نا لغیم اول و فتح گشادون و درست نمود وصاف کردن
س	سگیان لغیم اول و کسر دوم مذکر فراست و دانای و تیز فنی و بفتح اول و انا و صاحب فراست	س	سلجهنا لغیم اول و فتح دوم گشاده شدن سلجهن لغیم اول و فتح دوم و تشدید جیم فارسی معنوی مذکر نشان نیک و علامت سعادت و خوبی و حسن
س	سگیان بفتح اول و کسر دوم و انا و ذبیحوش	س	سللسلانا بفتح هر دو سین مرادف سرسین انا
س	سل - سلا هر دو کبکبر اول هونث سنگی که بران تو ابل می آید بسازند و کار و امثال آن تیز کنند و بمعنی مطلق تخته سنگ هم هست و سل بفتح اول در فارسی چیزی باشد که از خوب و خلاصه در هم بندند و بان از آب عبور کنند و کشتی و سیغنه و شش که عربان ریه گویند و کبکبر اول نام مرضی است و آن قرص ریاست مع تب و ق سلاجت کبکبر اول و فتح لام و کسر جیم تازی و سکون فوقانی مذکر مثل ارزق است و اورا سلا سراس هم گویند بربی سیه ساهه خوانند		
س	سلا کا بفتح اول هونث جدول و سطر و نیز میس جراحان که بدان غور جراحات معلوم کنند و آنرا	س	سلفا لغیم اول بر وزن زلفی مذکر کوراکوی که بی سفال پاره در شش قلیان کنند و کشند سلفی کبکبر اول و فتح دوم هونث طشت با آفتاب سلکی بفتح اول و سکون لام و کسر کاف تازی

وخته و ماکیان صحرائی		مونث یعنی است و وای	
سلیش بکسر لام و سکون یای مجهول و شین صحیح	س	سلگانا بضم اول و فروضن	س
نذکر ایهام و کلامیکه دو معنی باشد		سلگنا بضم اول و فتح دوم افزوده شدن	س
یکجا کجرا نارجا من بجل سا املا ۴ سنو		سلل بفتح اول و کسر دوم بروزن نخل مذکر آب	س
کرم کخا مر میل سرائی تو فتح این شعر بطا بر حجاب		و بر مانعی که باشد	
نماید که گویا ناهای اشجار جمع کرده اند اما سخن		سلم بفتح اول و تشدید لام مذکر نوعی از پارچه کند	س
دیگر از آن مستفاد میشود یعنی محتالی بر تو چه با		و جانه سخن و بضم اول و تشدید دوم در عربی با	
بوده و بر چه خواستی ترا بد سر شد قدم او را بر سر		و سب و سینه بسوی چیزی	
کن ای زن نادان و ترک کن عاشق خود را یک		سلنا بفتح اول مذکر نبرد یا چه و در دکنی بمعنی	ه
نقطه		خلجان باشد	
سم بفتح اول یکسان و مانند و تمام و با هم باشد	س	سلو فتح اول و تشدید لام معضمه مذکر تیره و اول	ه
و در عربی زهر را گویند و بضم اول در فارسی معروف		بارک و بواو مجهول زن احمق و نادان را گویند	
که عربان حاضر خوانند		سلوانا بکسر اول و وزانیدن و بضم اول خوابانیدن	س
سم بفتح اول نوای است در موسیقی	ه	سلوب بفتح اول و ضم دوم مذکر اندک و قلیل	س
سما بفتح اول بروزن همه مذکر وقت و همگام	س	باشد	
و حالت وفاق و هم اینگی و در عربی بسنی آسمان		سلون بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجهول	س
و سقف خانه و سائبان و ابر و باران		بانگ و نام کشوری هم است	
سمایت بفتح اول و دوم و سکون الف و بای	س	سلونا بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجهول	س
فارسی و بای فوفانی نام کامل و بکسر تایی فوفانی		تکلیف و ملج	
بمعنی انجام و انجام و کمال بود مذکر		سلو نو بفتح اول و او اول معروف و او دوم	س
سماج بفتح اول بروزن رواج مذکر رخت و	س	مجهول مونث بدر شدن هلال در ماه سادون	س
اسباب و بمعنی محبت و انبازی و مشارکت هم		که در آن بنود رسیمان ابریشم سرخ بطور تقویند	
سماسی بفتح اول سطر بانی که ملازم رفاصان باشد	س	بنام کرشنبار بازوی خود بندند و آن رسیمان	س
سماچا سمر بر وزن جفا کار مذکر خبر و احوال و	س	را و الکی خوانند و آن روز روز عید بنود است	
سمر گذشت و ما جز او کیفیت باشد		سلونی بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجهول	س
سعاد بفتح اول و دوم و سکون و دیگر حرف	س	مزه دار و لذت و بمعنی حکیم و خوب صورت هم	
مونث قبر جوگی را گویند عموماً و خصوصاً مقامی که		آمده است	
در آن یکی را بسببی از اسباب زنده در گویند		سلی بکسر اول و دوم مخففه مونث سنگی که گانده	س
کنند تا بسیر و غیر تمام ریاضتی است در میان کسان		بر آن تیز کنند و تنور کوچک و عوام باشد	
که بعد و آن روح را از جسم جدا توان داشت		لام گویند بمعنی اول	
تا زمان معین		سلی بکسر اول و دوم مونث تنه و رخت و موج	ه

<p>س سهادهان بفتح اول مذکر تسلی و اطمینان و بندوبست و قرار داد</p>	<p>نیز آمده</p>
<p>س سما لوی بفتح اول و ضم لام مذکر نام نباتی است</p>	<p>س سمیت بفتح اول سیوم که بای فارسی است موش اقبال و دولت و ثروت باشد</p>
<p>س سمان بفتح اول با یون زده بر وزن کان مذکر وقت و هنگام و حالت و با یون ظاهر کرده برابر و مانند و همسر و باین معنی مذکر موش هر دو آمده تو میسر سمان</p>	<p>س سمیت بفتح اول و ضم سیوم و سکون تالی منقوط هندی مذکر بند کردن رخت و جونی باشد و بمعنی طبله سیر است و صند و قچ هم است</p>
<p>س سمانین تو همسرین استی</p>	<p>س سجد بفتح اول و سیوم بر وزن به صد موش دولت و ثروت مرادف سمیت</p>
<p>س سمانا بفتح اول کجیدن و کجایش داشتن مراد امانا</p>	<p>س سمین بفتح اول و سیوم کامل و تمام</p>
<p>س سمانتا بفتح اول و دوم سکون یون ظاهر موش ماندگی و مشابست</p>	<p>س سموسمان بر وزن فرمودن کز لک</p>
<p>س سماق بفتح اول کجایش و کجای</p>	<p>س سمیت بضم اول و فتح دوم و کسر فاقانی موش دوروت و لطف و بفتح اول و تشدید دوم مذکر قیاس و گمان و ما بفتح و در عربی بمعنی راه در روشن</p>
<p>س سمایی بر وزن کواخی موش همسر و تحمل و قدرت و لیا سمبیا بضم اول مذکر گز بند و قی</p>	<p>س سمیتا بر وزن همسا موش برابری و همسر قی سمت یکسر اول و فتح دوم و سکون تالی منقوط هندی موش کشش و چیدگی را گویند</p>
<p>س سمباد بر وزن همزاد مذکر گفتگو و سگال</p>	<p>س سمیتا بفتح اول و سیوم بر وزن فرحت مذکر و تاریخ باشد</p>
<p>س سمیت بفتح اول و سیوم بر وزن فرحت مذکر و تاریخ باشد</p>	<p>س سمیتا بفتح اول و فتح دوم و سکون تالی منقوط هندی موش کشش و چیدگی را گویند سمیتا یکسر اول و فتح دوم کشیده شدن سمیت بفتح اول و دوم موش فهم و دانش و خیال و گمان باشد</p>
<p>س سمبند همسر بر وزن هر چند مذکر نسبت و قرابت و خویشی و بمعنی قافیه شعر آمده است سمبند همی بر وزن فرزندی مذکر خویش و همسر و سر و دختر را نیز گویند</p>	<p>س سمجانا بفتح اول قیامیدن و دلنشین کردن سمجها و بفتح اول مذکر تقبیم</p>
<p>س سمبود هن بفتح اول و ضم بای موعده و سکون او مجهول و فتح دال اکید و سکون لای بر وزن نداد خطاب را گویند</p>	<p>س سمجها بفتح اول و دوم فهمیدن و دانستن سمجها و بفتح اول و دوم و نا و عاقل</p>
<p>س سمبها مرنا بفتح اول سیوم مرادف سمبها لدا سمبها لدا بفتح اول و سیوم پناه داده و نگه داشتن سمبها و بفتح اول بر وزن مرد آذانا موش احتمال و امکان و ممکن بودن چیزی</p>	<p>س سمجھونی بفتح اول و سیوم موش تقبیم سمدانی بفتح اول و ضم دوم و پیوسته و جویع سمدر بفتح اول و ضم دوم و سکون دال جمله مذکر در بابی بجز خوانند سمد در چین مسمیرا فارسی و سکون لای بر وزن مجهول و وزن بجه کف دریا باشد و کن کنایت است از غرض استخوان نوعی از ماهی</p>
<p>س سملنا بفتح اول و سیوم پناه داده شدن سمبلو بفتح اول و ضم سیوم ممکن بودن و زیبا سمبولگ بفتح اول و ضم سیوم و سکون داد مجهول مذکر تعرف و گمانی و بمعنی جامع و مبراز</p>	<p>س سمد مرانت بفتح اول و ضم دوم و فتح رای مسمود</p>

<p>مذکر صحبت و معاشرت</p>	<p>سکون الف و نون و مای و فانی دراز و وسیع محو در</p>
<p>سمند لغت پر دو سین جمله سونث آواز سونث</p>	<p>س سمند رسو که بفتح اول و ضم دوم و ضم سین سکون</p>
<p>چوب تر و کسبر هر دو سین در عربی کجدر اگویند</p>	<p>س سمند رسو که بفتح اول و ضم دوم و سکون سین و فتح تحتانی</p>
<p>مذکر و آن طریقی باشد در میان شغری بند که یک</p>	<p>س سمند رکی بفتح اول و ضم دوم و کسر بای جمله مال</p>
<p>کسی شعر عی نویند یا بگوید و شاعر دیگر مصرع دوم</p>	<p>س سمند رکی بفتح اول و کسر دوم و سکون دل و مای سوز</p>
<p>گفته بیت را تمام کند</p>	<p>س سمند رکی بفتح اول و کسر دوم و سکون دل و مای سوز</p>
<p>سمستان بفتح اول و سکون دوم و فتح سین سینه مذکر</p>	<p>س سمند رکی بفتح اول و کسر دوم و سکون دل و مای سوز</p>
<p>گورستان و جای که در آن مرده را می سوزند</p>	<p>س سمند رکی بفتح اول و کسر دوم و سکون دل و مای سوز</p>
<p>سمشان باسی بسنی ساکن کورستان باشد فاین</p>	<p>س سمند رکی بفتح اول و کسر دوم و سکون دل و مای سوز</p>
<p>وصفی است از اوصاف جهاد و</p>	<p>س سمند رکی بفتح اول و کسر دوم و سکون دل و مای سوز</p>
<p>سمن بضم اول و فتح دوم کل مراد ف پهلوی و روزن</p>	<p>س سمند رکی بفتح اول و کسر دوم و سکون دل و مای سوز</p>
<p>چمن در فارسی گل تنگ برگه دور عربی سطلی روغن را</p>	<p>س سمند رکی بفتح اول و کسر دوم و سکون دل و مای سوز</p>
<p>کوبند عموما و روغن کا در اخصوصا و روغن کا و ج</p>	<p>س سمند رکی بفتح اول و کسر دوم و سکون دل و مای سوز</p>
<p>سیار کهنه شود و فتح سم اضی کند</p>	<p>س سمند رکی بفتح اول و کسر دوم و سکون دل و مای سوز</p>
<p>سمند س بفتح اول و ضم دوم و سکون نون و فتح اول</p>	<p>س سمند رکی بفتح اول و کسر دوم و سکون دل و مای سوز</p>
<p>جهله و سکون رای قرشت مذکر در یا و فتح دوم در</p>	<p>س سمند رکی بفتح اول و کسر دوم و سکون دل و مای سوز</p>
<p>فارسی نام جانوری است که در آتش متکون میشود</p>	<p>س سمند رکی بفتح اول و کسر دوم و سکون دل و مای سوز</p>
<p>کوبند مانند موش بزرگ میشود و بعضی کوبند بصورت</p>	<p>س سمند رکی بفتح اول و کسر دوم و سکون دل و مای سوز</p>
<p>سوسمار و چلباسه است و بعضی کوبند بصورت مرغی</p>	<p>س سمند رکی بفتح اول و کسر دوم و سکون دل و مای سوز</p>

<p>دو ال معده و مای سوز مذکر قرابت خونی و قانی شررا گویند</p>	<p>س</p>
<p>سمن بفتح اول با هم و بضم اول بی حواس سین سنان ساکن و خاموش و ساکت و سن بفتح اول ایضا مذکر نام نباتی است صاحب برهان گفته سن بروزن سن دستی باشد که بر درختها چید و عبری عشق خوانند و تبرکی بمنی تو باشد که عربان انت گویند و کسر اول در عربی دندان و سال و مقدار عمر با سن بضم اول و تشدید دوم شنیدن گوش فرا داشتن</p>	<p>س</p>
<p>سنا بفتح اول بروزن عیان آمیزه و منترج دور عربی کیای است سهیل و بهترین آن کی است سناب است بضم اول و فتح بای فارسی و سکون تا، منقوطه هندی مونت سکون و سکوت سن سنان بفتح اول و فتح تالی فغانی ابدی و دایمی باشد</p>	<p>س</p>
<p>سناتمه بفتح اول سکون تالی فغانی و تالی بنده که آقا دارد و وزیکه شوهر داشته باشد سناتما بفتح اول و تشدید نون مذکر شور و سرور و ریاضت و باران</p>	<p>س</p>
<p>سناسما بضم اول زر که عبری صلیح و صیاع گویند و در فارسسی زن پسر که عروس باشد و پسر که گلن خوانند</p>	<p>س</p>
<p>سناسمای بضم اول قابل و مستعد سناسمای بضم اول مونت زر کری و زن حبیبه و جمیده را نیز گویند</p>	<p>س</p>
<p>سناسی بفتح اول و تشدید نون در پیش و غیر سنان بفتح اول بروزن گمان مذکر غسل بدن شستن و بالکسر در عربی فسان و سریره و سر حصا باشد</p>	<p>س</p>
<p>سنانا بضم اول شتر گویند سناسها بفتح اول و تشدید دوم و فتح تالی</p>	<p>س</p>
<p>سناسها بفتح اول و تشدید دوم و فتح تالی</p>	<p>س</p>
<p>سناسها بفتح اول و تشدید دوم و فتح تالی</p>	<p>س</p>
<p>سناسها بفتح اول و تشدید دوم و فتح تالی</p>	<p>س</p>
<p>سناسها بفتح اول و تشدید دوم و فتح تالی</p>	<p>س</p>
<p>سناسها بفتح اول و تشدید دوم و فتح تالی</p>	<p>س</p>
<p>سناسها بفتح اول و تشدید دوم و فتح تالی</p>	<p>س</p>
<p>سناسها بفتح اول و تشدید دوم و فتح تالی</p>	<p>س</p>
<p>سناسها بفتح اول و تشدید دوم و فتح تالی</p>	<p>س</p>
<p>سناسها بفتح اول و تشدید دوم و فتح تالی</p>	<p>س</p>
<p>سناسها بفتح اول و تشدید دوم و فتح تالی</p>	<p>س</p>

سمو بفتح اول و ضم دوم سکون و او مجهول مذکر وقت و هنگام  
 بجز اول در عربی بلند و بطن است و تشدید و او بلند شدن  
 سموت بفتح اول و سیوم بروزن بر وقت مذکر  
 سال که دوازده ماه باشد  
 سمو بفتح اول و ضم دوم سکون و او مجهول مذکر وقت و هنگام  
 سموت بفتح اول و سیوم و پنجم هر یکی که در سال  
 یکبار آید  
 سمو بفتح اول و ضم دوم سکون و او مجهول مذکر وقت و هنگام  
 سمو بفتح اول و ضم دوم سکون و او مجهول مذکر وقت و هنگام  
 آب کرم با سخن آب سرد و یا او  
 نهما لانا بفتح اول و ضم دوم سکون و او مجهول مذکر وقت و هنگام  
 سمی بفتح اول و ضم دوم سکون و او مجهول مذکر وقت و هنگام  
 سمیا بفتح اول و ضم دوم سکون و او مجهول مذکر وقت و هنگام  
 سمب بفتح اول و ضم دوم سکون و او مجهول مذکر وقت و هنگام  
 بای فارسی متصل و نزدیک  
 سمی بفتح اول و ضم دوم سکون و او مجهول مذکر وقت و هنگام  
 سمیت بفتح اول و ضم دوم سکون و او مجهول مذکر وقت و هنگام  
 و تالی فغانی حرفیت که آفاده معیت هده حبه است  
 سمیت بفتح اول و ضم دوم سکون و او مجهول مذکر وقت و هنگام  
 تالی منقوطه هندی مونت القاض و کشیدگی و نیز  
 دوی است که زنان برای تنگی فرج پردازند  
 سمیت بفتح اول و ضم دوم سکون و او مجهول مذکر وقت و هنگام  
 سمیس بروزن حریر مذکر با و عبری ریج گویند و در  
 عربی بسنی افسانه که و افسانه گویند گان باشد  
 سمیر بضم اول و کسر دوم سکون و او مجهول مذکر وقت و هنگام  
 راه بهله و سکون و او معروف قطب شمالی و کوهی که  
 در اقصا دهند و آن سکون خدا یان بمنی دیوان است  
 سمیل بضم اول و کسر دوم سکون و او مجهول مذکر وقت و هنگام  
 لاین و پسندیده  
 سمین بفتح اول و ضم دوم سکون و او مجهول مذکر وقت و هنگام

<p>بسنذکار</p>	<p>مذکر شور باد و باران و آواز موج نامزد سننات</p>
<p>سننتی بفتح اول عوض و در عوض</p>	<p>سن سنهارنا - سنهارنا هر دو بفتح اول مرادف</p>
<p>سننتی بفتح اول نذر</p>	<p>سن سنهارنا باشد و آن گذشت</p>
<p>سننتی بفتح اول سکون و دیگر حروف مخوم و غیر</p>	<p>سن سنهری بفتح اول سکون نون و فتح بای مؤنث</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنهری بر وزن مؤنث نام مرضی است</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنپات بر وزن مرصعات مذکر مرضی است</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنپا در آن همه بدن سرد و فشرده می ماند اطبای</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنپا میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنپا میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنپا میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنپا میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنپا میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنپا میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنپا میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنپا میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنپا میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنپا میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنپا میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنپا میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>
<p>سننتی بفتح اول و ضم سیوم و سکون کاف تا</p>	<p>سن سنپا میگویند که این مرض از فساد صفرا و سوزا</p>



سن	سنجعت بفتح اول و کسر سوم و سکون فغانی فرازم آورد	مذکر غام سند سیس یعنی سید دوم گذر لکت
س	و جمع کرده را گویند	سند یسی بفتح اول و کسر سوم بیجا بر سر اول و فغان
س	سنجدهب بفتح اول و کسر سوم فارسی سکون بای می بود	سند بحد بفتح اول و کسر اول سکون دیگر حرف
	و بای فارسی مختصر و کوتاه	مذکر شک و ترود
س	سنجدهبین بفتح اول و کسر سوم بروزن مهری تن افشک	سند بهی بفتح اول و کسر اول صا شک و ترود
	و ایجاب	سند آبادال منقوط هندی بروزن خنده محکم
س	سند ز بضم اول و فتح سیوم حسین و جیل و جوب و نیگا	و مضبوط و قریب و غایط بسته و منده را هم گفته اند
	و بهی حسن هم هست مذکر	سند اس بفتح اول مذکر سترج و جاخورد
س	سند ترا بضم اول و فتح سیوم موش حسن جمال	و نادان هم گفته اند
س	سند سی بضم اول و فتح سیوم و کسر رای مهله موش	سند اساق بفتح اول مذکر سفارش بزرگ آنرا از او
	حسن جمال و بهی زن هم گفته اند	هم گویند
س	سند هر کبر اول سکون و کبر حروف و بیای شور	سند اسی بروزن و سواسی قسبی است از فقرای
	و محیط اعظم و نام کشوری است معروف و نیز نام	سند اسی بفتح اول موش دست پناه و آن
	نوعی است در موسیقی و بفتح اول موش اتفاق	آله که بدان آتش بودارند
	و موافقت و آشنی و شکاف و سوراخ	سند می - سترسی بفتح اول سکون فون و طبع
س	سند هان بفتح اول و سیوم بروزن فرمان مذکر	منقوط هندی و رای منقوط هندی و کسر اول و کسر اول
	در دو وظیفه	سنجدهب بفتح اول و کسر اول سکون و احتمال و
س	سند هانا بروزن دندان مذکر چار که با طعام بخورد	خوف و ترس ترود
	سند هانی بروزن چندان لگ	سنسار بفتح اول بروزن تزار مذکر جهان
س	سند هاد بضم اول و فتح اول مهله موش با	و دنیا
	در ایچ خوش	سنساری بروزن تزاری دنیا دار
س	سند هب بفتح اول و سیوم بروزن انجب مذکر	سنسان بضم اول خاموش و ساکن
	نوعی از تک که آنرا تک لاهوری خوانند	سنسیر بضم اول و فتح سیوم مذکر نام زبور است
س	سند هو کبر اول و ضم اول مهله و سکون مای بود	سنسورگ بفتح اول و سیوم و سکون مای بود
	و او معروف مذکر دریای شور و محیط اعظم مرادف	و کاف فارسی مذکر دیدار و وصل و چار چشمی را گویند
	ستند	سنسیکا بفتح اول و سکون فون زده و سین
س	سند هیبا بفتح اول و کسر سیوم موش و عاکه بنود	و فتح گامازی بروزن زده و مذکر وقت گذر
	بوقت زوال خورشید و غروب آن و بوقت	و مظهر کردن چیزی بخوشتر بنیاد
	طهر بخوانند مرادف سنجم	سنسگر بفتح اول و سکون فون زده و سین
س	سند لیس - سند یسا بفتح اول و سکون فون	مهله و فتح کاف فارسی یاز آور و ثم خیز
	زده و کسر اول مهله و سکون بای می بود	سنسنا بفتح اول و سین مهله طنطنه زبون و

<p>خیزات دادن و نذر کردن</p>	<p>یعنی خوشی کردن هم آمده</p>
<p>س سنگ کبیر اول دفع دوم منافع آب بنی</p>	<p>س سنکی بفتح اول سکون نون بر وزن هر شتی شکر</p>
<p>س سنگ کوچ بفتح اول سکون نون وضع کاف تازی</p>	<p>سنگ مشبه و زود و اندیشه را گویند</p>
<p>س سکون داو و جبریل مذکر نداشت و شتر مندی و مبین</p>	<p>س سنگ کبیر اول دفع دوم سکون کاف تازی شکر</p>
<p>کفیر بزرگ هم هست که عربان و عجمی خوانند</p>	<p>منافع آب بنی بجرمی مخط گویند</p>
<p>س سنگو جن بفتح اول سکون نون وضع کاف تازی</p>	<p>س سنگ بفتح اول سکون دوم و سیوم موش</p>
<p>س سکون داو و جبریل و سکون نون مذکر کشیدگی</p>	<p>بیم و اندیشه و شک و تردید سنگ بفتح اول سکون</p>
<p>س سنگو جی بفتح اول سکون نون وضع کاف تازی</p>	<p>نون کزنگ</p>
<p>نام دوم و شتر سار</p>	<p>س سنگا نر بضم اول سکون نون وضع کاف تازی</p>
<p>س سنگه بفتح اول سکون دیگر حرف مذکر مهره و ناقوس</p>	<p>و شاه توفانی مذکر نوعی از مار باشد</p>
<p>و نوعی از زیور</p>	<p>س سنگا بفتح اول بر وزن تذار موش پشاز</p>
<p>س سنگه بفتح اول سکون دیگر حرف ساده لوح</p>	<p>و ایضا</p>
<p>و نادان و بول سنگه بفتح اول سقوط وضع بای</p>	<p>س سنگا نر بفتح اول سکون نون اشاره کردن</p>
<p>فارسی سکون داو و جبریل که بسیار وعده ما</p>	<p>س سنگت بفتح اول سکون نون وضع کاف</p>
<p>گذر و یکی بوفازر ساند</p>	<p>تازی و سکون مای هندی مذکر اندوه و مصیبت</p>
<p>س سنگا بفتح اول سکون نون وضع کاف تازی</p>	<p>و ریخ و افت سنگت چو ختم بفتح جیم فارسی</p>
<p>وضع مای هوز و کسر لام موش نام رستی باشد که</p>	<p>و سکون دیگر حرف نام حبشی و عیدی هست</p>
<p>ورد و ابکار آید</p>	<p>که بنود بجا آرند در ماه ما که بنام گنبد آن نام</p>
<p>س سنگه بفتح اول و کسر کاف تازی قسمی است از</p>	<p>تبی است</p>
<p>اقسام چهار گانه زمان و صفت این زن چنین</p>	<p>س سنکی بفتح اول سکون نون و کاف تازی و</p>
<p>گفته اند که بلند و بالا دور از سوی باشد فریب بود و نه لاله</p>	<p>کسر جیم فارسی موش کفیلر و آن جانور است</p>
<p>زود ریخ و تند مزاج بود</p>	<p>که عجمی خوانند و مبینی گویند نوعی از مای است</p>
<p>س سنگیا بفتح اول و کسر کاف تازی موش عدد و</p>	<p>که از اسک مای گویند</p>
<p>حساب و نیز اسم القاریان یعنی مذکر آمده</p>	<p>س سنگرات بفتح اول سکون نون وضع کاف تازی</p>
<p>س سنگ بر وزن رنگ مذکر محبت و رفاقت هم برای</p>	<p>موش تحول انشاب از جبری بجرمی سنگراتی</p>
<p>و مبینی همراه و رفیق هم آمده است و در فارسی</p>	<p>بفتح اول کزنگ</p>
<p>سعد و ف که عربان حجر خوانند سنگ تره نوعی از</p>	<p>س سنگر شین بفتح اول سکون نون وضع کاف تازی</p>
<p>ناریج</p>	<p>و سکون رای قرشت و فتح شین بجرم نام بارام است</p>
<p>سنگتول بفتح اول سکون داو و جبریل مساو</p>	<p>س سنگلب بفتح اول سکون نون وضع کاف تازی</p>
<p>اوزن سنگ موسی سنگی است که سیاه</p>	<p>و سکون لام و مای فارسی مذکر نذر و نیاز</p>
<p>رنگ میشد</p>	<p>س سنگلینا بفتح اول مصدر است از سنگل بجرمی</p>

سنگی بکبر اول و فتح سیوم موش از سقل که از شاخ کا و سازند و قبه دراز که از فلزات است و در شاخ کا و نصیب کنند بزی زینت	س	سنگا بکبر اول و سکون نون مذکر نفسی و کرنا	س
سنگه بکبر اول و سکون دیگر حروف مذکر ششم	س	سنگا بکبر اول مذکر آرایش و زینت	س
عربی اسد گویند و برج اسد و لغتی است را چون را بچو رام سنگه و بکونت سنگه	س	سنگا بکبر اول آراستن	س
سنگهات بفتح اول مذکر حجت و برای معرفت	س	سنگا بکبر اول مذکر درختی است که گل زرد رنگ از آن پیرسد	س
سنگهات بفتح اول و سیوم رفیق و دوست	س	سنگا بکبر اول برای جهله خادم تجانه که صنم را بیار آید بگلبها و غیر آن	س
سنگهات بفتح اول مذکر قتل و کشتن و بمینی مقتول هم هست	س	سنگت بفتح اول و سیوم موش مباشرت و جامع و بمینی صحبت و جماعت نیز آمده و جای که مرد سکه در آن جمع آمده رسومات دینی را سر انجام دهند و بمینی درست و راست و خوب هم آمده	س
سنگهات بفتح اول و سیوم کشتن و قتل کردن	س	سنگا بکبر اول مذکر خندق	س
سنگهات بکبر اول مذکر نوعی از دستنی باشد و رومالیکه هر دو گوشه آنرا کرده باشند	س	سنگا بکبر اول و سکون نون و کاف فارسی و فتح رای قرشت و سکون الف و سیم مذکر جنک و حرب	س
سنگهات بفتح اول نهادن مذکر اورنگ و سنگهات	س	سنگه بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی و فتح رای جهله مذکر جمع و مجموع و تالیف	س
سنگهات بفتح اول بویا بیدن	س	سنگه هفتی بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی و فتح رای قرشت و نای هوز و کسر نون مذکر زرب و خلع و آن نوعی از اسبها باشد	س
سنگهاتی بکبر اول شیر ماده	س	سنگه بکبر اول و سکون نون و کاف فارسی و فتح رای قرشت و نای هوز و کسر نون مذکر زرب و خلع و آن نوعی از اسبها باشد	س
سنگهات بفتح اول و کسر سیوم رفیق سنگی بر وزن جنکی کذلک	س	سنگه بکبر اول و سکون نون و کاف فارسی و فتح رای قرشت و نای هوز و کسر نون مذکر زرب و خلع و آن نوعی از اسبها باشد	س
سنگهات بکبر اول و سیوم مذکر نوعی از زهر و بفتح اول موش تشبیه استخوان و کلر که اسم باشد	س	سنگه بکبر اول و سکون نون و کاف فارسی و فتح رای قرشت و نای هوز و کسر نون مذکر زرب و خلع و آن نوعی از اسبها باشد	س
سنگیت بفتح اول و کسر سیوم مذکر سرد و نقره	س	سنگه بکبر اول و سکون نون و کاف فارسی و فتح رای قرشت و نای هوز و کسر نون مذکر زرب و خلع و آن نوعی از اسبها باشد	س
سنگیت درین آنه سرد و آن کتابی است در علم موسیقی سنگیت ناچ نوعی از شخص باشد	س	سنگه بکبر اول و سکون نون و کاف فارسی و فتح رای قرشت و نای هوز و کسر نون مذکر زرب و خلع و آن نوعی از اسبها باشد	س
سنگان بفتح اول بر وزن دربان مذکر ادب و تعظیم	س	سنگه بکبر اول و سکون نون و کاف فارسی و فتح رای قرشت و نای هوز و کسر نون مذکر زرب و خلع و آن نوعی از اسبها باشد	س
سنگاتی بفتح اول بر وزن ارزانی سوز و بگما و خلیق و مستواضخ	س	سنگه بکبر اول و سکون نون و کاف فارسی و فتح رای قرشت و نای هوز و کسر نون مذکر زرب و خلع و آن نوعی از اسبها باشد	س
سنگهات بفتح اول و سکون نون و ضم سیم و سکون دیگر حروف مقابل در و پرو	س	سنگه بکبر اول و سکون نون و کاف فارسی و فتح رای قرشت و نای هوز و کسر نون مذکر زرب و خلع و آن نوعی از اسبها باشد	س
سنگهات بفتح اول و سکون نون که در تعظیم	س	سنگه بکبر اول و سکون نون و کاف فارسی و فتح رای قرشت و نای هوز و کسر نون مذکر زرب و خلع و آن نوعی از اسبها باشد	س

بجویم است و فتح نیم سکون نون و دال جمله نسبت  
 و قرابت  
 س سننا بضم اول شمدین و بمعنی نطق حرف نین از  
 هر سنوارنا بفتح اول آراستن و درست کردن و تنظیم  
 و اوان و بند و بست کردن و آماده نمودن  
 س سنوارنا بفتح اول و سیوم آراسته شدن  
 س سنهارنا بفتح اول نیست و نابود کردن و تبا  
 ساختن  
 س سنهار بضم اول و فتح دوم طلائی و زرین مراد  
 سنهلا  
 هر سنیا بفتح اول و کسر دوم مذکور یعنی از پارچه  
 س سنیا سی بر وزن فریادی درویش و زاهد و  
 عابد مرغان  
 س سنچ بفتح اول و کسر دوم و سکون یای معروف  
 و فتح جیم فارسی مذکور گویان عبری زحل خوانند و  
 روز شنبه را نیز گویند  
 س سنچرا بفتح اول و کسر دوم فتح جیم فارسی شقی و بدبخت  
 و بد نصیب نیز نام گوی است نزدیک کواکب  
 س سنمه بفتح اول و کسر نون و سکون یای مجهول  
 و یای بوزن کسری و محبت و بمعنی مدح و تعریف  
 عبری و بن خوانند  
 س سنمه بفتح اول و کسر نون و دوستی و محبت  
 س سنمه بفتح اول و کسر دوم و دست و اشنا داشتن  
 س سو بفتح اول صد و بمعنی مانند هم آمده و بضم اول  
 حرفی است که افاده معنی خوبی دهد سو طالع  
 نیکو و نفیس سو دول شکیل و خوشنما و سو اول  
 مجهول بمعنی بس بود و کسر اول و فتح دوم نام از  
 نایبهای دیوبند سو سرکا هونا بودن سیاهی  
 باشد فرضاً با صد سرکه اگر یکی ازان بدست دیگر  
 قطع کرده شود بر دیگر جانباری نماید و این کتا  
 است از کمال استقامت و قوت در

و غیر آن  
 س سو بفتح اول مذکور لاشه و لاش مرده و بضم اول در  
 محاوره اهل برج ترجمه از باشد که یکی از حروف  
 معنوی است و در فارسی معروف که جانب و جهت  
 باشد  
 س سوا بضم اول مذکور طوطی و سوزن نرنگ که بدان  
 جوال بدوزند و بفتح اول با اولاد سکون و او  
 تخم پشت و آن در آخر دوم گرم دور اول آن خشک  
 باشد محل است و منفع و در بول و حیض و شیرین  
 معص و منفع سده و باغمه و با تر باقیه جهت برقان  
 و امراض بلغمی و فواق مفید و جهت امراض  
 تا سلسل نامع و با غسل جهت سوم و اعانت فی سو  
 س سوا بکسر اول موش نام زنی که بنده او است  
 او کند و در ایا - ولی هم گویند و در عربی بمعنی غیر با  
 س سوا پاتی - سوا پاتی هر دو بضم اول موش است  
 باشد مرطالع را  
 س سوات بفتح اول بر وزن فوات موش منزل  
 پاتر و هم باشد از منازل قمری سوات گویند قطره نرسید  
 و آن در وقت بودن قمر درین منزل در بامی افتد  
 و هر قطره که در صدف جای گیرد حکم الهی مراد برسد  
 هر سو اچنا بفتح اول و دوم و سکون الف و جیم قدر  
 از نمودن و استخوان کردن  
 س سواد بفتح اول مره و ذائقه و چاشنی و حلالت  
 و لذت و در عربی سیاهی رنگ را گویند  
 س سواد ک بفتح اول و دوم و فتح اول جبهه و سکون  
 کاف تازی لذیذ و مره در سواد ک نام در عوم کاف هم  
 س سواد همین بر وزن خرمین مختار و عام و کسر هم  
 فعل لاری بفتح سغدی  
 س سواد همین بفتح اول بر وزن خرمین موش  
 مختاری و اندازی سواد هیتا سکون نون و  
 آفر و فتح یای فوقانی لگ

س	سوادى بفتح اول بروزن جادى جاشنى كړو بېكول	س	سوانده بکسر اول مذکر حد و سرحد
س	سواى بضم اول سکون واو مجهول مذکر حجره زپه وزپه	س	سوانى بفتح اول مؤنن برهائى لغت را چه بسيوست
س	خانه و بکسر اول کياه و سبزی که قهر چشمه و تالاب برود	س	سوايا بفتح اول يا و بالا
س	و بضم اول خوک و خزير و بفتح اول در فارسى سبى فارسى	س	سوباى بضم اول دو او کشيده مذکر کلاه و لکش او پو خوش
س	و بضم اول کوه و عربى دست برنج	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده غير
س	سواى بضم اول سکون واو مجهول درامى قرشت و ديگر درو	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	مذکر ديناوى و مطلب و مقصد و غرض لغتائى	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سواى بضم اول و فتح دوم درامى قرشت و کسر	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	ماى فوقانى کامياب و بهره ور	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سواى بضم اول و فتح دوم و سکون راي قرشت	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	و کسر فوقانى خود غرض	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سواى بضم اول و فتح دوم و سکون راي قرشت	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	و کاف فارسى مذکر قدر خوش استحقاق خود	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سواى بضم اول موده خوک و بفتح اول در فارسى	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	معروف که فراست و فارسى باشد	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سواى بضم اول مذکر بروزن نفاى که نوعى از بزمج	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سواى - سواى سکر و سکون واو مجهول مذکر دم	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	و نفس و حيات و زندگى	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سواى بکسر اول بروزن نواذ مذکر تکبوه جهاد بو	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سواى بکون واو مجهول و کسر سيم خداوند و مالک	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	و شوهر و طائفه از درویشان که از او کاندانان	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	غله و درم بطور خراج ستانند و اينهارا دندى فخر	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	گویند چه دند اپيا ده سکر کار و سربنگ باشد	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سوان بواو مجهول مذکر سنگ بجرى کلب گویند	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سوانا بکسر اول بروزن ميان مذکر کلب و کرانه و	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	حد چيزى و بضم اول خوابانیدن مرادف سولانا	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سوانگ بضم اول و فتح دوم و سکون الف و نون	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	و کاف فارسى مذکر قلعيد و تبديل لباس سوانگ	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	لا تا تبديل صورت کردن	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	سوانگى بواو مجهول و سکون الف و نون و کاف	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده
س	فارسى مقصد و تقباز و تقيد	س	سوباى بضم اول دو او کشيده و فتح باى موده

سوتی بر وزن صوتی چیزی را گویند که از برشته چینه ساخته باشند	س سوت بضم اول بر وزن صوت مذکر ریشه و تا اول است و بخار و در و در سوت بفتح لغیم بای بوده
سوتیا قاه بفتح اول و کسر فوقانی و فتح تحتانی و فتح دال سقوط بندی و سکون الف و مای هوز	س وسکون و او و وزن و کسری بندی نوعی از کشیده دوزی باشد
سوتیلا بفتح اول و کسری فوقانی و سکون مای مجهول علانی سوتیلا بجهانی برادر علانی سوتیلا	س سوت بفتح اول بر وزن فوت ابداع و اسوسی عبری ضرر خوانند و با و مجهول مذکر و موش چشمه آب که عربان مینوع گویند
سوج بضم اول بر وزن عوج موش اما س عبری و رم گویند	س سوت با و و مجهول بر وزن غوطه مذکر چشمه آب و نهر و مینوع و خوانناک و نام
سوجا بضم اول مذکر و فرس مان نواری باشد مگر کشتکار و امثال ایشان را	س سوتک بضم اول سکون و او معروف و فتح فوقانی و سکون کاف تازی مذکر ناپاکی حالت نفاس
سوجنا بضم اول آما سیدن و درم کردن	س سوتل بضم اول سکون و او معروف و فتح فوقانی و سکون لام مذکر و وزخ و حجیم و اسفل السافلین
سوجه بضم اول سکون و او معروف و ضم تازی و مای هوز موش نظر و بعیرت و با و مجهول است و استقامت مندگی	س سوتلا بضم اول سکون و او معروف و مای فوقانی و فتح لام مذکر عمان کاوان پهل و پوست باریکی که بر پشت ما خنثی باشد
سوجها با و و مجهول و فتح جیم تازی راست تقضی کج	س سوتلی بضم اول سکون و او معروف و مای فوقانی موش نوعی از ریشیان
سوجنا بضم اول نمودن و بنظر آمدن	س سوتن بفتح اول سکون بر وزن کون ابداع و مشترک
سوجی بضم اول بر وزن هوذی پاره و در و جیا	س سوتنا بضم اول سکون و او معروف و مای فوقانی خوابیدن و خواب کردن
سوجی بضم اول بر وزن هوذی موش اد و کشتکار یکباره بخت	س سوتنتر یکسر اول و فتح و او و فتح مای فوقانی او و سکون نون و دیگر حروف مختار و خود بر نام مکرر
سوجا با و و مجهول اندیشیدن و خوش کردن	س سوتنتر تا یکسر اول و فتح دوم و فتح مای فوقانی و رای تهرنت و فوقانی سکون موش مختار
سوجیم بضم اول سکون و او معروف و فتح جیم فارسی و سکون ای هوز و سیم باریک و سبک و نازک و نفیس و تیر آواز	س سوتنتر با و و مجهول سکون فوقانی و مای هوز موش اما س و درم
سوجیمتا بضم اول و فتح جیم فارسی و سکون ای	ه سوتن بر وزن بودن موش یا جامه و سوت سوتنی بضم اول بر وزن بودنی موش یا جامه و سوت سوتنی درختی است که آرزای سوزند

سوزنی بکبر اول و فتح دوم زوجه سیم که اورا	س	و فتح فوقانی نمونت بار یکی و تیزی آواز	س
پاروتی هم گویند	س	سو چند بضم اول دوم و فتح جیم فارسی سکون	س
سومر پیر بضم اول و کسربای موعده و سکون با	س	دیگر حرف مردم خورای و سرش و ناسخن شهن	س
معروف پهلوان و دلاور	س	سو چهره فتح اول دوم و تشدید جیم فارسی سکون ی	س
سوزنی بضم اول سکون و او معروف و رای	س	بوز صاف و خالص و پاک	س
قرشت و فتح تاکی فوقانی نمونت پهلوانی و دلیری	س	سودس بضم اول سکون و او و دال و رای قرشت	س
و شیاعت سومر تا دهامری کز لنگ	س	مردم فرقه چهارمین بوز و زین فرقه را سود و فی گویند	س
سوزن خه با و او مجبول و فتح رای مهله و سکون	س	سوده با و او مجبول سکون دال نامی بوز نمونت	س
تای هندی نامی بوز نمونت نوای است در موسیقی	س	ادای قرض و اصلاح و تحس و در بادنت باشد	س
سوزن تها با و او مجبول مذکر نام بگری است از	س	و با و او معروف که سائیده و براده چیزی باشد	س
بجور شعر	س	سودها بضم اول برابر درست و راست مقابل	س
سوزن ج بضم اول و فتح رای مهله مذکر خورشید	س	کج و بمعنی ساده لوح و نادان هم هست	س
بجری سس خوانند سوزن ج گمن مذکر گرفتن	س	سود هتا با و او مجبول ادای و ام کردن و امتحان	س
آفتاب بجری کسوف خوانند سوزن ج مکی	س	و پالودن و صاف کردن سوزن و امثال آن	س
کلی که بر کهای آن بجانب آفتاب سیل کند از	س	سود اول بضم اول و فتح دال است و هندی شکوه	س
در فارسی آفتاب پرست گویند و نوعی از باد بیز	س	خوشنا	س
هم هست	س	سوزن فتح اول دوم بوزن نمر مذکر نواد استنگ	س
سوزن اس بضم اول نام شاعری و مطربی که	س	حرفی از حرف علت و فتح اول سکون دوم	س
در هندوان بوده و او نایب بود و هر نایب را	س	بوزن ج و شمس نیز قسمی از نامی و بضم اول بوزن	س
نیز بدین نام خوانند	س	نوز مذکر خورشید و پهلوان و مخفف سوزن اس	س
سوزن بضم اول دوم و سکون رای مهله و کاف	س	و در عربی باره شهر و بر نه از بنا و ضیافت و آن	س
فارسی مذکر آسمان و فلک و جرج برین	س	فارسی است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم	س
سوزن ما بضم اول و سکون و او معروف و	س	بدان تکلم نموده	س
رای قرشت و فتح سیم و لیر و شج و بهباور	س	سوزن بضم اول بوزن نوزده پهلوان سومرا	س
سوزن مان بنون زوده کز لنگ	س	رن مین جانک لوها کز و لسنک کاف	س
سوزن صلا بضم اول و فتح سیم و تشدید نوای است	س	مازی نامه جریه م نند اپرو ناند جریه	س
در موسیقی	س	کلنک ترجمه ای پهلوان وقتی در حرب کاه در آئی	س
سوزن بضم اول و فتح رای قرشت بیخی است	س	بی سیم شمشیر زنی کن چنانکه من بویه نشوم و نور سوا	س
که از ایچوزند	س	انگرو	س
سوزن و پ بضم اول دوم و هم رای مهله	س	سوزنات بکبر اول و فتح دوم شبی است که در آن	س
مراوف سروپ و آن بگذشت	س	هندوان بنام سیمو که نام بی است جشن و عید کند	س

سوکو لغیم اول و فتح کاف تازی مذکر خوک بهری خزیر کویند	س	سوسر باو او مجبول و فتح رای جمله شانزده مرادف سولها	س
سوکنا لغیم اول خوشیدن و خشک شدن	س	سوسر باو مرادف اول و سکون داد و کسر ای اول انداز و سوافنی را کویند	س
سوکو لغیم اول سکون داد و کاف تازی بشکر نوعی از نخود	ه	سوسر لغیم اول وزن طوس خوک آبی است و آن حیوانی باشد آبی مانند مشک پرازد باد و خرمطوم نیز	س
سوکها لغیم اول خشک و بنا کوی خشک که آنرا بابان خورند و بیماری سل را هم کویند	س	دارد و در فارسی کر میکه بیشتر جا بهای ابریشم ضایع کند و مخفف سوسار هم است و علفی که حامیان سوز	س
سوکه چهری لغیم اول و فتح حیم فارسی موش سل و لغت الدم	س	نیج آن دفع سوال در عربی کر می را کویند که کدم و برنج و اقسام غله را ضایع کند و نام درختی است	س
سوکم لغیم و فتح سیوم مختصر مرادف سوچم سوکنا لغیم اول خوشیدن و خشک شدن	س	که چ آن را اصل السوس می کویند	س
سوکیا لغیم اول و دوم و کسر کاف تازی خویش مرادف سگا و بجای الف های هوز نیز نویسد چون سوکیه	س	سوست لغیم اول و دوم و سکون سیوم و کسر تازی فوقانی بجای حرف تخمین در جبا و شاباش کویند	س
سوک لبکون داد و مجبول و کاف فارسی مذکر اند و ماتم در فارسی نیز همین معنی دارد	س	سوسندیس لغیم اول و سکون داد معروف و فتح سین دوم و سکون کون و کسر ال جمله و سکون	س
سوکا لغیم اول مذکر طولی و باو او مجبول و بنا که چشم سوکن کبیر اول و فتح دوم و فتح کاف فارسی دفع وزن خادمان سیور را کویند	س	یا ای تحتانی مجبول و سین جمله مذکر نوید و بشارت و مزود	س
سوکند لغیم اول و فتح کاف فارسی و سکون دیگر حروف بوی خوش و معطر و خوشبو را هم گفته اند	س	سوسد لغیم اول بر وزن سوسی مذکر سوختگی نفس و نفس	س
سوکند ه سنابفتح سین دوم معطر و عطر امیز سوگی باو او مجبول سوگوار و حرین	س	سوسنی لغیم اول بر وزن روسی موش قاش معروف که بدان شکل دارد و بند و غیر آن دوزند	ه
سول لغیم اول مذکر موش و تلخ و سنان تری و خار و بعضی امهر بانی و ترجمه شفقت هم است	س	سولک لغیم اول بر وزن دوک مذکر زهره و نام و روز آدینه و باو او مجبول صیبت و ماتم	س
سول لغیم اول حالت واحوال سولر باو او مجبول و فتح لام شانزده	ه	سولک باو او مجبول مذکر سور اجنای چار پای که در آن ریشمان کند و حکم به بندند	ه
سولی لغیم اول بر وزن لولی موش دار و نام بها و یو هم است سولی دینا سولی چیز هانا بدا کشیدن کسی را	س	سوکا لغیم اول خشک بهری یا بس کویند مرادف سوکها	س
سوم بر وزن و سنی شوم باشد سوم باو او مجبول مذکر ماه که قر باشد در روز	ه	سوکاس لغیم اول مذکر فراغت و فرصت سوکا لغیم اول مذکر پا و روپیه باشد	س
		سوکنا لغیم اول و سکون داد و کاف تازی لاغر و نحیف	س



دوشنبه سوه و امر بزرگ دوشنبه  
 سون و اج بسکون و او مجبول و نیم و فتح و زانی اثر است  
 بسکون الف و جیم نازی مذکر کون و زیزه شمشیر  
 سون بجز اول بجز نون خاموش و ساکت بود  
 مجبول و نون مذکر نام بود باره نام کلی است بجز کاف  
 فارسی  
 سون با و او مجبول مونت سون و قسم و غیر حرفی است  
 که برای بسدای نایب آید و با و او مونت شمشیر و او  
 سونا با و او مجبول مونت آسون و زیزه باین معنی مذکر با  
 سونے کا نوا کتا که از لغت عرب و لفظ با حذو  
 بضم اول خلل و ویران کنون لفظ بی گن سونا کرگ  
 دیسک سونا ملانه بی پھرے سر و پا هوگے  
 کیسی با از بهر کس نزار من رفت و سهر زویران  
 کذاشت نذر بدست او یا من خوب نکردم و نه باه  
 من مراحت کرد و کشیم آسا شد چو خدیجوی سن  
 سونینا بسکون و او مجبول و نون و فتح بلخی فارسی  
 سپردن و تقویلی کردن  
 سونتنا - سونتینا بضم اول و سکون و او و نون  
 و نامی فوفانی ایچین شمشیر و زاکشیدن بر کہا از شج  
 سونت بضم اول سکون و او معروف و نون و  
 نامی منقوط هندی مونت خاموشی و سکوت  
 سونت جگر یا جنوشی رفتن سونت مانرا خاموش  
 ما دن  
 سونتا با و او مجبول مذکر خوب دستی سو بردان  
 خوب و او نقیب  
 سونقده با و او مجبول مونت زنجیل و سیروم گرم  
 و در اول خشک و بار طوبت نصید و معوی با صمه و  
 بلین سچ و مفتح سده جگر و بی و نخل ریح عظیم سوز  
 و همعا و جعفت رطوبات و رافع تشنگی بلخی و نونی  
 سوده و جگر و قوت حافظه در دفع پردت بر او فای  
 و گرم سوده و مر برای او محرک باه خوردن و جهت تقوی

لاضمر و جعفت بضم قوی تر است و سونقده کنار از  
 و تکدل هم است سونقده کی سونقده مرهنا  
 کنار از نخل کردن و صبر کردن و در مختص باشد سون  
 کی ناس نیکتا کما یب از حوض سخن با است  
 سونقده مرهنا با و او اول مجبول و او نانی بود  
 سیر و سواد بخیلان  
 سوندا ها بسکون و او مجبول نون و فتح اول مذکر  
 چو عطر بات که بدان سوی سر سینه بند و بوی که  
 از تر کردن او نند و در شستن جو بات بر آید  
 سوندا هست بسکون و او مجبول کون و فتح  
 بجز دوم و سکون نامی منقوط هندی مونت  
 بوی خوش و بوی که از او نند بر آید  
 سوندا هتا با و او مجبول مونت کالیدن با  
 مد کل که کاران در کست و شوکار برند  
 سوندا بی با و او مجبول مونت و شو شمشیر  
 سوندا بی بسکون و او مجبول و نون و کمال  
 مونت کلی که دران کاران پارچه پانیا لایند  
 و بشویند  
 سوندا بضم اول و سکون و او معروف و نون  
 و او منقوط هندی مونت بلخی زنجیل بر بی نرطو  
 کوسند  
 سوندا بضم اول مذکر کوی است که غدر آتاه کند  
 سوندا کا بضم اول سکون و او نقیب و نون  
 و او هندی مذکر چیزی تکیه مانسکه از ان بر  
 ندرین گذارند  
 سونتا بضم اول و سکون و او و نون مذکر دود  
 چراغ  
 سونتری بضم اول سکون و او و نون و کسر  
 برای منقوط هندی مونت کس و قورین  
 سونس بضم اول سکون و او و نون و سکون  
 بهر مذکر معروف سوس

<p>وارالشس</p>	<p>هر سولف بفتح اول هوش بادیان و آن در اول</p>
<p>س سوها بضم اول سرخ و قرمز رنگ و نیز نوازی است</p>	<p>سیروم گرم در آخر اول خشک مدربول و حیض و</p>
<p>در موسیقی</p>	<p>سفنخ سده جگر و سپرز کرده و مثانه و سینه و قوی</p>
<p>س سوها گابا و او مجبول مذکر تنگار</p>	<p>سوده و با مره و محلل ریاح و اخلاط غلیظه</p>
<p>س سوحن با و او مجبول و فتح مای هوز لطیف و</p>	<p>هر سوگنا بضم اول سکون و او دون مذکر چیزی است</p>
<p>ولگشا و عاشق و دوست و در فارسی چیزی سرد</p>	<p>که آنرا حال کو بیگشتم گویند</p>
<p>هر سوحن با و او مجبول و فتح مای هوز موش نومی</p>	<p>هر سونگر بضم اول سکون و او دون کاف فار</p>
<p>از علو ابا شد</p>	<p>مذکر کوچ با مونس</p>
<p>س سوحن با و او مجبول سکون مای هوز سخیل</p>	<p>س سونگما بضم اول ثابت و مستقیم و نیز شخصی که در</p>
<p>چیزی از طالی بجالی و بنظر آمدن و خس بر کردن از</p>	<p>فوج مرتبه میباشد و خزینه در مینه و علم را از اندر</p>
<p>مرزوع</p>	<p>زمین بوی خاک می شناسد</p>
<p>هر سوحن با و او مجبول و کسری مای هوز روبرو و متقابل</p>	<p>س سونگمن بضم اول و فتح کاف فارسی هوش</p>
<p>س سوئی بضم اول بر وزن ردی هوش سوهین</p>	<p>سفر زوشن و هر چیزی که از ابوی کند</p>
<p>هر بی ابر و خراشند و جفاط گویند سونی کامینیل</p>	<p>س سونگنا بضم اول بوسیدن</p>
<p>سواران آب که بر بی جناب گویند سونی که</p>	<p>س سونگمی بضم اول هوش سفر زوشن و هر چیزی</p>
<p>ناله که سے خدائی گویند کالنا سر انجام و اون</p>	<p>انرا بوسید</p>
<p>بظا هر حال و نامکن باشد بدایت گویند</p>	<p>هر سو فوگین بهره و او مجبول و فتح کاف فارسی</p>
<p>تھا کام پیه تیراھی خداوند تعالی و سونی</p>	<p>نشان و اشاره</p>
<p>که ناله سے خدائی گویند کاللا</p>	<p>هر سوینه بسکون و او مجبول و نون و مای هوز</p>
<p>س سوینا بضم اول و کسره حیره و تشدید تجانی نوک</p>	<p>هوش سو کند سوینه دینا قسم و اون</p>
<p>و بفتح اول و تشدید با پا و بالا و او مجبول تشدید</p>	<p>سوینه کلا تا قسم خور ایندن سوینه</p>
<p>تجانی خوابنده و نام</p>	<p>قدالنا قسم خوردن</p>
<p>س سویت بفتح اول و کسره و او سکون تجانی مجبول</p>	<p>س سوینا با و او مجبول و فتح نون طلای سوینلا</p>
<p>و نون فانی سفید بفتیض سیاه مرادف سیت</p>	<p>که تک سوینلا پانی آب زر</p>
<p>س سویر بفتح اول و کسره و او سکون مای مجبول و</p>	<p>س سوینین بسکون با و او مجبول نون روبرو</p>
<p>رای قرشت زود و شباب مرادف سیر</p>	<p>س سوینا با و او مجبول و کسره نون آنرا گویند که در</p>
<p>س سویرا بفتح اول و کسره و او مذکر با و او</p>	<p>دارالغریبند از خاک جدا کند</p>
<p>س سویر آن بفتح اول و دو هم مردی و زن کار</p>	<p>س سوینه بضم اول سکون و او معروف و نون</p>
<p>س سویر سے بفتح اول و کسره و او مطلق الصباح</p>	<p>و فتح تجانی از نظر را گویند</p>
<p>مرادف سیر</p>	<p>س سوها با و او مجبول بر وزن کوه هوش زبور</p>



<p>من خوانند</p>	<p>سه همان بفتح اول برسان و ترسناک میندست</p>
<p>سی بر وزن می صد و بمعنی نظرد کامیابی نیز است</p>	<p>سه همانا بفتح اول ترسانیدن میندست</p>
<p>سیا بر کبیر اول بر وزن بیار مذکر شغال را گویند</p>	<p>سه هتا بفتح اول دوم زیدین میندست چه هم</p>
<p>و بفتح اول و نشدید دوم در عربی سیرکننده است</p>	<p>بفارسی زرس را گویند</p>
<p>سیال بکبر اول بر وزن عیال مذکر شغال و با بفتح</p>	<p>سه سنا بفتح اول تکل کردن بر داشت نمودن</p>
<p>و نشدید دوم در عربی بسیار روان شونده</p>	<p>سه نکاس بفتح اول و دوم و سکون نون قابل</p>
<p>سه سیال یو کا بکبر اول و ضم بای فارسی و سکون او</p>	<p>تکل برداشت</p>
<p>مجهول مذکر پرنده است که مثل بطمی باشد</p>	<p>سه هوئی بفتح اول و دوم و سکون و او مجهول و کسر</p>
<p>سیام بفتح اول بر وزن پیام مذکر پرنده است</p>	<p>نای هندی سقوطه موش نوعی از استمان در</p>
<p>که آرزای سیام چیزی نیز گویند و بمعنی سیاه</p>	<p>سه و در بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجهول</p>
<p>و نیلگون و وصفی از اوصاف کرشنا و لای است</p>	<p>و فتح و ال مهله و سکون راکمی فرشت یک مادری</p>
<p>از نوای موسیقی</p>	<p>و حقیقی و اعیانی سه و در بجائی برادر حقیقی</p>
<p>سیاما بفتح اول مذکر نام پرنده است که در صحن</p>	<p>سه سهول بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجهول</p>
<p>است مردیو ز میرا که هندوان پرستش او گویند</p>	<p>و لام مذکر آله است که بدان راستی دیوار یا</p>
<p>داور اگالی هم گویند</p>	<p>قر در یا معدوم کند بفارسی پنجاه گویند</p>
<p>سیا متا بفتح اول و دوم و فتح سیم و نای فوقانی</p>	<p>سه سهویا بفتح اول و سکون نای هنوز و فتح و او</p>
<p>موش سیاهی دیرکی</p>	<p>و نشدید تختانی متکل</p>
<p>سیان بفتح اول موش نام پرنده است</p>	<p>سه سهی بفتح اول بر وزن رهی بر آینه و البته در</p>
<p>سیانا بکبر اول و فتح ان دانا و از پرک و کال</p>	<p>راست و درست را گویند عموما و سرور است</p>
<p>و بجزه و در پینه و عیار و متقن</p>	<p>راسته را خصوصاً خوانند</p>
<p>سیان بفتح اول و دوم و فتح نون و سکون</p>	<p>سه سهیا بر نای بفتح اول و کسر دوم انتظام و اون</p>
<p>بای فارسی زبرکی و پرستش باری و فطانت</p>	<p>سه سهیچنا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجهول</p>
<p>سیان بن - سیان بنا کذک</p>	<p>و هم تازی از بودن و هیا ساختن و فیصله</p>
<p>سیپ بکبر اول و سکون بای معروف و با</p>	<p>کردن</p>
<p>فارسی موش صدف و نوعی از ائبه نیز است</p>	<p>سه سهیلی بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجهول</p>
<p>سیپیل بکبر اول و فتح بای فارسی سفال باره</p>	<p>و کسر لام زینکه در محبت و یک یا مهاجبه ملکه باشد</p>
<p>سیپهل بکبر اول و فتح بای فارسی مذکر گو</p>	<p>داور اخص هم گویند</p>
<p>از میوه</p>	<p>سه سنی بفتح اول و کسر هزه موش زنجیر که از</p>
<p>سیپی بکبر اول موش صدف</p>	<p>تار نقره و طلا و غیر آن سازند</p>
<p>سیبت بکبر اول و سکون بای معروف و تا</p>	<p>هم سه بر وزن بی از خود بمعنوی که برای</p>
<p>فوقانی موش ششم و بر دوت و تری هم</p>	<p>حرف ابتدای غایت آید بفارسی از و عربی</p>

<p>هر سیتنا - سیتی هر دو بکر اول اول مذکر و مائی موش سرود و شام امیر که زمان در را شادی سرانند</p>	<p>سیت کال زمستان سیت بیای مجهول سفید نقیض سیاه</p>
<p>س سیتی بکر اول سکون بیای معروف و کسری بندی موش فصد بان و غیر آن مراد و سیت</p>	<p>س سیتنا بکر اول نام زن رام است و پدر جنگ اجزاء است سیتنا چهل میوه است معروف و آنرا شریفه گویند مولد سنی و مفرح و مقوی دل است از بعضی محققین معلوم شده که شریفه را با شیر در سوره جمع نماید گرد که خاصیت زهر دارد</p>
<p>هر سیتی بکر اول موش شیل و ساوت سیتی باز شیل زن سیتی بجای شیل زن سیتی بند صنا - یا کم مونا - یا جوفنا گن یا از جیر شدن در کاری</p>	<p>س سیتانگ بکر اول دفع فوفانی و سکون الف و نون و کاف فارسی مذکر فالج</p>
<p>س سیت بکر اول سکون بیای مجهول و جمیم نازی بشتر سیت بند ریسائی که بدن نهائی یا چار بیای حکم بندند</p>	<p>س سیتترس بکر اول سکون تختانی و فوفانی و دفع مای جهله مذکر اسپهال و جریان شکر یا گویند</p>
<p>س سیت بکر اول سکون بیای معروف مذکر نوعی از رستنی باشد</p>	<p>س سیتل بکر اول سکون تختانی و فوفانی سرود خنگ که نقیض گرم باشد سیتل بیای نوعی از زیور پاکه بنامیت نرم و خنگ می باشد سیتل چینی نام دوائی است</p>
<p>س سیتنا بکر اول سکون بیای معروف و جمیم نازی جوشیدن و مهر شدن و پختن و پالودن و وصول شدن از جاس</p>	<p>س سیتلا بکر اول سکون تختانی و دفع فوفانی موش آبد بر لبی جدری خوانند</p>
<p>س سیتنا بکر اول سکون بیای معروف و جمیم فارسی آب دادن مزرع راه ابباری کردن زراعت</p>	<p>س سیتلا بکر اول دفع هر دو مائی فوفانی موش سرود و خنگ</p>
<p>س سیتنا بکر اول سکون بیای مجهول و آن وال مجهول تکیه کردن</p>	<p>هر سیتنا بیخ اول سکون تختانی و فوفانی و بکر اول و سکون بیای مجهول هم خوانده اند یعنی زندقائی کردن و اتمام خانه نمودن باشد</p>
<p>س سیتنا بکر اول سکون بیای معروف و بکر اول و بیای سوزناست و صحیح و مقابل</p>	<p>س سیتنا بکر اول سکون بیای معروف و بکر اول مذکر خشک ریج یا آتش باشد</p>
<p>س سیتنا بکر اول راست و درست و مقابل و مردم سازه لوح و بعضی لوازم طعام و سیاب خورش آید و این معنی مذکر باشد</p>	<p>س سیتنا بکر اول بیای مجهول و مائی سقوط هندی باز عروه و بکر اول بیای معروف موش فصد بکر تنبول در مثال آن باشد</p>
<p>س سیتنا بکر اول سکون بیای معروف و راستی و سازه بوی</p>	<p>س سیتنا بکر اول دفع مائی سقوط هندی بی نزه و ضعف و ناتوان را گویند</p>
<p>س سیتنا بکر اول بر وزن تیر موش تری و بر و بعضی زراعت و کشاوری هم هست یا بنحی</p>	<p>هر سیتنا بکر اول دفع مائی سقوط هندی که که بد گرد و چهار باره و غیر آن صاف کنند</p>

مذکر آه و دیگر اول سکون ثانی مجهول در فارسی  
 معروف است که لغت کهنه باشد و درانی هم  
 معین آن در خراسان پانزده مشقال است و بانالی  
 معروف مشهور است بر او پیاژ باشد عربی نوم  
 خوانند و بیغ اول در عربی رفیق دیگر اول و فتح  
 دوم حج سیرت  
 سیرت دیگر اول بر وزن تیره مرد و باره و نیز مشتق  
 از لغت اگر آرزو شکر آرد و ترتیب و جهت  
 سیرت انا با بای مجهول مردان کردن و مرد نمودن  
 مرادف سرانما دیگر اول  
 سیرت بر وزن بزرگ باز و سر و دهنک  
 سیر و ابانی مجهول و ضمیر رای جمله مذکر جانب  
 بالین در بالین چار با بی را گویند  
 سیرت دیگر اول سکون بای معروف و فتح رای  
 مشهور است و مذکر گاریز و آبکن و چنایان پر آب  
 سیرت دیگر اول بر وزن بلن از عربی سلم  
 و سراج خوانند  
 سیرت دیگر اول مذکر عربی بر اس گویند و سنی شکل  
 در زبان آتش هم گفته و ثانی مجهول مذکر فقیه جزیری  
 و نام باد شاه ماران که بر سر او آمد گویند که او چیزی  
 و شوره بود و جهان بر یک سر او برای جوی قائم  
 است سیس سانی و صنی ان و صاف و شوا باشد  
 سیرت دیگر اول بر وزن کبیر مذکر عرب  
 سیرت ثانی مجهول و فتح سوم بر وزن بیدر مذکر  
 فقیه کان و نام بلندی است در حقیقت  
 سیسناگ شانی مجهول و شاه ماران  
 سیس و کبر اول سکون بای معروف و هم سوم  
 هم عربی با صفتی باشد  
 سیف بیغ اول مذکر شریف و سیف سربان کما  
 گویند که صفای بد او ناز داشته باشد و در سیف  
 سیس دیگر اول سکون بای معروف و کاف

تازی کسر رای جمله بیوست زنجیر ناز و سوم و غیر آن  
 سیس بیغ اول صد و بی صد  
 سیس دیگر اول سکون بای معروف و کاف تازی  
 و نامی بود بر وزن در سن و سبق و باد دوم مجهول  
 آخر و انجام و تخته و باقی  
 سیس کما کبر اول معروف و تحصیل کردن  
 سیس کهن سکون بای مجهول و کاف تازی بای  
 هوز و فتح نامی جمله سکون وزن مذکر نوعی از لغت  
 باشد  
 سیس کما کبر اول پارچه کننده  
 سیس با دوم مجهول مذکر نیزه دیگر با دوم معروف  
 خلق و سنگ و حسان و سخاوت آنکه سکون مدین  
 سیس کما کبر اول معروف و صفت سخاوت و  
 وسیل یعنی سر او بر دم آمده است و بیغ اول  
 مذکر گوهر را گویند زجره جیل و در عربی آب بسیار  
 که در او ان باشد و در وزن شدن آن  
 سیس دیگر اول بر وزن حیدر و ننگ  
 سیس با بای مجهول مذکر پارچه معروف و هوز  
 بنگ بزرگ  
 سیس اول سکون بر وزن پیدان مردم جنگ  
 و خوش طبع  
 سیس با ثانی مجهول نوست حامی باشد که از  
 بلقند دیگر مستعمل در ایشان است و بیغ اول  
 که شهرت دارد فطرت است و بیغ اول و بیغ  
 از قول هم آمده بود از بیغ بیغ و بیغ است که  
 آنست که بیغ است که بیغ است که بیغ است که  
 بر کردن عریان رسانند و آنکه بیغ است که بیغ است که  
 بیغ است که بیغ است که بیغ است که بیغ است که  
 سیس با دوم مجهول مذکر نام مذکر نوعی از کبریا  
 بیغ با دوم مجهول بر وزن کما کبر اول  
 بر وزن بیغ و بیغ بیغ است که بیغ است که بیغ است که

سینا که بر اول بروزان نیمه سونست سرحد و در عربی  
 نشان دهلاست و بالکسر و تشدید بای مفتوحه مخا  
 سینا با دو م مجبول و فتح سیم مذکور یعنی از جمله که سینه  
 نمی باشد یا در وقت چنین است  
 سینا با دو م مجبول مذکور باز در آن بر زده است سکار  
 و فتح اول سونست اما نوغره و اشارت و بفتح اول و  
 دوم مذکور غائب و آرام و استراحت  
 سینا با دو م مجبول یکی از معرفت سونستی مراد  
 است معنی از  
 سینا با دو م مجبول ضد نگه داری کردن و نشستن  
 ماکیان بر بینه و معنی فتح و شکست است سونست  
 و با دو م معروف و دو صحن حار و در عربی نام جد  
 سفج ابوعلی و طور سینا گوئی است لبشام  
 سینا با دو م مجبول حامل و تحصیل دار  
 سینا یعنی با دو م مجبول و فتح بای فارسی معنی  
 میربخش باشد و آن لفظی است که لقب ذراعی نام  
 میباشد و راجع بر اسم بدین لغت طبع بوده است  
 سینا سینی بفتح بر دو صحن سونست اشارات  
 طرفین و میان دو است  
 سینا بسکون بای مجبول و فتح بای هر دو  
 و سکون لام مذکور است سندی که است گشت برش  
 مانند برک جانن با دو طوقی و طوقی زیاده تر  
 و در او دراز باشد چون بخته شود آن سینه بر  
 کل تمام با هر دو سینه و مانند کی فتح و در او هر دو  
 است و سینی و سینی و سینی و سینی و سینی و سینی و سینی  
 و سینی و سینی و سینی و سینی و سینی و سینی و سینی  
 حکامی است که از قوی تر کن او و بر باینه است اگر  
 بولست و سینه که سینه و سینه و سینه و سینه و سینه  
 هموزن آن سینه که سینه و سینه و سینه و سینه و سینه  
 و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه  
 زیاده که سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه  
 حاصل

شود و درین مهر قومی است چو کبان گویند که هر که  
 سونست این را با شکر بخورد و قدرت حق نماید  
 مشاهده نماید پیری برود و ششهاب خود کند  
 حکیم محمد شریف خان و در کتاب خویش که از سینی  
 شهرت دارد و قهر غیب و حکایت عجیب تحت  
 این لفظ ذکر کرده و سن را در الاطلاع علیها  
 ظهیر حقانی کتابه  
 سینت بسکون بای مجبول و زن و نای فوق  
 لغت در ایگان و بلاغ حسن باشد  
 سینا الیس بفتح اول صلی و صفت  
 سینا با دو م مجبول ترتیب و اون و در دست  
 کردن و انتظام و اون  
 سینا بفتح اول سنی و صفت  
 سینا - سینتی بسکون بای مجبول و زن  
 در هر دو اول مذکور ثانی سونست نوعی از گیاه  
 باشد  
 سینجانی که اول بسکون بای معروف و اون  
 سونست آبیاری زراعت  
 سینجانی که اول آب و اون گشت را  
 سینجی که اول سونست هنگام آبیاری مرغ  
 سیندل که اول بسکون یا مجبول و زن و اون  
 عهد سونست نوعی از ترکیبی باشد و از اینند  
 نیز گویند  
 سیندر - سیندر و بانای مجبول مذکور  
 شرح و آن قلمی سونست و سیندک و سیندک  
 سیم سینه سندی او که از سفید است و سینی  
 است و در سینه م قمار و طلا می آید و در سن کل  
 شرح و صفت رو با سندن گوشت و مرغ و در  
 زخمها و قهر چرک آن و در بدن که گشت است  
 و قطع بد بوی سونست و سونستکی آنش او با زخم است  
 سسوان خون و حقه آن بایر و با آب

<p>و کسوف نازی و فتح تحتانی مخطط</p>	<p>باینگ جبت فرجه اسما سفید</p>
<p>سینک مکر اول سکون بای سعوف و نون گاه</p>	<p>س سیند و میرا بانانی مجهول و ضم و ال مجهله و کسوف</p>
<p>فارسی مذکر شاخ کا و عبری قرن خوانند</p>	<p>فرشت نوعی از ابنه که میوه سعوف است</p>
<p>سینکا مکر اول سکون بای سعوف و نون مذکر</p>	<p>س سیند هر مکر اول سکون بای مجهول نون و</p>
<p>نقیر و کرمای</p>	<p>وال و مای هوز مذکر نقی که در و ان در و وارند</p>
<p>سینک فتح اول چهارم مذکر نوعی از ترکیاری با</p>	<p>سیند ها بانانی مجهول مذکر نوعی از ننگ که آنرا</p>
<p>سینگری مکر اول سکون بای مجهول و نون و</p>	<p>نگ لا هوری خوانند سیند هو مکر اول سکون</p>
<p>ف فارسی و کسوفی فرشت سونث پوست و</p>	<p>و نون و فتح و ال مجهله کز لک</p>
<p>قشر را گویند</p>	<p>س سیند ها بانانی مجهول نقب زون و نقب ز</p>
<p>سینگر مکر اول سکون بای سعوف و نون و</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>کاف فارسی و فتح زای هندی مذکر باروت آن</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>که از شاخ کا و سازند</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>سینگی مکر اول سکون بای سعوف و نون و</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>نوعی از مای و کرمای و حجره که بدان حجامت کنند</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>سینگان لگانا حجامت کردن</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>سینگیا مکر اول سکون یا سعوف و نون و کسوف</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>فارسی مذکر نوعی از زهر باشد</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>
<p>سینده مکر اول سکون بای سعوف و نون و</p>	<p>س سیند هی بانانی مجهول سونث آب درخت</p>



رای ترشت مذکور نوعی از طرف سفالین نیم سوخته و منسی  
 از درویشان هند و باین معنی برای هندی هم خوانده  
 یعنی سیوترا  
 سیوک بانائی مجهول و فتح و او خادم و خدمتگذار و  
 رهی و چاکر و پرستار  
 سیوکائی بادوم مجهول و فتح و او بندگی خدمتگذاری  
 سیولی بکسر اول سکون یای معروف و کسر لام فرود  
 که آنان از درخت تار و عزمای صحرائی هندی تازی  
 می کشند  
 سیون بادوم معروف و فتح و او مذکور و خدمت جامه  
 و بانائی مجهول و فتح و او خدمتگذاری و پرستاری  
 سیونا بانائی مجهول خدمتگذاری کردن و پرستیدن  
 و نشستن باکیان بر سینهها  
 سیونتها بفتح اول و ضم دوم سکون و او معروف  
 و وزن و فتح تائی منقوط مذکور دست پناه را گویند  
 سیوستنا بکسر اول سکون بای مجهول و فتح تائی بوزن  
 و سکون فوقانی و تائی بوزن جاروب زون و پاک  
 کردن  
 سیسمرن بفتح اول سکون تحتانی و تائی بوزن و رای  
 جمله موش کحل و برداشت  
 سیسمرنی بفتح اول سیوم ستمحل و بردبار  
 سیسند بانائی مجهول و ضم تائی بوزن سکون وزن  
 و دال هندی مذکور قوم اگر شیر آن در چشم کسی  
 افتد چشم را آشوب کند آب برگ تر هندی و آب  
 پیاز و شیر و خزان دافع کننده است  
 سیسهی بانائی مجهول موش خار پشت و آن جانور  
 صحرائی  
 گفتار سر دوم در حرف شن معجمه  
 ف شاخ موش کبوتری نوعی گویند شاخ زعفران  
 گنایه از مردم منکر و سرکش و خود فروش باشد میر گویند  
 سه نامز چمن و حی می بلبل که خزان می

تیمی جو نرود بھی می سوشاخ زعفران  
 می پدوشنی شاخ را گویند  
 شاخساز است آهست مرزگران سا که بدان  
 و نقره و فیه بکشند شاخ شانده بمعنی تهدید ترسانه  
 باشد و قسمی از کد ایان که شاخ کوسفند و شانده  
 گرفته بر در خانه و پیش دو کان روند و از آن شاخ  
 و شانده صدای عجیب بر آرنند و اگر در داون ایسمالی  
 واقع شود از کار و اعضای خود مجروح سازند  
 میر گویند سه شاخ شانده هزار تکلیک گنج جو  
 کیا اسکے نزلت کا یکتا م  
 شاستر بروزن آستر مذکور کتاب شرح هندوان  
 شاسترا مفتح بفتح الف سکون دیگر حروف  
 مناظره و مباحثه را گویند  
 شاستری فقیه و عالم و فاضل و ملا شاستری  
 اچھر خط دیوناگری چه اچھر خط و حرف را گویند  
 شاکونی باسیم بو اور سیده و وزن به تحتانی کشید  
 با عقدا کفره هند پیغمبر صاحب کتاب است  
 و بیچکس از اسرار او واقف شود و ولادت و وجود  
 او خرق عادات و خرافات بسیار گویند و  
 کتاب او را نیز شاکونی خوانند و معنی گویند  
 پیغمبر ابل خطا است  
 شبید بفتح اول سکون بای موحده و دال جمله  
 مذکور لفظ و کلمه را گویند شبید شاستر علم عرف  
 شبید بید می تیر اندازی که در انداختن چنان  
 کامل باشد که بشنیدن آواز آدمی بی بیند  
 او تیر پر تاب کند و خطا سازد  
 ف شبید یک بفتح اول موش نوعی از بلا و که آنرا  
 با ششم و گوشت بپزند چون آنرا بیشتر همه شب  
 بر آتش می گذارند باین نام سمی شد  
 ف شبیا بفتح اول و تشدید با فارسی مذکور امواج  
 ف شتر جانوری معروف بعربی حمل گویند

<p>ششکارها بضم اول شش گفتن و بر انگیزتن سبک بر صید بصدای ششش و ششکاری بضم اول حاصل بالمصدر باشد</p>	<p>س</p>	<p>شتر غمزه ادای نازیبا و پندار بر غلط شتر بفتح اول سکون فوقانی ضمیر شتر بجای اول و شتر بضم اول و دوم فارسی و کوه زبان حمل خوانند</p>
<p>شکت بفتح اول و سکون کاف نازی و کسر فوقانی موش قدرت و نیرو و زور</p>	<p>س</p>	<p>شتر تا بفتح اول و سکون دوم و ضم رای جمله موش و شمسی و عداوت</p>
<p>شکر موش معروف شکر بجهت نوعی از حلو که از برنج و مسکه و شکر سازند شکر پام نوعی از شیرینی باشد</p>	<p>ف</p>	<p>شک شد بفتح اول و اول منقوطه بند سکون شکر شد و نشست بفتح اول سکون دوم و کسر او و سکون نون</p>
<p>شکل یکش بضم اول سکون کاف نازی و لام و فتح بای فارسی و سکون کاف و شکر بجهت مراد شکل بجهت بسین جمله</p>	<p>س</p>	<p>شک و نشستم بفتح اول و کسر او و فتح شکر و کسر فوقانی اول و فتح فوقانی دوم و سکون سیم بست و ششم</p>
<p>شکن بفتح اول و ضم دوم مذکر شکون و فال و کبر اول و فتح دوم و فارسی و فتح و ترنجبندی و امر از شکسته شکر بکبر اول و فتح دوم مذکر فله کوه و سر جبل</p>	<p>س</p>	<p>شرا بضم اول و دوم و ضم بای موحده و سکون او و مجهول در ای قرشت تر بر و نمناک</p>
<p>شلبین بفتح اول بر وزن تلعین عیب که در آب می باشد</p>	<p>هـ</p>	<p>مرادف شور بوز شرا تا بفتح اول مذکر بانگ و آواز</p>
<p>شلو ک بفتح اول و ضم دوم و سکون او و معروف و فتح کاف نازی مذکر کلوبند کوه ک شلیته بر وزن خلیفه مذکر جوان جامه کتان وران رخت و سامان گذاشته بر کا و او شتر بار کنند</p>	<p>هـ</p>	<p>شراده بفتح اول و دوم و تشدید و اول منقوطه مذکر مرادف مراده باشد و ان بگذشت</p>
<p>شمسه بفتح اول علامه تسبیح شمشیر سیف شمشیر باد مر کنایت است از مردم ناکاره و بی قدر شععی مزنگ رنگی که بچو شعله ماند</p>	<p>ع</p>	<p>شرهتی نوعی از لیمو قسمی از رنگ شرط معروف شرط بروت بفتح موحده و سکون رای قرشت و نای فوقانی فائده و منفعت و کامیابی را گویند کچه شرط بروت هوئی یعنی درین کار چیزی نفع یافتنی و سود گرفتنی</p>
<p>ششک بفتح اول سکون سین و نای فوقانی و رای قرشت مذکر حرب و سلاح باشد ششتر دهامری مردم مسلح را گویند ششتر کربان مشق شتر زنی کردن</p>	<p>س</p>	<p>ع</p>
<p>ششک بفتح اول سکون نون و فتح کاف نازی نام مباد و پوست شکر بفتح اول و سیوم مذکر نام نهائی است از سوسنی و اینرا شکر اجرون نیز گویند</p>	<p>س</p>	<p>ششتر بفتح اول و سکون سین و نای فوقانی و رای قرشت مذکر حرب و سلاح باشد ششتر دهامری مردم مسلح را گویند ششتر کربان مشق شتر زنی کردن</p>
<p>شکر چایر بفتح اول و سیوم و چهارم و فتح جیم فارسی و سکون رای قرشت و ضم نازی</p>	<p>س</p>	<p>ششک بفتح اول سکون نون و فتح کاف نازی نام مباد و پوست شکر بفتح اول و سیوم مذکر نام نهائی است از سوسنی و اینرا شکر اجرون نیز گویند</p>
<p>شکر چایر بفتح اول و سیوم و چهارم و فتح جیم فارسی و سکون رای قرشت و ضم نازی</p>	<p>س</p>	<p>ششک بفتح اول سکون نون و فتح کاف نازی نام مباد و پوست شکر بفتح اول و سیوم مذکر نام نهائی است از سوسنی و اینرا شکر اجرون نیز گویند</p>
<p>شکر چایر بفتح اول و سیوم و چهارم و فتح جیم فارسی و سکون رای قرشت و ضم نازی</p>	<p>س</p>	<p>شکر چایر بفتح اول و سیوم و چهارم و فتح جیم فارسی و سکون رای قرشت و ضم نازی</p>
<p>شکر چایر بفتح اول و سیوم و چهارم و فتح جیم فارسی و سکون رای قرشت و ضم نازی</p>	<p>س</p>	<p>شکر چایر بفتح اول و سیوم و چهارم و فتح جیم فارسی و سکون رای قرشت و ضم نازی</p>
<p>شکر چایر بفتح اول و سیوم و چهارم و فتح جیم فارسی و سکون رای قرشت و ضم نازی</p>	<p>س</p>	<p>شکر چایر بفتح اول و سیوم و چهارم و فتح جیم فارسی و سکون رای قرشت و ضم نازی</p>

<p>بزرگ باشد شیخ دوندو بواو اول مجبول و نامی معروف شخصی را گویند که برای سخن و دست یا سخن و جادو لباس شیخ پوشیده باشد شیخنا حضرت ما پیرا</p>	<p>نام دروشی است و برهنه و او فرقه چین را که طریقت اضحار کرده بودند استیصال نمود و پیران او شکر اچاری گویند</p>
<p>شیخ پوس آبادی را گویند که در آن اولاد پیغمبر سکونت ورزیده باشند</p>	<p>س شکرهای بفتح اول و سوم نام زنی است که هندو پرستش او کنند او را پاروتی هم خوانند</p>
<p>شیر بادوم معروف است که عربان لبن خوانند شیر شکر نوعی از پارچه ابریشمی باشد و بعضی که مجبوشی و اختلاط و نجات چسبان هم آمده</p>	<p>س شوکر اول نامی از نامهای جناب دوست س شوالا بکر اول بزوزن نواله مذکر بخانه جهاو باشد مرادف شوالا</p>
<p>است شیر گرم نیم گرم را گویند شیر مال مانیکه آرد آنرا با شیر برشته باشد شیر مست شیر خواری که از بسیاری شیر ماور مازه و نوانا باشد</p>	<p>س شولا بادوم مجبول درختی است که چون بسیار نی باشد و مای گیزان از پاره آن عصاره سازند و دیگر باز بجمای گوگان ازان می سازند</p>
<p>شیر بادوم مجبول است شیر آبی بننگ را گویند شیر عالی صورت شیر که برقالین لغش کند و مردم خود فروش دلاف زن شیر گرد و آفتاب و برج اسد را نیز گویند</p>	<p>ف شوله تصحیف شده باشد بضم اول و فتح دوم و آن نوعی از طعام بود و آنرا شله ملا گویند که انی البر شومر اعظم اول مرد مجنن و لیم و خیس را گویند س شومری زن نیمه</p>
<p>شیش بزوزن کیش مذکر تیره و مابقی و نام بادشاه ماران که او را شیش فاک هم خوانند شیش شانی نامی است از نامهای و</p>	<p>ف شه نشین صدر و محفل و برآمده را گویند س شهد اعظم اول رند و او باش و مردم آواره شهدا شکسته رند و آواره</p>
<p>شیشتم بکر اول و فتح سوم مونت نوعی از چوب باشد که بدان قمران و هند و ق سازند شیشه بادوم معروف زجاج شیشه یاق شده باز شیشه با نری شعله بازی شیشه باشا بسیار نازک و نفیس را گویند شیشه</p>	<p>س شمشد این بفتح بای فارسی مذکر رندی او با شهر ترجمه معر شمش بوس جمله شهر شهر خنبر بفتح خای بجه آنکه از همه اخبار شهر اکی داشته باشد و جاسوس و خبر رسان نیز گویند شهر دار</p>
<p>ساعت شیشه معروف که در جوف دارد مقداری از یک گروه بهر ساعتی و از آن گون کند و چون ریک از جونی بجوی دیگر ریخته شود آن وقت مقدار یک ساعت باشد شیشه محل خانه آینه یعنی خانه که در آن آینه بقدر قد آدم گذاشته باشند</p>	<p>ف سیاد و شیر شکار را گویند شهر غریب یعنی غریب شهر غریب الدیار و مسافر س شیت بکر اول مسکن نامی فوقانی مونت سرما و پروت</p>
<p>شیشه اگر شهادت یافته باشد شمشد حونا شهادت با فتن و عاشق شدن شیتل بکر اول مسکن بای معروف و فتح فوقانی و مسکن ملام سرو و پار و و خنک س شیخ پیر بزرگ و زمین استاد شیخا بچو کسیکه</p>	<p>ع شمشد این بفتح بای فارسی مذکر رندی او با شهر ترجمه معر شمش بوس جمله شهر شهر خنبر بفتح خای بجه آنکه از همه اخبار شهر اکی داشته باشد و جاسوس و خبر رسان نیز گویند شهر دار سیاد و شیر شکار را گویند شهر غریب یعنی غریب شهر غریب الدیار و مسافر س شیت بکر اول مسکن نامی فوقانی مونت سرما و پروت ع شمشد اگر شهادت یافته باشد شمشد حونا شهادت با فتن و عاشق شدن س شیتل بکر اول مسکن بای معروف و فتح فوقانی و مسکن ملام سرو و پار و و خنک ع شیخ پیر بزرگ و زمین استاد شیخا بچو کسیکه</p>

<p>صد غنت یعنی اول مذکر فوج و کرده</p>	<p>سینتی شمشیر کوچک در آن عطر و اسالیق آن کنند</p>
<p>صد غنت پت یعنی اول سیوم و او کوه و سینه</p>	<p>ع شیطان دیو شیطان کی آنت بالف مده</p>
<p>صد غنت غناغ غناغ عجا کا هر چهار یعنی اول آواز حرکت جماعی و او از دستک صدای بر آمدن پای زمین</p>	<p>روده دیوان کنایت از چیزی است که بسیار دراز بود اع از کوه و غیر آن</p>
<p>صد غنت غنی بر دو یعنی اول اول مذکر و ثانی مؤنث</p>	<p>مشیکه مکر اول وسکون بای معروف و فتح کاف فارسی وسکون دیگر حرف زود و کتاب</p>
<p>صد غنت غنم و غنم و غار نکر یعنی و غنم در لغات عربی یافت نشد والله اعلم</p>	<p>و حجت و چالاک باشد س ششو مکر اول نامی است از نامهای جبار و پودنی ع آن خان و میت باشد</p>
<p>صد غنت غنچه یعنی اول برنده و او باشد</p>	<p>س شیو برت مکر اول و فتح بای موحد و سکون رای قرشت و تالی فوقانی روز عیدی است</p>
<p>صد غنت غنغنا یعنی بر دو یعنی از بی سخن گفتن و این لفظ میندست از غنغ ساخته اند و او از بی باشد کذافی العراج</p>	<p>مره نو در ا س شیو برات مکر اول نام ششی است که هندوان از او مکر دارند</p>
<p>صد غنت غنوغت یعنی با دو م مجبول یعنی حیران و سرکش</p>	<p>س کفتار چهاردهم در حرف طای جمله</p>
<p>صد غنت کفتار شازدهم در حرف و کاف تباری</p>	<p>ف طوطی موش پرنده که صوت که سخن میگوید طوطی کے سے ہونٹھ مل ڈالنا مالیدن</p>
<p>صد غنت کاف حرفی است که برای اضافه است آید و در بعضی حالات و بعد حرف معنوی الف آن بیای تخمائی مبدل شود کما لا یخفی</p>	<p>لبها مثل طوطی و این عبارت است که در محل نصیحت دوستانه گویند شاعر گوید سه بولا</p>
<p>صد غنت کابیس بر وزن کابیس موش کلی است که بد استفال بارنگ دهند</p>	<p>مکر ای یار تو حرکت سے بکتر کر ڈال مکر ای طوطی سے کوی ہونٹھ پکتر کر ڈال</p>
<p>صد غنت کابیری بیای اول مجبول نام برود و بار است بکا ویری شهرت دارد</p>	<p>ع طوفان مذکر طغیان باران و آب که از زمین بر آید و همه چیز را غرق کند کذافی العراج و کنا به از جنگ جو و ستره که و شوخ باشد هدایت گو</p>
<p>صد غنت کاپنا بسکون سیوم لرزیدن کاپنا کند</p>	<p>سه اشک گلگون جیب دامان بر میرے غلطان میں ڈال اس زمانے کے</p>
<p>صد غنت کات بر وزن چادر پریشان و خسته حال و تباہ را گویند</p>	<p>تو لڑ کے بھی کوی طوفان میں</p>
<p>صد غنت کاتک مکر سیوم بر وزن هانگ مذکر نام ماه دویمین یا هفتین از ماه های هندوان</p>	<p>صد غنت کفتار یازدهم در حرف زین معجم</p>
<p>صد غنت کاتنا بسکون سیوم روشن و رسییدن</p>	<p>صد غنت غنغ با هر دو بای فارسی بر وزن شبا</p>
<p>صد غنت کات موش قطع بر بندگی و کف و چوک شکر و غیر آن و بمعنی شدت وحدت چیزه</p>	<p>آواز حرکت جماعی</p>

<p>کاج با سیوم فارسی مذکر شبیه مرادف کاجچه در فارسی افسوس و کاشکی و ققارون و شبیه صمدیه کرده را گویند کاجا در محاوره اهل برج خام که نقیض بخت مرادف کجا کاجچه مذکور آن پارچه است معروف که مثل لنگوته گندمی باشد در عرض بقدر یک وجب و در طول بعثت و با هشت ذراع از آن از اندرون راهها گرفته آلالی گرمی بندند و جانب بالای آن را نیز گویند</p>	<p>مست کانت کمانا گنده الود قلعی نمون و کوش و خندان با کانت کمانی کوش بر بیک کانت کوش زایشه قطره و بار که از زمین چیز بر آید کانت کوش که نام آن در توشیح پیراستن و حذف کردن کانتا بر چین و کزیدن ولی کردن راه و بسر برون عدت و روز کار که ز ایندن و شمرند کردن و حاصل شدن و مزاج کشتن</p>
<p>کاجنا بستن کاجچه که در کدر کاجنا پوست کندن کاجچی موث پارچه معروف که مثل لنگوته برگریند مرادف کاجچه کاجچی یا عبا نی که در باغ خود سبزی با بکار و در آنرا نموشند</p>	<p>کاجچه مذکور بجهت شب و شبی نیام شیریم هست کاجچه مثل لبست و هفت کاجچه یا نامی جانین چوب باشد آن کجاست هست از لب بر بدن او کانت کجاست و افغان کاجچه کالو کندر انکول و ابله و المن و شبیه و نادان باشد کاجچه کجاست بمعنی کانی معده اول و در دلم و سکون و او مجرول زن کول می گویند کاجچه کجاست سرنگ کاجچه عین باغی و بیلا شیر و در چوبی که شکلی و ارسی سازه در دست و پا گند کاران صدوی گند کاجچه صندلک نوک ز بردار کاجچه و ناستخیر شدن و فقتش و بار کشتن</p>
<p>کاجه ایروزی با و مذکر کل ولا کاجه بر وزن چادر بزونی و شترولی و وحشی کاجه ای بر وزن نارسائی بزولی و دو سواس و تکس کاجه مذکور کاجچه خوب زردوزی و زردوز کاجه چوبی زردوزی</p>	<p>کاجه ایروزی با و مذکر کل ولا کاجه بر وزن چادر بزونی و شترولی و وحشی کاجه ای بر وزن نارسائی بزولی و دو سواس و تکس کاجه مذکور کاجچه خوب زردوزی و زردوز کاجه چوبی زردوزی</p>
<p>کاجه بر وزن دارا بر چیز سیاه و مار سیاه مرادف کالا کاجه بر وزن سکون سیوم و کسر چهارم مرادف کاکت و آن نام چوب است کاجه بر وزن سیوم مذکر کار و شغل و عمل کاجه بر وزن سیوم مذکر در اصطلاح کویان حالتی از حالات نکره باشد چون حالت فاعلی و حالت بفعولی و حالت ماضی</p>	<p>کاجه بر وزن سکون سیوم مذکر سیوی چوبین کاجی کسر سیوم موث جسم و شکل و بشره بدن و نیکم کجاست و چوب و شبی نین هم هست کاج بر وزن کاج مذکر کار و شغل و فعل و کاجا بر وزن خواهر کالک کاجی بر وزن سیوم مذکر در اصطلاح کویان حالتی از حالات نکره باشد چون حالت فاعلی و حالت بفعولی و حالت ماضی</p>
<p>کاجی بر وزن ناری حریفی است که در ترکیب افاده معنی فاعلیت کند و در فارسی موزده را گویند</p>	<p>کاجی بر وزن ناری حریفی است که در ترکیب افاده معنی فاعلیت کند و در فارسی موزده را گویند کاجی بر وزن ناری حریفی است که در ترکیب افاده معنی فاعلیت کند و در فارسی موزده را گویند کاجی بر وزن ناری حریفی است که در ترکیب افاده معنی فاعلیت کند و در فارسی موزده را گویند</p>

کاسه کاسه با سیوم منقوطه بندی مذکر بچه چاهوس  
 هر کاسه ها مذکر چو شفا نده  
 هر کاسه هتا بر او رون و کشیدن و کشیده و وزی  
 هر کاسه هر مذکر که تا سسل و نزه بمری بوز که گویند  
 س کاس بر وزن داس مونت نوعی از گیاه که  
 بدان ریمان می تابند و سرفه و سعال در فارسی  
 یعنی کوس است که تخمه بزرگ باشد و چونک  
 زود در عربی کاسه را گویند کاس صواصن لغت  
 سین دوم بلو و مینق النفس  
 هر کاسی بسکون پیوم و کسری بای موعده جولا به و  
 جولا را گویند  
 هر کاست بر وزن راست مذکر نوعی از پوستی  
 باشد و در فارسی نامی از کاستن و تقصاوی  
 س کاک بر وزن خاک مذکر ترغ و در فارسی مرد  
 و مردم در مکت چشم و هر چه خشک گوشت قدیم  
 و آدمی و حیوان بسیار کافر و مان خشک را نیز  
 گویند کاک بچه زلف و کیس  
 هر کاکامو که برادر پرست و در فارسی برادر کلان  
 و مقام قدیم که در خانه پیر شده باشد  
 هر کاکرا بسکون سیوم مذکر قسمی از اویم باشد  
 س کاکر سنکی بکسر سین جهه مونت دوا است  
 سرور مشابه بشاخ حیوان تلخ و زخمت و کرا  
 و شهبی طعام و دافع خواق و بهی و مانع قی و  
 تشکی دواف تب و حشا و بطن و سرفه و آروغ  
 هر کاکو منجلی بضم سیوم و سکون و او سرور و  
 تون و حرم تازی و کسراف مرد لعین و شوم  
 هر کاکو بر وزن خلکی عمده یعنی خواهر پدر  
 س کاک - کاکا با سیوم فارسی مذکر دافع  
 س کال بر وزن خال مذکر اجل و وقت و کال  
 و ماد که ارضی باشد و خشک سال و ملک الموت  
 و عاده و معیبت و معنی فرود آمدن است کال

بتا یا یا کاتنا یا گونا وقت گذر ایندن و تفتیح  
 وقت کردن کال پس هونا آخر شدن مدت  
 حیات کال پونا افتادن خشک سال باشد  
 س کال بر وزن لاد سیاه و مار سیاه و نام کرشنا  
 و بمعنی وقت هم منظر آمده است و در فارسی رخت  
 و ستاع و بلغت زنده و با زنده فریاد و فغان کال  
 چو س مردم بیکانه و نا آشنا کال بال موی بار  
 کسی کو کال بال اپنا جاننا یا سچھنا بچشم  
 کم و بدن کسی یا چشم اساو اشتن کال امینده  
 کونازک صحبت کردن و کناره گرفتن از کسی  
 روی کسی سیاه کردن و رسوا ساختن و کاندن  
 یعنی جامع کردن و راندن و مطرود کردن کال  
 رنگ سیاه کالی بن بفتح با موعده و رای در  
 آنچه در رنگ باد سیاه مانع کالی کوس کنایت  
 از مسافت حد از باشد  
 س کال اپنی بفتح بای فدیسی تشدید فغانی بند کرد  
 سوراخ کشتی  
 س کالک بفتح سیوم مونت سیاهی و سواد و بوج  
 چیزی از مقدار همین باشد  
 س کالکا بکسر سیوم نام ز نیکبند و ان پرستش  
 او کنند مرادف کالی و او را گویری بفتح و اویم  
 گویند  
 س کالکوت بسکون لام و ضم کاف تازی بسکون  
 و او سرور و تالی منقوطه بندی نوعی از زهر باشد  
 هر کالما بسکون سیوم مذکر بیتان و اقرا  
 س کالندی بکسر سیوم مذکر نام در بای چین و مینا  
 س کالی بر وزن خالی مونت سیاه و مسود و نام  
 زود سیاه که انسان را برای قربانی آدمی کشند  
 و در بای نیل و سیاهی و مرکب و دمار و نیز نام مار  
 که گشن ادرادر جنگ شکست و او  
 س کالیا بکسر سیوم مذکر نام فارسی است که گشن ادرادر

<p>س کامری بسکون میوم و کسر رای مهلم مونت کلیم مرادف کلی</p>	<p>س شکست داد کالیس با یی مجهول و فتح سین مذکر نام دوای است</p>
<p>س کامن بروزن ضامن زن حسین خوبصورت و نیز کوهی را گویند که لباس زنان پوشیده در ایام هولی رقص کنند و در عربی بمعنی زنانه</p>	<p>س صاحب شیرینی کلید گفته و آن بهنالی است دویم بلاد سفید و سیاه و هر دو چرب و شیرین می باشد منی بفرزاید برای تب و زحمت فرج زنان و اشفا ناخ است</p>
<p>س کامنا بسکون میوم مونت آرزو و خواستش دار اوده</p>	<p>س کامن بکسر میوم و فتح نامی بوز مونت سرخک گویند کام بروزن دام مذکر لغاؤه مکاتب و لبه خطوط و کاره خواستش آرزو در ب العشق را نیز گویند</p>
<p>س کامنی بکسر میوم زن خوبصورت و جمیده کامود با واد مجهول مونت نومی است در روسیتی که آرزو در شب می سرانید</p>	<p>س کام آنا بکار آمدن و سفید بودن و کشته شدن کسی در معرکه جنگ کام تمام کونا سر انجام دادن کاری و کشتن و قتل کردن کام چلانا سر بره دادن کاری کام سر هتا کار و داشتن بجز</p>
<p>س کامی بروزن نامی عاشق و مشغول در کاری کامی بروزن جامی مونت پاره طلا</p>	<p>س کام کاج کار و مشغول کام کاجی بابای معروف چست و چالاک کام کیدل بابای مجهول بوس و کنار و جماع کام مین کانا بکار بردن و استعمال کردن کام نکالنا کامیاب شدن</p>
<p>س کان مذکر گوش عبری اذن گویند و بمعنی دانه العین هم است مرادف کانا و در فارسی محدود که عربان سعدن خوانند و بمعنی کندن نیز آمد</p>	<p>س کاما موقی بکسر فغانی شخصی را گویند که آب گنگ در سبزه ها کرده بر دوش می برد س کامانک بسکون و دال مهله و نامی بوز اسیر هو او شهوت پرست</p>
<p>کان اصیقا بفتح الف و کسر سیم و سکون یا مجهول و نامی سقوط هندی گوشاکی دادن کان بھرنا کان بھر دینا آتش افزودن با</p>	<p>س کام دھین بکسر دال سکون نامی بوز ویای مجهول و ضم نون نام کا ماده اندر باشد که بر چه از و طلب کند میاید و نیز کا ماده را گویند که شیر بسیار دهد</p>
<p>میان دو کس سخن حسنی و نامی کان پر چون نه چلنا کنایه از غافل و بی خبر بودن باشد کان پر مهنا یاد گرفتن و بمعنی عذر کردن هم آمده کان بر هاتحه دهرنا انکار چیزی</p>	<p>س کام دھین بکسر دال سکون نامی بوز ویای مجهول و ضم نون نام کا ماده اندر باشد که بر چه از و طلب کند میاید و نیز کا ماده را گویند که شیر بسیار دهد</p>
<p>کردن کان پکرتا بجز او تر اف کردن کان چھو متا کردن کان چھو تر نا شور و غل نمودن کان چھو نلنا سر کوشی کردن بمنازی و فتنه انگیزی کردن کان سلادی کوش خرد کوش خارگ و آن گرمی است که شبهه در کوش مردم در رود و هلاک کند</p>	<p>س کام دھین بکسر دال سکون نامی بوز ویای مجهول و ضم نون نام کا ماده اندر باشد که بر چه از و طلب کند میاید و نیز کا ماده را گویند که شیر بسیار دهد</p>
<p>کان کا پوده پرده گوش کان کاتنا کنه غالب شدن و ظفر یافتن بر خصم و کوی مسفت پیش بردن کان کهرتسه هو نا بر استادن</p>	<p>س کام دھین بکسر دال سکون نامی بوز ویای مجهول و ضم نون نام کا ماده اندر باشد که بر چه از و طلب کند میاید و نیز کا ماده را گویند که شیر بسیار دهد</p>
<p>کام اج بسکون میوم مذکر کا هوی صحرای کام دیونام دیوی است که اور اخذای عشق دانند و او پسر شود و بمعنی است و شوهر زنی</p>	<p>س کام دھین بکسر دال سکون نامی بوز ویای مجهول و ضم نون نام کا ماده اندر باشد که بر چه از و طلب کند میاید و نیز کا ماده را گویند که شیر بسیار دهد</p>

کان کھولنا یا کھول دینا متبینه و آگاہ کردن  
 کان لگنا اعتبار پیدا کردن پیش کسی و قدرت  
 و منزلت بهم رسانیدن کان ملنا گوشمال  
 دادن و تنبیه کردن کان میل چرک گوش  
 کان میل و آگاہ آنگه چرک از گوش مردم  
 پاک کند با جرت کان مین اکل دهنه چنان  
 انگشت در گوش کردن و نمانشیدن چیزی  
 بعد اکان مین بات ما رها انگار شنیدن  
 کردن در چیزی که شنیده باشد کان مین  
 پونا کوش خوردن گوش زد شدن کان  
 مین تیل دالنا دعوی ناشوای کردن کان  
 مین تیل دالک سوسر چنان غافل بی التفات  
 شدن کان مین دالنا یا کهنه گوش گذار  
 کردن و مشربیدن کان نه هلاک  
 خاموش بودن کان کون کان کهنه سرکوشی  
 کردن کان هلاکنا راضی شدن و قبول کردن  
 چیزی کان هونے و انسین و معلوم کردن  
 کان سونف شرم و حیاء ادب کان کرنا  
 شرمیده در سو کردن کان چھو سرنابی حیاشد  
 کان نماتا کان مکر فاکریم نکردن و تقطیم  
 کسی بجای آوردن  
 کان فابرو زن دانا یک چشم که واحد العین و  
 شرمیکه سوزان پوشیده بود و احمق و نادان  
 دور فارسی همین معنی دارد و خوب بن سخن  
 خرم و پاره از خوشه انگور و خرمایز هست  
 کان پینا بسکون نون و بای فارسی لرزیدن  
 کان پهل بسکون نون مذکر نام میوه است  
 مرادف کان پهل  
 کان متا بسکون نون مذکر خار و خار شامین تر از  
 و همبیز و غلاف و نشان باشد کاننا ساکن  
 جانان از محنت و رنج بجاست یافتن کاننون

برگه سقنا معنی لفظی ظاهر و این کنایت است  
 از سر فرازی و ادوان کسی بنیاد از بیجاقت او  
 و بیشتر بظلمت نفس یا از مردی الخفاف هر  
 مرد و چنین کلمات براج میگوید که کاتو مان  
 مت کسیتو یعنی در طبع ما فلان کاتو یعنی  
 خار کشتن کسی در راه خویش یعنی برای خود تهنیه  
 آفت کردن  
 کان محی موش سرکه هندی است و از حیوانات  
 می سازند و بهترین او از بروج است و او بجالی و  
 معوی اعضا و مسکن حرارت خون و مغز است  
 و مضربه و مصلح و مصلح و مصلحت است  
 کانج بیکون نون و حین از سی نظام و نامیده  
 کانچا بیکون نون و حین از سی نظام و نامیده  
 کانند بسکون نون مذکر نیاز میری بجهل گویند  
 کانند و بسکون نون و حین از سی نظام و نامیده  
 مذکر کل و لا  
 کانند و بسکون و او معروف مذکر صفت کنند  
 شکوه نیز قومی را گویند که حیوانات را بزیر پا میزند  
 و شیرینی تبار نمایند  
 کانند حاکون نون مذکر دوش و کتف کانند  
 دنیا کنایه از مذکر کردن و بدون جنازه اس  
 بردوش  
 کانند هنا نامیدن کردن  
 کانند بسکون نون و وال سقو طه هندی مذکر  
 بخش و حصه و پاره و بازی و تماش  
 کانندی بسکون نون و وال سقو طه هندی  
 سونف بقلة الجمعا  
 کانندی بسکون نون سونف تیرخانه و فقره و  
 آیت بید که کتاب همدان است  
 کاننقنا بسکون سوم و چهارم با جبال کردن



<p>و ایشال آرق شود و مثل گره از گره در طوبت آب نم زن</p>	<p>س کانس بسکون نون و سین سونث نوعی از گیاه باشد</p>
<p>س کایا بروزن سایه سونث بدن و جسم</p>	<p>مرادف کاسد</p>
<p>س کایون بفتح سیوم ترسان و بز دل و شتر دل مرادف</p>	<p>س کانس بسکون نون مذکر روی که یکی از فلزات باشد</p>
<p>س کایقته نام فزده است از نهود</p>	<p>س کانه بسکون نون و دیگر حروف سونث بفتح بری</p>
<p>س کایچهل مذکر نام دواى است</p>	<p>الط کوئند</p>
<p>س کب بفتح اول کی و بمعنی شاعر نیز است</p>	<p>ه کانه بسکون نون مذکر جبهی که وقت قضای حاجت کند تا فغله بر آید</p>
<p>س کب کوز را گویند</p>	<p>ه کانگن بسکون نون و کاف فارسی سونث مجمر</p>
<p>س کب کب اول و تشدید دوم کوز پشت</p>	<p>و ا تشدان</p>
<p>س کب کب اول دروازه را گویند</p>	<p>س کانگن بسکون نون و فتح کاف فارسی نام بنای</p>
<p>س کب کب اول و تشدید دوم مذکر قسمی از لطم باشد</p>	<p>است یا تخم بنای است</p>
<p>س کب کب اول و تشدید دوم شتر و نیز باشد</p>	<p>س کانس بفتح سیوم بروزن و اسن مذکر سیابان صحرا</p>
<p>س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است</p>	<p>ه کانه بسکون نون می بود شوی و شود و یکی از نامهای گزشتا</p>
<p>س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است</p>	<p>ه کانه بسکون نون می بود و فتح رای منقوطه نام نوای است</p>
<p>س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است</p>	<p>در موسیقی و نوعی از غنایب</p>
<p>س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است</p>	<p>س کانی بروزن بانی نون کیشیم و در فارسی بمعنی معدنی باشد</p>
<p>س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است</p>	<p>ه کانی بروزن فانی سونث کینه و انتقام</p>
<p>س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است</p>	<p>س کا و ا بروزن یا ده کرد ایندن اسپ را و فر یعنی</p>
<p>س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است</p>	<p>و صیده باختن با کسی</p>
<p>س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است</p>	<p>س کاوس بروزن باور سونث بهنگی که بنود در ان</p>
<p>س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است</p>	<p>آب دریای کنگ که داشته بر دوش می برند</p>
<p>س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است</p>	<p>س کاهن بفتح سیوم بروزن آهن مذکر عبارت است</p>
<p>س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است</p>	<p>از شانزده پانس یا یک هزار و دوهصد و هشتاد</p>
<p>س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است</p>	<p>کوزی و بنام سیوم در عربی بمعنی فال گو باشد</p>

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

س کب کب اول و تشدید دوم و تشدید اول منقوطه است

<p>کپتھ یعنی اول دفع دوم سکون فوقانی و پای      ہوز کراہی اور وگردانی</p>	<p>نام آور و ملک الشعرا      کپا یعنی اول دفعہ مذکور طرف اومی کہ دران روز</p>
<p>کپت یعنی اول و دوم سونٹ کینہ و حقد و بغض      و غدر و غدار و مکار را نیز گویند کپت سرد پ      دہا سہی - کپت و لیشی ریاکار را گویند</p>	<p>کا و یا غیر آن نکر دارند کیا اثر ہا و فاقات کردن      بادشاہ و وزیران کیا ہوتا بسیار فریب شدن</p>
<p>کپتی یعنی اول و دوم و کسر سیرم کینہ و غدار      کپر دھول یعنی اول و دوم و ضم دان مہو مذکور      از پریشم باریک باشد</p>	<p>کیا تر یعنی اول دفع دوم سکون الف و تہای      فوقانی و رانی قرشت نام سزا و نالایق</p>
<p>کپر کوت یعنی اول و دوم و ضم کاف و سکون      و او سر و ف کلی کہ آنرا با پارچہ کوفہ مخیر کنند و او      بوہ ز زکری سازند</p>	<p>کیا س یعنی اول مذکور مراد ف کپال و آن آید      کیا سہی بروزن ہزاری عیار و شریر و قوی      از بیگانگیان کہ سبزی فروش اند</p>
<p>کپت یعنی اول و دوم مذکور مخفف کپت کپت چھا      کو ناپالون</p>	<p>کیا س یعنی لقب سیا کہ یک کاسہ سرد دست      خود دارد و یک زنجیر کاسہ سرد پیرامون کرد      وارد و نیز بندی است کہ بر سہی اسپ گذارند بچو</p>
<p>کپا یعنی اول مذکور پارچہ کپت و نسے ہونا کا بغض      شدن زن کپتے سرنگنا ترک لباس کردن      و خرقة درویشان پوشیدن کپتے کو جھول</p>	<p>پوزی اسرہہ کیا سہی شقیقہ و درو نیم سرد      فوفلی کہ دو سغز آستہ باشد گویند کہ چنین فوفل      درو نیم سر را نافع است</p>
<p>دینا کنایت است از ترسانیدن کسی در برابر      افکندن کسی را کپتے و پتے پارچہ از قسم      توابع مہل است</p>	<p>کیا س یعنی اول سونٹ پنہ و درخت پنہ      کپال یعنی اول بروزن و بال مذکور و پشانی      و سر نوشت و کاسہ سرد کپال چھوٹا کنایہ از تکون</p>
<p>کپتے کو تھا یعنی اول و دوم و ضم کاف و      سکون و او جھول مذکور خیرہ و خرگاہ</p>	<p>بخت شدن باشد کپال کھلنا یعنی کاف      دوم بک بخت شدن</p>
<p>کپا کپی بروزن سردی سونٹ لرزہ و چرا      کپلا یعنی اول و کسر دوم کا دماہ کہ کدیم کون      باشد</p>	<p>کپالی یعنی اول مراد کپاری کیا سہی آس      ریاضتی است مرجوبیان و درویشان را و آن      چنان باشد کہ زمانی بہانہ کیا استند و پای</p>
<p>کپنا یعنی اول لرزیدن و سبحی لرزان ہم است      کپوت یعنی اول و ضم دوم و سکون و او جھول      مذکور کپوت و با او سر و فک لیسر ناخلف و آوارہ</p>	<p>بسوی جرح بردارند کپالی کہ با یعنی کاف      دوم و کسر زای ہملہ سہی است در ہند و ان زمان      چنین باشد کہ چون مردہ - آتش دہند فزود</p>
<p>کپوتی یعنی اول و ضم دوم سونٹ ناخلفی      کپوس بروزن صبور مذکور کا فوز و نیز نام کلی است      کپوسر کجوی یعنی کاف دوم سونٹ نام دو      کپوری بروزن صبور سونٹ لوسی از برک</p>	<p>باشد کہ خاکستر شود یکی از اہل قرابت کاسہ سرد      اور ابہ عصای شکنند و دران بر و عن کاومی      اندازد</p>
<p>کپوری بروزن صبور سونٹ لوسی از برک</p>	<p>کپالی بوقہ سبزی فروشان</p>

<p>س کتر و بضم اول بر بنده و قطع کننده</p>	<p>س متبول است</p>	<p>س کپول بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجهول مذکر</p>
<p>ه کتل بفتح اول و تشدید دوم سونث پاره سنگ</p>	<p>س کت بی بضم اول و تشدید دوم و کوبی و بروزن صغی مذکر میمون</p>	<p>س کت بفتح اول کجا و چرا و چکونه و بکسر اول چه قدر</p>
<p>یا خشت یا کلخ باشد و بضم اول بروزن جبل</p>	<p>ه کتاس ابروزن هزاره مذکر نوعی از منکر باشد</p>	<p>س کتان به تشدید دوم بروزن فغان مذکر کاربرد</p>
<p>در فارسی اسپ جنسیت را گویند و بمعنی قل</p>	<p>س کتانه در عربی جا نده است معروف آن معتدل است در حرارت و برودت</p>	<p>س کتانی سونث رسیدن و مزدی که جای رسیدن دهند</p>
<p>و پشت بلند هم آمده</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم سک بعرابی کبابند</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن شاه</p>
<p>س کتانه بفتح اول و تشدید شدن و بکسر اول چه قدر</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم چند و چه مقدار</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>ه چه مقدار مرادف کتا</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>س کتانی بفتح اول و دوم و سوم و کسر همزه سونث</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>رسیدن</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>س کتو هل بضم اول و دوم و فتح نای هوز مذکر خوا</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>و آرزو و سیر ناسا</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>ه کتفه بفتح اول مذکر چیزی باشد از امان</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>س کتفا بفتح اول و دوم سونث داستان و فتنه</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>س کتک بفتح اول و تشدید نای فوقانی قصه</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>خوان و نوعی از مطرب</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>س کتفا بفتح اول کفتن و حرف زدن مرادف</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>س کتبا بضم اول و کسر دوم ماده سک</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>ه کتیا ابر کوزن و تیره مذکر کثیر و کثیره و آن صمغ</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>درخت قناد است سفید و زردی باشد</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>بهترین آن سفید است و آن گرم و تر است</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>ه کتین بکسر اول و فتح دوم و کسر همزه علامت</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>مفعول است بمعنی را</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>س کت بضم اول و سکون نای بند مذکر نام دروا</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>و بفتح اول و کسر دوم سونث کمرکت که هر چه بکمر</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>کاف دوم و فتح نای هوز نیکه کمرش چون شیر</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>باریک بود</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>ه کت بفتح اول رنگ سیاهی که بدان حسیت</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>ر رنگ کنند</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>ه کتفا بفتح اول و تشدید دوم و تری و قوی و جاق</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>و چونند و سببش بزرگ را هم گفته اند</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>
<p>س کتا بروزن صفا سونث قتل کتا کرا کت</p>	<p>س کتانه بفتح اول و تشدید دوم و تشدید نهم</p>	<p>س کتانه بفتح اول تراشیدن و ترک کردن و از جهت</p>

و قتل کردن	هر کتگی بضم اول هونست پشته که مردم را می کزود
س کتا جه بفتح اول و دوم و سکون دیگر حروف مذکر	بسنی بجانگی و ترک دوستی
عشوه و غمزه چشم	س کتگنا بفتح اول و سکون تایی هندی و فتح کان
س کتا س بفتح اول مذکر گاره و آن حرب است معروف	دوم مذکر و دستور و قانون و تصویر می که بر چوبی
هر کتا س بفتح اول مذکر نام بنانی است دوای	ساخته باشد و بمعنی مکار و غدار هم آمده
س کتا سری هونست نام حرب است	س کتگها نا بفتح اول و سیوم کزیدن و ترش رویا
س کتا س یا بفتح اول مذکر پارچه ابریشی که بروی	کردن
نشان خنجر نقش کند	س کتگها نا بفتح اول و سیوم آنکه میل بکزدین و پشته
س کتا سا بفتح اول آنکه بکزدین میان کند	باشد
هر کتا ل بفتح اول مذکر سیلاب	س کتل بضم اول و کسر دوم ظالم و ستمکار
س کتا نا بفتح اول متحرک کتا	س کتم بضم اول و دوم مذکر تیار و دو دو مان
س کتا و بفتح اول مذکر قطع دور و نوعی از نقش	س کتن بضم اول و تشدید دوم قلبان و خرم ساق
که بر پارچه کنند	و کس کشش کتتا کذنگ
س کت بند هن بفتح اول و سکون تایی هندی	س کتا بفتح اول بریده شدن و گذشتن مدت و پشیمان
و فتح موحده و سکون نون و فتح دال مذکر کننده	شدن و مردن بر خم شمشیر
یا حلقه چوبین که بدان پای قبیلان را بندند	س کتا یا بضم اول مذکر قلبانی و قواوگی
هر کتت بفتح اول و کسر دوم مذکر فروخت و بیج	هر کتا س بفتح اول مذکر نام پر زده است
س کتن بفتح اول و تشدید تایی هندی معنوه است	س کتا بضم اول در غلابیدن و فریفتن
که مردم را کزود و بختیغ دوم بی رحم و سنگدل	س کتا نی بضم اول هونست مزد قواوگی و اجرت
و بضم اول و کسر دوم کله و کاشانه مذکر	قلبانی
هر کتا بفتح اول مذکر بازار بخری سوق گویند	س کتنب بضم اول و دوم و سکون نون و بای
س کتک بفتح اول و دوم مذکر فرج و لشکر	موحده مذکر تیار و خاندان
هر کتکت بضم اول و کاف مازی مذکر خراش و حله	س کتنی بضم اول قواوه و دلاله و بفتح اول سنگام
س کتگر بفتح اول و سکون تایی هندی و فتح کان	در و وقت حصاد و زراعت
مازی و رای هونست و سکون نون و جیم هونست	س کتا نا بفتح اول برابیدن
چو زب شگن کتا کتبی که کنگ	هر کتا س بفتح اول مذکر بیاله و جام و کاسه باشد
س کتگی بضم اول هونست دوای است بخری خرق	هر کتا سری هونست بیاله کوچک
اسود گویند آن خج گیاهی است سیاه بکره	هر کتا سی بر وزن هوسی هونست خرافات و
گرم و خشک است در آخر سیوم و قسی دیگر	سخنان بوج و فحش
است که آنرا از بقی ابيض گویند و خربی اسود	هر کتا بفتح اول و ضم دوم و سکون و او مجهول مذکر
جهت امر اعن بارود قوی تر از ابيض است	نام بنانی است



<p>و بفتح آن هر دو بسیار شدن و زیک ناک کشن چیز        هر کجکچا هت بفتح هر دو کاف تازی ستیزه و جدال</p>	<p>کچا بفتح اول تشدید دوم خام و نار سیده و مردم        ناخبر به کار و دروغ ضد راست</p>
<p>دزراع        کچکرا بفتح اول سکون دوم و فتح سیوم مذکر پوست        باضه یعنی کشف</p>	<p>کچال بضم اول مونسث کرد از ناشایسته        کچالو بفتح اول مذکر نوعی از ترکیاری</p>
<p>کچکنا بفتح اول دوم و فتح خوردن و مغلغ شدن عضو        از جای خویش دور کردن</p>	<p>کچالی بضم اول مردم بد خو و بد وضع و بد آئین        کچائی بفتح اول بروزن رسائی تخمه و استخوانهای        را کوبند</p>
<p>کچکیلا بفتح اول کسر سیوم و سکون پای مجبور        مذکر نوعی از موز که بدان ناخوردش بزند</p>	<p>کچبج بفتح اول سیوم که بای زده باشد اطفال        او اولاد</p>
<p>کچلا بفتح اول مذکر کل و لا و بضم اول چیزی است        از جمله سومات خصوصاً کرک و سنگ یا زود می کشند        عبرتی قاتل الکلب و خانق الکلب کوبند و فارسیان        بر کم کچه خوانند</p>	<p>کچبج بفتح اول سیوم فارسی مونسث کرده و بجوم        غلغ و سترگ و مجتحم و توتورا نیز گویند کبیر اول سیوم        سوزنک کل و لا</p>
<p>کچلنا بضم اول و فتح دوم کوفتن کچل ذالنا کچلا        دینا کوفتن چیزی باشد</p>	<p>کچ بچیا بفتح اول و فتح بای فارسی و کسر هم فارسی        پروین عبرتی تر یا خوانند</p>
<p>کچلون بفتح اول مذکر نکی است که خوردن آن        اشتهای طعام می افزاید</p>	<p>کچپن بفتح اول سیوم بروزن کردن مذکر خالی        ساده لوحی و نار سیدگی</p>
<p>کچلو هوج بفتح اول سکون جیم فارسی و ضم لام و        سکون و او اول مجبور و او دوم معروف زرد آب        که باریم بر آید</p>	<p>کچرا بفتح اول مذکر خاشاک و خلاشه و خزوز غلام        و ابرم گفته اند</p>
<p>کچلوها بفتح اول سکون و او مجبور        در هر دو مونسث اسن بی آب</p>	<p>کچر بفتح اول دوم تر شدن و نساگ        کچری - کچرا هر دو بفتح اول دوم مونسث سوسن</p>
<p>کچلی بضم اول مونسث و دندان ناب        کچنار - کچنال بفتح اول مونسث درختی است        معروف که از بار و شکوفه آن ناخوردش بزند</p>	<p>کچرا بفتح اول سیوم فارسی و فتح رای منقوله        هندی چرک سفید که از چشم روان باشد عبرتی        عفن گویند و آنچه در کج چشم که آید از ارضع خوانند</p>
<p>کچو بفتح اول تشدید دوم مضموم مذکر نام نبات        کچو سرنج اول مضموم زرباد و از اوقاق الکا        نیز گویند گرم و خشک است تا سیوم محلل و معوی و        مفرح است و بی رابند کند و رباح بشکند و فوجی        آرد و بوی شراب و سیر و فتح کند و کزیدن بهلوم        رافع بخشد</p>	<p>کچرا بفتح اول مذکر خزوز خام        کچرا - انا کبیر اول جاری بودن چرک از چشم        کچک بفتح اول دوم مونسث دردی که از چرک        پیدا شود</p>
<p>کچکانا بفتح اول متعدی کچلنا است        کچک بفتح اول سیوم مذکر ستیزه و جدال        سکاره</p>	<p>کچکانا بفتح اول متعدی کچلنا است        کچک بفتح اول سیوم مذکر ستیزه و جدال        سکاره</p>
<p>کچکچا نا کبیر اول سیوم دندان بهم ساییدن</p>	<p>کچکچا نا کبیر اول سیوم دندان بهم ساییدن</p>

هر کچو مری بفتح اول و دوم و سکون و او و کسر مری  
 موش طما سکه از کدم و دیگر حیوانات بپزند  
 هر کچو مری بفتح اول و ضم دوم و فتح سیم مذکر نوعی از اجاره  
 کچو مری که قالنا کن به از پاره پاره کردن چیزی باشد  
 س کججه بفتح اول مذکر لاک پشت و سنگ پشت و  
 اندام بهائی را هم گفته اند  
 هر کججه بضم اول چیزی کججه او را گانا سخن دروغ  
 گفتن و درون بیانی که نامخن فيه نباشد کججه ایک  
 انگلی قدری و چیزی کججه تم نه پزایا یا چیزی  
 در راه افتاده را یافتن و این در مقامی گویند که شخصی  
 بسیار شادمان بظن آید و سبب شادمانی او ظاهر  
 نباشد کججه تم نه خواب دیگر در مقامی گویند  
 که شخصی سخن محال گوید یا اظهار حیرت گویند و طلب  
 باشد کججه سیم کججه هونا ستغیر شدن چیزی  
 با لکله کججه نه کججه چیزی کججه هو بر چه با با  
 س کجها مری بفتح اول شستن و پاک کردن آب  
 س کجج بفتح اول و تشدید دوم معنوه مذکر باخ و سنگ  
 پشت یعنی کشف  
 هر کچو مری بفتح اول و دوم موش و ازاله الت  
 و مخکله  
 س کچلیت بفتح اول و سکون جیم فارسی و مای بنور  
 فتح لام و سکون نون و فتح بای فارسی و سکون  
 نای معنوه هندی مردم عیاش و اواره کردن  
 س کچها بفتح اول مذکر نوعی از شلوار است و آن تا  
 ران بود  
 هر کچها بفتح اول شسته شدن  
 هر کچهی بفتح اول موش نوعی از شلوار باشد  
 هر کچهو بفتح اول و ضم دوم و سکون و او و مجهول  
 سرف هم خوانده اند که ارف کججه بمعنی چیزی  
 س کچهو بفتح اول و ضم دوم مذکر لاک پشت و پانه  
 و سنگ پشت و گاسه پشت و کشف را گویند

کچهو ادا بر رود باری که فراز و نشیب  
 باشد و عمق آن متفاوت بود  
 هر کچهو اها بفتح اول مذکر قومی است انداخته  
 که سلسله شان به پسر رام چند میرسد و در اجکان  
 جنک از همین خاندان اند  
 س کچهو قی بفتح اول و دوم موش لنگه نه خرد  
 هر کچهی بفتح اول و تشدید دوم اسپ که از کشور کججه  
 آرد و آن بر ساحل دریای سند واقع است  
 هر کچیا بضم اول و کسر دوم مذکر بنا گوش و زرد گوش  
 و بفتح اول و کسر دوم داس و آن آله است معروف  
 هر کچیا نا بفتح اول و کسر دوم تریدن و پهراسان  
 شدن و احتر از کردن  
 هر کچیا هست بفتح اول و کسر دوم موش نغزت  
 و اجتناب  
 هر کچیرا بفتح اول و سکون یا مجهول مذکر نام قومی  
 س کد بر وزن بدی و کلام وقت و در فارسی  
 بمعنی خانه باشد و سخت و اول را هم گفته اند و  
 در عربی حد و جید  
 س کد اپی - کد اپت بفتح اول و دو هم چهارم در  
 برد و گاه گاه و اجیانا و شاید که باشد که  
 س کد امر بضم اول بر وزن عبار مذکر کلند بر در  
 بیل کد مرا - کدال بر دو بضم اول که نک  
 س کد امر بر وزن ستاره مذکر نوازی است از  
 نوازهای موسیقی که در تابستان وقت بزم  
 شب می سرانند  
 س کد امر بسنت بضم اول و فتح بای موعده  
 مذکر نوازی است از نوازهای موسیقی  
 س کدال - کدالی بضم اول اول مذکر و نانی  
 موش کلند برادر بیل  
 س کدانا بضم اول جبانیدن  
 هر کدایا بضم اول مذکر نوعی از کبوتر و فاخته

س کد سر بضم اول مکنند برادر بیل

س کد سر انا بضم اول چیدن

س کد کد کنا بضم اول و فتح دوم چیدن

س کد کی بفتح اول و دوم و کسر سوم مونسث موزو  
سیوه است معروف در بندی کیده کونید کدانی

البربان

س کدم بر وزن عدم مذکر و فتحی است نامعلوم و از  
کیده سیم کونید

س کد و انا بضم اول چیانیدن

س کد هر یکسر اول کجا

س کد هو بفتح اول و ضم کای مرادف کجی کدی کد  
س کد همه بر وزن نیمه مذکر کدینه و آن چوب  
دقائی کردن باشد و کد و ر اینر کونید

س کد هب بضم و فتح دوم زشت و بد شکل و نازیبا  
س کد هنگ بضم اول بر وزن تنگ بکر دار و  
ناشایسته

س کد فنج اول مذکر دست بر بی یید کونید و بمینی باج  
و خراج و محصول هم آمده است و امر از کرایه یعنی بکن  
و در فارسی یک کوش او چیزی نشود و بر بی  
اصم خوانند و بضم در عربی حوض آب را کونید

س کد ا بر وزن سر اقلب و ناسره و نیم سخت و  
یکسر اول در فارسی حروف که ترجمه نم باشد

س کد ات یکسر اول بر وزن برات نام دشتی و محرابی  
است و نام قومی اند که بیسان که کد مان شان  
شکار است و بفتح اول و تشدید دوم و عربی بار  
مرادف مرات

س کد ا بر بفتح اول مذکر مرادف کد ا ترا

س کد ا بر بفتح اول سخت و شدید

س کد ا کی بفتح اول و دوم و ضم چهارم نوعی باز بوتیا  
باشد

س کد انا بفتح اول کنانیدن و بتشدید دوم در

شدن و یکسر اول انتظام دادن و فله بر افشانیدن  
و بمعنی بقالی و دو کانداری هم آمده است باین معنی  
مذکر باشد

س کد انت بفتح اول و دوم و سکون الف و نون  
و تائی فوقانی مذکر آره بر بی منشار کونید

س کد انتی بفتح اول و دوم و سکون الف و نون و  
کسر فوقانی آره کس

س کد او یکسر اول مذکر کرسنه یا حصن باشد

س کد انا بفتح اول و دوم و سکون الف و تائی  
هوز نالیدن و آه کشیدن

س کد اهی بر وزن تباهی مونسث ظرفی است که  
در آن پور بیا و غیر آن در روغن می بزند و بار  
منقوط بندی هم آمده و همین شهرت کد اهی  
چنانکه بیدن کسی باشد این قسم از فرط حرص  
و بجای سیر زنتش جز نادوی اطلاق کنند که در اسم  
عربی شهرت او باران بار و کونید اس من

س کد اهی چاتی کد اهی لینا نوعی از امتحان  
است و آن چنان باشد که چون شخصی تهمت  
امری کرده شود در چنین آوند روغن گرم کنند  
و اندرون آن پاره از نسیم وزر یا انگشتری بندند  
تا خوب گرم شود پس بگویند که آنکس آن انگشتری  
بر آرد اگر ازین برداشتن او را زیانی نرسد  
معلوم شود که بی گناه است

س کد ایل بفتح اول چهارم مذکر رال را کونید و آن  
چیزی است معروف که در دو بار آید

س کد بر بفتح اول و سوم خاکستری رنگ مرادف  
کبر

س کد بی بر وزن چربی ساق جوار یا با جوار  
منقوط بندی شهرت دارد

س کد بی مرادف کد و بر باشد

س کد یا با سیم فارسی بر وزن حرم مونسث هم



و عطف و ترجمه کو باستانه کبر سین و کبر سین و کبر  
 حروف در یابی خلقت و بکر کرم کو بابت دهان  
 کبر سین و فتح منزل عبات یعنی صاحب عبات  
 کرج پالی کبر اول بر وزن غزال مهر بان و شقیق  
 کرج پین کبر اول بر وزن خرمن خلیل و حریص و نیم  
 کرج ت بیخ اول و کرج دوم پنجه و نمره و کرده شده و سازه  
 کرج ق بیخ اول و سکون دوم خالق و کاس از و صانع  
 و مالک و خداوند و بعضی شوهر هم گفته اند  
 کرج تار بیخ اول بر وزن سرکار خالق و پروردگار  
 کرج تار بیخ اول و کرج دوم و فتح نوقانی و سکون  
 کامیاب و محظوظ و جبهه باب  
 کرج تال بیخ اول سونت نام سازی است  
 کرج ت بیخ اول سیوم مذکر عمل و کردار و سوز و صفت  
 کرج ت کبر اول و دوم و شدید نوقانی مکسور و فتح گان  
 نازی سونت تریار کو بندوان منزل سیومین با  
 از منازل قری  
 کرج تکین کبر اول و دوم و فتح نوقانی و کاف فارسی  
 احسان فراموش و ناشکر گذار  
 کرج قوت بر وزن قوت سونت عمل و کار و کنایه  
 از سحر و جادو  
 کرج حنی یعنی اول سونت حب العتب  
 کرج ق بیخ اول پوست کوساله مرده که آنرا از گاو گشته  
 پیش گاو ماده گذارند تا از او بدین آن بجز مردم را فراموش  
 کند و شیر بدید و یعنی اول گزیده زمان که پیر این کوه  
 باشد  
 کرج ت کبر اول سیوم طعن ز قاصد سردو  
 کرج کبر اول سکون رای قوت و جیم فارسی سونت  
 تراشه و جوب پاره و بعضی تراشه نیز است  
 کرج بیخ اول مذکر چه بزرگ  
 کرج جمال یعنی اول بر وزن خوشحال سونت است  
 و چینان عازر از فارسی از خند گویند بر وزن

سند  
 کرج چیل بیخ اول و ضم سیم سونت جوی سنی و شکر  
 از این نرم سازند  
 کرج جینی بر وزن کردنی کف کبر را گویند  
 کرج جینی بیخ اول سونت چه و کلاوه رسته  
 کرج حیدر یعنی اول و دوم و کسر جیم فارسی سکون  
 نای نوز و بای کچول و نای نوقانی و ای قوت  
 معانی است نزدیک و بی که در ان در ابام جدا  
 چنان کور و او پانده اجتنک عظیم واقع شده بود  
 کرد ابروزن فردا مذکر چه تحقیقا بیک روز و پیر  
 بود یا چیزی که در عوض سماع نو با زشت گهینه  
 با کسی داده شود  
 کرج ننت کبر اول و فتح دال و سکون نین و  
 نای نوقانی هر اسم مشتق از فضل و نام رسالت  
 است در سخن  
 کرج همی - کورد همی هر دو بیخ اول سیوم  
 هر دو بیخ اول سیوم سونت کبر سنی نطقی است  
 کرج ست بر وزن فرست مذکر نطقی از شکر سیاه  
 کرج ستا کبر اول بر وزن فرشته سونت نطقی و  
 گوئی و بار یکی  
 کرج ننی بیخ اول سونت سر کین گاو که برای  
 خشک کند و ضم اول در فارسی مورد چنگ است  
 و عوش باشد و نیز نام معانی است بر سافت  
 چهارده میل از کهنه گویند که باشد کان انجا  
 دیوانه و احمق اند  
 کرج نش کبر اول و دوم و سکون شین معجزه و وزن  
 سیاه و نیکون و نام اوتاری است در سوز  
 و معنی اوتار در باب لاف گذشت کرج نش  
 نصف افزه ماه را گویند کرج نش جرن بیخ جیم  
 فارسی و را و هم نطقی اندر سنی باشد کرج نش  
 بیخ نیم و نطقی پر از کرجن با کرب از کرجن



<p>بفتح اول کذلک</p>	<p>و بفتح اول کوش و سکن سستی که در بچول نوی از</p>
<p>س ک و ان بکسر اول هونث شمیر</p>	<p>که شوره و ان بکسر اول سول بضم</p>
<p>س ک و ان بفتح اول کنا بدن</p>	<p>س ک و ان بکسر اول سول بضم</p>
<p>س ک و ب بفتح اول دوم و سکون و او هر دو</p>	<p>س ک و ب بفتح اول دوم و سکون و او هر دو</p>
<p>و بای فارسی زشت و بد شکل</p>	<p>و سبب التماس</p>
<p>س ک و ب بفتح اول و ضم دوم و سکون و او هر دو</p>	<p>س ک و ب بفتح اول دوم و سکون که از زاده ریزه</p>
<p>س ک و ب بفتح اول و سکون تالی</p>	<p>س ک و ب بفتح اول دوم و سکون که از زاده ریزه</p>
<p>سقوط بندی هونث</p>	<p>س ک و ب بفتح اول دوم و سکون که از زاده ریزه</p>
<p>س ک و ب بفتح اول و سکون تالی</p>	<p>س ک و ب بفتح اول دوم و سکون که از زاده ریزه</p>
<p>و دال و بای هونث</p>	<p>س ک و ب بفتح اول دوم و سکون که از زاده ریزه</p>
<p>س ک و ب بفتح اول و سکون تالی</p>	<p>س ک و ب بفتح اول دوم و سکون که از زاده ریزه</p>
<p>س ک و ب بفتح اول و سکون تالی</p>	<p>س ک و ب بفتح اول دوم و سکون که از زاده ریزه</p>
<p>س ک و ب بفتح اول و سکون تالی</p>	<p>س ک و ب بفتح اول دوم و سکون که از زاده ریزه</p>
<p>س ک و ب بفتح اول و سکون تالی</p>	<p>س ک و ب بفتح اول دوم و سکون که از زاده ریزه</p>
<p>س ک و ب بفتح اول و سکون تالی</p>	<p>س ک و ب بفتح اول دوم و سکون که از زاده ریزه</p>
<p>س ک و ب بفتح اول و سکون تالی</p>	<p>س ک و ب بفتح اول دوم و سکون که از زاده ریزه</p>
<p>س ک و ب بفتح اول و سکون تالی</p>	<p>س ک و ب بفتح اول دوم و سکون که از زاده ریزه</p>
<p>س ک و ب بفتح اول و سکون تالی</p>	<p>س ک و ب بفتح اول دوم و سکون که از زاده ریزه</p>
<p>س ک و ب بفتح اول و سکون تالی</p>	<p>س ک و ب بفتح اول دوم و سکون که از زاده ریزه</p>
<p>س ک و ب بفتح اول و سکون تالی</p>	<p>س ک و ب بفتح اول دوم و سکون که از زاده ریزه</p>
<p>س ک و ب بفتح اول و سکون تالی</p>	<p>س ک و ب بفتح اول دوم و سکون که از زاده ریزه</p>
<p>س ک و ب بفتح اول و سکون تالی</p>	<p>س ک و ب بفتح اول دوم و سکون که از زاده ریزه</p>

زنجار مانندی که بر روی نان و میوه و امثال  
 آن نشسته و سوب آن کج باشد بر هر جز  
 که گرفته را سنگج خوانند و بفتح اول و سکون ثانی  
 و عربی ناخته نوی و جبر و لغز اول و فتح ثانی  
 شده و بچسب و سوز و زلال و باغیر میشد و گو  
 که با چوکان بازند و بچسب و خود هر چیزند و  
 و غنای را هم گفته اند بطریق اصناف همچو گره  
 آتش و گره هوا و بسنی کلیدان و دندان کلیدان  
 هم آمده است

کر یا بفتح اول و دوم موش که کره اند بر  
 مروانه کدنگ  
 هر کری لغز اول و تشدید دوم موش بسنی همزد  
 باشد و بفتح اول و مخفف دوم در فارسی علی است  
 معروف در گوش و پرده سفید خانه فلکبوت  
 را نیز گویند

کر یا بکسر اول و دوم مهله موش کار و محاط  
 و فعل که در مقابل است و سوکند و قسم و بسنی  
 تجزیه و تکفین هم گفته اند که یا کرم بفتح کاف  
 دوم و سکون را و جهله و میم تجزیه و تکفین  
 هر کس یا لغز اول موش سرور زیر بال بنام  
 مرغ و گنایه از آرام و راحت و امن و آمان  
 است که یا لغز اول موش سرور زیر بال بنام

کریت بفتح اول و دوم و سکون تخانی و  
 فوقانی مذکر نوعی از دست که بنایت زبرد  
 می باشد

کریت بفتح اول و کسر دوم و سکون تخانی و  
 فوقانی موش خوبی بدو وضع ناشایسته  
 کریت بکسر اول و دوم و سکون تخانی و فوقانی

هندی مذکر کلاه و خود  
 س که بر روی سر بر وزن سر بر نوعی از دستنی باشد  
 س که بر یوا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجبول  
 سخت و درشت را گویند

کر یا بکسر اول و سکون تخانی معروف و فتح  
 هندی موش لهر و بانوی  
 هر که بر یوا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجبول  
 و فتح کاف دوم بیلو بیلو

س که بر یوا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجبول  
 است مراد است کوی  
 س که بر یوا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجبول  
 است در اول و خشک در دوم علی الهضم و  
 سوله سودا و ضما و بجه آن بار و عن گمان کند  
 للمعاود و خصیه و درم خصیه را نافع است نفس  
 بار و استعمال آن سفید باشد و از بعضی قناد  
 الحمار و مانند مخضن قوم است

کر یا بکسر اول و کسر دوم و سکون تخانی مجبول  
 و لام بر جیدان و لاسه کردن و حسن چیزی  
 هر که بر یوا بفتح اول و سکون رای هندی موش هم  
 یعنی هم

کر یا بکسر اول و کسر دوم و سکون تخانی مجبول  
 کرم خورده

کر یا بفتح اول و کسر دوم و سکون تخانی مجبول  
 عیار و سخت که در دست و شمار  
 هر که بر یوا بفتح اول و سکون رای هندی بر وزن سواره مذکر  
 گناره زده و لب جو باشد

کر یا بفتح اول و کسر دوم و سکون تخانی مجبول  
 هر که بر یوا بفتح اول و کسر دوم و سکون تخانی مجبول  
 هر که بر یوا بفتح اول و کسر دوم و سکون تخانی مجبول  
 آواز بلند که ستوا را آید

کر یا بفتح اول و کسر دوم و سکون تخانی مجبول  
 هر که بر یوا بفتح اول و کسر دوم و سکون تخانی مجبول  
 هر که بر یوا بفتح اول و کسر دوم و سکون تخانی مجبول  
 هر که بر یوا بفتح اول و کسر دوم و سکون تخانی مجبول

<p>س کَر هَن بَعْمِ اَوَّلِ مَفْعِ دَوِّمِ مَوْنِثِ رِجْجِ وَاذْوَدِه</p>	<p>س کَر اَهِ بَعْمِ اَوَّلِ مَوْنِثِ مَرْفِیْتِ مَعْرُوفِ</p>
<p>س کَر هَنَّا بَعْمِ اَوَّلِ رِجْجِ دَن</p>	<p>ه کَر وِ بَوْنِ مَذْکُورِ بِنِی اَذْوَدِ سْتِنِی</p>
<p>ه کَر هَنَّا بَعْمِ اَوَّلِ کَشِیدِه دِرْ کَندِه شَدَن</p>	<p>ه کَر کَرْتِ بَعْمِ اَوَّلِ دَوِّمِ وِ سَکُونِ کَافِ تَا زِی مَوْنِثِ بَا نَک</p>
<p>ه کَر هَوَّ بَعْمِ اَوَّلِ مَعْنَمِ دَوِّمِ مَذْکُورِ اَمِّ وِ مَرَضِ مَوْضِعِ</p>	<p>ه وِ نَفْرَه دَر مَدِّ حِیْتِ وِ جَا لَکِی وِ بَعْمِ اَوَّلِ دَوِّمِ بَا نَکِ وِ فَرِیَا</p>
<p>کَر دَن زَر</p>	<p>مَرِغِ مَانِکِی</p>
<p>ه کَر هِی بَعْمِ اَوَّلِ دِکَسِرِ دَوِّمِ نَا مَخْوَ رِشِی کِه اَز آر دِ</p>	<p>ه کَر کَا بَعْمِ اَوَّلِ وِ سَکُونِ رَا یِ بِنْدِی تَرَا زِ نَظَرِ وِ فَرِیَا</p>
<p>جَوِبَاتِ وِ مَاسْتِ پَرِنْدِ</p>	<p>س کَر کَرْتِ بَعْمِ اَوَّلِ سِیَمِ مَحْکَمِ وِ حِجْتِ وِ دَرِشْتِ</p>
<p>ه کَر یِ بَعْمِ اَوَّلِ بَرِوزِنِ بَرِی مَوْنِثِ شِشْتِ</p>	<p>ه کَر کَرْتِ اَنَا بَعْمِ اَوَّلِ سِیَمِ بَا نَکِ وِ فَرِیَا دِرْ کَر دَن رِجْجِ</p>
<p>وِ جَوِبِ وِ حَلَّةِ اَهِنِ وِ فَوَلَادِ وِ غَیْرَ اَنِ</p>	<p>مَانِکِی دَر مَوْضِعِ بَعْمِ نَهَادِنِ وَا زِ اَوْرِ فَا رِسی کَر اَهِدِ</p>
<p>س کَسِ بَعْمِ اَوَّلِ مَذْکُورِ وِ قَوْتِ وِ عِبَارِ زِ رِجْجِ</p>	<p>س کَوْنِیدِ وِ مَعْنِی شِکَا یَتِ کَر دَن اَهِمِ هَسْتِ وِ بَکِیَرِ مَرِو کَا</p>
<p>وِ جَو شَانْدِه چِیزِ مَا کِه بَدَانِ چِیزِی رَا رِنگِ کَتَدِ</p>	<p>اَز خِشْتِ اَهِمِ سَا یَدِنِ وِ بَعْمِ اَنِ بَرِو دِ اَوَا زِ کَر دَن رِجْجِ</p>
<p>وِ بَکِیَرِ اَوَّلِ عَرَفِی هَسْتِ دَر تَر کِیْبِ فَا نْدِه اَسْتِ عَمَّا</p>	<p>وِ رَوْقِ جَو شِیدِنِ</p>
<p>اَز مَقْدِ اَر چِیزِ مَا بَکَشْتِدِ هِجْ هِجْ کَسِ طَرِجِ وِ کَسِ قَدْرِ وِ بَعْمِ</p>	<p>ه کَر کَنَا بَعْمِ اَوَّلِ دَوِّمِ مَرِیْدِنِ وِ نَفْرَه زَوْنِ</p>
<p>اَوَّلِ دَر فَا رِسی مَعْنِی مَرِو دِ مَ اَشَدِ وِ بَعْمِ اَوَّلِ</p>	<p>ه کَر کَرْتِ بَعْمِ اَوَّلِ سِیَمِ مَذْکُورِ قَا حَمَّه وِ مَرِسِ بَرِو کَانِ</p>
<p>مَوْضِعِ جَمَاعِ زَمَانِ کِه عَرَبَانِ فَرِجِ خَوَاشَدِ</p>	<p>وِ جَو رَاتِ وَا نِ سِپَا ه رَا دَر وِ قَوْتِ جَنکِ مَذْکُورِ فِیَا</p>
<p>کَسَا بَرِوزِنِ بَسَا جِیْتِ</p>	<p>وِ شِجَا عِیْتِ وِ تَحْمِیْنِ بَه لَو اَمَانِ اَیَامِ بَا سْتَانِ</p>
<p>کَسَا وِ تِ - کَسَا هَبْتِ بَعْمِ اَوَّلِ مَوْنِثِ</p>	<p>وِ شَخْصِی رَا کِه بَرَا یِنِ کَا دَر لَشْکَرِ مَاسْمَرِ بَا شَدِ اَوْرَا</p>
<p>عَفْوِیْتِ</p>	<p>کَر کَهِیْتِ کَوْنِیدِ</p>
<p>ه کَسَا مَرِ بَعْمِ اَوَّلِ مَذْکُورِ بِنِی اَز حَلَا وِ دَر کِنِی مَسْکَرِ</p>	<p>س کَر مَ اَبَعْمِ اَوَّلِ بَرِوزِنِ خَرَا مَذْکُورِ مِو سَا رُو خَا نْدَانِ</p>
<p>رَا کَوْنِیدِ وِ بَعْمِ اَوَّلِ دَر فَا رِسی مَعْنِی خُورِ زَدِه بَا شَدِ</p>	<p>کِه چِو یِ مَ اَبَعْمِ اَوَّلِ دَوِّمِ سَکُونِ مِیْمِ زِ نِکِه بَا اَهِلِ حِیْتِ اَهِمِ سِیَمِ شَوْدِ</p>
<p>وَا مَرِ بَا یِنِ مَعْنِی هِیْمِ هَسْتِ لَیْکِنِ اَبِنِ لَفْظِ رَا بَعْمِ اَز مِکَسَا</p>	<p>ه کَر کَنَا بَعْمِ اَوَّلِ سَفْزِنِ وِ سَوْرَاحِ کَر دَن</p>
<p>وِ عَمْکَسَا رِ تَر کِیْبِ نَکَر دِه اَنْدِ</p>	<p>س کَر وَا بَعْمِ اَوَّلِ تَلِخِ بَرِی مَرِ کَوْنِیدِ وِ کَنَا یِه اَز مَرِو دِنْدِ</p>
<p>ه کَسَا سَ هِی بَکِیَرِ اَوَّلِ بَرِوزِنِ فَرَا رِی مَوْنِثِ</p>	<p>وِ دَرِی وِ سَنکَدِلِ هِیْمِ هَسْتِ کَر وَا یَتِیلِ رُو عِنِ جَو لِ</p>
<p>نوعی از جوابات باشد</p>	<p>کَر وَا کَر نَا وَا دِنِ چِیزِی بَا شَدِ بَا نَا رِضَا مَنْدِی</p>
<p>س کَسَانِ بَکِیَرِ اَوَّلِ کَشَا وِ زَو بَرِو زِ کَر وِ مَرِیْنِ وِ بَعْمِ</p>	<p>کَر وَا هَو نَا خِشْتِ کِیْنِ شَدِنِ کَر وِ مِ کِیْسِیْلِ دِنِ</p>
<p>اَوَّلِ دَر فَا Rِسی مَرِو دَانِ</p>	<p>کَنَا یِه اَز اَیَامِ سَخْصِی وِ رِجْجِ بَا شَدِ</p>
<p>س کَسَا نَا بَعْمِ اَوَّلِ کَزِ مَوْدِنِ عِبَارِ زِ رِو سِیْمِ</p>	<p>س کَر وَا هَسْتِ بَعْمِ اَوَّلِ مَوْنِثِ تَلِخِ وِ مَرَارِیْتِ</p>
<p>تَنکِ وِ حِجْتِ کَر دَن وِ تِپَا ه شَدِنِ مَاسْتِ وِ</p>	<p>س کَر وِ حِیْتِ بَعْمِ اَوَّلِ مَعْدَلِکِ مَرَا دِفِ کَر وِ حِیْتِ</p>
<p>عِزَّ اَنِ دَر ظَرْفِ بَرِیجِی وَا مِشَالِ اَنِ</p>	<p>ه کَر وِ یِ بَعْمِ اَوَّلِ مَوْنِثِ سَا قِ جَوَارِ وِ غَیْرَ اَنِ</p>
<p>س کَسَا یَا بَعْمِ اَوَّلِ اَمَا وِه وِ مَرِو دِ سِیْمِ کَسِیْتِ</p>	<p>س کَر هَا نَا بَعْمِ اَوَّلِ رِجْجِ اَیَدِنِ وَا زِ دِنِ</p>
<p>بَکِیَرِ اَوَّلِ بَرِوزِنِ نَسَبِ مَوْنِثِ کِیْسَرِ کِه جَمَا اَنِ</p>	

و چرا جان دست افزا و آلات خود در آن کس  
 و نیز پاره اوجی که سفایان آنرا بر سرین چنان  
 و چرا آب بالای آبی نهند کسبت نامند  
 کتابی را گویند که ششین بر تاریخ چراغان و ذکر  
 و کارهای آینه باشد و سفایان نیز چنین کتاب  
 هر کس تو مرغی اول مرغ فغانی هوش بادلان  
 و صدف  
 س کس تو همای بر وزن ستوری هوش مشک  
 بعربی بسک گویند  
 س کسبت بفتح اول سکون سین بنای سقوط میند  
 مذکر مرادف گشت و آن آید  
 س کسرا بیت بضم اول و فتح دوم هوش مرادف  
 کسلات و آن آید  
 س کسک بر وزن خشک هوش در دو جمع  
 س کسکت بفتح اول سکون سین و فتح کاف  
 و سکون فغانی مذکر که یکی از فلزات باشد  
 هر کسکسار بر وزن و سوسه ریک میزنو مانی که  
 در آن ریک افتاده باشد  
 هر کسکنا بفتح اول و دوم سالم شدن و دور  
 س کسل بضم اول و فتح دوم هوش خیریت غایت  
 و سپود و خوشحالی و بختین در عربی کابلی و  
 ناخوشی  
 س کسلات بضم اول و فتح دوم هوش خیریت و  
 خوشحالی کسلتا بضم اول و فتح دوم هوش کس  
 س کسم بضم اول و دوم مذکر کل معصفر کسم کی میاید  
 استخاضه دروانی خون از دم زن  
 هر کسمسنا بفتح اول و سیرم چیدن و حرکت  
 کردن  
 هر کسم بفتح اول و دوم مذکر شکنجه و فشار و عذاب  
 س کسنا بفتح اول محکم بسین و آزمون عیار سیم  
 و زر بر خشک و چختن چیزی در روغن و بعضی بستر

چیزی و بقیه پارچه هم آمده است مذکر  
 س کسبها بضم اول و دوم مذکر رنگ کل معصفر و آب  
 خصانده رنگ نوشیدن آن نشسته آرد  
 س کسبھی بضم اول و دوم پارچه ای که آنرا از گل معصفر  
 رنگ کرده باشند  
 س کسنی بکسر اول و سکون سین و فتح تون و کسر همره  
 هوش کشا و رزی و برزیکری و مزارعی  
 س کسو انا بفتح اول متعدی کسنا  
 س کسوئی بفتح اول و دوم و سکون و او و کسری فغانی  
 هوش محک  
 هر کسوئدی بفتح اول و دوم و سکون و او و تون  
 و کسر دال هوش نوعی از اجاره و نام بهنایی است  
 هندی صاحب شریعی گفته قسم بزرگ آنرا  
 کسوند او کوچک را کسونوی گویند گرم و درست  
 و بعضی معتدل نوشته اند اخلاط از و ملخ و آرد اگر  
 بار او بریان کرده بخورند علاج زهر کزوم بود اگر  
 بار او برک او اس کشند و باره کنند مخته باره خون  
 خورند شبکوری و فتح شود اگر پوست سبب کشندی  
 خشک کند و بار یک سازد و باشد غلبه بسته  
 مقدار دو درم وقت نماز دیگر بخورد و دیگر گانه  
 شیر ماده کاد بالای آن بنوشد و در شب هم  
 غلبه در دهن گرفته در جماع مشغول شود اسسار  
 س کسه کسانه بفتح اول اما ده و بتار  
 س کسه بکسر اول کرا و بفتح اول در فارسی مردی  
 و شخصی  
 س کسیرا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجهول  
 قلعی کرده و روشن کرد گویند  
 س کسیرا بفتح اول و کسر دوم و فتح رای نوشت مذکر  
 سببی است دولی  
 س کسیرا بفتح اول و کسر دوم و سکون بای مجهول  
 و رکش و زحمت بعربی معصفر گویند و تخم آنی

معروف حکم مضبوط

س کشت بعضم اول مذکر نهی باز گیاه که هنوز از اسفند  
وانند و در فارسی امر از کشتن و بفتح اول هر گوشه  
و پیغوله را گویند عمر ما و پیغوله را در خصوص صفا

س کشتن بعضم اول و فتح سین جمله و سکون نون  
که آنرا از گیاه کشتن بافته باشند

ه کشت بکسر اول بر وزن زشت موش شاه که  
از اصطلاح بازی شطرنج دور فارسی ماضی از کشتن  
وزراعت و بعضم اول ماضی از کشتن که قتل کردن با

ه کشت بفتح اول سکون سین بجه و نای منقوط  
هندی مذکر فقر و افلاس و مشقت و سخت و سختی و

تیز

س کشتی بفتح اول زینکه بدر زره ما دیر مسکلا با  
س کشتن بکسر اول و فتح دوم نام دیوی است که اورا  
و شنویم گویند او را تا در هم و برادر کوچک بلرام

است پدرش و اسید و دو مادرش دیو کی نام داشت  
س کشتن بکسر اول ضم دوم و سکون و او مجبول  
قرشت پسر جوان و بکسر اول و فتح سیوم در فارسی

دیار و اقلیم

ه کفتنا بفتح اول کفن دادن مرده را عهد است  
کفتنی نوعی از خرقة درویشان

ه ککا بفتح اول و دوم که برادر پدرو عم مراد ف کاکا  
س ککت بعضم اول و دوم خر و س و مرغ را گویند  
ه ککر متا بعضم اول و دوم و سکون رای قرشت ضم

سیم و فتح تائی و تائی مذکر چیزی است که چتر آن از  
زمین بمتناک در برشکال بر وید و آنرا سماروغ و

س ککله دیوان و چتر مار و کل کورستان گویند  
ه ککر و ندا بعضم اول سکون کاف دوم و ضم را  
قرشت و سکون و او مجبول مجبول و نون مذکر

نوعی از رستی باشد

س ککری بفتح اول سکون دوم و کسر ای جمله موش

بعض و جراحت بخل و بنگ ککری کذک

س ککری بفتح اول موش با درنگ بعضی حیوان  
گویند هر دو تر است در دوم و چون ج از او بگویند  
و از آب آن مضمضه کنند و در دندان را لکیند

ه ککنا ککنی بفتح اول سکون دوم اول مذکر  
و ثانی موش نوعی از دست بر بن

ه ککو مونا بفتح اول ضم دوم و سکون و او مجبول  
در ای قرشت و فتح نون خراشیدن مرغ خانگی  
زمین را

س ککهورا بفتح اول و دوم مذکر حرف تخی را گویند  
س ککهوری بفتح اول و دوم و کسر ای قرشت موش

بنگ ککهوری کذک

ه ککیا نا بکسر اول و دوم شور کردن و نوره زدن  
ه ککسرت بفتح اول و دوم فارسی بر وزن اگر مذکر گنا  
و اسن و سخاف و قور

س کل بعضم اول مذکر ابل و عیال متبار و بفتح اول  
مذکر فردا و دیر و زوارام و قرار و سکون و اول حکمت  
و طلسمات و نام دور رابع از او در زمانه کبلی کی

بات سخن و در روز و مقدر که در زمان قریب  
واقع شده باشد کل کا آدمی بعت و بعت  
و مردم حقیر و ناتوان کل کا گهورا پس که در

سواری بنیایت درست و رام بود کل مکل  
بفتح تسم و کاف تازی موش بقراری و منظر  
و کل بفتح اول در فارسی کچل و اقرع و بعضم اول  
در عربی همه و تمام

س کلا بفتح اول بر وزن بلا موش حصه شانه و گام  
از قطر ماه و دقیقه و مکر و فن کلا با نری شعیب  
بازی و گردش بر سر و پای کلا نه بدنا ناه و ناه  
کردن و سخف شدن کلا نه لگنا سو و بر

انگرفتن و منفعت بیافتن باز چیزی

س کلا بفتح اول و نشدید دوم مذکر گرم و کلمه و آن  
ف کلا بفتح اول و نشدید دوم مذکر گرم و کلمه و آن

<p>کلبلای بضم اول و سیوم بروزن غلغله کرم آسا و و بیست و سراسر</p>	<p>سبزی است و کله آدمی و فک کلا پایچه نامند که کلا و پاچه کوسفندان سبزد کلا خشک آنکه کله او گوشت نباشد کلا کاسر شور انکیر و قوغا</p>
<p>کلبلای فای بضم اول و سیوم بیچیدن اسما و خراشیدن بدن و تحریک بودن کرم یا مار</p>	<p>کلا تھلا بفتح نای هندی و تشدید لام شان و شوکت</p>
<p>کلبلای هت بضم اول و سیوم و فتح نای بروز سوش بیچ و تاب</p>	<p>کلا بتون بفتح اول و دوم مذکر رشته زرین کلا پیر و اسر بفتح اول تشدید دوم و فتح بای</p>
<p>کلبلای یوس بضم اول و سکون لام و ضم بای موهده و سکون و او مجهول و رای هندی کسی را گویند که خاندان خود را رسوا کند</p>	<p>فارسی مذکر نوعی از شیرینی کلاس بفتح اول شراب فروش و شراب ساز کلاس ن بفتح اول و کسر ای جمله ن می خورد</p>
<p>کلبلای و ترا بضم اول و رسوا کردن خاندان خود را کلب بفتح اول و دوم مذکر خضاب و آماز و نشاسته</p>	<p>کلا ل بضم اول کوزه کرد کاسه که بر لبی مخار گویند و در فارسی نیز همین معنی دارد و بفتح اول شراب فروش و در فارسی تارک سر و در عربی</p>
<p>کلب بفتح اول و سکون لام و فتح بای فارسی یک روز یک برهما باشد و مقدار زمان آن ..... ۳۰ سال طبعی است بقای</p>	<p>مانندگی اعضا و خیره شدن چشم کلا نا کبسر اول غده بر افشاندن و مشت زدن و بفتح اول و تشدید دوم سوختن جسم از مالیدن</p>
<p>دینا در همین روز است و شب آن روز همین مقدار است و اتمام کلب را در اصطلاح اهل سبذ قنای صغیر گویند و بمعنی نیاقت و درستی و شک و اجتناب و قصد و اراده هم آمده که زانی البرهان کلب است</p>	<p>فلفل کرد و غیر آن و به تخفیف لام بریان کردن غده باشد کلا نج بضم اول و فتح دوم و سکون الف و ن و جیم فارسی سوش حبت و خیز و شنگ</p>
<p>کلبیتر اول بکسر بای موهده و رای قرشت ثانی بفتح فوقانی و هم در قرشت در افتقا بنوعی است و در ایندر که از باب حاجت هر چه از وی طلبند می دهند</p>	<p>کلا نج ماسرنا بر جستن و حبت کردن سر کلا و نت بفتح اول و چهارم را مسکر و ضنیا و سطر ب</p>
<p>کلینا بفتح اول و دوم و سکون بای فارسی اندر و یکین شدن و طول کشیدن</p>	<p>کلا هل بضم اول و فتح نای بروز مذکر شور و غل مرادف کو کلا هل</p>
<p>کلپوچ بضم اول و سکون لام و ضم بای فارسی و سکون و او و جیم تازی سر کرده خاندان و پیشوا دودمان</p>	<p>کلائی بفتح اول بروزن که ای موش بند را گویند</p>
<p>کلتارن بضم اول و سکون لام و فتح فوقانی در اء جمله و سکون نون جوانی که شرف دودمان خود باشد</p>	<p>کلائی بفتح اول موش حجتی از حیوانات که آزا سقتش کرده میخورند</p>
<p>کلتھی بضم اول و کسر سیوم سوش حبت القلت</p>	<p>کل بدل هو بضم اول و فتح بای موهده و ضم زن صاحب فضیلت که از خاندان عمه باشد</p>



<p>س کلکنا بضم اول و فتح لام و تالی منقوط هندی روسی</p>	<p>س کلکلا بکسر پرو و کاف نازی مذکر خشم وزو</p>
<p>س کل جها بفتح اول و کسر تالی و فتح بای سوجه مردم</p>	<p>س کلکلی و نام پرندة معروف و بضم پرو و کاف غرغره</p>
<p>س کلکلی بفتح اول و کسر دوم و ضم جیم و سکون کاف</p>	<p>س کلکلان بضم پرو و کاف و تشدید لام دوم مد</p>
<p>س کلکلی نام دوری از او ارزمانه</p>	<p>س کلکلانا بکسر پرو و کاف نازی زود و غضب</p>
<p>س کلکلی بضم اول و سکون لام و فتح جیم و سکون تالی</p>	<p>س کلکل کاننا بکسر پرو و کاف نازی مذکر نوعی از</p>
<p>س کلکلی بضم اول مذکر اصل المال در اس المال مسر مایه</p>	<p>س کلکل کاننا کوبان بهر جانب در تلاش آن سنگ</p>
<p>س کلکلی بضم اول و فتح دوم و تشدید جیم فارسی معنویه</p>	<p>س کلکل کاننا کوبان بهر جانب در تلاش آن سنگ</p>
<p>س کلکلی بضم اول و فتح دوم و تشدید جیم فارسی شوم</p>	<p>س کلکل کاننا کوبان بهر جانب در تلاش آن سنگ</p>
<p>س کلکلی بضم اول و تشدید دوم زمین شور و طعام شور</p>	<p>س کلکل کاننا کوبان بهر جانب در تلاش آن سنگ</p>
<p>س کلکلی بفتح اول و دوم مذکر قبه در واق و زیوری است</p>	<p>س کلکل کاننا کوبان بهر جانب در تلاش آن سنگ</p>
<p>س کلکلی بفتح اول و سکون لام و کسر تالی و سکون لام در</p>	<p>س کلکل کاننا کوبان بهر جانب در تلاش آن سنگ</p>
<p>س کلکلی بفتح اول و سکون لام و کسر تالی و سکون لام در</p>	<p>س کلکل کاننا کوبان بهر جانب در تلاش آن سنگ</p>
<p>س کلکلی بفتح اول و سکون لام و کسر تالی و سکون لام در</p>	<p>س کلکل کاننا کوبان بهر جانب در تلاش آن سنگ</p>
<p>س کلکلی بفتح اول و سکون لام و کسر تالی و سکون لام در</p>	<p>س کلکل کاننا کوبان بهر جانب در تلاش آن سنگ</p>
<p>س کلکلی بفتح اول و سکون لام و کسر تالی و سکون لام در</p>	<p>س کلکل کاننا کوبان بهر جانب در تلاش آن سنگ</p>
<p>س کلکلی بفتح اول و سکون لام و کسر تالی و سکون لام در</p>	<p>س کلکل کاننا کوبان بهر جانب در تلاش آن سنگ</p>
<p>س کلکلی بفتح اول و سکون لام و کسر تالی و سکون لام در</p>	<p>س کلکل کاننا کوبان بهر جانب در تلاش آن سنگ</p>
<p>س کلکلی بفتح اول و سکون لام و کسر تالی و سکون لام در</p>	<p>س کلکل کاننا کوبان بهر جانب در تلاش آن سنگ</p>
<p>س کلکلی بفتح اول و سکون لام و کسر تالی و سکون لام در</p>	<p>س کلکل کاننا کوبان بهر جانب در تلاش آن سنگ</p>
<p>س کلکلی بفتح اول و سکون لام و کسر تالی و سکون لام در</p>	<p>س کلکل کاننا کوبان بهر جانب در تلاش آن سنگ</p>
<p>س کلکلی بفتح اول و سکون لام و کسر تالی و سکون لام در</p>	<p>س کلکل کاننا کوبان بهر جانب در تلاش آن سنگ</p>
<p>س کلکلی بفتح اول و سکون لام و کسر تالی و سکون لام در</p>	<p>س کلکل کاننا کوبان بهر جانب در تلاش آن سنگ</p>

هل كلنج بضم اول بروزن ترنج اسپي كه پروپاي او در وقت رفتن بيكديگر بچسپد و بگير اول بروزن شكنج در فارسي بمعني چرك و دوح و عجب و تكبر باشد  
 هل كلني بگير اول مسكون لام و كسر نون مونت ليك وان كرمي است كه خون سكان مي كند  
 س كلو اسر بفتح اول عرف كشي و مي فروش  
 س كلوان بضم اول بروزن حلوان مردم نجيب شتر و صاحب نسب  
 س كلو تا بفتح اول مضوم و مسكون واو معروف و فتح تاي هندی سياه فام  
 هل كلو سر بفتح اول مضوم و مسكون واو مجهول و لام مونت شوخي و بازي و بفتح سيوم آفت و صحبت  
 س كلونت بضم اول و فتح دوم و سيوم و مسكون نون نجيب شريف النسب و عالي خاندان كلونتا بزيات الف كذلك  
 س كلونتي بضم اول و فتح دوم و سيوم زن عاصمه و نجيبه  
 هل كلونجي بفتح اول و دوم و مسكون نون و كسر يمي تازي مونت سياه وانه بعربي حب السود او شونيز موزا حار و يابس است در سيوم پ تاي بلنجي و سودايي  
 س رابنايت سوو وهد و با سر كه تو بار از اشل كند  
 س كلاه بفتح اول و دوم مذكر ستيزه و نزاع كلاه كاها ستيزه كه كاس ني زن ستيزه كه  
 س كلاه ترا - كلاه تری بضم اول و فتح دوم اول مذكر و تاي مونت نوعي از قيشه باشد كه بدان سيزم بشكند  
 هل كلهر بضم اول و تشديد لام و مسكون تاي هوزو راي هندی مذكر نوعي از انكش بازي  
 هل كلهر بضم اول و فتح دوم پياله و قدح گلين  
 س كلهي بفتح اول و دوم و كسري هوزون زبان درياز  
 هل كلهيا بضم اول و كسر لام و مسكون تاي هوز مونت

هل نوعي از آوند گلين كه بنايت كوچك مي باشد  
 هل كلهيا مين كز چو تر تاكن يه از آغاز كردن بونكس در كاري كه انصرام آن بر جمع كشي منحصرا باشد  
 هل كلني بفتح اول و وزن جلي مونت شكوفه و غنچه و بهاء درخت و انكس و در چهارم از او در زمانه حب فرار داد هنود و زيز و شاخ جامه و بگير اول و تائي مشد و كلید و چوبيكه در پس در گذارند و بضم اول در فارسي بمعني دي و روستاي باشد و عربانه و آن دائره است حلقه دار كه عربان نوازند و نوعي از ماهي باشد كه آنرا سگ رضاضي كويند و نام علقتي هم هست كه آنرا خوره كويند و بفتح اول بمعني كچلي و آن علقتي است معروف كه در سراطفال هم مي رسد و بضم اول و تشديد دوم در عربي معروف كه نقيض جنزي باشد  
 هل كلني بضم اول و تشديد لام مگسوره مونت مضمضه  
 س كلبيان بفتح اول بروزن قليان مذكر سعادت و اقبال بهبود و نام نوامي است از موسيقي كه آنرا بوقت شب مي سراسند و بمعني راست و درست و خوش و خورم هم آمده  
 س كليانا بفتح اول و كسر دوم غنچه آوردن بهنال  
 س كليجن بضم اول و كسر دوم و فتح جيم تازي مسكون نون مذكر نام دواني است  
 هل كلجه بفتح اول و كسر دوم و مسكون ياي مجهول و فتح جيم كه بگير عربي كبد خوانند عوام بيبي معروف كويند و آن غلط است كلجه التنا و از كون شدن جگر باشد از بسياري تي كلجه چمقنا بفتح ياي فارسي پاره شدن جگر باشد از اندو يا حسرت و رشك كلجه غنچه ها كونا كناه است از رسيدن بمطلب دل و راحت و آرام يافتن كلجه كانبنا كنايت است از برسان شدن و زحمت يافتن از سختي سر

کلیج برسانپ پھر ناکنا بت است از سوزن دل  
 کسی در آتش حد کلیجے میں ڈال کر کھنا جای  
 دادن کسی را بدل خویش و مکرم داشتن بنامیت  
 س کلیس بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول و سین  
 مهمله مذکر بیماری و در دو محنت و نزاع و ستیزه و بجای  
 اخیر لفظ هندی باشد  
 س کلین بضم اول و بروزن سرین نجیب عالی خاندان  
 و والاکوهر  
 ه کلینا بضم اول و کسر دوم و سکون یای معروف فتح  
 نون مذکر نوعی از اجار  
 س کلینائی بضم اول و کسر دوم و سکون یای معروف  
 سونت کجوشرافت را گویند  
 س کلیو بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول و و  
 مذکر طعام سرد و سسته و شب مانده کلیوا بزبادت  
 الف کندک  
 س کم کبسر اول بمعنی چه و چگونه و چرا  
 ف کم بفتح اول اندک و نادر و فیض کم بر بفتح سوجه  
 دسته جدا گانه از اوراق کجیفه کم بفتح خواهی که  
 پروان و ملازمانش کم باشد کم یا نا پایدار کم چو  
 مخفف کام جو رہلو زو ویدین بجمید از کار کردن  
 باز ماندن کم خرج بالا کشین بر چیزهای اطلاق  
 کنند که بعینت اندک بدست آید و شان و بخت  
 داشته باشد کم خرجی مابین آتاگیلا در محلی گویند  
 که مردی تهیدست و مفلس را از خرج کردن زر  
 چاره نباشد و معنی لفظی این مثل آنست که چون  
 خمیر نان بسیاری نماند و زر کردی بیخفتن  
 آرد و خشک نان نتوان بخت مردم کم مایه بعد  
 فاسد شدن خمیر نان باز آنکه کی برای اصلاح  
 آن بهر رساندن قدر دار و کم خوس کم خوس  
 سروف بیشتر این را برابر اسپ اطلاق کنند کم راه  
 کم سواسپی که تیز کام بود کم سوسم چیزی را گویند

که استعمالش کثیر نبود کم نربانی کم کوفی کم  
 بنامیت اندک کم نشان متواضع و فروتن کم  
 مشرف بفتح شین معجمه مردم نیکو طبع و نیکو کم شرح  
 مشا بره اندک و ما سیانه قلیل کم شوق پی  
 پروا کم قدم اسپ نرم رو کم نگاهی عدم  
 التفات و سرد مهربی  
 ف کماج بضم اول مذکر نانی است مشهور و نانی  
 بر روی اخگر و زغال پزند و در هندی بجمیم  
 شهرت دارد کماج سامنده چهره پینا  
 را گویند  
 س کما بضم اول و بروزن خار پسر و کوک  
 مرادف کنوس  
 س کما سری بضم اول و خزر و شیرزه مرادف  
 کوا سری  
 س کماست بفتح اول و ضم سین مهمله نوکر و خادم  
 و خدمت گزار  
 س کمانا بفتح اول تحصیل زر کردن و صاف کردن  
 اویم و غیر آن و بمعنی کاستن و کم کردن از لفظ  
 کم ساخته اند یا بمعنی جهندست  
 س کما و بفتح اول و ضم همزه صاحب کسب و آنکه از  
 محنت زر بدست آرد  
 س کمائی بفتح اول مونت کسب زر  
 س کبسه بضم اول و سکون و دیگر حروف مذکر آوند  
 آب و مشبهه باشد و برج دورا هم گفته اند  
 س کمکت بضم اول و فتح سیم مونت حماقت و  
 نادانی و بمعنی احمق و سفیه هم گفته اند  
 س کمکته بفتح اول و دوم مذکر باضه و کشف  
 کمکته بفتح اول گمانیکه از نی سازند  
 س کمدا بضم اول و دوم درخت حدقوق و  
 بنام سفید رنگ و در عربی بفتح اول اندو  
 بنامی و با بفتح و کسر سیم اند و کلین

<p>زبان زدرگی است و اصلش مبنی برین شورش      که صلا او حطله در سع یا حرف منقوط      را بجایش دع یعنی منکلم این زبان را باید که      حرف مصرع اول را یاد گرفته هنگام حرف      زبون حرف کلمات را تکرار کند و حرف منقوط      را که در کلامش باشد همون سان باقی دارد      کم ص لا او حطله در سع      و برین قانون لفظ سلامت را عسکت گویند</p>	<p>ف مکر معروف که میان با مکر باند هئا کمر بستن      اراده کرده تیار شدن مکر بندگی تباری      برای جنگ یا کار دیگر مکر بیکرته اتمنا کتا      از ضعیف و ناتوان شدن مکر بیکر تاقفا      کردن مکر تو شتا نو میدان شدن از چیزی و      جدا کردن از یار و آشنا مکر تو ترنا نو میدان کردن      و جدا کردن کسی از دوست و آشنا مکر دوان اول      چرمین که بر کمری بزند کمر به جانان در دگر      داشتن کمر سیدی کمری در از کشیدن      و خفتن مکر کس باند هئا عزم کردن بر کاری</p>
<p>کلا یعنی علی الفطن      کم کم بضم هر دو کاف مذکر زعفران      کمل بفتح اول مذکر کلیم و بضمخفیف دوم درخت      نیلوفر</p>	<p>مکر کو تبا و او مجبول دیوار یک بلندش را از با      آدمی بود مکر کوها زیادت تا بعد تا می منقوط      بندی پاره از شته تیر که از دیوار بگذرند      ظاهر شده باشد مکر کولنا ترک تو کرمی گرفتن      مکر کحول بیتهنا بار ام نشستن مکر صا سانا      بر پیله زبون و حمله آوردن بر پیلهی لشکر      مکر مضبوط کرنا هست کردن در کاری که      سر انجام زب بسیار خواهد مکر صلا ناسی کردن</p>
<p>کمل با ص بفتح اول و دوم مذکر بیماری برقان      کلا بفتح اول و دوم مذکر کرمی است که آنرا کملی      گیرا گویند و آن اگر بدن آدمی رسد خراش      بسیار آرد و نامی است از نا جمهای لحمی و بضم      اول و فتح سیم در عربی جمع کامل است      کلا نا بضم اول بر ترون</p>	<p>در کاری و مباشرت نمودن بازن      کم مکر بفتح اول مذکر حجره که این لفظ از لغت اهل      بکر بفتح اول و سیم و سکون کاف و کاف      سوز مذکر سیه مشهور سیخوش زمستانی است      افشوده او بسیار تخته و درست می باشد      رافع صفرا و سرد قایلض شکم و دفع باد و      بلغم و خوردن آن تر قیدی زبان می آرد      مسطح آن خوردن بانگ و آبک است که      آسبی که گوش بی رور باشد مکر ای انگرها      نوعی از قباله تا گرمی باشد</p>
<p>کملی بفتح اول سونث کلمه و در فارسی همین      کندل بفتح اول و دوم و سکون نون و فتح      دال منقوط هندی نوعی از مسطهره و آفتاب و      ابرق که استعمال زاهدان بنود است      کموانا بفتح اول متعدی کمانا</p>	<p>کم مکر بفتح اول و سیم و سکون کاف و کاف      کمود بفتح اول بر وزن محمود نام دوا می است که      از آن رنگ می آرند و آن را کیکله هم خوانند      کموسری بفتح اول و سکون و او مجبول است      طرف کوچک کلی      کمها س بضم اول کوزه کرد کاسه که او مذکر عربی      می خوانند</p>
<p>کمها سری بضم اول سونث جانوز است شبیه      بزبور که خانه برای خود از گل سازد</p>	<p>کمها سری بضم اول مذکر نوعی از کد و      کم صلا بفتح اول و فتح صاد و جمله مذکر نوعی از      کمها سری بضم اول سونث جانوز است شبیه      بزبور که خانه برای خود از گل سازد</p>

سیخوش  
 زین شبیه مزه از

<p>کتابخانه اول و کسر بای اجد و سکون نای هوز دیای معروف و دمای و شت مذکر ننگ بی تساح گویند</p>	<p>س کیهلا تا بعض اول پرمردن س گمبیر بعض اول کسر سیوم و سکون یای معروف س ننگ تساح</p>
<p>کینا تا بفتح اول سکون نون همچو سیم لزا ایندن کیناها بفتح اول سکون نون همچو سیم ترسک وز زایندن</p>	<p>س کید یا بعض اول سکون یای مجهول و اول منقوط س بندی مذکر قبل کوچک س کبیر بفتح اول سکون یای مجهول کاسب و کارکن مد و معاون را گویند</p>
<p>کینتی بفتح اول سیوم و تخفیف نای منقوط س مونت شقیقه را گویند</p>	<p>س کن بفتح اول مذکر خدره و ریزه الهاس و غیر آن و بعض اول در فارسی امر از کردن و کننده و در عربی امر از کان یعنی بشو</p>
<p>کینا - کینها بفتح اول سکون نون همچو سیم کن بفتح اول چوکی کوش دریده چکن تخفیف کان و پشما بسنی دریده باشد</p>	<p>س کن بفتح اول اندازه زراعت و تخمین مقدار غله و رشت دوزی از گرم کن کنها تخمین کردن غله و رشت کن کوت با او معروف تخمین غله و کن مکرر اول صیرج مفعول است کن انگلی مراد کنگن باشد و آن آید کن انگلیون دیکنها بگو چشم نگرستن</p>
<p>کنت بفتح اول سکون نون و نای فوقانی شور و بار و ششما کنتها بفتح اول و سیوم مذکر یمانیکه جوکیان از ابر کردن خود بندند و ساز و سامان خود بدان گذارند و برند</p>	<p>س کنا بروزن شمارد کنکا و آن آید س کنا بفتح اول و تشدید دوم مذکر و ندانه که بهر دو جان کفش باشد و جاسنی در کاغذ باد که در آن رشته رای بندند</p>
<p>کنتی بفتح اول سکون نون و فتح نای منقوط سندی و سکون رای و شت بفتح اول و شیم کنتک بفتح اول بروزن اندک مذکر خار و شوم بد خود دشمن فرود مایه</p>	<p>س کنامری مکرر اول مونت چیزی است معروف که از تار نقره سازند</p>
<p>کنتها بفتح اول سکون دیکر حروف مذکر حربه و کلو و صوت و آواز و بر چیز حفظ کرده و از کنتها بفتح اول سکون نون و فتح نای منقوط بلوغ رسیده باشد کنتها س و ند هن سکون و او مجهول و نون و فتح و ال سکون نای سوز و نون خفه کردن کلو کنتها جلا کلو بند که از زرد جوهر سازند و خار زیر را بفتنه اند کنتها که کنا حفظ کردن و از بر نمودن کنتها بفتح اول کلو بند یا سمج که از دانه های</p>	<p>س کنا کچو بفتح اول و دوم و فتح کاف و حیم فارسی از از تار کاری س کناکت با کاف دوم فارسی بروزن علامت رسم فاتحه بزرگان و اباد اجد او که بنود در نصف احزاب اسن بجا آرند</p>
<p>کنتها بفتح اول سکون نون و فتح نای منقوط سندی و سکون رای و شت بفتح اول و شیم کنتک بفتح اول بروزن اندک مذکر خار و شوم بد خود دشمن فرود مایه</p>	<p>س کینا بعض اول سکون نون و فتح نای منقوط س برادری و قوم و خاندان و قبیل س کنتها بعض اول سکون دیکر حروف بسنی طرف آب و مطهر باشد و برج و در او هم گفته اند</p>

<p>کچن بان قضاصلی و روسی ما در نژاد</p>	<p>جوهر و بلور و مهره خاک که با ساسا ختم یا شند</p>
<p>کچن بفتح اول و سیوم اول و روسی</p>	<p>کتابها بجهن زبور کلمه</p>
<p>کند لفظ اول مذکر نام کلی است و در فارسی</p>	<p>کتابها اگر بفتح اول و سکون و الف</p>
<p>نقیض تنز و بفتح اول شکر و قند مهربانست</p>	<p>و کاف فارسی در ای جمله از بر و حفظ کرده</p>
<p>کند از وزن بنده مذکر تکاریست معروف</p>	<p>کنتقی بفتح اول مونت کلمه یک</p>
<p>و در فارسی لفظ اول حکیم و فیلسوف و شجاع و</p>	<p>کتابها بفتح اول و کسر سیوم مونت قلاب نامی و</p>
<p>ولیر و نام نقاشی او مشهوری هم بوده است</p>	<p>ظرفی که در آن روغن نگهدارند</p>
<p>کند ساسا بفتح اول بر وزن اندازه مردان</p>	<p>کچ لفظ اول مذکر درختان و محل آشیمازود</p>
<p>نک که آن چیزی است از زرد و زعفران که بصورت</p>	<p>فارسی معروف که کوشه و زراویه باشد و صین و</p>
<p>فرج و ذکر سازند و بعضی بنویسند و آنرا در طبله سمن</p>	<p>شکله و کسکه دو نام شده باشد و بفتح اول اندازه</p>
<p>در کلوی خود او یزند و در بعضی قاسد آنها این</p>	<p>کتابها بفتح اول بر وزن پنجم دوم از زرق پنجم</p>
<p>مخضو در وزن خالق کائنات است</p>	<p>کچ لفظ اول و فتح سیوم مذکر قبل</p>
<p>کند س بر وزن بندر مذکر و مونت عار و</p>	<p>کچ بر وزن سخن نام قومی است که در سن</p>
<p>کو وال زمین و لفظ اول و نالت در فارسی</p>	<p>پیشه آنهاست و مردم آن قوم ماران شکار</p>
<p>صمعی است که آرزو مصلی خوانند</p>	<p>کند و بخورند</p>
<p>کند س بفتح اول و سیوم مذکر غاد و کو وال</p>	<p>کچ لفظ اول سبزی فروش</p>
<p>و سکون سیوم ترکیاری است معروف مردان</p>	<p>کچ زن - کچری زن سبزی فروش</p>
<p>کند س</p>	<p>کچ لفظ اول و فتح سیوم قبل را گویند</p>
<p>کند س</p>	<p>کچ بر وزن سخن و پنجم و رفت</p>
<p>کند س</p>	<p>کچ بر وزن سخن و پنجم و رفت</p>
<p>کند س</p>	<p>کچ لفظ اول مونت کلید عبری بفتح گویند</p>
<p>کند س</p>	<p>کتابها بفتح اول و کسر سیوم مونت آله که یک</p>

کنند و هرگاه بفتح اول مونس سوز و دست آرد  
 چرمین بر فاخته را گویند و در حساب فاطمه الزهرا  
 حضورها دامام تشریح است معروف است که چون بجنه شتر  
 سرخ رنگ کرد و در مزه آن پنجهش مایل بر تقاضاست  
 بیاره آن بیشتر بالای خار بند و اعانه باغبان  
 می رود  
 کنده بفتح اول و ضم آن مذکور و درش و کشف کند  
 جها ترا آماده شدن مرغ از بهر پریدن  
 کنده ها بفتح اول مذکور و درش کند هادیان  
 بدوش بر روی لاش کسی را  
 کندها بنا بفتح اول و کسر سیرم پر و درش  
 و در کشف گذاشتن چیزی  
 کنده که بفتح اول نقش کردن نامها بر کینه  
 خاتم و بیزان  
 کنده چینی بفتح اول و سکون نون و کسر اول  
 بهر مونس نوعی از نخو که بر پشت چار پا گذاشته  
 کندهی بضم اول مونس و قاتی و چونی را که  
 بدان کاوژان جا را و قاتی کند فارسیان  
 و کینه بضم اول خوانند کندهی که بنا و قاتی  
 کردن جامه را و لکد کوب کردن کسی کند  
 گو قاتی کنده و کندهی در فارسی تقیض  
 تیزی باشد و بفتح اول کلی است معروف  
 بسیار در آن و خوشبوی بول کاذبی بهند  
 کیوره خوانند  
 کنده بضم اول مذکور و کوفال  
 کنده بفتح اول مذکور بر کین خشک شده که  
 مردم از بیابان بردارند و بجای بره کار برند  
 و فی و قصب را هم گفته اند اما لفظ با معنی  
 سنکرت باشد  
 کندهای بفتح اول علاج کشتی بان کن  
 کندهال بفتح اول مذکور نوعی از شمشیرهای

نوازان از ارمی نوازند  
 کنده بر بنا بفتح اول و سکون نون و اول  
 سقوط بندی که است کردن و معنی  
 و آشنیدن و فراتش و شعر بر هم آمده مزه  
 د به سهرا  
 کندهای بفتح اول و سیرم مونس نوعی  
 از ترکاری  
 کندهای بضم اول مذکور معنی حلقه و آویزه  
 گوش باشد و دایره و طاله و درین ماه را  
 هم گفته اند  
 کندهای بضم اول مونس حلقه و دایره و  
 معنی مار و افعی هم آمده  
 کندهای بضم اول و سکون نون و فتح اول  
 بندی و کسر لام نوعی از شعر باشد که لفظی  
 که در ابتدای آن آورده باشند و از هر  
 نیز آید که یا این را تشبیه کرده اند بملق  
 ماری که درش با سر یکسان می باشد  
 کنده بضم اول مذکور ادوات مفاک  
 و کوفال مراد است کنده  
 کندهای بفتح اول مونس کرده سر کین  
 کرده و بضم اول حنث که زنجیر و روزه خانه  
 باشد  
 کندهای بفتح اول و کسر اول بندی و سکون  
 یای مجبول زلف و جنبه زن  
 کنده بضم اول و تشدید نون معنوی مطربیکه  
 در بارگاه دیوان یعنی خدایان هندوان  
 می باشد  
 کنده بفتح اول و سیرم مذکور لذت نغمه  
 و ذوق سماع باشد  
 کندهای بفتح اول و سیرم و کسر نون مجله  
 سابق سماع

<p>دودور باشد کنکر یله بفتح اول سکون نون کاف تازی</p>	<p>کنزوی بفتح اول کسرای هندی مونت نام نوامی است از موسیقی</p>
<p>دکسرای قرشت د سکون بای مجبول پر یک د سنگریزه دار</p>	<p>کنسی بفتح اول سکون نون وسین جمله نام ظانی است که کرش برای قتل او پیدا شده</p>
<p>کنکن بفتح هر دو کاف فارسی مذکور دست بر مراوت کنکن</p>	<p>کنسلائی بفتح اول سیوم مونت جانوری که چون در گوش مردم خرد بد باغ رود و از کزیدن انسان را بپلاک سازد و از افارسی گوش</p>
<p>کنکنی بکسر هر دو کاف تازی مونت زنگوله کنکجهو بفتح هر دو کاف مذکر کمی است که در گوش فرود رود و از گوش خرد گوش خزرک و</p>	<p>خزرک گویند کنشته بفتح اول کسردوم سکون و بیکر حروف هر چیز کوچک و خرد و برادر کوچک</p>
<p>کنکی بفتح اول کسیر سیوم مونت عشوه و کر و نظر بکوش چشم کنکیا بفتح اول کسیر سیوم کله کنکیاد یکهنه بگوشه چشم نکر کسین</p>	<p>کنشها بفتح اول کسردوم سکون شین فتح فتح نامی هندی مونت انگشت کوچک بوز خضر گویند کنشها بکسرتای هندی کله</p>
<p>کنکی بفتح اول مونت ریز نامی برنج کنگال - کنگالی هر دو بفتح اول مغلس سکون مردم تنگدل و جنیل کنگال بانگا کسی را گویند که با وصف افلاس غزوری و نخوتی در سر داشته باشد</p>	<p>کنک بفتح اول دوم مذکر زبیری ذهب گویند و نوعی از رستی هم است که آنرا در خوانند</p>
<p>کنگال بفتح اول سکون لام مونت افلاس و فقر</p>	<p>کنکا بفتح اول کسردوم مونت ریک و دره بیزه هر چیز دوانه و نوعی از برنج باشد</p>
<p>کنگالتا بفتح اول سیوم سکون لام مونت کنگر و س بفتح اول سکون کاف فارسی رای قرشت و سکون و او مجبول و رای هندی مذکر صلب آدمی استخوان پشت و نام پرند</p>	<p>کنکال بفتح اول سکون نون و فتح کاف دوم و کسر لام حیشه و ساعه کنکتا بفتح اول سیوم گوش بریده</p>
<p>کنگری بکسر اول سکون نون کاف فارسی کسرای قرشت مونت سازی باشد معروف صاحب برهان گفته کنگر - کنگره - کنگری سازی باشد معروف که مردم هند و سنان کنگره - البتم اول سکون نون کاف فارسی و فتح رای هندی قوی جبهه و فیله بن و نهمن</p>	<p>کنکی بفتح اول سیوم مونت مرضی از امراض گوش باشد کنکر بکسر اول و فتح سیوم بنده و خادم و بفتح هر دو کاف سنگریزه</p>
<p>کنگری بکسر اول سکون نون کاف فارسی کسرای قرشت مونت سازی باشد معروف صاحب برهان گفته کنگر - کنگره - کنگری سازی باشد معروف که مردم هند و سنان کنگره - البتم اول سکون نون کاف فارسی و فتح رای هندی قوی جبهه و فیله بن و نهمن</p>	<p>کنکر بفتح اول سیوم مذکر سنگریزه و غلوه سنگ که کودکان بدان بازی کنند کنکر اول بفتح اول سکون سیوم و صم قرشت و سکون و او مجبول و لام مذکر نوی از کد و باشد</p>
<p>کنگری بکسر اول سکون نون کاف فارسی کسرای قرشت مونت سازی باشد معروف صاحب برهان گفته کنگر - کنگره - کنگری سازی باشد معروف که مردم هند و سنان کنگره - البتم اول سکون نون کاف فارسی و فتح رای هندی قوی جبهه و فیله بن و نهمن</p>	<p>کنکر بفتح اول سیوم سنگریزه که کرد کنگری بفتح اول سیوم سنگریزه که کرد</p>



کنگنای بعضی اول مونت زنده در وقت  
کنگنای بعضی اول مسیوم مونت بنید سنی و افلاکی  
کنگنای بعضی اول مسیوم مونت بنید سنی و افلاکی  
خوانند  
کنگنای بعضی اول مسکون نون و کاف فاکستی مگر  
و آن چیزی باشد که از قاربا بر شمش و کلابون میزنند  
دور دست و دماغ و نون شاه تا یک دور و در کله بر  
کنگنی بعضی اول مسکون نون و کاف فارسی  
مونت کنگره و شرف و نام غله ایست معروف است  
بر سخن بر هم گفته اند  
کنگوتری بعضی اول مسیوم و مسکون و او مروت  
گو سربای هندی مونت نرینه گوش  
کنگنی بعضی اول مگر مسیوم مونت شانه پهلوی  
مشط خوانند کنگنی سنوا سنوا دست کردن است  
که بسبب خواب کردن بر آنگه شده باشد  
کنگنی که ناشناخته است  
کنوا را بعضی اول بروزن شکاره پسر و بدین نام کنوا  
و شمشیر آوده را گویند  
کنوا سری بعضی اول و خیز و زن و و شیر  
کنوانی بروزن تنهای مونت سمن و سوراخ  
کردن گوش باشد  
کنو عا بعضی اول دوم مذکر معانی که در حجره باشد  
و یکوشته دیوار متصل بود  
کنوس بعضی اول و فتح مسیوم هر پسر و کوه را گویند  
عموما و پسر را چه در زبان را مخصوصا و بعضی اول  
در فارسی سنی بر مرد بر او بر حق و فتح اول هم  
آمده است صاحب بر مان گفته که در چند  
و شیریه را گویند  
کنو نوا بعضی اول دوم و مسکون و او و نون نخل  
و شرمند و در پوش و خوناک مراد است کنوند  
کنو ترا که ناخجل و خوناک کردن کسی را

کنول بعضی اول مسیوم مذکر کله و نون کله و  
است در دوم معوی دل و مسکون در دوم  
و شرمند این شرمند و تنب نامی طایفه را نام  
بود و ستمیل بعضی مونت و کنول بناد باری  
بر قان کنول نون آنکه چنانست هر یک از  
کنول بعضی اول دوم و مسکون و یکوشته  
مذکر محالست و ندامت  
کنوندتا بعضی اول دوم نخل و نام و در پوش  
کنویا بعضی اول مسکون نون و فتح و او خیزار  
و شتری  
کنها بعضی اول دوم طایفه برای تخمین غله  
زراعت است از سر کار یا مویز و مگر دوم کینه و  
رو کینه کش  
کنهای بعضی اول مسکون دوم مونت تخمین  
زراعت نامی از نا جانای کشتن  
کنوز بعضی اول مسیوم بروزن سنج مسکان  
کشتی  
کنوز بعضی اول مسیوم مگر لطافت و تو به  
و شنیدن احوال کسی  
کنوز بعضی اول مسکون نون و نامی موز  
سکانی حرم  
کنویا بعضی اول مسیوم یکی از نامهای گرسنگ  
کنی بعضی اول نشد بروزن مگر مونت خنده  
در بزه الماس و غیر آن و مسیوم کنی کانتیا  
در بزرگ کردن کسی را و در خفته در استیضا  
اوستی کردن  
کنی بعضی اول نوبت و قریب  
کنیا بعضی اول دوم و نشد در نختانی و فتح  
اول مسکون نون هم آمده و شرمند و در پوش  
در بزرگ کردن کنیا دان است چنان و کاسین و غیر  
کنیا بعضی اول یک مونت و کناره کردن

<p>کواستر کبک اول مذکور و یکجانب در کواستر کیواستر هر دو کبک اول کذلک</p>	<p>کنیا هست بفتح اول و کسر دوم هونث حوشت ورسید کی</p>
<p>کوان بضم اول مذکر چاه بحر بی بر خوانند هر کوا پنجه کبک اول نام بناتی است</p>	<p>کنیق بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول و کسرتای هندی هونث کوشمال</p>
<p>کویا بر وزن جوبی هونث کرم و کلم بر وزن کویا با و او مجهول و بای فارسی مذکر چشم</p>	<p>کنین بفتح اول و سکون یای مجهول هونث بنا مشهور بغدادی خرزیره و بحر بی مغلی خوانند کرم</p>
<p>کویا با و او معروف جا و آب کویا با ثانی مجهول مردم خشکین و قهر آلوده و خشکناک</p>	<p>کسبک و ضعف در چشم و در فم جویند کبکهای بدن و جدا م و دامیل و سوز و کرم شکم و جرب</p>
<p>کویا با و او مجهول هم بر آمدن و در چشم افتادن کویا با و او معروف و فتح بای فارسی مردم سبز</p>	<p>و آن از سمیات است اهل هندی دانند که نگهداشتن کل آن در خانه باعث جنک است</p>
<p>کویا با و او مجهول کبکهای فارسی هونث لنگه که از بالا کز بند کوت بسکون او معروف و نامی فوقانی مذکر تخمین انداز</p>	<p>و پوست کبک در اندام و اخذه ضعف باه استجان میکنند است که تیر نامی سازند می فروشند</p>
<p>کوت با و او معروف مذکر و ترزا گویند کوت با و او معروف مذکر و ترزا گویند</p>	<p>کنیل بفتح اول و سکون یای مجهول هونث خرزیره کنیه بفتح اول و دوم و تشدید تحتانی مذکر نام رسمی</p>
<p>کوتک بفتح اول و سکون و او و طم نامی فوقانی و سکون کاف تازی مذکر سیر و با زنی و طوطی و</p>	<p>است که در وقت سوراخ کردن گوش بجای آید کو با و او مجهول ترجمه را که هلاکت مفعول است</p>
<p>بضم اول و فتح سیوم قانونی از قوانین حساب باشد کوتکی بفتح اول و ضم سیوم بر قاص و در سن باز</p>	<p>و در محاوره بر ج که ام و کمراد و کون و بفتح اول حرفی است که برای اصاف آید بفتح اول</p>
<p>کوتل با و او مجهول آب جلیت و بجا فارسی هم کتل خوانند بضم اول بر وزن جبل کذافی الزمان</p>	<p>در فارسی که هر دو بر زن و بهمنی کجا باشد کو الصم اول مذکر چاه و کوشه چشم و خانه</p>
<p>کوتل کش کز بند کی که بالای میس و جگر بندند کوتل بسکون و او مجهول نامی فوقانی و کسریم</p>	<p>و کرم ابریشم و پاره از خار است و آن سیوه است معروف</p>
<p>کوتل کش کز بند کی که بالای میس و جگر بندند کوتل بسکون و او مجهول نامی فوقانی و کسریم</p>	<p>کوا بفتح اول و تشدید دوم زاغ بحر بی عزابت کوا تخمینش می کبک رود نامی سقوط هندی و</p>
<p>کوتل کش کز بند کی که بالای میس و جگر بندند کوتل بسکون و او مجهول نامی فوقانی و کسریم</p>	<p>سکون دیگر حرف نام کل است مراد از ارجح کوا بضم اول بر وزن جبار مذکر نام ماه ششم</p>
<p>کوتل کش کز بند کی که بالای میس و جگر بندند کوتل بسکون و او مجهول نامی فوقانی و کسریم</p>	<p>است از ماه های هندی کوا بر بضم اول بر وزن بجای ام ربی زن</p>

کوبیدن است هندی است چو کوبت قند کوبند  
 ف کوبته مخفف کونا کوبته کردن معروف است  
 کنا بیت از مردم شریر و سگارد و عیار  
 کو کوه صید سونست کشنیر مرادف کوشنیر  
 س کوبتا بسکون و او مجبول و تابی منقوط هندی منگر  
 قلعه و حصار و بسیار و فرزندان عدد ده کرد  
 و با او معروف کاغذی که بدان منقوی سازند  
 و نقلیازی و تعلیق را هم گفته اند سونست  
 س کوش با ثانی مجبول سیوم مذکر نوعی از سبزی و  
 بعد باشد  
 س کوش با ثانی مجبول و فتح سیوم مذکر سوراخهای که  
 بر دندان انوا در ورخان ساخته باشند  
 س کوش با او معروف کوفش و زدن و لگد کردن  
 س کوش با او مجبول مذکر مکان بخته و سقف خانه  
 و بام و طاقم  
 س کوشی با ثانی مجبول سونست جبهه را کوبند  
 س کوشی با ثانی مجبول و فتح تابی منقوط و سکون  
 دیگر حروف بی موقع ولی محل  
 س کوشی با او مجبول سونست کارخانه و محزون  
 ذخیره گاه و زبدان و بچه دان که رحم باشد و خزان  
 سندوق و اندرون چاه و تاجیل و آن چیزی باشد  
 قبه که از فلزات سازند و بر سر بنام کنند تا از  
 شکستن محفوظ ماند کوشی و آل ملک التجار  
 س کوچ بفتح اول و دوم و سکون هم فادسی مذکر  
 بکتر و دو کله و بضم اول در فارسی معروف و با  
 رحیل خوانند کوچ کرنا بهنفت کردن  
 س کوچنا با ثانی مجبول خنجر زدن  
 س کوچنا با او معروف و فتح سیوم مذکر طره و دست  
 س کوچی با او معروف سونست لیف و آن چیزی  
 باشد که از پوست خرما و از سوی اسپ سازند

و کفش و موزه های ساغزی و چیزهای دیگر بد  
 پاک کنند کذافی البرهان  
 س کوشیا بضم اول نوعی از مکر هندی که کوچک  
 باشد و زمره کوش  
 س کوش بر وزن بوسه نشت جنت و چند کی  
 س کوش تا با او معروف بر جستن و جیدن و  
 جست کردن و کنایت از شادمانی کردن  
 و لاف زدن هم است کوش تا با او  
 بر جستن و جیدن از انخاش و سرت  
 س کوش و پیر و او مجبول مذکر نام غله است که  
 بسیار کوچک می باشد  
 س کوش بر وزن نوز ظالم و بیرحم و بفتح اول بر وزن  
 نوز لغزه و ناله جو با ثانی مجبول خور و کن ره و نوز  
 و سدر باشد باین معنی لفظ هندی است  
 و بضم اول در فارسی نا بهیما  
 س کوشا تاز و نوز و ناستم و بیشتر اطلاق آن  
 بر ظروف کلی و پارچه و قرطاس کنند کوش  
 س کنایی نصیب شدن و بی دخل ماندن  
 س کوشی بضم اول و سکون و او در آخر شت  
 و کس نون سونست سرفه و کوفه  
 س کوش و بفتح اول و سیم و چهارم کلی از اول  
 کرد که در ایام قدیم پادشاه و بی بود  
 س کوش و پیر و او مجبول بر سقف خانه  
 س کوشی با ثانی مجبول بر وزن شور و باگز  
 و دختر و شیرازه و در فارسی عدم البصر  
 نقیض بیانی  
 س کوشا بسکون و او با ثانی مجبول در ای منقوط  
 هندی مذکر پسی بربی برص خوانند  
 س کوشا با او مجبول مذکر تازمانه بربی تقریب  
 و سوط خوانند و بضم اول خاشاک و بفتح اول  
 بمعنی خرمنه بزرگ باشد کوشا تازمانه

<p>کوشکی بفتح اول و کسر شین مخمر نام جوی و رود باری است</p>	<p>زبون مطبوع کردن کسی را سبک نیز کردن لغزش نازمانه</p>
<p>کوک با ثانی مجبول علی که بدانستن آن وقت و احوال زمان معلوم کرد و نام پرند هیم است</p>	<p>کوتر بکلام مجبول بگو کر نام پرند هیم است نیز نام ماری و نام کلی ستم است بضم کاف فارسی</p>
<p>کوک با واو معروف پر و مان لاوک سونث باله و کر به و صدای کند و فغان و در فالدسی</p>	<p>کوتر با و و معروف کندیدن و کاویدن و بی سلفه</p>
<p>کوک ما بر نام نالیدن و فغان بر آوردن کوک با ثانی مجبول به شیز و بر آورد رضاعی و فرزند دایه و میخ کوچک و نوعی از نیلوفر</p>	<p>کوتر هه با ثانی مجبول بزرگرسی کوتر میانگ بکلنا ترجمه لفظی پیدا شدن تکر و خراش و درسی</p>
<p>کوک بفتح اول و فتح سیوم مذکر سنگ بر لبی کلب گویند کوکر کچال نیز گاهی قدم کشاوه</p>	<p>و آن کنایت است آنوالی افاست و تو اتر جواد و آن کوتر هه با ثانی مجبول بجاییدن و از اردوان</p>
<p>کوک صتا بضم میم گناه و یوان و سمار و نوعی چیزی است نرم که از زمین شناک روید</p>	<p>کوتر می با و و مجبول بیس بر لبی ابرص خوانند</p>
<p>کوکری - بسکون و او معروف و کاف مازی و کسر مای قرشت سونث کلاوه و شسته و پیش شکر و سحج و نوعی از خلد</p>	<p>کوتر می بفتح اول سونث خمیره و کنایت از رز فقریم است و خنده معروف مذ و ما هم گفته اند</p>
<p>کوک کل - کوکلا با ثانی مجبول و کسر سیوم سونث نام پرند هیم است خوش آواز مشهور بکوک کل</p>	<p>کوتری کوک طالب مال و نشان نذر کوتری با و و مجبول عشرین دست</p>
<p>بینی بفتح بای موحده و سکون بای تخفاتی و کسر نون خوش آواز همچو کوکل</p>	<p>کوتر یا لا بفتح اول و کسر سیوم مالدار و متول و توکر و معنی باشد و نوعی از اضی هم است</p>
<p>کوکنا با و او معروف نالیدن و فغان و نوازند همچو کوکل که پرند هیم است معروف بکوکل</p>	<p>کوتر بای فر و مایه و زبون و ناز بیا کوس با و او مجبول مذکر کرده و در فارسی</p>
<p>کوک کی چند و آن مرغی است نجاست مشهور و بهندی نام ولایتی از ملک دکن بر ساحل در بای عمان</p>	<p>بسنی فرد و کوفتن باشد بجر لبی صدیه گویند و فغان بزرگ و جرکه و قطار و نوعی از بالای شبیه</p>
<p>کوک کبی با و او مجبول و کسر کاف مازی است و کوکنا</p>	<p>بازوی مخطوط و گوشه جامه و کلمه و پلاس که از گوشه بای دیگر زیاده یعنی در دوز تر گشته باشد</p>
<p>کوک لیم بر دو کاف صد او آواز زخامه و خایه کوکوبلا و کلابادی که با تخم مرغ پخته باشند</p>	<p>کوسلی بسکون و او مجبول و سین عهد سونث کوکل و بهار درخت را گویند</p>
<p>کوک کهد - کوکها با و او مجبول در هر دو سونث بچردان و رحم</p>	<p>کوسنا با و او مجبول و عای بد کردن و کتر بر وزن جزو شنیدن</p>
<p></p>	<p>کوش بر وزن گوش لغت مغزینک الفاظ و بسنی خمیه و خایه هم آمده و در فالدسی امر از کوشیدن است</p>

<p>و کوبله که بهار درخت باشد</p>	<p>کول باثانی مجهول مذکر تلخ دریا و جادو را گویند و نام</p>
<p>س کونت لبکون و او مجهول و وزن و فونانی</p>	<p>قوی از کوبیان</p>
<p>س کونت لبکون و آن سلامی است معروف</p>	<p>س کول بفتح اول بر وزن قول مذکر ناله و لغمه</p>
<p>ه کونت لبکون و او معروف و وزن و فونانی</p>	<p>ه کول بفتح اول بر وزن مولا مذکر گوشه و زاده و غیره</p>
<p>قیاس و اندازه</p>	<p>و بعضی اول برین و کفل و باثانی مجهول شخال در و باه</p>
<p>ه کونج لبکون معروف و وزن و جیم تازی نام</p>	<p>س کول بفتح اول مذکر نوعی از نارنج شیرین</p>
<p>س کونج لبکون و او معروف و وزن و جیم فارسی</p>	<p>س کول اهل باثانی مجهول و فتح مای هوز مذکر شور و غلغله و بهنگاره</p>
<p>مذکر سرخ و آن جبه است معروف و آنرا اهل</p>	<p>ه کولو بادوم مجهول چهارم معروف بر وزن درو</p>
<p>دکن کچی گویند</p>	<p>عصار روغن کش کر و روغن موزش باشد</p>
<p>ه کونچنا لبکون و او مجهول و وزن و جیم فارسی</p>	<p>ه کوهو بادوم مجهول مذکر چرخ عصار کوهو مین</p>
<p>خجرون و سفین به تیر و غیره آن</p>	<p>بزدادینا لبکون فارسی و سکون رای سنیقو</p>
<p>ه کونچی لبکون و او معروف و وزن مرادف</p>	<p>سندی حکم کردن بنی تا مجری را بجز خصلت</p>
<p>کوچی است و آن مذکور شد</p>	<p>ه کولی باثانی مجهول جلاسه و پارچه بافت بفتح اول</p>
<p>ه کوندا - کونداها بر دو بفتح اول مذکر برق</p>	<p>آغوش و ساقه</p>
<p>برادر رعد</p>	<p>ه کولیا باثانی مجهول و کسر لام مذکر کوبه و برزن</p>
<p>ه کوندا لبکون و او معروف و وزن و اول</p>	<p>س کولیا بفتح اول و کسر لام موشش لغمه کوچک</p>
<p>مجهول مذکر نوعی از خیمه</p>	<p>ه کولیا نا باثانی مجهول و کسر لام در آغوش گرفتن</p>
<p>ه کوندا - کونداها بر دو بفتح اول در خشن</p>	<p>و بفتح اول هم خوانده اند</p>
<p>ه کوندا لبکون و او معروف و وزن و کوبه حرف نون</p>	<p>ه کوما بفتح بادوم مجهول کوماج و آن مانی است</p>
<p>در خشن و لمعان و نور</p>	<p>معروف</p>
<p>ه کوندا لبکون و او معروف و وزن مذکر</p>	<p>س کومل بر وزن کومل نرم و ملائم و نازک</p>
<p>کاسه سفالین کوندا اکا - زفا گنا بیت از</p>	<p>س کوملتا بادوم مجهول و فتح میم موشش زنی و نازکی</p>
<p>نیک بخت شدن و سرسبز شدن باشد</p>	<p>س کومصل بادوم معروف و فتح میم و سکون مای هوز</p>
<p>ه کونداها باثانی مجهول مذکر قسمی از کدو باشد</p>	<p>و لام لقب زون</p>
<p>ه کوندا لبکون و او معروف و وزن کاسه سفالین کوچک</p>	<p>ه کون بفتح اول کدوم و در عربی چیزی حادث را</p>
<p>که در آن نیک و غیر آن می نمایند</p>	<p>گویند کولسا کدوم و چشم</p>
<p>ه کوندا بفتح اول مذکر نوعی از نارنج باشد</p>	<p>س کون - کونا بر دو باثانی مجهول مذکر گوشه و زاده</p>
<p>ه کونا گوشه و زاده</p>	<p>و پیشتر کونا کمتر گوشه دیوار</p>
<p>س کوه باثانی مجهول و فتح مای هوز مذکر بنار و</p>	<p>ه کونای بعضی اول موشش تراشه</p>
<p>بخار زمین و نام میوه هم است</p>	<p>س کونیل بادوم مجهول و سکون نون موشش کول</p>

<p>حساب روزمره کها تا با تری ذخیره خانه</p>	<p>س کوهرا بسکون داد معروف و مای سوزند</p>
<p>کهای بروزن ذاتی مونت نام قومی است</p>	<p>عبار و بخار زمین</p>
<p>که مردم آن کرده پیل و کردون تیار میکنند</p>	<p>س کوهنی بسکون داد مجبول و مای سوز و کس</p>
<p>س کها ت با چهارم بندی چار پای</p>	<p>نوزن مونت آریج بحر بی مرفق خوانند</p>
<p>س کها ج بروزن باج مونت حکم و خارش</p>	<p>س کوهی نوعی از باز که پرند است شکاری و</p>
<p>س کها ج بروزن راجه مذکر نوعی از شیرینی باشد</p>	<p>در فارسی ساکن جبل</p>
<p>س کها بروزن زانو مونت پیروی زراعت</p>	<p>س کونی بانانی مجبول کل نیل و زود اند سیوه خار</p>
<p>مراون کها ت</p>	<p>س کونی بانانی مجبول کل نیل و زود اند سیوه خار</p>
<p>س کها س بروزن عار مذکر تنگار</p>	<p>پشت و خار پشت را در بندی کتمل دور و کن</p>
<p>س کها س بروزن بیمار حامل سواری و پروازند</p>	<p>س کویین بضم اول و کس و او سکون بای مجبول</p>
<p>س کها س بروزن بار اشور و نمکین و طبع باشد</p>	<p>در اعتقاد بنو و خدای دولت و مال باشد</p>
<p>س کها س بروزن بار مذکر دام از ریسان با</p>	<p>س کویتری بضم اول سکون و او مجبول و مای مجبول</p>
<p>س کها س و ایفخ اول و ضم رای قرشت مذکر پارچه</p>	<p>و کسرای منقوطه باغبان و کشاورز و بر ریکر</p>
<p>س کها س و ایفخ اول و ضم رای قرشت مذکر پارچه</p>	<p>س کویل بانانی مجبول و فتح سپوم مونت پرند</p>
<p>س کها س و ایفخ اول و ضم رای قرشت مذکر پارچه</p>	<p>است خوش آواز و نام کلی است</p>
<p>س کها س و ایفخ اول و ضم رای قرشت مذکر پارچه</p>	<p>س کویلا بسکون و او مجبول و بای مجبول مذکر</p>
<p>س کها س و ایفخ اول و ضم رای قرشت مذکر پارچه</p>	<p>انگشت و زغال لبرنی فم کویند</p>
<p>س کها س و ایفخ اول و ضم رای قرشت مذکر پارچه</p>	<p>س کویین بانانی مجبول و فتح کهای مذکر گوشه</p>
<p>س کها س و ایفخ اول و ضم رای قرشت مذکر پارچه</p>	<p>س کها ایفخ اول بروزن بهما مذکر قول و سخن و</p>
<p>س کها س و ایفخ اول و ضم رای قرشت مذکر پارچه</p>	<p>س کها س و ایفخ اول بروزن بهما مذکر قول و سخن و</p>

س	تنگ تا کجا و نامکی و چه قدر	هد	کعبنا - کعبنا هر دو بضم اول نشستن و جایگزین شدن در نسبت دادن
س	کمانا بر وزن دانه خوردن و تناول کردن و کمانه است از بافتن چیزی و برداشتن و تحمل کردن و بمعنی طعام و خورش نیز آمده است مذکر	هد	کعبا ج بفتح اول و سیوم موشن پاره از نی که از ابر درازه بریده باشند و مرد و حقیق و کاک و لاغز
س	کمانا بفتح اول بر وزن دانه کو یا نیدن	هد	کعبا نا بفتح اول نیست کردن و معدوم ساختن
س	کمانا بفتح اول و سکون و بکر حرف مذکر کل	هد	کعبت بفتح اول و سیوم موشن زخ و قیمت متاع هر گونه و بمعنی مسرف و مصرف کرده شده هم گفته اند
س	کمانا بفتح اول و سکون و بکر حرف مذکر شکر	هد	کعبتی بفتح اول بر وزن ضبطی موشن زخ متاع و خرچ و درخواست و التماس و بمعنی دیوانه و سوداگر صاحب ضبط نیز آمده
س	کمانا بسکون نون و فتح دال هندی مذکر دشمنه و شمشیر پاره که از گوشت مای بریده باشند	س	کعبتا بفتح اول مذکر سفال پاره و قاش سیوه انبه
س	کمانا بسکون نون و دال هندی کاویدن و کوفتن	س	کعبس بفتح اول و تشدید بای فارسی معنیه مذکر مجرم و کانون و پیاله کلی که جو گیان آنرا نگهدارند و نیز آوندی که خون جانور قربانی کرده در آن افکنند و پیش دیوان گذارند
س	کمانا بسکون نون و سین مهمله سرفیدن	س	کعبرا بفتح اول مذکر سفال بود
س	کمانا بسکون نون موشن سرفه و سعال	س	کعبرا بفتح اول مذکر تیری که پیکانشین بود
س	کمانا کسر بر وزن نا نکر مذکر غار و خندق و هر چیزی خشک شده بنحایت	س	کعبرای بفتح اول موشن سفال کوچک و کاسه سبزه بوی محف گویند
س	کمانا بر وزن دانگ مذکر دندان ناب	س	کعبریل بفتح اول موشن خانه سفال پوش
س	کمانا بر وزن روانی موشن و استان و حکایت	س	کعبنا بفتح اول خشک شدن و بفرود رفتن و با انجام رسیدن و پلاک شدن و ماندن و پیوستن و هرگز اگر گویند عمر ما و کرده سیاه ما را مخصوصا مذکر
س	کمانا بر وزن داوینروی زراعت	س	کعبتا بفتح اول و تشدید بای معنیه چه و آن شخص را گویند که کار را بدست چپ کند که آنی را کعبت
س	کمانا بر وزن آهول بسیار خوار و حریف	س	کعبس بفتح اول و تشدید بای معنیه چه و آن شخص را گویند که کار را بدست چپ کند که آنی را کعبت
س	کمانا بر وزن سخاوت موشن مثل و ضرب المثل	س	کعبس بفتح اول و تشدید بای معنیه چه و آن شخص را گویند که کار را بدست چپ کند که آنی را کعبت
س	کمانا بفتح اول و فتح واد عد و مجموع شازده پانس را گویند مروف کاهن و آن بگذشت	س	کعبس بفتح اول و تشدید بای معنیه چه و آن شخص را گویند که کار را بدست چپ کند که آنی را کعبت
س	کمانا بر وزن مای موشن خندق و خلیج و بای	س	کعبس بفتح اول و تشدید بای معنیه چه و آن شخص را گویند که کار را بدست چپ کند که آنی را کعبت
س	کمانا بفتح اول و تشدید بای معنیه چه و آن شخص را گویند که کار را بدست چپ کند که آنی را کعبت	س	کعبس بفتح اول و تشدید بای معنیه چه و آن شخص را گویند که کار را بدست چپ کند که آنی را کعبت
س	کمانا بر وزن کار را بدست چپ کند که آنی را کعبت	س	کعبس بفتح اول و تشدید بای معنیه چه و آن شخص را گویند که کار را بدست چپ کند که آنی را کعبت
س	کمانا بفتح اول مذکر کل و لا	س	کعبس بفتح اول و تشدید بای معنیه چه و آن شخص را گویند که کار را بدست چپ کند که آنی را کعبت

از فرق اربعه هنو و وزن این فز در اکثرانی گویند	ه	کفتکنا بفتح اول مذکر آوار جهش در و غیر آن	ه
هفتی بضم اول و تشدید تالی مکسره مونت کینه	ه	کفتکنا بفتح اول استهیدین و خیدین و غلش	ه
کفت بفتح اول و سکون تالی هوز و تالی منقوط	س	و شبه و ریب را بر گفته اند و بضم اول اندک	ه
شش بر بی سته گویند کفت پد نوعی از	ه	اندک خوردن و شک کردن باشد	ه
زنبور که شش پا دارد و سیاه و بزرگ می باشد	ه	کفتکنا با بهره دو کاف تازی کوفتن و بدست	ه
کفت مرسی لذات و شبهات شش گانه کفت	ه	زبون	ه
ساستر علوم شش گانه حکمیه بندوان و تفصیل	س	کفتکین بفتح اول گیرنده چارپای و آن کنایه	ه
آن در جلد سیوم امین اکبری مذکور است	ه	از سرخک باشد	ه
کفتا بفتح اول و تشدید سیوم ترش بر بی	ه	کفت متهما بفتح اول و کسر میم میخوش کترش	ه
حماض گویند	ه	و شیرین باشد مراد کفت متهما	ه
کفتا پی بر وزن برابری مونت سینه	س	کفتکل بفتح اول ساس سرخک	س
و مرده	ه	کفت متهما بفتح اول میخوش بر بی مکر گویند	ه
کفتاس بفتح اول نام جانوری است نهایت	س	کفتنا بفتح اول بپایار شدن و مداومت کردن	ه
بد بو	ه	کفتو بفتح اول و تشدید تالی منقوط مضمومه فرود	ه
کفتا کا بفتح اول مذکر صدمه و آواز را گویند	ه	محنت کننده	ه
کفتال بفتح اول مذکر مد کامل در با	ه	کفتو بفتح اول مونت چارپای که بران خواب	س
کفتا و بفتح اول مذکر میخی که بدان تخمه کشتی را	ه	کفتو اول بفتح اول مذکر مزله و انار سرکن	ه
استوار کنند	ه	کفتولا بفتح اول و سکون او و مجبول مذکر چار	ه
کفتانی بفتح اول مونت ترشی و حموضت	ه	پای کوچک که بران خواب کند	ه
و بعضی ترش هم آمده و بضم اول شرارت و	ه	کفتی بضم اول و تشدید تالی هندی مکسره مونت	ه
بناوت مراد کفتو تالی	ه	ذخیره را گویند و بعضی پشه و موم هم آمده	ه
کفت پت بر وزن ثروت مونت سینه	س	کفتیا بفتح اول و کسر دوم مونت چارپای و چنانچه	ه
و نزاع	ه	تا بوت مرده خدا گریه اسکی کفتیا نیکه خدا	ه
کفت سراگ بفتح اول مذکر سینه و مرده و	س	که خانه او بر آید و این در محل دعای بد گویند	ه
نمر ناموزون و لولای خارج آسک را گویند	س	کفتیک بفتح اول و کسر تالی منقوط صباد و میر شکار	س
کفترا یا بفتح اول و سیوم و کسر تالی ترشت	س	کفتیا نا بضم اول خراشیدن	س
مذکر نوعی از گرم باشد	ه	کفتیا نا مکسر اول شرمنده کردن و آزار دادن	ه
کفتک بفتح اول و تشدید تالی منقوط مکسره	س	کفتلا نا مکسر اول هم بر آمدن چشم گرفتن	ه
صباد و میر شکار و آدر کفتک هم گویند	س	کفتلا نا بضم اول خراشیدن	س
کفتکا بفتح اول و ضم آن مذکر شک و شوخ و	س	کفتلا بفتح اول مراد کفتا جاو آن اوی از	س
آواز قدم را گویند	ه	شیرینی باشد	ه



<p>کجنا بفتح اول شستن جو بجز چرب</p>	<p>س</p>	<p>کجنا بفتح اول برونش خراش حکم</p>	<p>س</p>
<p>کجنا بکسر اول کشیده شدن</p>	<p>حد</p>	<p>کجلی بفتح اول برونش خراش بربی جرب و حکم گویند</p>	<p>س</p>
<p>کحد انا بفتح اول کند ایندن</p>	<p>س</p>	<p>کجوس شد که خرا و چیریت معروف که از آرد و کنگ</p>	<p>س</p>
<p>کحد بدلانا بفتح اول و چهارم آواز کردن</p>	<p>حد</p>	<p>کجوخ و سکر می بزند و خرا و اول خشک و درود</p>	<p>س</p>
<p>کحد جو شستیدن کحد کحد انا بفتح هر دو</p>	<p>حد</p>	<p>کرم باشد و بعضی در اول تر و انبساط می بردند</p>	<p>س</p>
<p>کحد تازی کذلک</p>	<p>حد</p>	<p>و موافق سینه و شش و کثیر غذا و مولد خون استین و</p>	<p>س</p>
<p>کحد و انا بفتح اول کند ایندن</p>	<p>س</p>	<p>مقوی کرده لاغر شده و طبع او با جلد صفت است یعنی</p>	<p>س</p>
<p>کحد ها بفتح اول و فتح دوم و سکون هر دو</p>	<p>س</p>	<p>و حصاة جرب است و مولد سودا و سده جگر و سپر</p>	<p>س</p>
<p>کحد هاربت بفتح اول و فتح دال و سکون پای</p>	<p>س</p>	<p>و محرق خون است و غلبه و خشکاش و</p>	<p>س</p>
<p>کحد ی فغانی کرسنه و فاقه کش</p>	<p>حد</p>	<p>با دام و محرر رازان پر سیز اولی کجوس چیری</p>	<p>س</p>
<p>کحد ی بفتح اول برونش نام کیا بی است که در</p>	<p>حد</p>	<p>قسی از پارچه ابریشمی</p>	<p>س</p>
<p>کحد یر بفتح اول و شد یکسوم نشین</p>	<p>س</p>	<p>کجوس بفتح اول و ضم سیم مذکر جانب بالای</p>	<p>س</p>
<p>کحد یر بفتح اول و سکون پای مجبول برونش فغان</p>	<p>س</p>	<p>کوسه و کوسه با ثانی مجبول خانه باشد که از نی و</p>	<p>س</p>
<p>کحد یر بفتح اول و سکون پای مجبول تعاب</p>	<p>س</p>	<p>علف سازند</p>	<p>س</p>
<p>کحد یر بفتح اول و سکون پای مجبول تعاب</p>	<p>س</p>	<p>کجوس یا بفتح اول و ضم سیم و کسر پای قرشت مذکر</p>	<p>س</p>
<p>کحد یر بفتح اول و سکون پای مجبول تعاب</p>	<p>س</p>	<p>خرا بربی تر گویند</p>	<p>س</p>
<p>کحد یر بفتح اول و سکون پای مجبول تعاب</p>	<p>س</p>	<p>کجه بکسر اول و سکون دیگر حروف برونش نونی</p>	<p>س</p>
<p>کحد یر بفتح اول و سکون پای مجبول تعاب</p>	<p>س</p>	<p>کجانا - کجا و نام هر دو بکسر اول در بنجیدن و ناموش</p>	<p>س</p>
<p>کحد یر بفتح اول و سکون پای مجبول تعاب</p>	<p>س</p>	<p>کجه بفتح اول برون خرا نام هر چه زیند و</p>	<p>س</p>
<p>کحد یر بفتح اول و سکون پای مجبول تعاب</p>	<p>س</p>	<p>کجا بکسر اول تنگ است و بار یک و نفیس</p>	<p>س</p>
<p>کحد یر بفتح اول و سکون پای مجبول تعاب</p>	<p>س</p>	<p>کجا و بکسر اول مذکر کش و تنگی</p>	<p>س</p>

کهران کهران  
کهران کهران

کهرانما بیخ اول نالیدن بیدار  
 کهرانت بیخ اول دفع سیوم و بیگون و بیکرود  
 ویرینه و کهن سال  
 کهرانند بیخ اول سیوم و دفع نامی بوز و مسکون  
 نون و والی مهله موش ساق کیه سوخته را کونید  
 کهرانی بیخ اول موش دیانت و راستی و  
 خلوص سره بودن زرو سیوم  
 کهراب بر وزن حزب کرور و صدک  
 کهر بر وزن برتر مذکر شکا و آشوب و دور و کیر  
 مرادف کهل  
 کهر یا بیخ اول مذکر خلدین و در زجاره که از بنی تا بر  
 پهلوی باشد و بیخ اول آله است که بدان کیه  
 بر کند و کاسه زانو و سر زانو را هم گفته اند  
 کهر بی بیخ اول موش آله است که بدان کیه  
 بجاء و ذوق و خسرغان را از بنی است پاک کنند  
 کهر بیخ اول و سکون دیگر حروف موش بم  
 نقیض زیر که از اصطلاحات ساز و نغمه است  
 کهر جن بیخ اول بر وزن برون موش بکران  
 طعام مذکر جوان طعام سوخته را در بهندی کهر جن  
 از بکران گویند که بی خراسیدن از نه و یک بر  
 نمی آید  
 کهر چنان بیخ اول دفع سیوم خراسیدن  
 کهر چنی بیخ اول دفع سیوم موش بیله دان آله  
 است آهنی  
 کهر چهار بیخ اول و چهارم صاف کردن و بر وزن  
 کهر سا بکر اول چیزی است که از ناله و آغوز می  
 و میخورد  
 کهرک بر وزن فلک و خانه یعنی جایی که در آن  
 کاو ترا بربندند  
 کهرکانا بیخ اول جنبانیدن و حرکت دادن  
 و بعضی برسانیدن و فرود رفتن هم آمده

کهر کن بکر اول و چهارم در بجه حروف کهر کن  
 کهر بیخ اول و چهارم آله است که بدان پشت  
 اسب بخارند و بیخ اول و چهارم کاداک نامتار  
 کهر یا بیخ اول و چهارم و کهر رای قرشت مجله  
 و میانه و پاکلی  
 کهر اول بیخ اول سیوم مهله مذکر سنگی که بر آن  
 او دیر بایند  
 کهر کن بکر اول و دفع رای مهله موش حلقه سیای  
 که بر بالای نختری کشش کنند و نخری سازی است  
 سرورف  
 کهر نا بیخ اول و دوم نالیدن مر بیض  
 کهر چنان بیخ اول سیوم مذکر خوش خشت  
 کهر نی بکر اول موش نام سیوه و در خنی است  
 کهر و ثنا - کهر و چنان بیخ اول مسکون و او مجبول  
 در بر و خراسیدن  
 کهر و نت بیخ اول و هم سیوم و سکون دیگر حروف  
 موش خراس ناخن  
 کهره بیخ اول بر وزن سره موش خس دکیاه  
 کهرها بیخ اول و چهارم نخروش و آن جانور است  
 سرورف  
 کهرها بیخ اول و چهارم صاف کردن و بر وزن  
 کهرها بیخ اول و سیوم مذکر آله که بدان پشت  
 اسب بخارند  
 کهرچی بر وزن زردی موش نوده و انبار دود  
 از کیه هم است  
 کهری بیخ اول موش سم شکافه بهری ظلف  
 خوانند و بیخ اول موش کل سفید رنگ که طفلان  
 و نیش از آن گرفته و لوح بایبایند و برایش که  
 نقل گنجد باشد  
 کهر یا بیخ اول و کهر سیوم مذکر کاسه زانو و چیرت  
 است پیانه مانند که از پوست مار جیل سازند و

خشک و خوشبویه	مندان بر بار چپاشان کند و خط کشند
هر کهر و ابفتح اول و فتح سیوم مذکور دست برهن	هر کهر بر نالضم اول و کسر رای فرشت و سکون یای
س کهری بفتح اول هونث کل سفید رنگ مرام	مجهول و دیدن در عقب کسی را سیر کردن
کهری گت کهری نوعی از کل سفید رنگ	هر کهر ابفتح اول سیاوه و قایم و تیار و ستم کهر اگر نا
هر که کوکان از پایب تر کرده بر روی تخمه مشق	بر پا کردن و نهادن و تیار کردن مردی را از بهر کاری
ببندانید و نوبسند و دیوار مار لیسر ببندانید	هر که استحقاق آن نداشته باشد دور غلایندن
هر کهرے کهرے شتاب و زود و بیک دم	هر کهر کا بفتح اول همد آواز شکستن چیزی مرادف
س کهر یا بفتح اول و کسر سیوم هونث کل سفید رنگ	کھتا کا
هر کهرس مکر اول دندان برهم ساییدن و دندان	هر کهر انو بفتح اول و سیوم و سکون الف و نون
مرادف کهرس	و او و مجهول مذکور بای افزا چین
هر کهرساری مکر اول هونث مرادف کسار	هر کهر ابتر اهت - کهر بقی بفتح اول و بای هونث
و آن نوعی از حیوانات باشد	هر دو هونث و اردو گیر و شور و غلغله و آواز پائی سپان
هر کهرسانا بفتح اول تبا ه کردن و حزاب ساختن	و احساس حاجت بیت الخلا
و کشادن و دست کردن چیزی که رنگ	هر کهر سان بفتح اول مذکر سنگ فسان
باشد و مکر اول در کشیدن و یک طرف بیان	هر کهر ک بفتح اول و سیوم همدای چیزی که کت
هر کهرسرا بفتح اول مذکر روزنامه و روز و خبر و فرا	جانا بفتح اول آگاه شدن و خبر دار گشتن
چیزی و نوعی از بیماری	هر کهر کا بفتح اول مذکر شک و تشویش و بمونی
هر کهرسکانا مکر اول و فتح آن یکطرف کردن	و دندان نیز آمده
و راندن و دور کردن	هر کهر کن مکر اول و چهارم هونث و بیچم مرادف
هر کهرسکانا مکر اول و فتح سیوم نوزیدن و حرکت	کهر کا
کرون	هر کهر کنا بفتح اول و سیوم شور و آواز کردن کهر کهر کنا
هر کهرسکنت بفتح اول و چهارم و سکون و تابی	کذلک
فوقانی هونث دوری و گریز	هر کهر کهر اهت بفتح هر دو کاف نازی هونث آواز
س کهرسکس بفتح اول و چهارم هونث خشکاش	هر کهر کی مکر اول هونث و بیچم
را گویند	س کهر گ بفتح اول و سکون تابی هوز و رای منقوط هونث
هر کهرسکس بفتح اول و چهارم مذکر برهم ساییدن	و کاف فارسی هونث شمش و سیف
و دندان	هر کهر لا بضم اول مذکر خانه نایگان
هر کهرسکسکانا بفتح اول و چهارم و دندان برهم	هر کهر مندال بفتح اول و سکون تابی هوز و رای هندی
هر کهرسلو - کهرسلا هت مکر اول هونث	و فتح بی سکون و وال هندی و سکون لام هونث بیشتر
نوشش را گویند	و عریبه
هر کهرسلنا مکر اول و فتح سیوم نوزیدن و خشیدن	هر کهر تکله بفتح اول و سیوم و سکون و بکر حروف

<p>و شکفتانیدن و بضم اول متعدی کشودن است          کهلانا بفتح اول کو یا بیدن و پز مردن و خوشیدن          دست و ضعیف شدن</p>	<p>س</p>	<p>دو اسم صفت نیز آمده و بمعنی نغز آمده          کهلنا بکسر اول و فتح سیوم نغز آمده          کهلنا بفتح اول و کسر آن شکستن خانه و منهدم شدن</p>
<p>کهلانی بکسر اول دایه که مکهبانی طفل کند کهلانی          یلانی اجرت پرورش</p>	<p>س</p>	<p>و کینه شدن و کهن سال کشتن          کهلونا بفتح اول و سکون و او مجبول بر کند          سوری در کشیدن چیزی و دریدن</p>
<p>کهلانا بفتح اول و بای موحده جوشیدن          کهللی - کهللی بفتح اول و بای موحده مروت          اضطراب و هنگامه و شور و غلغله</p>	<p>س</p>	<p>کهلنا بکسر اول و فتح نای سوز در خون          مونت اندوه و ناخوشی کهلنا پنت لگو          نون و فتح نای فارسی کندک</p>
<p>کهلانا بکسر اول شکفته شدن و خندیدن          و شادمان شدن و بضم اول کشاده شدن          کهلوا بفتح اول و سکون لام مذکر پوست و جرم          کهلوی بفتح اول و سکون لام مونت پوست          و غلاف سرزه بمرئی قلعه خوانند</p>	<p>س</p>	<p>کهلنا بضم اول و دوم آواز کردن کویل را گویند          کهلکه بضم اول و سکون دیگر حروف مفلس          شکست</p>
<p>کهلانا بکسر اول کاف نازی قهوه زدن          کهلانا بفتح اول کاف نازی آواز کردن          اسباب باشد</p>	<p>س</p>	<p>کهلونا بفتح اول و سکون و او مجبول کشیدن          کهلک بفتح اول و سکون بای مجبول جلد          کردن</p>
<p>کهلنا بضم اول کشودن و ظاهر شدن و شستن          کهلنا بکسر اول شکفتن و شاد شدن و خندیدن          کهلنگا بفتح اول و سیوم و سکون نون و فتح کاف          فارسی مذکر صید گاه و شکار گاه</p>	<p>س</p>	<p>کهلگ بفتح اول و سکون نای بوز و کاف          فارسی مذکر مطلق برنده بمرئی طایر گویند          کهل بفتح اول برایشه و نقل کعبه و عار و مناگ          و مردی فذرو و زو مایه را هم گفته اند</p>
<p>کهلوا بکسر اول و تشدید لام مضمره و سکون و او          سروف و مجبول شوخ و ظریف          کهلوانا بضم اول متعدی کشودن          کهلواتر بکسر اول شوخ و ظریف و شاطرف          کهلومری بکسر اول و فتح لام در محاوره عوام زاد          گلو سری باشد و آن بید</p>	<p>س</p>	<p>کهلوا بفتح اول و تشدید سیوم مذکر گفشت و          پاپوش          کهلک برون منزل مونت کل حکمت          کهلنا بیجنا پیام فرستادن          کهلنا بفتح اول جوف و کاداک          کهلنا تر - کهلنا تر بکسر اول شاطر و بازنده          و بازنده</p>
<p>کهلوا بکسر اول و فتح لام شاطر و بازی کننده          کهلوانا بکسر اول و فتح لام مذکر بازیچه و لعبت و</p>	<p>س</p>	<p>کهلانا بکسر اول خوراندن و بازی کشاندن</p>

<p>در گذشته بوده باشد</p>	<p>و هفت را گویند</p>
<p>کهند سنی بکسر اول میوند بستر کد ایان</p>	<p>کلی بفتح اول بروزن جل بوش بز شیه و نقل کهند بان</p>
<p>کهند لنا بضم اول و فتح چهارم پایال کردن</p>	<p>سعی نشد بر لام نیز آغده و بکسر اول و کشد بد لام خورید</p>
<p>کهند بروزن و کسعی قند باشد و سینی طرف</p>	<p>و خرافت و مزاج کلی یا نیز خرافت کلی یا نیز سنی</p>
<p>و جانب و ناحیه و حجره و نوعی از ترانه هم آمده</p>	<p>طرافت</p>
<p>کهندا نا بکسر اول بفتح و شش کردن</p>	<p>کلیان بفتح اول و کسر لام انبار خانه و ذخیره گاه و خزان</p>
<p>کهند تا بفتح اول سکون مای هوز و کسر اول</p>	<p>کلیان تا بفتح اول و کسر لام پوست بر کردن</p>
<p>ز نظر گویند که چون از بیوفای شوهر و بد مروی حرف</p>	<p>کلی بنام بضم اول از ادوی مختلف و خود سراسر را گویند</p>
<p>خود بفضی در آید بد شتام گفتن چهار روز اول</p>	<p>و ترجمه نقلی گشته و نه بند باشد</p>
<p>خود بدر کند و در دل خود کینه را جانده</p>	<p>کلیهان بفتح اول و کسر لام مذکر انبار خانه</p>
<p>کهندات کن تا بفتح اول و کسر اول منقوط هندی</p>	<p>کهن بفتح اول مذکر ستون و اسطوانه فرزادان کهنه</p>
<p>خطل کردن و خلق شدن</p>	<p>کهن ساج بفتح اول میوند نام نوای است از موسیقی</p>
<p>کهندس بروزن بذر مذکر نشان خانه و بیان شده</p>	<p>کهن با بفتح اول بروزن البته مذکر ستون و اسطوانه</p>
<p>بهری طلل گویند اطلاق جمع است</p>	<p>کهنس بفتح اول و سیموم روزی که پودانده داشته</p>
<p>کهند هیچ بفتح اول سکون مای هوز و زون اول</p>	<p>باشد و گرم بود</p>
<p>هندی و کسر مای قرشت و سکون تختانی و جیم فارسی</p>	<p>کهنسای بفتح اول و سکون جیم میوند گرمی و</p>
<p>مذکر صوره و آن برنده است</p>	<p>حرارت</p>
<p>کهند لا بفتح اول مذکر پایه که از بدن طی بریده</p>	<p>کهن بفتح اول دوم بروزن کهن گفتن کهنه و کهنه</p>
<p>باشند</p>	<p>بروزن سخن و فارسی معروف که در پینه و سائل</p>
<p>کهند کی زبوک سبکی و دو کی بهری بضم گویند</p>	<p>خوزه باشد</p>
<p>کهند نا بفتح اول باطل کردن و نسوخ ساختن</p>	<p>کهن بکسر اول و دوم کسی از پیر شخصی</p>
<p>ور و کردن</p>	<p>کهن بفتح اول گفتن</p>
<p>کهند هه بفتح اول سکون و دیگر حرف مذکر</p>	<p>کهنات بفتح اول سکون مای هوز میوند فریب</p>
<p>ضلع و ناحیه و کشور باشد</p>	<p>الشل و عبارت بیان را گویند</p>
<p>کهند هلا بضم اول مذکر جوف و رخت ر</p>	<p>کهنجه - کهنجا بفتح اول مذکر ستون اسطوانه</p>
<p>کاواکی آن</p>	<p>کهنی بفتح اول میوند که در دهه و آن چیزی است که</p>
<p>کهند هو بفتح اول و ضم و ال هندی سکون</p>	<p>بدان زمین بجاوند</p>
<p>دا و مجهول مکرر ذخیره و آلوده</p>	<p>کهن بفتح اول و چهارم مذکر صوره و آن برنده است</p>
<p>کهنس بضم اول سکون نون و سین میوند مذکر</p>	<p>کهنجا بکسر اول کشیده شدن</p>
<p>بفض و کینه</p>	<p>کهندا نا بفتح اول بروزن و ذواته مذکر غامدی که از</p>
<p>کهنسانا بضم اول هم بر آمدن</p>	<p>کل کشند و خشت و امثال آن سلازمه و ذواته که</p>

کھنکا بفتح اول چهارم موش بفتح و آن  
 کھنکا بفتح اول سیم آواز کردن و لفظ زو  
 کھنکاسرنا بفتح اول چهارم تخم کردن  
 کھنکا لالنا بفتح اول گنا به از قتل کردن کسی  
 باشد بوشیدگی  
 کھنکا لالنا بفتح اول شستن  
 کھنکسر بفتح اول چهارم هر چیز خشک با آواز  
 کھنگل کھنگیل بفتح اول و فتح کاف فارسی  
 آنکه دندان ناب داشته باشد  
 کھنی بضم اول موش آریخ بربی مرفی  
 کھو بفتح اول مذکر کلابه و سائده شست که  
 باریک نبوده باشد و شیری که از جوشانید  
 غلیظ شود  
 کھوانا بفتح اول کویا بندن  
 کھو باس باوا و مجبول و فتح بای موده مذکر کا  
 بستن خوکان باشد  
 کھوپ باسیم مجبول موش خار و زاویه  
 و گوشه و بمعنی تراک و شکاف هم آمده  
 کھوپر بسکون و او مجبول و بای فارسی مذکر مغز  
 نارجل مکان در آخر دوم کرم و در اول آن خشک  
 و سنگین اول بسیار کرم و خشک مغز نارجل مولد  
 و سخن کرده و سمن بن میزودین او با شکر جیت تولید  
 صلاح و تقویت حرارت غریزی مایع و روغن او  
 جیت تقویت فهم و تولید پیه کرده در فرود  
 مشابه ویراج آن دور دیگر در الزو و اسیر و محرک  
 باه مفید و قدر شربش تا سه شقال است  
 کھوپری بسکون و او مجبول و بای فارسی  
 کاسه سر و مخف کھوپری کھا جانا کنایه از  
 اسراف کردن باشد در مال و دیگری  
 کھوتی باسیم معروف و کسر فغانی موش  
 کرد و خارش و خشک ریش و آید

کھوت باسیم مجبول موش قباح و بدی و  
 خطا و عیب را گویند  
 کھوتنا باسیم مجبول از قلب ناسره و ناست  
 و شریر  
 کھوتائی موش ناسرگی و شرارت  
 کھوتنا باسیم معروف بر کندن برگ و درخت  
 کردن زکاری  
 کھوتقی باسیم معروف کرد و خارش  
 کھوجاناکم کشتن و مقفوشدن  
 کھوج کھاج باسیم مجبول موش فکر و تشویش و  
 اندوه و نقص و جستجو و تلاش  
 کھوجنا باسیم مجبول جستن دور یافت کردن  
 کھوج - کھوجید باسیم مجبول مذکر نقص و جستجو  
 کھوجا بضم اول و فتح جیم تازی مذکر در و سر که دیگر  
 آن نقیض صاف  
 کھوجیا باسیم معروف و کسر جیم مستفاد و مندا  
 کھود باسیم مجبول مذکر دفع و طرد و راندن و  
 باسیم معروف فضله چیزی  
 کھود بیواد باسیم مجبول و تخانی مجبول مذکر  
 نقص و جستجو  
 کھود س بضم اول و سکون دیگر حرف کوچک  
 و ادنی و فر و مایه و ناکس  
 کھود س باسیم مجبول و فتح دال مهله مذکر نام  
 رفتاری از رفتار اسپان باشد  
 کھود سرا باسیم مجبول و فتح دال کسی را گویند  
 که بر بدن او نشان ابد یعنی زخم استیلا پیدا باشد  
 کھود س رانا بضم اول و سکون و او معروف و  
 دال مهله نیز کام رفتن اسپ  
 کھود نا باوا و او مجبول کندن و کندیدن و نقص  
 کردن و کا و کا و نمودن  
 کھود نی بسکون و او مجبول و دال مهله موش

بیل و بمبئی چتو و فحمس شرا پدہ

س کھوس باو او مجھول بروزن شور موش جاوہ و راہ

تک کو پر تک و سر پوش چیزی و قہر و غضب خدای

س کھوسری بروزن شور می موش جاوہ و راہ تک

س کھوسا بروزن بوسہ مذکورست و فشر چیزی

س کھوسنا باو او مجھول بر کندن سوی و در ر بون چیز  
بر زور

س کھو کھا باسیوم مجھول طفل کو دک و دستا ویز  
ادای زربا شد

س کھو کھلا باو او مجھول سکون کاف دوم میان ہی

و کاواک و جوف

س کھو کھی باو او معروف و کسر کاف دوم و ختر خرد سال

س کھول باو او مجھول مذکر کلاف و نیام و جوف و  
کاواکی درخت و امر از کھولنا بمعنی کشادن

س کھول بندی باو او مجھول موش تبدیل فعلی است

س کھولترا باسیوم مجھول و فتح لام و سکون رای بندی  
مذکر جوف و کاواکی درخت کھولترا بسکون لام

س کھولنا باو او مجھول کشادن و فتح کردن و توضیح  
کردن

س کھولنا لفتح اول جو بشدن و غیران از گرمی و سوز  
شدن کسی از گرمی ہوا

س کھو منا باو او معروف و سکون میم بالیدن کبن سال  
شدن

س کھون بفتح اول و نم دوم و سکون و او معروف مزاد  
کھین

س کھونا باو او مجھول کم کردن چیزی و ضاع کردن و  
تاہ کردن مالی و زور ہوس مذکر ہم آمدہ بمعنی فندان

و کم کردگی و برگی کہ در آن ستر گتہ منبول و کلبا و مثال  
آن بستہ باشند

س کھونیا باو او مجھول سکون وزن مذکور سوی سر کہ آزا  
بالای سر بندند

س کھونت بضم اول و سکون و او معروف مذکر گوشت  
وزاویہ و چرک گوش و جامی و مقام را ہم گفته اند و  
باسیوم مجھول بمعنی عیب و خطا باشد

س کھونتا بضم اول و سکون و او مجھول وزن مذکر نام  
و قلب و بیخ خیزد دست آسیا و حمایت و دستگیری

س کھونتنے کے بل کو دنیا گناہیت است از شوخی  
کردن کسی بحایت دیگری کہ اور از سیاست کھولنا

س کھونٹلا بضم اول و سکون و او معروف و وزن و  
نای بندی

س کھونج بسکون و او مجھول وزن و جیم فارسی موش  
چاک و دریدگی و باو او معروف بی عصب گویند

س کھونچا باو او مجھول مذکر ضرب  
کھونچا - کھونچی باہر دو او مجھول موش  
دریدگی و سنا زہ

س کھونچا باو او مجھول ضرب و اون

س کھونچی باسیوم مجھول موش خشو و چیزی کہ  
در چیز دیگر فرور بندد و خریدی چیز نامی محقر و اندک  
از قدر برشتنی کہ آزا بجای مزید بر بیان کنندہ  
آن دہند و زریکہ کشندگان اب چاہ بسقا کہ  
نزد چاہ حاضر می ماند می دہند

س کھوند نا باو او معروف و وزن و وال جہدہ  
زمین باز با

س کھوندا باسیوم مجھول مذکر شیانہ

س کھوند کل باسیوم مجھول سکون وزن و وال  
بندی و فتح کاف و سکون لام مذکر جوف و  
کاواکی

س کھوند لا بسکون و او مجھول وزن و وال بند  
مروی دندان و ہر چیز کاواک و میان ہی

س کھونسنا بسکون و او مجھول مزبور و و سچون  
و ضرب و اون

س کھونکنا باسیوم مجھول و سکون وزن و کاسر  
فندان

<p>کھیٹک باسیوم مجبول دفع نای مستوط ہندی پہنچا ہر بہ وسیلہ بازی و سیر و شکار</p>	<p>س کھونکھی باو و مجبول مسکن نین ہونٹ سرخ بھری س حال کو بند</p>
<p>کھیٹکی باسیوم مجبول دفع نای مستوط ہندی و کھیٹکا تازی صیاد و سیر شکار</p>	<p>س کھوہ باو و مجبول مذکر فار و درہ کورہ س کھوئی باو و مجبول و کھیٹکا ہونٹ پارہ نیشکر کہ</p>
<p>کھیٹک بکیر اول مسکن یای معروف و جیم نازی خشم ور بخش و آذرو کی خاطر</p>	<p>س شیرہ آن بر آوردہ ہا شند و نیز بار پر کاز س تہ کردہ برای پناہ باران بر سر کوزارند</p>
<p>کھیٹکا بکیر اول سیر آمدن و بنیدن کھیٹک بکیر اول ہونٹ آذرو کی دفع نیت از جزئی</p>	<p>س کھویار و زن جو یاد کر فضلہ چیزی س کھی دفع اول پر وزن سبی ہونٹ جاعلی کہ پیشا</p>
<p>کھیٹک باسیوم مجبول بروزن بی سر و کمر ستارہ واخر و پندہ و دو دو جن بر گویند</p>	<p>س شکر و نند و اسباب خوردنی اہل دکاہ و دانہ چار س پایان فراہم آذند و لغت اہل لغت کوی کہ نومی</p>
<p>کھیٹکا دفع اول کشیدن و بر کشیدن در وقت کھیٹکا کھیٹکا با یای مجبول بروزن بید مذکر آذروہ و غم</p>	<p>س باز شکاری ہست س کھیٹکا دفع اول مذکر بازی و بہر مروت کھیٹکا</p>
<p>کھیٹکا باسیوم مجبول مذکر دانی کہ جان جنان اسیر کنند</p>	<p>س کھیٹکا یا کھیٹکا اول دفع تختانی فرسودن س کھیٹک بسکون یای مجبول یای خاصہ سیر</p>
<p>کھیٹک تا بلای مجبول مخاف کردن کھیٹک یای معروف بروزن قیر ہونٹ شیر برنج</p>	<p>س سیر و سیرہ و پارہ از فرانسہ کہ آیز با سکر کھیٹکا س کھیٹکا و کھیٹکا و کھیٹکا و کھیٹکا و کھیٹکا</p>
<p>کھیٹکا دفع اول اسیر و کندی کردن کھیٹکا بکیر اول مذکر میانہ و باورنگے آن در آخر</p>	<p>س کھیٹکا و کھیٹکا و کھیٹکا و کھیٹکا و کھیٹکا س کھیٹکا و کھیٹکا و کھیٹکا و کھیٹکا و کھیٹکا</p>
<p>دوم سر روز سب مسکن حرارت صفا و خون والنہاسب حشا و رافع تشکی و صفت مسد جگر و</p>	<p>س کھیٹکا باسیوم مجبول کوزان کردن و روزگاہ س کھیٹکا باسیوم مجبول کوزان کردن و روزگاہ</p>
<p>بول و مخج حصاة باشد و کف صیاد کہ بہریم می مالند و بہر می آید بر زبان مالتیدن کھیٹکا</p>	<p>س کھیٹکا باسیوم مجبول کوزان کردن و روزگاہ س کھیٹکا باسیوم مجبول کوزان کردن و روزگاہ</p>
<p>زبان یعنی شقاق اللسان را بجاہت سودمند باشد</p>	<p>س کھیٹکا باسیوم مجبول کوزان کردن و روزگاہ س کھیٹکا باسیوم مجبول کوزان کردن و روزگاہ</p>
<p>کھیٹکا بکیر اول بروزن پری ہونٹ چستان بیش و کا و بیش</p>	<p>س کھیٹکا باسیوم مجبول کوزان کردن و روزگاہ س کھیٹکا باسیوم مجبول کوزان کردن و روزگاہ</p>
<p>کھیٹکا باسیوم مجبول ہونٹ چستان و بچہ و مجربی شیرہ کو بند</p>	<p>س کھیٹکا باسیوم مجبول کوزان کردن و روزگاہ س کھیٹکا باسیوم مجبول کوزان کردن و روزگاہ</p>
<p>کھیٹکا باسیوم مجبول ہونٹ چستان و بچہ و نومی از اسن و فواد باشد و آیز کھیٹکا</p>	<p>س کھیٹکا باسیوم مجبول کوزان کردن و روزگاہ س کھیٹکا باسیوم مجبول کوزان کردن و روزگاہ</p>



<p>کی بروزن شی و آن حرفی است برای استفهام از      کیت اشیا در عدد و در آید</p>	<p>هر کھیس بایای مجبول بروزن پیش مذکر نوعی از پارچہ      و چادر باشد و بادوم معروف مونت نقصان و</p>
<p>کئی چند کہ و بعضی      کے حرفیت کہ برای اضافت آید کے پاس</p>	<p>زیان کھیس بخالنا و ندان سپید کردن      کھیساکر اول مذکر کھیس کہ بدان بدن را بانند</p>
<p>ز نزدیک      کیا بکسر اول وسکون یای زده و الف چه و کسر</p>	<p>کھیسرا بسکون یای مجبول و سین مہلہ مذکر نوعی      از پارچہ باشد</p>
<p>اول و فتح دوم فصل و عمل و کردار و صیغہ ماضی از      مصدر کردن</p>	<p>کھینسا بکسر اول و ندان نمودن و و ندان سپید کردن      کھیل بکسر اول بروزن پہل مونت شالی بر شتہ</p>
<p>کیاری مونت خیابان و کالبد را گویند      کیت بسکون یای مجبول و تالی فوقانی مذکر</p>	<p>کھیل با سیوم مجبول مذکر بازی و لہو و لعب      کھیلای بفتح اول بروزن لیلایچہ جاموس</p>
<p>ستارہ و مدار و بفتح اول نام درختی است      کیتا بادوم مجبول چند و چه قدر</p>	<p>کھیل کھلا تری شوح و باز میروزن بدکار و آواز      را گویند</p>
<p>کیتک بادوم مجبول و کسر فوقانی اندک بعضی را گویند      کیتی بادوم مجبول و فتح فوقانی و کسر کاف مونت</p>	<p>کھیلنا با سیوم مجبول بازی و بازی کردن      کھیت با سیوم مجبول و فتح لام بازی و لہو</p>
<p>نام کلی است کہ ازان شراب برکشند      کیتھا بفتح اول مذکر شرابکہ از شر درخت کیت</p>	<p>کھیلی بکسر اول مونت ہیرہ پان کہ آزا بالوازم آن      سازند</p>
<p>سازند و درخت کیت را ہم گفته اند و کیت      درختی است</p>	<p>کیم کسل با سیوم مجبول و ضم کاف تازی و فتح      سین مہلہ مونت خیریت و عافیت</p>
<p>کیت بکسر اول وسکون یای مجبول و تالی ہند      مذکر کرم کہ عربان دودہ گویند و دروغن کہ در</p>	<p>کھین جانئی      کھینچ بفتح اول مونت جذبہ کشند کی وقت کئی</p>
<p>چراغ کہ آید و نیز چراغ دوسخی کہ در قلیان      جمع شود</p>	<p>اساک چیزے      کھینچا بجرکات ثلثہ کہ اول فتح و کسر آن و با سیوم</p>
<p>کیتج بکسر اول وسکون یای مجبول و ضم فارسی      مونت کل و لا و صل کیتج بفتح حیم فارسی</p>	<p>مجبول باشد کشیدن      کھیو بروزن شیوہ مذکر عبور و در گذشتن از</p>
<p>کذلک      کید ہر بایای معروف و فتح وال کجا</p>	<p>دریا و اجرت کشدن و کشتی و آزا بجر اول گویند      کذافی المنتخب</p>
<p>کیر بکسر اول بروزن تیر مذکر طوطی و بروزن خیر      نوعی از زستہ تہ باشد و بادوم مجبول و رفاہی</p>	<p>کھیوت - کھیوتیا با سیوم مجبول و فتح و اول ملاح      کشیان را گویند کھیوک بفتح واو کذلک</p>
<p>سیرت است کہ زہ باشد      کیرت بکسر اول بروزن سیرت و سکون ا</p>	<p>کھیونا با سیوم مجبول را تندن کشتی و کشیدن      محنت دور و مصیبت</p>
<p>قرشت و کسر فوقانی ہم آمدہ مونت شاد و ستارہ</p>	<p>کھیہ بکسر اول مونت اشنان معدنی</p>

<p>کیکی بانانی مجبول و سیوم کسور مذکر طاووس و آن جا نوزی است معروف</p>	<p>و مدح کیرت وان مردم نام آور و مشهور و معروف و مدوح و معروف را گویند</p>
<p>کیل بانانی مجبول موثت جاع و سبب شرت و کبیر اول ابله که برنج بر آید و برنج کوچک کیل کانتا اوزاز و آلات چیزی</p>	<p>کیرت برون زبرک مذکر طوطی کیرها کبیر اول و فتح سیوم گرم دار و کرمیناک کیری بفتح اول و کسر سیوم موثت استند نارسده</p>
<p>کیل بفتح اول کوپل و بهار درخت و در عربی محمود و پمانه</p>	<p>کیری آنکه چشمی که مردنک آن اسانگون باشد کیرا کبیر اول مذکر گرم بمری دوده گویند و گنای از نار و سوز و گرم هم است</p>
<p>کیلا کبیر اول میخ کوچک و بادوم مجبول سیوه معروف که از ابروی موز گویند</p>	<p>کیرا بادوم مجبول مذکر نهال نژو سیده کیرها کبیر اول گرم خرد و کرمیناک</p>
<p>کیلاس بفتح اول مذکر در توارج هندوان نام کوی است که مسکن کوپ است</p>	<p>کیرا بادوم مجبول و فتح لام زوجه سپر کیلنا کبیر اول لیستن مار باشد با فسون و سحر کین بفتح اول برون عین موثت شلخ نی و کبیر اول در فارسی بغض و کینه و محفت که این</p>
<p>کینا بادوم معروف کردن کاری مرادف کرنا کینچل - کینچلی بانانی مجبول و ضم جیم فارسی در اول و سکون آن در دوم موثت دست مار بمری سلخ الجیه خوانند بخوار و باعث کز تخمین هوام و مخج جنین سیت و شیره و محفت و طبع کینچول سکون یای مجبول و نون و ضم فارسی مذکر خراطین و ضناد او بازفت و برک که در حیت بزرگ کردن قضیب نافع</p>	<p>کیس با دوم مجبول و فتح سیوم مذکر زعفران و در ضی است مشهور که رنگ کل آن همچو رنگ زعفران است کیسری برون شیر بمری اسد خوانند کیسریا یا نالیاس نژو و زعفرانی چه کیسری منسوب برنگ کیر و بانا بمعنی لباس باشد</p>
<p>کینا سکون یای مجبول و نون و ضم فارسی مذکر خراطین و ضناد او بازفت و برک که در حیت بزرگ کردن قضیب نافع</p>	<p>کیسین بفتح اول سکون یای مجبول و نون و کسر سین بهله چکونه کیکتر کبیر اول و فتح سیوم و سکون رای هندی مذکر درخت میخندان</p>
<p>کینا سکون یای معروف و نون اول خریدن و خرید کردن</p>	<p>کیکتر بادوم مجبول و سکون سیوم مذکر خردنگ بمری سلطان گویند و مطبوخ دوسه عدد و کرامت بازو افطخ کرده جوف اورا با آب خاکستر تا کنگ مشتمله و با جو مقشر بچوشاند حیت سل ووق و سیوست اعضا و هزال مغزط حار مجرب و بدست مخوق او با صغ عربی و او و پنهان سبب جویا بمزیت نافع است</p>
<p>کینو یا کبیر اول و فتح و او خریدار و مشتری کیوا تر بانانی مجبول مذکر یک جانب در کیوا فنج بانانی مجبول موثت گر یک کاوان را پیدا می شود</p>	<p>کیوا تر بادوم مجبول مذکر کاوی شراب آن حصص می شود</p>

جدری میبذام را مفیدست

و نذرین مرادف کدی

س کیول بانانی مجبول دفع و او نام و کامل جمله با

س گات سر نفع وال منقوطه هندی سونش میش و

و بکنان

س کیون چر او از چه و از بهر چه و چه علت کیونگر کیونگر

س گات سر نفع وال هندی و ضم رای و جمله فسونی

کیونگر چر او چرا که

س کیمس بروزن بی زرد مذکر شیر لبربی اسد کیند

س گاس بروزن بار سونش و شام مرادف کالی

س گیموی بروزن بی زرد می کزنگ

و بد کنی ژا را را کیند و در فارسی لفظی است که

س گفتر شازیم در حرف کاف فارسی

در ترکیب افاده معنی فاعلیت کند چون امور کار

س گاب مذکر نام و در طبیعت است که ثمره آن شیر و قرح

و ساز کار

س وار و دیدان تخمه زیرین کشتی مار ایا لایند و بز

س گاسرا بروزن بار سونش گلی که او مذکر آن نرا

س دام باز کنند

برای ساختن ظروف گلی تیار کنند و نیز نام نوا

س گابجه مذکر بار واری و حمل باشد

س گاسرنا افشردن و پارودن چیزی و دوشیدن

س گابجا مذکر برک نود سیده و درخت سوز

س گاسری بروزن یاری سونش و شام مرادف

س گابجن کبیر سیوم بدن خاطر و بار واد

س گالی

س گابجنا بسکون بای او حده و بای هوز ملاست کردن

س گاتر اباسیوم هندی مذکر فار و مناک و جرخ

س گات بروزن ذات سونش بدن و لباس را

و کردن گاتر بیتهنا نهان شدن از

س گانا مذکر سقوه و فتنین

س گاسی در مناک یا جای دیگر

س گاتی بروزن ذاتی و شالی و بارانی

س گاتر خوب سونش و فن و در فتن

س گاج بروزن باج سونش کف و با و صاعقه

س گاترنا زود پرون و فن کردن و نصب نمودن

س گاجنید گاج ما را شقی و سر کشته به نصیبت زود

س گاتر هه بسکون سیوم و بای هوز سونش

س گاجس بفتح سیوم سونش زودک

س گاتر ها بفتح رای هندی کننده و غلط ضد فتن

س گاجنا بسکون سیوم غیدن بانگ بروزن شیر

و کنایه از باطل و هوشیار و سکار هم است

س گاجیکر حیوانات و شاد کشتن و سر در شدن

س گاتری سونش باهل کردن و عواده گاتری

س گاججه مذکر مطلق و درخت و شجر را گویند گاججه

و ان بهلبان را گویند

س گاج نوعی از فلفل باشد

س گاکر بفتح سیوم فارسی سونش کلیره

س گاد بروزن زاد سونش در و که نقیض صاف بود

س گاجیم غر لیمه سبوی آب باشد

س گادس بفتح سیوم نیم خجسته و توده و انبار

س گال مذکر زنی از تنباکو باشد

س گادنا بسکون سیوم آگدن و پر کردن

س گال مذکر زماره و عارض و در فلک سخی دور

س گادی بروزن شادی سونش صدر و سوند

س گال که نقیض از تو یک باشد و نام مذکر آنرا گال

<p>دوخیزه بنادون و فراهم آوردن و مضطرب و سبقرار ساختن و شورانیدن ماست تا مسکه از وی برآید</p>	<p>گویند و غوره و غلاف پنبه و شمال و غلطیدن و فزیب دادن هم هست</p>
<p>گاجنخا مذکر بنک بعر بی قتب گویند و درخت از اشجار الملعون خوانند</p>	<p>ن گالدر بر وزن لاله یعنی در دست و کوله پنبه بزود که بجهت روشن همیا کند و در بندی همین معنی دارد و جوال و آن طرفی است که از لشم و سوی باشند</p>
<p>گاند لبکون نون و دال بندی موش کون بعر بی و بر و مقعد گویند گاند غلط ابله و احمق و مرده</p>	<p>س گالی بر وزن شالی موش دشنام گالی گلوج بفتح کاف فارسی دشنام دو طرفه گالیان دشنام نابود و سردی که مشتمل بر دشنام نابود و در رسم عودی می سرانید</p>
<p>گاند لبکون سیوم و فتح و ال بندی مذکر بنکر گاند س بفتح چهارم موش نوعی از گیاه گاند و پروزن دار و لوطی و مغلم و لواطت کننده</p>	<p>س گام بر وزن دام مذکر و فریه مرادف کاژون دور فارسی مسافت مابین پایا در وقت راه رفتن و قدم و لجام اسپ و نیز بمعنی روستا وده که باشد</p>
<p>گاند لبکون نون و کسر ال بندی و سکون یای معروف و فتح و او مذکر نام گمان ارجح و ارجح نام خدای است از خدا یان مشرکین</p>	<p>س گامتی بکسر میم روان و حرکت گمان س گان بر وزن بان مذکر ترانه و نغمه س گانا بر وزن وانا سرانیدن</p>
<p>گاند لبکون نون و رای منقوط بندی کون مرادف گاند</p>	<p>س گانتختا لبکون نون و تایی فوقانی و یای بزرگ در مسلک کشیدن و منعقد کردن چیزی و خشت در گچ بنادون</p>
<p>گانتسنا لبکون نون و سین مهمله در سنج کشیدن مرغان را هنگام بریان کردن</p>	<p>س گانتخته موش که عقده و بسته چیزی گانتخته پیرنا افتادن که در ولها گانتخته داس که گانتخته کاپور استمول یعنی گانتخته کاکهونا بتعصب کاری کردن گانتخته کھولنا کشادن</p>
<p>گانگن لبکون سیوم و فتح فارسی مذکر نام بیماری است</p>	<p>س گانف لبکون نون و او از زده مذکر و ستاوده و سعموره را گویند</p>
<p>گاواکی بر وزن بازاری مذکر و غن کاو گاودی بکسر دال مهمله ابله و نادان و احمق را گویند که انی البرهان</p>	<p>س گاه و اسراف زود و در گذشتن از تعصب گانتخه گتھیلد خوب که دارد مردم سخت اندام س گانتختا لبکون و پیرستن و بجهت زدن و رام کردن و مطلع ساختن کسی را</p>
<p>گانون روستاوده س گاه هنگ و شیرابی و در فارسی سخت بادشاهان دوقت و زمان و بونه که اخصن طلا و نقره و صبح</p>	<p>س گاجنا لبکون سیوم مرادف گاجنخا س گاجنخین بفتح چهارم موش نوعی از گیاه باشد س گاجنخا لبکون نون و جیم تازی انباشتن</p>
<p>صادق و جاد و محل بهج بارگاه دستاره جدی س گاهک بر وزن ابله مشتری و جز بدار</p>	

<p>دگر رای وشت لوی از رخصت باشد گتھا بفتح اول مذکر مرادف گتھاو</p>	<p>گامنا سکون بی بوز کو فن و پامانی کردن و سبوح کردن و رخصت نمودن</p>
<p>گتھا بضم اول سنگ و مستطمن شدن و درشته کشیده شدن باشد</p>	<p>س گامے بر وزن رای گاو باوه س گایتری بفتح سیم و سکون فوقانی هوش و</p>
<p>گتھاوان بضم اول سنگ و در رشته کشیده گتی بفتح اول دگر دوم مرادف گت و آن</p>	<p>س گایتری بفتح سیم و سکون بر سمان باشد س گایک بفتح سیم و سکون و سنی</p>
<p>گتھا بضم اول دگر دوم سیمی و با ستم گتھا گتھا بفتح اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>س گتھا بفتح اول و سکون معنی وزن سرد کوی س گتھا بفتح اول و سکون لور کشیده دو اما و</p>
<p>گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>س گتھا بضم اول و سکون معنی وزن سرد کوی س گتھا بضم اول و سکون لور کشیده دو اما و</p>
<p>گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>س گتھا بضم اول و سکون معنی وزن سرد کوی س گتھا بضم اول و سکون لور کشیده دو اما و</p>
<p>گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>س گتھا بضم اول و سکون معنی وزن سرد کوی س گتھا بضم اول و سکون لور کشیده دو اما و</p>
<p>گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>س گتھا بضم اول و سکون معنی وزن سرد کوی س گتھا بضم اول و سکون لور کشیده دو اما و</p>
<p>گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>س گتھا بضم اول و سکون معنی وزن سرد کوی س گتھا بضم اول و سکون لور کشیده دو اما و</p>
<p>گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>س گتھا بضم اول و سکون معنی وزن سرد کوی س گتھا بضم اول و سکون لور کشیده دو اما و</p>
<p>گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>س گتھا بضم اول و سکون معنی وزن سرد کوی س گتھا بضم اول و سکون لور کشیده دو اما و</p>
<p>گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>س گتھا بضم اول و سکون معنی وزن سرد کوی س گتھا بضم اول و سکون لور کشیده دو اما و</p>
<p>گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>س گتھا بضم اول و سکون معنی وزن سرد کوی س گتھا بضم اول و سکون لور کشیده دو اما و</p>
<p>گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>س گتھا بضم اول و سکون معنی وزن سرد کوی س گتھا بضم اول و سکون لور کشیده دو اما و</p>
<p>گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر گتھا بضم اول و کشیده نامی سقوط هندی مذکر</p>	<p>س گتھا بضم اول و سکون معنی وزن سرد کوی س گتھا بضم اول و سکون لور کشیده دو اما و</p>

منصوبه کردن و تدبیر نیک نمودن  
 گفته بند هن بفتح اول مذکر معنی کرده و اول و  
 آن رسمی باشد از زومات شادی در دهند  
 که در آن پارچه عروس و داماد را با هم کرده دهند  
 و سوار می آنها تا جوی آب چشمه می برند و آزا  
 گفته سحر را هم گویند  
 گفته بفتح اول و دوم مذکر بسته بزرگ  
 گفته بفتح اول و کسری میله مونس بسته و جمله  
 و یکی گفته می باند منارخت بر بستن و زرفرا  
 کردن گفته می که نا صحیح کردن اعداد  
 گفته کنی بفتح اول و فتح کاف نازی مونس گ  
 بری بی بی بریدن کرده زرد  
 گفته بفتح اول مونس دانه و خسته و استخوان  
 اینه و غیر آن  
 گفته بفتح اول بیستن و منتظم شدن  
 گفته بفتح اول و فتح دوم مذکر کرده های پارچه و  
 مرادف گفته بند هن هم هست و سنی آن  
 مذکور شد  
 گفته و انا بفتح اول متعدی گفته باشد  
 گفته بفتح اول و کسری دوم مونس بسته چیزی در غلظ  
 گفته بفتح اول و کسری دوم مونس درم و فتح و کسری  
 بسته چیزی و کسری که در اعضا پیدا شود و  
 وجع مفاصل و آزار گفته با نیز گویند  
 گفته بفتح اول و کسری دوم کرده دار و درم قوی  
 گفته بفتح اول و کسری دوم مونس بسته کوچک  
 گفته بفتح اول فیل گبیال فیل بیان گچ پت سوا  
 فیل یا خداوند فیل گراج فیل بلند و بزرگ  
 بگفتنی - بگفتنی بفتح سوم در هر روز یک  
 خزام او هم خزام فیل باشد جوفی در شا هوا  
 و مر و اید بزرگ بگنال نوب کلان  
 گفته بفتح اول بر وزن رجا مذکر نوی از شیرینی

و جایی از بهیل باشد  
 گفته بفتح اول جوستیدن و جوش کردن  
 گفته بر وزن شجر مذکر طبعی که شام و کھر بر در  
 سرداری یا حاکمی خوانند  
 گفته بفتح اول مذکر برگ زردک و دست بند  
 کل و مر و اید و امثال آن و خطوط و نقش که  
 در شروع می باشد و آن پارچه است معروف  
 گفته بفتح اول و چهارم مذکر طعنا میگه در آن  
 زردک داخل کرده بخته باشند  
 گفته بفتح اول مونس کل طعنی و کسری  
 بگفته بفتح مذکر برد شدن باز سطر شرح  
 و آن چنان باشد که حد المصلحین غالب  
 هم نیاید  
 گفته بفتح اول و کسری دوم هم سوسه و مزرگم عم  
 از ضم و سحاب و فتح دوم مزرگانان  
 گفته بفتح اول و کسری دوم مونس آویزه گوش و بی  
 از مولا نیز است  
 گفته بفتح اول مذکر معروف در فارسی همین معنی  
 دارد و معروف آن حصن باشد  
 گفته بفتح اول و سوم هم پوسته متصل  
 و اچیده کرده  
 گفته بفتح اول و سوم مذکر برین و تزاراگر  
 بگفتنی بفتح اول و کسری سوم که کاف فارسی  
 است کوتاه قد و فریه  
 گفته بفتح اول و فتح د دوم کوچک و هست و  
 خرد و جالاک و کیف و سنگین  
 گفته بفتح اول و فتح دیم فارسی معنوی مذکر  
 خوشه میوه و خوشه غله بگفته سلسله نوعی از  
 دستار باشد  
 گفته بفتح اول و فتح دیم و دوم نسبت و بهفت  
 و در معنی است در کسان و آن آما سدن پای

<p>گد صد کس اول وسکون دیگر طرف مذکر کس بهری باشد که بند</p>	<p>با شد و آزا هدا مو ترا هم کویند گدا بضم اول بروزن جدا مونت سر سفره و بفتح</p>
<p>گد ها بفتح اول و دوم خبری حار خوانند گدی بفتح اول و تشدید دوم مونت ترور</p>	<p>اول بروزن صد اعصاب و بدستی و جاق باشد دور فارسی که یک کتده و دور ویش</p>
<p>چا در جامه نو کیر و مسند و صدر را گویند و بضم اول و تشدید دوم قفا</p>	<p>گدا د هنر بفتح اول و اول مهله بروزن سراسر کی از اسمای و شسته است و معنی آن عصاب در است</p>
<p>گد یل بفتح اول و کتاتی مجهول طفل و کدوک گد یلا بفتح اول مسکون یای مجهول بستر</p>	<p>گدا جده بفتح اول و هم جیم تازی وسکون ال و تازی بوزن جنک کردن با چوب دستی</p>
<p>گد بده بفتح اول و مسکون هر دو اول هندی در هم بر هم و مختلط و زبر و زبر</p>	<p>گدا بد بفتح اول و تشدید دوم نار سیده و نیم گد س بفتح اول کدنگ</p>
<p>گد س یا بفتح اول و دوم و کسر یای مجهول شای و رای که کلبیان کوفتند ان باشد</p>	<p>گد س تری بضم اول و کسر یای هندی مونت خزف و دلق و باز از هر کوزه</p>
<p>گد ص بفتح اول حصار و قلم مرادف گوهر گدی بضم اول و تشدید دوم مونت جناح</p>	<p>گد تر یا بضم اول و فتح دوم دلق پوش و کسب دلق مردم را بکوبد و گد تر یا پین در ضعی را گویند</p>
<p>مرغ و کاغذ باد و بفتح اول شبه قرطاس که در آن ده دسته کاغذ بود</p>	<p>که بیرون ششبر یا در صحرای دور راه روان پاره از پارچه ای بدن خردان آویزند و اعتقاد دارند که ببرکت این عمل محل مال و انانی سز گردد و کام دل برآید</p>
<p>گد س نا گد اردن مهندست گد سان بضم اول مونت معیشت و روزگار</p>	<p>گد گ بفتح هر دو کاف فارسی مذکر عصاب و پیر گد گ بفتح هر دو کاف فارسی شادمان و</p>
<p>مهندست گذشتن گد س نا بضم اول و فتح دوم و با انجام رسیدن</p>	<p>گد گد انا بضم هر دو کاف فارسی جنبانیدن انگستان در زیر عقل و کف بای یا در بیلو مر</p>
<p>و در گذشتن و مردن و رفتن و باز ماندن گد جانا بگذشتن و منقضی شدن مدت</p>	<p>گد گد ا هت - گد گد ای - گد گدی بضم هر دو کاف فارسی در شده لفظ مونت غلط</p>
<p>گر بکسر اول مذکر که را گویند و بفتح اول در فارسی مخفف اگر که حرف شرط و نام چوئی</p>	<p>گد لا بفتح اول وسکون و ال تره و کد ر گد لای بفتح اول وسکون و ال مونت کد ر</p>
<p>است بهری جوب گویند و مراد و مقصود و و انانی و تشدید و سنا بنده</p>	<p>گد لای بفتح اول وسکون و ال تره و کد ر گد لای بفتح اول وسکون و ال مونت کد ر</p>
<p>گر اب تشدید را بروزن اره اسپست گر اب بروزن سر اگور مرادف گلا</p>	<p>گد لای بفتح اول وسکون و ال تره و کد ر گد لای بفتح اول وسکون و ال مونت کد ر</p>
<p>گر لای بفتح اول بروزن شراره مذکر خلاف و تیرگی</p>	<p>گد لای بفتح اول وسکون و ال تره و کد ر گد لای بفتح اول وسکون و ال مونت کد ر</p>

هر کس که روی هفتاد و نهم نگه دارد  
 هر کس که روی روزن برزری هوش آید که بد  
 پیشتر با خود ببرد  
 هر کس که بر اول روزن بر این مذکر صغیر و ذواله  
 لغت نبرد  
 هر کس که بر اول روزن نظام رود ستا و ده و ده  
 فصل و بیخ اول بر آید  
 هر کس که این بیخ اول در سر و سکون تخمائی روزن  
 غده روزن نظامی بر بقیان  
 هر کس که اینا بکسر اول تصدی کرناست  
 هر کس که این بیخ اول و بیخ دوم سکون هر دو نون مذکر  
 با لیسک  
 هر کس که بیخ اول مذکر شیر آبی  
 هر کس که این بیخ اول بر روزن صراحی هوش سفیدی  
 روز وی  
 هر کس که بیخ اول و دوم بر روزن ضرب مذکر غرور  
 و نخواست  
 هر کس که بیخ اول و دوم سکون بر صده و بیخ  
 غنائی هوش نکر و روزن بر نون مذکر  
 هر کس که بیخ اول و دوم سکون لای قرشت و پای  
 سوخته و بیخ اول و دوم سکون نون مذکر و مشک  
 هر کس که بیخ اول و دوم سکون و کج حروف مذکر جمل  
 و با داری کو خوبی بیخ اول و حامله  
 هر کس که بیخ اول و کسر سوم هلال چهار بر دار  
 هر کس که بیخ اول و دوم سکون بر زمین افتادن  
 هر کس که بیخ اول و بیخ دوم سکون فارسی مذکر جز  
 و خانه داری  
 هر کس که بیخ اول بر روزن ارج هوش خوش و  
 هوشیدن در عدد نیز کرند  
 هر کس که بیخ اول و کسر سوم اول بر آید  
 هر کس که بیخ اول و دوم بر زمین

هر کس که بیخ اول و سکون را بر صغیر و کسر سوم فارسی هوش  
 نام بیانی است بیاره و  
 هر کس که بیخ اول و بیخ دوم سکون نامی از نامهای  
 و شویب  
 هر کس که بیخ اول و دوم مذکر گفتار و ضیق آن جان  
 است در نده و کسر سوم بزرگ گویند که او همچو آدمی  
 آواز کند  
 هر کس که بیخ اول و دوم سکون رای هندی  
 از بوی بزرگ  
 هر کس که بیخ اول و کسر دوم و سکون شین سحر هوش  
 فصل چهارم است از حصول سسته و بیخ بی تابست  
 و حرارت در می آید  
 هر کس که بیخ اول نوکر و خادم و مردم او باش را نیز  
 گویند  
 هر کس که بیخ اول بیخ اول هوش نوعی از کفش  
 هر کس که بیخ اول و کسر دوم و سکون نامی  
 هندی جراب و روزن و آفتاب پرست  
 هر کس که بیخ اول و کسر دوم فارسی و سکون جیم بازی مذکر  
 دار که بران مردم را بقصا من کشند و بیخ جمل  
 هر کس که بیخ اول و کسر دوم و کاف فارسی عزیزان  
 و شیر و آب در زمان گردانیدن بی بی هوش مذکر  
 هر کس که بیخ اول و کسر دوم و کاف فارسی هوش مذکر  
 هر کس که بیخ اول و کسر سوم هوش خوشک  
 هر کس که بیخ اول و کسر سوم بولنائی البدیه و کفر حق و حاکم  
 جواب شدن گرم جوشی اختلاط و تباط  
 هر کس که بیخ اول و کسر دوم بارفتن بحالت گرم هونا  
 خشک شدن و هم بر آمدن  
 هر کس که بیخ اول و کسر سوم بر آمدن و خشک شدن  
 ف کلهی بر روی گرمی کرنا که جوی کرون  
 هر کس که بیخ اول و کسر دوم در ساقه شدن گرمی  
 کتابت است از کرون کاری کمال شوق در سوار



<p>گرتخته نفع اول و دوم کتاب را که نیکو بود کتاب          سبب سکه را خصوصاً که نانک شاه از انا لیس کرده          بود گرتخته کامرا بصفت و مولف کتاب را گویند</p>	<p>س گرتخته نفع اول و دوم کتاب را که نیکو بود کتاب          سبب سکه را خصوصاً که نانک شاه از انا لیس کرده          بود گرتخته کامرا بصفت و مولف کتاب را گویند</p>
<p>گرتخته نفع اول و دوم معزز و مکرم و موم شد و استاد          و پیشوا و نیز ستاره مستزی کرده مکمله هونا          گنا به از شاگردی کردن باشد</p>	<p>س گرتخته نفع اول و دوم معزز و مکرم و موم شد و استاد          و پیشوا و نیز ستاره مستزی کرده مکمله هونا          گنا به از شاگردی کردن باشد</p>
<p>گرتخته نفع اول و سکون برای هندی مذکور معروف          که قند سرخ باشد گرانبد نفع همنه طوی ای معروف          که از قند و انبه نهند</p>	<p>س گرتخته نفع اول و سکون برای هندی مذکور معروف          که قند سرخ باشد گرانبد نفع همنه طوی ای معروف          که از قند و انبه نهند</p>
<p>گرتخته نفع اول سکون و کوا و بدین زمین و          کوا و ایندن</p>	<p>س گرتخته نفع اول سکون و کوا و بدین زمین و          کوا و ایندن</p>
<p>گرتخته نفع اول و سیوم مرادف گنبد          گرتخته نفع اول و سیوم مذکور پریشانی و بهنگام          و دار و گیر و قرا و اسما</p>	<p>س گرتخته نفع اول و سیوم مرادف گنبد          گرتخته نفع اول و سیوم مذکور پریشانی و بهنگام          و دار و گیر و قرا و اسما</p>
<p>گرتخته نفع اول و سیوم مرادف پریشانی          و بهول و بهراس و دار و گیر</p>	<p>س گرتخته نفع اول و سیوم مرادف پریشانی          و بهول و بهراس و دار و گیر</p>
<p>گرتخته نفع اول و سیوم مذکور نام دوا ای است          گرتخته نفع اول و دوم و کسر سیوم شبان          در اعنی</p>	<p>س گرتخته نفع اول و سیوم مذکور نام دوا ای است          گرتخته نفع اول و دوم و کسر سیوم شبان          در اعنی</p>
<p>گرتخته نفع اول و سیوم مذکور فارسی بنیدین و بصیرت          هر دو آواز کردن امعا و کبیرتین هر دو عجز و الحاکم کردن          گرتخته نفع اول و سیوم مرادف قلبین کویک</p>	<p>س گرتخته نفع اول و سیوم مذکور فارسی بنیدین و بصیرت          هر دو آواز کردن امعا و کبیرتین هر دو عجز و الحاکم کردن          گرتخته نفع اول و سیوم مرادف قلبین کویک</p>
<p>گرتخته نفع اول و سیوم مرادف وانی جمله و سکون          رای هندی بارجهای کبیرتین که باشد          گرتخته نفع اول و دوم مرادف غلاب و کل و لا</p>	<p>س گرتخته نفع اول و سیوم مرادف وانی جمله و سکون          رای هندی بارجهای کبیرتین که باشد          گرتخته نفع اول و دوم مرادف غلاب و کل و لا</p>
<p>گرتخته نفع اول و سیوم مرادف وانی و فرود رفتن آن          در زمین</p>	<p>س گرتخته نفع اول و سیوم مرادف وانی و فرود رفتن آن          در زمین</p>
<p>گرتخته نفع اول و دوم و سکون لوان و فوفانی          و پای هر دو مذکور نام بازی است و نیز نومی بازی          باشد که برای بلاک شدن شخصی یا هوا را          کند</p>	<p>س گرتخته نفع اول و دوم و سکون لوان و فوفانی          و پای هر دو مذکور نام بازی است و نیز نومی بازی          باشد که برای بلاک شدن شخصی یا هوا را          کند</p>



<p>گل بختاکی که با بفتح اول و بای فارسی آثار داون در شرح لغت</p>	<p>در وزن کلمات گلشن زلی اوست گلگشت نخیر من گل خندان زلی اوست گل لکاناوان</p>
<p>گلیم ترا بفتح اول و سیوم سیزده چهار گلشوت بفتح اول و ضم بای فارسی مروت</p>	<p>رون گل لیلای بیدین سرخ گل میندی نام گلست گل سنج قشقی سنج که یک که سرس بسین</p>
<p>و خود و روشی گل بچو که بفتح اول و ضم بای فارسی مردم پرگو و فیه و نازه</p>	<p>ن گل بکسر اول معروف بمری طین گویند گل باصاف حکمت طین حکمت گل در گل که نار بختن خاک</p>
<p>گل تکیده بفتح اول تکیده که کوچک مکرر باشد که از این زیر خط که گذارند</p>	<p>بزمه بود در فن کردن آن در که بی آنکه نصبت بران گذاشته شود</p>
<p>گلگشتی بفتح اول و سکون لام و فتح فغانی و کس مروت سرد و ال کلام</p>	<p>گللا بزوزن بلا در مکرر و مخمره و بعضی اوز و صوت و کذاخته چیزی بود سیده هم آمده</p>
<p>گلک بکسر اول و فتح دوم و سکون نای بندی مذکور هم صلب اما سخت را گویند و از آن گوی هم خوانند بکسر اول و سکون دوم</p>	<p>گللا بضم اول و تشدید دوم علیه کمان و کر و بهر ن گلاب بکسر اول معروف گلاب نیز بکسر اول نا و اور و گلاب جامن بفتح سیم نومی نازم رود باشد</p>
<p>گل چند ترا بفتح اول و سیوم و سکون نون و ال و فتح بای بندی مذکور مالی که از این بطور عصا به بر باز و میزند و آنرا گلگشت هم گویند</p>	<p>گللابی رنگ کلابی همیشه و نوعی از شیرینی هم هم گلاب بفتح اول مذکور نام برنده است</p>
<p>گلچتری بضم اول و فتح سیوم مینش و تاب و اضطراب گلچتری که یکی قلق و اندوه و بی تابی دل</p>	<p>هم گلال بضم اول مذکور خاکی است سرخ رنگ که هنوز در عید هونی بریند مگر می اندازند گلال چشم سرخ چشم گلال یا تری نیمه شای</p>
<p>گلچلا بضم اول و فتح نیم فارسی برق انداز و کوه گلادینا بفتح اول و کسر و ال بردار کشیدن</p>	<p>س گلانا بفتح اول که اخص و نرم کردن آتش چیزی دومض بدن را</p>
<p>گلگلی بفتح اول و کاف فارسی مذکور ترخ و نومی ازین و قسی ازین باشد</p>	<p>هم گلاوا بکسر اول گلاب میند است س گلا و بفتح اول و ضم و او کشیده محمل و که از نند و او از زده گذار و که از نیش</p>
<p>گلگلا بضم اول و کاف فارسی مذکور چیزی است معروف که از این و گندم و شکور و عن بریند بجز نند و اکثر در ماه صفر بود چهارشنبه آخری</p>	<p>س گلا و ت بفتح اول و چهار میند است که از گلادی بضم اول بر وزن خدای میند بدوری و که بودن چیزی</p>
<p>گلگلا بفتح اول و کاف فارسی میند گلگلو مختا بضم اول و کاف فارسی و سکون و معروف و طای فغانی بوی بوی بود و فتح نون</p>	<p>س گلساه بفتح اول مروت ساه و دست در کردن بسی کردن گلیم بفتح اول و سیوم بکسر نای بوز که کشت</p>

و ترو تازه

سن گلشن مینو اول که یعنی چیزی ولاغزشدن بدن

سن گلشن مینو اول دوم و سکون نون بد زبان و

فخس که

هد گلشن مینو اول دوم و سکون نون دفعه اول

در دیده و سن سینه رسیده

سن گلشن مینو اول موشک نمانت بدن و کد از سن

رطوبات از تنب و ق

هد گلشن مینو اول دفعه دوم موشک سیره پان

هد گلشن مینو اول دفعه دوم و سکون نون دفعه اول

مذکر کل درخت که خود بخود از شاخ بر زمین افتاد و

باشد

سن گلشن مینو اول قابل گد اخن و گد اخنی و نقصان

هد گلشن مینو اول دفعه سوم و تشدید تابی فوقانی

مکسوره موشک طعامیکه با دوغن و نمک می پزند

و بیشتر که اخته و زخم کبودگان خوراند و آن

سهل البضم می باشد

هد گلشن مینو اول دفعه دوم موشک برآ

هد گلشن مینو اول دوم و کسر بیوم موشک صدری

سن گلشن مینو اول سکون لام دفعه تابی هوز و تشدید

تحتانی سر شنگ هیاز

سن گلشن مینو اول دفعه اول و کسر تابی هوز و سکون یابی تحتانی

مجهول نون دفعه اول و اسلقوط بد زبان و غمش که

هد گلشن مینو اول و تشدید لام مکسوره موشک حلقه که

از بیم بیستن ابهام و سبابه بهم رسد و خوشه که

از آن زمان و اندر زابراه رده باشند و لاور و آن چو

باشد بحدار یک قبضه که طفلان بدان بازی

کنند و بهر بی قله گویند و خوب دیگر را که بهر آن

نرند و بهندی و ندلو و بهر بی مقله خوانند و

بفتح اول بروزن حلی کوچ و بروزن حلی بگلی کوچ

بکویه و بضم اول و تشدید لام مکسوره مر جان بهر بی

سید گویند و تومی از کبوتر و شنگ فسان

هد گلشن مینو اول دفعه اول و کسر دوم مذکر بزین و کوچ

سن گلشن مینو اول دفعه اول و کسر دوم و ششام دادن و سپون

جیز در گروی اسپ و وایا طعام اندرون صلق

کردن

سن گلشن مینو اول دفعه سوم و سکون تابی قو

هد گلشن مینو اول دفعه سوم و سکون تابی قو

کابل دست

سن گشت بضم اول و تشدید بیوم سفوف و سکون تابی

سفوف بهندی مذکر بیج قله گشتی بضم اول موشک

کذلک

هد گلشن مینو اول مذکر ورم و آماس

هد گلشن مینو اول سکون بیوم و سیده و مستغن

هد گلشن مینو اول دوم و سکون کاف تازی تاش

صدای طبل و نقاره

هد گلشن مینو اول دفعه اول و کسر کاف تازی و سکون یابی

سورف خوشبو و مظهر

سن گن بروزن سمن مذکر زفتار و درندگی گن مینو

اول دوم کذلک

سن گن بفتح اول مذکر جماعه و کرده خدمت کز اران سیرا

و بضم اول وضع و طور و خوبی و نیکنوی باشد و رسی

که در پیا پیش راستها آنرا بکار برند گنگاهک

بضم اول دفعه تابی هوز علم پناه نقیصت و سگنا

گن ماننا شکر گزار می کردن

سن گن بضم اول و تشدید نون شمردن و حساب کردن

و بضم اول و تکفیف دوم حرفی است که در ترکیب

افاده تکفیف عدوی و در مجموع گن و سگنا

بمعنی چهار چند و همد چند

هد گلشن مینو اول و تشدید نون مذکر بشکر بهر بی نصب

الاسکر گویند و آن در اول گرم و در دوم زینت

<p>تراش اس میخیزان در وی گذارند گند بر وزن بند موث گندگی و تقفن و بوی بد</p>	<p>آسیا و مسین و منغ سید و مطلق خون و منغی مثانه و مد لول در افخ خشونت سینه و سر و حرک باه و طبعین</p>
<p>گندنا بفتح اول متعفن و گنده باشد گندک بر وزن اندک مرادف گندک گوگرد</p>	<p>و میخنی و قاطع التباب سعده و مولد بفتح و رباح گنبت بفتح اول و سکون نون و ففتح بای فارسی</p>
<p>بهری کبریت خوانند و آن در آخر سیوم کرم و خشک است محلل و مطلق و سخن و جعف و جالی و پنهان</p>	<p>و سکون فوقانی نام بی است که اورا کینس هم خوانند گنجه بفتح اول و کسر بای سعده و سکون بای بوز</p>
<p>او سقاوم جمیع سوم و باز زده تخم نمبر شست جهت سرطبی در بود و اخراج بلغم و سینه و رفع کیرقان و زکام</p>	<p>و یای معروف در ای قرشت زرف و عیسق و مردم سجنده و صاحب نمکین گنجهیل زیادت</p>
<p>و نوله و با غسل و دستور با بول و آب دهن جهت کزیدن برام و باقر و جان غسل و سر که جهت است</p>	<p>الف در آخره گندک گنت بفتح اول و کسر دوم مروت حساب و سیاق</p>
<p>سوداوی عجیب الاثر و با سمر که و خطر دین ملک لطم جهت قلع آثار که و جوب و این و بیوس نامش در</p>	<p>گنت کاسر پنجم و سیاق دان گنتوا انا یعنی اول و سکون نون و تانی فوقانی بوز</p>
<p>و ا. الحیم و قنبل و اگر و قزوح رطبه سفید گندنا بفتح اول و سیوم سزی حور دنی است</p>	<p>سعدی گو تخلصا گنتی بکسر اول مروت شمار و عدد و چهاره و سقا بله</p>
<p>گند هس بفتح اول و سکون و کیر حروف مروت بوی خوش</p>	<p>سوجوات لشکر گنججو تر بفتح اول و سکون نون و تانی هندی</p>
<p>گند هاسر بفتح اول و سیوم بر وزن قند نار نوامی است از سوسنی</p>	<p>و ضم حرم تازی و سکون و اوله مجهول کرده و در میان و همان و اما و حروس که رکی است سطرزی در سبزه</p>
<p>گند هوب بفتح اول و سیوم و سکون و کیر حروف سطب زودوس گند هوب بیه نوعی از</p>	<p>برادف کتله سیدان گنج بفتح اول بر وزن سنج مذکر کجلی و کالی که بی سوی</p>
<p>شادی گند هوب گیت نوعی باز زانه گند هلت بفتح اول و سیوم گوگرد و کبریت</p>	<p>بودن امر مردم باشد در فارسی خزانه و مخزن هس گنجا بر وزن سنج کل و کچل و کاف و لام</p>
<p>گند هنا یعنی اول سرشن و خمر کردن گند هی بفتح اول و کسر سوم عطار و خوشبوی</p>	<p>هس گنجان یعنی اول گنجه هس گنجانی بر وزن بر بانی مروت کنجیدی</p>
<p>گند هلا بفتح اول و کسر سوم گنده و بد بوی و متعفن</p>	<p>گرنی است مرادف کسلاوی هس گنجونا یعنی اول و ففتح سیوم عزیزین و بانگ بر وزن</p>
<p>گند سی بفتح اول و کسر سوم و سکون بای محول مروت مرادف گند سی و آل آید</p>	<p>هس گنجه یعنی اول مردم پنجه و باوقار هس گنجهیل بفتح اول و سیوم و سکون مخانی و لام</p>
<p>گند بلا یعنی اول و کسر سوم و رضی که صمغ و بد گند بیا بفتح اول و کسر سوم حوت کیر که مردم کبان</p>	<p>هس گنجهیل بفتح اول و کسر سوم حوت کیر که مردم کبان</p>

دوازدهم

به کوند صمغ را کونید

گنگا بفتح اول مذکر حلقه و انگشتری در سیاهی کرده و

که غزایم جو انان برای دفع آسب بود در گلوبی طفل

می کنند و آنچه برای سب باشد از او در فارسی شسته

سب گویند و در حساب اراده از چهار باشد

گنگا سا بفتح اول مذکر نوعی از تبر و همیشه

گندی بر وزن بندی هر دازه را کونید موما و

دارد سندی مخصوصا که رام چند پیرامون سبنا

کشیده بود تا او را از لوان نگه دارد

گنگد بری بفتح اول مؤنث بندیش که

گنگک بفتح اول و دوم و سکون کاف فارسی محاسب

و سابق دان

گنگا بفتح اول و کسر دوم روسپی و فاحشه

گنگهان بضم اول و فتح سیوم کان و انش بینی

عالم و فاضل چون و انش و فضل و کان بینی

سعد کن باشد

گنگ بر وزن جنگ در ترکیب بمعنی سبیل

و نیز باشد و نیز نام در بای است مشهور در مرافق

گنگا و بضم اول در فارسی لال و سیر بان

گنگا بر وزن جنگ مرنش در بای گنگ

گنگنا تا بضم بر و کاف فارسی دزدیدن و در ترکیب

با و از نرم سر آیدن و شیر کرم بودن

گنگده بضم بر و کاف فارسی با بستگی سر آید

و شیر کرم

گنوا بفتح اول و وزن زده و بهمان در و سنا

گنوا بضم اول بر وزن دغان قابل و سیر

گنوا بفتح اول کم کردن و بیجا خرج نمودن

و امنو نکران و کسکه ماز را شکار کند

گننیس بفتح اول و کسر دوم و سکون یای مجهول نام

و بوی است که هندوان ادر اخذای عقل دانند و شکل

او مثل فیل است و موش خدمت که از او داد و پسر

عما و پو بوده چون بنود در امر می و همی شروع کنند

بنام او استقامت نمایند و خیر و برکت طلند

گننیم بضم اول و سکون لوان و فتح تحتانی و سکون

دوم نیز مند و صاحب سلیقه

گو بفتح اول و سکون و او مجهول گا و گا و ماده و بضم اول

سر کین و بر از و غالب و با ثانی مجهول در فارسی امر از

کفن و کونید

گو بضم اول و فتح اول و دوم و سکون الف و جیم فارسی و

مای روز تا بدان در روشن دان

گو آخته روشنی که از راه در کج در آید

گو ال - گو ال بضم اول یا سبانی کا و ان گو ال

در فارسی جوان را کونید

گو ال بضم اول و کسر چهارم زینکه یا سبانی کا و ان

گو انا بفتح اول سعدی گانا که سیر سر آیدن است

گو بی با دوم مجهول و فتح باندر سر کین کا و گو بی

گنن کنا به از زب و جیم باشد گو بی و نا بفتح با

موجده و سکون و او مجهول و وزن سر کین که دانک

عربی جعل کونید گو بی گانا سر کین خوردن و آن

نوعی از قد سب است

گو بی بلی سکون و او مجهول و بای موجده مرنش

خصبه و آن جوشی است و اندیش زمین با دیوار بریزد

گو بند با دوم مجهول و کسر بای موجده نامی از ناها

گشن است

گو جی با ثانی مجهول و کسر موجده مرنش بناتی است

و هوای و غلطی است از اصطلاحات که بجهت

گو پ بر وزن توپا قومی است که مردم آن قوم

<p>و آن گرمی است و باد دوم معروف قومی اند از جهوتان باشد</p>	<p>باسفاتی گادوان کند هر گویا بر وزن توب هونش و آن نوزد مانندی</p>
<p>س کو چهری باد دوم معروف و سکون بیم نوع از دست</p>	<p>باشد که از کلاستون می باشد س گویا باد دوم معروف گادوان و نامی از نامهای کوش</p>
<p>بر بخت و پای بر بخت و بی که بصورت زن باست فروش از کل ساخته باشند و نیز نام نومی است</p>	<p>و در فارسی نام سبارزی از خویشان باد شاه دوس و کرز و عمود و بخت و اورنگ استین هم است</p>
<p>از موسیقی وزن قوم گجر را هم گفته اند</p>	<p>س گویا بکون بای فارسی و فتح کاف فارسی نکته بان گادوان</p>
<p>س گویا باد دوم مجهول و فتح بیم فارسی مذکر اکاهی و اطلاع و بعضی معلوم و دانسته بر آمده</p>	<p>س گویا بکون بکون گویا کونا مغنی داشتن و پنهان کردن چیزی</p>
<p>س گویا باد دوم مجهول و فتح بیم فارسی ظاهر و بود</p>	<p>س گویا بکون - گویا باد دوم مجهول و فتح بای فارسی در اول و سکون آن در دوم هونش فلاحین و سنجیق</p>
<p>س گویا بکون و او مجهول و فتح بیم فارسی کرفتن و اخذ کردن</p>	<p>س گویا باد دوم مجهول زیرا که از قوم نکبان گادوان بود س گویا بکون و او مجهول و نامی فوقانی مذکر نسبت</p>
<p>س گویا بکون اول و سکون و کسر همزه هونش شاخ نورسته و بیمار و سخت و کوبل</p>	<p>س گویا بکون و او مجهول و نامی فوقانی نام شخصی از هند که ادراکی از اولها دانند و او حسب تاریخ</p>
<p>س گویا بکون اول بر وزن سوده و سوز گویا گودان فتح اول و او ال ایچیدن گادوانه</p>	<p>س گویا بکون اول که است که سطق هونش و مسائل مقد است او با قوانین ارسطو طالعین موافقت دارد</p>
<p>س گویا بکون اول و سکون و کسر همزه هونش گویا گودان فتح اول و او ال ایچیدن گادوانه</p>	<p>س گویا بکون اول و سکون دیگر حرف مذکر عکوله منبه و غیر آن</p>
<p>س گویا بکون اول و فتح بیم و سکون رای جمله فربه و جاق و جسم</p>	<p>س گویا بکون اول و سکون و او ال ایچیدن س گویا بکون اول و سکون و او ال ایچیدن</p>
<p>س گویا بکون اول و سکون و او ال ایچیدن س گویا بکون اول و سکون و او ال ایچیدن</p>	<p>س گویا بکون اول و سکون و او ال ایچیدن س گویا بکون اول و سکون و او ال ایچیدن</p>
<p>س گویا بکون اول و سکون و او ال ایچیدن س گویا بکون اول و سکون و او ال ایچیدن</p>	<p>س گویا بکون اول و سکون و او ال ایچیدن س گویا بکون اول و سکون و او ال ایچیدن</p>
<p>س گویا بکون اول و سکون و او ال ایچیدن س گویا بکون اول و سکون و او ال ایچیدن</p>	<p>س گویا بکون اول و سکون و او ال ایچیدن س گویا بکون اول و سکون و او ال ایچیدن</p>
<p>س گویا بکون اول و سکون و او ال ایچیدن س گویا بکون اول و سکون و او ال ایچیدن</p>	<p>س گویا بکون اول و سکون و او ال ایچیدن س گویا بکون اول و سکون و او ال ایچیدن</p>





<p>مروم کبر مذوران ریزند کذافی البرهان گولک - گولکا با دوم مجهول و فتح لام در</p>	<p>س گوسینیا افن سنین بید و سگون می نویسد و دیگر در لغت س گوشت بسگون و او مجهول مثنی و مثنی مستوطه</p>
<p>اول و کسر آن در دوم ولد الزمان یعنی سپری و دختری که بزنا پیدا شده باشد</p>	<p>س گوی با دوم مجهول وضع کاف تازی نام جای است که کسر در اینجا پیدا شده</p>
<p>گولوک بهر دو او مجهول مذکر نام اسمای است که تحت گاه و شنوست</p>	<p>س گولک کسر اول و سگون و دیگر حرف پیش طاق و ایوان را گویند</p>
<p>گولی با دوم مجهول مؤنث جبه و غلوه دوم تبار را گویند</p>	<p>س گولک و بسگون و او مجهول و کاف تازی بودای هوز مذکر نام زبوریت و بند و مفضل را نیز گویند و</p>
<p>گوم به وزن سوم مؤنثه جاوره است و کاف تازی بویکی در بیات و پارچه که در عرس حضرت فاورول رحمة الله تعالی علیه بدان شکل بدو و نقش و نگار کنند و زنگو بهما بندند بچوبی بلند که از نار است و او نامند بیاو نیزند و اصل بدعت این عمل را بر جبه خبر و برکت دانند</p>	<p>س گولک با دوم مجهول کرد و در و مرتبان را نیز گویند و محفف گولا دور فارسی و طره و نادان و دیگر و فریب و دیگر و چند را گویند</p>
<p>گومر با بسگون و او معروف و سیم و فتح رای بند تغی دوم و آماس</p>	<p>س گول پهل گنایه از خصمه و جایه باشد گولا یا دوم مجهول مذکر مخزن غله و کوز است شامه و خانه و سفر نار جیل و نوعی از کبوترین گولانه اند بازی چالیک</p>
<p>گون بسگون و او مجهول و وزن مؤنث جوال و لضم اول در فارسی رنگ و لون و طرز و فاعده گون بفتح اول بر وزن عون مؤنثه قابو و جهت و فتح و فاعده گون گیس بکسر کاف فارسی ناظرو وارد و فاعده و قهرمان</p>	<p>س گولاسر با دوم مجهول مذکر دوری و کربودون چیز</p>
<p>گونا بفتح اول مذکر خانه آوردن عروس باشد گونصنار ادون گونصنا و آن بگذشت گونصنه بسگون و او مجهول و دیگر حرف مذکر نوعی از دخت جامه</p>	<p>س گولاسر با دوم مجهول بدور و کربودون س گولائی با دوم مجهول مؤنث مدوری و کربودون چیز</p>
<p>گونی بفتح اول و او مجهول و وزن و جیم تازی مؤنث صد او آوازی که کوه و کتید پیچد گونصنا لضم اول بچیدن صد او آواز گونصنا لضم اول مذکر نوعی از شیر و حلوا</p>	<p>س گولر با دوم معروف و فتح لام مذکر درختی است س معروف شبیه با بنجر س گولک با دوم مجهول و فتح لام صحیح آن غولک است و آن لضم اول و تازی مجهول کوزه که سر آن بچرم کنند و سوراخی در آن چرم کنند و متعجبان زر بیکه از</p>

<p>س موش غایب و سرکین</p>	<p>س گوئد بسکون و او مجبول و زن و دال مجله موش</p>
<p>ه گوه بفتح اول موش استقلال و شات مزاج</p>	<p>ه شکر و خست بعربی صمغ گوئد و دانی صمغ</p>
<p>ه گوهرها با دو م مجبول و فتح هر دو مای بوزند و کار</p>	<p>ه گوئد کشاله که بدان صمغ از طرف برداشته</p>
<p>ه گوهری با دو م مجبول و فتح مای بوزند موش بوم</p>	<p>ه گوئد با دو م مجبول مذکر باید که برای مرغان</p>
<p>س گوهر با بضم اول و فتح مای بوزند و کسر مای بندی</p>	<p>س گوئد با بضم اول و سکون نون و دال مجله و دال</p>
<p>س گوهر با بضم اول و فتح مای بوزند و کسر مای بندی</p>	<p>س گوئد با بضم اول مراد گوئد هناست</p>
<p>س گوهر با بضم اول و فتح مای بوزند و کسر مای بندی</p>	<p>س گوئد بی بسکون و او مجبول و زن و دال</p>
<p>س گوهر با بضم اول و فتح مای بوزند و کسر مای بندی</p>	<p>س گوئد بی بسکون و او مجبول و زن و دال</p>
<p>س گوهر با بضم اول و فتح مای بوزند و کسر مای بندی</p>	<p>س گوئد بی بسکون و او مجبول و زن و دال</p>
<p>س گوهر با بضم اول و فتح مای بوزند و کسر مای بندی</p>	<p>س گوئد بی بسکون و او مجبول و زن و دال</p>
<p>س گوهر با بضم اول و فتح مای بوزند و کسر مای بندی</p>	<p>س گوئد بی بسکون و او مجبول و زن و دال</p>
<p>س گوهر با بضم اول و فتح مای بوزند و کسر مای بندی</p>	<p>س گوئد بی بسکون و او مجبول و زن و دال</p>
<p>س گوهر با بضم اول و فتح مای بوزند و کسر مای بندی</p>	<p>س گوئد بی بسکون و او مجبول و زن و دال</p>
<p>س گوهر با بضم اول و فتح مای بوزند و کسر مای بندی</p>	<p>س گوئد بی بسکون و او مجبول و زن و دال</p>
<p>س گوهر با بضم اول و فتح مای بوزند و کسر مای بندی</p>	<p>س گوئد بی بسکون و او مجبول و زن و دال</p>
<p>س گوهر با بضم اول و فتح مای بوزند و کسر مای بندی</p>	<p>س گوئد بی بسکون و او مجبول و زن و دال</p>
<p>س گوهر با بضم اول و فتح مای بوزند و کسر مای بندی</p>	<p>س گوئد بی بسکون و او مجبول و زن و دال</p>
<p>س گوهر با بضم اول و فتح مای بوزند و کسر مای بندی</p>	<p>س گوئد بی بسکون و او مجبول و زن و دال</p>

<p>گها مفتح میم و سکون رای هندی نادان و ساده لوح و احمق</p>	<p>س گهات با چهارم هندی مذکر کناره و ریاور و دغانه گها مفا کسی را گویند که بگوف ادای خراج از جوگی</p>
<p>گهان بروزن نان موش آن مقدار غله که بکبار در دول بسیار بزند</p>	<p>پاسبان سرکار بارخت خود رو پوش شود گهات ما سر نارد پوش شدن بارخت بی ادای باج</p>
<p>گهانی بروزن فانی موش چرخه عصاره و چرخ که بدان شیر و از پیشک برکشند</p>	<p>گهات با چهارم هندی مذکر طور و طرح و شکل و عز و نقصان و کمی و تخفیف و بمعنی کم و کاست هم گویند</p>
<p>گهانقی بیگون نون و کسرای هندی موش حلقوم</p>	<p>گها تا مذکر عروج و صعود و ارتقا و کمی و کاستگی گهانی موش دره دره تنک میان دو کوه</p>
<p>گها بجنی بضم اول و فتح نای بروز و سکون الف و نون و فتح جیم تازی و کسرنون و سکون تخانی</p>	<p>س گها تیار بهینی را گویند که بر کناره دریا کنگ می نشینند و پارچه را اسباب مردمانی که برای غسل کردن در آنجا جمع میشوند محافظت می کند</p>
<p>گها و گهاست مذکر فم و جراحی گها و گهب بضم بزه و سکون و فتح کات فارسی</p>	<p>گها سر بضم اول و فتح نای بروز موش پشتی زنده کار و بول و بزرگ و لغزه</p>
<p>دوم و بای فارسی کسی را گویند که سر بر بید کند خورد و مسرت و با دوست</p>	<p>س گها س موش گاه دس گها س پات خرد و خاشاک گها گس بفتح هر دو کاف فارسی و سکون سین مهله را کسان کلان</p>
<p>گهانی بروزن رباعی موش براد طفل نوزادند گهانی بروزن نای موش با جوب زنون که در کمر را و حکمت و فریب و حیل و عد و ج و فاصله میان انگشتان و گوشه که در میان شاخ و تنه درخت افتد و گور خم شمشیر و ضرب چوب</p>	<p>گها گه بفتح اول و سکون کاف دوم فارسی و دیگر سرف سال خورده و کهن سال و تجربه کار و دانا و عیار باشد</p>
<p>گها این بروزن آئین زینت و وقت باشد گهایل بفتح تخانی و کسرنون و جرح و زخمی گهب انا بفتح اول رسیدن و بر رسیدن و بر داشتن</p>	<p>س گها گهر اسکون کاف دوم فارسی مذکر ت بند زان و نام رودخانه و نام بنای هم هست و دیگر حرف گهال بروزن حال موش خز و زبان و خسران را گویند</p>
<p>گهب اهت بفتح اول و سکون سوده و فتح نای بوز موش ببول و براس گهب بضم اول و سکون نای بوز و بای فارسی تاریک را گویند</p>	<p>س گها لک بفتح لام و سکون کاف تازی و هلیک و تاه کننده گهایل بکسر میم و سکون بای مجهول و لام مختلط و ببراز و بجوم و کرم جوش باشد</p>
<p>گهب بضم اول و سکون نای بوز و بای فارسی تاریک را گویند</p>	<p>س گها لک بفتح لام و سکون کاف تازی و هلیک و تاه کننده گهایل بکسر میم و سکون بای مجهول و لام مختلط و ببراز و بجوم و کرم جوش باشد</p>
<p>گهب بضم اول و سکون نای بوز و بای فارسی تاریک را گویند</p>	<p>س گها لک بفتح لام و سکون کاف تازی و هلیک و تاه کننده گهایل بکسر میم و سکون بای مجهول و لام مختلط و ببراز و بجوم و کرم جوش باشد</p>
<p>گهب بضم اول و سکون نای بوز و بای فارسی تاریک را گویند</p>	<p>س گها لک بفتح لام و سکون کاف تازی و هلیک و تاه کننده گهایل بکسر میم و سکون بای مجهول و لام مختلط و ببراز و بجوم و کرم جوش باشد</p>
<p>گهب بضم اول و سکون نای بوز و بای فارسی تاریک را گویند</p>	<p>س گها لک بفتح لام و سکون کاف تازی و هلیک و تاه کننده گهایل بکسر میم و سکون بای مجهول و لام مختلط و ببراز و بجوم و کرم جوش باشد</p>
<p>گهب بضم اول و سکون نای بوز و بای فارسی تاریک را گویند</p>	<p>س گها لک بفتح لام و سکون کاف تازی و هلیک و تاه کننده گهایل بکسر میم و سکون بای مجهول و لام مختلط و ببراز و بجوم و کرم جوش باشد</p>

س گھٹ بفتح اول مذکر آوند آب و بدن و جسم گویند  
 س گھٹ بفتح اول مذکر دل و خاطر و جان گویند  
 س گھٹا بفتح اول مؤنث از دو عام غلغ و تراکم می  
 ه گھٹا ثوب بفتح اول و سکون و او مجہول و با  
 فارسی مذکر پرده پاکلی یا سہل باشد  
 ه گھٹانا بفتح اول کاستن و کم کردن و بضم اول  
 مہرہ کردن و صاف کردن و تراشیدن سوی  
 ریش پاک و صاف  
 ه گھٹا و بفتح اول مذکر نقصان و کاستگی و کمی  
 ه گھٹا و نا بفتح اول کاستن  
 ه گھٹائی بضم اول مؤنث ننگ جرمی و شرارت  
 مراد کھوتائی  
 ه گھٹی بفتح اول و سکون یا ونای بندی و کسر  
 تائی فوقانی مؤنث کاستگی و نقصان می  
 س گھٹک بفتح اول و سیوم بیانی و قاصد و در  
 ه گھٹا بفتح اول کاستن و کم شدن و بضم اول  
 کرده شدن کھو و بمبئی زانو ہم آمدہ بر لبی کہ گویند  
 ه گھٹنت بفتح اول و سکون مؤنث نقصان  
 و کاستگی را گویند  
 س گھٹوارح گھٹوال ہر دو بفتح اول و سیوم  
 فرود کا ہی کہ بر کنار دریا رود بار باشد  
 ه گھٹا بفتح اول و سیوم و فتح نامی دوم مجرم و گند  
 ه گھٹی بضم اول و تشدید نامی ہندی مؤنث  
 و جور مراد کھوتائی و بفتح اول و تخفیف سیوم  
 مؤنث کاستگی و کاستن  
 ه گھٹا بفتح اول و کسر سیوم کہ قیمت در آن  
 مذ گھٹا گھٹ بفتح ہر دو کاف فارسی متصل و مترادف  
 ه گھٹ بفتح اول و باہی فارسی متصل کھچ بچکنا  
 یا بولنا شباب حرف زدن  
 س گھٹ بفتح اول مذکر خانہ عبرتی دار و بیت گویند  
 گھر بسا خانہ نشین و کابل را گویند گھر بگھر خانہ

بجائے گھر سچہ جاناکنا یہ از خراب و سہندم  
 شدن خانہ باشد سیرورد کو بد سے جس سمت  
 کو تو نے آنکھہ اٹھا کو دیکھا مانند جناب  
 گھر کے گھر بیٹھ گئے گھر جانار فن کسی خانہ  
 خوش و نیز ویران شدن خانہ گھر چلا ناسر برا  
 و اون اخراجات خانہ و کفیل اخراجات شدن  
 گھر و اسری بفتح اول مہلہ بروزن ہرزہ کاری  
 نوعی از خراج و جزئیہ گھر بولونا تباہ کردن خود  
 اہل و عیال خود را گھر د و بنا ناہ شدن گھر کرنا  
 خانہ داری کردن گھر کھو کر تماشا دیکھنا تباہ  
 کردن خود را و فعلی کردن اوقات در لہو و لعب  
 گھر ہونا کنا یہ از موافقت شو بروزن باشد  
 سیرورد کو بد سے دنیا کی نکر تو خواست کاری  
 اس سے کبھی مہر و سر نحو کا: آخانہ خرابی  
 اپنی مت کی فتحہ ہی بھد اس گھر گھوگا  
 ه گھر بروزن آره مذکر آواز جانگدن و غوغا ہوت  
 س گھس بفتح اول بروزن بہرہ زرف و عمیق گھوا  
 سرانگ رنگ سیر  
 س گھرا نا بفتح اول و تشدید رای مہلہ مذکر خزہ  
 س گھراحی بفتح اول بروزن جرمی کسی را گویند کہ خانہ  
 از نی و علف تیار کند  
 س گھران بفتح اول و سیوم مذکر بوی دلچکہ  
 س گھرانا بفتح اول بکبار و خاندان  
 ه گھرانا بکسر اول متعدی گھیرنا یعنی حکم کردن  
 بجای  
 ه گھوانا بضم اول و سکون نامی ہوز و فتح رای قر  
 نوزہ زدن و ہانگ بروزن و بمعنی زد و کردن  
 س گھرانڈ بکسر اول و فتح رای زشت و سکون الف  
 و وزن و دال مہلہ مؤنث بر عفویت را گویند  
 عموماً و عفویت بول خصوصاً  
 س گھر با بفتح اول بروزن در بار مذکر تبار و خاندان

گهری بر وزن تری یا بعه نوزاد	دو دو مان گهر یا ریسانا سر انجام دوون رسم
گهریلا بفتح اول وسکون بای مجهول و نوس	گهری بر او کوبند
گهری بضم اول مخفف گهر ترا که اسب باشد	گهر بازی بر وزن و بازی سونث خانه داری
چراغها سوار گهر ترا می سوار می آسان گهر ترا	گهر بر او بفتح اول چهارم مذکر اسباب خانه داری
اصطبل گهر بیل بیل که اسب را کشد گهر در و	گهر نکو اسب کسرا جمله وقع فوفانی و ضم کاف بازی
نگ اسب گهر سار اصطل گهر ترا	مراون کینکوا سران بنانی است خاد و اردوای
یعنی یکدیگر در پیش میجو روی اسب باشد	که اکثر سفران برای ازاله رده ششم بکار رند
گهر بفتح اول مذکر کلیده بر وزن عمر بنی که سبوی	گهر کتا بضم اول وقع رای مبهله سر زدن گرون و تر شا
گهر تا بفتح اول تک کردن تخمه فلزات	گهر کی بضم اول سونث چشم نامی و سوز زدن
گهر و پنجا - گهر و پنچی بفتح اول وسکون و او وزن	گهر گهر بضم اول و کاف فارسی جز دو آن جانوری
اول مذکر و ثانی سونث سه پایه چوبین که بالای	گهر تا بفتح اول ساختن او مذمرادف گهر تا و کسرا
آن سبوی آب بگذاردند	گهرت بفتح اول و فخر و جمله وسکون نامی فوفانی
گهر و کلا بفتح اول وسکون و او مجهول مذکر کلیده	سروش وضع و ساخت
گهری سونث ساعت و زمان و وقت و آله	گهر تا بفتح اول ساختن او مذمرادف گهر تا و کسرا
شناختن وقت باشد گهری میان تو کلا	نوام آمدن و حاضر کرده شدن
گهر مین ما شمار دم شدن المزاج	گهر تا بضم اول جز خرد کردن
گهر یا بفتح اول و کسرا سبوی سونث بونه زرگری	گهری بضم اول سونث چه نیست که بدان آسان
و نیز نشان غسل و بچه دان را کوبند	تاب دهند و کسرا بزرگه باز و بضم اول غلطک زدن
گهر بیال بفتح اول مذکر سنگ و شمشیر و گرهال	و بفتح اول زوجه و کدبانو
و آن بر وزن ابدال تخمه باشد که بفت جوش	گهر ننی بفتح اول و فتح سیوم وزن و کسرا بزمینش
که برای معلوم کردن وقت نوازند و در سونث	چوبهای چند که در زیر آن سبوی بسته بود آن از
ساخته است که ذی البرهان و نوازنده آنرا	بالای آب بگذرند
خوانند	گهر و فتح اول و سیوم و سوز و سکون و او خانه داری
گهر تا بضم اول سیوم و سوز و سکون و او خانه داری	گهر تا بفتح اول و ضم دوم مذکر خانه کجک که گوید کان
گهر تا بضم اول سیوم و سوز و سکون و او خانه داری	گهر تا بضم اول سیوم و سوز و سکون و او خانه داری

<p>آستینه و تخلف گملوانا بضم اول متعدی گهلوانا</p>	<p>دیگر حرف هوش و دخل در آمدن در کرده و تخلفی رقاب را گویند</p>
<p>گهلوانا بضم اول متعدی گهلوانا گهلوانا بضم اول متعدی گهلوانا</p>	<p>گهن بفتح اول سکون وزن هوش باش گهننا بضم اول در آمدن و داخل شدن</p>
<p>گهلوانا بضم اول در آفتاب خشک کردن و بضم اول متعدی گهلوانا است</p>	<p>گهننا بفتح اول سائیدن و سائیده شدن وزون کمتر گهنی کرنا - گهنی چلنا او کید</p>
<p>گهلوانا بضم اول نام بناتی است و نام گرمی است غیر معلوم</p>	<p>گهلوانا بفتح اول در کسیرم کبابه فروش برنده گهلوانا بضم اول سکون کشیدن و جذب کردن</p>
<p>گهلوانا بضم اول چهارم هوش بجوم و ابنوه و خلاق وزیر و زبر شدن مردم</p>	<p>گهنیتنا بفتح اول در کسیرین بعله کشیدن گهنیرنا بفتح اول در کسیرم توختن و سپردن</p>
<p>گهلوانا بضم اول بروزن قمری هوش دوار و دوران سر</p>	<p>گهنیلا بفتح اول در کسیرین بعله کابی و چیزی از کبابه ساخته</p>
<p>گهلوانا بضم اول دور کردن و چرخ زدن مراد گهلوانا</p>	<p>گهلوانا بفتح اول و دوم هوش کیف و نشه شراب گهلوانا بفتح اول و دوم مضطرب گشتن کسی از نشه شراب</p>
<p>گهلوانا بضم اول و چهارم مذکر گردش و انقلاب و دو سواس و جید و غدر و بیبانه</p>	<p>گهلوانا بفتح اول سکون بی هوز و کسراف تازی هوش جزیدی و خریدار را نیز گویند</p>
<p>گهلوانا بضم اول و کاف فارسی چرخ زدن و جید کردن</p>	<p>گهلوانا بفتح اول و کاف فارسی چرخ زدن و حرکت کردن</p>
<p>گهلوانا بضم اول و سکون وزن دو ال بند مذکر زور و کبر و نخوت و بضم اول اجتماع ابرو تراکم</p>	<p>گهلوانا بفتح اول سکون دیگر حرف مذکر بند زمان مراد و گاهرا</p>
<p>گهلوانا بضم اول سکون و او مجمل هوش گوهک سرخ رنگ که نسبت است بر بدن پید</p>	<p>گهلوانا بضم اول هر دو کاف فارسی بسخن در ماندن و عاجزی کردن و الحاح نمودن</p>
<p>گهلوانا بضم اول و کسیرم هوش نام بناتی است</p>	<p>گهلوانا بضم اول سکون هر دو کاف فارسی بسخن در ماندن بزم یا از مشغ کسی بنرس</p>
<p>گهلوانا بضم اول و سکون و مذکر از هم آمدن و سحاب و سندان و کبر اول هوش کراست</p>	<p>گهلوانا بضم اول و دوم هوش خوشه انگر و دیگر مراد و گوه</p>
<p>گهلوانا بضم اول و سکون نامی بود غلام از چهار پاشیدن و دخل شدن و لاغر گشتن بدن</p>	<p>گهلوانا بضم اول سکون نامی بود غلام از چهار پاشیدن و دخل شدن و لاغر گشتن بدن</p>
<p>گهلوانا بضم اول و سکون و مذکر از هم آمدن سر زدن کردن و سخته زنده کردن</p>	<p>گهلوانا بضم اول سکون نامی بود غلام از چهار پاشیدن و دخل شدن و لاغر گشتن بدن</p>

گهن گھانا کاره بودن و نغزت داشتن از چیزی  
 و بضم اول نام گرمی است که خوب و طعمه را شاه سازد  
 س گهن بفتح اول و دوم مذکر گزین مهر و ماه و از ابجد  
 کسوف و خسوف گویند و بمعنی خابین و دشت و  
 بیابان هم هست  
 س گهن بفتح اول مذکر جو ابرو ز پور و عطیه و بمعنی رهن و  
 گروه هم هست  
 س گهن بفتح اول گزین چیزی و قبضه چیزی گزین  
 و مخمل کردن  
 س گهن بضم اول و فتح نون مخففه گرم خورده و پوسیده  
 و بفتح اول و رسم ایینه و متره گرم و بسیار و عظیم و ابنوه  
 س گهن بضم اول کینه و در دل  
 س گهن بکسر اول گز است کردن و بمعنی کاره و مستغفر  
 هم گفته اند  
 س گهن بفتح اول مذکر در اجرس و ساعت  
 س گهن بفتح اول هوش جرس که چک  
 س گهن بفتح اول و سکون نای هوز د نون مذکر گرد  
 بجزلی عنق گویند  
 س گهن بضم اول و کسر اول هندی هوش تکر  
 کر بیان  
 س گهن بفتح اول مذکر کا نور را گویند  
 س گهن بضم اول کینه و در شوت خوار و مر ششی  
 نیز گویند  
 س گهن بفتح اول کسر سب و فتح تخانی و سکون  
 الف و رسم مذکر ر سباه و نامی از نامهای گشن  
 س گهن بضم اول و سکون نون و کاف فارسی دوم  
 جتی است معروف که از اسرخ گویند و حوام می خوانند  
 س گهن بفتح اول و سکون نای هوز نون و فتح کاف  
 فارسی دوم و رای قرشت و سکون جسم تاری مذکر  
 رعد و آواز بلند و مردم بلند آواز را نیز گویند  
 س گهن بضم اول و فتح چهارم مذکر با زیمه کوکان

گهن گھانا بکسر اول و فتح کاف فارسی گزین آهنگ  
 و بحت الصوت را گویند  
 س گهن بضم اول سکون دیگر حروف و ضم را  
 مهله مذکر ز نگو  
 س گهن بفتح اول و کاف فارسی هوش آواز  
 گویند و غیر آن باشد  
 س گهن بکسر اول و کاف فارسی کرده و ناپسند  
 س گهن بفتح اول و کاف فارسی طنطنه زدن  
 س گهن بضم اول و ضم کاف فارسی دوم مذکر  
 تراکم و فراهم آمدن سحاب در عباد برقی و  
 برابر و سحاب ناک  
 س گهن بفتح اول و ضم کاف فارسی و سکون  
 و او مجهول شستن و چیز رفیق بیابان  
 س گهن بفتح اول و کاف فارسی دوم و سکون  
 بای مجهول مذکر نه بند زمان  
 س گهن بکسر اول و فتح نون و سکون و او و فتح نون  
 دیگر یا الف کشیده مکرده و ناپسند  
 س گهن بفتح اول و کسر نون هوش بیعت نامافه و  
 بند کردن شکاف تخمه چهار و کشتی و بمعنی  
 مریون و رهن هم آمده گهنی دهر ناکو کرد  
 و برهن دادن  
 س گهن بضم اول و کسر نون و فتح بای تخانی کینه  
 و بردل  
 س گهن بفتح اول و کسر نون و سکون یا مجهول  
 بسیار و فراوان  
 س گهن بضم اول و کسر نون و سکون بای مجهول  
 مذکر نام برنده آیت  
 س گهن بضم اول مذکر نوعی از پنبه باشد  
 س گهن بفتح اول بر وزن قهوه مذکر منقاش  
 آله است معروف  
 س گهن بفتح اول و مجهول و فتح بای فارسی مذکر چوب

<p>سازند گویند</p>	<p>از زمانه که در وقت ابر با هوای سرد بر سر گذارند</p>
<p>س گهو من با سپرم مجبول نام قومی است که محالست</p>	<p>س گهو ت بسکون و او معروف و نامی هندی بزرگ</p>
<p>شان با سپانی کاوان است</p>	<p>س جبر ز آب و باد او مجبول ستغانی چیزی نمیرود کردن</p>
<p>س گهو سا لضم اول مذکر شست و خرموش نر</p>	<p>س گهو ثنا با او معروف جبرعه جبرعه کردن و با داد او</p>
<p>س گهو ست با داد معروف و فتح سین جمله بچه بوم</p>	<p>س مجبول محنت کردن و تراشیدن سوی باشد</p>
<p>س گهو سم گهو سا پیرود و او معروف مذکر شست زنی</p>	<p>س گهو تنی با داد مجبول سونش چیزی که بدان</p>
<p>س گهو سی با سپرم مجبول با سبان کاوان و شیر</p>	<p>س مهر دکنند</p>
<p>س گهو س که سلمان باشد</p>	<p>س گهو تی با داد معروف بر وزن طولی سونش</p>
<p>س گهو لضم اول چهارم و پیرود و او معروف بوم</p>	<p>س و جور و آن دوا می چند باشد که بسیار دور</p>
<p>س گهو و احمق و سفینه را هم گفته اند</p>	<p>س دمان کو دکان ریزند مرداف گهو تنی و بعضی</p>
<p>س گهو گی با سپرم مجبول و کسر کاف فارسی دوم</p>	<p>س شتا نگ هم است</p>
<p>س گهو جیب و کبیر و فاخته و آن جانوری است</p>	<p>س گهو د - گهو س بر دو فتح اول برنش خوش</p>
<p>س گهو ل با سپرم مجبول مذکر دوغ را گویند</p>	<p>س انگور و خوشه خرما و غیر آن</p>
<p>س گهو کا با داد مجبول بر وزن توله مذکر آب بنک با</p>	<p>س گهو س لضم اول بر وزن نوز مذکر مزبله و کلخن و</p>
<p>س گهو ن و قسمی از ماهی گهو ل مین ذ النادر پرتی</p>	<p>س تیز دیدن و گرم دیدن</p>
<p>س گهو ن کسی را</p>	<p>س گهو س بر وزن شور مذکر خوف و ارزه و صدرا</p>
<p>س گهو لهما بسکون و او مجبول و لام و ضم کاف</p>	<p>س طبل و رنگ سیر در اسبان و خواب سنگین</p>
<p>س گهو ل مذکر غدر و کمر و حیل را گویند</p>	<p>س گهو س گهو تنقا پنهان داشتن بخش خاطر از کسی</p>
<p>س گهو ل صیل با داد و با بی مجبول مذکر اخنط و امیر</p>	<p>س خورما لضم اول بر وزن نوزه مذکر خاشاک</p>
<p>س گهو ل با داد و مجبول که اخنط و صل بر ن</p>	<p>س خلاصه و مزبله</p>
<p>س گهو م بر وزن روم پیرامون و نزدیک و دور</p>	<p>س گهو س بی بسکون و او معروف درای قرشت</p>
<p>س گهو م گهیلا لضم اول کاف فارسی و کسر میم و سکون</p>	<p>س و کسر جیم فارسی سونش بیج و شنگلی که در سیاهان</p>
<p>س گهو م مجبول جرخ زن و کرده</p>	<p>س و غیر آن آفتند</p>
<p>س گهو م لضم اول جرخ زن و کرده</p>	<p>س گهو م نا لضم اول نکر بستن کسی را</p>

مذکر جبره آب

س گهو س لضم اول مذکر خرموش در شست با داد



گهو نسا بضم اول و با و او معروف بخرج کردن و  
 جزیره کشیدن و با و او مجهول بهره کردن و همجوشی آن  
 و اوان و خنجر کردن نیز آمده و سکی که بدان بهره کنند  
 در کتب و زانورا هم گفته اند

گهو ننی بسکون و او معروف و وزن موش و جو  
 گهو نس بضم اول خرموش  
 گهو نسا بضم اول مذکر است  
 گهو نسلا بسکون و او معروف و وزن مبین معلوم  
 مذکر اشیان و آشیانه

گهو نگا بسکون و او و وزن مجهول مذکر جانوری است  
 ماهی که در خر مهره می باشد

گهو نگر بسکون و او معروف و وزن و فتح کاف فار  
 و دوم مذکر تشکن و چ گهو نگر و لے بال سوی غول  
 گهو نگر و بسکون و او معروف و دیگر حروف و  
 ضم رای قرشت مذکر زنگوله و زنگوله

گهو نگری بسکون و او معروف و دیگر حروف و  
 کسر رای قرشت موش پارچه که ت کنیز و در وقت  
 باران بر سر گذارند و بساوه و بارانی نیز گویند

گهو نگنی بسکون و او معروف و وزن و کاف فارسی  
 و کسر نون و دیگر موش نوعی از چرخ زون و نخود و  
 بنوماش و امثال آن که آنرا کوفته پرنده و چو پرنده  
 گهو نکت بضم اول و فتح کاف فارسی دوم موش  
 سر انداز و برقع و مقنعه باشد گهو نکت کو ناقعا  
 انداختن بر روی و باز پس کشیدن بس کردن خود یا  
 هنگام رفتارش گهو نکت همانا شکست خوردن

گهو نچی بضم اول و سکون و دیگر حروف و کسر چم فارسی  
 در آخر موش مرادف گهنکی

گهو نگی بسکون و او معروف و دیگر حروف و کسر کاف  
 فارسی موش پارچه که از آن کشند و بای پناه باران  
 بر سر گذارند و خر مهره زنده

گهو یان بسکون و او مجهول و فتح تخمائی موش  
 زکاری معروف و آنرا ارویان هم گویند بحر بی  
 قلعاس گویند و او روی مانل پیرسوی است معوی  
 باه و مخلط سنی و گویا چگونگی و مصلح آن ترشی باشد  
 و شستن آن بسیار نفع

گهو یغ بفتح اول و سوم موش رعد برادر برق  
 گهو انا گهو نا بفتح اول و کسر دوم در هر دو غریبه  
 رعد

گهی بفتح اول مذکر روغن گاو بحر بی همین گویند و  
 روغن گاو چون بسیار کهنه شود و فتح زهر مار میکند  
 و چون یک اوقیه روغن یا نیم اوقیه شکر بخورد بول  
 بسته را بکشد مجرب است

گهییا مکر اول موش نوعی از زکاری و آنرا گهییا  
 هم گویند

گهیینا بسکون بای مجهول و بای فارسی آلود  
 و آبستن

گهییتلا بسکون بای مجهول و نای فوقانی مذکر  
 نوعی از پای افزار و در دکنی مردی سلیقه و نادان  
 و در میان باشد

گهیس بر وزن دیر پیراسن و دور و دازه و پستان  
 و نکوش و ملاست و افرا

گهییرا بایای مجهول محاصره دور و دازه را گویند  
 گهییرا هم پستان و وسیع گهییرا که تا محاصره  
 کردن و مزاحم شدن گهییرا تا محاصره کردن  
 گهییرا مین بز تا محاصره کرده شدن گهییرا  
 بایای مجهول محاصره کردن

گهییرنی با سوم مجهول موش دسته که بان  
 چرخ زلسمان بگردانند

گهییکو امر مکر اول و ضم کاف تازی مذکر نوعی  
 از رستی باشد که رعد و آشوب چشم را سود  
 دارد و در دوامی دیگر نیز بکار می آید

هـ	گسگا - گیسگا - گینگا - گینگا هر چهار بابا	هـ	گید مراد دوم مجهول وسكون دال نادان ساوه
هـ	مجهول وفتح كاف فارسي دوم مذکر گرامی که از	هـ	لوح را گویند
س	زیر گوی مروج برمی آید و از افعال فارسی خوک	هـ	گید مراد مکر اول مذکر شغال کید مراد یکی بفتح
هـ	عربی خنزیر گویند	هـ	بای موصده وسكون گامی هوز و بای اجد کنايت
هـ	گیلا مکر اول وسكون بای معروف مذکر نام	هـ	از لاف زنی و شنی
هـ	ورختی است بیاره دار که در صحرای بیابان می دود	هـ	گیر بفتح اول مذکر دسته علف و خزین
س	مرادف گیلا	س	گیر و بروزن نیز و گلی است سرخ رنگ که بدان
هـ	گینیا - گینتی بسكون بای مجهول و نون اول	هـ	پار چهار رنگ کنند و پوشند و این اکثر شعار
هـ	مذکر و ثانی موش بچه خوک را گویند	هـ	در دیشان و شاخ بند و ستان است و پار
هـ	گینچنا با سیوم مجهول مرادف گینچنا	هـ	بدان رنگ کرده را گیر و اخوانند
هـ	گیومس بروزن زینور نوعی از حلو است	هـ	گیر و بی با گیر و رنگ کرده و دانه های
س	اکیا بروزن حیا صیفه ماضی از رفتن و نام شهر است	هـ	و قرطاس بسبب برودت یا غیر آن پیدا شود
س	از سر کار بهار که زیارت گاه هندوان است	هـ	و آنرا در هندی چینی هم گویند
س	گیاره بایا زده مرادف اکیاره	هـ	گیتری با سیوم هندی بروزن سیری موش
س	گیالی بفتح اول بروزن خیالی منسوب بشهر گیا	هـ	نام بازمی است از قسم چالیک
س	گیان مکر اول مذکر علم و دانش و گوی و دکاوت	س	گینگتا بسكون بای مجهول و كاف فارسی و فتح
س	گیان دو ترمانا فکر و تامل کردن	هـ	تای هندی بروزن ربخته مذکر خرننگ گویند
س	گیانوان دانا و صاحب دکاوت	هـ	گیگلی با دوم مجهول وسكون كاف فارسی دوم
س	گیانی مکر اول عاقل و دانا و زیرک	هـ	زن بی سلیقه و نام هموار و ناپاک را گویند
هـ	گیر بسكون بای مجهول و فتح بای موصده مذکر	هـ	گیل بروزن قبل موش راه و طریق و بابای
هـ	نام برنده است	هـ	مجهول هم خوانده اند
هـ	گیاسكون بای مجهول و فتح بای فارسی مذکر	هـ	گیلا با دوم مجهول ساده لوح و با دوم معروف
س	سرستان	هـ	تر و سناک و نام بناتی است صحرائی که بیاره
س	گیت مکر اول بروزن صیت مذکر ترانه و سرود	هـ	می باشد
هـ	گیت گانا سرانیدن سرود باشد	هـ	گینا بفتح اول مذکر خارب و کا و کوچک
هـ	گیتم بسكون بای معروف و فتح تای هندی و	هـ	گینت بفتح اول وسكون بای تختانی و نون و
هـ	سكون سیم مذکر نوعی از بساط شطرنجی ساده باشد	هـ	تای عوفانی موش کلند و آن آه است که بدان
هـ	گید ابا دوم مجهول بچم مع که هنوز پر خیار و رو	هـ	زمن را بجاوند گینتی بزبادت تختانی بعد فوق
هـ	باشد و کنايت از کودکی نوزادند و هم است	هـ	کذنگ
هـ	و طعانی مایه گویند که آتش آسا از برج و بهر گنا	هـ	گینتده مکر اول وسكون بای مجهول و فتح تای
هـ	پزند و بخورند	هـ	هندی موش قسمی از طایمی باشد

گنج کبر اول سکون یای معروف و وزن و حجم تازی  
 سهرت آتش برنج که اهل و کن گنجی گویند  
 گینجا کبر اول سکون یای معروف و وزن و حجم  
 تازی شکل انداختن و پریشان کردن  
 گیند سکون یای مجبول و وزن دو ال جمله کل صید  
 و قیل که جانوری است معروف  
 گیند سکون یای بادوم مجبول و وزن دو ال جمله  
 سهرت کوی گیند تری بفتح فوفانی و کسر رای  
 سندی چو کان بلندی  
 گیندا بادوم مجبول کل صدرک و کوی چو کان  
 گیندی سهرت آنچه رنگش همچو گل صدرک بود  
 و کوی چو کان  
 گیند انفع اول و سکون بخانی و وزن و دفع اول  
 سندی ندر گردن  
 گیندی بفتح اول بروزن یعنی سهرت سهل و کرد  
 کوچک و آرزو گینا هم گویند  
 گینه بادوم مجبول و سکون یای هنوز ندر خانه و  
 سکون  
 گینوان بادوم مجبول و ضم یای هنوز و فتح داو  
 گندم رنگ و نام گیاهی هم هست  
 گینون بادوم مجبول و ضم یای هنوز ندر گندم  
 بعرلی حنطه خوانند و آن در اول گرم و در مویز  
 و سبوت سعتل و بهترین غذا یای اصحاب  
 و کثیر غذا و سمن و مسدود و مضر صاحبان سده  
 عروق و احشا  
**گفتار مفصل در سرف لام**  
 کلاجه سکون موعده و یای هنوز ندر کرسو  
 و نفع کلاجه کرنا مصل کردن و شمع گرفتن  
 کلاجه با سیوم فارسی چیدن و حرکت کردن  
 کلات سهرت لکدلات ما را تا لکدزون  
 معروف است و در عربی نام دیوی است

کلات با سیوم سندی پارچه که با ستمد او ایام  
 چرکین شود  
 کلات سهرت عصا و چوبدستی  
 کلات سهرت نوعی از طعام که آرزو میکنان سهرت  
 کلاجه سهرت عصا و چوب دستی  
 کلاهی سهرت چوبدستی کلاهی پانچی وزن  
 کسی بدای چوب دستی  
 کلاج بروزن باج سهرت سنگ و جیلا جونت  
 بفتح واد و سکون وزن و تازی فوفانی صاحب  
 کلاجه بفتح جیم تازی ندر کزویت و چسندگی  
 کلا د بروزن باد سهرت نقل و بار در و ده ندر  
 سکا کیند کلا د بجا ندر نادر بار سهرت کلا د پالان  
 کلا د نیا بار کردن رخت سهرت  
 کلا د و بروزن جادو جانوری که قابل یاد داری  
 بود کلا د و کونا کنایه از سوار شدن باشد  
 بار اول برابر بار که سپ  
 کلا دی بروزن شادی سهرت بسته پارچه  
 که کازران بسر خورش می برند  
 کلا دی بار وزن بادیه کسیکه بر سهرت بار  
 کلا د لاسکون و ال سندی نازنین و ناز پرور  
 مرادف کلا تر کلا  
 کلا س بروزن کار ندر آب دمان و بعرلی بزا  
 کلا تر سکون رای سندی ندر کاز و شفقت  
 کلا تر کلا سکون رای سندی نازنین  
 کلا س بار وزن کاسه ندر کزنج و شیر نباتات که  
 در و د بکار آید و پیمایش و مقدار چیزی را هم گویند  
 کلاک طغار و کاسه چوبین و لاک پشت و نام  
 رنگی است مشهور در هند و سنان بهم رسد  
 و آن سبزی باشد که بر شاخهای درخت کلا  
 نشیند و سحر کرده و آرزو بکنند و نیزند و از آن  
 رنگ سرخی حاصل میشود و کلاه آن مانند صمغ

باشند بدان شمشیر جویر آن در دست محکم کنند و

بکارهای دیگر نیز می آید

لاکه لک که صد هزار باشد و رنگی است شبیه

که بسند و ستان سازند و با نقل آن کار و خوشتر

در دست محکم کنند لکه لکانا بند کردن و

پوشیده کردن

لاکنا بالاک محکم کردن و سپاسیدن آن چیزها

لاکھی رنگی است سعوف که از لاک بر می آزند

لاگ با سبوم فارسی مونت ضرب و کینه و بخت

و نیز مهر و محبت از اضا دست و صرف و خرج و

سیدی و وصول و بمعنی از و سر هم آمده لاک

لکانا عاشق شدن بر کسی

لاکت بفتح کاف فارسی مونت خرج و صرف

لاگنا چسیدن و پوستن مرادف لکانا

لاگو بر وزن دار و چسپنده و ملصق و خواب

لاگی با کاف فارسی بر وزن خالی مونت نشا

و اثر چیزی و محبت و عشق را هم گویند

لال سرخ و در فارسی نیز سرخ و گلنگ ز با

و لعل باشد که افی البرهان لال ساگ قسمی از

زه باشد لال کد و قسمی از کد و باشد

لال محکم بضم بای موحده و فتح جیم و تشدید

کاف تازی و سکون رای هندی و انا و ذین

جمیده باشد

لال بر وزن حال کو دک و لیر و لعاب و آب دمان

لا لا بر وزن کالا صاحب و انا و معلم را گویند و

در فایسی بنده و خادم و پر کوی و در خشتن

و بمعنی تکرار در لغی عربی است

لال بفتح سبوم و سکون جیم فارسی مذکر از و شتره

و طبع و خواهش را گویند

لالچی بسکون لام و کسر هم فدیسی حریص و طماع

لالوی بسکون سبوم مونت نوعی از یا قوت

و سکی فر و مایه و کم بیایه به لعل می ماند

لالسا بسکون سبوم مونت خواهش و آرزو

لالن بفتح سبوم محبوب و معشوق

لاله بی تا بفتح بای فارسی و سکون رای هندی

بغایت مشتاق چیزی شدن و از اظهار شوق

قادر آمدن میر گوید سه اسل سبوری مین نه

کوی ای صبا پالے پرے یک نظر کل دیکھنے

کے بھی همین کالے پرے

لام حرفی است از حروف تخی و زلف و کبوتی و کج

و هر چیز خمیده را نیز گویند لام کاف که نا کنایه

از دشنام دادن

لالا آوردن و کردن و زادن

لالب بسکون نون و بای فارسی مونت حبت

و جندگی

لالک بسکون نون و کاف تازی مونت مقدرا

و اندازه چیزے و کمر آدمی و سبوس و خاله و سلم

درخت را نیز گویند

لالکنا بسکون نون و کاف فارسی چستن

و در گذشتن

لاو بر وزن کا و مذکر طناب و ریشمان لنگرا

گویند و در فارسی خاک سفیدی که آرزو گلابه سازند

و جوی باشد بمقدار یک قبضه که طعمان بدان

کو در احوال و مسرع و دوم بطور استفهام قرار

یعنی نباشد که آهوسه ایسانک بر پای خود بسته

لبی بفتح اول و سکون و ضم ر می هندی و سکون و او مجهول زن برزه که	بازی کنند و از جبری قدر خوب دیگر که بر سر آن زنند سغلا خوانند و لایه و چای پوسی
لبلیا بروزن و بد به پنج و چسبند	س کلا و بروزن ماهی مذکر غله پرشته
لبلیه کذک	هد کلا و الترافیم دوم مردم سخن چین و غارند که بید
لب لوس با دوم سوجه بروزن افسوس برهنه و عربان و چای پوسی و تکی را نیز گویند	س کلا و ساو بروزن کلا و کلا و مذکر فایده و شمع را گویند
لبنی بفتح اول و سکون سوجه و کس لونی موش ظرفی که در آن آب درخت تار که از آن تاری گویند جمع کنند	س کلا و بروزن کاه مذکر نوعی از پارچه که مانند اطلس می باشد
لبهانا بضم اول و فتح دوم و لبردن و ولبری کردن و خوش بنظر آمدن	س کلا و بروزن راه مذکر فایده و فتح و لاک و آن چیزیست ست معروف که بدان شیر و غیر آن در دست مخ کنند
لبی بفتح اول بروزن غبی موش شیره فیکر که آنرا جوش دهند تا شکر رود	س کلا و بروزن شامانه مذکر فایده و شمع باشد
لبید بفتح اول که دوم و سکون بای مجهول مذکر چوب و سستی	هد کلاهی بروزن واهی موش نوعی از سستی است و قسمی از پارچه نفیس باشد و در عربی شافل و باذی گفته کافی بروزن مای موش برنجی که از آن بریان کنند و یا شکر آمیخته بخورند
لبیو بفتح اول که دوم و سکون بای مجهول نام سیوه است	هد لبیا کسرا و تشد بای سوجه مذکر سلی و بقا زود و بختف دوم در فارسی و عربی فله و آن خود باشد و آن شیر است که بعد از اون بچوبه آن دوشند
لب بفتح اول و سکون بای فارسی موش و جای از لفت دست که در آن آب و غیر آن بکنند و در فارسی لغته کلان و دیگر بزرگ را گویند	هد لبیا بفتح اول بروزن تبار مردم زار و خا و باد که لبول بروزن غیر کاذب و زار خا و چیه و آن گیتی گویند که هر گاه بدست چسب کند
لبیا بفتح اول و تشدید دوم مذکر زلف	هد لبیر چتانی بفتح اول و دوم و فتح جمع فارسی و نامی هندی و ادون استان بی شیر باشد طفل را تا بکشد آرام نماید
لبیاتی بروزن و زخی موش و روغ و برزه گوی	هد لبیر خند بفتح اول و دوم و سکون ر می هندی و فتح خامی مجر و سکون لونی و فتح دال مالف کشده گو گوک اداره و زبان کار و لبیر خندی دختر اداره
لبیا سیا بفتح اول و دوم و کسرتای هندی کاذب و روغ گو	هد لبیر سب بفتح لام و بای سوجه و فتح سین و بای سوجه برزه و یاوه
لبیانک بفتح اول و دوم و فتح لونی و سکون کاف تازی نازک و بار یک	هد لبیر عتای بفتح اول و دوم و فتح غین مجر و تشدید تایی هندی بنگر و مرد او باش و ر کند
لبت بفتح اول و دوم و سکون تایی هندی نش بوی خوش و گرمی و سوزش را نیز گویند	
لبتای بفتح اول و سکون دوم مذکر نوعی از فالوده و بعضی قرابست و برادر می و قسمی از گیاه هم است مراحت لبیتی	

هد	لپتانا کبیر اول سپاندن	هد	لکذار ند
هد	لپتانا کبیر اول وفتح دوم سپیدن	هد	لپتانا بفتح اول و کسر دوم نوز دیدن
هد	لپتی بفتح اول موش فالوده را گویند	هد	لپتیوان بفتح اول و کسر دوم نوز دیده و چیزیکه از تار
هد	لب چپ بفتح اول و سکون دوم و فتح نیم تازی	هد	لغزش ساخته باشند
هد	وسکون مای هوزوبای فارسی مردم چالاک	هد	لت بفتح اول موش وضع ناپسند و کردار نازیبا
هد	و حبت و جابک	هد	و حقیق و فرومایه و غلام و نیز بمعنی آسمان در آمده
هد	لپنجی بفتح اول و کسر هم فارسی موش کفگیریک	هد	است و در فارسی زون و کوفتن و شلاق و کوز
هد	و آن جانورکی باشد که عریان و عموص خوانند	هد	و پاره چیزنی و کتان و آن قاشی است که بپوشند
هد	لپری بضم اول و کسر رای مهد موش فالوده	هد	لت خوره ناهنجار و آواره و سیاست کش لت
هد	لپتری بکسر اول و کسر رای هندی دستار	هد	منزده ناهنجار و آواره لت کوب ضرب سیاست
هد	کهن که پاره شده باشد	هد	لت کندن لضم کاف تازی تذلیل و توپین و
س	لپسی بفتح اول و کسر سین موش فالوده	هد	تاویب لت مردان کرنا بفتح تیره و سکون رای
هد	لپک بروزن فلک در خندگی برق و حمل	هد	قرشت و فتح و ال مهله پایال کردن سنگی رالت
هد	آوردن شیر و غیر آن	هد	مردن سین بر تا پایال و ذلیل شدن شد
هد	لپکا بفتح اول مذکر جمله و چالاک و رسم بد و ابر	هد	لت بفتح اول موش بر شاخ و درختیکه باره باره
هد	ماشایسته میرگوید و اپنی تو همان آنکس	هد	لتا بروزن عطا موش بیاره درخت تاک و غیر آن
هد	لری پهر و هین دیکهو؛ آشنه کو لپکاهی	هد	و بر تشدید فغانی بمعنی پاره کهنه از جنس نعل
هد	بر ایشان نظری کا؛	هد	هندیان در الفاظ فارسی چه لته بیای بروز
هد	لپکنا بفتح اول و دوم در خشدین برق و جمله	هد	بهمان معنی است
هد	لپکی بفتح اول موش دوخت و دوختن	هد	لتا ترنا بفتح اول فرو ساندن و محنت گرفتن
ف	لپ لب بفتح تیره دو لام صد او آواز آتش خوردن	هد	از آدمی با حیوان و بمعنی دشنام دادن و سخط
هد	و آب خوردن سک کذافی البرهان و در هندی	هد	گفتن هم بست
هد	زود و سریع لب لب کھانا خوردن بزودی	س	لتا کام بفتح اول و دوم و فتح کاف تازی نام زنی
هد	و لضم بر دو لام مذکر بسیدن چیزی باشد همچو	هد	است از مشاییر زمان خود بوده است که کهنه
هد	لپنا کبیر اول بالیده شدن دیوار بجلابه	هد	لت بروزن خطر موش پای اقرار فرسوده و س
س	لیوانا کبیر اول متعدی لپنا باشد	هد	لترا بضم اول بروزن ستره نام و سخن چین
هد	لپیت بفتح اول و کسر دوم موش چ و ته و شکن	هد	لتزی بفتح اول موش اقرار کهنه و نوعی آرزو
هد	لپیت جهیت یا لپیت سپیت بهانه و	هد	باشد
هد	و باه بازی	هد	لتها ترنا کبیر اول آودن و پلید ساختن
هد	لپیش بفتح اول و سکون بای مجهول و فتح مای	هد	لتحصرن بفتح اول و دوم سخت و صلب
هد	هنزی موش چوبیکه چولا بجان آنرا در تار و پود	هد	لتحرنا کبیر اول و فتح دوم پلید شدن



س	لجنا نافع اول جمیدین خم شدن و خم شدن	س	سنبقش کرد و مردم حیا دار و صاحب شرم
س	لجنا نافع اول جمیدین و خم شدن	س	لجنا نافع اول حجاب کردن و شرم داشتن
س	لجنا نافع اول جمیدین و خم شدن	س	لجما نافع اول و تشدیدیم نازنی شرمناک
س	لجنا نافع اول و تشدید دوم مذکر کلاوه ریمان	س	و حیا دار
س	لجنا نافع اول نام زنی است که زوجه دشمن بود و او	س	لجبت نافع اول و تشدیدیم کسره شرمناک
س	اوراد خرد زیاده اند و مالک خرد برکت شناسند	س	لجلاج نافع اول پروم شد فار بازان و گویند
س	و کنایت از دولت و مال هم است	س	نام شخصی است که واضح شطرنج بوده است و مردم
س	لجسن نافع اول و تشدیدیم فارسی معنی مذکر	س	سزود خاطر و زبان گرفته که الکن باشد
س	اثر و نشان و علامت	س	لجلیما نافع اول و لام و فتح آن پرو و لاج و چسان
س	لجانا نافع اول با کناییدن اسباب بر بهیل یا	س	لجلیما نافع اول و سیموم نرم کردن
س	بر مرکب	س	لججری بکسر اول مونت میثمه و دیدان گویند
س	لدا و نافع اول بار ستور و سقف خانه و بام کنیزی	س	لجوانا نافع اول محبوب ساختن مسکن
س	لدا بچند نافع اول و سیموم مذکر بستن و بار کردن	س	لجیانا نافع اول و کسر دوم شرم داشتن و حجاب
س	سامان	س	لجیلاد پرو و زن قیده حیا دار و صاحب شرم
س	لدا نافع اول بار کرده شدن	س	لج بضم اول و سکون جیم فارسی خالص و بی عشق
س	لدا و نافع اول و تشدید اول هندی معنی مذکر کله	س	و برهنه و عریان لچین بضم اول و فتح بانی فاتی
س	شیرینی معروف من که لدا و کمانا کنایه از	س	مذکر او باشی لچ بیاد در زند مردم او باش
س	خیال خام نچین و باد بکف همودن باشد تحکک لدا و	س	کرسند
س	کمانا کنایه از با نغز خوردن و فریفته شدن و	س	لجیا نافع اول و تشدید دوم رند و او باش
س	عقل کم کردن باشد	س	لجیامی بضم اول و تشدید دوم و کسر سیم رندی
س	لدا و نافع اول بار کناییدن دخت	س	و او باشی
س	لوجنا نافع اول و سیموم مذکر کلاوه ریمان	س	لجیانا نافع اول جمیدین
س	لوزنا جمیدین و حرکت کردن و لرزیدن	س	لجسین نافع اول و دوم ساده لوح و نادان
س	لوز نافع اول و سکون رای هندی مونت سنگ	س	لجرا بضم اول مذکر عنکبوت
س	مر و ارید و غیر آن و بمعنی کرده و جماعت و صف نیز	س	لجیک پرو و زن کجک منشا حبت و جمید کی
س	آمده لوزمین مر هتا بودن کسی باشد در زمره خود	س	و در فارسی باره باشد هیچ که زمان دوران
س	لواک - لواکا نافع اول ستیزه و جنگ جو	س	تکلفات بسیار کنند از کشیده و دوزی و کله
س	لوانا نافع اول جنگنا نیدن	س	دوزی و مثلثه کرده بر بالای سر آویخته
س	لوانکا نافع اول و دوم و سکون الف و وزن مردم	س	لجکا نافع اول مذکر صدره قسمی از دوزی
س	جنگ جو ستیزه که	س	لجکانا نافع اول جمیدین بهیل در زمین نام برود
س	لوانی نافع اول مونت عوده و ستیزه و جری که بیند	س	و شرمک شدن چیز می



<p>لوی بفتح اول بیوت سلک مردار بد و زین</p>	<p>لوزبانا بفتح اول سپرم فروماندن زبان</p>	<p>هر</p>
<p>لویانا بفتح اول دکر دوم در رسته شیدن</p>	<p>لوزباولا بفتح اول احسن دیوانه گویند</p>	<p>س</p>
<p>لس بفتح اول مذکر زوجت لس د امر بزج</p>	<p>لوزکا بضم اول نوعی از زیور باشد که هندوان آنرا در گوش کنند</p>	<p>هر</p>
<p>لسنا بفتح اول دکر دوم وسکون تالی فوقانی</p>	<p>لوزکا بفتح اول کودک و لوزکا بالا کذک</p>	<p>س</p>
<p>لسکنا بفتح اول دوم بزج شدن تر شدن</p>	<p>لوزکاپن بفتح اول مذکر کوکی و طفلی لوزکانی بیوت کذک</p>	<p>س</p>
<p>لسلسا بفتح اول دوم بزج و چسبان</p>	<p>لوزک بد بفتح اول دوم و ضم بای سوخته</p>	<p>س</p>
<p>لسلسانا بفتح اول دوم بزج شدن و لزجت داشتن</p>	<p>لوزکی و عقل کودک چه ترک محفف لوزکا و بدعه بسنی عقل باشد</p>	<p>س</p>
<p>لسنا بفتح اول زمین و درخشدن</p>	<p>لوزک پن بفتح اول دوم مذکر طفلی و کوکی و خودسالی</p>	<p>س</p>
<p>لسسوترا بفتح اول وسکون واد مجهول مذکر نام سیوه است ذی لزجت</p>	<p>لوزکهرانا بفتح اول سپرم بسن در ماندن و تیززل کردن</p>	<p>هر</p>
<p>لسی بفتح اول تشدید سین بیوت شیر باب آینه را گویند و نوشیدن آن برای تنفیه مشانه بنایت سودمند گفته اند</p>	<p>لوزکهری بضم اول سپرم بیوت غلطک و تلق و چای پوسی باشد</p>	<p>س</p>
<p>لسیانا بفتح اول دکر دوم بزج شدن</p>	<p>لوزکنا بضم اول و فتح دوم غلطیدن و لغزیدن</p>	<p>هر</p>
<p>لشتم لشم بفتح اول و بای فارسی ته و بالا وزیر و زبرد بیزار محنت باشد</p>	<p>لوزکی و ختر لعرب بیوت و جاریه گویند</p>	<p>س</p>
<p>لقند مر بضم اول و فتح دوم وسکون نون و دل مبلد رند و مردم او باش</p>	<p>لوزنا بفتح اول و ر او بخن و جنگیدن</p>	<p>س</p>
<p>لک بضم اول مذکر تیر شهاب و فتح اول صدر آ در فارسی همین معنی دارد و در نکی است شهره که آنرا در هندوستان سازند</p>	<p>لوزنت بفتح اول دوم وسکون نون و تالی فوقانی بیوت سینه و مر عبده و جنگ</p>	<p>س</p>
<p>لکانا بضم اول پوشیدن و پنهان کردن</p>	<p>لوزها بفتح اول و دوم مذکر بیل و کردن</p>	<p>هر</p>
<p>لکانجی بضم اول و فتح کاف و سکون الف و فتح جیم تازی مذکر کچی را گویند که اگر کسی آنرا در چشم خود کشد از نظر مردم پنهان ماند</p>	<p>لوزها نا بضم اول و فتح دوم غلطانیدن</p>	<p>س</p>
<p>لکت بفتح اول و ضم دوم وسکون تالی بند چوب دستی</p>	<p>لوزه کینا بضم اول و فتح تالی هندی غلطیدن و لغزیدن لوزها بضم اول وسکون تالی هندی کذک لوزها جانانگنایت از مردن باشد</p>	<p>س</p>
<p>لکرن بفتح اول دوم وسکون تالی هندی مذکر</p>	<p>لوزهی بفتح اول دکر تالی هندی بیوت بیل و جنگ</p>	<p>هر</p>
	<p>لوزهی بضم اول دکر تالی هندی سنگ دراز که بدان چیز باب باند مرادف لوزها</p>	<p>س</p>
	<p>لوزهیانا بضم اول دکر تالی هندی و کرباره دو وضع و عوام آنرا لوزانا گویند بضم اول</p>	<p>هر</p>

چوب منته را گویند	س	لگنت بکسر اول و فتح دوم و سکون دیگر حروف بزرگ
لکترها را قاطع الشجر و بهیزم فروش و خارکش	هـ	سز نوشت و نقد بر
لکتر ابفتح اول مذکر شسته و کنده و نیز لکفارون	هـ	لکهن بفتح اول و باروزه و فاقد که بت پرستان
جانوری است بعرلی صنگ بند	س	در کیش و مذبح خود دارند
لکتری بفتح اول موش بیهوده چو بدستی و هر چیز	هـ	لکهنی بکسر اول موش خامه و قلم لکهنی داس
سخت و درشت هم است	س	کاتب و محرر را گویند
لکشمی بفتح اول و سکون دوم و سیوم مراد	س	لکھو تا بفتح اول و سکون مای هنوز و اولاک بالیده
لکشمی است	س	لکھو تا اگر نالاک مالیدن بر چیزی
لکنا بضم اول و شیده شدن	هـ	لکھیر بفتح اول و کسر دوم کسی را گویند که چیز را ابدان
لکها بفتح اول و سیوم جمع لک که عدد معروف	ف	و غیر آن رنگ کند
باشد	س	لکیس بر وزن سریر موش خط
لکھا بکسر اول و فتح دوم صیغه ماضی است از مصدر	س	لگ با دوم فارسی بر وزن سک حرفیت که برای
لکھنا یعنی نوشت و معنی سزشت و نقد بر آبی می آید	س	انتهای غایت آید بفارسی تا و عبرتی الی گویند
لکھانا بکسر اول نویسانیدن	س	لگاب بفتح اول و تشدید دوم مذکر محبت و عشق و چوبی
لکھا و بفتح اول و دوم و ضم همزه دلیل مشعر	س	ولی که بدان کشتی رانند لگانگانا موافق و
لکھا و - لکھا و ت بر دو بکسر اول اول مذکر	س	برابر بنون چیزی با چیزی
و نامی موش تحریر و نوشت	س	لگاتاس بفتح اول بر وزن میازار متواتر و بیانی
لکھالی بکسر اول موش اجرت نوشتن و محنت	س	و علی التوالی
نوشتن و بهزمن تحریر	س	لگان بفتح اول مذکر اساده کردن یا روان کنشی
لکھیتی بفتح اول و بای فارسی و کسر تالی فوقانی	س	لگانا بفتح اول بوسطن و بند کردن و گذاشتن و
تواکر و متمول	س	ظاهر کردن احوال کسی کبی از راه سعایت یا عداوت
لکھنگ بکسر اول و فتح فوقانی و سکون نون	س	لگانا بجهاننا بضم بای موحده فتنه انگیزی و محنت
و کاف فارسی مذکر نوشته و ستا و یزد و تمسک	س	افکندن میان دو کس
و کاغذ و قرطاس	س	لگا و بفتح اول مذکر پیوند نسبت و قرابت و خویشی
لکھه لک بفتح اول و ضم دوم و سکون تالی	س	لگاوت با نامی هندی بر وزن سخاوت استعمال
مصرف و با دوست را گویند	س	پیوند نسبت
لکھه لکھانا بفتح هر دو لام کشیدن و نفس	س	لگ بجهگ بفتح اول و سیوم نزدیک و مفصل و تفریح
کشیدن مرغان از شدت حرارت یا تشنگی	س	لگ چلنا متصل با کسی رفتن و دوستی و مخالفت
لکھه لینا نقل کردن و انتقال کردن	س	لکتر بفتح اول و دوم و سکون مای هندی نوعی از
لکھنا بکسر اول نوشتن و بفتح اول دیدن و نگریستن	س	باز که برنده شکاری است
و دانستن و فهمیدن	ف	لگلاک بفتح هر دو لام برنده است لعلق مویز است

<p>را گویند</p>	<p>س لکن بفتح اول در دوم مذکر لفظه وان و نیز محبت و عشق و تقریر روز شادی و پشت بی آفتاب و در فارسی نیز همین معنی دارد و کذا فی البرهان</p>
<p>س للکندی بفتح اول ماده بوزینه</p>	<p>س لکنا بفتح اول بوسطن و سپیدن</p>
<p>ه للو بفتح اول و نشدید دوم و سکون و او مجرب</p>	<p>س لگو بفتح اول و ضم دوم بار و هشتا</p>
<p>چاپوسی و خوشامد</p>	<p>س لگو انا بفتح اول استعدی لگانا</p>
<p>ه للی بوزن جلی دختر و شیرزه و بمعنی ناتوان و زبون هم آمده</p>	<p>ه لگو نمان بفتح اول و ضم دوم و سکون و او سرد و وزن و فتح مایه بوزن چیزی را گویند که مرغوب و دلچسپ بود</p>
<p>ه للیانا بفتح اول و کسر دوم ستانیدن و خوشامد کردن</p>	<p>س لگهون بفتح اول بوزن عدد و کوتاه و مختصر را گویند</p>
<p>و سرخ نمودن چیزی را و کلگون ساختن با بمعنی</p>	<p>ه لگهون سبک بانگ مدت و بانگ فرصت لگهون</p>
<p>از لفظ لال مقدر ساخته باشند</p>	<p>س لگهون بکسر اول جمله کوتاه نظر</p>
<p>ه لم بکسر اول مونت بهمت و اذنه و بمعنی نشان</p>	<p>ه لگی بفتح اول نشدید کاف فارسی مکتوبه چوب</p>
<p>و علامت نیز آمده و بکسر اول و فتح دوم در معنی</p>	<p>ه دراز و چوبیکه عرض و طول آن بقدر پنج و نیم ذراع باشد و بدان چیز مایه بمانند</p>
<p>س لمبا بفتح اول بوزن نه دراز و طویل لمبا کرنا دراز کردن</p>	<p>ه للا بوزن بلا طفل و کودک</p>
<p>و بسیار زدن کسی را</p>	<p>س للات بکسر اول بوزن صفات مذکر پیشانی و سر نوشت و تقدیر را گویند</p>
<p>س لمبانا بفتح اول دراز کردن</p>	<p>ه للانا بکسر اول بوزن فسانه حسرت کردن و آرزو داشتن</p>
<p>س لمبائی بفتح اول مونت درازی و طوالت</p>	<p>س للت بفتح اول و کسر دوم و سکون فو قانی نام</p>
<p>س لمبائی چو تمانی طول و عرض و کنایت از</p>	<p>س لوانی است از یوسبعی و بمعنی حسین و جمیل</p>
<p>کبر و نخوت و جود و فریضی نیز آمده</p>	<p>ه لمبا بفتح اول هر چیز دراز و نوعی از کام بون است</p>
<p>ه لمبس بوزن غیر مونت روزه و آن طوالت</p>	<p>ه للکات بوزن ملک مونت طغیان آب گناه</p>
<p>معروف</p>	<p>ه از خیال و دوم نیز باشد</p>
<p>س لمبوس بفتح اول و ضم سیوم و سکون و او معروف</p>	<p>ه للکام بفتح اول مونت بانگ و نغمه</p>
<p>و دراز و طویل</p>	<p>ه للکامرا بفتح اول نغمه زون و بانگ بر زون</p>
<p>س لمبها بفتح اول و سیوم خرگوش قرآن جاویری</p>	<p>ه للکانا بفتح اول بر انگیزتن و دو کس بیک</p>
<p>است معروف</p>	<p>ه للکنا بفتح اول و دوم حمد کردن</p>
<p>س لمبی بفتح اول هر چیز دراز و نوعی از کام بون است</p>	<p>س للکندی بفتح اول و سکون هم و فتح مایه فارسی</p>
<p>س لمبی سانس بهرنی نفس سرد بر کشیدن</p>	<p>س و سکون مایه هندی کاوذب دروغ کو و زنا کار</p>
<p>و تاسف خوردن لمبی کو نا نومی از جستن است</p>	<p>س و ناسق و آواره کجه لمبت بفتح کاف فارسی</p>
<p>س لمبیان کرنا بفتح اول بر جستن و شکست زدن</p>	
<p>و ناز و بخت کردن</p>	

<p>لنگر بفتح اول مذکر و جهت ذکر و در فارسی اسمی بسیار</p>	<p>هـ</p>	<p>آواره و خود</p>	<p>۰</p>
<p>سنگین که بدان کشتی را از فشار باز دارند و جای</p>	<p>س</p>	<p>لم چشم بفتح اول و سیوم موش بندوق و راز</p>	<p>س</p>
<p>که هر روز در آنجا مردم طعام دهند لنگر اتمان لنگر</p>	<p>س</p>	<p>لم چشم مردم بلند بالا و طویل القامت</p>	<p>س</p>
<p>جهاز برداشتن و طعام خوردن بساکن یا احد</p>	<p>هـ</p>	<p>لمکانا بفتح اول دراز کردن دست باشد</p>	<p>هـ</p>
<p>لنگر خانه لنگر بی هو یا بودن کشتی بر لنگر لنگر اللان</p>	<p>س</p>	<p>برای گرفتن چیزی</p>	<p>س</p>
<p>لنگر کرا لنگر کشتی و دریا افکندن</p>	<p>هـ</p>	<p>لمکانا بفتح اول و سکون میم و فتح کاف تازی</p>	<p>س</p>
<p>لنگری بفتح اول طشت و طهار و خنوز</p>	<p>هـ</p>	<p>خرگوش</p>	<p>س</p>
<p>لنگر انا بفتح اول لنگر بفتح اول لنگر بفتح اول لنگر</p>	<p>هـ</p>	<p>لمها بفتح اول و دوم لنها بفتح اول و سیوم کند</p>	<p>س</p>
<p>لنگر انا بفتح اول لنگر بفتح اول لنگر بفتح اول لنگر</p>	<p>هـ</p>	<p>لساب و وزن انه دراز بفری طول گویند</p>	<p>س</p>
<p>لنگوت - لنگوت بفتح اول و سکون و او مجهول</p>	<p>هـ</p>	<p>لبنان بفتح اول مذکر درازی و طول است</p>	<p>س</p>
<p>مذکر لنگی باشد که چک که در ویشان و فقیران بر</p>	<p>ع</p>	<p>لن تازی مینت کنایه از نخوت و کبر و خود و</p>	<p>ع</p>
<p>میان بندند و آنرا در فارسی نیز لنگوت خوانند که اقی البر</p>	<p>هـ</p>	<p>و ترجمه لفظی بر آئینه نوحاهی دید و این نغی تاکید است</p>	<p>نه نغی ابد</p>
<p>لنگوت بند کنایه از درویش و کد ابا باشد و بندگی</p>	<p>هـ</p>	<p>لنج بضم اول مردم مثل که دست و پای او از کار</p>	<p>ف</p>
<p>که بدان لنگوت را به بندند</p>	<p>هـ</p>	<p>رفته باشد</p>	<p>س</p>
<p>لنگوتی بفتح اول و سکون و او مجهول موش نوعی</p>	<p>هـ</p>	<p>لند بفتح اول آلت تناسل و در فارسی نیز لند گویند</p>	<p>س</p>
<p>از لنگوت لنگوت یا یامر کنایه از آشنای دیرین و دوست</p>	<p>س</p>	<p>با دال جمله کذافی البرهان</p>	<p>هـ</p>
<p>قدیم و همراز باشد</p>	<p>س</p>	<p>لندا بضم اول دم بریده</p>	<p>هـ</p>
<p>لنگوچا بفتح اول و ضم سیوم و سکون و او معروف</p>	<p>س</p>	<p>لند و مرا گوم بریده و مرد بیچاره و یکس را هم گفته اند</p>	<p>هـ</p>
<p>و فتح جیم فارسی مذکر زنج و آن بفتح اول و ثانی رود</p>	<p>س</p>	<p>لند هنا بضم اول مرده و لوهنا</p>	<p>س</p>
<p>گو سفند باشد که با گوشت و پیله پر کرده دقاق کنند</p>	<p>س</p>	<p>لندیانا بضم اول و کسر ال جمله بندی غلطیدین</p>	<p>س</p>
<p>و در وقت ضرورت پزند و خوردند</p>	<p>س</p>	<p>لنگ بفتح اول و سکون نون و کاف تازی</p>	<p>هـ</p>
<p>لنگو بر وزن انگور سیوم</p>	<p>س</p>	<p>کمر را گویند بفری خا صره گویند</p>	<p>س</p>
<p>لنگهن بفتح اول و سیوم مذکر سنگی و فا و در روزه</p>	<p>س</p>	<p>لنگ کبک اول و سکون نون و کاف فارسی مذکر</p>	<p>س</p>
<p>هندوان باشد و بر جستن و حمل آوردن لنگهن</p>	<p>س</p>	<p>زه یعنی آلت تناسل و نشان نهادن و آن چیز است</p>	<p>س</p>

لو با و او مجبول بر وزن بوجج امر از مصدر لیا	هر	لو ت بسکون و او معروف و تائی هندی	س
بمعنی گرفتن و بمعنی اینک و بدین هم هست		سونت نیما و تاراج و غارت لو ت با سز	
لو بفتح اول بر وزن جو سونت پر و تشدید حراع یا	س	عانتگر لو ت پات لو ت کھوت تاخت	
زبانها تش و بمعنی یاد و ذکر می آمده لو لگانا گنایت		و تاراج را گویند لو تا لو ت کذ لک	
استغناء از شراق و یاد کسی یا ذکر و عباد آبی لو لگنی دوام	هر	لو تا با دووم مجبول مذکر آوند کلین که بدان طهارت	
یاد معشوق که در فعل عاشق می باشد و یاد الهی		کند لو تا سبجی نوعی از بورتی	
و در دم و الهی و نیز آرزو داشتن بهر چیزی	هـ	لو تا نا بفتح اول غلطانیدن	
لو ا بفتح اول مذکر پرنده است معروف و کبک	س	لو ت پوت بهر دو و او مجبول غلطان	
اول در عربی رایب و نشان		لو ت پوت هونا گنایت از عاشق شدن	
لو ات بضم اول مرادف لو کت و آن آید	هـ	باشد	
لو ا لانا کبک اول آوردن چیزی بدست میگری	س	لو ت پوتیا بود اول مجبول ثانی معروف و	
لو ا نا کبک اول حکم دادن کسی بگرفتن چیزی	س	کسر تائی هندی نوعی از رشتنی باشد که در آب	
لو بجهت بسکون و او مجبول و دیگر حروف مذکر	س	میرود و آنرا کیک گویند	
آز و شتره و بمعنی ترغیب و تحریص هم آمده	س	لو تن بسکون و او مجبول و فتح تائی هندی	
لو بجهت با دووم مجبول عاشق گشتن و در زینت شدن	س	مذکر غلطک زون و نیز کبوتری را گویند که	
لو بجهت بر وزن خوبی حرص و طامع	س	غلطک زند و بمعنی خابن هم آمده	
لو پ بسکون و او مجبول و بای فارسی عدم	س	لو تا بفتح اول غلطیدن و باز گشتن	
حضور و غیبت و غائب شدن		لو تا با دووم مجبول غلطیدن لو تا پوتیا	
لو پتئی بسکون و او مجبول و بای فارسی	س	از قسم توابع است بمعنی غلطیدن و خفتن نیک	
و کسر تائی هندی سونت کله هر چیز و نیز چیزی		پهلوی پهلوی دیگر و لو تا بضم اول تاراج کردن	
است که فالوده و ارار از او گندم دروغن کا و		و غارت نمودن	
پزند و خوردند	س	لو چا با دووم مجبول مذکر پاره گوشت مرادف	
لو مخته بسکون و او مجبول و دیگر حروف سونت	هـ	لو مخته	
لاش مرده		لو چن بر وزن سوزن مذکر چشم که عربان عین	
لو مخته با دووم مجبول سونت جوال و خورجین	هـ	خوانند و شوشش و براده آهن که جزوی از	
لو مخته بسکون و او مجبول و تائی فغانی و تائی	س	اجزای سسی است	
هوز مذکر پاره گوشت لو متهری سونت کذ لک	س	لود هـ با دووم مجبول و سکون دال و تائی	
لو متهی با دووم مجبول و کسر تائی فغانی سونت	س	هوز درختی است که از آن رنگ می برارند	
چو بدستی مرادف کلامتی		لودها با دووم مجبول فتح دال نام فرود آرزو از راه	
لو ت با سیم هندی بر وزن قوت مذکر	هـ	و کشا و رزان	
غلطک و باز گشت و کردش		لودی با دووم مجبول و کسر دال نام قومی است از اقوام	

<p>لوکنا بادوم مجبول گرفتن و بادوم مسروق</p>	<p>س لوس بروزن شورند که نوعی از آویزه گوش مراد</p>
<p>سوختن چیزی باشد از حرارت هوا یا آفتاب</p>	<p>س لولک و بمعنی زرشک است هم آمده</p>
<p>لوکنا بفتح اول در خشیدن و لغتم اول دید</p>	<p>س لوسر بفتح اول در ای هندی نزه بمری ذکر گویند</p>
<p>لوکوا بی بسکون و او مسروق و کاف تازی</p>	<p>س لوترها بادوم مجبول سنگی دراز که بدان چیزها بسایند</p>
<p>دفعه او و سونت آتش زدگی یعنی گرفتن آتش</p>	<p>هر لولک لغتم اول بروزن دوک سونت مراد</p>
<p>لوکهد بسکون و او مسروق و کاف تازی</p>	<p>س لولک بادوم مجبول و کاف تازی مذکر گیتی</p>
<p>سونت شعله در زبان آتش لوکهد چلا فنا</p>	<p>و جهان و عالم و مردمان را گویند لولک پال</p>
<p>لوکهر بادوم مجبول و فتح کاف تازی مذکر</p>	<p>س بادشاه عالم برور لولک را بیحس حقیقت و</p>
<p>آلات و ظروف استی که کهنه باشد</p>	<p>س شیطان باشد تین لولک عوالم تنه باشد</p>
<p>لوکی بفتح اول سونت نوعی از خزیه</p>	<p>هر که یکی سورگ لولک یعنی عالم بالادوم</p>
<p>لوگب باو و مجبول و کاف فارسی مذکر عالم و</p>	<p>س هریت لولک که زمین و زمینیان باشد سیوم</p>
<p>مردم مراد لولک یا کاف تازی</p>	<p>س یا نال که عمارت زیر زمین باشد</p>
<p>لوگانی بادوم مجبول بروزن خوابی مطلق بز</p>	<p>س لولکا باو و مسروق مذکر چیزی که از خانه</p>
<p>لوک باو و مجبول و فتح کاف تازی مذکر</p>	<p>هر سوخته و آتش گرفته بردارند و بنید از مذکور</p>
<p>لوک باو و مجبول و فتح کاف تازی مذکر</p>	<p>س لولکا ناکنا یا ز آتش افزونی و فتنه انگیزی کردن باشد</p>
<p>لوک باو و مجبول و فتح کاف تازی مذکر</p>	<p>هر لولکا بفتح اول مذکر نوعی از خزیه است و بمعنی</p>
<p>لوک باو و مجبول و فتح کاف تازی مذکر</p>	<p>س برق و درخشش هم آمده است</p>
<p>لوک باو و مجبول و فتح کاف تازی مذکر</p>	<p>س لولکا لولک بهر دو و او مجبول مذکر زنجیره جبا</p>
<p>لوک باو و مجبول و فتح کاف تازی مذکر</p>	<p>هر یعنی کوه ماکه پیرامون گیتی واقع است</p>
<p>لوک باو و مجبول و فتح کاف تازی مذکر</p>	<p>هر لولکت لغتم اول و فتح سیوم بهیزم نیم سوخته</p>
<p>لوک باو و مجبول و فتح کاف تازی مذکر</p>	<p>هر لولکتی بسکون و او مسروق کاف تازی مذکر</p>
<p>لوک باو و مجبول و فتح کاف تازی مذکر</p>	<p>س آسغده و آسفته یعنی بهیزم نیم سوخته و بمعنی بدبا</p>
<p>لوک باو و مجبول و فتح کاف تازی مذکر</p>	<p>س لولکا لولک باو و مجبول و کاف تازی</p>
<p>لوک باو و مجبول و فتح کاف تازی مذکر</p>	<p>س مذکر پارچه ای کهنه فرسوده</p>
<p>لوک باو و مجبول و فتح کاف تازی مذکر</p>	<p>س لولک چلا نا باو و مسروق سحر کردن</p>
<p>لوک باو و مجبول و فتح کاف تازی مذکر</p>	<p>هر لولکری باو و مجبول مراد لولکتی باو و</p>
<p>لوک باو و مجبول و فتح کاف تازی مذکر</p>	<p>س مسروق</p>
<p>لوک باو و مجبول و فتح کاف تازی مذکر</p>	<p>س لولک بفتح اول و کسر کاف یعنی سونت هم</p>

<p>زراعت و بسند و بضم اول نگی که از دیوار ببغذ و بمعنی مسکه هم هست بعرابی زنده گویند لویا بضم اول و کسرتون هر چیز نمکین و بقدر الحما را نیز گویند</p>	<p>لگانا سخن آرای نمودن چا پلوی کردن لون با و او مجبول و وزن زده حرفی است که برای انتزای غایت آید و بفتح اول هم خوانده اند لونا بفتح اول در دیدن زراعت و برابر کردن</p>
<p>لویا بضم اول بیلدار و کلکار و ننگ ساز و نام قومی است از بقالان لوه بضم اول و سکون داد معروف و دمای هوز موش سوم و باد مرمر</p>	<p>پله های ترازو و بادوم مجبول نام سیوه است و هر چیز نمکین و زمین شود و نگی که از دیوار تابراقت و بقدر الحما را هم گفته اند لونا س بادوم مجبول بر وزن بودار مذکر شده بوم و بجای که در آن ننگ بر خیزد</p>
<p>لوه با بادوم مجبول آهن بعرابی جدید خوانند لوهاس آهنگر و حداد لوهاس بفتح اول مذکر شکسته و بیوشی و بخودی</p>	<p>لوند بفتح اول و سکون دیگر حرف مذکر باه کیسه و کبسه در عربی بمعنی کم آمدن سال و ماه باشد و بر وزن گمندر فارسی مردم کابل و انگل زان خود را دوست دارد و وزن فاحشه و لیسر بدکاره را هم گفته اند</p>
<p>لوهانی بادوم مجبول نام قومی است از افا لوه چن با و او مجبول و ضم جیم فارسی مذکر براده آهن که از در اجزای مسی داخل کنند لوه چوس بضم جیم فارسی کدنگ</p>	<p>لوند بسکون و او مجبول و وزن و فتح دان مذکر کلخ لوند بفتح اول و سکون و او وزن و فتح دان هندی کودک و غلام پاره لوند بانری فعل بد و لو اطت</p>
<p>لوهساس بر وزن کوهسار موش کانی آهن بعرابی معدن الحديد گویند لوهو بر وزن دور و مذکر خون بعرابی دم خوانند لوهو بهیمن آمدن اسپهال فرمی را گویند لوهو بهیمن بفتح بای فارسی مبرهن شدن لوهو ذالنا عبارت از بیماری لغث الدم است لوهو همان خون الوه</p>	<p>لوندی - لوندی بفتح اول دختر و کنیز لونگ بفتح اول موش و نقل و آن گرم و خشک است در سیم معجز و مقوی دل و معده و جگر و دماغ و سایر اعضای باطنی و با ضم و محمل رجاج باشد و استغای لحمی و قوی و عثمان راست و پدید روی و مان خشک کند و پاره چشم برود و تیزی بصارت آرد لونگ چتر اچیر بگست که از آرد و تخم و پزند و بخورند</p>
<p>لوهی بر وزن کوبی موش لغته و نوعی از پارچه ابریشمی و با باد و صبح صادق را هم گفته لوهیا بادوم مجبول و کسرتی هوز هر چیز است و از آهن ساخته</p>	<p>لونگر بضم اول و سکون و او معروف و وزن و کاف فارسی و فتح رای هبله شود و نمکین و بفتح اول نام دوا می است لونی بفتح اول موش اجرنیکه به دروندگان</p>
<p>لوی بادوم مجبول و کسرتی موش کل و بانا در وقت در ننگ چهره و کل که خمیر نان که برای پهن ساختن آماده باشد لوین بادوم مجبول و فتح یای تختانی بر وزن</p>	<p>لونی بفتح اول موش اجرنیکه به دروندگان</p>

طوری در رنگ کردن و نقاشی نمودن	سوزن که چشم عبری بین خوانند
لهسن بفتح اول و سیوم مذکر سیر عبری توهم گویند	لهو یا کبیر اول و فتح دوم و تشدید تحتانی گیرند
و آن گرم و خشک است در دوم در پشت و	لهاسر بضم اول اینک عبری حداد گویند
ورک را نافع باشد و قایم مقام تریاق است	لهاسرن بضم اول و کسر ای جمله زن اینک
در گردیدن جانوران بار و مزاج و صحت مبرود	لهسنی ناخن پیرای
و بران را نگهدارد و در بایح غلیظ بشکند	لهاسرا کبیر اول و فتح رای هندی مردم کینه و
لهسنیا بفتح اول و سیوم و کسر نون سنگی است	مزد مایه و ذلیل و ناکس
کران بهیا	لهمان بضم اول خوشخوار و خون آلوده
لهسوترا بفتح اول و ضم سین و سکون و او مجبول	لهمانگی بضم اول و سکون نون و کسوف فاری
و فتح رای هندی مذکور نام میوه است مرادف	سونسث عصای که از با این استوار کرده با
لهسوترا	لهمانه بضم اول و فتح نون خوشخوار
لهمک بفتح اول و دوم سونسث در خسانی چیزی	لهبیر بفتح اول موعده بر وزن رهبر مذکر نوبی
ولهعان	از طولی باشد
لهکاسرنا بفتح اول و ناخن و ناز بردن و سبک	لهبیر بفتح اول و سکون بای مجبول مذکر
زدن دست بر بدن سب	نام بنایست غیر معلوم
لهکانا بفتح اول متعدی لگنا	لهس بفتح اول و دوم سونسث موج و خیال و
لهکاوک بفتح اول و فتح و او سونسث در خسانی	از زهر مار و چیز است که نفرو می و طلای
لهکنا بفتح اول و دوم ترم کردن و در خشیدن	می باشد و آنرا کلاتون دوزان و کیش گران
چیزی روشن و موج زدن سبزه و گیاه از	سکار بر بند و شفتگی و اضطراب خاطر را هم گفته اند
حرکت باد	لهس بفتح اول بر وزن بهره مذکر اینک
لهکوسر بفتح اول و سیوم و تشدید او و مفتوح	لهس بضم اول کوچک و صغیر و بفتح اول و دوم
و سکون رای قرشت مذکر شیر برنجی که بخورد	و تشدید رای جمله نوعی از غله باشد
و عروس و داماد دهند	لهسا لگنا بفتح اول بجات یافتن از چیزی
لهکیلا بفتح اول و کسر سیوم و سکون بای هر دو	بکلمت عملی و زبان ندادن کسی را در کاری
و فتح لام تابان و در خشان	لهسرا بفتح اول موج زدن و امیدوار چیزی
لهکوت بفتح اول و ضم سیوم و سکون او مجبول	ساختن کسی را که حصول آن ممکن نباشد
کسی که وام از مردم ستاند و او انگند	لهس بهی بفتح اول و دوم در هر دو سونسث
لهلهها بفتح هر دو لام بر وزن فیهقه گیاه سرسبز	اقبال و سعادت طالع و نیکی بخت
و سبزه تازه و موج زدن	لهسنا بفتح اول و دوم موج زدن و سفیدن
لهلهها بفتح هر دو لام بالیدن و سرسبز و تازه شدن	لهری بر وزن شهری ستون و ناپایدا
لهسنا بفتح اول بر وزن شهنجا جواب دادن و	لهریا بفتح اول و کسر رای جمله موج زدن و



لیجانا برون و چیزی گرفته بکین و طاعت	س بیان کردن یافتن و تجربه نمودن معنی قرص دوم و س
کرون و گردن نهادن و طغر یافتن در بازی	س و سر نوشت و تقدیریم آمده
لیچ جانابسون بای مجبول و جیم فارسی	س لهند با بعنم اول و فتح دوم و سکون اول و فتح اول
کرون و گردن در زیر دست شدن و گم شدن	س هندی مذکور طرف است
لیچر بسکون بای معروف و فتح جیم فارسی سکون	س لهند با بعنم اول و فتح دوم و سکون اول و فتح اول
لیس بکسر اول بر وزن پیر فاده و پار چه که بدر	س مذکر نه بند زمان
لیس بکسر اول بر وزن پیر فاده و پار چه که بدر	س لهند با بعنم اول و فتح دوم و سکون اول و فتح اول
لیس بکسر اول بر وزن پیر فاده و پار چه که بدر	س لهند با بعنم اول و فتح دوم و سکون اول و فتح اول
لیس بکسر اول بر وزن پیر فاده و پار چه که بدر	س لهند با بعنم اول و فتح دوم و سکون اول و فتح اول
لیس بکسر اول بر وزن پیر فاده و پار چه که بدر	س لهند با بعنم اول و فتح دوم و سکون اول و فتح اول
لیس بکسر اول بر وزن پیر فاده و پار چه که بدر	س لهند با بعنم اول و فتح دوم و سکون اول و فتح اول
لیس بکسر اول بر وزن پیر فاده و پار چه که بدر	س لهند با بعنم اول و فتح دوم و سکون اول و فتح اول
لیس بکسر اول بر وزن پیر فاده و پار چه که بدر	س لهند با بعنم اول و فتح دوم و سکون اول و فتح اول
لیس بکسر اول بر وزن پیر فاده و پار چه که بدر	س لهند با بعنم اول و فتح دوم و سکون اول و فتح اول
لیس بکسر اول بر وزن پیر فاده و پار چه که بدر	س لهند با بعنم اول و فتح دوم و سکون اول و فتح اول

<p>هندی مذکر و انهای که از رطوبت هوا بر باره و غیر آن افتد و گله کوسفندان و سگان را هم گفته لیندی بادوم مجبول سونست سرکین بره و کین سگ غیر اصل را گویند که کلب باشد و ضعیف نا نون را هم گفته اند</p>	<p>سکون نامی بوز و کاف نازی دوم کاتب محاسب لیکھکی بادوم مجبول و فتح کاف اول و کسر کاف دوم نازی سونست و شست و تحریر لیل بروزن و معنی نبل و آن چیزی است و دای مشهور و نیکون را هم گفته اند و فتح اول و عربی بمعنی شب باشد</p>
<p>لیو بروزن و بود که کج یا اندیشی که از دلو برود لیو بروزن بود که کج بود و اندیش سبوی نو که از جا خارجی بود و پستان جانوران لیو ادنی بادوم مجبول و کسر فال عهد و بجزه ش و ادوستد و مضاربه و معامله</p>	<p>لیل کشته بکسر اول و سکون یای معروف فتح کاف نام پرند است که گوی آن نیکون می باشد لیلنا سکون یای معروف فرد بر و ن و بلع لیوتت یا یای مجبول و ضم لام دوم آنکه در استاد و او اندکند</p>
<p>لیو اس بادوم مجبول مذکر کلابه که بدان و یوار را بنیدانند لیو اس بادوم مجبول مذکر کلابه و کابهل لیو اس بادوم مجبول و سکون نامی بوز مذکر طعمه قوت جانوران و دانه و گیاه لی بکسر اول و کسر سه سونست جزئی است مانند کرم از تخم نر سیدی بپزند و استادان گفت که روزی بکار برند</p>	<p>لیل کشته بکسر اول و سکون یای معروف فتح کاف نام پرند است که گوی آن نیکون می باشد لیلنا سکون یای معروف فرد بر و ن و بلع لیوتت یا یای مجبول و ضم لام دوم آنکه در استاد و او اندکند لیلنا بپرد و یای مجبول که رفتن و قبول کردن بروز ستانن چیزی اندکی س لیم بروزن هم مذکر سازش و اشتی س لیم بروزن آن سر و خشک است در سیم و جالی و سقوی موده و شکند صفا و مسکن حش خون باشد که بنده آب لیمو و نع سیم ملد و عطر میکنند</p>
<p><b>گفتار هشتم در حرف سیم</b> ما مادر و نامی از ثنائی لجمی و در فارسی ضمیر جمع شکست و در عربی حرفی است که برای استغناء و نفی آید ساباب و الدین و ما در و پدر ساب مذکر پیمانہ عبری میال گویند سابنا پیرون ما پاشور با او سرگنی دلیار کنایت از قلت اشیای خور و نی و جزئی مات سونست یکی از حروف بود و معنی مادر هم است و در فارسی معروف که شہات باشد ما تا مادر و معنی ابله جدی دست و جزئی ما تو اسکن نامی فغانی سونست حرف علت و وجه خوراک و قدر شربت و دوا</p>	<p>لیل کشته بکسر اول و سکون یای معروف فتح کاف نام پرند است که گوی آن نیکون می باشد لیلنا سکون یای معروف فرد بر و ن و بلع لیوتت یا یای مجبول و ضم لام دوم آنکه در استاد و او اندکند لیلنا بپرد و یای مجبول که رفتن و قبول کردن بروز ستانن چیزی اندکی س لیم بروزن هم مذکر سازش و اشتی س لیم بروزن آن سر و خشک است در سیم و جالی و سقوی موده و شکند صفا و مسکن حش خون باشد که بنده آب لیمو و نع سیم ملد و عطر میکنند لین بکسر اول بروزن دین که داخله وصل کرده و نیز کسی که با او بخل گیری کند و بفتح اول و تشدید دوم مکسوره و عربی نرم و ملایم باشد لینا کرفن و یا فتن و بازی بروزن خریدن لین دین با هر دوی یای مجبول مذکر و اد سند و معامله باشد لیند ها سکون یای مجبول و نون و فتح</p>

<p>ملچین نام اقلیمی است مشهور</p>	<p>فت</p>	<p>مانتا بسکون نامی فوقانی مست شدن سرخوش</p>	<p>س</p>
<p>ماختر افتح خای عجمه دای هندی احمق و ابله</p>	<p>ه</p>	<p>گردیدن</p>	<p>س</p>
<p>وسفیه باشد مرادف ماچه خرا</p>	<p>س</p>	<p>ما تیل یعنی سیوم خالو که برادر ماور باشد</p>	<p>س</p>
<p>مادك بفتح وال مهله وسكون كاف نازی</p>	<p>س</p>	<p>ما تماندگر جیدن پیشانی و ذوق سرما تا تخمگنا</p>	<p>س</p>
<p>بر چرخ مسکرو نشسته آور</p>	<p>س</p>	<p>بمعنی بریدن پیشانی بود و آن کسان است از</p>	<p>س</p>
<p>ماد گمان بفتح سیوم وسكون كاف نازی و</p>	<p>س</p>	<p>ظهور آثار انجام و آغاز کار ما تماندگونا جبهه سا</p>	<p>س</p>
<p>فتح نامی فوقانی سونش هستی و نشسته</p>	<p>س</p>	<p>کردن و جبین نیاز بر آسان کسی بنیادون</p>	<p>س</p>
<p>مادهو یعنی سیوم وسكون مای هوز و واد</p>	<p>س</p>	<p>ما تخر یعنی سیوم باشد مشهور که نام شهر است</p>	<p>س</p>
<p>مجهول نامی از نامهای و شنو یا کشتن است</p>	<p>س</p>	<p>و نام قومی است از کایتان و برهمنان</p>	<p>س</p>
<p>ماسر سونش ضرب و حریت نامی از ماچه مای</p>	<p>س</p>	<p>ما تخی لینا هموار کردن چیزی عمود هموار کردن</p>	<p>س</p>
<p>ماسرا زوه و کشته شده و ماضی از زدن ماسرا</p>	<p>س</p>	<p>ما تها با سیوم هندی بمعنی کابل است در کشش</p>	<p>س</p>
<p>افرادن کشته و رز سگاه ماسرا ماری جدال</p>	<p>س</p>	<p>نا فرمان بردار</p>	<p>س</p>
<p>و سفاربت طرفین ماسرا ماسرا چرخا گردیدن</p>	<p>س</p>	<p>ما تماندگر و و غرا کو نیز مرادف میثا</p>	<p>س</p>
<p>کسی و ر اواری</p>	<p>س</p>	<p>ما تھو یعنی مای هندی مسخره و ریش کاو</p>	<p>س</p>
<p>ماسر تند بفتح فوقانی وسكون فن و دال هند</p>	<p>س</p>	<p>ماتی سونش خاک و کل مرادف ماتی</p>	<p>س</p>
<p>مذکر آفتاب را گویند</p>	<p>س</p>	<p>ما جانی پروزن دارانی از یک ماور زانید</p>	<p>س</p>
<p>ماسر جن بسکون سیوم و فتح جیم نازی مذکر</p>	<p>س</p>	<p>ووز نزدیک و راعم از لیر و دختر</p>	<p>س</p>
<p>افشا ندن آب باشد برای نظهره بنگان چنانکه</p>	<p>س</p>	<p>ما لجو بچیل مذکر ناز و را گویند</p>	<p>س</p>
<p>در ادای رسومات دینی طریقه مند و است</p>	<p>س</p>	<p>ما جحد امر بسکون جیم نازی و مای هوز و فتح</p>	<p>س</p>
<p>ماسرا جانا کشته شدن و مغلوب کشتن و</p>	<p>س</p>	<p>وال مهله وسكون و دیگر حرف وسط سیلاب</p>	<p>س</p>
<p>عرق شدن کشتی در دریا و کشته شدن کاروانیا</p>	<p>س</p>	<p>و وسط و دریا را گویند</p>	<p>س</p>
<p>یا پاره از فوج از دست راهبر زمان</p>	<p>س</p>	<p>ما چل مذکر چار پای بزرگ و چوب بندی که در</p>	<p>س</p>
<p>ماسرگ بفتح سیوم وسكون كاف قاری مذکر</p>	<p>س</p>	<p>مزرع و کشت زار بندند و بالای آن نشسته</p>	<p>س</p>
<p>راه برتری طریق گویند</p>	<p>س</p>	<p>مرغان را پرانند ماچا قوتر مردم کابل که از</p>	<p>س</p>
<p>ماسرا زون و کشتن و هلاک کردن و نیش</p>	<p>س</p>	<p>بستر خویش بچیند و نوعی از سپاهیان در قوم</p>	<p>س</p>
<p>زون مغرب و گرفتن جرمانه و دفع فتنگی کردن</p>	<p>س</p>	<p>را چپوتان که افزون بسیار می خوردند دست و</p>	<p>س</p>
<p>و افکندن و انداختن و طبع کردن و گرفتاری و دیدن</p>	<p>س</p>	<p>کابل می باشند اما چون برای جمعی بر خیزند و او</p>	<p>س</p>
<p>خامنا اسم بجم آمده بمعنی ضرب</p>	<p>س</p>	<p>و لری دهند</p>	<p>س</p>
<p>ماسر و بردن مازو مذکر نام نومی است از موم</p>	<p>س</p>	<p>ماچه خرا یعنی جیم فارسی دعای جیم کول و مردم</p>	<p>س</p>
<p>و طبل و نقاره را هم گفته اند</p>	<p>س</p>	<p>ماچی سونش خاک کس و آن آله است و چهار پا</p>	<p>س</p>
<p>ماسر و بسکون سیوم و فتح واد نام نومی است از موم</p>	<p>س</p>	<p>که یک را نیز گویند</p>	<p>س</p>



نوامی است از نواهای موسیقی و وسط و میان چیزی  
 و نوعی از نظم و شعر مابعد ده هاسر بیانه سیلابها  
 و وسط دریا باشد مرادف مابعد هاسر  
 مابعد بسکون نون و فتح جسم تازی مذکر نشاسته که  
 آنرا با کاج یعنی شیشه صلا می کرده یا میزند و در سما  
 کاغذ بادوران تر کرده خشک سازند تا در وقت  
 پتنگ بازی ریسان دیگر را برود و ضیافتی که  
 در امامین نوشاه قبل از رسم نکاح برای دوستان  
 خود میگذراند و تنه درخت را هم گفته اند  
 مابعد بسکون نون و فتح جسم موش نشان  
 و شوکت  
 مابعد بسکون نون و کسر جسم تازی مطلق کشتی و سگای  
 را گویند  
 مابعد بسکون نون و وال مبدل پرموده و بمعنی کلین  
 و مزه پرموده و غایر که مقام ماندن درنده و جانور  
 باشد  
 مابعد بسکون نون و وال هندی مذکر امار و آبسرخ  
 مابعد بسکون نون و فتح وال هندی مذکر و غنی  
 که از ضرب بر جسم افتد و نوعی از نان خوردنی هم است  
 مابعد نابسکون نون و وال هندی مالدین و  
 پایمال کردن و امار دادن پارچه را یا کاغذ را  
 مابعد هاسر مرادف منداها  
 مابعد بسکون نون و کسر وال هندی موش  
 امار و نشاسته را گویند  
 مافنس یعنی نون و سکون سین مبدل آدمی و انسان  
 را گویند و بسکون نون و سین مبدل بمعنی گوشت  
 باشد بعرابی لحم خوانند  
 مافسنونان بسکون نون اول و فتح سین و سکون  
 نون دوم و فتح و او و سکون الف و نون مذکر عظیم  
 و تکرم و مر جا گفتن دوستی را که برای ملاقات آید  
 مابعد مگسبر نون و سکون کاف تازی مذکر نوعی

از معنی باشد لید کامانک کنایت از باب  
 مانک جو تر یعنی جسم تازی و سکون با و مجهول  
 و رای هندی نام پرنق است  
 مانگه یعنی نون و سکون کاف تازی مابعد  
 آدمی و بشتر مرادف مافنس  
 مانگ بر وزن وانگ موش فرق سرو ناحیه  
 شهر و صف و قطار و دست سوزده و آن ختری  
 وزنی باشد که خواستکاری او نموده باشند اما  
 هنوز نکاح نکرده کذا فی الیه مانگ نکالنا  
 شانه کردن سوی بطوریکه فرق نمایان گردد  
 مانگ چکنی بکسر جسم فارسی و سکون کاف  
 تازی و کسر نون و سکون تجانی نام پرنده است  
 مانگ دینا دادن چیزی بکسی بعد در خواست  
 آن از دیگران  
 مانگ لینا بهاریت گرفتن  
 مانگنا طلبیدن و خواستن و خواستکاری  
 زن را مانگ تانگ کرنا خواستن و سوال  
 کردن از قسم توابع است  
 مانگی بسکون نون و کسر کاف فارسی موش  
 دام و قرض را گویند و بمعنی دست سوزده یعنی  
 دختر خواستکاری کرده  
 ماننا بسکون نون اول پذیرفتن و گردن  
 براماننا آزرده شدن و ناخوش گردیدن  
 و ریختن و بجلا ماننا تقیض براماننا  
 مانو- مانون با و او مجهول در هر دو بمعنی  
 بالقرص و فرضا باشد و کبر برانیز گویند بعرابی  
 سوز باشد  
 ماننه بسکون نون و های هوز در میان  
 اندرون مرادف مین تا مین بسکون  
 نون و کسر های هوز بر وزن شاهین کذک  
 مانی بر وزن فانی مهزور و مشکر و در فارسی

<p>مست بھین بروزن قرزین نادان دک عقل مست عقل بھین بمعنی عالی محمود باشد</p>	<p>مادروبی ہستا و نام نقاشی کہ دوی پیبری کردو بہرام شاہ بن ہرموز اورا گشت</p>
<p>مست بروزن عطانہ کر کنکاش و مشورت متناس بضم اول سونٹ آہنگ کمیز و مقصد بول کردن خصوصاً</p>	<p>ساو ابروزن ساہو ہر مطلق حیوٹی اکویند بمعنی بار دزدوی تخم مرغ و خمیر یاہ و شیر می کہ از جو بشدن</p>
<p>مستسا بضم اول سونٹ آہنگ کمیز و مقصد بول کردن خصوصاً مستسا بضم اول آنگہ آہنگ کمیز دارو</p>	<p>علیظ شدہ باشد نیز آمدہ و در زبان عربی سکون و طہار اکویند</p>
<p>مست بکسر اول سکون تالی فوقانی و رای قرشت بروزن دوست و صدیق</p>	<p>ساوس بفتح او و سکون سین جہد مرادف اماوس شب محاق</p>
<p>مسترائی بکسر اول سونٹ دوستی و محبت مسترائی بفتح اول ترغیب دن و در غلاندین</p>	<p>ماہر بضم ہای ہوز مذکر زہر عربی سم کویند و بکسر ہای ہوز در عربی و انا و خمیر</p>
<p>مسترائی بکسر اول سکون فوقانی و رای قرشت و فتح فوقانی دوم سونٹ دوستی و محبت را کویند</p>	<p>ماہ بکسر ہای ہوز حرفیت کہ افادہ ظرفیت ہ بمچو در فارسی و فی در عربی و در دوم بلفظت</p>
<p>مست روی بکسر اول و کسر اول مہملہ و سکون او مجبول دوست نامہ صاف و دغل</p>	<p>اہل برج ماہن بروزن کاہن کندک ماہو بروزن اہو گوش خرد گوش خاک مراد</p>
<p>مستلاباجی کا بفتح اول سورانیدن ل عربی غنی کویند مستنا بفتح اول سکون فوقانی و فتح نون بالفت کشیدہ</p>	<p>کسائی سائی بروزن رای مادور در عربی آبی یعنی شہ باب وانکہ در آب زندگانی کند</p>
<p>مستنا بضم اول آنگہ شاش بسیار کند متجنج بضم اول و فتح فوقانی و سکون نون و فتح تہائی</p>	<p>سایا بروزن سایہ سونٹ لطف و کرم و رحم و ترجم و خیال بی بود و ہم بی نمود و طلسم را کویند</p>
<p>نوعی از پلا و باشد کہ از استجن کو سفندی ہم کویند مستنگ بروزن تنگ فیل را کویند و آن بولیت سوز</p>	<p>سایکا بسکون یای تختائی و فتح کاف تا زائی کر خانہ و خانہ مادورزن</p>
<p>متوا مرا - متواکا بفتح اول است و سر خوش متوا بفتح اول تشدید فوقانی و فتح او و سکون ای قرشت مشورہ</p>	<p>سایا بروزن سایہ سونٹ لطف و کرم و رحم و ترجم و خیال بی بود و ہم بی نمود و طلسم را کویند</p>
<p>متوا بفتح اول و دوم مذکر پیشانی مرادف صائحا متہر بضم اول و کسر فوقانی و فتح تہائی ہوز و سکون ای قرشت</p>	<p>سایکا بسکون یای تختائی و فتح کاف تا زائی کر خانہ و خانہ مادورزن</p>
<p>مذکر کاہ آخور کہ در بول آب اودہ باشد متہر بفتح اول و ضم فوقانی نام شہری است کہ گشن</p>	<p>سایکا بسکون یای تختائی و فتح کاف تا زائی کر خانہ و خانہ مادورزن</p>
<p>انجا پیدا شد متہر بی بفتح اول و ضم دوم زنیکہ از قوم برہمان</p>	<p>سایکا بسکون یای تختائی و فتح کاف تا زائی کر خانہ و خانہ مادورزن</p>
<p>متہر بی بفتح اول و کسر دوم و سکون تالی ہوز و کسر قرشت سونٹ کوی کہ در ان خس و خاشاک کمیز</p>	<p>سایکا بسکون یای تختائی و فتح کاف تا زائی کر خانہ و خانہ مادورزن</p>
<p>متہر بی بفتح اول و کسر دوم و سکون تالی ہوز و کسر قرشت سونٹ کوی کہ در ان خس و خاشاک کمیز</p>	<p>سایکا بسکون یای تختائی و فتح کاف تا زائی کر خانہ و خانہ مادورزن</p>
<p>متہر بی بفتح اول و کسر دوم و سکون تالی ہوز و کسر قرشت سونٹ کوی کہ در ان خس و خاشاک کمیز</p>	<p>سایکا بسکون یای تختائی و فتح کاف تا زائی کر خانہ و خانہ مادورزن</p>
<p>متہر بی بفتح اول و کسر دوم و سکون تالی ہوز و کسر قرشت سونٹ کوی کہ در ان خس و خاشاک کمیز</p>	<p>سایکا بسکون یای تختائی و فتح کاف تا زائی کر خانہ و خانہ مادورزن</p>

اسان فرابم آید	هـ	متکا نافع اول چشمک زدن و غمزه کردن	هـ
متهریا نافع اول و دوم و کسر رای قرشت بر مینی را	س	متکن نافع اول و سوم مونت کرشمه و غمزه	هـ
گویند که از ساکنان شهر شهر باشد	هـ	متکنا نافع اول و دوم غمزه کردن و نافع اول و	هـ
متکن بکسر اول و ضم فوقانی و سکون های هوز و	س	دوم و سکون سیوم او مذکلی کوچک که بدان	هـ
ذکر چو او آن برجی است از بروج آسمان بفارسی	س	آب از کلیره بردارند	هـ
و دیگر گویند و بعضی جفت هم آمده است و بعضی	س	متکو مٹا نافع اول و سکون و او مجهول مذکر	س
اول و دوم شورانیدن و دریم زدن ماست	س	خانه کلین	س
متکنا نافع اول زدن و شورانیدن ماست و خمیر	س	متکی نافع اول مونت کلیره کوچک غمزه و او	هـ
کردن و سرشتن آرد و شیر زدن و آن آله است	س	و چیزی است که از علاج و چوب سازند و بد	س
سورف که بدان ماست را بشورانند تا مسکه	س	طفلان شیر خواره دهند تا آنرا امکیده باشند	س
از دوع جدا شود	س	و از اجوستنی هم گویند	س
متکنی نافع اول و سکون های فوقانی مونت شرزند	س	متنا بکسر اول سوده شدن	س
متکنا نافع اول و دوم و کسر زدن و فتح تختانی مونت	س	متقه نافع اول مذکر در سه بند و آن و خانقا	س
شورانیدن ماست	س	و تکیه گاه جوکیان باشد و بعضی اول مشت	س
متحوت نافع اول و دوم و سکون های هوز و او	س	متقه مرد نافع میم دوم و سکون را را ایزن	س
و نای هندی مذکور دستگیری و اعانت و عدد	س	و وز را گویند	س
خرج را گویند	س	متها نافع اول و تشدید نای هندی مغز و دوم	س
متهور نافع اول و دوم مذکر حیرت و سائبان	س	مذکر دوع و ماست و نرم و آهسته را نیز گویند و کبیر	س
متکنا بکسر اول و سکون فوقانی و نای هوز زرقب	س	اول و تشدید نای هندی بوسه بربی قبله گویند	س
و دغل و ناسره	س	و بعضی شیرین و حلوه دست و نرم هم آمده است	س
متی بکسر اول و دوم مونت بمعنی تارنج باشد و	س	مراد مینها	س
سود و نفع را هم گفته اند	س	متها س بکسر اول و فتح دوم مونت شیرین و	س
متنا یا بعضی اول و فتح نای هندی مذکر فریبی	هـ	حلاوت متها نس بیادت نون پیش از	س
متنا بکسر اول سکون چیزی و حک کردن	س	سین کد لک	س
متن نافع اول و دوم مذکر کرسنه و آن نوعی از جوب است	هـ	متھالی بکسر اول مونت شیرینی و حلوا	س
متن نافع اول مذکر کرسنه و نام پارچه است ابریشمی	هـ	متھری بکسر اول و فتح دوم و کسر رای هندی	س
متری نافع اول نوعی از کرسنه باشد	هـ	نوعی از شیرینی باشد	س
متریلا نافع اول و سکون نای هندی و کسر	هـ	متھوم نافع اول سکون و او مجهول مونت	هـ
قرشت غلم که در آن کرسنه را آورده باشند	هـ	مرتابان را گویند متھومری نافع اول و دوم	هـ
متک نافع اول و دوم مونت غمزه و او را گویند	هـ	کد لک	هـ
متکا نافع اول مذکر کلیره بر وزن عربی	هـ	متھولی نافع اول سکون و او مجهول مونت	هـ

س	زلف زدن	س	پچاج بفتح هر دو سیم لبریز و مملو
س	متمی بضم اول تشدید دوم سونت مشت و بکسر اول	س	پچان بفتح اول بذر کجوب بندی و چو تزه و توارزه با
س	و تشدید دوم بوسه بجزی قبله	س	پچانا بفتح اول کردن و ساختن و بظهور آوردن
س	مشهیا بضم اول و کسر دوم آن مقدار چیز که درشت	س	پچاناکبیر اول خوردن چیزی بغير اشتها
س	سقی بکسر اول و تشدید دوم و بفتح اول هم آمده است	س	پچک بروزن لچک سونت و جمع مفاصل
س	خاک بجزی تراب گویند و کنایت است از نفس	س	پچر بجز بکسر هر دو سیم و فتح هر دو سیم فارسی خوردن
س	سطلسته و مر و تسلیم النفس و فرقتی و فرمان بردار و	س	چیزی بغير اشتها
س	قبر و چیزهای بقید و اضلاع	س	پچکانا بکسر اول شدن و بفتح اول بچشم دابر و اشاره کردن
س	مشار بفتح اول زمین قابل زراعت شدن	س	پچکنا بفتح اول هر دو جمع مفاصل و داشتن و آواز
س	مسیانا بفتح اول بچشم دابر و اشاره کردن بردار	س	کردن چارپای و غیر آن از بسیاری بار
س	و تحمل نمودن باشد	س	پچلا بفتح اول هر گش و شوخ زرا گویند
س	مسیا و بفتح اول مذکر برداشت و تحمل	س	پچلانا بفتح اول شوریدن دل مراد و متلافا و
س	حج بروزن کج بخته و رسیدن و در فارسی معنی	س	بسنی تجامل کردن و دانسته نادان شدن نیز آمده
س	راوی دروایت کننده و قمر باشد و از	س	پچلاها بفتح اول ستم و دگر گش
س	اتباع کج هم است همچون کج	س	پچلا همت بفتح اول سونت تهر و گردن کشی
س	پچا بفتح اول و تشدید دوم مغز استخوان	س	پچلانی بروزن بر جای سونت شوخی پچلین بفتح
س	پچهاروی بفتح اول در میان	س	اول و جسم فارسی و بای فارسی کز لک
س	پچهلا - مجهول بفتح اول سیاه و متوسط	س	پچلکه بضم اول و فتح سیم فارسی و سکون لام و فتح
س	پچهولی بفتح اول و سکون و او مجهول سونت	س	کاف تازی مذکر اقرار نامه
س	پچل کویک پچهل بفتح اول و سکون بای مجهول	س	پچلنا بفتح اول و دوم سرنی کردن و اطاعت نمودن
س	کز لک	س	پچچ بفتح هر دو سیم آواز چیزی
س	پچجه بضم اول مرا	س	پچچان بفتح هر دو سیم آواز کردن چارپایا چیز دیگران
س	پچیت بروزن سبت ارزان بجزی رضی گویند	س	نقل و کز انباری
س	پچیتسه بفتح اول و سکون بای معرف و دیگر	س	پچنا بفتح اول شدن و کرده شدن و بکسر اول بستن
س	حروف سونت نام چیزی است که از آن رنگ	س	ببند کردن
س	سرخ می برآید	س	پچنگ بضم اول و فتح سیم فارسی و سکون فون کاف
س	پچبر بروزن کبیر سرخ و آن بکسر اول دو پاره بود	س	فارسی سونت نام سازی است که آواز در دمان
س	تکاب که بندی بران تعبیه کنند و در دست گرفته بر	س	بگیرند و بنوازند
س	کد که زنند تا بصداد آید	س	پچوانا بفتح اول متعدی پچانا
س	پچا بضم اول تشدید دوم مذکر باره گوشت مراد	س	پچوترنا بفتح اول و سکون و او مجهول و رای است
س	موچا	س	پچیدن و سگسگس



مد  
 س چو لنا کبیر اول دفع دوم سکون و چشم پوشیدن  
 و چشم بستن  
 س چجه بفتح اول مذکر مای و نام او تارا اولین کج در آن  
 و شش و لبش مای کوچک جلوه کرد و قصه آن عالی  
 از اطباء نیست  
 س چچر بفتح اول و تشدید جیم فارسی مفتوحه مذکر پشه  
 بعرابی بق کونید چچر کج چو س و زویرا  
 کونید که چیز مای بی قدر هم بدزد و  
 س چچلی بفتح اول موش مای بعرابی سمک خوانند  
 و آن سر و زبست در اول و کونید در دوم و  
 مای نمک سود گرم و خشک است و هر دو موی  
 س چچند بفتح اول و دوم سکون مای بوز و نون  
 دفع دال جمله سکون رای قرشت مذکر موش  
 کونید و گناید از احمق و سفیه بود  
 س چچند بفتح اول و دوم نام جوگی است  
 س چچو بفتح اول مای گیر و صیاد ماهیان  
 س چچی بفتح اول و تشدید دوم سونث بوسه بعرابی  
 تشدید کونید  
 س چچیا بفتح اول و کسر دوم دفع مای تخمائی مذکر کرم  
 س چچیا بفتح اول و کسر دوم دفع مای تخمائی و سکون  
 الف و د و ا و مذکر شهید و غسل  
 س مد بفتح اول مذکر شراب و می و بمعنی مغز و نخود  
 و کبر نیز آمده و در عربی کشش و دراز شدن چیزی  
 و آب خیز و آب سیل خلاف جذر و خطی که بر  
 الف نویسند  
 س مداس بفتح اول موش نام نباتی است دور  
 عربی جای دو در گذرش باشد و نام یکی از اولیا  
 س مداسی بوزن هزار می شنبه بازر کونید  
 س مداس بیا و بولشی را کونید که در سلسله شاه مدار  
 رحمة الله تعالی علیه باشد  
 س مدعت بضم اول و کسر دوم سرور و شادمان

مد  
 س به تشدید دال مفتوحه و در عربی بمعنی زمان زمان  
 و دراز باشد  
 س مدرا بضم اول موش نشان و چهاره و چهاره  
 رو پید و وضع و بهیئت و نیز حلقه را کونید که چون  
 در گوشهای خود کنند و بفتح اول موش  
 س مدك بفتح اول و کسر دوم سکون کاف مای  
 مغزور و منکر را کونید  
 س مد صاتا بفتح اول سکون دوم بوزن موزان  
 است و سر خوش  
 س مد صانتی بفتح اول سکون دال و سکون  
 نون و کسر مای نونانی زنی که مخمور باشد  
 س مدن بوزن بدن مذکر عشق و شهبوت و  
 نامی از نامهای جهاد و نام نباتی است که  
 آنرا اوتورا هم خوانند و درخت از رویه مین چهل  
 را هم گفته اند و بضم اول دفع و ال در عربی چینی  
 س مدان بان بفتح اول و دوم سکون نون  
 اول نام کلیت  
 س مد هه بفتح اول و سکون دیگر حرف ذت مذکر  
 طبیعت و شرت و شهد و غسل و بمعنی متوسط و  
 میان نیز نیم است  
 س مد هه بن بفتح اول و ضم دال جمله دفع مای  
 سوحده مذکر نام شهر مشهور است  
 س مد هپ بفتح اول و ضم دوم مذکر زبور  
 و محل مرادف الی  
 س مد هه بن بفتح اول و ضم دوم فارسی نام شهر  
 مشهور است  
 س مد هه بن بفتح اول و ضم دوم دفع مای  
 فارسی در ای قرشت و سکون سین جمله سینه  
 رسیده و شیره دار را کونید  
 س مد هه پی بضم مای فارسی و کسر رای قرشت  
 نام شهر مشهور است

<p>اگرش نازی که چون آرزو بسوزند آواز بندوق ازان برآید و آزا پتا خا هم گویند و بکسر اول مخفف میرا ازان مرجا بر وزن بر سر آمده و در فارسی از جمله لی باشد</p>	<p>س مدده بفتح اول و ضم دوم و سکون نای هوز و ک قرشت شیرین بربی جلو خوانند مدهری بکبرای قرشت و سکون نای معروف کذلک</p>
<p>مرال بفتح اول کبط و آن جانوری است معروف مرانی بضم اول بر وزن مرا حی کسیکه بقولات و سبزها کار و و بمردم بفرود شد</p>	<p>س مدده سو دن بفتح اول و ضم دوم و ضم سیم و سکون و او معروف و فتح اول جمله نای است از نامهای کشتن چون او شیطان را که موسوم بک بود بکشت باین لقب موصوف شد</p>
<p>مر بجهکها بفتح اول و ضم نای هوزده و تشدید کا نازی مردم فاقد کشت و حریص بسیار خوا مریج بفتح اول و بیوم و سکون جیم فارسی پیده و سخ مریجیا بفتح اول و فتح نای فارسی و سکون جیم فارسی بج کشیدن و بقاییت محنت کردن باشد</p>	<p>س مدده کرب بفتح اول و ضم دوم و فتح کاف نای و سکون نای قرشت مذکر زبور غسل و نام مرد از خویشان کشتن</p>
<p>مرت لوک بفتح اول عالم قانی و زمین را گویند مرت بکسر اول و سکون نای قرشت و نای فوقا سونت مرک و موت</p>	<p>س مدده و کرمی با کاف نازی بر وزن رفو کرمی مونت نوعی از مان با باشد که در ایشان آزا بر آتش پزند و بخورند و نیز طعامی که بطور خیرات بزا بران بشکده دهند</p>
<p>مرتک بکسر اول و دوم و فتح نای فوقانی و سکون کاف نازی مذکر لاشه و جسم مرده</p>	<p>س مدده بفتح اول و تشدید دوم مفتوح و سکون نای هوز و سیم سیانه و متوسط</p>
<p>مرتکا بکسر اول و فتح نای فوقانی و بیوم و ناراست مرجاد بر وزن فراد مونت جاه و حشمت ادب و مرجاد بفتح اول و کسر نای جمله معزز و کرم و خنجر</p>	<p>س مذمهات بفتح اول و ضم دوم و فتح سیم و سکون الف نای فوقانی مذکر نام نوزی است از سوسنی</p>
<p>مرجانا بفتح اول مردن و وفات یافتن مرجانا بضم اول بر مردن مرجیا بفتح اول و کسر جیم و فتح نای تختانی غوطه خور و غواص را گویند</p>	<p>س مذمهات تا بفتح اول و سکون ال جمله و نای هوز و فتح سیم و سکون الف و فتح فوقانی با الف کشیده مخمر و سرخوش</p>
<p>مرچا بکسر اول سونت فلفل دان کرم و خشک است در چهارم گول مرچ فلفل گرد کال مرچ مرچ مرچا - مرچانی هر دو بکسر اول زج سرخ</p>	<p>س مدده حاس بفتح اول مذکر وسط ماه را گویند س مدده ساکھی بفتح اول و ضم دوم و فتح سیم دوم و کاف نازی زبور غسل و کس شهید چه مدده کس و ساکھی کس را گویند</p>
<p>مرچنگ بضم اول سونت سازی است که آزا در دهن بگیرند و آزا نند مر لوف چنگ مرچا بضم اول سونت عشی و بیوشی مراد مورچا مرچا جانا عشی کردن و بیوشش</p>	<p>س مدده صیه بجاگ بفتح اول و سکون ال و نای هوز و فتح نای تختانی مذکر مرکز و مدار و وسط چیزی گویند س مذمهات بفتح اول و فتح و ال سندی جانیکه دران مردم استقبال نمودن و او را و کند مراد سند ها</p>
<p>سند ها سند ها</p>	<p>سند ها سند ها</p>

<p>فست که ضرب باشد مرگنا بیخ اول و سیوم      و فتح نون بگذرک</p>	<p>ف مرد نقیضش مرد با مزوزن فاحشه وزنا کا مرد      با نیزی زنا کا دی زن با مردان</p>
<p>س مرگیا مردین      مرگی یعنی اول و کسر کاف تازی مونت زبورت      که در گوش کند و جای از گوش که بالای زبره گوش است</p>	<p>ف مرد امر سنگ یعنی اول معروف و معروف آن مرد      سنج است سرد خشک است در آخر سیوم و سم قاطع      با قوت محله و قایضه و بنایت مجفف و مسدود و عا      و بر نغ گوشت زاید و رو پانده خط صالح و الیام      و بنده زخمهای عمیق باشد</p>
<p>س مرگ بکسر اول و سکون رای فرشت و کاف فارسی      مذکر است و غزال مرگ توشتا بکسر فوقانی دورا      مهله و سکون شین بجه سرب که نمایش آب باشد</p>	<p>س مردن بیخ اول بروزن کردن مالش مرد و کوب      و یعنی اول بروزن بودن و فارسی و قایضه و نیت شدن      س مردنگ بکسر اول و فتح وال مهله مونت نوعی از      دبل باشد که از اسندل هم گویند</p>
<p>س در صحر مرگ چتر بکسر جیم فارسی نام پرده است      بنایت که چک مرگ چمکلا پوست آهو که در      و جوکیان بران نشیند مرگ سلا سکار کا</p>	<p>س مردنگی مرنگیا اسندل نواز      س مردنی یعنی اول بروزن کردنی کسی را گویند که بر      دیگری روغن باله</p>
<p>س آهوان مرگ یعنی با و او مجهول و فتح جیم فارسی      سیکه چشانش سحر چشمان آهوان بود مرگ مد      یعنی سیم دوم مذکر مشک را گویند مرگ نابغه      ماده مشک باشد مرگ بینی زن آهوشم و</p>	<p>س مرد و ابغ اول مضم وال مهله در محل تخمیر سحر مردک      گفته میشود      س مرد ها بکسر اول و فتح وال مهله نقیب و شجبه و سرنک      س مرر صنا یعنی اول بروزن عاشق شدن شید بود</p>
<p>س بر محبوبه و عشوقه اطلاق کنند مرگ مراج یعنی      سردار جانوزان است شیر را گویند مرگ سوا      بکسر سیم مهله نام منزل تخم است از سنازل قری      س مرگت یعنی اول و سیوم و سکون نای سوز      و نای هندی مذکر جای سوختن سوز و مردگان      خورد مرادف مسان</p>	<p>س مر سباروزن تر ساند که بقبله و سبزی      س مرستحل یعنی اول و ضم رای مهله و سکون سیم      فتح نای فوقانی و سکون نای سوز صحرای طی و نغ      و بیابان بی آب</p>
<p>س مر گل یعنی اول و سیوم مای بریان      س مرگی بکسر اول مونت صرع و آن مرضی است معود      س مرگیا بکسر رای مهله و فتح کاف فارسی و مای      تخمائی مونت شکار و شکار کردن</p>	<p>س مرگانا یعنی اول و حیدین      س مرکت یعنی اول و سیوم و سکون نای فوقانی مذ      زمر و در آن سنگی است کران بها      س مرکت یعنی اول و سکون نای هندی بوزینه و سوز      را گویند</p>
<p>س مرگها بکسر اول و سیوم خداوند صرع و صرع      س مرکا یعنی اول مذکر طوس و آن جانوری است      معروف و مردم بی دندان را نیز گویند</p>	<p>س مرکی یعنی اول و سیوم و چهارم فارسی بام و سف      س مرگ ماضی معطوف علیه از مرنا و مردن از کردن      کاری بود و بیفتت نام</p>
<p>س مرلی یعنی اول مونت عزنا و نای که از ارمی نوازند      س مرهم یعنی اول و دوم بروزن گرم مذکر حال و صفت      و سکر است و ما جوار از داری و حرمی و دانش و</p>	<p>س مرگها خا بروزن در ما بهت خورد و مر مخفف مار</p>

س  
 س  
 س

<p>س مرهتا بر وزن مرهتا قومی است از هند و مرهته بفتح اول و سیوم و تشدید تالی هندی</p>	<p>س علم و معنی حاشیه دکناره هم آید س مره بر وزن سرور مذکر آوازی که از برگ خشک</p>
<p>ه مرهی لغتم اول سونش پریچ س مرئی لغتم اول و فتح دوم و کسر سیزده سونش ترب</p>	<p>درختان و پایال کردن آن بر آید ه مره لغتم سز و سیم بر معنی که از برگ کرده برشته باشد</p>
<p>ه مرهتا بفتح اول و دوم و سکون تخطائی و فتح تالی هندی پیچیده</p>	<p>س مرهتا لغتم سز و سیم بعد از آمدن کفش و س مرهتا لغتم سز و سیم بعد از آمدن کفش و</p>
<p>س مرهچ بفتح اول و کسر دوم و سکون یای تخطائی و نیم فارسی معروف نام شیطان که راون اورا برای</p>	<p>س مرهتا لغتم اول و اول نهادن بر چیزی و س مرهتا لغتم اول و اول نهادن بر چیزی و</p>
<p>ه مرهچ بفتح اول و کسر دوم و سکون یای معروف و کسر ختم فارسی سونش شعاع آفتاب و یکی از اوزان</p>	<p>س مرهتا لغتم اول و فتح دوم و سکون نون و س مرهتا لغتم اول و فتح دوم و سکون نون و</p>
<p>س مرهیل بفتح اول و سیم و ضعیف و سختی س مرهیل بفتح اول و سیم و ضعیف و سختی</p>	<p>س مرهتا لغتم اول و فتح دوم و سکون نون و س مرهتا لغتم اول و فتح دوم و سکون نون و</p>
<p>ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول بچه طاوس ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول بچه طاوس</p>	<p>ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول و زای ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول و زای</p>
<p>ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول بچه طاوس ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول بچه طاوس</p>	<p>ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول و زای ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول و زای</p>
<p>ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول بچه طاوس ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول بچه طاوس</p>	<p>ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول و زای ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول و زای</p>
<p>ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول بچه طاوس ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول بچه طاوس</p>	<p>ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول و زای ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول و زای</p>
<p>ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول بچه طاوس ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول بچه طاوس</p>	<p>ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول و زای ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول و زای</p>
<p>ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول بچه طاوس ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول بچه طاوس</p>	<p>ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول و زای ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول و زای</p>
<p>ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول بچه طاوس ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول بچه طاوس</p>	<p>ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول و زای ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول و زای</p>
<p>ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول بچه طاوس ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول بچه طاوس</p>	<p>ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول و زای ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول و زای</p>
<p>ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول بچه طاوس ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول بچه طاوس</p>	<p>ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول و زای ه مرهتا بفتح اول و سکون یای مجبول و زای</p>



لقب بعضی بر عیان گمان سخیلا باشد و  
 و پیشک بند و راهم گفته اند  
 ت مشقاب بضم اول قاف بزرگ  
 حد مشکین باند هئا - مشکین چرمانا  
 بضم اول قاف بزرگ  
 بضم اول قاف بزرگ  
 ت مقیش بضم اول قاف مفتوحه مذکر  
 قوه طلا و کلابتون باشد مقیشی کلابتونی  
 س مکت بضم اول سکون کاف تازی و تاسی  
 فوفانی کور و مور و ایدرا گویند و بعضی نجات و  
 عنوگناه و آمرزش نیز هست و ناجی را هم گفته  
 که رستگار باشد  
 س مکتا بضم اول سکون دوم مذکر و ایدر  
 مکتا بضم اول سکون دوم بسیار و وافر  
 س مکت بضم اول و دوم سکون تازی بندی  
 ناج دو بهیم  
 س مکر بضم اول و دوم سکون رای قرشت مذکر  
 ایینه بربی مرآت خوانند و بفتح اول و دوم مذکر  
 جدی که یکی از بروج دوازده گانه باشد  
 س مکر کرت بسکون الف کس کاف و کس رای  
 مکر و سکون تازی فوفانی شکل شکل جدی  
 س مکرنا بضم اول و فتح دوم انگار کردن  
 مکر و نا بفتح اول و سکون و او بجهول تر کردن  
 چیزی در آب  
 س مکرهایا بفتح اول و سکون کاف تازی در  
 قرشت و فتح تازی بوز و سکون الف و فتح تخانی  
 سکار و حیدر گر را گویند مکر حالی زن سکاره  
 مکر بضم اول سکون دوم مونس نام بزم  
 از جور شو و آن کجور تعبیر میباشد و مضمونش بطور  
 و انگار بند مکر گویندش چه مکرنا یعنی انگار کردن  
 است نشانش انگه بات چلت بر و انچه آنگه

مصری است نه یعنی که نا کجور مونس سون  
 جگر اجها تا کیون سکی سببی ناسکی کاشا  
 ترجمه آن چون در راه میرفتند او اسن من گرفتند  
 سخن من گوش کرد و نیز هیچ پاسخ داد و الحاصل ما هیچ گو  
 سینه و ما جز انداشتیم درین چهار سنده و میرسد  
 ای دوست این که کرده آیا عاشق ذکر و زن بطور  
 انگار بجای جواب میداد ای دوست خاری چنین  
 س مکرنا بفتح اول مذکر تازی از غله و عنکبوت بزرگ  
 مکرنا بفتح اول یعنی جبانیدن چیزی است بلی  
 و کن یا از مخافت کردن  
 س مکر تازی بفتح اول مونس عنکبوت مکر تازی  
 برده عنکبوت و کنایت است با بزم فوفانی دوم و دوم باخته  
 مکر تازی بفتح اول مذکر مور بزرگ  
 س مکرنا بضم اول مذکر دمان و چهره  
 س مکرنا بفتح اول مذکر نام بناتی است و دای  
 س مکرنا بضم اول مذکر روی و چهره  
 س مکر تازی اول و ثانی کاف مفتوحه مذکر سکه بربی زبده خوانند  
 مکرنا بفتح اول قسمی از میدان که دندان دراز  
 نمی دارد و عروس که خار پای نداشته باشد  
 س مکر بفتح اول و ثانی دوم مونس مکر بربی  
 و باب خوانند و پاره آهنی که بر بندوق نصب  
 نمایند و نگاه بران کرده است بنزد مکر تازی  
 بضم الف مکر راندن و کنایه از تعلق کردن نیز باشد  
 و آید با و فرقه ما بر بدن داشتن چه درین حالت  
 مکر بدن بجوم میکنند و قادر اند از برون مکر  
 حملنا بفتح جیم تازی کنایت از زنجور برون  
 کسی است به بیماری آتشک مکر جوس زفت  
 و نسیم و بخیل مکر ما را کنایت از کاهلی نمودن  
 و سکار مانندن باشد  
 س مکر بضم اول و ثانی دوم مونس قرشت مراد  
 مکرنا بفتح اول و ثانی دوم و بفتح اول در عربی مونس بگ

وکشتی گرفتن	س	مگ بیخ اول سکون گاف فارسی بر وزن سنگ نگر	س
ملا ب بکسر اول مونت العاق و سازش و موافقت و آمیزش و ملاقات	س	راه و طریق مگانا بیخ اول مروت منگانا	س
ملا م بیخ اول بر وزن کلا مونت نام نوا و سرودی از موسیقی که آواز او وقت باران	س	مگد س بیخ اول وقوع دال مهله چوب پار سکنین سوزن که نود گشتان دابل درزش آزا بکار برند	س
می سید ایند ملا گو بکسر گاف فارسی بر وزن نوادر نام گو	س	مگده بیخ اول دوم نام صوری بهار مگد ها بیخ اول وقوع دال مهله باکره و دو شیر	س
است که در آن صندل بسیار پیدا میشود ملا گیری بر وزن تباشیری ننگ چوب	س	مگر بر وزن اگر مذکر ننگ بعر بی تمساح خوانند و در فارسی ترجمه لاهست و از برای استثنای آید	س
صندل را گویند ملا نا بیخ اول سندی ملنا که مالیدن باشد	س	مگر بیخ اول سوزن و سنگ مگر این مذکر مگرانی - مگر اهی مونت هر	س
ملا فی بیخ اول تشدید لام ذن ملا و آون و معلوم این جنبندست از ملا ساخته اند	س	بیخ اول که در تخت و عروزر را گویند مگر بیخ اول بیخ دوم ننگ را گویند مروت	س
ملا نا بکسر اول آمیختن و آمیز آیدن و مسلح کردن میان دو کس و	س	مگر بی بیخ اول در کلمه دوم کسر رای قرشت خوانند مگر بی بیخ اول سکون یای مجهول مذکر دانند	س
ملاقات و مالیدن میان دو کس و ملاقات و مالیدن و بیخ اول مفر کردن رخ چیزی و بوی	س	ست سیاه رنگ و تیز بوی مگس بیخ اول و دوم کسر سین جمله سکون	س
قیمت باشد ملا و بکسر اول مذکر آمیزش و ترکیب	س	رای قرشت نام ماه هشتم باشد از ماه مای شمسی مگن بر وزن لکن سرور و شادان مرفه الحال	س
ملا فی بیخ اول بیخ تقویم و اندازه و تین قیمت باشد ملا فی بیخ اول مونت سرشیر	س	مگنتا بیخ اول و دوم سکون نون و فتح فوق مونت سرور و شادمانی	س
ملا بی بیخ اول بر وزن قلیه مذکر خاشاک خلافت ملت بیخ اول و دوم بهیله فرسوده و گنده و این را	س	مگا بیخ اول و دوم مذکر برج اسد مگن بیخ اول و دوم سکون های هوز و نون	س
از ملا ساخته اند یعنی مالیده شده و بکسر اول و تشدید دوم و عربی مذیب و دین باشد	س	خوشبو و معطر مگی بیخ اول و کسر دوم مشهور شهر مگده	س
ملاتی بر وزن سلطانی مونت نام نوای آ از موسیقی ملاتی می گویند	س	مگیا بیخ اول سکون دوم و فتح مای هوز و تشدید تختانی باشد شهر مگده و نام فرزند	س
ملیحه بیخ اول کسر دوم سکون جمع فارسی و مای هوز و دوم جنس نونی آنگاه در طعام پاک و طعام	س	از بر بهمان مل بیخ اول و سکون لام مذکر چوک و دو صغ و دور	س
ما پاک فرقی نکند و آنکه بر هر زبان نوزبان مای مخلطه سوای سنگرت قادر باشد اما بیخ توین	س	نقیض صاف و بهمنی سلوان هم گفته اند مل جید بیخ هم تازی و سکون دیگر حرف کشتی گیری	س

<p>فما شمس چیرین در شد هر ملک و بفتح اول و سکون و او مجبول و فتح لام و کسر</p>	<p>در سومات هندوان نبود همین ملکل بفتح اول و سکون نام و فتح اول و سکون</p>
<p>مذکر ملال خوانده درج را گویند و این اصطلاح است از ملول ساخته اند</p>	<p>لام و بکر ساندگی و مالش ص ملغوب بفتح اول شاید که اصلش ملگوبه</p>
<p>ملی بضم اول و سکون دوم و فتح مای مجبول و تشدید مای بندی که شش و پنج و یک بمری حاصل السوس</p>	<p>نوعی از ناخوشی که آزار از ماش و ماست تیار کنند و خواب و مان را هم گفته اند</p>
<p>و آن معتدل است در کفیات از نوبه خشونت و صبر و حلق راست و در تشنگی بنشاند و سوزش</p>	<p>س ملکن بفتح اول و دوم چیدن و خراسیدن و در و کتی بمعنی غشیان و شوریدن دل باشد</p>
<p>بول و عسر و ولادت و اختلاج و وجع عصبان با ملیا بفتح اول و دوم و فتح کتانی بالف کشیده</p>	<p>ص ملل بفتح هر دو میمونث شده باریک ص ملیت بفتح اول و سکون یای مجبول و مای</p>
<p>نام کوبی است ملیا بفتح اول و کسر دوم مذکر قسمی از جمیع چوبین و کفج</p>	<p>سندی تاه و صلح و مقدمه فیصل یافته را نیز گویند ملیت هونا هلاک شدن و با خاک</p>
<p>پوست نارجیل باشد که بدان روغن از آن درو ظرف بر آرند</p>	<p>برابر شدن ملیت کونا هلاک کردن و با خاک برابر کردن</p>
<p>ملیا گبرین بفتح اول و دوم و سوم مراد و ملا ملیحه بفتح اول و سکون یای مجبول و دیگر</p>	<p>ص ملن بفتح اول و دوم مذکر جاده و راه س ملن بفتح اول و کسر دوم تاریک و تیره و متغیر و مخوف</p>
<p>حروف مراد و ملیحه ملید مذکر صحران مالیده است و آن چیزی است</p>	<p>و مکدر و بکر اول و فتح دوم ملاقات و آمیزش ف ملنا بفتح اول مالیدن و مالش کردن</p>
<p>معروف که از آن در کسوم و برنج و شکر و روغن سازند و بخورند</p>	<p>س ملنا بکسر اول سوختن و آسختن و ملاقی شدن و متفق و واقع شدن ملنا جلنا بضم جیم</p>
<p>ص ملیدان بفتح اول و میم دوم هر چیز آسکله و ظاهر را گویند</p>	<p>همه ملنا بفتح اول و فتح دوم بمعنی ملاقات کردن ص مله جمله مراد با اتفاق بودن و کسب</p>
<p>ملین بفتح اول بر وزن و معنی جزین که طول پریشان در بنجیده باشد و بمعنی چرکین و خس</p>	<p>س ملنسا بکسر اول و فتح دوم خلیق و صاحب دوست و آنکه با مردم آمیزش و دوستی کند</p>
<p>هم است و بضم اول و فتح دوم و تشدید کتانی در عربی هو الذی یخرج مانی الامعاء و هو البها</p>	<p>ص ملنگ بر وزن پلنگ نام پرنده است و قسمی از درویشان در فارس مرد مجر و سر و پارس</p>
<p>مخلاف سهیل فاده یخرج مانی العروق ایضا که فی بحر الجواهر</p>	<p>و بهوش مست الهی و منع از نکندن هم ص ملنگی بر وزن پلنگی نمک سازد و آنکه نمک</p>



<p>معنی کردن و ساختن چیزی هم آمده رنگ بر لیا منا ناعیش و عشرت کردن منانا دانا نا</p>	<p>محو ترا بفتح اول سکون و او مجهول و فتح رای هندی بفتح و تاب و پیش و در اما و مخ را گویند</p>	<p>هـ</p>
<p>تسلی و اذن و راضی کردن</p>	<p>محو بفتح اول صوره و آن پرند است بسیار خرد</p>	<p>هـ</p>
<p>منا و نا بفتح اول سکون و او راضی کردن</p>	<p>میاساس بفتح اول کسر سیم دوم مخال شوهر بازن</p>	<p>س</p>
<p>و خاطر نشان ساختن باشد مرادف منانا</p>	<p>مخال زوجه مرد</p>	<p>س</p>
<p>منست بفتح اول تشدید دوم بروزن جنت سونت عهد و نذر و منیت باشد و بکسر اول و</p>	<p>میاساس بفتح اول کسر دوم و دیگر دو سین مجهله مخال شوهر و مخال زوجه</p>	<p>س</p>
<p>تشدید دوم در عربی احسان کردن با کسی بضم اول قوت و نیرو</p>	<p>مبیرا بفتح اول سکون زبای مجهول منسوب بخالو بچو مبیرا بجائی و همیری بمن که پسر و دختر خالو باشد</p>	<p>س</p>
<p>منتر بفتح اول و سیم مذکر اخسوز و سحر منتر جنت از اتباع است بمعنی سحر و انسوز</p>	<p>میانا بکسر اول و دوم نالیدن و بانگ کردن کز من بفتح اول مذکر که هر دو جوهر و دل و خاطر من امر خه</p>	<p>هـ</p>
<p>منتری بفتح اول و سکون نون و نای فوفا و کسر رای قرشت و زیر اعظم و مشیر یا پذیرا گویند</p>	<p>بفتح همزه اراده و مقصد دل و ما فی الضمیر من بجانا باند خاطر آمدن و دلخواه شدن و بمعنی شاکر و در حق</p>	<p>س</p>
<p>منتر یا بفتح اول سکون نون با هفت کشیده سونت مشورت و مصلحت و تجویز و کنکاش</p>	<p>و محبوب هم است من بجانا مندا یا هلا یا با انکار کردن چیزی باشد که در دل رغبت حصول</p>	<p>س</p>
<p>منتری بکسر اول سکون نون و کسر نای فوفانی مرادف بنی</p>	<p>بوده باشد من بجاون دلپسند و دلگشا من ها و نا سکون و او که دلگ من بوی من بضم بای فارسی</p>	<p>س</p>
<p>منج بفتح اول بروزن ریخ خوشنا و دلچسپ فارسی ریو مذحینی و بضم اول هم در فارسی</p>	<p>و معروف و فتح رای قرشت اعما و خاطر جسمی من چوس و زو باطن من در او مردی</p>	<p>س</p>
<p>منج بفتح اول بروزن گنج مذکر چارپای که بر خواب کشد و هر موضعی بلند و رفیع که در آن</p>	<p>بفتح اول و او سکون رای جمله کلام پر خیال و کایک ایهام داشته باشد من کا منا سکون سیم دوم</p>	<p>س</p>
<p>بونت طغیان آب و طوفان پناه گیرند</p>	<p>آرزو و مطلب خواهش من لکن عاشقی و عاشق بودن من ماسر هنادل را بزور بر مهر و شکیب</p>	<p>س</p>
<p>منجاس بفتح اول بروزن بنجار کمره بوبله سنور خوانند</p>	<p>آوردن من مان خواهش دل منمانا منمانتا بفتح اول خاطر خواه و حسب لخواه من ماسر نا قطع بوا</p>	<p>س</p>
<p>منج بروزن سحر کل مشکو فم درخت را گویند و بضم اول و فتح سیم در عربی کشیده</p>	<p>و بوس کردن و پریشان شدن در باطن ممنوع بفتح سیم دوم بندار و خود بینی ممنوعی مردم خودین</p>	<p>س</p>
<p>منج بفتح اول و ضم سیم در و کئی میوه است معروف که از ثمر نار کشیده درخت تمام گیرند</p>	<p>و خود پرست من هین بمن بکسر نای سوز در میان منی بضم اول و کسر دوم زاهد و پارسا</p>	<p>س</p>
<p>ووران خاصیت سر و دست</p>	<p>منانا بفتح اول بهمانیدن و زهر نیشین کردن و راضی ساختن بقرعین اذن و تسلی و اذن و</p>	<p>س</p>
<p>منج بفتح اول و سیم مذکر سنون و آن</p>	<p></p>	<p>س</p>

<p>کشیده موش سستی و کابلی وزمی و سردی و بدی و خرابی</p>	<p>چیزهای مرکب سائید باشد برای لطافت بروزن مالند</p>
<p>مندس بفتح اول و کسر وال مهله مذکر مطلق خانه وبت خانه و معبد هندوان</p>	<p>س هـ منجنا بفتح اول و سکون نون و جیم نازی صفا شدن و مصقل کشتن</p>
<p>مندس را بفتح اول و سیوم مزد و حیت مندس را بضم اول و سکون نون و وال مهله و فتح رای فرشت مذکر طوق و حلقه را گویند مندس را</p>	<p>س هـ منجلا بفتح اول و سکون جیم نازی و دمای هوز میانه منجهو کلا بفتح اول و سکون داو مجهول کذلک</p>
<p>بضم اول کذلک</p>	<p>س هـ منجیت بفتح اول و سکون تحاتی معروف و تا هندی موش مراد و نجیحه و آن چیز است که ازان رنگ سرخ برآور میشود</p>
<p>مندال بروزن صندل موش نومی باز و بل باشد که بنوازند و در فارسی عود خام و بعضی گویند شهرست و در زمین هند که در آنجا گویا است و دایره که عرایم خوانان بر دور خود کشند و در آن نشینند</p>	<p>س هـ منجیس بفتح اول بروزن زنجیره مذکر و آن دو پاره روی تنگ باشد که بنوازند بجاری سرخ گویند بکسر اول</p>
<p>مندنا بضم اول و سکون نون و وال مهله بند مند بضم اول و سکون نون و وال هندی مذکر سرعربی راس خوانند مند مال مار کل و غیر آن که بسزنجید و بعضی رئیس سرور هم است</p>	<p>س هـ منج بفتح اول و سکون نون و جیم فارسی برجای بلند و سقف و منبر</p>
<p>مندک بضم اول و سکون نون و وال هندی مذکر سرعربی راس خوانند مند مال مار کل و غیر آن که بسزنجید و بعضی رئیس سرور هم است مند بفتح اول و سیوم مذکر نومی از حلو ابا و بضم اول سربی سوی و کاف و لام و یحی و کل نومی از پالکی که بی سانبان و چتر میباشد و سر کاغذ باد</p>	<p>س هـ منجلا بفتح اول و سیوم دلیر و شوخ و حیت س هـ مند بفتح اول بروزن بندست و کابل و ابله و گول و زبون و بدر گویند و در فارسی حرفی است که افاده صاحبیت و خداوندی و بدیچو و اندیشند و دو لمتند مند مند بروزن چند بند آهسته آهسته و نرم نرم باشد مند گت بفتح کاف فارسی نرم نرم و با بستی در روز شبیه و ستاره کیوان عبری زحل خوانند</p>
<p>مندکسا بضم اول و سکون نون زوده و فتح وال هندی بالف کشیده و فتح سین مهله و ستاره حمامه کوچک</p>	<p>س هـ مند بروزن بنده نرم و سست و سرد و کاسد و قتی بر بازار کنند</p>
<p>مند انا بضم اول تراشیدن سوی مند پ بفتح اول و سیوم و سکون بای فارسی مطلق خانه و بت خانه</p>	<p>س هـ منداس بفتح اول بروزن تدار مذکر نام کوچی است مشهور در سواد هند که در عقیده هندوان بجای شیر زن که آه است معروف بدین کوه مخبط اعظم شورانیده تا امرت ظاهر شود و نام رستی و بناتی هم است</p>
<p>مندت بفتح اول و سکون نون و کسر وال هندی و سکون نای فوقانی بزرا اندوده و طبع کرده و غبار آلوده را نیز گویند مندل بروزن صندل مطلق دایره و حلقه</p>	<p>س هـ مند تا بفتح اول و سیوم و فوقانی بالف</p>

مخصوص برای فروخت چیزی	و ناله و خرمن باه و فلک آسمان و خیمه دور و نیز سرنگی
مند ی بضم اول مونت نام باقی است	س ر کوبند که بر ویهاست شعیب با مند لا کاس
دوای و در دکنی سر را کوبند عبری را پس خوانند	س بزیاوت بعد لام و فتح کاف تازی و سکون الف
مند یا بضم اول کسر سوم عبری را س کوبند	س و رای قرشت کرد و و دور
مند یا نا بفتح اول کسر سوم دارا و ناپچه و غیر آن را	س مند لا بضم اول سکون نون و ال هندی و فتح
مند ی بضم اول و کسر سوم و سکون یای	س لام برهنه و بی سوی
مجهول و رای قرشت سر دیوار مند یی	س مند لا نا بفتح اول و سکون نون و و ال هندی
بضم اول کذ لک	س سرنگون و او بجهت شدن مرغان با شاخ درخت
مند ی بضم اول و سکون	س دور کردن
نون زوه و ضم رای هندی در بر و دو نام غله	س مند لی بفتح اول و سیوم مونت جماعت و کرد
است که از ارانی هم خوانند	س مند لیا بفتح اول و سیوم و کسر لام که بر تر که غلطک
مند یا بفتح اول و سکون نون و فتح سین مهله	س مند ن بضم اول و فتح و ال هندی مذکر تراشیدن
مونت تصعد و خواش و ارا و اه	س سوی سر فرزند نوزاده و بفتح اول بمعنی زیور و
مند ی بضم اول و دوم و کسر سین و سکون	س ارایش و آراستن باشد
جیم تازی نام دیوی است که از اکام دیوم خوانند	س مند نا بضم اول تراشیده شدن سوی با
و او در عقیده هندو خدای عشق است	س مند و بضم اول و سیوم در ویش چه اکثر
مند ی بفتح اول و سکون نون و فتح سین	س سوی خود را می تراشد
مهله و سکون رای قرشت و فتح و اومع الف	س مند و بفتح اول و ضم سیوم مذکر چوب بندی است
مرد مقابل زن عبری ر جل کوبند	س سروف بفارسی حفت و برم بر وزن عجم کوبند
مند ی بفتح اول و سکون یای و مجهول	س مند و نا بضم اول تراشیدن سوی
و ضم رای قرشت کذ لک	س مند ها بفتح اول و سیوم جائیکه برای دماغ
مند ی بفتح اول و ضم دوم و سکون شین سحر	س و عروس با گل در ماحین بیارایند
بشر و انسان و بفتح اول و کسر دوم در فارسی	س مند ها یا بفتح اول و سیوم کا بفتح پاره
خومی و طبیعت باشد و بمعنی سخا و همت هم آمد	س امار و اوه
مند ی بفتح اول و ضم دوم و کسر شین سوزن	س مند هب بفتح اول و سیوم تاجانه کوچک که
عربی راه و بضم اول سکون دوم در عربی انا نوس باشد	س مدور باشد مرادف مند پ
مند ی بفتح اول مذکر دانه تسبیح و فقه کردن منکاد هب	س مند هنا بفتح اول مرادف مر هنا
بجاشدن فقه کردن که اکثر در عالم عشق و حاکم است و فتح	س مند هوا نا بفتح اول مذود اندین
منگه بضم اول و سکون و دیگر حروف روی چهره	س مند می بفتح اول مونت کاشانه جوکیان و
مرادف منگه و بفتح اول و ضم دوم مرد و آدمی	س سکون و مقام اینها
منگا بجهت طلبا ندین	س مند ی بفتح اول مونت مطلق بازار و بازار

<p>من گهتا بفتح اول و سیم و تخفیف نامی هندی</p>	<p>س</p>	<p>منگنا بفتح اول طلبا نیدن</p>	<p>س</p>
<p>نکر لب چاه و احاطه و پیرامون باشد</p>	<p>س</p>	<p>منگت بفتح اول و سیم و سکون نامی فوفا</p>	<p>س</p>
<p>منگیت بفتح اول و سکون دوم و کرکاف فارسی</p>	<p>س</p>	<p>که او در پیش و گذاشته منگتا بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی کذک</p>	<p>س</p>
<p>دسکون یا می مجبول و فتح فوقانی و سکون ای</p>	<p>س</p>	<p>منگرا بفتح اول و سکون نون و فتح کاف فاما</p>	<p>هـ</p>
<p>قرشت زنی که با مردی منسوب شده باشد</p>	<p>س</p>	<p>ورای قرشت قوی و توانا و لبکون سیم</p>	<p>س</p>
<p>بفارسی او را دست سوزه گویند و مردی را نیز</p>	<p>س</p>	<p>سقف خانه</p>	<p>س</p>
<p>گویند که بازنی منسوب شده باشد در دکنی منگ</p>	<p>س</p>	<p>منگل بروزن و کل نکر هب و عافیت و نکر</p>	<p>س</p>
<p>قوترا گویند</p>	<p>س</p>	<p>را گویند و سه شنبه و ستاره مرغ را هم گفته اند</p>	<p>س</p>
<p>منهته بفتح اول و سکون و فتح سیم دوم و سکون</p>	<p>س</p>	<p>و بفتح اول و ضم سیم در فارسی در زور اهزن</p>	<p>س</p>
<p>دیگر حروف بعقیده هندوان خدای عشق باشد</p>	<p>س</p>	<p>باش</p>	<p>س</p>
<p>مرادف کام دیو</p>	<p>س</p>	<p>منگل چارم - منگلا چارم بفتح اول و کاف</p>	<p>س</p>
<p>من من لغیم هر دو سیم حرفی است که بدان کر</p>	<p>س</p>	<p>فارسی در هر دو رانه مبارکبا و دوشا دیا</p>	<p>س</p>
<p>را ندانند</p>	<p>س</p>	<p>منگلا مکمی بفتح اول و ضم سیم دوم مطرب و</p>	<p>س</p>
<p>منموهن بفتح اول و سکون نون و با و او مجبول</p>	<p>س</p>	<p>رامشکر اعم از زن و مرد</p>	<p>س</p>
<p>و فتح مای هوز محبوب و معشوق و نامی است از</p>	<p>س</p>	<p>منگل کوت بفتح اول و سکون و او مجبول نام</p>	<p>س</p>
<p>نامهای کشن</p>	<p>س</p>	<p>شهری است منگل کوتی بساطی مشطری</p>	<p>س</p>
<p>مننا بفتح اول و نون راضی شدن</p>	<p>س</p>	<p>که در منگل کوت سازند</p>	<p>س</p>
<p>منوی بفتح اول و سکون و او مجبول معنی گونا و</p>	<p>س</p>	<p>منگلی بفتح اول و سیم و کرلام فیروز و شاد و</p>	<p>س</p>
<p>بالفرض و بفتح اول و دوم هم خوانده اند هر دو</p>	<p>س</p>	<p>منگلی لوک مردمانی که در کارهای عشرت</p>	<p>س</p>
<p>مرادف مانو</p>	<p>س</p>	<p>ستعین باشند</p>	<p>س</p>
<p>منوا بفتح اول و ضم دوم مونت نوعی از پنبه</p>	<p>هـ</p>	<p>منگنی بفتح اول مونت خواستکاری برنی</p>	<p>س</p>
<p>و کر بر را نیز گویند</p>	<p>س</p>	<p>خطبه گویند یعنی وام و قرض و عاریت هم آمده</p>	<p>س</p>
<p>منوا بفتح اول و ضم دوم مذکور و مخاطب و جا</p>	<p>س</p>	<p>منگنی دینا قرض و ادون و بهاریت و ادون</p>	<p>س</p>
<p>منوی بفتح اول و دوم مونت بهایش و نسلی</p>	<p>س</p>	<p>چیز</p>	<p>س</p>
<p>و ضمانت و کفالت</p>	<p>س</p>	<p>منگنی بکر اول و سکون نون زده و کاف</p>	<p>هـ</p>
<p>منور تله بفتح اول و ضم دوم و سکون و او</p>	<p>س</p>	<p>فارسی و کر نون و بکر مونت پس افکنده گویند</p>	<p>س</p>
<p>مجبول و فتح رای قرشت و سکون نامی فوقانی</p>	<p>س</p>	<p>منگوانا بفتح اول طلبا نیدن</p>	<p>س</p>
<p>و نامی هوز نکر خواهش و ارز و وار او باشد</p>	<p>س</p>	<p>منگولا بفتح اول و ضم سیم بروزن زنگوله</p>	<p>هـ</p>
<p>منوهر بفتح اول و سکون و او مجبول و فتح مای</p>	<p>س</p>	<p>نکر کرچم و علاقه چیزی که از کلابتون و ابریشم</p>	<p>س</p>
<p>هوز و را با حسین و جمیل را گویند</p>	<p>س</p>	<p>می سازند</p>	<p>س</p>
<p>منهته لغیم اول مذکور و مننه اندھیل</p>	<p>س</p>		<p>س</p>

کنايه از شفق و شام و تاریکی باشد منه بهی بفتح  
 بای بر حده پاره و رشوت منه بر فاخته از چا  
 ستغیر شدن رنگ چهره باشد منه پر کانا بر زبان  
 آوردن و گفتن و در میان نهادن منه بر هوا  
 اترنی یا پهرنی یا پهر جانی یا چختنی کنايه است  
 از تبدیل بودن بشره منه چو سرخچل و لیشمان  
 را گویند منه دکھانی بکسر ال جمله موش رو  
 منه دیکه کربات کرنا جانب داری کردن  
 و تعلق نمودن باشد منه دیکه مپیت و دتی  
 ظاهری منه دینا اختلاط کردن و صاحب  
 نمودن منه سه بھول جھرت کنايه از چشم  
 گفتن و دشنام دادن باشد منه فوجو جانا  
 رنگ روی ستغیر شدن منه کا پھو پھر بھو بای  
 فارسی بد زبان و دشنام دهنده منه کھو  
 کنايه از دشنام دادن باشد منه کے کوسه  
 اتر جانے کرشته و پریشان شدن نقش دیوار  
 کشتن منه کی لوی یا تونی یا جانی از نداشتن  
 حواس باطن منه لیکه مره جانا بافعال و  
 شرمندگی خاموش بودن هدایت گوید سه  
 دیکھا جو اسکے چشم و دھن کو تو شرم  
 منه لیکه اپنے بستہ کی یاد ام مرھگے منه  
 سا لگا خواسته و التماس ده شده منه مین پانی  
 آنا خواستن چیزی بشوق و آرزوی تمام اپنا سا  
 منه لیکه پھر جانا ما بوس و محروم برکشتن  
 منه بکسر اول مذکر باران لغری سطر خوانند  
 منه بفتح اول و کسر دوم کسیکه چیزی را یعنی دست  
 برین شیشه ساز و بلفروشند و بفتح اول وضع  
 دوم و لغریب و دلگشا و دل آویز باشد  
 منه بفتح اول و کسر دوم موش کو هر مردی  
 و بسکون نون و ربا  
 منه بکسر اول موش حنا سرد است در او

دخشک و کوی منہ طفلی که شروع در آبله آوردن  
 کرده باشد قدری ازان برکفت او بند مذامین  
 کرد و ازانکه در چشم بر آید و آن سفیع افواه بود  
 و محفف بی لذغ و محلل باشد و آشامیدن آب  
 نقیع اوروزی سستی مشقان با بفت مشقال  
 شکر حبت ابتدای جذام بغایت نافع و چون  
 یک ماه مداومت کند و جذام زایل نشود  
 قابل سایر علاجات نیست و آب نقیع در دینا  
 ناخن و جهت یرقان و سپر زوسنگ کرده  
 و مثانه و عنبر بول نافع و مسقط جنین و آشامیدن  
 جرم او نیم مشقال با لجا صیغه رافع قرنج  
 منه مال البضم اول و سکون نون و بای سوز  
 دفع نون با الف کشیده مذکر چیزی است شبیه  
 به بی که از سنگ و سیم وزر و امثال آن سازند  
 و بر سر قلبیان گذارند  
 منه - منهون بفتح اول وضع سیم بالف فزوق  
 منی بضم اول و کسر دوم دانشمند و صاحب دل  
 و بفتح اول موش کو هر جوهر را گویند و در عربی  
 آب مرد و در فارسی بمعنی انانیت و خود بینی باشد  
 منه بضم اول بر وزن دنیا موش ماده لال  
 و آن پرند است معروف بعایت کوچک  
 و ناتوان که آزا پیرورند  
 منه تھنی بفتح اول و فوفانی نام عیبی است از  
 معیوب اسبان  
 منه بضم اول و کسر دوم ولی و در و شذل  
 مو با دوم فچبول در لغت اهل برج بمعنی امر است  
 و در فارسی معروف بعربی شعر خوانند  
 منه بفتح اول مذکر شهید و غسل  
 مو البضم اول مرده و بی جان و کامل موا  
 بادل ابر مرده بعربی اسفنج گویند موا شو  
 مرده شود و غسل را گویند

س

س

س

س

س

س

س

س

س

س

هـ	مواص یعنی اول بروزن حواس مذکر بناه و مفاصفت	هـ	یعنی اول در عربی معروف که حرکت کردن آب برآمدگی
س	صوت یعنی اول مذکر کمیز و شاشه بعرابی بولی گویند	س	آب بیال باشد
س	و یعنی اول در عربی مرکب باشد	هـ	موج با و او معدوله مذکر بجاشدن مهربه دست و پا
س	موتنا یعنی اول شاشیدن و بول کردن	هـ	موجا مذکر باره کلان گوشت
س	موخا با دووم مجهول مذکر سعد کوفی	س	موجا با دووم مجهول درخت موزرا گویند
هـ	موخرا با دووم مجهول مذکر بیماری است در اسپان	س	موجرس با دووم مجهول دسکون جیم فارسی و فتح رای
س	وان درم بند دست و پا باشد	س	قرشت صمغ درختی است
س	موتی با دووم مجهول مذکر مردارید	هـ	موجکانا یعنی اول بجاشدن مهربه
هـ	موتیا با دووم مجهول نام کلی است	س	موجین با دووم مجهول و فتح جیم فارسی در زوی و قمر
س	موتیانند کبسه بای موخده و سکون نون در وال	س	ونجات در ستکاری
س	نزول الماء و انشای بعات است و کوری آرد	س	موجنا با دووم مجهول دسکون جیم فارسی نجات
س	موتی چوسر یعنی جیم فارسی مذکر نوعی از حلو اوکیا	س	و مخلص در با کردن و یعنی اول بسن و بند کردن و
س	از اوصاف چشم کبوتران باشد	س	پوشیدن
هـ	موت با دووم مجهول موش مرادف موخه	س	موجه با دووم مجهول مذکر نجات در ستکاری
هـ	موتبا با دووم مجهول فربه و کنده و سطره گویند	س	و آمرزش و عفو گناه را گویند
هـ	موتیان مذکر موتائی موش فربه و کندگی	هـ	موجه یعنی اول موش بر دست موجه موتا
هـ	موتوا - موتوی با دووم مجهول اول مذکر و تانی	س	سروئی توترا کسی را گویند که در بیکاری و کابلی
س	موش بسته و بار را گویند	س	نان خورده
هـ	موشکی با دووم مجهول و کراف تازی موش	هـ	موشپیل یعنی اول دسکون بای مجهول آنگه بر دست
هـ	کند وزن فربه را هم گفته اند	س	ابنوه زارو
هـ	موخه با دووم مجهول موش بسته و بار و کل و جلمه	هـ	موجی با دووم مجهول کفشگر بولی اسکاف گویند
س	و تانی که بدان آب از چاه برکشند و ماش بندند	س	مود با دووم مجهول مذکر شادمانی در سرد
س	را هم گفته اند	س	مودک با دووم مجهول و فتح وال نوعی از حلو با
س	موخه یعنی اول موش دسته و قیفه و نام یازی	هـ	مودهو با دووم مجهول و ضم وال نادان و گول
س	موت	س	و ساره لوح و سفیر را گویند
س	موخا یعنی اول مذکر قیفه و دست	هـ	مودی بقال دودو کا نزار و غله فروش و طنان
س	موخرا یعنی اول نوعی از نقاشی باشد که بر پارچه	س	را گویند
س	و آدم کنند	س	مود یعنی اول مذکر سرد را گویند
س	موتخی یعنی اول موش مشت	س	موس بروزن مشور مذکر طلاس موسی شکی یعنی
هـ	موخیا - موتیا با دووم مجهول و کترای بندگی	س	بای فارسی نوعی از گشتنی باشد که بر این گشته
س	موج یعنی اول گیاهی که بدان رس می تابند و	س	سیر دریا کنند موس مکت یعنی هم دووم و کاف

ساده لوح و احمق و گول و سفید را گویند موترا	تازی تاجی که شکل تاج طاوس سازند و موسرا
بفتح میم دوم ساده لوح	بفتح اول شکوفه بر درخت را گویند عمر ما و شکوفه درخت
موترا ها با دو هم مجهول مذکر چش شکم مومنی دوش	اینه خصوصاً و بضم اول مرادف مول و آن آید
هم هست بعربی گفت خوانند	هر موی بر وزن شور ازان من و چ و کردش را
موسرا بضم اول موش و بفتح اول شوهر خانه	هم گفته اند و بفتح اول دوش بعربی گفت گویند و چیز
موسرا بضم اول موش	است که از نام های لغزه و زر سازند و در روز
موسری بضم اول ماده موش	گشت بر سر عروس و او اما و بندند و آنرا سهر اهرم گویند
موسل بضم اول و فتح سیوم مذکر کتک در دست	دور فارسی جا نوری است که بعربی نخل و ذره خوانند
جوبلی که بدان شلتوک و برنج و امثال آنرا	هر موی بر وزن کورا ازان من
مکوبند و آنرا در فارسی پادنگ و بادنگه و گویند	س موترا بفتح اول باد آرون درخت اینه
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	س موترا بر وزن صورت مونت است و لغوی
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	و شبیه دور اصطلاح بر یکان بمعنی شخص آمده است
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	ف موسر چال گو دالی که برای گرفتن قلم در اطراف
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	آن کند
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	س موسر چنگ سازی است معروف
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	س موسر چها بضم اول مونت غشی و سپوشی
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	موسر چها انا غشی کردن
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	س موسر چجت بضم اول و کسر حیم فارسی بی پوش
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	دلی حواس و منشی علیه باشد
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	س موسر چهل بفتح حیم فارسی مذکر مردی بر طاق
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	س موسر که بضم اول و فتح رای مهله جابل و ناول
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	س موسر که کانه اصرار جابل بر کلام خوش
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	س موسر کهنه - موسر کهنه - موسر کتانی بر
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	بضم اول و فتح سیوم اول مذکر و هر دو مونت
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	حیالت و نادانی و سفاقت باشد
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	ف موسری بر وزن عزمی مونت را بگذر آید
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	در زمین و نادان و لوله سفالین را گویند
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	س موترا با دو هم مجهول مذکر چ و کردش و از جا
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	برآمدگی مهره و بفتح اول مرادف سوسا
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	س موترا با دو هم مجهول چیدن و معطوف ساختن
موسلا بضم اول و فتح سیوم نامی باد چوبند و آنرا در	س موترا بضم اول و سکون داد و رای هندی

س مونی بفتح اول بار آوردن درخت اینست  
 س گردن سنگ و غیر آن کسی را  
 س مونی بضم اول مونت رب بمرئی فعل گویند  
 و آن گرم و خشک است در دوم بدر بول گویند  
 طعام ناضم و مخج ریح و محرک آرد و غذا و  
 خوردن وی باعث رویدن موی که بخت  
 باشد و آب شاخ او که بدون برگ گرفته باشند  
 بقدر یک او قیه جهت سنگ مثانه چرب اند  
 و جوف او را اگر در روغن گل گرم کنند و قطور  
 نمایند و روکش را باغ است  
 س مویا بضم اول قمر طالع یعنی آنکه در وقت بود  
 قمر در برج عقرب تولد یافته باشد  
 س موصاکی زینور غسل  
 س مونی بفتح اول مذکر خموشی و رویش نیک است  
 خاموشی کرده باشند مونی گنا بفتح  
 فارسی مونی ساد هنا طریقه سکوت گرفتن  
 س مونی بفتح اول مرتبان بزرگ و بسنی بسنی آمده  
 س مونی بفتح اول و سوم مونت سکوت و خاموشی  
 س مویج بضم اول نام گیاهی است که بدان ریمان  
 نامند  
 هـ مویج - مویجه بضم اول مذکر پروت  
 س موند سومی بضم اول مونت انگشتری  
 س موند نا - موند هنا بضم اول بسن و بند  
 کردن و فزاز نمودن  
 س موند بضم اول مذکر سر بربی راس خوانند  
 موند بضم اول بفتح کردن و با شاخ زون ..  
 گو سفدان بید یک را موند چو را بضم جیم  
 فارسی نوعی از ستون باشد  
 س موند نا بضم اول تراشیدن موی و تکریم  
 و بنا کردنی گرفتن و بسنی خود فروشی کردن  
 هم هست البته استرے موند نا گنایه

از فریب دادن باشد  
 هـ موند ها با دو م مجبول مذکر دوش بمرئی گفت  
 خوانند و کسی را هم گفته اند  
 س موندی بضم اول مونت سر  
 س مونت بضم اول و سکون هر سه حرف سر  
 س مونت کاسر تراشیده  
 س مونس بضم اول مذکر گنگ  
 س مونکی بضم اول مونت ضرب مشت  
 س مونگ بضم اول مونت بنوماش و آن از جنس  
 سر و دست سردست در اول و در تری خشکی  
 معتدل باشد تب صفراوی و دموی را سود  
 دهد و ضرر کند باه را و نیک است سر و دوز لاک  
 و خارش را  
 هـ مونگا بضم اول مذکر مرجان و بسد را گویند  
 س مونگی - مونگری بضم اول طعمای است که  
 با بنوماش پزند  
 هـ مونگی بضم اول مرجانی رنگ  
 هـ مونو بضم اول و سوم اندک و قلیل  
 س موند بضم اول روی  
 س مونهان بضم اول بروزن سومان مذکر قلاع  
 یعنی پختگی دهن مونهان مونهی جدال و  
 ستیزه  
 هـ مونی بفتح اول مونت بسد کوچک و با دو م مجبول  
 نشان و انجام  
 س مونی بفتح اول ساکت و خاموش و زمره از  
 در و ایشان که هر سکوت بر لب بند  
 هـ موه بروزن که مونت غشی و سپوشی و مویی  
 رسم و شفقت هم هست و محبت  
 هـ موه با دو م مجبول و کسرهای هوز بروزن کوهی  
 بسنی مرا باشد  
 س موهت با دو مجبول و کسرهای هوز و سکون



س	س	س	س
س	س	س	س
س	س	س	س
س	س	س	س
س	س	س	س
س	س	س	س
س	س	س	س
س	س	س	س
س	س	س	س
س	س	س	س
س	س	س	س

نوفانی سپوش و سحر اس و منشی علی باشد

س موهن بر وزن سوین محبوب و مشوق و در باب

ساحر و جادوگر و نامی از نامهای کشتن موهن کج

نوعی از طرا موهن ماکلا ناری و حجابی که از دانه طلا  
و مریجان سازند

س موهنا در بابی کردن و افسون و جادوی نمودن  
و مبینی در باب افسونگریم است

س موهنی بادوم مجبول و فتح نامی بر وزن افسونگر  
و موسیقی اولی و مبینی استونگری و دلفری

س حمار بر وزن سپا بزرگ و کلان و عظیم و بسیار  
حمار بر همین پایا تر بر مینی که رسوم تخمین و تکفین کجا

آرد و در فاخته موی کشتن او را طعام خوراندند  
مها پاپ کنه کبیره مها پاپی مرتکب کبار مها

پیش بنم بای فارسی درای مهلم و مقدس مها  
پرسیاد بفتح بای فارسی طعامیکه پیش و چون

در جنگا دکدا رند و سن بعد بر دم نقش کنند مها  
جال و ام بزرگ مها جان و انامی که مها را

شهبنا مها را جافران و او مها را نی  
ملکه و حاکمه مها سنگه بفتح سین مهله کاسه سر مرده

مها ماس طاعون و دوبار گویند مها مانس سکون  
نون و سین مهله گوشت آدمی آنکه و ختر خور او

گر فتن زربکسی تزویج کند گویند که او مها مانس یعنی  
گوشت آدمی فروخته و این فعل نرود بنود مذموم است

س مها بجا مرت بفتح اول موش جنگ عظیم که در جنگ  
اولا و بجا مرت واقع شده بود و نیز نام کتابی است

منظوم مشتمل بر احوال جنگ پانصد و گشتن و مصفا  
ان و اسد بود

س مها نم بفتح نامی نوفانی و سکون میم مذکرت است و  
بزرگی و نشان و جاه و عظمت باشد و نفی که از فعل

بیک حاصل شود  
س مها جن بفتح جیم تازی الحراف و ما جرد و دستبر

س مها جنی عراقی و سوداگری و امانت داری

س مها دیو نام سیوست که یکی از دیوان بنود است

س مها دیو نوعی از پاکلی جنگ کران بهیا

س مها سا بفتح اول از ان من  
س مها سا بفتح اول مذکر آبله های که در عهد شباب

بر روی مردم بر آید  
س مها کو تر حله بفتح اول نوعی از برص که سر و پا

را در گیرد  
س مها نا بضم اول و مانده و دوبار و یکسر اول نمناک است

س مها نی یکسر اول بر وزن نهانی موش شیر زنده  
س مهاوت - مها و حله نیکبان

س مها و حله بفتح اول و چهارم بارانی که در ماه  
تا کرم می بارو

س مها و س بفتح اول و چهارم نوعی از رنگ سرخ  
که از کرم لاک می برارند

س مها مت بفتح اول و دوم بزرگ و محترم و بزرگی  
و جاه و عظمت را هم گفته اند

س مها متا - مها مت بفتح اول شخصی که برای تحصیل ز  
از طرف زمین دار تعیین باشد

س مها ماری بر وزن رهداری نادر بحر نام گویند  
س مها دی یکسر اول حنا و بفتح اول و عربی بدست

کننده و نام امام دوازدهم علیه السلام  
س مها بفتح اول و دوم رئیس و سردار و بمعنی روزه

وزن هم گفته اند و یکسر اول و در فارسی محبت  
و خورشید و ضم اول خام بفتح مد عربی کلان

و دست پیمان باشد  
س مها بفتح اول بر وزن بهره که با مالکی بر دار

و یکسر اول شخصی که لباس زنان بپوشد و ضم اول  
مقدمه الحدیث و ضم اول و فتح دوم و تشدید را در

عربی بمعنی بخت شده باشد  
س مها س و بفتح اول بر وزن شاه ماجورن که راه با

ص	مهرانی بر وزن شهبانای کبکبار می نوی اندر اند	ص	مهو کا بفتح اول نام مرغی است معروف
ص	که شبانان در میان مهرانند	س	مهی بفتح اول بر وزن کسبوی زمین بجز بی ارض کن
ص	مهو و اکبر اول سکون ماورای حدود	ص	دو معنی دوم هم آمده می است بفتح بای فادسی بادشا
س	مهوی بضم اول موش پارچه که در آخر آستین دوزند	ص	و مرزبان را گویند
ص	دو معنی مهوی و نادر جان شهر است	س	مهیب بفتح اول بر وزن حرفت سلطان و بادشاه
ص	مهوی بکسر اول بن و در فارسی نوعی از جنگ با	ص	را گویند
ص	که سطر بان می خوانند	ص	مهیر - مهیری بفتح اول سکون بای مجبور است
ص	مهیر یا بکسر اول زن	ص	از نام خویش باشد که در ماست می برند
ص	مهلی بفتح اول و دوم موش بوی خوش	س	مهیس بفتح اول سکون بای مجبور نام چهار دیو
ص	مهکانا بفتح اول سطر کردن	س	مهیشو بفتح اول و او در بر یکی از صنایع نخله او
ص	مهکنای بفتح اول و دوم سطر شدن	ص	است گن یعنی قوه محصله صلاح و کمال و دوم هر چون
ص	مهکیلا بفتح اول کسب و خوشبو و مصالح داده	ص	یعنی قوه محصله تون و طلال سیوم توکن یعنی قوه
س	مهصا بفتح اول و کسر دوم موش بزرگی و عظمت	ص	محصله ساد و ضلال و همیشه هر عصر با سن سه قوه است
س	مهنا بفتح اول شورانیدن ماست	ص	را و جاش در گاو پهلش کار تک و کنیش بودند
ص	مهنا بکسر اول مذکر طعن و طعن و بضم اول وضع دوم	ص	صاحب بر مان گفته بای شور یکی از پسران کفره است
ص	نشدیدن در عربی ساز دار	ص	است گویند اور کسی نرسانید و هرگز نمیرد زن فرزند
س	مهنت بفتح اول و دوم درویش و سر کرده	ص	دارد وجود او از سه جسم است آفتاب و ماه و آتش
س	مهتالی بکسر کروی	ص	مهیلا بفتح اول سکون بای مجبور طعامی است
س	مهندی بکسر اول موش حنا	ص	که با کرده کوفته و دیگر حیوانات می برند و با سپان
ص	مهنگا بفتح اول و دوم کران بجز بی ثمن	ص	خورانند تا فریبی آرد
ص	مهنگی موش کرانی	ص	مهینا بفتح اول ماه بجز شهر گویند و معنی شام
ص	مهو بفتح اول و ضم دوم نام مرغی است معروف	ص	و با بیانه هم آمده
ص	از کل آن که شیرین می باشد شراب می سازند	س	میابر وزن جیا موش رحم و شفقت و لطف و مهر با
ص	در دهن شراب بجای روغن گاو بکار برند	ص	باشد و در فارسی بنی از دندان و بفتح اول و تشدید
س	مهو چخته بفتح اول سکون و او مجبور حجم فار	ص	دوم ماور را گویند
ص	کا در زواج حق و کول را هم گفته اند	ص	میان بکسر اول صاحب و بزرگ و در فارسی
ص	مهو چا بفتح اول فاخته و عرس	ص	وسط و کرگاه و غلاف کار و دیگر آن و همی را گویند
ص	مهو برت بفتح اول و ضم دوم عرصه و وساعت و	ص	میانی چو کل می که بر اول سیان نصب کنند
ص	خط را هم گفته اند	س	میجا بفتح اول و سیوم ماور علفانی
ص	مهوسه بفتح اول سکون و او مجبور آب که در عالم	س	میت بکسر اول دوست و عاشق
ص	شباب به دی می برآید	ص	میت - میتا بکسر اول کاسه که ایان

<p>میکهلی با دوم مجهول موشت پلاس آن پارچه ست سطر که بدان خورجین و اشال آن دوزند میگه با دوم مجهول سکون کاف فارسی</p>	<p>میتا کبر اول مکرر مین بوزن و بعد مینت بمشامه می میتن بیخ اول مضم سوم مذکر جمع و مباشرت را گویند</p>
<p>مذکر میخ و ابرو نام نومی است از موسیقی میگه بن بیخ بای سوده سحاب رنگ وتیره میگه پی خداوند میگرماج فرشته رعد</p>	<p>میصل بیخ اول و سوم ساکن متصیلا میتا با دوم مجهول تراشیدن و تک کردن متها کبر اول شیرین و نرم و ست نام سوره است و در هر یکی آیت موش که از سبزهها حاصل میشود</p>
<p>میل با دوم مجهول مذکر اتفاق و دوستی و سازش و آمیزش و بیخ اول مذکر حرکت و وضع و در عربی خواهش و توجه و کبر اول در فارسی مقدار یک مد لبر و آنچه بآن سر سره چشم کشند و نشانی که در راه بخت تشخیص فرستند در میدان بخت چوگان بازی سازند</p>	<p>میصق - میتها کبر اول موشت بر سه بر لبی قبله خرانند میجنا کبر اول مالیدن چیزی بدست باشد میجو کبر اول عدس - آن حبوبات سوده است میج کبر اول موشت مرک و دو فات میچنا - میچنا کبر اول چشم بر بستن</p>
<p>میلا با دوم مجهول مذکر بازار و عرس و بیخ اول حرکت و وضع ناک و آلوده میلا کجیلا بعض کات نازی و فتح جیم فارسی از اتباع است</p>	<p>میل بروزن بید مذکر فرج و نثار و مغز چیزی و فریبی بسیار باشد میلنی با دوم مجهول سکون دال موشت زین در عرض و جا است ز ایرانی که برای زیارت تبر علی روند</p>
<p>میلی با دوم مجهول و کسر لام شریک و موافق میچنا با دوم مجهول سکون سیوم بز خانه میچنا کبر هر دو سیم آواز کرده ن بز خانه</p>	<p>مید هر سکون یای مجهول و دال مهله مذکر بوج و نثار را گویند میدها با دوم مجهول مذکر تیر فنی و رسالی باشد میر اذان سن</p>
<p>میین با دوم مجهول بمعنی درون دانه درون باشد و بیخ اول سن که ضمیر تکلم واحد باشد عربی انا گویند همین خوشی میرا خلد خوش کنایه از غایت رفاه مندی باشد سه گز ناخوشی مین میرا هونایی جی تو خوش جسمین تیری خوشی هو مین خوشی مرا خدا خوش</p>	<p>میر و بروزن نیره مذکر محور و قطب را گویند میر و با او مجهول اذان سن میرها با دوم مجهول میش میسن کبر اول سائیدن میش بروزن میش کو سفند و در فارسی نیز همین معنی دارد و بیخ حمل نیز گفته اند</p>
<p>میین کبر اول بروزن دین موشت مای بیخ حوت و نام او مار نخستین و شنود بروزن عین نام دومی است میسا بیخ اول موشت شارک سادوسار و</p>	<p>میشی موشت پوست میش میکا بیخ اول خانه ماور و خوبت است و مذ میگه با دوم مجهول مذکر میش و بیخ حل</p>

<p>با دوم مجهول و فتح هر دو بای هوز و سکون نون طاعن را گویند</p>	<p>دیکر اول قومی است از هند که دردی کردن پیشه شان است</p>
<p>هر معنی بفتح اول مونت کلوح کوکب معنی زردبان است گفتار نوزدهم در حرف نون</p>	<p>س میمن بفتح اول نازور گویند س میمنجا بکسر اول نالیدن و صاف کردن غلظت</p>
<p>س نابعده مونت ناف س ناپ مونت پایش ناپ چو که با او و بعد و</p>	<p>او ظرف س و اشال آن باشد س میند با دوم مجهول مونت پوان</p>
<p>س ناپ مونت پایش را گویند س ناپت بکسر ثالث رسکن زمانه حجام و جراح</p>	<p>س میند با دوم مجهول مونت لب چاه س میند کت - میند کی با دوم مجهول مونت فتح</p>
<p>س ناپنا پیودن س نانا مذکر قرابت و خویشی</p>	<p>س در اول و سکون آن در دوم اول مذکر و ثانی مؤنث س نونک بحر بی مضموع خوانند میند کی کوز کام</p>
<p>س نابق بفتح سیوم یعنی والا در نه باشد س نابق بکسر سیوم بروزن گاه بن دختر دختر</p>	<p>س هونا گن به از خود فروشی و نخوت شخص فردا به و کم حوسله باشد</p>
<p>س ناطحه خداوند و صاحب و شوهر و خصم را گویند و لفظی است که بعد از مهابی جوکیان آید مثل گویند</p>	<p>س میدها با دوم مجهول کوفند و میش و اما سی در زر کلو بر آید و از اور فارسی شوک در عربی خز زیز گویند خازیر جمع آن</p>
<p>س ناطحنادر بینی کا و سوراخ کردن تارسی دروان س ناتی بروزن ذاتی بنسبه و فرزند دختر</p>	<p>س میند یا نانا با دوم مجهول پوان بستن س مینفسل بفتح اول سکون یا دوزن و کسین</p>
<p>س نانا کوتاه و پست قد س ناج مخفف اناج که غله باشد</p>	<p>س میند یا نانا با دوم مجهول مونت پس انگنده کو و شتر آن باشد</p>
<p>س ناج مقصیدن ناج جانانا س ناجچار مقصیدن</p>	<p>س مینده با دوم مجهول مذکر باران بحر بی سطر خوانند مینده چو ثنا باریدن باران باشد</p>
<p>س ناد مذکر آواز و نوا و سهر و ناکر ناغزین شیر و سه آیدن باشد</p>	<p>س میندی با دوم مجهول مونت حنا س میو بروزن در میوانی میو ترا برسته با دوم</p>
<p>س نادها با دال و الف و بای هوز با الف کشیده مذکر هوز جوی آب را گویند</p>	<p>س مجهول مردی که در کوهستان میوات می باشد و اکثر سزنی کند</p>
<p>س نادنا آغازیدن و شروع کردن س ناد هنا بسکون سیوم برگردن گاه نهادن</p>	<p>س میبه مذکر باران س میبهکا بفتح اول و کسر بای هوز جاموس</p>
<p>س دان جوی است که برگردن گاه در زراعت و گاه کردن گذارند</p>	<p>س میبهکی بفتح اول ماده جاموس س میهن با دوم مجهول و فتح بای هوز مذکر طینه</p>
<p>س نامس بروزن داران و ساقی نیلوفز کردن بحر بی مضموع گویند و نامی بندوق و یعنی گردان</p>	<p>س میهنام نام نا طمن کردن و طمنه زدن میهنها</p>

<p>ناسا بروزن کاسه مذکری بی بربی الف گویند      و مرضی است از امراض بینی</p>	<p>رسمان می نامند و در عربی آتش و در فارسی مخفف ناسا      ناسا بروزن تار مذکر کله و در همه جا نوزان مشورت</p>
<p>ناسپال بسکون سیوم مذکر پوست انار خام که      بدان پارچه نارنگ کنند ناسپالی مرنگ رنگ      پوست انار</p>	<p>و کککش      ناسا بروزن بار اندک لیف در شسته سرخ      ناسا برین بفتح تخمائی و سکون نون نام خدای</p>
<p>ناست بروزن ماست خراب و دوران      ناستک - ناستکی بسکون سین مبهله و کرفه قان      و بریه و زندق و آنکه قابل ثواب و عذاب خربت</p>	<p>عزوجل است جل جلاله و نام و دشویم است      ناسا برینی منسوب بنار این و زوجه و دشویم گفته اند      ناسا بفتح رومی مبهله بروزن دارد نام ولی است</p>
<p>ناسک بفتح سین مبهله نسته کننده و معنی صاحب      برهان گفته که ناسک مکه ثالث نام یکی از اصحاب      شریعتان کفره هند است و اعتقاد اتباع او است      که آدمیان همچو گیاه میرویند و خشک می شوند</p>	<p>و رهندوان      ناسا رنگی بروزن و معنی که رنگ شهر است و سیوه      هم است از نارنج گوچکتر و شیرین تره پوست نارنج کرم      و خشک است در اول و ترشی آن سرد و خشک است</p>
<p>ناسکا بروزن ناسکه موش بینی را گویند      ناسنا کرختن و معدوم کردن</p>	<p>در و دم التهاب سعه راسود دهد و صفر اشکند      باز دارد و اشتها آرد و خفقان کرم و سرفه</p>
<p>ناسپاتی موش امر و بربی کشر می گویند و آن      سرد تر است و معده و دل را قوت دهد</p>	<p>صفا و بی را مفید باشد و رنگ سپاهی از پارچه سفید      زایل کند و تخم آن کرم و خشک است و کزندی جوام نام سودا</p>
<p>نالک بروزن پاک سموات و افلاک و بی که      عربان الف گویند نالک مر کنا حر است گسی      نگهداشتن و ناک و در فارسی لفظی است که بحسب      بیان اوصاف در آخر کلمات آید همچو طرباک      و غمناک و آلوده و غشته و ملازه و چانه</p>	<p>ناسای بروزن یاری زن بربی مره گویند و      بعضی نوعی از سبزی و روده ناف که آری می برند      و در فارسی جامه پوشیدنی و در عربی التشی      و دوزخی را گویند</p>
<p>ناکا مذکر نهایت راه و جاوه و سوراخ سر      سوزن و آن را در فارسی سفت و بربله      سم الجنایط گویند</p>	<p>ناسریه بروزن ماریه بنافض و بعضی شناس      ناسیر - ناسیریل بکبرای مبهله و فتح تخمائی ناسیریل      و جوزهندی و آن کرم است در و دم و تر در اول      کثیر غذا و زیاد کننده باه است تقطیر بول و سردی      مشانه دور و پشت و استقرا را نفع بود و کرده را</p>
<p>ناکر ابسکون سیوم مذکر حره - الالف یعنی      سوزش بینی</p>	<p>کرم کند و روغن آن بوسیر را مفید باشد و صفر      سعه باشد و مصلح آن شکر است</p>
<p>ناگ مذکر ناربربی افی گویند و فیل و زهر و سزا      راهم گفته اند ناگ بجاشا گویند زبان مردم      زیر زمین است که مثل مارانند ناگ پنجه بفتح      بای فارسی نام بد روز می است و آن در</p>	<p>ناسری موش بعضی      ناس موش سر و ف و آنرا مغز روشن و مانع      و تکلیف گویند و معنی عدم نیستی و ویرانی هم است      و در عربی مردم و مردمان</p>



س	نا و بروزن کاوکشتی و جهاز کوچک در فارسی نیزین معنی	س	نجهت بفتح اول آسان و فلک بنجهت چرخ بفتح
س	دار و در هر چیز دراز و میان تپی و در فارسی و دان	س	فارسی ظاهر بود
س	بام خانه بم هست	س	بنها نا کبیر اول ادا کردن
س	ناون نام را گویند	س	بنهنا کبیر اول ادا کرده شدن و کدشتن
س	ناه روزن ماه نه و غیر باشد و لفظ خیر را فارسیان	س	بنیدن کبیر اول مسکون یا بی مجهول بفتح اول
س	در محل نفی استعمال می کنند	س	مهمله مذکر عرض و کد زارش و التماس باشد
س	ناخسر بفتح مای هوز پلنگ و یوز	س	بنیدن کبیر اول مذکر انجام و انتها
س	ناهن بروزن کابین ناهین بروزن شاهین معنی	س	بنیدن کبیر اول دوم صرف کردن و تمام نمودن
س	نی و نیت باشد	س	بنیاتنا کبیر اول فیصل کردن و مفرد ساختن
س	نائی بروزن مائی حجام و سر تراش	س	بنیت کبیر اول و فتح دوم بسیار
س	نایک بفتح سیوم رئیس و پیشوا و سر سبک و شخصی که	س	بنیاتنا کبیر اول فیصل کردن
س	در سر و در قفس چهارت کلی داشته باشد	س	بنیاتنا کبیر اول فیصل کردن و بفتح دوم فیصل شدن
س	نایکا کبیر سیوم زن نایک و دو شیر و دبا که و کد	س	بنین کبیر اول و فتح دوم قابل و ما هر
س	و در سن زمان بانوی قجبه خانه را گویند	س	بنینسک بفتح اول و ضم دوم و سکون نون و فتح
س	ناین بفتح سیوم زن حجام	س	سین مخفت
س	نبا سرن کبیر اول و فتح مای مهمله بازداشت و نعت	س	بنیوتا کبیر اول و ضم مای فارسی لا ولد
س	را گویند	س	نبت کبیر اول همواره و همیشه و جاودان
س	نبا سرن نا کبیر اول منع کردن	س	نبا کبیر اول و تشدید دوم دوام و همیشه
س	نبا سرن کبیر اول و فتح مای هندی اتمام و انقراض	س	نقتب کبیر اول و فتح دوم و سکون نون و مای هندی
س	و جهائی را گویند	س	مذکر سرن را گویند
س	نبا سرن نا کبیر اول اتمام کردن و صرف نمودن و	س	نقحه بفتح اول مذکر حلقه سنی
س	جد کردن باشد و معنی تمام کردن هم آمده	س	نقحاس نا کبیر اول ریختن و صاف کردن آب
س	نبا ه کبیر اول مذکر ادا و انجام و کفایت نگه داشتن	س	و غیر آن دو شیدن
س	باشد	س	نقصر کبیر اول آب صاف و زلال
س	نبا هنا کبیر اول تمام کردن و نگاه داشتن	س	نقحنا بفتح اول مذکر سوراخ بینی و حلقه بینی سوراخ
س	نبا هو قائم و پایدار و کانی را گویند	س	کرده شدن بینی کاو
س	نبتین کبیر اول و با کسری مای مستوطه چهار نقطه مذکر	س	نقحنی بفتح اول موش حلقه سنی و حلقه که در زیر
س	عزم و قصد و تقرر باشد	س	قبضه شمشیر کنند
س	نبتن نا کبیر اول و فتح دوم تمام شدن و انجام رسیدن	س	نقی کبیر اول و تشدید دوم موش ترازوی گو
س	نبل کبیر اول و فتح دوم ضعیف و ناتوان	س	استادان زرگر باشد
س	نبتند ه کبیر اول و فتح دوم مقرر و ثابت	س	نقیت بفتح اول و دوم و سکون تخانی و فوقانی

خوشاوند	هـ	چو ترنا بکبر اول اشرون و دوشیدن
س	هـ	نیکویم - نیکو یا بکبر اول و سکون دوم و فتح
س	س	سیوم و چهارم شش و کثرت و شغل و ای بگوید
س	هـ	نفت بفتح اول قوی است که پیشه شان شعبه
هـ	س	بازی و در سن بازی با کتله از سکار و دغا بازی
هـ	هـ	نثارا بکبر اول که فیصله و تفریر را کند
س	س	نشر بفتح اول و سیوم شعبه باز
س	س	نت کھت بفتح اول و سیوم دغا بازی و سکار
س	س	نت کھتی مونت سکاری و دغا بازی
س	س	نن بفتح اول و دوم زن شعبه باز منتی کذلک
هـ	هـ	نن بفتح اول و دوم مونت انکار
هـ	هـ	نن بفتح اول انکار کردن
س	س	نن بفتح اول شعبه باز و در سن باز
س	س	نن بکبر اول و ضم دوم خالم و بیرم و سکار و دغا بازی
س	س	نن بکبر اول مونت ستم و جفا ننه بکبر اول کذلک
هـ	هـ	نن بکبر اول و فتح دوم و تشدید لام کابل و کابل باشد
س	س	نن بکبر اول خاص و ذاتی و مخصوص و ازان خود
س	س	نن بکبر اول بدستی و خوبی باشد
س	س	نن بکبر اول و ضم دوم ده صد هزار
هـ	س	نن بکبر اول دیدن و نگرستن
هـ	س	نن بکبر اول و سکون و او مجهول بزور ستاره
س	س	نن بکبر اول خوش رفتار و خوش دم و این
س	س	نن بکبر اول و ضم جیم بی رزه و جنگ نیازنا
س	س	نن بکبر اول بر وزن بر اور بی ادب و بد و س
س	س	نن بکبر اول رقصانیدن
س	س	نن بکبر اول و دوم بی فکر و فارغی
س	س	نن بکبر اول مونت فراغت و بی فکر را گویند
هـ	س	نن بکبر اول دیگر انجام کار و موقوف علیه باشد
س	س	نن بکبر اول سازه و بی جسم و مجرد



نونا کبکسر اول خالص و ساده و نادر و عجیب و نهارا گویند	هـ	و با اشتهای و صاحب از رم را گویند	هـ
نوباه کبکسر اول مذکر مرادف بناه	س	نود هاس کبکسر اول و فتح سیوم مذکر تعین و شخص	س
نوبدهی کبکسر اول و فتح بای موحده نادان و بی خرد	س	نود هن کبکسر اول بی زور و مغلس	س
را گویند		نودی کبکسر اول و فتح دال بی رحم و نامهربان	س
نوبس کبکسر اول و فتح بای موحده ناتوان و بی طاقت	س	نود تھک کبکسر اول و فتح دوم و چهارم و سکون	س
را گویند		رای دوم عاقل و بی خبر و متروک و منسوخ باشد	س
نوبسی کبکسر اول و سیوم سوئت جدوار	س	نوبس کبکسر اول و فتح دوم بی نزه و زبون و خشک	س
نوبل کبکسر اول و فتح سیوم ضعیف و بی زور	س	را گویند	
نوبلتا کبکسر اول سوئت ضعف و ناتوانی	س	نوسنگا بفتح اول و کسر سیوم مذکر دان چیزی است	س
نوبند هو کبکسر اول بی یار و بی خویش	س	که از شاخ کاوس از نذ و مثل کر نامی نوازند	س
نوبنس کبکسر اول و فتح بای موحده بی اولاد و بی نسل	س	نوسنگه بفتح اول نام او مار چهارم و ششوا	س
را گویند		نوسنگیا بفتح اول ز سنگا نواز	س
نوبجی کبکسر اول و فتح سیوم بر اس و بی خوف	س	نوسون بفتح اول سکون و او مجهول روز	هـ
نوبج کبکسر اول بی تخم و لا ولد و بی نسل و خاندانی که	س	چهارم گذشته یا آینده	هـ
سقط شده باشد		نوزک بفتح اول و دوم و وزخ و جهنم	س
نوبپ - تربت کبکسر اول و دوم در اول و فتح سیوم	س	نوزکت بفتح اول و سیوم مذکر فی است که بدن	س
در دوم سلطان و با و شاه را گویند		پور یا بافند	
نوبچه کبکسر اول و فتح بای فارسی عاجز و بی کس	س	نوزکس بفتح اول بر وزن کر کس مذکر حلقوم و حنجره	هـ
نوبحل کبکسر اول و فتح سیوم بی اثر	س	نوزکنا کبکسر اول و فتح دوم دیدن و نکرین	س
نوزت کبکسر اول سکون رای جمله مذکر رقص	س	نوزگن کبکسر اول و فتح کاف فارسی در رشته	س
نوزک بفتح اول و سیوم مرد قاص	س	کشیده و آنکه از اوصاف بشری بری است	س
نوزتا نا کبکسر اول رقصانیدن و پاک و خالص کردن	س	و آن وصفی از اوصاف الهی باشد و بعضی	س
نوزتا کبکسر اول و سکون رای جمله و فوقانی تصدین	س	بقدر و بی همنیز گفته اند	س
نوزجن کبکسر اول و فتح سیوم ایران و نا آباد	س	نوزگن کبکسر اول و سیوم نام کرده و مکروه از	س
نوزجه بفتح اول و سیوم مذکر پذیرا زوی کوچک	هـ	اضداد است	
نوزجو کبکسر اول بی جان و مرده	س	نوزج کبکسر اول و فتح سیوم بی شرم و بی حجاب	س
نوزچا کبکسر اول مذکر نوعی از بقولات	س	نوزلوجی کبکسر اول قانع و بی طمع را گویند	س
نوزچل کبکسر اول و فتح سیوم بی ریاء و ساده دل	س	نوزمان کبکسر اول بر وزن حرمان مذکر ساق	س
نوزخر ا بفتح اول مذکر نوزخری سوئت حلقوم را گویند	هـ	و صنعت و بعضی درستی و برابری هم گفته اند	س
نوزد و کله کبکسر اول و فتح دوم و سکون و او مجهول	س	نوزمانا بفتح اول نرم کردن	س
نوزد و نند کبکسر اول و فتح سیوم و چهارم مردم بی تیز	س	نوزمل - نوزلا کبکسر اول خالص و صاف	س

س	نزلت کبر اول سونش خلوص و پاکیزگی	س	ملاش صید بگرد
س	نوملی بکبر اول سونش تخی است که از سون و این سخن آن	س	لسنا کبر اول سونش شب در عربی بمعنی زمان باشد
س	اب کدر بار و دوزلال کرد و آرزو چلیچ نیز گویند	س	لساچر کبر اول و فتح جیم فارسی شیطان
س	نوموھی بکبر اول بی شفقت و بی التفات	س	و غول و دوز و راینز و جانوری که در شب بچرا
س	و نامهربان را گویند	س	بهر طرف کرد و لسا کبر لفتح کاف تازی لسانا
س	نوزنت کبر اول و فتح دوم همیشه و متواتر	س	گنا به از ماه باشد که عربان فر گویند
س	نوزکاس - نوزکال بکبر اول و فتح دوم مجرد	س	لساس کبر اول بر وزن هر اس نفس و آرزو
س	از جسم و صورت مبرا	س	لسا فایفتح اول نیست کردن و سعد دوم ساحتن
س	نوزی بکبر اول و فتح سیوم مذکر تقرر و بمعنی	س	لسپین همه بکبر اول و فتح بای فارسی و کسرای
س	سقرر و ثابت هم گفته اند	س	مهد و سکون تختانی از هوا و هوس مبرا
س	نوزان بکبر اول نیست و معدوم و نجات و	س	لستاس کبر اول و سکون سین و فوقانی باا
س	رستگاری را هم گفته اند	س	کشیده مذکر رستگاری و نجات و سر جزوی
س	نزیب بکبر اول و ضم دوم مجرد بی شکل	س	باشد
س	نزوجه بفتح اول و ضم دوم نزع فیض ماده	س	لستار کبر اول مذکر تقرر و فیصله و بمعنی برکت
س	و مذکر را گویند	س	هم گفته اند
س	نزوک - نزوگی بکبر اول صحیح و تندرست	س	لستارنا کبر اول آزاد کردن بخشیدن گناه
س	و مفید و بی ضرر را هم گفته اند	س	لستوک بکبر اول و سکون دا و مجهول مذکر
س	نزهت بفتح اول ساق پا	س	لسیجت بکبر اول و سیوم تحقیق و راست
س	نزهس بکبر اول و فتح بای بوز مردم سنجیده	س	لسیجی بکبر اول و فتح جیم فارسی بر آئینه و البته و تقرر
س	و مدسغ و ذی وقار را گویند	س	و تحقیق را گویند
س	نزی بر وزن بری سونش جیم رنگ کرد	س	لسکت بکبر اول و فتح کاف تازی و بای فارسی
س	کو سفند و ما کوی و آن افزاری است که	س	بی و غا و صاف ذل و سینه صاف را گویند
س	جولا بکان بدان جا مبر را بافند	س	لسنتحه بکبر اول و فتح دوم بد فال و بدشگون
س	نزیب بفتح اول و کسر دوم و سکون یای	س	لسند هه بکبر اول و فتح دوم تنگ و چیت و پر
س	مجهول مذکر حلقوم نزیبی گذلک	س	و منین و سخا را گویند
س	نزیس بفتح اول و سکون یای مجهول حاکم	س	لسند هائی بکبر اول و فتح دوم سونش بستگی
س	و زمان روا	س	و ستانت
س	نزیگنا بکبر اول و دوم و سکون یای مجهول	س	لسند به بکبر اول بی شک و لاریب
س	ویدن و نگرستن	س	لسندک بکبر اول و فتح دوم و سکون نون و کاف
س	لسن بکبر اول سونش شب بمری لیل خوانند	س	تازی بی خوف و بی شک
س	لسچر بکبر اول و فتح جیم فارسی آنچه در شب در	س	لسنکوچ بکبر اول و فتح دوم و سکون دا و مجهول

بی حجاب اول شرم	س	نکنا بیغ اول غی برین و کنایه از شریک و بدو است	س
نسواس بکر اول مذکر نفس وارز	س	نکنا بیغ اول نام برین است	ه
نشی بیغ اول و کسر دوم سونث گاه و آهین	ه	نکجهنی بیغ اول و کسر جیم فارسی سونث گذش	س
نشیخته بیغ اول و کسر دوم بد شکون	ه	راکونید	س
نشی بیگر اول و فتح دوم سونث زرد بان بعر بی سلم	س	نکس بیغ اول شیرابی	س
نشی بیگر اول و فتح جیم فارسی مذکر اعتبار و اعتماد	س	نکس ناکبکر اول و فتح دوم بر آمدن	س
و راست و باور و مقرر را هم گفته اند	س	نکس بیغ اول سوزش مبینی و حرقه الالف	س
نک بیغ اول مخفف ناک گویی باشد نک	س	نکسنا بکر اول و فتح دوم بر آمدن	س
گهسی بکر کاف فارسی سینی بر زمین بالیدن نیایش	س	نکسیر بر وزن نکسیر سونث رکهای سینی	س
گری کردن باشد نک چتر آید و خشناک	س	نکنا بکر اول بر آمدن	س
نکا بیغ اول و تشدید دوم مذکر یکد گنجینه	ه	نکا بکر اول و فتح دوم و تشدید سیم بکار و بی طایفه	س
نکاد و الضم وال بهمه نام بازی از تخمه زرد باشد	س	نکنتک بکر اول و فتح دوم و سکون نون و فتح	س
نکاس بیغ اول مذکر سینی انکار باشد	س	چهارم ساده و آسان و مسرور و شادمان	س
نکاسرنا انکار کردن	س	را هم گفته اند	س
نکاس بکر اول بر وزن نکاس مذکر صفات	س	نکند بکر اول و فتح دوم ستاس و از پنج بر کند	س
و بیرونجات و خروج و خروج و فیضله حساب را گویند	س	نکون بیغ اول و تشدید دوم رسوا و بد نام و	ه
نکاستا بر وزن نشاسته مذکر ساده و ستون	ه	بکر اول و ضم دوم در فارسی نیکو و خوب باشد	س
نکاسنا بکر اول بر آوردن و خارج کردن	س	نکو بیغ اول و ضم دوم مذکر سینی و مرضی از امر	س
نکاسی بکر اول سونث خراج و محصول مال و متاع	س	مینی و نشان و نوک و سر هر چیز را هم گفته اند	س
باشد نکاسی کی چچی را بهداری را گویند	س	نگوسنا بکر اول بیوم مجبول و ندان سید کرد	ه
نکال بکر اول اخراج و خروج و بر آمدن و بیغ اول	س	نکعه بیغ اول مذکر ناخن بعر بی ظفر گویند	س
در عربی بمعنی عقوبت باشد	س	نکعه سه سکه نلک بکر سینی فهد سر ایا	س
نکالنا بکر اول بر آوردن	س	از ناخن تاموی سر	س
نکانا بکر اول گیاه از گشت و مزرع بر آوردن	ه	نکهاد بکر اول بر وزن ترا و مذکر لحن اول	س
نکائی بکر اول سونث مزدی که برای بر کنند	ه	از هفت لحن موسیقی و نیز قومی از هندوان	س
گیاه دهند و بر کنند گیاه از مزرع	س	باشد	س
نکیت بکر اول و فتح دوم و بیوم بی دعا و نیک	س	نکماس نا بکر اول صاف کردن و سپید کردن	ه
نکوترا بیغ اول مذکر شرارت و نخوت و غرور	س	نکعت بیغ اول دوم مذکر ستاره و اختر	س
را گویند	س	و بر جی از بروج و دوازده گانه و بیغ اول بیوم	س
نکتی بکر اول سونث ترازوی کوچک	س	در عربی بوی خوش را گویند	س
نکت بکر اول و فتح دوم تقریباً و تخمینا	س		س

س	نکته‌ری بفتح اول و دوم از چند و یکجاست را گویند	وزن و یکی
هـ	نکته و کبیر اول و فتح دوم و تشدید تالی بندی	نگ و نا بفتح اول و سیوم مذکر استین
س	مضمومه کابل و معطل و بیگار را گویند	نگر بر وزن اگر مذکر شهر و معموره و کبیر اول
هـ	نکته کبیر اول و فتح دوم مفر و مفند	تشدید دوم بر و معلو
هـ	نکته کبیر اول مذکر مسرت و مزر	نگری بفتح اول موش معموره و آبادی و منسوب
هـ	نکته انا کبیر اول با لودن و صاف کردن	شهر
هـ	نکته نا کبیر اول صاف شدن	نگر کبیر اول و فتح دوم مذکر زنجیر و کلید ان معنی
هـ	نکته یکجه بفتح اول و سکون یا بی مجهول موش	کنده که بر پای و زوان و کنه کاران بنهند
س	خراس ناخن	نگلنا کبیر اول و فتح دوم فروردن و بلیغ کردن
س	نکند کبیر اول و فتح دوم نصف و نیم را گویند	نگم کبیر اول و فتح دوم نام و بدست و آن کتاب
س	نکنگ کبیر اول و فتح دوم و سکون و یک حرف	آسانی است در اعتقاد و هنوز
س	موش ترکش بفری جعبه خوانند	نگن بفتح اول و دوم فیل و آن جانوری است معرو
س	نکھوت کبیر اول و سکون و او مجهول بی غل	نگو تر کبیر اول و با و او مجهول دلیل و کم بخت
س	و بی غش و راست باز	نگند نا کبیر اول و فتح دوم سوزنی دو سخن
س	نکھوس نا کبیر اول پوست بر آوردن	نگندا - نگندانی کبیر اول اسم مصدر باشد
هـ	نکھوسنا کبیر اول و ندان سپید کردن	نل بفتح اول مذکر نی میان خالی و نام بادشا
س	نکھیا نا بفتح اول ناخن خراشیدن و چنگال	و پهلوانی که از مشا پیر وقت بودند و نام عام
س	زوان را گویند	دمن و قصه نل و من مشهور است
س	نگی بفتح اول و تشدید و م موش آواز بینی و غنه	نلا بر وزن خلا مذکر و و جبری است که بول را
س	نکیل بفتح اول موش چیزی است که از چوب	از کرده بسوی نشانه می برد
س	یا آهن سازند و در بینی شتر کرده مهار شتر را	نلا هت کبیر اول موش نیلکونی
س	بدان بندند	نلجا کبیر اول و فتح دوم و تشدید جیم شوخ و بی جاب
هـ	نکیلا بضم اول و کسر دوم نوکدار	را گویند
هـ	نگی موشکله بفتح اول و تشدید دوم و ضم و	نلوا بفتح اول و ضم دوم مذکر پاره نی که در ان
س	سکون دیگر حرف نام بازی است	خطوط بنهند و در جای فرستند و معنی کباب هم
س	نگ مذکر اول و سکون کاف فارسی مذکر کینه	نلی بر وزن جلی موش نی و حلقوم و نی بند و ق
س	و نل و گوهر و معنی کوه هم است که عربان جلی خوانند	و استخوان ساق پا و ماگوی جو لاهکان
س	نگالی کبیر اول بر وزن انبالی موش نیمه کوچک	نلیا بفتح اول و کسر دوم نام قومی است که مرغان
س	نگت کبیر اول و فتح دوم برهنه و عربان	را بشکر درخت شکار کنند
س	نگلیا نا بفتح اول نزدیک رسیدن	نم بفتح اول حرفی است که برای نفی آید معجونی و نیست
س	نگچا است - نگچائی بفتح اول موش قرب	و در فارسی تر و زنی را گویند و بضم اول در عربی

سر زرش را گویند	س	امر از خواب کردن یعنی خواب	س
سند اس مکر اول پوست غنودگی بوری سینه	س	عنا ناکبیر اول بروزن نشان داده و بی نفش و	س
سند سا مکر اول خوابناک و نام را گویند	س	نادر و بی مانند را گویند	س
سندت مکر اول و سیوم مکر اول و طوی	س	عنت مکر اول و دوم مذکر سبب علت و باعث	س
سندت مکر اول و فتح دال مغتری و نیت	س	و کنایه از اوقات و اقبال و جهت نعمان صاحب اقبال	س
سند کای مکر اول پوست شب جوی و خزده کوی	س	عمرایع اول بایل مضیده و خلیق و متواضع و کبیر اول	س
سندن بفتح اول بروزن چندن سپر و فرزند و نام باغ اندر هم است	س	و فتح دوم بانی وحی و لامبوت را گویند و فتح اول	س
سند ناکبیر اول و سکون نون و دال جبهه کوی	س	و کسر هم در عربی پلنگ را گویند و جمع	س
و طاست کردن	س	عمرایع اول و سکون سیم در ای جمله و فتح نونانی	س
سند و سی - سند و بی بفتح اول شوهر خواهر شوهر	س	سوندت و نسی و انکس باشد	س
سند و لا بفتح اول و سکون و او مجبول مذکر	س	نمسکاس بفتح اول و دوم و سکون سین و سید	س
او مذکلین را گویند	س	نشدت بروزن سرشک قیماق شیر خام و کسکه	س
سند هنا بفتح اول آغازیدن	س	و کسکه بعرابی زنده خوانند و نمش بفتح اول که شهبو	س
سندی بروزن بندی نام یکی از سر پیکان	س	ست در بران و غیر آن یافت نشد و الله اعلم	س
سبوت	س	سنگه مکر اول و دوم مذکر آن و لحظه و لمح	س
سند با بفتح اول خواهر شوهر	س	سنگیره بفتح اول مذکر چیز و سائبان	س
سنگا بفتح اول و سکون و دوم و فتح کاف تاز	س	سمن بروزن چمن شایه و مانند و کبیر اول و فتح	س
کودک و طفل	س	دوم تنگ و جنت و محکم را گویند	س
سنگا بفتح اول برهنه و عربان سنگا جهوری	س	سمن مکر اول بروزن ضرس شیب و سخاک	س
بصر هم در یافت و طاش دامیان سنگا سنگا	س	سنا ناکبیر اول فوت داون و رزور ساختن	س
بصر هم از اتباع است	س	سنانای مکر اول پوست زور و مضبوطی	س
سنگا بفتح اول و سکون نون و کاف غاری	س	سند بفتح اول و دوم بندی و جده و پرستش	س
برهنه را گویند	س	سنانوان مکر اول و سکون نون سیوم مذکر بخا	س
سنگد هرنگ بفتح اول و چهارم برهنه	س	را گویند	س
سنگیا لینا بفتح اول و کسکاف غاری که سخن	س	سنا قوی مکر اول و فتح نون و سیوم لوز و نر	س
چیزی و برهنه کردن	س	سنا قوی که بھیر مدین پوزنا سخنی با کشیدن	س
سنگان بفتح اول و دوم و سکون مای سوز	س	و در جمع مال سرگردان بودن	س
کوچک و صغیر را گویند	س	سنا یا مکر اول مذکر سرخک آن جانوری است سوز	س
سنگا بفتح اول و سکون نون و کاف غاری	س	سند بفتح اول بروزن بند خواهر شوهر و نام پدر	س
سنگا بفتح اول و سکون نون و کاف غاری	س	رضاعی کش هم است	س
سنگا بفتح اول و سکون نون و کاف غاری	س	سند مکر اول بروزن زنده سوندت نکوش و	س

س	نونا بفتح اولی مذکر دعوت و اسند ما	س	مجهول و فتح بای اجد ووشیره نوجوان نوجده
س	نوتنا با دووم مجهول دعوت کردن	س	نوجندی منسوب باه نونودهن بفتح وال
هـ	نوج با دووم مجهول مذکر خراش	هـ	مهلهج نونتا بفتح را مهلهج بازو بندگرا از اجوابرند کاستا
هـ	نوجنا خراشیدن	هـ	باشند نونکنند بفتح کاف تازی اقالیم تسعه
هـ	نوجی بفتح اول روسپی و دوشیزه مخیم خانه	ف	نونو انزه و آهنگ معامی از جمله دوازده مقام
س	نود هه بفتح اول و سکون دیگر حرف مذکر	س	موسیقی و سامان و تو انگری و توشه و آذوقه
ک	کوبل و بهار و رخت	هـ	و سپاه و لشکر و در و گنی جدید و نوب باشد
س	نودها بضم اول نوعی از تنباکو باشد	ف	نوا س بر وزن هزار چیزی باشد پس که از زیبا
ف	نوس س تازه و نور سبده و نور سته و نام	ف	باشند و بر خیمه دوزند و بضم اول هم آمده است
ر	رساله از رسایل ملا ظهوری	هـ	نوا س نون بفتح اول کر دیدن و سیاحت کردن و
هـ	نوسری بر وزن دوری برنده است بحروف و آن	هـ	سفر نمودن و محامره کردن
از	از جنس طوطیان است و عوام آنرا اوری گویند	س	نوا س را بکبر اول منع کردن و بازداشتن
هـ	نوترها نون بفتح اول خوانیدن	س	نوا سری بکبر اول سونت نوعی از یاسین باشد
س	نوسا دس نون شاد و آن دوائی است کالی که	س	و برای هندی هم گفته اند
بیشتر	بیشتر سفید گران بکار برند و در سنکرت نشین	هـ	نوا س را بکبر اول بمعنی نوار باشد
س	سبعیم آمده است	س	نوا س را بکبر اول مذکر سفینه و نوعی از کشتی
س	نوکا بفتح اول میثک کشتی و سفینه را گویند	هـ	نوا س نون بفتح اول و بارهای رسیم نوازیدن و
س	نوگری بفتح اول و سیوم نوعی از بازو بند باشد	س	سرفراز کردن
هـ	نوکیلا نوگدار	هـ	نوا س بکبر اول مذکر مسکن و مقام
هـ	نول بفتح اول و دووم خوبصورت و حسن بر وزن	ف	نوا سله نیره یا باشد عموما و دختر زاده را گویند
ع	عخل در فارسی منقار مرغان و کرداگرد و بلبلان و	ف	خصوصا کذافی البرهان و هندیان بجای الف
ن	مانزه و لوله مراچی و بفتح اول در عربی اجرت کشتی	س	نویسند و دختر و دختر را نوا س می گویند
س	نوکا بفتح اول بنون دوشیزه	س	نوا سی بفتح اول پشتادونه و بکبر اول ساکن
س	نوکا سی بفتح اول نرم و نازک را گویند	س	و باشد شده را گویند
س	نوم بفتح اول و دووم بمعنی بنم باشد و بفتح اول در	س	نوا ن بکبر اول شب بفتح اول و تشدید دووم بمعنی
ع	عربی خواب را گویند	س	بنم باشد
س	نوما سا بفتح اول مذکر نام جشنی است که در ماه	س	نوا نا بکبر اول و فتح آن خوانیدن و مطیع ساختن
هـ	بنم از بار واری زمان او کنند	ف	نوبت نقاره و پاس و حی طعنت و بمعنی گرفت
س	نومین بفتح اول و کسر نیم سونت روز بنم از ابتدا	ع	عربی است
هـ	ماه نون باشد	س	نوا نون بضم اول و سیوم نوعی از غلخال و پای
س	نون با دووم مجهول مذکر تک بجزی بلع گویند	س	بر بخت است

افزاری است معروف استکران و مسکران را	س	نونا بفتح اول خمیدن و مطیع کشتن	س
منتها بکسر اول و فتح دوم و تشدید فوقانی مردم	س	نونا با دو هم مجهول بستن پای کاوداده باشد	س
بی سلاح را گویند	س	هنگام دو تشدید شیر و ذمی از شریفه و آن سیوه است	س
منتها بضم اول و فتح دوم و تشدید پدای هند	س	معروف	س
مذکر خراش ناخن و چنگال را گویند	س	نونی بضم اول مونت الت تاسل را گویند	س
پنجه بکسر اول و فتح جیم فارسی مذکر محقق و تفتیح	س	نونی با دو هم مجهول مونت نکلی که بر دیوارهای کهنه	س
را گویند	س	پیدا میشود	س
هنرانا بکسر اول و ضم دوم خمیدن	س	نوبنا با دو هم مجهول و کسر نون مذکر خرفه و بعدله الجمعا	س
هنرنا بکسر اول و ضم دوم خمیدن	س	و شوره کردنگار	س
هنر نی بفتح اول و دو هم و کسر نون مونت ناخن	س	نوسه بفتح اول و تشدید دوم نود بجر بی تسخیم خوانند	س
تراش که الت ناخن گرفتن باشد	س	نوسه بفتح اول ریسما نیکه در وقت پای بندی که	س
هنگ بفتح اول و دو هم لاغز و حقیق	س	هنگام دو تشدید پای کاوداده بدان بندند	س
مغلا فافتح اول بدن و یکری شستن و غسل	س	نوی گذنگ	س
دادن باشد	س	نده بفتح اول و نای مختفی جرنی است که برای نفی آزند	س
منون بفتح اول و کسر دوم مرادف منین	س	و در فارسی همین معنی دارد و بضم اول مذکر ناخن	س
مننگ بکسر اول و فتح دوم برهنه و بی خبر و بی پروا	س	و در فارسی عدد معروف که عربان ششمه گویند	س
و در فارسی جا نوری است معروف بجر بی	س	هنارنا بکسر اول دیدن و نگر بستن و نگهبانی	س
تسلیح گویند	س	کردن باشد	س
منهنی بفتح اول و دو هم و کسر نون مونت ناخن	س	هناسری بروزن هزاری طعام اندکی که بدان	س
تراش نیزه است مسکران را که بدان طرف	س	ناشتا شکند	س
را صیقل دهند	س	هنال بکسر اول سرخاوند و مردوخ شحال و در	س
هنورنا بکسر اول مسکون و او مجهول مذکر است	س	فارسی درخت سوزون نوزسته و بستر و بنهالی	س
واحسان و گرم باشد و عجز و الحاح را هم گفته اند	س	و توشک باشد	س
هنورنا - هنورنا بکسر اول خمیدن	س	هنالی بکسر اول مونت توشک و بر خوابه	س
هنین بفتح اول و کسر دوم و فتح تحتانی مونت	س	هنان بفتح اول مذکر غسل و بکسر اول در فارسی بنهالی	س
خاندان و قارب زوجه را گویند	س	و پوشیده نقیض آشکاره	س
هنین بفتح اول نیست	س	هنانا بفتح اول غسل کردن	س
لے علامت فاعل بر فعل ماضی متعدی است	س	هنالی بفتح اول مونت بی نمازی و جیض را گویند	س
سواهی ماضی استمراری و در فارسی ترجمه لا باشد	س	و بکسر اول در فارسی راز و اخفار گویند	س
نیار بروزن حیا نو و جدید و تازه و بفتح اول	س	هنایا بفتح اول مذکر غسل و بدن شستن	س
تشدید دوم کشتی بان و بکسر اول در فارسی	س	هنالی بکسر اول مونت سندان و آن بروزن	س

دورای جمله چشم بوزنی عین خوانند	معنی چند باشد اعم از نادری و پنداری و برادر
بیت خلویت بکبر اول و سکون دوم و سیوم و	باد و برادر بزرگ را هم گفته اند
فتح نامی جمله و سکون و او مجبول ایسر و قیدی	س نیایس بفتح اول مذکر علف سوشی
نیتی بادوم مجبول موشن در لیسان شیر زده	س نیایس بفتح اول تنها و عجیب و نادرا و اقلیمها
نیثا بادوم مجبول مذکر مخاط و آب بینی و در لغت	س زروسیم در آن ثقی است که از کد اخن زرد
اهل بکاله آنکه بر کار بدست چپ کند	س و سیم بر آید
ینجانا بفتح اول خمیدن	س نیایس بر یا بفتح اول و کسر رای قرشت کر را گویند
ینج بکبر اول نشیب لغتص فز و دیکینه و فز و ما به هم گویند	س که فلذات را از ثقل آن پاک سازد و بمعنی
ینجا زبرد و تحت نشیب باشد	س مردم بهوشیار و محتاط و دانا هم هست
ینجانی بکبر اول موشن پستی	س نیایس بفتح اول مذکر انصاف و عدل
ینجی زبرد و تحت	س نیانی بفتح اول منصف و دادرس و بمعنی منطقی
یند بکبر اول و سکون یای معروف خواب نوم	س هم آمده است
یند نا بکبر اول خوابیدن	س نیایس بفتح اول مذکر انصاف و حجت و دلیل
نیو بکبر اول مذکر آب بوزنی ما، گویند و بکبر اول فتح	س را گویند نیایس به شاستق علم منطق
دوم بمعنی نزدیک باشد و بفتح اول و تشدید دوم	س نیایک بفتح اول و چهارم منصف و منطقی و
در عربی و هر ماه باشد	صاحب دلیل و حجت
نیوانی بکبر اول و فتح دوم موشن نزدیک	س نیو بوزن و معنی لبوست
نیوت بفتح اول و کسر رای جمله مذکر گوشه مابین	س نیبیل بفتح اول و سکون تحتانی و کسر حده
سوزب و جنوب	س و سکون یای دوم مجبول مذکر طعاسیکه در
نیوس بکبر اول و فتح سیوم بی نزه و ناپسندید	س پیش دیوان گذارند
نیوتمه بکبر اول و فتح رای جمله بی ثمر و بی فایده	س نیبیدن بکبر اول و یای دوم مجبول و فتح و ال الجید
ولا حاصل را گویند	س مذکر عرض و کدایش را گویند
نیو و ابا دوم مجبول و ضم رای قرشت مذکر گاه	س نیپال بادوم مجبول نام ملکی و کشوری باشد
و حس را گویند	س نیپ بادوم مجبول و ضم بای فارسی موشن نوبی
نیوی بادوم مجبول و کسر رای قرشت نزدیک قر	س از پای بر سخن باشد
نیسرنای بکبر اول و فتح سین جمله بر آمدن و خارج	س نیپوس بکبر اول و سکون تحتانی و ضم بای فارسی
شدن باشد	س الت تاسل را گویند
نیلک بادوم مجبول باندک و غلیظ و بفتح اول	س نیت بکبر اول و سکون دوم موشن اخلاق
هم خوانده اند و بکبر اول در فارسی معروف که	س نیت شاستر علم اخلاق و بد تشدید دوم در
خوب و نیکو باشد	س عربی بمعنی اراده باشد
نینگ بادوم مجبول کاف فارسی موشن اخلاق	س نیت بکبر اول و سکون یای مجبول و نای قوفانی



س	جاء گرفته و ما جز نشده باشد	س	هنا بفتح اول و نشد به مع کشتن و زودن
س	حلواها بفتح اول قلبه ران و شیار زنده زمین	س	هنا بفتح اول و نشد به مع کشتن و زودن
س	حلواهی بفتح اول موش قلبه رانی	س	هنا بفتح اول و نشد به مع کشتن و زودن
س	حلورا بفتح اول سکون و او مجهول مذکر موبه و	س	هنا بفتح اول و نشد به مع کشتن و زودن
	تسوج را گویند		ساختن و بیره کون کردن آب
س	حلورا بفتح اول جمع کردن و فراهم آوردن بکسر	س	هندا بفتح اول مذکر سبوی بزرگ هندتا
	اول سوج زودن بجر		چسوتر تا افشای راز کردن
س	حلوروی بکسر اول موش تسوج دریا	س	هندا اسم بضم اول کرک بربی ذیب خوانند
س	حلعل بر وزن قفل مذکر نام نباتی است	س	هندا انا بفتح اول رانیدن و خارج کردن و شهبه
س	حلعل بفتح هر دو پای هوز مذکر سپهر لابل	س	بدر ساختن و گرد کردن
س	حلعل انا بفتح هر دو پای هوز مذکر سپهر لابل	س	هندا و ان بضم اول و فتح و او مزوی و اجرتی
س	دانشن و جنیدن و بمنی لرزاندن هم آمده است	س	که برای کاغذ زخمی دهند
س	حلعلی بفتح هر دو پای هوز موش ناخوشی و بیاری	س	هندول بکسر اول نام نژادی است از سبوی
	بوز شاد و تب لرزه را گویند		که در صحیح بیاد ان می سپریند
س	حلیا بفتح اول و کسر دوم مذکر کلورمه کاوان	س	هند و کا بفتح اول مذکر گهواره و با و بیج بربی
س	حلیا انا بفتح اول شوریدن فل بربی غشیان گویند	س	مهد خوانند و نیز سرودی را گویند که در وقت
س	هم بفتح اول معنی بابا شد و بکسر اول مذکر برف و نام	س	جنبا ایندن مهد بستریند
	فصل پنجم از خصوص ستمه و بفتح اول در فارسی دیگر		هندی - هندوی بضم اول موش کاغذ
	و نیز بربی ایضا گویند و باشد دید ثانی در عربی	س	هندیا بضم اول مزوی که برای کاغذ زخمی
	مراد غم باشد	س	هندس بفتح اول سکون نون و سین میده مذکر
س	هماسه از ان ما و در فارسی معنی همواره و اول	س	بط و کذران و زنگانی را هم گفته اند
س	هماسه بفتح اول و فتح زای قرشت و سکون و او	س	هندسکفی بفتح اول کاف فارسی و سیم زینر گویند
	از ان ما		که با ناز بخزند
س	همالیه بکسر اول و فتح لام و تحتانی کوهستان که بکسر	س	هندسا بفتح اول مذکر خنده بربی شنگ گویند
	شالی مثل سرچند واقع است	س	هندسانا بفتح اول خندانیدن
س	همبکند بضم اول و فتح نون و حقه آوردن	س	هندسانی بفتح اول موش خنده و تفویک
س	همین بفتح اول بار	س	هندسلی بفتح اول موش زرقه و طوق زرد
س	همبول بفتح اول سکون بای مجهول مذکر پند اردو	س	هندسه که بفتح اول و ضم سیم خنده رو
	و در سندی هم گویند	س	هندسانا بفتح اول خندانیدن
س	هن بکسر اول بر وزن جن بدستی و بربی و قد	س	هندسوا بفتح اول و ضم سین مذکر داس
	اصل بیج علامت حالت تنهولی است	س	هندسوترا بفتح اول طریف و خوشش بیج

س	هوتب بادوم مجهول وفتح تابی ووقائی مذکر تقدیر قسمت را گویند	س	هنسوترین خوش طبعی
س	هوتبیتا بادوم مجهول وفتح تیوم و سکون موحده و فتح یای تختانی ووقائی باالف کشیده مونت تقدیر قسمت و سر نوشت	س	هنسی بفتح اول مونت لقمجک و خنده و سخریه
س	هوتقه بادوم مجهول مذکر لب هوچنا بضم اول خطا کردن	س	هنسیا بفتح اول و کسر سین مذکر واس هنکامر - هنکامرا بضم اول و سکون نون آواز و نغزه و شور و غل را گویند
س	هوسری بادوم مجهول مونت مرادف هوی است هوتر بادوم مجهول مونت شرط و گرو و پیمان	س	هنکامر نا بفتح اول را ندن و نغزه زون
س	هوترید نا بفتح یای اجد شرط کردن و بضم اول مونت ستیزه و عوبده هوتر هوتری بضم هر دو تای هوز کذک	س	هنکامری بفتح اول مغزور و خود پسند
س	هوترل بادوم مجهول و فتح رای هندی مذکر برق بهری طلق گویند	س	هنک کلاج بکسر اول و سکون نون و کاف تازی نام بنکده و یوی آن نام زنی است پرستیده
س	هوشکامر نا بادوم مجهول نومید کردن	س	هنوتا بکسر اول و فتح نون ووقائی باالف کشیده مذکر نیاز مندی و خاکساری را گویند
س	هول بضم اول مونت مزب و پورش و بفتح اول در عربی براس ویم و تر ساندن	س	هنومان بفتح اول و ضم و م مذکر مطلق بوزینه و نام بوزینه که سپه سالار لشکر رام بود هنگامی که او بمقابله راون روان شد
س	هولا بادوم مجهول مذکر نخود نار سیده برشته و نوعی از گشی که بسیار در از پشت و سطح باشد	س	هنمنانا بکسر هر دو تایی هوز آواز کردن آب و آواز اسپ را بهر بی صهیل گویند و بفارسی اشپه
س	هولوت بضم اول و فتح تیوم مذکر شکامه و شور و غل را گویند	س	گویند بوزن پاکیزه
س	هولنا بضم اول سپر فتن و زدن	س	هو بوزن خو حرف مذاست و در کونی طای دار
س	هولی بادوم مجهول مونت عیدی است بزرگ مرسندوان را که در اعتدال ربیعی بیاید و سردی بزرگ کند که در ایام هولی سر میند	س	هو بفتح اول مونت معروف هوانتا نا کنایه از نومید کردن باشد هوالسه بات کنایه از سر غت رفتار و تنگ اسپ بود هوالسه لوتنا برای ستیزه و جنگ مستعد بودن هوالک ببول پهوتر نا باد بگفت پیرون
س	هولت بفتح اول با بستگی شد است هوم بردن دوم یعنی ضیافت التذوان چنان که میندوان الفواج گوشت تا دروغن و در آتش میند	س	هو بوزن خورف مذاست و در کونی طای دار
س	هوت بادوم مجهول و سکون نون ووقائی مونت هوتا بادوم مجهول دولت و مال را گویند	س	هو بفتح اول و تشدید دوم هوی و براس و در عربی باد و آرزوی نفس را گویند
س		س	هو او بکسر اول مذکر جرأت و دلیری
س		ف	هوئی بفتح اول سخنان هرزه و لغو و نیز التیاز و در میک و ربی هو او هوس باشد
س		س	هو یا بضم اول و فتح تابی دوم یا خامشی یا خفاها
س		س	هوت بادوم مجهول و سکون نون ووقائی مونت هوتا بادوم مجهول دولت و مال را گویند

و چیزها خوانند و طلب میات خود کنند و این لفظ را صاحب بریان هم ذکر کرده

س هوننا گوشت باور و عن باور آتش بسوختن

س هون لغت معنی مذکر است معروف طفره گویند

کونی که بدلی به نفس در تو نم هست چون

از درون کلبه بر آید صدای هون

س هون لغت معنی اول نیز و دیگری و آری و بی و بیغ اول

یا با دوم مجهول در رفت اهل برج معنی استم

س هونا با دوم مجهول شدن

س هونقه مذکر لب بر لبی شفته گویند

س هونقی با دوم مجهول موش و نانه گام

س هونس بیغ اول و سکون دیگر حروف موش

هوس و آرزو را گویند

س هونکنا با دوم مجهول نفس کشیدن

س هوننا شدنی و مکن هوننا بر و اکی چکن

چکنه بات و این کلامی است که در محبت فرزند

خلف گویند

س هون هان بضم اول هنگامه و وار و کیر

س میا کبیر اول مذکر خاطر اول و جان

س می بیغ اول لب بر لبی فرس گویند و کبیر اول حرفی

است که برای حصر و تحقیق آید

می ترجمه است نقیض مثبت

س میا و کبیر اول مذکر جرات و دلیری

س هیبت با دوم مجهول مذکر اراده و سبب است را گویند

س هیتمه با دوم مجهول زیر و تحت نقیض فوق باشد

س هیتمها با دوم مجهول رکاب و بزدل و شتر دل

هیتمها بزدلی را گویند

س هیجرا کبیر اول سبزه پشت بای

س هین بر وزن تیر مذکر جوهر ذوات و مغز و خالص گویند

س هینا کبیر اول پهلوان و نام معشوقه لیند و شهبور

بر انجها

س هیرا بر وزن تیره مذکر الماس حیرا و بیغ اول و کس

الماس حیرا من بیغ سیم نومی از طولی باشد

س هیرن کبیر اول و فتح رای قرشت مذکر ز بر ج

ذهب خوانند

س هیرنا با دوم مجهول دیدن و کرب تن و شکار

کردن و تجسس نمودن باشد

س هیگ بیغ اول لب بر لبی فرس خوانند و کس

اول معنی کراست و غشیان و شوریدن اول باشد

س هیل کبیر اول بر وزن بیل مذکر کل و لا و در فانی

قافله را گویند

س هیلا کبیر اول مذکر کل و لا

س هیلا ماس نا با دوم مجهول جهاز بدر یا راندن

س هیلنا با دوم مجهول شناور دیدن

س هیم با دوم مجهول مذکر ز بر لبی ذهب خوانند

و با دوم معروف بر ف و فصلی از فصلی است

س هیما چل با دوم مجهول و فتح حیم فارسی مذکر

نام گوهر است که از اسم سیمز آید گویند لغت سیم

س هیمنت با دوم مجهول و فتح نیم و سکون یون

و نامی قرشت موش نام فصلی کجاست که مرستا

باشد

س هین - هینا کبیر اول محروم و ناقص و کم دانند

س هین کبیر اول مرادف ای است که برای حصر و

تحقیق آید

س هینینا با دوم مجهول و سکون لوزن و کبیری

ابجد با تخانی مجهول تبا و صنایع را گویند

س هینتا کبیر اول و سکون یا و وزن و فوقانی

بالف کشیده موش تخفیف و کمی را گویند

س هینستا کبیر اول شور و آواز کردن است

در لکد زون

س هینکارنا کبیر اول بانک کردن کا و و با

کاور عربی خواند گویند بضم اول

س هینگ بکر اول کصمخ و رخت اشتر خا بست

بفاری انگوزه و بعربی خلعت گویند و هر صفان

طیب و منق و المستعمل من الطیب حار فی اول الف

یا بس فی الثانیة یقرب مملک من فعل السوم و یغیر

با کب و المعد و ان جعل فی الفرس الماکول فتمت

تقع الرطوبات من مفاصل و له فی ذلك خامیة

عجیبه و یقتل الدود و حب القرع و یغنی عن البس

العقرب منغمة بالونه شر با و طلا و او اخر برین

العلق من الحلق و لو طلی مع الحلی علی التوباء ابره

و یغنی عن ابتداء الماء فی العین ککلام غسل جدر

البول و الحیض و قد تا یؤخرا بنه نصف شقال

ه هینگ با دوم مجبول مذکر که است مر کشا و در آن

را که هنگام شیاریدن زمین بکار برند

ه هیو کبیر اول و سکون یا دو و آوازی که بدان

دواب و مواسی را ندانند

س هیو کبیر اول و سکون یا دو و اول و جان گو

س هیوانت با دوم مجبول و فتح و او و سکون الف

عنون و فوفانی مذکر فصل زمستان بدون الف

ک کفیه اند که هیونت باشد

س یا بمعنی این باشد و در ترکیب فاده معنی قابلیت

و القاف و نسبت دهد همچو کبیر یا و توهیما که بزرگ

د سا فر را گویند و در فارسی کلمه تردید است

و در عربی حرف ندا است

س یا یو معروف

س یا چک بر وزن پاچک که او که به کند

س یا منی بسکون سیوم و کسیر نون مونت شب عربی

س ییل خوانند و کلام اهل اسلام را هم گفته اند

س یان بر وزن جان مخفف بیان

س یا می بر وزن وای ضمیر مفعول است این را

س یا تمنا بفتح اول و دوم چنانکه

س ید بفتح اول و کسر دوم اگر که حرف شرط باشد

و بسکون دوم در عربی دست و قدرت را گویند

ف یر عمال کردی است که پیش حکام بسرا بران اوز

علاقه داران شخصی باند تا آنکس از حکام تر و کند

یا در مال گذاری قصور نماید و ان با طو تو هم گویند

و در بندی اول خوانند یا او و مجهول

س بکت بضم اول و سکون دوم و سیوم لاتی و زیبا

و مرکب و آمیخته و منسوب و بمعنی فن و حکمت

س کفیه اند

س یکن بر وزن لکن مذکر نومی از تو بانی باشد

ه هیل چمیل بفتح اول و فتح بای فارسی وسیع و نام

و فاع و صاحب آرام را گویند

س یم بفتح اول ملک الموت و در عربی در یا و بحر

ه یمین بر وزن جین مذکر نام نومی است از موسیقی

و بضم اول در عربی برکت و سیمت باشد

ه یون بفتح اول چنین

ه یمه بکسر اول این

ه یمین بفتح اول همین جا

ه یمین جمع یمیم باشد بمعنی ایمان و این چیزها

ح حاشی در میان مذکر و مؤنث بر

و الشوران خرد و پرده و محبت نماند که تذکیر و ناتیست

بر دو قسم است حقیقی و غیر حقیقی مذکر حقیقی است که در

مقابل آن ماده کسوم و او سب و امثال آن در مؤنث

حقیقی است که در مقابل وی زنی بوده باشد و غیر

حقیقی بر دو نوع است نوع اول ساهی که از اهل لسان

کوش زدود و فقط قاعده مقرر شده باشد

همچو کتاب و قدر نوع دوم قیاسی یعنی آنکه برای

قاعده بود باید دانست که در بندی برای مذکر

قانون کلیه نیست اما اکثریه و برای تأیید است قانون

کلیه است و با بعضی اکثریه و بر اسمی که در آخر آن الف ساکن یا  
 نای هوز بود و اکثر مذکر است همچو کبر او بنده و بر اسمی  
 که در آخر آن حرف بای معروف ساکن آید اکثر مؤنث  
 همچو روتی و حویلی اما پانی و جوی و کمی مروتی و دبی سستی  
 است بر اسمی که بر وزن تفعلیل آید و ایما مؤنث باشد  
 همچو تقدیر و تدبیر مگر لفظ تقوید که تذکر است  
 یافته و حاصل بالمصدر فارسی و لغتی که در آخر آن  
 نای ساکن بود و فی الاکثر مؤنث است مثل سوزش  
 و سفارش و قدرت و مروت و بر لفظ عربی که در  
 جفا و عطا آید مؤنث باشد و اکثر الفاظ باب  
 افعال و باب افعال و باب استفعال و باب تفعیل و  
 باب تفاعل مذکر باشد و آنچه از ابواب مذکور شد  
 بنام استخوان یافته در ذیل دیگر الفاظ متفرقه  
 جدا گانه برای یادداشت مرقوم گشته و از حروف  
 تهنیتی نوزده حرف مؤنث گفته می شود ب است  
 ت شج ح خ د و ز ر ط ظ و ه ی  
 و بعضی الفاظ مشترک اند در میان تذکیر و تائینش  
 همچو فکر و جان **فاین** هر گاه که تذکیر و تائینش  
 اسمی مشتبه گردد تذکیر استعمال کنند

# مذکر

ادب	ادب	اشنا	ابریشم
ارمان	ارمان	ارغوان	ارث
اضافه	اضافه	اشتمال	استمان
اکل	اکل	اکل	افراط
ابان	ابان	ابان	بحران
بلوغ	بلوغ	بلوغ	بند
پوست	پوست	پوست	بناوت
تاوان	تاوان	تاوان	تاجر
ترجمه	ترجمه	ترجمه	تغیب
توقیف	توقیف	توقیف	تبار
ثبوت	ثبوت	ثبوت	جبر
جدال	جدال	جدال	جبر

جلال	جلال	جلال	جلال
جوهر	جوهر	جوهر	جوهر
جهند	جهند	جهند	جهند
حزن	حزن	حزن	حزن
حضور	حضور	حضور	حضور
خبر	خبر	خبر	خبر
خوف	خوف	خوف	خوف
دستور	دستور	دستور	دستور
دماغ	دماغ	دماغ	دماغ
دیوار	دیوار	دیوار	دیوار
دین	دین	دین	دین
رابع	رابع	رابع	رابع
رخسار	رخسار	رخسار	رخسار
رشد	رشد	رشد	رشد
رقص	رقص	رقص	رقص
روزن	روزن	روزن	روزن
زمام	زمام	زمام	زمام
زنگار	زنگار	زنگار	زنگار
زهر	زهر	زهر	زهر
سامان	سامان	سامان	سامان
سپند	سپند	سپند	سپند
سرخ	سرخ	سرخ	سرخ
سرمایه	سرمایه	سرمایه	سرمایه
سرو	سرو	سرو	سرو
سواد	سواد	سواد	سواد
سوز	سوز	سوز	سوز
سینه	سینه	سینه	سینه
شکار	شکار	شکار	شکار
شور	شور	شور	شور
شکره	شکره	شکره	شکره
چشم	چشم	چشم	چشم
چاک	چاک	چاک	چاک
حسن	حسن	حسن	حسن
حوض	حوض	حوض	حوض
درج	درج	درج	درج
دست	دست	دست	دست
دولاب	دولاب	دولاب	دولاب
دیرینه	دیرینه	دیرینه	دیرینه
راز	راز	راز	راز
رخ	رخ	رخ	رخ
رزم	رزم	رزم	رزم
رعب	رعب	رعب	رعب
رواج	رواج	رواج	رواج
ریش	ریش	ریش	ریش
زخم	زخم	زخم	زخم
زنگ	زنگ	زنگ	زنگ
زور	زور	زور	زور
ساجن	ساجن	ساجن	ساجن
سجه	سجه	سجه	سجه
سرم	سرم	سرم	سرم
سرمه	سرمه	سرمه	سرمه
سرمه	سرمه	سرمه	سرمه
سود	سود	سود	سود
سیب	سیب	سیب	سیب
شباب	شباب	شباب	شباب
شکر	شکر	شکر	شکر
شعر	شعر	شعر	شعر
شوق	شوق	شوق	شوق
شگون	شگون	شگون	شگون













